0164

2047.
G 923.254
M963 G.

Narrayan K.
Gandhiji

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

Title *Made in America.*

Author *Kouwenhoven, J. A.*

Accession No. 4485

Call No. 973 K849 M

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
207	Replace		
	27		
		1297	
37	31		
	1050		
854	2038		
	2		

2047.
G 923.254
M963G.

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

چاپ اول این کتاب در بنیاد فرهنگ ایران
(مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی)
چاپ شده است.

فلسفه و عرفان ایران

نامه‌های عین‌القضات همدانی

به اهتمام

علینقی منزوی ـ عفیف عسیران

بخش دوّم

KASHMIR UNIVERSITY
Library
312870
Dated 30.3.96

این کتاب بسرمایهٔ کتابفروشی منوچهری و کتابفروشی زوار با موافقت آقایان
عفیف عسیران و علینقی منزوی
با نظارت و اصلاح آقای حسین خدیو جم
در سال ۱۳۶۲ تجدید چاپ
شد

چاپ دوم ۱۳۶۲
تیراژ ۲۰۰۰
چاپ افست گلشن

پیش گفتار

پس از آنکه در سال ۱۹۶۹ موفق به‌نشر بخش یکم از نامه‌های عین القضات شدیم، پیش آمدهای گوناگونِ کسالتِ پدرم و مرگ آن مرحوم و مادرم در سال بعد، مرا مجبور ساخت مدتی در نجف بمانم وامید توفیق چاپِ بخشِ دوم را از دست بدهم. ولیکن تشویقهای برادرِ بزرگوارو ترسایِ خودم دکتر عفیف عسیران دو باره مرا أمید وار ساخت، وبه‌صومعهٔ پر مهرو محبتِ خود در فنارِ بیروت کشانید وبه‌کار واداشت.

در این هنگام، یافت‌شدن نسخهٔ مجموعهٔ نهم از این نامه‌ها، نسخهٔ بریتیش موزیوم، که درزیر معرفی خواهدشد وتهیهٔ عکس‌از آن بوسیلهٔ دوست عزیزم آقای أحمد قاسم زاده، رونقی تازه‌به‌کارما بخشود، وموجباتِ تصحیح غلطهای فراوان وخوانا کردن برخی واژه‌هایِ ناخوانارا فراهم کرد.

أما با این‌همه، به‌سبب ناسازگاریِ روزگار، إمکان‌و وقتِ کافی برای تکمیل مقدمهٔ عمومی که شاملِ چکیدهٔ أفکار نویسندهٔ آنها، این صوفي بزرگ‌و شهیدِ راهِ فکرو اندیشه، ونیز تحقیق در خواصِ دستوریِ این نامه هاو چگونگیِ إنشاوبیان او دست نداد. وبه‌ویژه، چون چاپِ همهٔ نامه‌ها در این جلد نیز پایان نیافت، ومن مجبور شدم که مقداری از

نامه‌های ِ تك نسخه‌را به‌امید یافتن ِ نسخهٔ دیگر از آنها ، برای تصحیح‌و چاپ در بخش ِ سوم بجاگذارم ، تا چار چاپ ِ مقدمهٔ نامبرده رانیز برای جلدِ سوم گذاشتیم تا فرصتی بیشتر برای بررسی وجود داشته باشد .

در بارهٔ عین‌القضات ، اضافه بر مقالاتی که در مقدمهٔ بخش یکم بدانها اشارت کردم ، أخیراً مقالهٔ پرفسور برتلس نیز به‌وسیلهٔ دخترم دکتر پروین منزوی به‌فارسی ترجمه شد و در مجلهٔ وحید شمارهٔ ۱۱ (خرداد ۱۳۴۸ = مه ۱۹۶۹) صفحات ۵۱٤ — ۵۲۹ در تهران منتشر گردید .

اینك شناسای نسخهٔ تازه به‌دست آمده‌ایکه أز صفحهٔ 33 این بخش موردِ استفاده قرار گرفته است :

نسخهٔ L :

این نسخه به‌شمارهٔ Add 16 - 823 درکتابخانهٔ بریتیش موزیوم لندن نگاهداری می‌شود ، وداری 92 سرنامه است . تاریخ ندارد ، وتا آنجا که أز روی عکس حدس می‌زنم شاید در سدهٔ نهم هجری نوشته شده باشد ، خطش نسخ است‌و 367 برگ وهر صفحه 17 سطر دارد . نسخه کامل است ولیکن نامه‌شمار ندارد ومن برای آن شماره نهادم .

این نسخه برادرِ نسخه‌های I و P می‌باشد که در پیش‌گفتارِ بخش یکم معرفی شده‌اند ، وگویا از روی نسخه‌ای نوشته شده است که نسخهٔ I نیز از روی ِ آن نوشته شده بود، وبدین سبب در ترتیبِ نامه هاو حق در رسمِ خط و در کاهش‌و فزونی‌ها با آن برابراست . چنانکه :

آ — نیمِ دوم نامهٔ (31 چ) که در Iو P جدا شده‌و نامهٔ (P 27) را ساخته است ، در L نیز جدا گردیده‌و شمارهٔ (L 30) دارد .

ب – نامه‌های (83 و 74 چ) که در I و P به‌یکدیگر پیوند شده‌و به‌صورت نامهٔ (28 a و 28b) در آمده، در L نیز یکی شده‌و شمارهٔ (31 a و 31 b) دارد .

ج – نامه های (107 و 34 چ) که در I و P یك نامه شده وشمارهٔ (29 a و 29 b) دارد ، در L نیز متحد شده،شمارهٔ (32a و 32b) دارد .

د – نامه‌های (114 و 113 چ) که در I و P یك نامه شده وشمارهٔ (P 76) دارد ، در L نیز یکی شده وشمارهٔ (L 70) دارد .

هـ – نیمهٔ دوم نامهٔ غزالی (M 5) که در I و P به دنبالِ نامهٔ (P 94) پیوند شده است ، در L نیز به‌دنبالِ (L 88) چسبانیده شده است . حاشیهٔ ج 2 ص 85 دیده شود .

و – نامهٔ (M 6b) که در I و P به‌پایانِ نامهٔ (P 47) پیوست شده ، در نسخهٔ L نیز به دنبالِ نامهٔ (L 50) چسبیده‌و (L 50b) را تشکیل داده است .

أما مجموعهٔ L تنها 92 سرنامه در بر دارد ، درصورتیکه نسخهٔ I ، 86 سرنامه‌و نسخهٔ P دارای 98 ،سرنامه است . سببِ اختلاف میان دو نسخهٔ I و P در پیش گفتارِ جلدیکم گفته‌شد، ودر اینجا تنها سببِ إختلاف نسخهٔ L را با آن دونسخه یاد می‌نمایم :

آ – نامه‌های (14 و 15 و 16 چ) که أز دونسخهٔ I و P أفتاده است در برادرِشان (نسخهٔ L) به‌جامانده است .

ب – نامهٔ (17 چ) که در I و P دو بخش شده و 14 و 15 نام گرفته، در L یك نامه است وهمان شمارهٔ 17را دارد .

ج – تهِ‌نامهٔ (21 چ) وسرِ نامهٔ (22 چ) که در نسخه‌های I و P أز جای

خود جداشده ومیان آنهـا ، با افزودن چند سطر ، به هم چسبانیده شده ، وبه‌صورتِ یك نامه در آمده وشمارهٔ 19 دارد ، در نسخهٔ L به‌صورتِ اصلی است ، یعنی در پایانِ 21 وآغازِ 22 جادارد. وچند سطر افزایش را ندارد . (ج 1 ص 183 دیده شود) .

د – نامه‌های (63 و 108 چ) که در P به‌غلط یکی شده و شمـــارهٔ (37 a و 37 b) دارد ، در نسخهٔ L به‌درستی به‌صورتِ دو نامهٔ 40 و 41 دیده می‌شود .

هـ – نامهٔ (65 چ) که در P به چهار بخش شده‌و شماره‌های (39 و 40 و 41 و 42 P) دارد ، در نسخهٔ L به سه بخش در آمده و شماره‌های (43 و 44 و 45 L) دارد .

و – ازمیان نامهٔ52 P (=127 چ=رسالهٔ جمالی) تا میان نامهٔ 61 P (=87چ) 9 نامه ، از نسخهٔ L أفتاده است . پس به‌دو نیم‌نامهٔ باقی‌مانده شمارهٔ (55 a و 55 b L) داده شد . واین کاستی در I و P دیده نمی‌شود .

ز – همچنانکه در پیش‌گفتارِ بخشِ نخست گفتم : أزمیان نامهٔ 33 P تا میان نامهٔ 46 P دوازده نامه أز نسخهٔ I أفتاده است ، ودونیم نامهٔ باقی مانده به صورت یك نامه در آمده که شمارهٔ (I 33 a و I 33 b) گرفته و موجبِ اختلاف شماره‌ها در دو نسخهٔ I و P گردیده است . أما إین نقص در نسخهٔ L رخ نداده، و L مانند P سالم است .

بنا بر آنچه گذشت، شمارهٔ نامه ها در مجموعهٔ L : أز شمارهٔ 18 به‌بالادو شماره بیشتر از I و P نشان داده می‌شود . وأز شمارهٔ 20 P به‌بالا، سه شماره . وأز شمارهٔ 38 P به بالا ، چهارشماره بیشتر از P دارد . واز شمارهٔ 43 P به‌بالا ، سه‌شماره بیشتر از P دارد . واز شمارهٔ 62 P تا پایان نسخهٔ P ، شماره های نسخهٔ L شش عدد کمتر از نسخهٔ P نشان می‌دهد .

گروه بندی نسخه ها :

با به‌دست آمدن نسخهٔ L آشکار شد که مادرِ گروهِ P L I یعنی نسخه‌ای که این سه نسخه أز آن گرفته شده است دارای 101 نامه می بوده است ، أگرچه أکنون نسخهٔ I فقط 86 سر نامه و L تنها 92 سر نامه و P 98 سر نامه در بر دارد . زیرا که بزرگترینِ این سه مجموعه که نسخهٔ P می باشد دارای 98 نامه است وسه نامه میان 13 a و 13 b از آن وأز نسخهٔ I افتاده است ، در صورتی که در L باقی می‌باشد . و 12 نامه أزمیان 33 a و 33 b از نسخهٔ I افتاده است که در L و p بجا است .

بنا براین ، گروهِ مجموعه‌های P L I پس از مجموعهٔ M بزرگرین مجموعه های نه‌گانه می باشند . اما مجموعهٔ M ، هم بزرگترین‌و هم منظم ترینِ همهٔ مجموعه‌ها است ، وبد ترتیبیِ مجموعه های P L I را می توان به‌وسیلهٔ تطبیق با مجموعهٔ M چنانکه در جدولِ شمارهٔ 1 انجام شده است ، بر طرف کرد . با این همه ، نسخهٔ M نیز خالی از عیب نیست ، وبی‌نظمی‌هاای در نامه هایِ M 43 = 97چ. و M 102 = 36چ. دیده می شود .

من‌شمارهٔ M 43 را به‌دو بخش تقسیم کردم. اما چون گروهِ P L I نیز در اینجا ما نند M بودند ناچار هردوبخش را شمارهٔ 97 چ . نامیدم و دنبال هم چاپ کردم .

شمـــارهٔ M 102 را نیز به‌دوبخش تقسیم کردم ، بخش M 102 a با شمارهٔ 36 چاپ شد، و بخش M 102 b در میانِ تك نسخه ها جا گذارده شد ، تا نسخه‌ای دیگر أز ان یافت گردد و در جلد سوم چاپ شود .

بنا بر آنچه یاد شدودر تکمیلِ آن باید گفت که مجموعه‌های نه‌گانه از نظرِ تعدادِ نامه ها که در بردارند به ترتیب زیر می باشند :

۱ ـ مجموعهٔ M که ۱۳۳ نامه دارد ، ویك پاره نامه بی سروته نیز در دنبال شمارهٔ 102 آن است .

2 ـ گروه مجموعه های P L I که ما در آنها 101 نامه در برمی داشته ، اما اکنون I تنها 86 نامهو L 92 نامهو P 98 نامه در برادر .

3 ـ مجموعهٔ K که 67 نامه دارد .

4 ـ مجموعه‌های T S که 64 نامه دربر می‌داشته است ولی فعلا از آغاز S ، 7 نامه وازآغاز T 33 نامه افتاده است .

5 ـ مجموعهٔ N که اکنون 63 نامه در برادر . وآغاز وانجامش افتاده است .

6 ـ مجموعهٔ R که بنا برگفتهٔ دکتر فرمنش در « أحوال عین القضات ـ ص 129 » دارای هفت‌نامه است . لیکن نسخهٔ عکسی که در بیروت بدست من بود تنها شش نامه رادر بردارد ، وهفتمین آنها که باید برابر 93 چاپی باشد در آن نیست ومطابقت داده نشده است .

در بارهٔ گروه‌بندی نسخه‌ها ومقایسهٔ کلی آنها ، در پیش گفتارِ جلدیکم ص 8-9 آوردم که إصالت گروهِ دوم N M بیش از گروهِ سوم P I می‌باشد ، واحتمال دادم که شاید نویسندگان در سدهٔ 10 و 11 هـ آنرا دستکاری کرده باشند ، وشاید عین القضات که نسخهٔ نامه‌هارا نگاه می داشت[1] خود نامه‌هارا از نو بازبین کرده و در آنها دست برده باشد ، وگروهِ سوم نسخه‌هاای باشند که پس از آن تغییرات به‌وجود آمده واز رویِ آنها نوشته شده باشند .

وبا به‌دست آمدن کهن ترین نسخهٔ گروهِ سوم (نسخهٔ L) وپس‌از بررسیهایِ چندمین بار ، گمانِ دوم در من استوارتر گردید ، زیرا که بندهای آغازو أنجامِ برخی نامه‌ها که دارای نامِ کسانو احوال پرسیهای خصوصی بوده ،

---

۱ از گفتهٔ عین القضات در آغاز نامهٔ 52 در س 6 ص 400 ج 1 بر مي‌آید که وی نامه های گذشتهٔ خویش را باز می‌خوانده وأز آن احساس غرورو افتخار مي‌کرده است . واز نامهٔ 48 در ص 363 س 11 ـ 12 بر می‌آید که نامه را برای شخصی معین ننوشته بلکه آنرا برای فرزند احمد فرستاده ، ودرآنجا نسخه کرده‌اند وبه‌کسانی داده اند .

در گروهِ سوم (P L I) از قلم انداخته شده، وبه‌جای آنها عبارتهای کلیِ دعا مانند أفزوده شده است. برای مثال بندهای 672 ، 676 ، 681 ج 2 دیده‌شود.

فهرست نامه ها :

چنانکه جدولِ شمارهٔ 2 این مقدمه نشان می‌دهد نامه‌هاای که در این دوبخش چاپ شده است، هریك از روی چند نسخه تصحیح شده است که در نهٔ مجموعه‌ایکه در دست داشتیم بوده‌اند . به‌جز نامه‌های 62 (در بخش نخست) و 88 و 89 و 102 (دربخش دوم) که برای حفظِ رابطهٔ موضوعیِ آنها با نامه‌هایِ پیش وپسِ آن ، به‌صورتِ تك‌نسخه وبا تصحیحِ حدسی چاپ شده‌أند .

نامه‌هایِ باقی مانده که در این دوبخش چاپ نشده همگی تـــك نسخه هستند ، وبرای تصحیح آنها جز حدس‌و گمان راه دیگر در اختیار نداریم . ومن پیش از فهرستِ نامه‌های چاپ‌شده فهرستی از نامه‌هایِ چاپ ناشدهٔ موجود در آن نهٔ مجموعه به‌نظرِ خوانندگان می‌رسانم وأز إیشان می‌خواهم که برای کمك به‌تصحیح این نامه‌ها که به‌علت تك نسخه بودن، تصحیح وچاپ آنها به‌تأخیر افتاده است ، هرگاه از نسخه‌ای آگاهی یافتند لطفا ما را أز آن آگاه سازند .

فهرستِ نامـه‌هایِ چاپ ناشده :

نخست باید یادآورشوم که نامه‌هایِ مجموعه‌هایِ T S R همگی چاپ شده‌است . ودر اینجا برای آسان کردن کار، از هریك از مجموعه‌هایِ دیگر که چیزی ازآن چاپ ناشده مانده‌است ، فهرستی جداگانه می‌آورم . واین کار را با مجموعهٔ M آغاز می کنم، زیراکه هشت نامهٔ چاپ ناشدهٔ أولِ این مجموعه، أز غزالی به‌عین القضات نوشته شده ، وبرخی از آنها باگروهِ مجموعـه‌هایِ P L I مشترك می‌باشند ومی‌باید با آنهـــا مقایسه گردند. وپس از آن شمارهٔ نامه‌هایِ تك نسخهٔ چاپ نشدهٔ مجموعـهٔ M ، وسپس آنِ نسخهٔ K را ، ودر پایان ، أزانِ نسخهٔ N را می‌آورم .

(جدول شمارهٔ 1)

فهرستِ نامه‌هایِ چاپ نشدهٔ نسخهٔ مجموعهٔ M با مقایسه با گروهِ PLI :

M	I	L	P	
1	85	91	97	از غزالی به‌عین‌القضات است .
2	86	92	98	» »
3	–	–	–	ازعین القضات به‌غزالی است لیکن تك نسخه است .
4	–	–	–	از غزالی به‌عین‌القضات است وتك نسخه .
5 a	–	–	–	» » »
5b	82b	88b	94b	از غزالی به عین القضات است .
6 a	83 a	89 a	95 a	» »
6 b	35 b	50 b	47 b	» »
7 a	36 a	51 a	48 a	» »
7 b	83 b	89 b	95 b	» »
8	84	90	96	» »
49	36b	516	48b	» »
131	73	79	85	از عین القضات است لیکن عربي است

در پیش گفتارِ بخش‌یکم ص 4 - 5 گفتم که 4 نامهٔ آغاز مجموعهٔ M از غزالی است ، ولی پس از آن دریافتم که نامه‌های 4 - 8 ونیز نامهٔ 49 آن مجموعه ، آشکارا أز غزالی است. و نامه‌هایِ 1 و 2 یِ آن مجموعه نیز از نظرِ روشِ انشا مانند آنها هستند ، ودر مجموعه‌هایِ گروهِ PLI پس از نامهٔ 8 M نهاده شده وعنوان آنها را چنین آورده‌أند : ومن کتبه أیضاً رحمة الله علیهما ، وچنین می‌نماید که نویسنده آنها را نیز از غزالی می‌دانسته است .

وبه‌جز آنچه در جدولِ بالا یاد شده است ، همهٔ نامه‌هایِ مجموعه‌هایِ گروه P L I به‌چاپ رسیده است . ولی از مجموعهٔ M هنوز تك‌نسخه‌نامه هایِ : 66 ، 73 ، 77 ، 81 ، 102 b[۱] ، 111 ، 112 ، 123 ، 125 ، 130 بر جای مانده‌است . واز مجموعهٔ K نامه هایِ تك نسخهٔ : 41 ، 44 ، 52 ، 56 ، 57 ، 59 ، 60 ، 61 ، 65 . وأز مجموعهٔ N نامه هایِ تك نسخهٔ 20 ، 49 ، 50 ، 51 ، 52[۲] ، 53 ، 59 ، 60 ، 61 . چاپ نشده است، بنا براین از هریك از دو مجموعهٔ K و N نه° تك نسخه نامه، واز مجموعهٔ M نیز نه° تك نسخه ویك پاره‌نامه بی‌سر ، برجای مانده است که بایستی پس از یافتنِ نسخهٔ دیگر ، آنها را تصحیح وآمادهٔ چاپ نمود .

جدول شمارهٔ 2 فهرستِ نامه‌های چاپ شده :

در زیر ، فهرست نامه‌هایِ چاپ‌شده‌را با إشارت به‌شمارهٔ آن‌نامه در هریك أز مجموعه هایِ نه گا نه می‌آورم. وچون هنگام چاپِ برخی نامه ها ، أز همهٔ نسخه‌هایِ موجودِ آن استفاده نشده است، من در این فهرست، مواردِ عدم استفاده را نیز یادآوری کرده‌أم تا در چاپِ دوم مورد بررسی قرار گیرد .

ودر حقیقت، این فهرست کلیدی است که به‌وسیلهٔ آن می‌توان در نامه‌های عین القضات تجدید نظر نمودو أز نو تصحیح کرد ، یانه ، بدونِ این فهرست بایستی همهٔ رنجها که من برایِ فراهم ساختن آن کشیدم أز نو متحمل گشت .

---

۱ – نامهٔ 102 a به شمارهٔ 36 درج I ص 299 به چاپ رسیده‌است .

۲ – جامی در « نفحات الانس » از این نامه ونامهٔ 81 چ . نقل کرده است . (نامه 81 ج 2 ص 171 حاشیه دیده شود) وچنین می نماید که مجموعهٔ N روزگاری به دست جامی رسیده بوده‌است .

چنانکه در این جدول دیده می‌شود :

۱ – ترتیب 27 نامهٔ نخستین که خودِ عین‌القضات آنها را مرتب نگاشته است، در همهٔ نسخه‌ها یکسان بوده‌است. وأگر 9 نامه در آغاز مجموعهٔ M أفزوده نشده بود، ونیز أگر نامه‌های 14 و 15 از مجموعه‌های I و P نیفتاده بود، هراینه شمارهٔ نامه‌ها در همهٔ شش مجموعه که این بخش را در بر دارند، برابر می‌بود.

۲ – به‌جز نسخهٔ L که پس‌از پایان چاپِ بخش یکم به‌دستِ ما رسیده‌است، در موردِ چند نامهٔ دیگر نیز هنگامِ چاپ، از همهٔ نسخه‌هایش، چنانکه می‌بایستی استفاده نشده است، ودر این‌جدول، شمارهٔ آنها با حرف سیاه نشان داده شده أست، تا در چاپ دوم مورد استفاده قرار گیرند.

من یک بار دیگر پس‌از به‌دست دادنِ شناسنامه ومشخصاتِ 28 تک نسخه نامه، از همهٔ سررشته‌داران و أهل ذوق می‌خواهم که در یافتنِ نسخهٔ دیگر برای تصحیح آنها کمک نمایند.

مدرسهٔ بیت العنایه. فنار. بیروت
فوریه ۱۹۷۲

علینقی منزوي

نمونه‌ای چند

از صفحه‌های نه‌مجموعهٔ نامه‌های عین‌القضات

2047.

G 923.254
M963G.

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

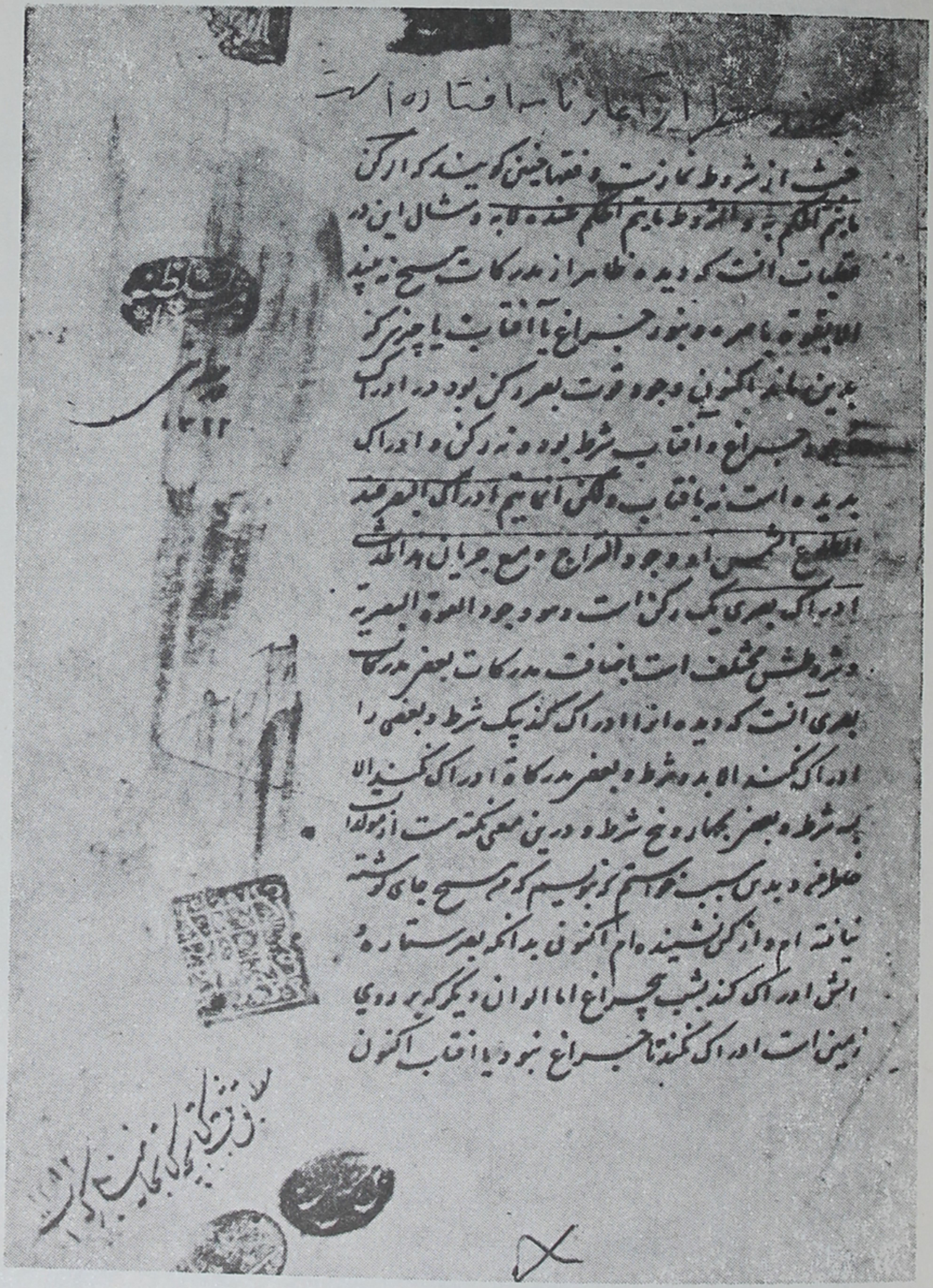

[illegible] ۱۱ از اشعار نامه افتاده است
حیث از شروط نماز نیت و فقها چنین گویند که ارکن
ما یتم الحکم به و الشروط ما یتم الحکم فیه کاته و مثال این در
محسوسات است که دیده ظاهر از مدرکات هیچ نه بیند
الا بالقوة الباصره و بنور چراغ یا آفتاب یا چیزی که
بدین ماند اکنون وجود قوت بصر رکن بود در ادراک
... چراغ و آفتاب شرط بوده نه رکن و ادراک
بدیده است نه با آفتاب ولکن انا نعلم ادراک البصر عند
الطلوع الشمس او وجود السراج و مع جریان بدانکه
ادراک بصری یک رکن است و هو وجود القوة البصریة
و شروطش مختلف است باختلاف مدرکات بعضی مدرکات
بصری آنست که دیده او را ادراک کند بیک شرط و بعضی را
ادراک نکند الا بدو شرط و بعضی مدرکات را ادراک نکند الا
به سه شرط و بعضی بچهار و پنج شرط و درین معنی نکته ست از مولانا
خلاصه و بدین سبب خواستم که بنویسم که در هیچ جای کتب
نیافته ام و از کس نشنیده ام اکنون بدانکه بعضی ستاره و
آتش ادراک کند شب بچراغ اما الوان دیگر که بر روی
زمین است ادراک نکند تا چراغ نبود یا آفتاب اکنون

ش . ۱ : صفحهٔ یکم مجموعهٔ I = کتابخانهٔ ملی ایران . شمارهٔ 2177 که برابر ج 1 ص1 ـ 2 می باشد .

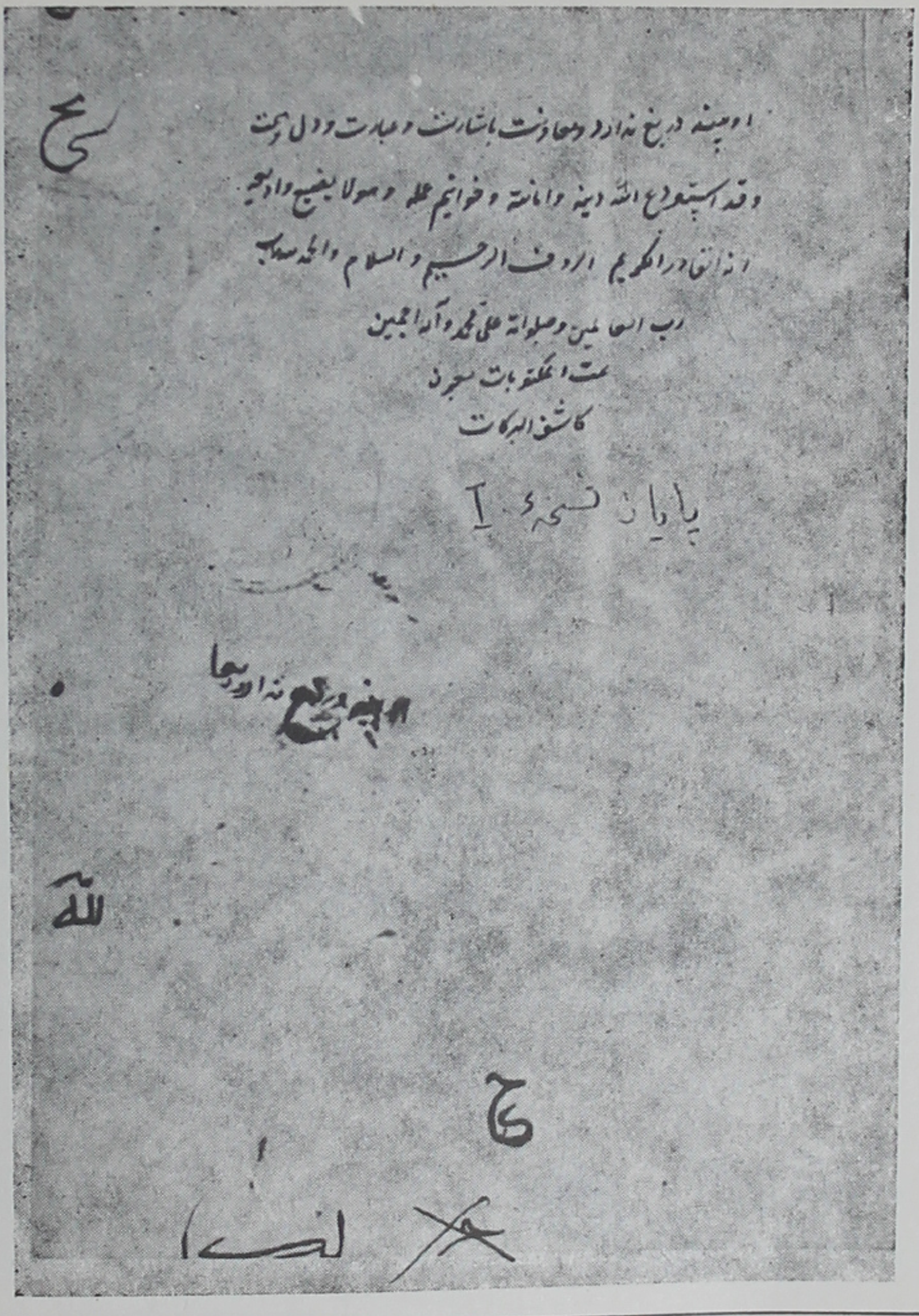

ش . 2 : صفحهٔ پایان مجموعهٔ I = کتابخانهٔ ملی ایران. ش.2177. آخر نامهٔ 86 I = 92 L = 98 P = 2 M از غزالی به‌عین‌القضات می باشد . ص ۱۰ همین پیش گفتار دیده شود .

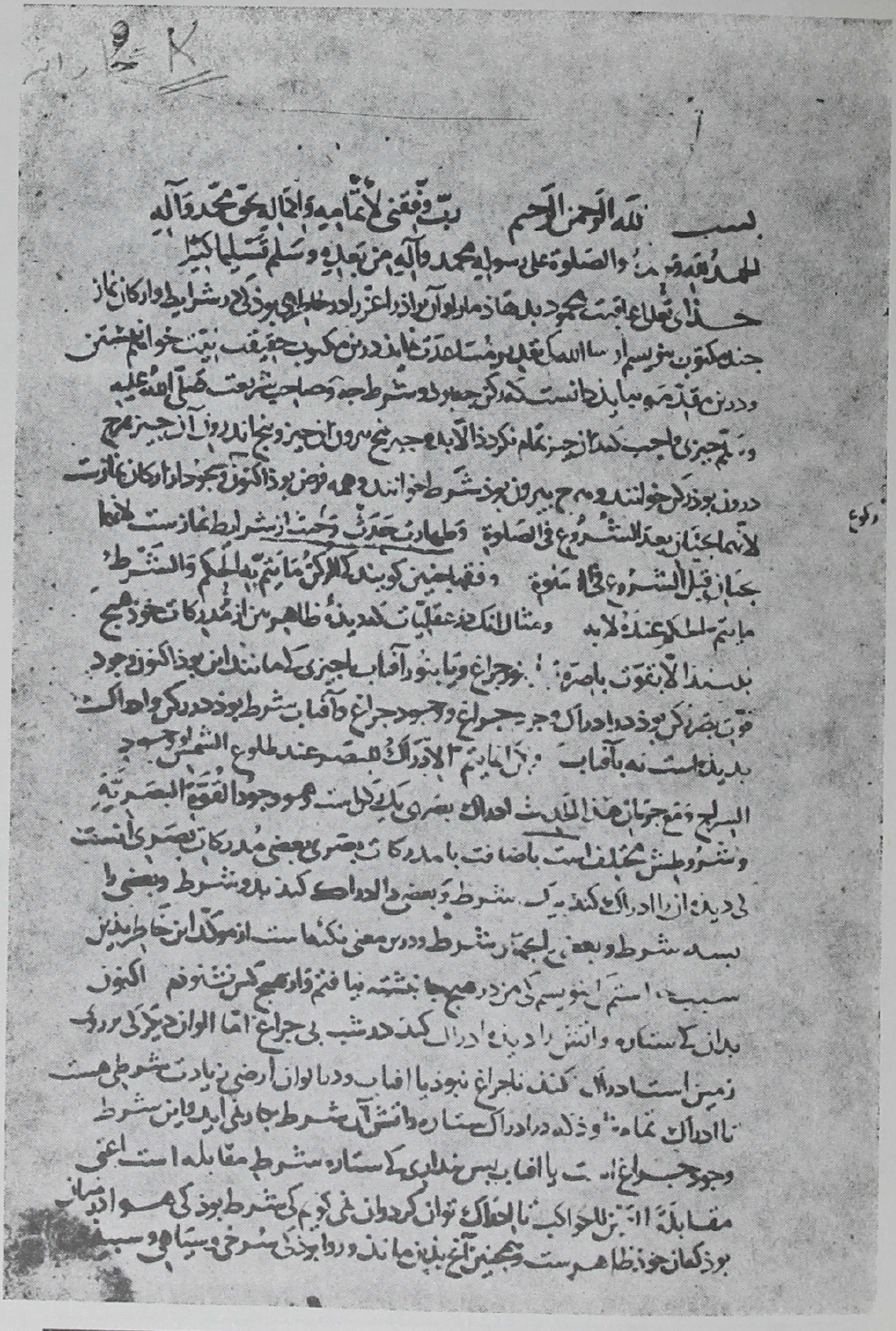

بسم الله الرحمن الرحیم رب وفقنی لاتمامه والاجابة بحق محمد وآله

الحمد لله وحده والصلوة علی رسوله محمد وآله من بعده وسلم تسلیما کثیرا

ش. 3 : صفحهٔ اول مجموعهٔ K = جار الله استانبول. ش. 1100 که برابر ص1 ج1 می‌باشد.

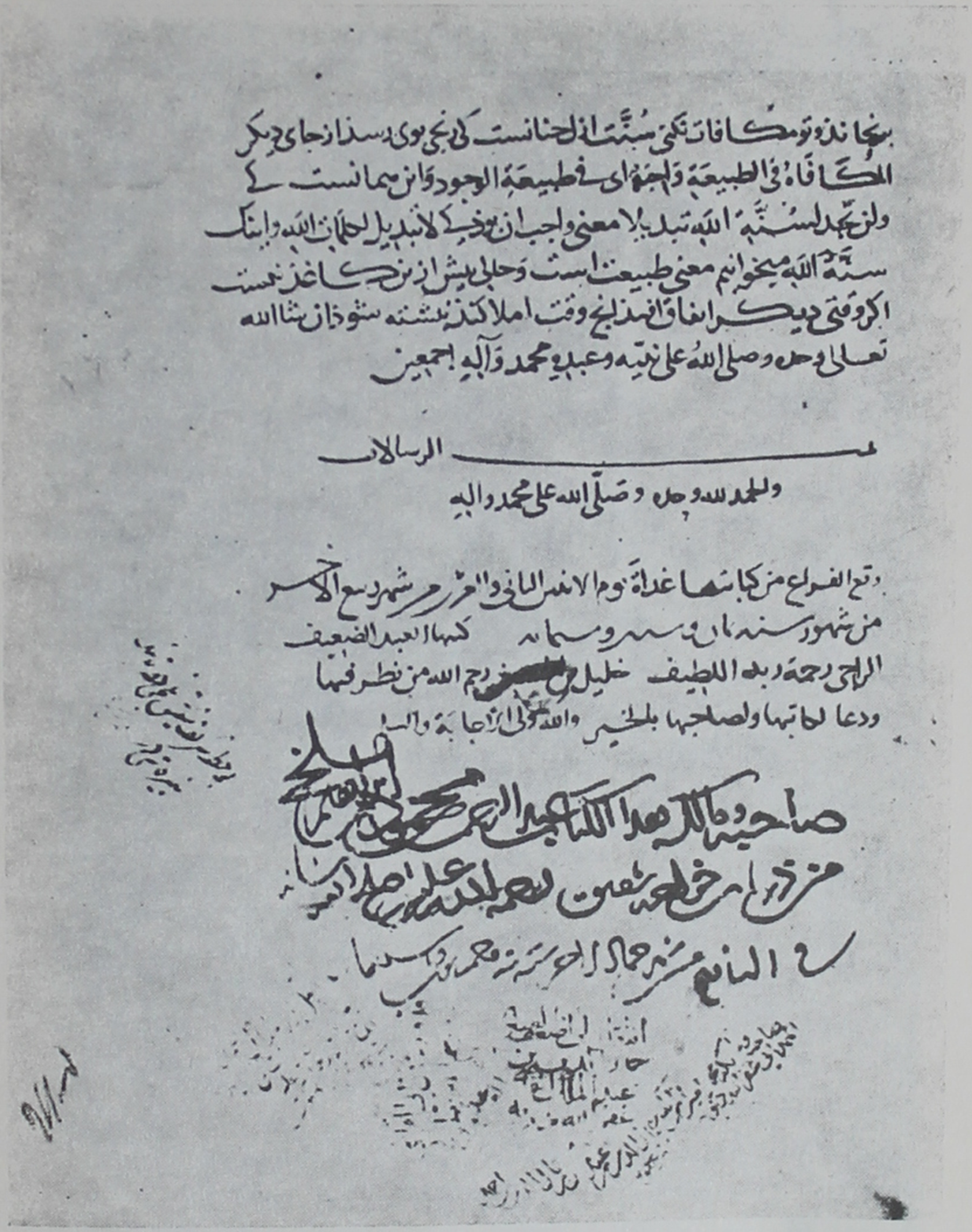

بخواند و تو مکافات نکنی سنت الهی نیست کی بخی بوی رسد از جای دیگر
المکافاة فی الطبیعة والجهای فی طبیعة الوجود و این همانست که
ولن تجد لسنة الله تبدیلا معنی واجب این بود که لا تبدیل لخلق الله و اینک
سنة الله میخوانیم معنی طبیعت است و حلی پیش از من که آغاز نیست
اگر وقتی دیگر اتفاق افتد لنخ وقت املا کنند نشسته شود ان شاء الله
تعالی وحده وصلی الله علی نبیه وعبده محمد وآله اجمعین

تم الرسالات

والحمد لله وحده وصلی الله علی محمد واله

وقع الفراغ من کتابتها غداة یوم الاثنین الثانی والعشرین من شهر ربیع الآخر
من شهور سنة ثمان وستین وستمائه کتبها العبد الضعیف
الراجی رحمة ربه اللطیف خلیل بن [illegible] رحم الله من نظر فیها
ودعا لکاتبها ولصاحبها بالخیر والله ولی الاجابة والسلام

ش . 4 : صفحهٔ آخر مجموعهٔ K = جار الله استانبول . شمارهٔ 1100 است . وپایان نامهٔ K 67 = 126 ج . برابر باص 482 ج 2 را نشان می‌دهد .

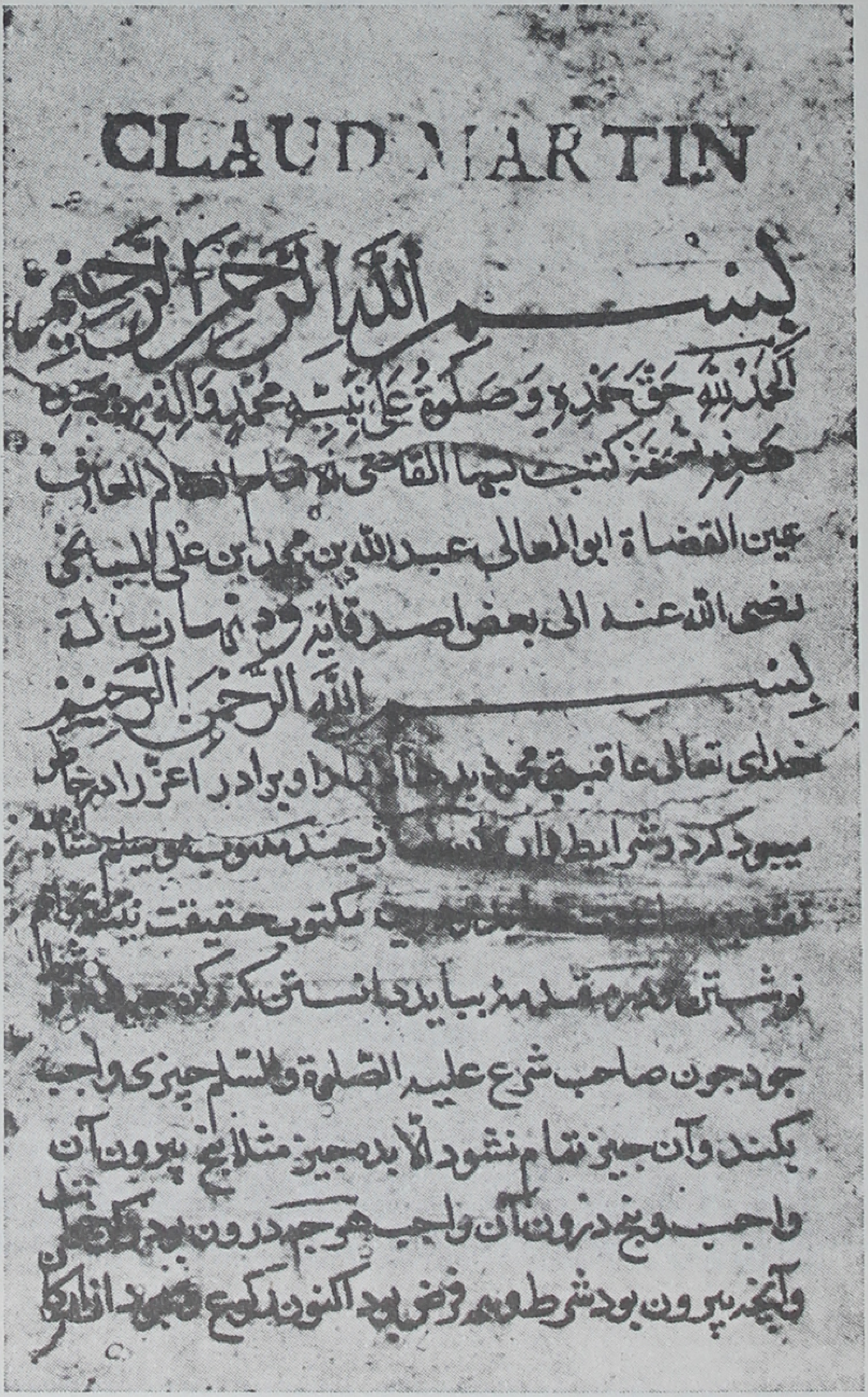

ش . 5 : صفحهٔ نخست مجموعهٔ L = بریتیش موزیوم لندن . شمارهٔ 823 . add 16
وبرابر ص 1 ج 1 می باشد .

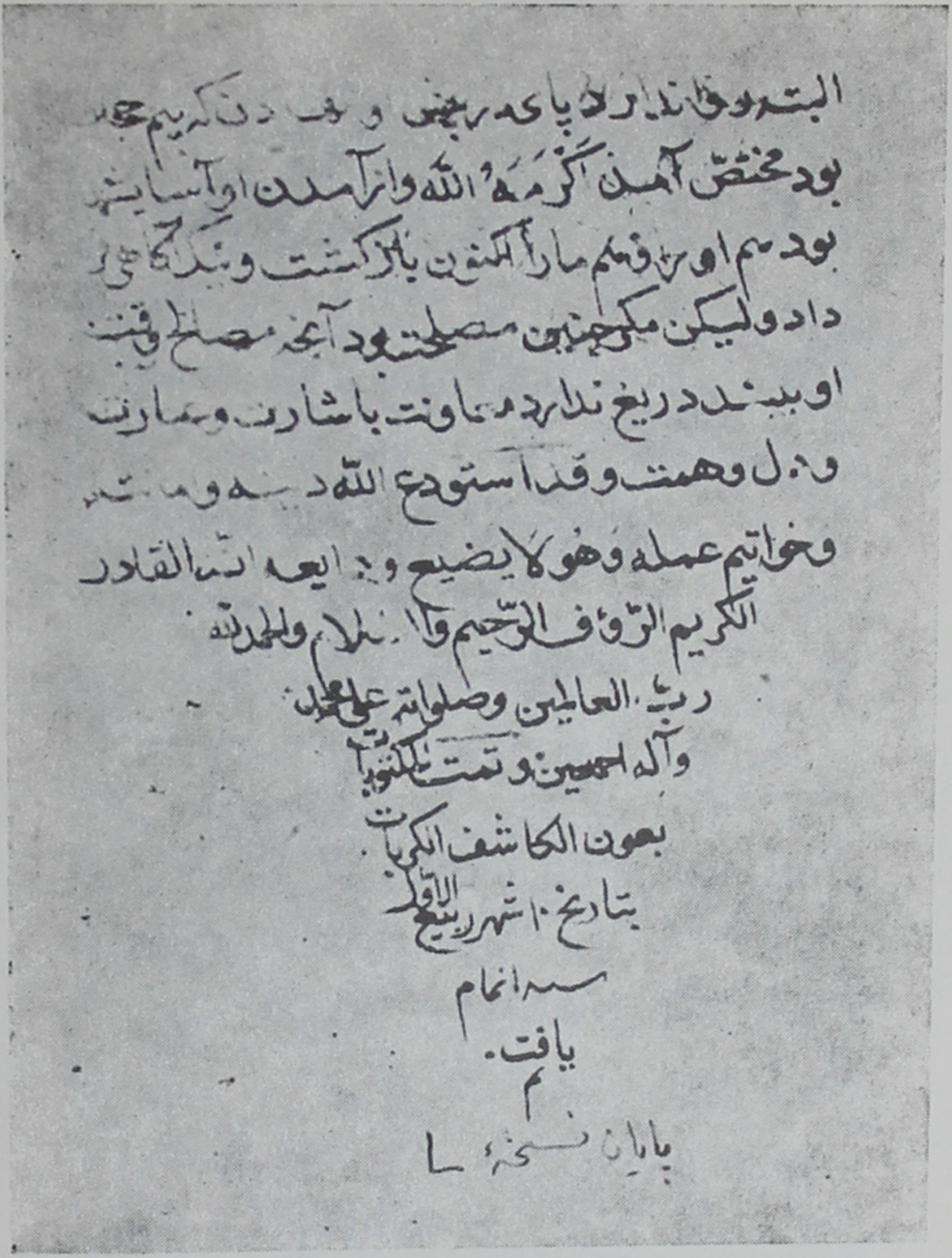
البته توقف ندارد پایه رنجش و ...
بود مختص آمدن اگر نه الله وار آمدن او آسایش
بود هم او ... فهم مارا الکنون باز گشت و ...
داد ولیکن مکر چنین مصلحت بود آنچه مصلحت ...
او ببند دریغ ندارد ... باشارت و ...
و ... وهمت وقد استودع الله دینه و ...
وخواتیم عمله وهو لا یضیع ودایعه انه القادر
الکریم الرؤف الرحیم والسلام والحمد لله
رب العالمین وصلواته علی محمد
وآله اجمعین و تمت المکتوبات
بعون الکاشف الکربات
بتاریخ ۱۰ شهر ربیع الاول
سنه اتمام
یافت.
پایان نسخهٔ L

ش . 6 : صفحهٔ پایان مجموعهٔ L = بریتیش موزیوم لندن شمارهٔ 823 . add 16 نامه أز غزالی به عین القضات است، و برابر است با P 98 و M 2. ص ۱۰ این پیش گفتار دیده شود

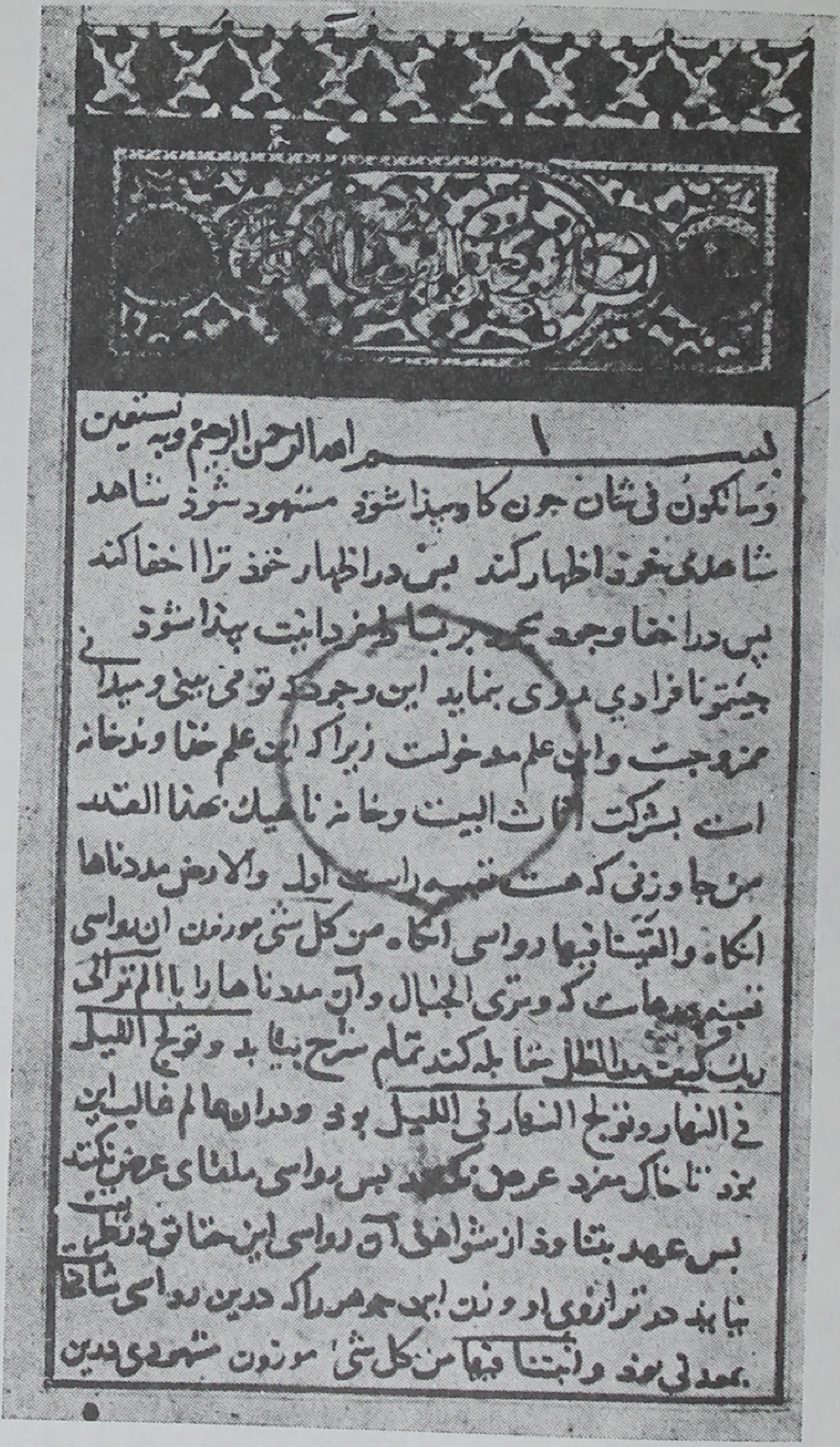

ش . 7 : صفحهٔ نخست مجموعهٔ M = مرادملا استانبول . شمارهٔ 1547 از نامه‌های غزالی به عین القضات است . ص ۱۰ این پیش گفتار دیده شود .

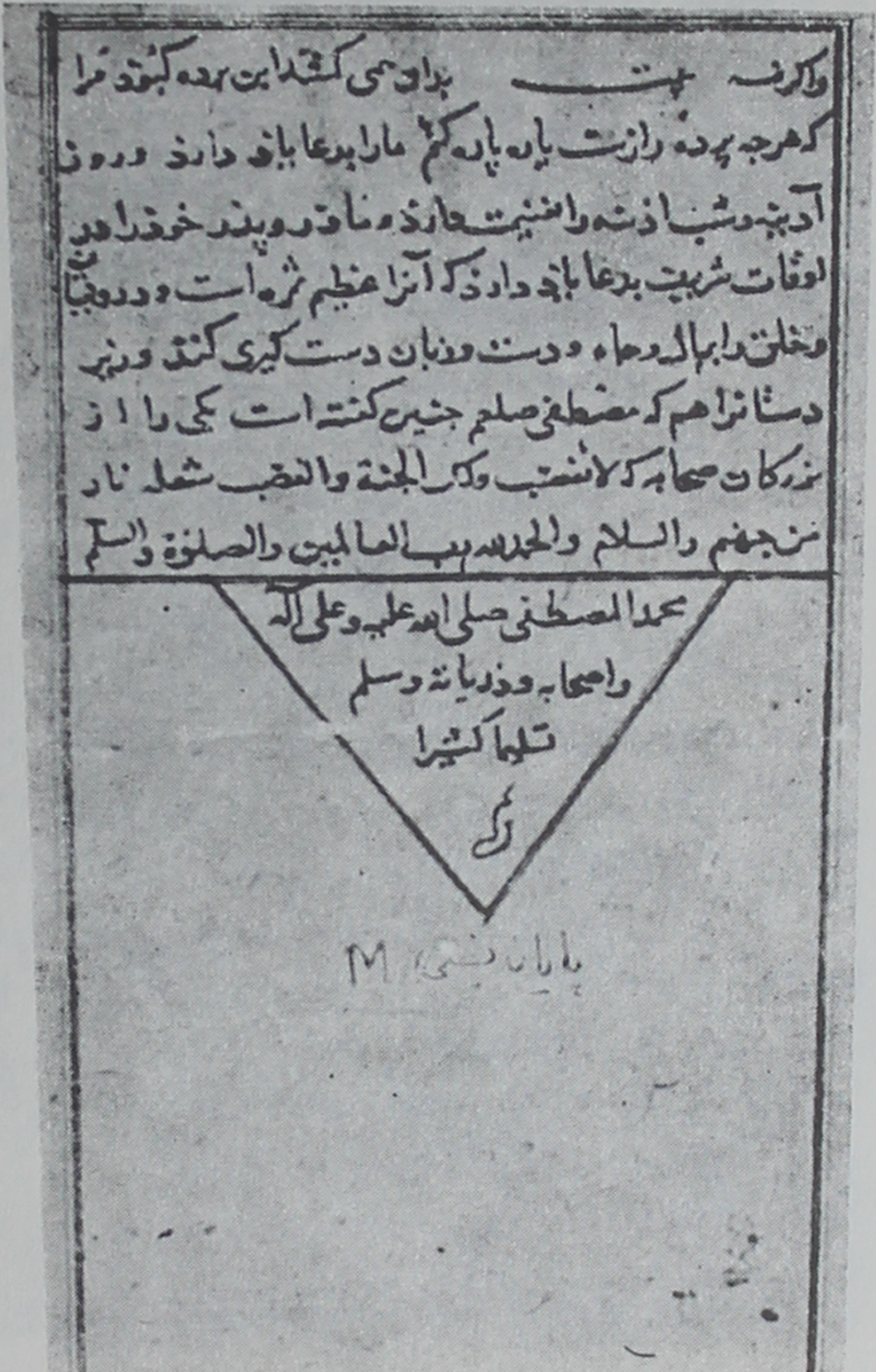

واکرفه بیت بدان همی کشتد این همه کبود مرا
که هرجه پرده رازست پاره پاره کنم مارا بدعا باید داد و درون
آدینه و شب آدینه را غنیمت دارند و نماز و پند خود را در
اوقات شریف بدعا باید داد که آنرا عظیم اثرهاست و در دنیا
و خلق را بدعا و دست و زبان دستگیری کنند و زیر
دستان را هم که مصطفی صلعم چنین گفته است یکی را از
بزرگان صحابه که لا تغضب و لک الجنة والغضب شعلة نار
من جهنم والسلام والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی محمد المصطفی صلی الله علیه وعلی آله
واصحابه و ذریاته وسلم
تسلیما کثیرا
تم

ش . 8 : آخرین صفحهٔ مجموعهٔ M = مراد ملا استانبول . ش. 1547 و برابر ج 1 ص 298 می باشد .

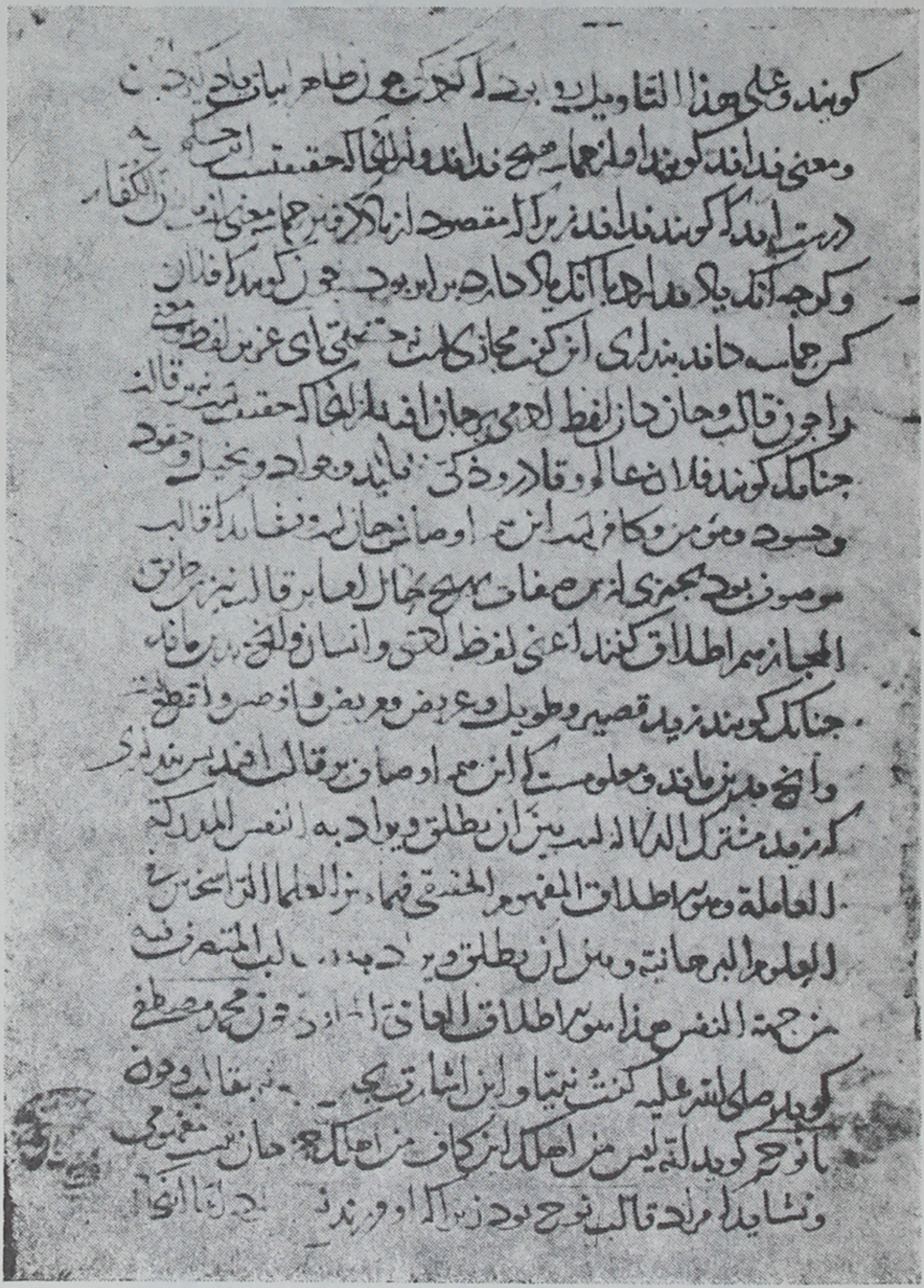

ش . 9 : صفحهٔ نخست از مجموعهٔ N = نافذ پاشادر استانبول . شمارهٔ 464 برابر ص 62 ج 2 سطر 7 به بعد ، می باشد .

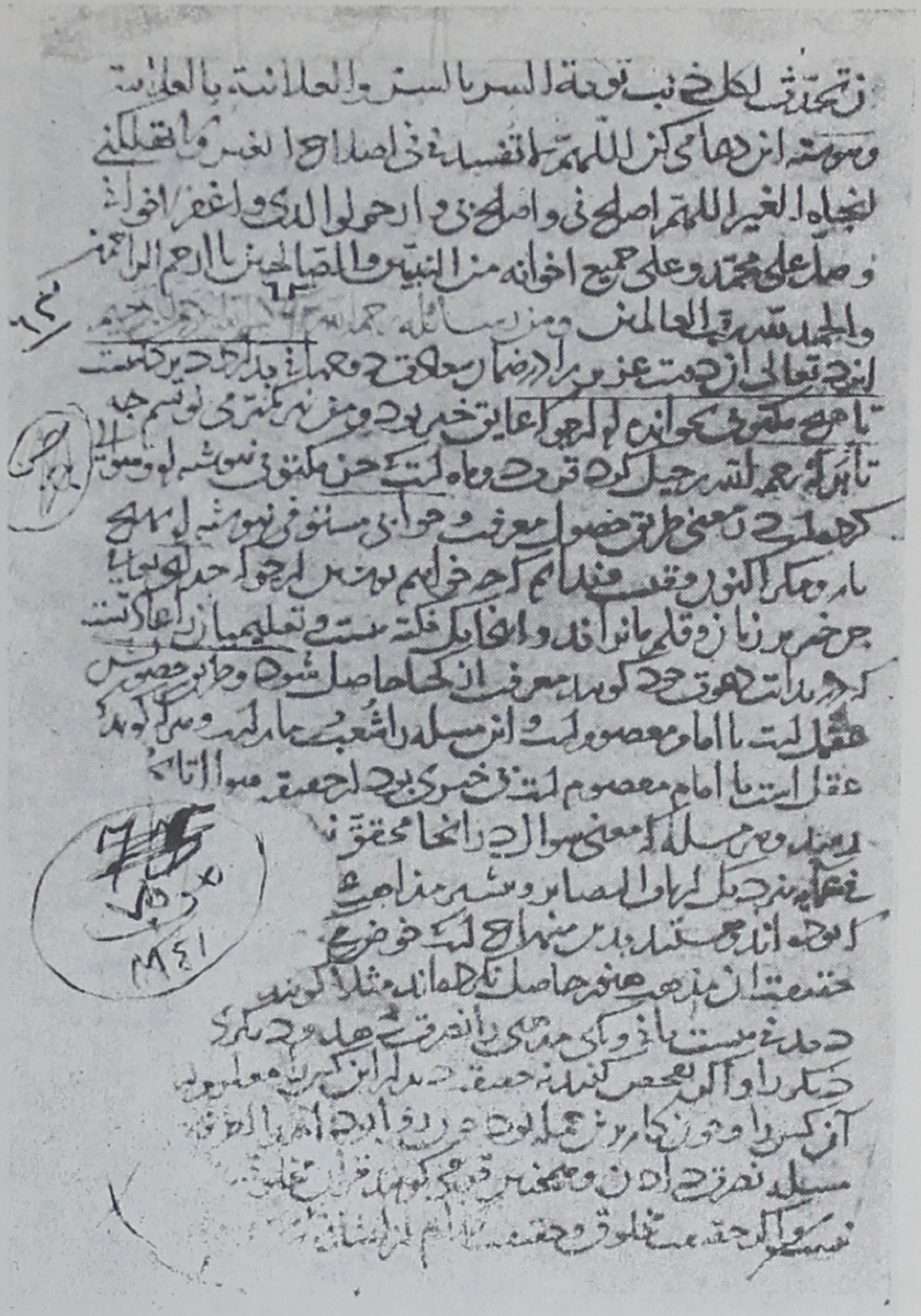

ش . 10: صفحهٔ پیش از آخر مجموعهٔ N = نافذ پاشا . ش.464 که برابر ص 113 ج 2 چاپی‌ما می باشد .

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
الحمد لله حق حمده والصلوة على نبيه محمد وآله من بعده
هذه نسخة كتبها الشيخ الامام [illegible]
عين القضاة ابو المعالی عبدالله بن محمد بن علی المیانجی رضی
الله عنه الى بعض اصدقائه بسم الله الرحمن الرحیم
خدای تعالی عاقبت محمود بدهاد ما را و برادر اعز را دوستان
میشود که در شرایط و ارکان نماز مکتوبی چند بنویسم ان
شاء الله تعالی تقدیر مساعدت نماید و درین مکتوب
حقیقت نیت براهیم نوشتن و در مقدمه بباید دانستن
که رکن چه بود و شرط چه چون صاحب شرع چیزی واجب
شود الا بد چیز مثلا چ بیرون آن واجب و بیخ درون آن

ش.11 : صفحهٔ نخست مجموعهٔ P = ش.afP35، و ش.94 فهرست بلوشه کتابخانهٔ ملی پاریس است ، وبرابر ص 1 ج 1 می باشد .

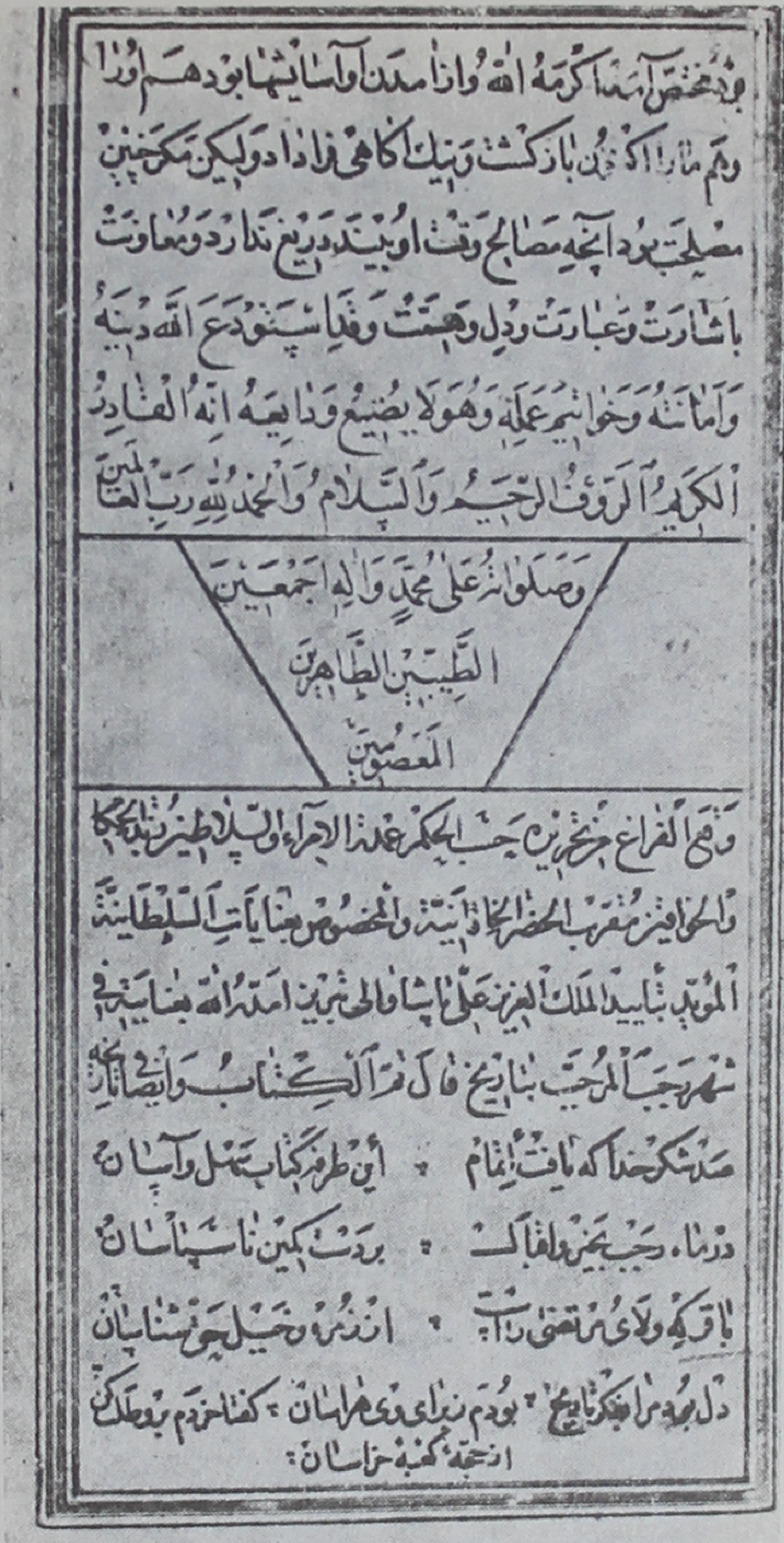

بود مخصص اما اکرمه الله و از آمدن او آسایشها بود هم او را
و هم ما را اکنون باز گشت و نیک آگاهی فرا داد و لیکن مکر چنین
مصلحت بود آنچه مصالح وقت او بیند دریغ ندارد و معاونت
باشارت و عبارت و دل و همت و فیما استودع الله دینه
و امانته و خواتیم عمله و هو لا یضیع ودایعه انه القادر
الکریم الرئوف الرحیم والسلام والحمد لله رب العالمین

وصلواته علی محمد وآله اجمعین
الطیبین الطاهرین
المعصومین

وقع الفراغ من تحریره حسب الحکم عمدة الامراء والسلاطین زبدة الحکا
والخواقین مقرب الحضرة الخاقانیة والمخصوص بعنایات السلطانیة
المؤید بتایید الملک العزیز علی پاشا والی تبریز ادامه الله بعنایته فی
شهر رجب المرجب بتاریخ فال قم الکتاب و ایضاً تاریخه

صد شکر خدا که یافت اتمام * این طرفه کتاب سهل و آسان
در ماه رجب بحق و اقبال * بر دست کمین ناسپاسان
با فکر و لای مصطفی زاد * از ذریه و خیل حق شناسان
دل بود مرا بفکر تاریخ * بودم ز برای وی هراسان * گفتا خردم بود طلک کن
از حجة کعبه خراسان

ش . 12 : صفحهٔ آخر مجموعهٔ P = پاریس 35 ملحق فهرست بلوشه است . نامه از غزالی به‌عین‌القضات است . و برابر M 2 و I 86 و L 92 می باشد . این پیش گفتار ص ۱۰ دیده شود .

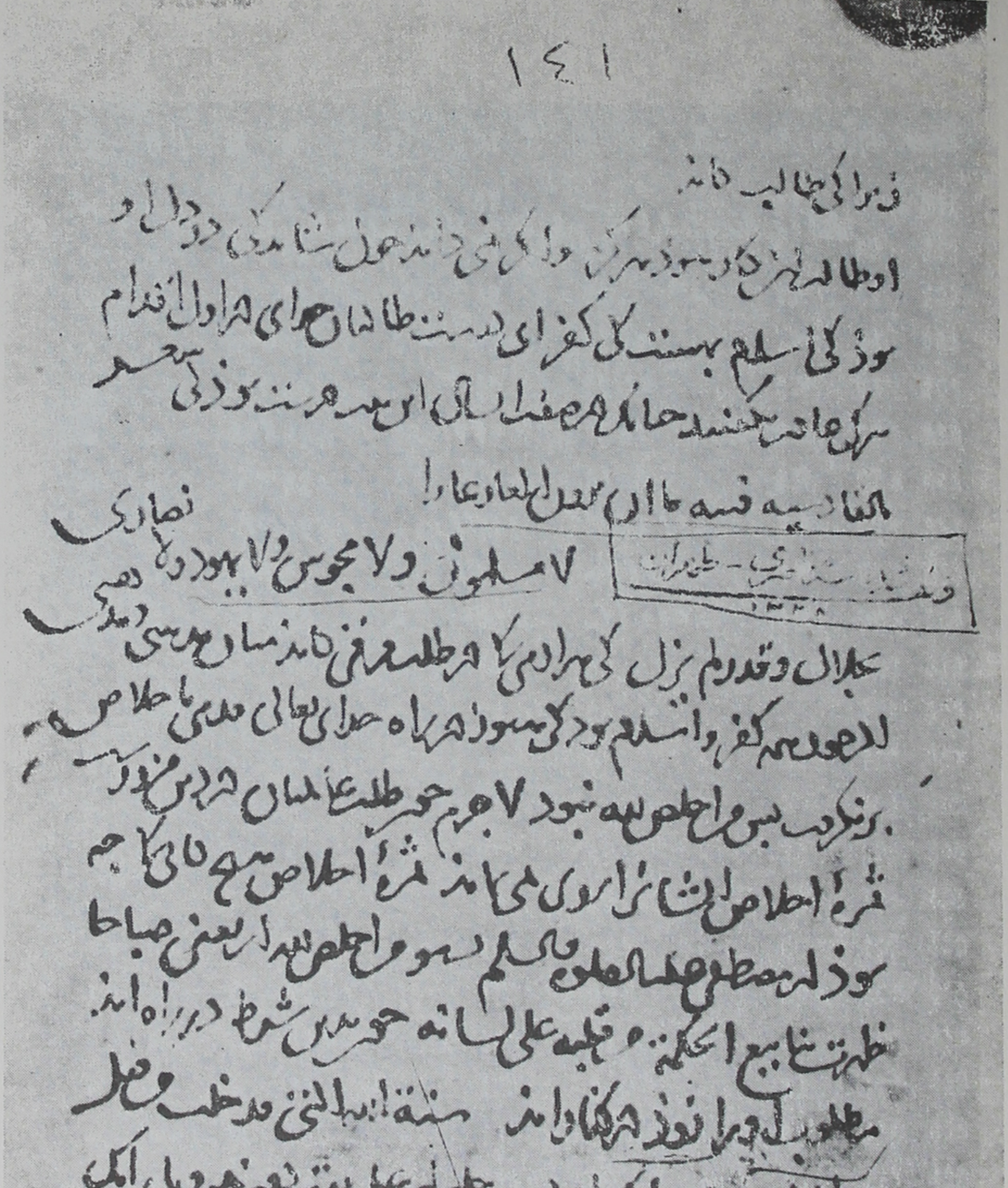

ش . 13: صفحه‌ای از مجموعهٔ R = سپهسالار تهران. شمارهٔ 3875 که برابر با ص252 ج 2 می باشد .

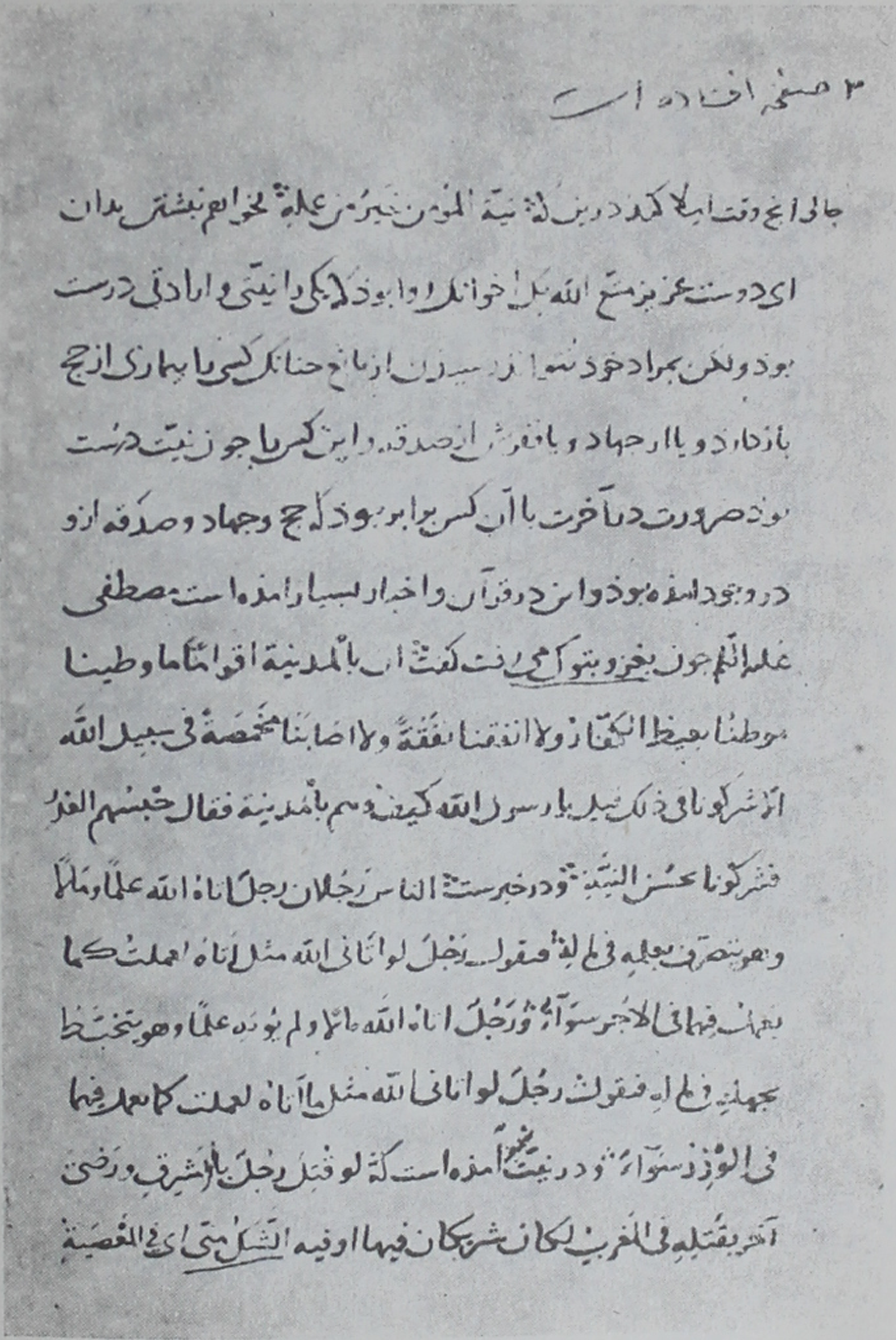

۳ صفحه افتاده است

جانی اگر وقت ابلا کند درین که نیة المؤمن خیر من عمله بخوانم نبشتن بدان

ای دوست عزیز منع الله بک اخوانک او ابو ذر بکی دانیتی و ارادتی درست

بود ولکن بمراد خود نرسد از رسیدن ازمانع چنانک کسی یا بیماری از حج

بازماند و یا از جهاد و یا نفرشی از صدقه و این کس را چو نیت درست

بود ضرورت در آخرت با آن کس برابر بود که حج و جهاد و صدقه ازو

در وجود آمده بود و اندر قرآن و اخبار بسیار آمده است مصطفی

علیه السلام چون بغزو تبوک میرفت گفت ان بالمدینة اقواما ما وطینا

موطئا یغیظ الکفار و لا انفقنا نفقة و لا اصابنا مخمصة فی سبیل الله

الا شرکونا فی ذلک قیل یا رسول الله کیف و هم بالمدینة فقال حبسهم العذر

فشرکونا بحسن النیة و در خبر است الناس رجلان رجل آتاه الله علما و مالا

و هو یتصرف بعلمه فی ماله فیقول رجل لو آتانی الله مثل ما آتاه لعملت کما

یعمل فهما فی الاجر سواء و رجل آتاه الله مالا و لم یؤته علما و هو یتخبط

بجهله فی ماله فیقول رجل لو آتانی الله مثل ما آتاه لعملت کما یعمل فهما

فی الوزر سواء و در خبر آمده است که لو قتل رجل بالمشرق و رضی

آخر بقتله فی المغرب لکان شریکان فیها او فیه الشکل منی ای فی المعصیة

ش . 14 : صفحه‌ای از اوایل مجموعهٔ S = شهیدعلی‌پاشا استانبول . ش 1417 که برابر ج1 ص59 – 60 می باشد .

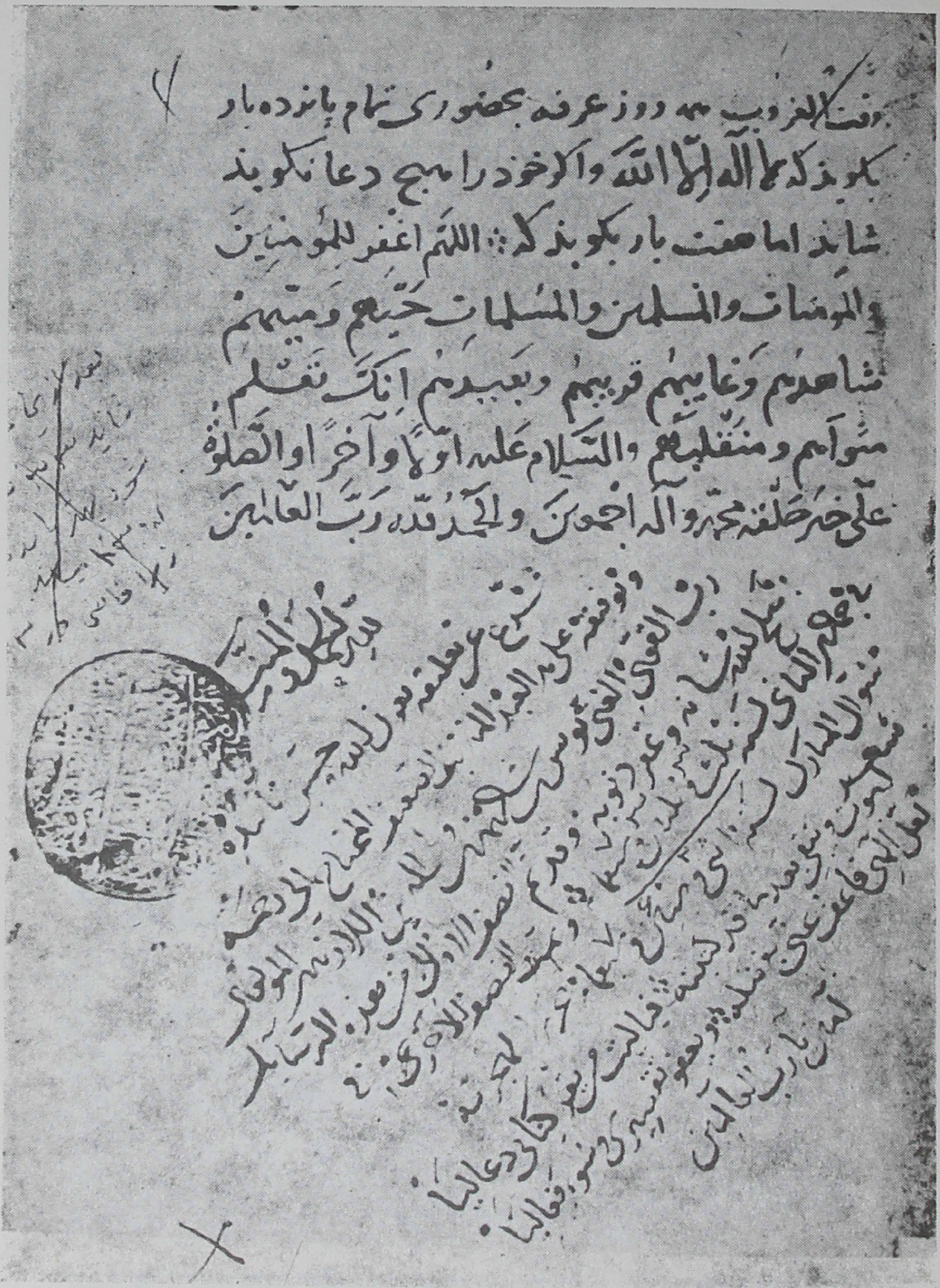

وقت الغروب همه روز عرفه بحضوری تمام پانزده بار
بگویند که لا اله الا الله والا خود را هیچ دعا نگویند
شاید اما هفت بار بگویند که: اللهم اغفر للمؤمنین
والمؤمنات والمسلمین والمسلمات جمیعهم ومیتهم
شاهدهم وغایبهم قریبهم وبعیدهم انک تعلم
مثواهم ومنقلبهم والسلام علیه اولاً وآخراً والصلوة
علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین والحمد لله رب العالمین

ش.15: آخرین صفحهٔ مجموعهٔ S = شهیدعلی‌پاشا استانبول.ش. 1417 که برابر ج1 ص460 است.

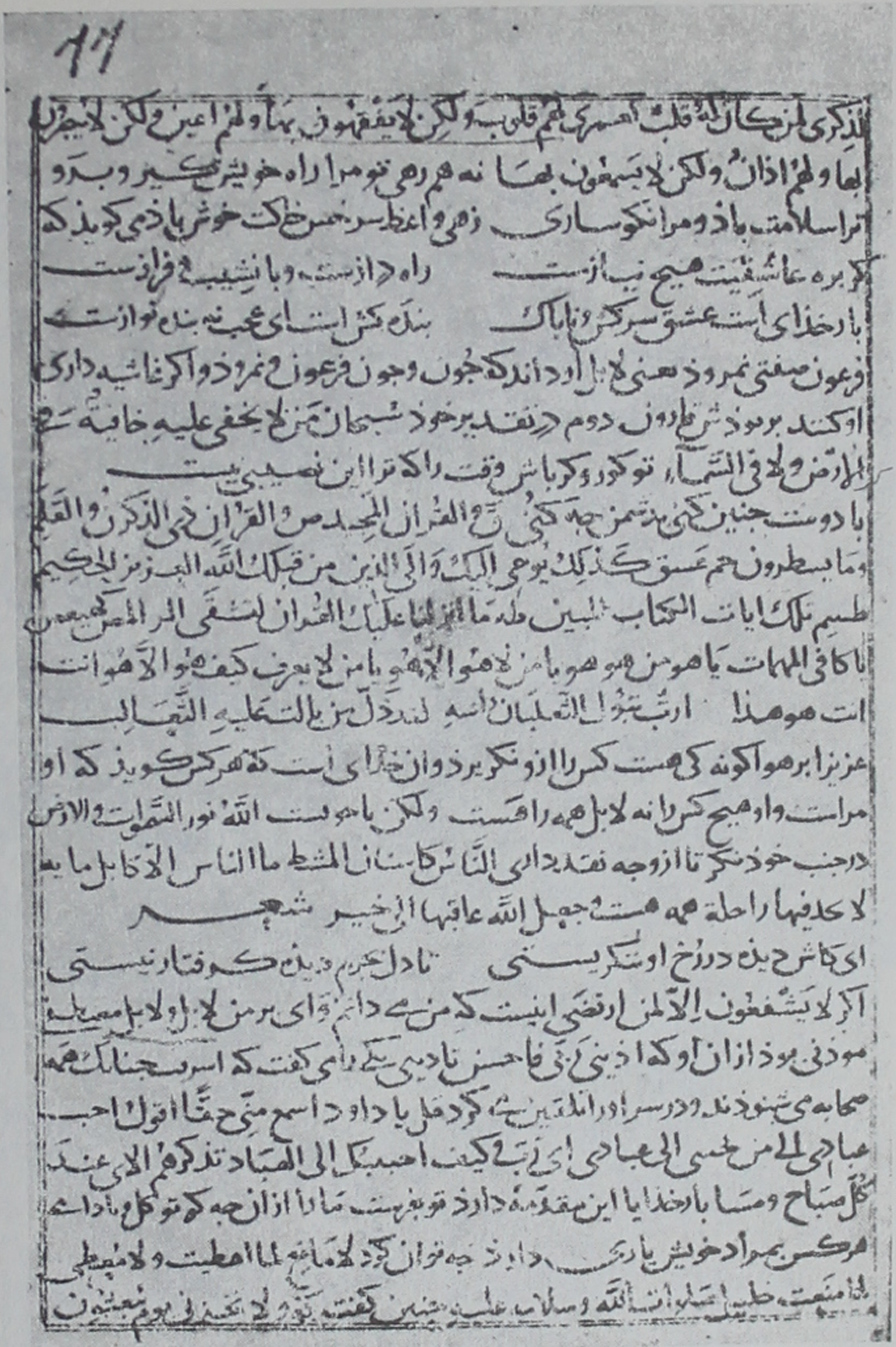

۱۷

لذکری لمن کان له قلب اهمهی لهم قلوب ولکن لا یفقهون بها ولهم اعین ولکن لا یبصرون
بها ولهم اذان ولکن لا یسمعون بها نه هر رهی تو مرا راه خویش نکیر و بدرو
مرا سلامت باد و مرا نکوساری زهی واعظ سرخس خط کث خوش یادی کوید که
کو بره عاشقیت هیچ نیازست راه درازست و با نشیب و فرازست
با رخدای است عشق سرکش و ناپاک بندکش است ای عجب نه بنده نوازست
فرعون صفتی نمرود دمنی لاجرم او دانند که چون و چون فرعون و نمرود و اکر غاشیه داری
او کند برو بود شرط دون دوم در نقد برخود سبحان من لا یخفی علیه خافیة فی
الارض ولا فی السماء تو کور و کر باش وقت را که ترا این نصیبی نیست
با دوست چنین کنی بدشمن چه کنی ق والقرآن المجید ص والقرآن ذی الذکر ن والقلم
وما یسطرون حم عسق کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک الله العزیز الحکیم
طسم تلک ایات الکتاب المبین طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الر المر کهیعص
یا کافی المهمات یا هو من هو هو یا من لا هو الا هو یا من لا یعرف کیف هو الا هو انت
انت هو هذا ارب تنزل التملیان اسمه لندرک بین التملیه التجالب
عزیزا بر هوا کونه کی هست کس را از و نکویر دوان خدای است که هر کس کوید که او
مراست وا و هیچ کس را نه لابل همه راهست ولکن یا هو هست الله نور السموات والارض
در جیب خود نکر تا از وجه نقد داری الناس کاسنان المشط ما الناس الا کابل مایه
لا تجد فیها راحلة همه هست جعل الله عاقبتها الخیر شعر
ای کاش که بین دوزخ او سکری بینی تا دل خرم و بینی کرفتار نیستی
اکر لا یشغلون الا لمن ارتضی اینست که من بی دانم وای بر من لا او لا با مسیلمه
مو ذنی بود از آن او که اذینی بی خاصیت نادیسی بای کفت که اسرو سخنانک همه
صحابه می شنودند و در سراد رالله یقین نه که رفیل یاد او داسم منی حتا اقول احب
عبادی الی من حسنی الجهادی ای رب کیف احببک الی العباد تذکرهم الائی عند
کل صباح و مسا یا رخدایا این مقدمه دارد تو بهشت ما را از آن چه که توکل و اداشته
هر کس بمراد خویش یار است داند چه توان کرد لا مانع لما اعطیت ولا معطی
لما منعت طیب الله صلوات الله وسلامه علیه چنین کفته تو لا تغنی یوم تغنی

ش.16 : صفحهٔ یکم مجموعهٔ T = تیرنجیب پاشا در استانبول . ش.301 که برابر ص 286 - 287 ج 1 می باشد .

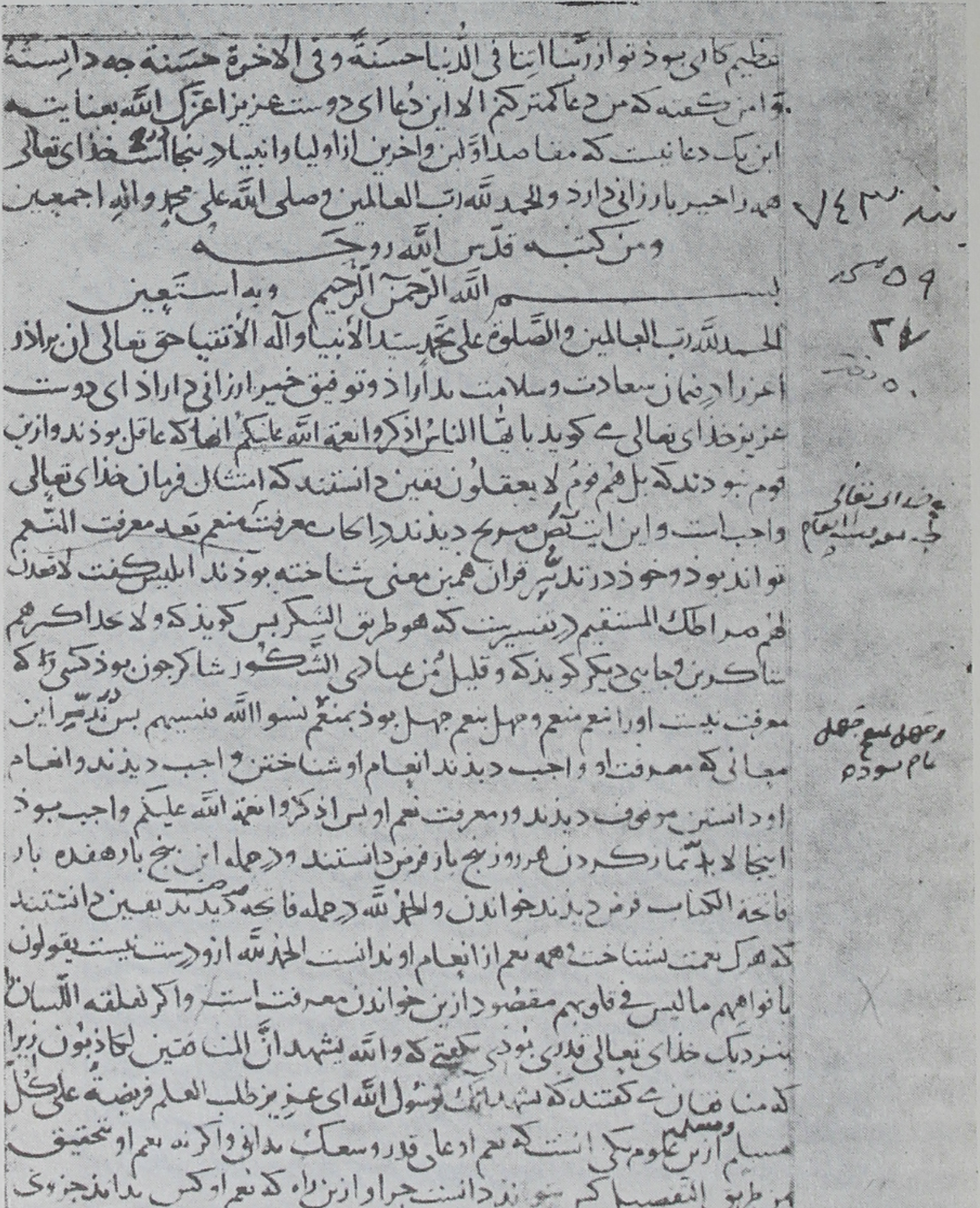

عظیم کاری بوذ نوا از ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة چه دانسته
تو امر شعنه که من دعا کمتر کنم الا این دعا ای دوست عزیز اعزک الله بعنایته
این یک دعا نیست که مقاصد اولین و آخرین از اولیا و انبیا در بیجا است خدای تعالی
همه را خیر بارزانی دارد والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین
و من کتبه قدس الله روحه
بسم الله الرحمن الرحیم وبه استعین
الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد سید الانبیا و آله الاتقیا حق تعالی این برادر
اعز را در ضمان سعادت و سلامت بداراذ و توفیق خیر ارزانی داراذ ای دوست
عزیز خدای تعالی می گوید یا ایها الناس اذکروا نعمة الله علیکم انها که عاقل بوذند و از بی
قوم بوذند که بل هم قوم لا یعقلون یقین دانستند که امتثال فرمان خدای تعالی
واجب است و این آیت نص صریح دیدند در اکا معرفت منعم بعد معرفت المنعم
تواند بوذ و خوذ در تدبیر قرآن همین معنی شناخته بوذند ابلیس گفت لاقعدن
لهم صراطک المستقیم در تفسیرست که هو طریق الشکر پس گوید که و لا تجد اکثرهم
شاکرین و جایی دیگر گوید که و قلیل من عبادی الشکور شاکر چون بوذ کسی را که
معرفت نیست او را نعم منعم و جهل نعم جهل بوذ بمنعم نسوا الله فنسیهم پس تدبیر این
معانی که معرفت او واجب دیدند انعام او شناختن واجب دیدند و انعام
او دانستن موقوف دیدند و معرفت نعم او پس اذکروا نعمة الله علیکم واجب بوذ
اینجا لابد شمار کردن هر روز پنج بار فرض دانستند و در جمله این پنج بار هفده بار
فاتحة الکتاب فرض دیدند خواندن و الحمد لله در جمله فاتحه دیدند یقین دانستند
که هر که نعمت نشناخت همه نعم از انعام او ندانست الحمد لله از و درست نیست یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم مقصود ازین خواندن معرفت است و اگر لقلقه اللسان
بنزدیک خدای تعالی قدری بوذی نگفتی که والله یشهد ان المنافقین لکاذبون زیرا
که منافقان میگفتند که نشهد انک لرسول الله ای عزیز طلب العلم فریضة علی کل
مسلم و مسلمة ازین علوم یکی آنست که نعم او علی قدر وسعت بدانی و اگر نه نعم او تحقیق
من طریق التفصیل کس نتواند دانست چرا و ازین راه که نعم او کس نداند جز وی

ش.17 : صفحهٔ پایان مجموعهٔ T = تیرنجیب پاشا در استانبول . ش . 301 که برابر ص445 - 447 ج1 تا سطر 13 می باشد .

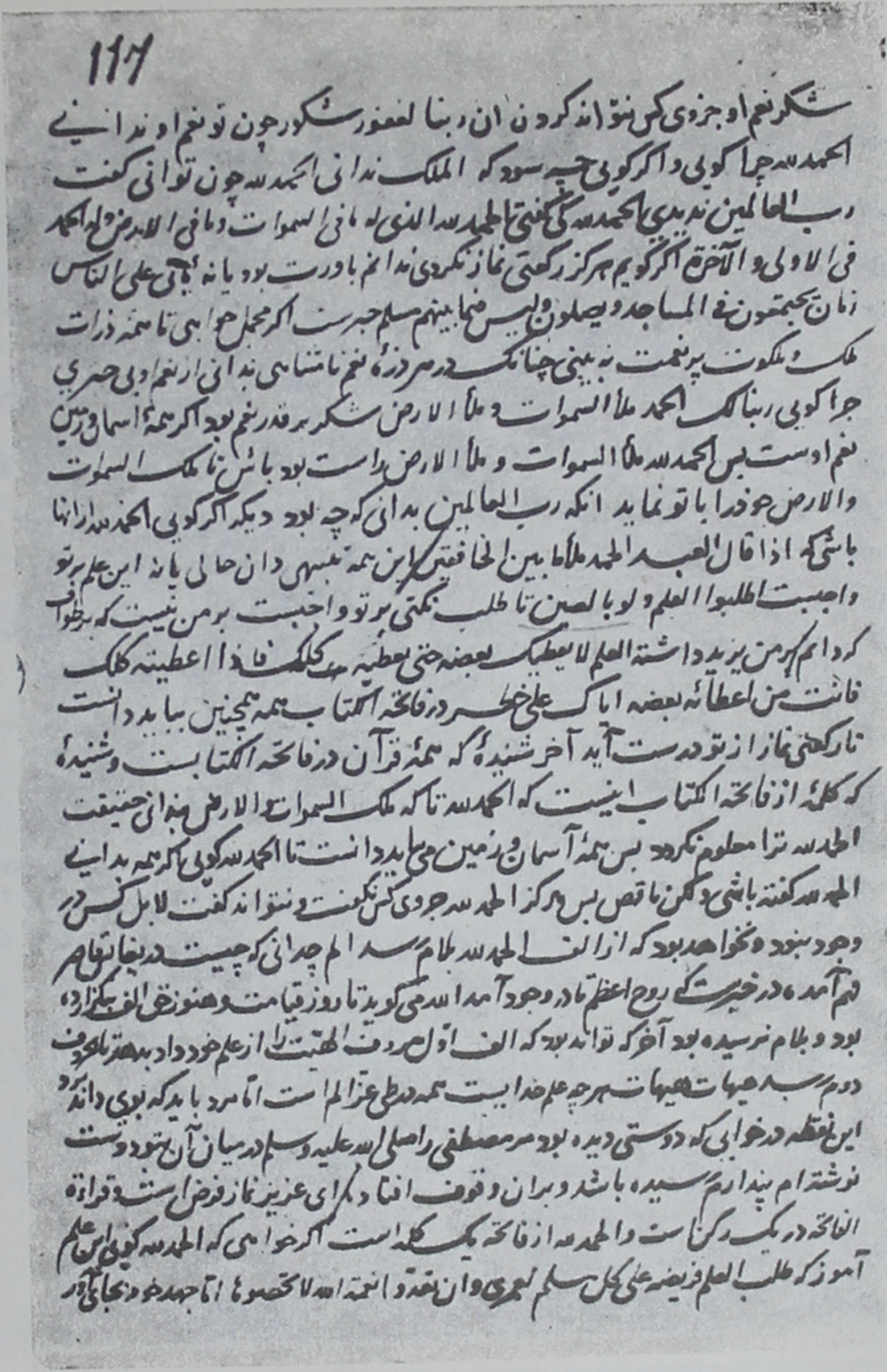
117

شکر نعم او جزوی کس نتواند کردن ان ربنا لغفور شکور چون تو نعم او ندانی
الحمد لله چرا گویی و اگر گویی چه سود که الملک ندانی الحمد لله چون توانی گفت
رب العالمین ندیدی الحمد لله کی گفتی الحمد لله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض و له الحمد
فی الاولی و الآخرة اگر گویم هرگز رکعتی نماز نکردی ندانم باور بود یا نه یأتی علی الناس
زمان یجتمعون فی المساجد و یصلون و لیس فیما بینهم مسلم چه رست اگر مجمل جوابی تا همه ذرات
ملک و ملکوت پر نعمت نه بینی چنانکه در هر ذره نعم نامتناهی ندانی از نعم وی چه خبری
چرا گویی ربنا لک الحمد ملأ السموات و ملأ الارض شکر بر قدر نعم بود اگر همه آسمان و زمین
نعم او است پس الحمد لله ملأ السموات و ملأ الارض راست بود باش تا ملک السموات
والارض خود را با تو نماید انکه رب العالمین بدانی که چه بود دیگر اگر گویی الحمد لله از انها
باشی که اذا قال العبد الحمد لله ملأ ما بین الخافقین این همه تنبیهی دان حالی یا نه این علم بر تو
واجبست اطلبوا العلم و لو بالصین تا طلب نکنی بر تو واجبست بر من نیست که بر طواف
کرده ام که من بر بد داشته العلم لا یعطیک بعضه حتی تعطیه کلک فاذا اعطیته کلک
فانت من اعطائه بعضه ابا کن علی خطر در فاتحة الکتاب همه همچنین بباید دانست
تا رکعتی نماز از تو درست آید آخر شنیده که همه قرآن در فاتحة الکتابست و شنیده
که کلمه از فاتحة الکتاب اینست که الحمد لله تا که ملک السموات و الارض ندانی حقیقت
الحمد لله ترا معلوم نگردد پس همه آسمان و زمین می باید دانست تا الحمد لله گویی اگر همه بدانی
الحمد لله گفته باشی و لکن ناقص پس هرگز الحمد لله جزوی کس نگفت و نتواند گفت لابل کس در
وجود نبود و نخواهد بود که از الف الحمد لله بلام رسد الم چه دانی که چیست در بیان تعالیم
فهم آمده و در خبرست که روح اعظم تا در وجود آمده الحمد لله می گوید تا روز قیامت و هنوز در الف بکمال
بود و بلام نرسیده بود آخر که تواند بود که الف اول حرف الهیت را از علم خود داد بعضی الحروف
دوم رسید هیهات هیهات هرچه علم خدا یست همه در طی عز الم است اما مرد باید که بوی داند برد
این نقطه در خوابی که دوستی دیده بود مر مصطفی را صلی الله علیه و سلم در میان آن بتو دو دست
نوشته ام پندارم رسیده باشد و بران وقوف افتاده باشد ای عزیز نماز فرض است و قراءة
الفاتحة در یک رکن است و الحمد لله از فاتحه یک کلمه است اگر خواهی که الحمد لله گویی این علم
آموز که طلب العلم فریضة علی کل مسلم لیعرف و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها اما جهد خود بجای آور

ش.18 : صفحهٔ تکمیلی نونویس پس از پایان مجموعه T = تیر نجیب پاشا در استانبول . ش . 301 است که برابر ص447 س14 تا ص449 س14 می باشد .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ ـ الحمد لله واهبِ العقلِ والحياةِ تعالى جده، دی‌روز پنجشنبهٔ حادي‌عشرِ ربیعُ الاوّل مکتوبی نوشتم بدان برادرِ أعز، أطال اللهُ بقاه وسلكَ به سبیل الرضوان، در آن معنی که نوشته بود که سؤالها درپیش است که از آن خاموش می‌باشم، ودر آن مسأله سخن سخت دراز است، أمّا دی‌روز، چون کاغذ برسید وملالت خاطر براه آمد، بر آن قدر إختصار کردم، وامروز از من کسی عنایت‌نامه درخواست کرد. خواستم که در حقِ او چیزی نویسم. چون تسمیه نبشته بودم در خاطرم آمد که در تکملهٔ آن چیزی نویسم، و ندانم که وقت چه إملا خواهد کرد.

بدان‌و آگاه باش که ترا اوّلاً معنی حرام‌و واجب‌و مباح ببـاید دانست، تا بدانی که سؤال کجا حرام بوَدو کجا واجب‌و کجا مباح.

---

1 بسم . . . الرحیم P بسم . . . الرحیم وبه نستعین M المکتوب الثلاثون K ومن کتبه رحمه الله ٦ بسم . . . الرحیم N ومنها بسم . . . الرحیم اعوذ بك یا لطیف R / 2 الحمد . . . جده K در بیان واجب ومباح وحرام ومندوب ومکروه M ـ R P N / 2 ـ 12 دی . . . مباح R P N K ـ M / 3 عشر R P K وعشرین N / 4 که نوشته بود R K نوشته بود N که نوشته بودی P / 5 سخت K ـ R P M / 6 ملالت خاطر K ملال R N ملامت P / 7 عنایت نامه N K عنایتی R P / کرد K حرفی N ـ R P / 8 چیزی K حرفی P ـ R N / خاطرم K خاطر R P N / 9 که در R P K ـ N / چیزي P K چیزي دیگر R N / که وقت P K وقت R N / 12 مباح P N مباح بود R K .

* * نامهٔ شصت‌و پنجم R 3 . 42 . 41 . 40 . P 39 . N 6 . M 60 . K 30 * * *

۲ ـ **تمهید أصل** . در مقصود فهم باید کرد ، هر که روی در کاری آورد وأورا آن کار بدست‌آوَردن َضرورت بود ، أول وظیفَتِ او آن بود که بداند که أورا چه بباید کردن بضرورت ، تا به مقصود رَسد . واز کدام کارش پرهیز باید کردن بضرورت ، تا أز آن باز نماند ، وکدام کار است که بدان إقدام وإحجام واجب نیست ، چه تعلقی ندارد آن کاربه مقصودِ أو . مثاله : چون کسی خواهد که نامهٔ تازی نویسد ، أو را بعضی کارها کردنی بود بضرورت وبعضی بضرورت نا کردنی ، وبعضی بُوَد که بدان مخیَّر بود ، خواهد بکندو خواهد نکند .

۳ ـ أوّلاً أسامیِ مفردات ، اورا یاد گرفتن واجب بود ، چه اگر یاد نگیرد هرگز نامه نتواند نوشتن . چنانکه نداند که آسمان‌و زمین‌و کوه‌و سنگ‌و نان‌و آب‌و روغن‌و أنگبین‌و چشم‌و گوش‌و زبان‌و دهان در تازی چه نام دارد . واگر این بنداند محال بود که به مقصودِ خویش رسد هرگز . وامثال آن که بروی واجب بود بسیار بود ، که باز گویم ؛ مثلاً نان خوردنش وآب

---

1 تمهید . . . کرد K تمهید اصل في المقصود R N بدانکه P ـ M / 2 وأو R P M K که او N / بدست آوردن N ـ R P M K / وظیفت او K وظیفق اورا R P M وظیفتی که اورا بود N / که R P M K که او N / 3 چه R P M K چه کار N / کردن بضرورت P N M کرد R K / 4 کردن بضرورت M کرد R P N K / نماند P N M ماند R K / 5 چه M K که R P N / آن R N M K بدان P / 5 ـ 6 به مقصود او مثاله N بمقصود خود مثاله R M بمقصود خودش K مثاله P / 6 نویسد K بداند نوشت P N تواند نوشت R M / 6 ـ 10 او . . . نوشتن M ـ R P N K / 9 چه R K که P N / 10 هرگز P N تازی R ـ K / 11 ـ 12 نام . . بندند R N M K خوانند P / 12 خویش R P K ـ N M / امثال R P N K مثال M / 13 ان که . . . مثلاً R N M K این بروی واجب بود که اگر یاد نگیرد وبسیار دیگر مثال چون P / که باز K تا P ـ R N M / وآب N ـ R P M K .

آشامیدنش واجب بود ، زیرا که بقاو حیات از این مستفاد بود وبی آب و نان حیات بنماند ، وچون حیات بنماند وصولش به مقصود محال بود .

٤ — وبعضی چیزهـا اورا حرام بود ، که اگرآن چیز بکنند ، از مقصود به ضرورت باز ماند . چنانکه نشاید که دست خود بِبُرد ، یا دیدهٔ خود کور کند. چه اگر چنین کند نامه ممکن نبود نبشتن. ودر بعضی کارها مُخیَّر بُوَد که به‌نسبت با مقصودِ او نه حرام بودو نه واجب ، چون دستاری قصب مثلا در سربستن ، چه اگر در سَر بَندد واگر نبندد روا بود وبعضی بود که نه واجب ضروری بود ، أما کرَدنش به‌نسبت با مقصودِ او بهْ از نا کردن بود . چون أشعار تازی بسیار یاد گرفتن . چه اگر اشعـار یاد نگیرد ، از نامه نوشتن بتازی باز نماند . أما آن بهْ بود که یاد گیرد تا مکتوباتِ او موشَّح بود به أشعارِ عربی . واین قسم‌را در زَبانِ شَرع مستحب خوانند یا مندوب .

٥ — وقسمی دیگر بود که حرامِ تمام نبود . چه اگر برآن إقـدام کند از مقصود باز نماند . ولیکن ترکش بهتر بود از فعلش به‌نسبت با مقصودِ او ، چنانکه چیزی خوردَن مثلا که به حفظ زیان دارد ، این از مقصود

1 آشامیدنش P خوردنش N - R M K / وحیات M K ی حیات N ی حیات بعد امر الله P - R / مستفاد بود R P N M مستفاد است K . / 2 حیات R N M K قوام حیات P / وچون حیات بنماند K - R P N M / 3 حرام بود R P N حرام M محال بود K / آن چیز بکنند R P M K چیزی نکنند N / 4 چنانکه R M K - P N چه چون چنین بود نامه ممکن نبود N که چون حال چنین بود ممکن نبود نامه P / 5 چه . . . نبود R M K / 6 که R N M K که آن کار P / دستاری R M K دستار P N / 7 مثلا در R N M K مثلا بر P / چه . . . نبندد R N M K وجامهٔ کتان پوشیدن که فعل وترك این P / 8 کردنش R N M K کردن آن کار P / 9 بود R N K - P M / تازی R P N M - K / بسیار R P M بسی K - N / 10 نوشتن بتازی R P N تازي خواندن M K / به R N M K بهتر P / 11 أو R P M K - N / عربي R P N - M K / 13 - 14 چه . . . کند R M K که . . . نماید P N / 14 بهتر R N M K به P / فعلش R N M K فعل P / 15 چنانکه R N M K - P / به حفظ R M K حفظ را N بحافظه P .

باز ندارد، چه شاید که حفظش مختل نشودو أو بمقصود خویش رسد. أمّا آن به٘ که نَخورد ، واین قسم را حرامِ مطلق نتوان نهاد که فوات مقصود أزونمی خیزد به ضرورت . واین قسم را به زبان شریعت مکروه خوانند نه محظور . وأحکام أزین پنج قسم به‌هیچ وجه بیرون نیست : واجب‌و مندوب‌و مباح‌و مکروه‌و محظور .

۶ – **تمهید أصل ثاني :** خدای تعالی هرچه آفرید بدو قسم آفرید . بعضی بخودیِ خود آفرید بی‌واسطهٔ دیگری . وبعضی بواسطه آفرید . واین واسطه إما آدمی بودو إما فریشته‌و إما شیطان . « لما خَلَقتُ بِيَدَيَ » کنایت است أز آن که بی‌واسطه آفریند . چه أگر همه بخودیِ خود آفریدی بی هیچ واسطه ، پس در حقِ آدم چرا گفتی که « خَلَقتُ بِيَدَيَ » ! وبعضی بواسطه آفرید چون علـمِ مصطفی وأنبیا که بواسطهٔ جبرئیل پیداکنند ، لا بل « عَلَّمَ بالقَلَمِ » خود صَریح است ، و چون غوایت‌و ضلالتِ بوجهل‌و کفار که بواسطهٔ إبلیس‌و جنودِ أو بود که « واستَفزِز٘ مَنِ استطعتَ مِنهم » ، هم أو کند ولیکن به‌واسطه .

۷ – چنان که این کلمات من برین کاغذ نوشتم ولیکن به‌واسطهٔ قلم . أگر گویم : قلم چه بود ؟ من نوشتم ، راست بود . وأگر گویم : این قلم سخت نیکو می نویسد واضافت با قلم کنم ، هم راست بُوَد . واگر گویم مخاطباً

1 چه شاید M K که روا بود R P N / واو R P N M ولکن او K / خویش R P N M – K / 2 نهاد P N M خواند R K / فوات N M K فوت R P / 3 را به R P N K را در M / 4 پنج . . . وجه N M بهیچ وقت از این پنج قسم R پنج قسم P – K / 6 تمهید . . . خدا R N K . فصل في التحقیق خدا M اي عزیز بدانکه حق P / آفرید N آفریند M بود R P K / 7 بعضی . . . آفرید بی R P N K بي M / بواسطه آفرید R P M K بواسطه N / 8 ص 38 : 75 ك / 9 آنکه R P N M آنچه K / همه R P M K – N / 11 آفرید R P N K آفریند M / 12 پیداکنند R M K پیداکرد N بود P / العلق 96 : 4 ك / 13 بود R P M K – N / 13 – 14 الاسراء 17 : 64 ك / 15 کلمات R P N K کلمه M / برین M K بدین R که برین P بر N / به واسطهٔ P M به R N K / 17 می R P M K – N / واگر گویم مخاطباً R P N M – K .

للقلم : وما كتَبتَ إذ كتَبتَ ولكني كتَبتُ، هم راست بود . أكنون « هل من خالقٍ غيرَ اللهِ » حقيقت دان . چه إضافتِ كتابت با مَن در نظرِ عموم حقيقت بود وإضافت با قلم مجازى بود نه حقيقى . وافعالِ خداى را باغيار كه واسطه باشند در قرآن وأخبار نسبت كنند أما مجازى بود چنان كه گويند الخيَّاط يخيِّط ، والشيطانُ يغوي والملكُ يَهدي . و « إنكَ لتَهدي الى صراطٍ مستقيمٍ » مجازِ قرآن دان ، خطاب با قومى كه دَر دَرونِ پَرده ايشان را راه نيست . « إنـَّكَ لا تَهدي مَن أحببت » حقيقت اين مجاز است، خطاب با مصطفى ـ صلعم ـ كه در درونِ پردههاىِ غيب بَر حقيقتِ كار مطـَّلع بود كه « وما تشاؤون الا أن يشاءَ الله » .

٨ ـ أى عزيز ! « لقـــد كانَ في قِصَصِهم عِبرةٌ » بنيامين در درون پرده با قومى كه در درونِ پرده بودند دانست كه أو دزدى نكرده است . أما يوسف أورا گفت كه بيرونِ پرده چنين خبر ده كه مَن دُزدَم « قل إن ضللتُ فانـَّما أضل على نفسي » جنابِ مقدسِ مارا أز آلودگى خود منزَّه دار . سمعاً وطاعَـــةً ! أنا بشرٌ أغضب كما يغضبُ البشَرُ . أگر

1 للقلم . . . بود K ـ R P N M / اشارت است بآيت : وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى . الأنفال 8 : 17 / 1 ـ 2 الفاطر 35 : 3 م / 2 ـ 3 عموم حقيقت بود R N M عموم حق است K عوام حقيقت بود P / 3 اضافت R P K اضافتش N M / 3 ـ 4 وافعال . . . بود R K ـ P N M / 3 را P N ـ M / 4 نسبت كنند P N هست M / 5 ـ 6 الشورى 42 : 52 ك / 6 دان N K درآن R M دان وآن P / 7 القصص 28 : 56 ك / خطاب R P N K وخطاب M / 8 بود كه R K بود اين بود كه P M بود N / 9 الانسان 76 : 30 م / 10 يوسف 12 : 111 ك / 11 نكرده است K نكرد R N M نكند P / 12 بيرون R N M از بيرون P K / خبر ده R P N M بگو K / 12 ـ 13 سبإ 34 : 50 ك / 13 مقدس مارا R P N M منزه مقدس K / 13 ـ 14 خود منزه دار R P N M مقدس ومنزه دان K / 14 انا . . . البشر R N M K اغضب كما تغضب البتة P / .

کسی در درونِ پرده نبود با یوسف‌و بُنیـامین گوید : که بنیامین دزدی نکرد ! چه گوای یوسف‌و بنیامین هردو أو را تکذیب کنند ؟ زیراکه آنها که دانستند خود نگویند . کافران گفتند : همه از اوست تلقّیاً من قوله تعالی : « وما تشاؤونَ إلا أن یشاء اللهُ » . خدا ایشان را تکذیب کرد . تا از قرآن‌نشنوی تصدیق مَکن ! « وقالوا لو شاءَ الرحمانُ ما عَبدناهُم » أي الأصنام . « ما لهم بذلك من عـلمٍ إنْ هم إلا یخرُصون » أي یَکذبون . جای دیگر گوید – هم حکایت از کفار – وقالوا « لو شاء الله ما أشرکنا ولا آباؤنا » . پس در جواب گوید : « کذلك کذّبَ الذین من قبلهم حتی ذاقوا بَأسَنا . قُل هل عِندکم مِن عِلمٍ فتُخرجوه لنا إن تـتّبعون الا الظنَ وإن أنتم الا تخرصون » .

٩ – أی عزیز ! پنداری هرگز جمالِ حرفی أز کلامِ لم یزل دیده‌ای ؟ لا والله ! أز مقصود دور افتادم . هرکاری که دَر قرآن با غیری منسوب بینی میـدان که مَجاز است نه حقیقت « قُل یَتوفیکم ملكُ الموت » این مجاز است . حَقیقَتَش کجا است ؟ « الله یتوفی الأنفسَ حینَ مَوتِها » . « واللهُ خَلقکم وما تعملونَ » فصل خطاب است درین معانی . « قاتلوهم

1 نبود R P N K – M / 1 و 2 بنیامین N ابن یامین R P M K / 3 انهاکه P N M نهاد اورا P K / خود R P N M هردو K / کافران N کفار R P M K / همه ازوست R P M K – N / 4 الانسان 76 : 30 م / 5 تا R N M K وتا P / 5 – 6 زخرف 43 : 20 ك / 6 الزخرف 43 : 20 ك / 7 – 10 أي . . . تخرصون R – P N M K / 7 حکایت از کفار N K از کفار M این حکایت P / وقالوا N M K وسیقول الذین اشرکوا P / 7 – 8 الانعام 6 : 148 ك / 8 – 10 الانعام 6 : 148 ك / 11 دیده ای R N M K دیده یا دانسته ای P / 12 از R N M K اکنون از P / دور افتادم R M K خود دور افتادم P دور ماندم N / 13 السجدة 32 : 11 ك / 14 حقیقتش کجا است R P M K البته حقیقتش N / 14 الشعراء 26 : 24 ك / 15 الصافات 37 : 26 ك / است در این معانی R M K است در این معنی P در این N / التوبة 9 : 14 م .

یُعذبُهم اللهُ بأیدیکم » همین است . « فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم » همین است . أی عزیز ! أگر نه آن بودی که « یُضلُّ مَن یشاءُ ویهدي من یشاءُ » إبلیس وجبرئیل چه کردندی ؟ گیرم که خلق‌را إبلیس إضلال کند ، إبلیس را بدین صفت که آفرید ؟

گر سِحر زِ جادوانِ بابِل خیزَد ، أز بابلیان که رَستخیز أنگیزَد ؟

هم أو گفت : « إنا أرسلنا الشیاطینَ علی الکافرینَ تَؤُزُّهم أزاً » .

۱۰ – أما موسی صفتی باید تا در حالِ مستي گوید : « إن هي إلا فتنتكَ » . « وأضلَّهم السامري » چه معني دارد ؟ بارخدا یا ! تا کنون خاك بر سر می کردم أز دستِ سامری ومی گفتم :

همه رنجِ منَ از بُلغار یا َنست که ما دامَم همی بایَد کَشیدنَ

أکنون إستغفار همی کنم ومی گویم : « إن هي الا فتنتكَ تُضِلُّ بِها مَن تشاء وتَهدي مَن تَشاءُ » از سخن های خود بقیهٔ أبیات :

همی آرند ترکانرا زِبلغار زِبهر پردهٔ مَردم دَریدنَ
گنه بلغاریان‌را نیز هم نیست بگویم گرتو بتوانی شنیدنَ
خدایا این بلاو فتنه از تو است ولیکن کس نمی یارد چخیدن

1 التوبة 9 : 14 م / الانفال 8 : 17 م / 2 ای R N M K حقیقت این است ای P / 2 ـ 3 النحل 16 : 93 ك والفاطر 35 : 8 ك / 4 بدین R P N K برین M / 5 آفرید R N K آفریده بیت P M / 5 این شعر در R P N M در اینجا است ودر K در سطر دوم پیش از کلمهٔ أی عزیز جا دارد / 6 مریم 19 : 83 ك / 7 أما R P N M ـ K / تا در R M K که در N از P / 7 ـ 8 الاعراف 7 : 155 ك / 8 طه 20 : 85 ك / بار R N K گفتن بار P M / 10 رنج P M جور R N K / ما دامم R N M K تا کامم P / 11 ومی گویم N ـ R P M K / 11 ـ 12 تضل ... تشاء N ـ R P M K / 12 از . . . أبیات P بیك باره بخواهم گفت تا که R بیت M ـ N K / 13 این بیت در P M در اینجا است ودر R N K پس از چهار بیت دیگر جا دارد / زبهر P N M K برای R / 14 را . . . نیست P N M K هم نیست گویم R .

لب و دندانِ اینْ تُرکانِ چون‌ماه　　بدین خوبی چه بایست آفریدَن!
که أز بهرِ لب و دندانِ ایشان　　به‌دندان لب همی باید گزیدَن؟

۱۱ – گیرم که بلغاریان پردهٔ مردم می درند. أما ایشان در بلغار أز کجا آمدند؟ نه هم اول تو آفریدی! اگر [نه] حوالتِ «فقبضتُ قبضةً مِن أثرِ الرسولِ» با سامری کردی، آواز در گوساله کی پیدا کرد؟ «إن هي الا فِتنَتُكَ». أی عزیز! مستان درمستی این نقطه بیان کردند واین خطر کردند، یا نه در هشیاری کَی در خاطرِ ایشان این گذر کند؟ واگر کند سر در کاه کنند. روزی بنیامین در حالِ سُکری غالب – نه أز شرابِ حرام بل أز شراب طهور – با یوسف صدیق گفت:

أز حالم اگر عالمیـان بی خَبَرند　　أز عالَـمم آن بَس که تو حالم دانی

ترا معلومست که «إن یسرق فقد سَرَقَ أخٌ لهُ من قَبل» هیچ أصل ندارد. جوانمردا! تو أز کجاو إین چنین حدیث أز کجا؟ ندانم کدام دولق‌را این سخنهایِ عجایب روی‌خواهد نمودن. أی عزیز! این أصلِ

---

1 چه PNMK نه R / 2 بهر RNMK دست P / لب همی RNMK دست ولب P / 3 گیرم . . . درند RK گیرم این بلغاریانند N ـ PM / أما N و K ـ RPM / 4 نه هم اول RPNM آخرهم K / 4 ـ 5 طه 20 : 9g م / 5 با RPMK ـ N / کردی PM کردند RK کرد N / 6 الاعراف 7 : 55 ك / ای عزیز RPNM دوست آن K / نقطه RNK نکته P لفظ M / بیان کردند RPNK گفتند M / 7 واین خطر کردند M ـ RPNK / یا نه RM یانی K وگرنه N نه P / کی . . . گذر کند N اگر . . . گذر کردی M اگر . . . گذرکرد یا نکند P اگر . . . گذار کند RK / 8 واگر کند N یا کند P ـ RMK / کاه PK سر کار RNM / بنیامین N ابن یامین RPM ابن یامن K / 10 بی خبرند RPNMK شاید : بی خبراننـــد / 11 که RPNM ـ K / یوسف 12 : 77 ك / 12 اصل PK اصلی RM ـ N / 12 این چنین حدیث M چنین حدیثها RN این حدیث K چنین حکایتها P / 13 دولق RPMK صاحب دولتي N / سخنهای PN ـ RMK / 13 روی . . . أصل RNMK ـ P / روی K روزی RNM / نمودن K بودن M بود RN / این اصل RM از این اصل K اصل N .

دوم که تمهید کردم ، نپندارم که دانی که بمقصودِ من چه تعلق دارد . وسأنبِّئُكَ علیه فیما بعد انشاء الله .

۱۲ – تمهیدِ أصلِ ثالث : بعضی أز موجودات آنستِ که تا آدمی نبود تمام نشود . چنانکه خدای نان پخته نیافرید ، أمّا گندم بیا فرید ، وزمینو آب . وآدمی را علم داد تا نانِ پخته پیدا شد ، از گندم بردستِ وی . همچنین پیراهن دوخته نیافرید بی خیاطی ، وسَریری بی نجّاری ، وسَرایی بی بنّایی ، وکلاهی بی‌کلاه‌دوزی « والله خَلقکم وما تَعملونَ » و « کلُّ شيءٍ عنده بمقدار » . تا زاجو عفصو آبو آدمیو علمِ او بعملِ حِبرْ نباشد ، هرگز حِبر نبود . وتا زبان نبود حرف در وجود نیاید . وتا سَری نبود زبان حَدیث نکند . وتا تنی نبود زبان به هیچ کارنیاید . وتاجانی نبود که استعمالِ آن قالب کند هرگز حرکاتو ادراکات انسانی در وجود نیاید « وإن من شيءٍ الا عنده خزائنه وما نُنزّله إلا بِقدرٍ معلومٍ » . وتا آسمانو عرشو کرسیو چهار عنصر نبود ، جانی در قالب تَصرُّف نکند . وتا فریشتگان نباشند آسمانو زمینو

1 دوم که تمهید R N M دوم است که تمهید P ـ K / کردم نپندارم R N M K کردن ندانم P / دانی R M K ندانی P داند N / من R P N M ـ K / 2 ـ 3 فیما . . . ثالث N K R فصل سوم M ای‌دوست بدانکه P / 4 نشود چنانکه R N M K نمی شود مگر P / نیافرید . . . بیافرید R P N M نیافرینند . . . بیافرینند K / 5 را N K آفریده اورا R P M / شد R P M شود N کرد K / 6 بردست وی R N M ـ P K / نیافرید R P M نیافرینند K ـ N / 7 ـ 8 صافات 37 : 96 ك / 8 رعد 13 : 8م / 9 او R P N M او نبود K / نباشد R N M K نبود P / هرگز R M هیچ N ـ P K / حبر نبود R N M ـ P K / 10 سری R N M سر P K / زبان . . . نبود R P N M ـ K / 11 زبان P N M K سر R / که استعمال آن R N M که تربیت آن P از این K / 12 وادراکات R P N M ـ / 12 ـ 13 الحجر 15 : 31 ك / 13 وعرش R N M K وزمین وعرش P / 14 جانی R N M جان P K .

عناصر همه معطل باشند . وتا ملك الملوك ورَب الأرباب وُمسبّب الأسباب نبوَد وجود را خود وجود نتواند بود .

۱۳ ـ أی دوست ! گوش دار ! تا خود ذره‌های ِ ملك وملكوت با جناب لم یزل چه می گوید ، « وإن من شيءٍ إلا يُسبّح بحمدِه ولكن لا تَفقهونَ تسبيحَهُم » ، « سَبّح للهِ ما في السماواتِ وما في الأرضِ » . أمّا از تو گوش کردن محالست که گوش نداری . « إنهم عَنِ السمعِ لمعزولونَ » همه وجود با أو این گوید :

چون ذَرّه بخورشید ِبنورِ رُخِ تو روزان‌و شَبان همی دَوم بَر نَخِ تو
گر فرد شوم من أزرخِ فرّخِ تو آواز دهی ، عدم دهد پاسخِ تو

۱٤ ـ **تمهیدِ اصلِ رابع :** سعادت‌و شقاوتِ أخروی أز آن موجودات است که تا آدمی‌و حرکتِ أو وسعیِ أو نبود ، هرگز در وجود نیاید . با طاهرِ جصاصِ ما گفتند : بآدمی هیچ کار برآید ؟ او گفت : بی آدمی هیچ خود نَزاید . تا بوبکرو بوجهل نباشند ، وطاعت آن

1 وعناصر همه P N M K عرش وکرسي R / باشند R K باشد M بود N شود P / ورب الارباب P - R N M K / 2 نبود R N M K نباشد P / وجود . . . بود R P N M خودرا بخود موجود نتوان کرد K / 3 ذره‌های K - R P N M / 4 گوید R N M K گویند P / 4 - 5 الاسراء 17 : 44 ك / 5 سبح 59 : 1 م / 6 که N M K که تو R P / الشعراء 26 : 212 ك / 7 گوید N K گویند R P M / 8 نخ R P K فخ N رخ M / 9 عدم R P M K عدو N / 10 تمهید أصل رابع R N K فصل چهارم M ای عزیز بدانکه P / 11 تا P - R N M K / هرگز R P N M هیچ چیزازو K / 12 طاهر R P M K بوطاهر N / ما R K همدانی‌را P N - M / بآدمی P N M که بآدمی R K / هیچ کار برآید R P N هیچ نزاید K کاری برآید M / او R P M K - N / 13 نزاید K برآید N M برنیاید P K / 13 وطاعت آن R M طاعت N - P K .

ومعاصی این ظاهر نبود ، چگویی سعادَت و شقاوَت َتواند بود ؟ لابل ثبِّت العرش ثمّ انقش علیه . آنرا که نبینی أی صنم چند زنی ؟ أی عزیز ! همچنانکه تا آدمی نبود َمرَض و ِصحَّت نتواند بود ، همچنین َسعادت و شقاوتِ أخروی بی وجودِ أو نتواند بود .

۱۵ ـ أی عزیز ! تا جوهری َنبوَد َعرض نبود و َنتواند بود . در نظر عوام آب مثلاً جوهری بود و سردی و گرمی دروی عرض . وآسمان و زمین جوهراست ، وحرکت و سکونِ ایشان عرض است . أمّا در نظرِ خواص هرچه در وجود است عرض است که بدوایستاده است . وبخود ایستادگی جزوی را نیست « هو الحيُّ القیومَ » . پس أگر : الجوهر ما یقوم ِبنَفسِهِ ، راست است ، جوهرِ به حقیقت او است وکلّ کاینات عرض . أمّا ُمتکلّمان بجوهر چیزی دیگر خواهند که أو را در اصطلاح ایشان جوهر نتوان خواند . باش تا به بدایتِ عالمِ إرادت رَسی . أز واقعه خود نشان خواهم داد نه حکایتِ دیگرانست ، آنگه بدانی که آن چه بود !

چون آب و ِگلِ مرا ُمصوّر کردند جانم عرض و عشقِ تو گوهر کردند
تقدیرو قضا چونکه قلم تر کردند ِعشقِ تو و عمرِ من َبرابَر کردند

---

1 ومعاصی . . . نبود RM ومعصیت ظاهر نبود K ومعصیت این وآن نبود P ـ N 1 ـ 15 چگوای . . . برابر کردند N ـ RPMK / وشقاوت R بو بکری وشقاوت بو جهلی PMK / تواند RPM ـ K / 2 عزیز RPM عزیز من K / 3 نتواند بود RM نتواند بودن P نبود K / 4 أو RM آدمی PK / 5 ای عزیز RPM ـ K / نبود RMK نباشد P / نبود ونتواند بود K نتواند بود RM نبود P / 6 جوهری بود K جوهر بود RP جوهراست M / وسردی RK ـ PM / دروی MK درو R ـ P / 7 جوهر است RPM جوهر اند K / عرض است RMK عرض P / 8 ـ 9 وبخود . . . را RMK که جزوی‌در وجود P / 9 نیست RPM نبود K / البقرة 2 : 255 م / اگر RK ـ PM / 10 یقوم RPM هو قائم K / 11 دیگر RPM ـ K / 12 خواند RPK نهاد M / عالم ارادت RP عالم K ارادت M / 13 بود RMK بودوچگونه باشد أحوال کار . رباعي P / 14 گوهر K جوهر RPM / 15 چونکه قلم تر KM قلم چومی تر RP .

۱۶ - أی دوست عزیز ! أوصلك اللهُ إلى حقایقِ هذهِ المعاني . عشقِ أو ، یعني « یُحِبُّهم » جوهر است وجانِ آدمي عرض است ، أز « یُحِبُّهم » پید اگشت . « یحِبُّونه » به « یحِبُّهم » ایستاده است . وجودَش أزو بُوَد ، وقوامَش بِدوست . ودر این عَجایب هرمخنّثی راه نَبرَد . با یَزیدی باید تاگوید هفتاد سال می‌پنداشتم که من أورا دوست می‌دارم ، چون به‌حقیقتِ کاربینا شدم أوست که مَرا دوست می دارَد . چاکر چو بویزید بود أز حقیقتِ کارچنین خبر دهد نه این خامانِ روزگارِما . گفت چه بود ؟ گفت :

در دیده رهی زتو خیالی بنگاشت
بردیدَنِ آن خیال عمری بِگذاشت
چون طَلعتِ خورشید عیان سَر بردا شت
در دیده غلط بِماندو دَر سَر پنداشت

ودَعِ الشرّ یعبُرُ ، والله أعلم . والسلام .

۱۷ - **تمهید أصلِ خامس** : چون سعادت و شقاوتِ آدمی در آخرت به أعمالِ أو باز بَسته أند ، مقتضایِ کرمِ بی علت وبی نهایتِ أزل

---

1 ـ 17 ای . . . ازل R P M K ـ N / 2 یحبهم P M أحبهم R یحبهم ویحبونه K / 2 و 3 المائدة 5 : 54 م / 4 مخنق R M K نامردی مدعی P / راه نبرد R P K راه نیست M / 5 هفتاد R P M هشتاد K / سال R P سال است تا M ـ K / دارم R P K داشتم M / 6 کار R P M ـ K / أو R M K خود او P / 6 ـ 7 چو بویزید بود R M K چون بویزید می باید که P / 7 ـ 8 نه ... گفت P گفت چه بود گفت بیت R M که گفت K / 11 طلعت R P K ظلمت M / سر R P M دل K / 13 ودع . . . والسلام P ـ R M K / 14 تمهید أصل خامس R K بسم الله الرحمن الرحیم (نامهٔ 40) P فصل پنجم M / 15 بسته اند P بستند R M بسته است K / وبی R M K وموجب رحمت بی P / ازل R M K ازلی P .

آن بُوَد که أورا إعلام کند که سعادت ثمرۀ کدام حَرکات است وشقاوت أز کدام حَرِکت خیزَد. أنبیا را بِدین عالَم فرستاد، وجملـۀ أعمال وثمراتِ همۀ حرکات ایشا نرا مَعلوم کرد. پس گفت: «یا أیُّها المدثِّر! قُم فأنذر». شرُّ الناس مَن أکل وَحدَهُ. «بَلـِّغ ما أنزلَ إلیکَ مِن ربِّکَ». وچون فرستادنِ أنبیا بِخُلق مقتضای کمالِ کَرم بود در قرآن گفت: «لقد مَنَّ الله علی المؤمنینَ إذ بَعثَ فیهم رسولاً مِنهم». تا چه کند؟ «یتلو عَلیهم آیاتِه» أحوالِ آخرت همـه بیان کند وشَرحِ طاعات ومعاصی بتمام بدهد. وآنرا مُحرَّم ومَحظور کند، واین را واجب کند.

۱۸ – «مُبشرین» أي بالسعادة. «ومُنذرینَ» أي بالاجتنابِ عن الشقاوةِ. وأنبیارا خود برای این دوکار فرستادند «وما أرسلناكَ إلا مُبشِّراً ونَذیراً»، «وما نُرسِلُ المرسَلینَ الا مبشرینَ ومُنذرینَ». «یزکِّیهم» آن بود که جوارح ودِلهای آدمیان را أز خبایث ومعاصی ورذایل وصفات ذمیمه پاك کند که همه راهِ شقاوتِ آخرت است. «ویعلمهم الکتابَ والحکمةَ» آنست که همۀ طاعات واوصاف حمیده را بیان کند، تا عمومِ عالمیان بدانند وکسب کنند که راهِ سعادت است. اگر انبیا را

---

1 – 15 آن . . . انبیارا N – R P M K / 1 بود R M K که P / 1 – 2 سعادت . . . خیزد R M K ثمرۀ سعادت از کدام حرکت خـیزد وثمرۀ شقاوت از کدام حرکت بود P /
2 فرستاد R P M فرستادند K / 3 – 4 المدثر 74 : 1 م / 4 شر . . . وحده K – R P M /
المائدة 5 : 67 م / 5 گفت M گوید K این معنی می گوید P گویند R / 5 – 7 الروم
30 : 164 ك / 7 طاعات ومعاصی P K معاصی وطاعت R M / 8 بتمام R M K بتمامی P /
واجب R M K واجب ولازم P / 9 الانعام 6 : 84 ك / بالاجتناب K للاجتناب M الاجتناب
R P / 10 راخود R M K چون خـود ایشانرا P / برای این R P M بدین K /
10 – 11 الاسراء 17 : 105 م و 25 : 56 / 11 الانعـام 6 : 48 ك وکهف 18 : 56 م /
12 یزکیهم R M K معنی یزکیهم P / البقرة 2 : 129 و 174 م / آدمیان P M عالمیان R K /
13 راه شقاوت R K راه به شقاوت M را شقاوت P / 13 – 14 البقرة 2 : 129 م وآل عمران
3 : 164 م / 14 همه K – R PM / 15 وکسب کنند K – R P M / است اگر R P M
راست است که K .

به‌خلق فرستادن نه کرم ، بود، پس « منّ الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا » چرا بود ؟ منت جز در نعمت نبود اما « منّ الله علی المؤمنین » ، کافران را أز آن چه سود ! « واما الذین کفروا سواء علیهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون » .

١٩ – و « ما أرسلناك إلا رحمة للعالمین » اما ابو جهل را گوهر به‌خلل بود . مصطفی در حقِ همهٔ عالم رحمت آمدو در حقِ آن مخذول سببِ لعنت بود . ندیدی که آفتاب همه راحتِ عالمیان است . أما اگر بر گلخنی تا بد روایحِ کریه پیدا شود . آن نه از آفتابست بلکه در گوهربود . اما آفتاب محك بود هر کسی را به‌نقدِ روز گارِ خود بینا گرداند . مصطفی – صلعم – رحمتِ همهٔ عالمیان بود اما در حقِ بوجهل سبب آن بود که کال شقاوت گو هرِاوأزو پیداشد. چه اگر مصطفی بروز گار بوجهل نبودیِ آن مسکین بدین شقاوت نرسیدی . چه سود أی عزیز که گوش نداری ، واگر نه ، بوجهل اکنون در عالمِ ملکوت أز سر تا قدم همه زبان ناطق است وأز سرِ بد بختی خود با جناب محمدی – صلعم – می گوید :

أی نوش لبان چوزهرِ نا بی برمن وَی رحمتِ دیگران عذابی برمن
دستم نگری‌و دست تابی برمن خورشیـدِ جهانی‌و نتابی برمن

1 – 10 به . . . اما N – R P M K / 1 کرم R M K کال کرم P / بود K – R P M / آل عمران 3 : 164 م / 1 – 2 اذ . . . المؤمنین K – R P M / 3 أز آن M – R P K / 3 – 4 البقرة 2 : 6 م / 5 الأنبیاء 21 : 107 م / گوهر R M K جوهر P / 6 عالم R M K کس P / 7 بود ندیدی که M بود نبینی که P آمد K – R / همه راحت M اگرچه راحت R راحت P اگرچه رحمت K / 8 آن نه از M P در حال نه آن R در حال K / گوهر بود اما R P M سود ای ما K / 9 محك بود M محك است R P ما است K / 11 ازو پیدا شد R N M را ازو پیدا گرداند K پیدا شود P / 13 سر M فرق R P N K / 14 جناب محمدی R N M جان محمد K – P / 15 لبان R N M K لبا P / 16 تابی R P N K یابی M .

أی دوست غیرتِ وقت است که نمی خواهد که هر نامحرمی جمال معانی بیند . أی دوست ! پنهان گریم باآشکارا خندم .

۲۰ ـ **تمهید أصلِ سادس** : أکنون بدان که هر فعلی که سعادتِ ابدی را تفویت کند حرام بود . وهر فعلی که سبب حصولِ این سعادت بود واجب بود . وهر فعلی که حصول وفوات این سعادت را بدان تعلقی نیست مباح بود . واگر فعلی بود که تفویتِ این سعادت نکند ، امّا هم خللی براه آورد ، آن فعل مکروه بود . وهر فعلی که در حصول این سعادت از اسباب ضروری نبود ، اما هم از تاثیری خالی نبود ، آن فعل مندوب بود . وجز این پنج قسم هیچ حکم نیست در شرایع . اکنون بدان که تخمِ سعادتِ آخرت ، معرفتِ او است . پس تحصیلِ معرفت فرض بود . ومعرفت در آدمی به روزگار پیدا شود أز اسبابی مختلف ، پس تحصیلِ آن همه آسباب فرض بود .

۲۱ ـ بدین سبب نمازو روزهو زکاتو حج فرض آمد که هریکی را تاثیری دیگر است در تحصیلِ معرفت . چنانکه آفتابو ابرو بارانو زمینو برزیگر در تحصیل ثمارو حبوبو فواکه بباید . چه هریکی را ازین

1 ـ 2 أی . . . خندم R P M K ـ N / 3 تمهید . . . سادس R N K فصل ششم M ای دوست P / سعادت R N M K شقاوت P / 4 را تفویت R M K آدمی را تفویت N را تقریر P / 5 واجب R N M K حلال P / وفوات R P N M ـ K / 6 بود که R P N M کند که K / سعادت R P N M ـ K / 7 بود N M K خوانند R P / 8 أما R P K آن M ـ N / از . . . نبود R N M از . . . نباشد P تاثیری کند K / 9 قسم R P N M حکم K / حکم نیست R N M K قسم نیست وهیچ حکم P / 10 آخرت P N M K ابدی R / اوست R M از ان K است P N / بود R N M K است P / 11 گار R P N M ـ K / اسبابی R P M K اسباب N / 14 ـ 15 است . . . از این P N M K دارد R / 15 ثمار R P N M ـ K / بباید P ـ R M N K / یکی R P M K یك N .

أسباب تاثیری دیگر است. نه آفتاب بجایِ باران بود، نه ابربجایِ آفتاب نه برزیگر بجایِ زمین، لا بل همه بباید «فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیي الارض بعد موتها ان ذلك لمحیي الموتی». چنانکه احیایِ زمین مرده را این همه بباید، هم چنین احیایِ دلِ مرده را آن‌همه بباید. وهردو در این معنی برابر است که «ویحیي الارض بعد موتها وکذلك تخرجون».

۲۲ – چندان علم است که در همهٔ آسمان‌و زمین نگنجد. تو کجایی؟ «أنزل من السماء ماءً وأحیا به الارض» ابن عباس گوید: الماء هو القرآن «فیه شفـاء للناس» و «في قلوبهم مرض». آب سبب طهارتست. باش تا «إنما المشرکونَ نجس» بدانی که چه نجاست است. پس بدانی که مزیلِ آن نجاست از دل، جز آب خدا نیست «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجْسَ اهل البیت ویطهرکم تطهیراً». مرض القلب هم نجاستِ دل است، وقرآن شفایِ آن مرض است. پس مطهرِ همه دلها قرآن بود لا محالة. سرّ «انزل من السماء ماءً» که ابن عباس گفته است اینجا بدانی، والسلام.

۲۳ – **تمهید أصلِ سابع**: بدانکه یکبار هیچ معصیتی سببِ فواتِ

---

1 اسباب . . . است R – P N M K / نه . . . نه R M K ونه . . . ونه P N / 2 – 3 الروم 30 – 50 ك / 3 چنانکه R N M K چندانکه P / 4 چنین R N M K – P / آن همه R N M K همه آن P / هردو R N M K مرده P / 5 که R P N M – K / الروم 30 : 19 ك / 6 همه R P N M – K / تو کجای K – R P N M / 7 البقرة 2 : 164 م / 8 النحل 16 : 69 ك / البقرة 2 : 10 م / آب R N M K آب این P / 9 البرائة 9 : 28 م / بدانی . . . است R K – P N M / 9 – 10 پس . . . دل R M دانی که محل نجاست دل است K پس بدانی که آن نجاست ازدل P آن N / 10 جز . . . نیست R N M جز آب جداکننده نیست P – K / 10 – 11 احزاب 33 : 33 م / 10 : 11 انما . . . است R P N M – K / 12 دلها قرآن بود R N K قرآن است M دلها قرآن است P / 12 – 13 سر . . . بدانی R K – P N M / 13 والسلام R – P N M K / 14 تمهید اصل سابع R N K فصل هفتم M ای دوست P / یکبار R P N M یکبار گی K / فوات R M K تفویت N فوت P .

آن سعات نبود . اما بضرورت تحریم مطلق باید که بود نه موقت . تا گویند مثلا زناو غصبِ اموال وقتیِ حرام بودو وقتی نبود واین ممکن نبود . وفیه أسرار لا یحتمل الوقت کشفها . چون کسی خواهـــد که فرزندش قرآن یادگیرد لابد گوید : حرامست که یك سال هیچ چیز حفظ کنی تا حفظِ قرآن فایت شود . ومعلوم است که اگر یك سال تهاون کند که هیچ یاد نگیرد این مقصـود فایت نگردد چنانکه تدارك نپذیرد . ولیکن نشاید که با پسرِ نارسیدهٔ نا بالغ گوید که اگر امسال هیچ یادنگیری شاید . زیرا که سالِ آینده أوراهمین خاطر درآیدو با خود گوید : چون پارسال ضرورت نبود إمسال چرا ضرورت بوَد ؟ وهمچنین روزگار ذره ذره ضایع میشودو مقصود فایت گردد . پس بعضی چیزهـــا که واجبِ مطلق نبود هم واجب گردد ، والا ممکن نبود که حدی ضابط پدید آید .

۲۴ ـ اگر کسی خواهد که قرآن آموزد ، لا بد حروفِ هجا اورا بباید آموخت . واین حروف آموختن فرضِ راهِ او بود . أستاد او را در آموزد الف ، با ، تا ومعلومست که اگر الف اولِ این حروف نبود هم شایـــد ، ومقصود فوت نشود ، بلکه شاید که ابتدا از طاو عینو کاف کند الی آخر

1 که بود N - R P M K / 2 واین ممکن نبود R N K واین ممکن نیست ونباشد M - P / 3 چون . . . فرزندش R N M چون خواهد که K چنانکه . . . فرزندش P / 4 لابد گوید K - R P N M / یك سال N M K تا یك سال دیگر R / 4 - 5 هیچ . . . سال P - R N M K / 4 چیز M K - R N / کنی تا N نکنی که R M / 5 فایت R M K فوت N / 6 نگردد R P M K نشود M / 7 نشاید که با پسر R N M K چون با برنای P / نا رسیده R N M - P K / اگر P K - R N M / یاد نگیری R N M K حفظ نکنی P / 8 زیرا . . . آینده R N M K که . . . دیگر P / 8 پارسال N پار R P M K / 9 - 10 نبود . . . مطلق K - R P N M / 10 چیز ها که R N M آنچه P / 11 ممکن نبود N M صورت نبندد R P K / 12 اگر کسی M کسی که N کسی‌را که R P K / لا بد R P N M است که K / 14 الف با تا R M K ا ب ت P N / اگر K - R P N M / شاید R P N M نشاید K / 15 بلکه R N M K بل P .

الحروف علی أيّ ترتیب کان. أما به هر گونه که ابتدا کند شاید. وهر حرف که اول کودك را در آموزند هم فرضِ راه نبود، چه حروف هجا آموختن فرضِ راه است. اما ابتدا کردن بالف یا بطاو عین فرض نیست که بر خلافِ این هم رواست. واینجا یك نکته هست، بدانکه عالمها بگردی واز کس نشنوی.

۲۵ – أی دوست! چون آموختن فرض بوَد لا بد ابتدا بیك حرف کردن هم فرض بود. چه بضرورت هر گونه که فرض کنند، هم یك حرف در اولِ همهٔ حروف افتد. واگر چه یك حرف بعینه دون حرف آخر ضرورت نیست لذاته که ابتدا آن بود. اما هم یك حرف بعینه فریضه بود که ابتدا بدو باید کردن که بر خلاف این صورت نبندد. وارجو الله ان ینفعك به ولا یجعله وبالاً عليّ وعلی مطالعیه. أی عزیز! این اسرار شرایع است که بر صحرا نهاده می‌شود. تو چه دانی که این چیست! اگر یك ماه روزه داشتن مثلا ضرورتِ راهِ خدا بوَد لابد که معین باید بوَد آن ماه. إما رمضان وإما شوال وجز چنین صورت نبندد که معین کنند که روزه داشتن در ماهی معیَّن تواند بود. واگر چند روز در سال ضرورت بود، روزه داشتن لا بد

---

1 شاید RPNK – M / 2 اول RNMK بود P / هم . . . نبود RNK
فرض راه بود M – P / هجا PM – RNK / 3 راه RNMK راه او P / 3 – 4 اما
. . . است P – RNMK / 4 یك K – RPNM / هست RPNK – M /
5 واز کس NM واین چنین نکته از کس PR – K / 7 هم فرض RNMK فرض P /
چه . . . هم RNMK که ضرورت هر گونه واگر چه P / فرض NK وضع RM /
8 دون حرف آخر P – RNMK / 9 که ابتدا ان K که ابتدا RNM ابتدا بدان P /
هم PN – RMK / 9 – 10 فریضه . . . این K باید که فریضه بود از ابتدا چه جز بچنین
M فرض باید که بود از ابتدا که جز چنین N فریضه باید که بود ابتدا که جز چنین RP /
10 – 11 به . . . عليّ M – RPNK / 11 وعلی مطالعیه K – MRPN / 12 می شود
N شد PM می آید RK / چیست RPNM چیزست K / اگر RPMK این دوست اگر
N / 13 ضرورت RPNM ضروری K / باید بود RNMK باید کرد P / لا بد . . .
واما M – RPNK / 14 شوال . . . نبندد M – RPNK / داشتن N – RPMK /
14 – 15 در . . . داشتن RK – PNM / 14 ماهی PN ماه M / 15 معین N – PM .

معین باید عددِ آن روزها ، إما سی و إمّا پنجاه و إما بیست . و أگر چه سی و یك مثلا ضروت نبود یا چهل و دو یا پنجاه و پنج ، اما هم عددی معین باید کرد من بینِ سایرِ الاعداد .

۲۶ – واین نه وضعِ انبیا بود ، بلکه وحیْ بود از عالمِ غیب . باشد که دراین تعیینات أسراری بود دیگر که علمِ من و تو و أمثالِ ما بدان أسرار نرسد . أما من دریك چیز معین سخن نمی گویم ، قاعدهٔ کلی تورا وانمایم . وأگرچه در روزه سخنی علی التعیین گفته‌اند ، مقصود مثال بود لا غیر که نباید که بَنیتَ قصراً فهدمت مصراً ، در حقِ تو درست شود اینجا .

۲۷ – **تمهید أصلِ ثامن** : أکنون بدانکه چرا نماز و روزه و زکات و حج واجب آمد به نسبتْ با حصولِ سعادتِ ابدی . أی عزیز ! سعادت از محبّتِ خدا خیزد که غالب گردد بر همهٔ محبتها ، « والذین آمنوا أشدُّ حباً لله » بیانِ اینست . وعلامتِ غلبتِ محبتِ خدا آن بود که محبوبات دیگررا درو تواند باخت . أگر نتواند باخت هنوز محبت غیری براو غالب است نه محبتِ خدا . وأورا در هر محبوبی برمحك زنند . زن و فرزند و مال و جاه و حیات و وطن همه محبوباتست . حج محکی است ، تا خود درزیارتِ خانهٔ خدا تواند که فراقِ

1 باید P N M باید که بود R K / 1 – 2 سی ویك P N M بیست K بیست ویك R / 2 پنج R P M K سه N / اما R P N K از M / 4 نه R K – P N M / 5 دراین P M K از N / امثال ما N – R P M K / 6 من N – R P M K / دریك چیز R N M دریك حرف K از خبری P / ترا وانمایم R P M باز می‌نمایم K واتو می‌نمایم N / 7 – 8 مثال . . . که P N M لا بل شاید K مثال بود لابل نباید که R / 8 اینجا N K اینجا والسلام R اینجا والله اعلم والسلام P – M / 9 تمهید اصل ثامن R K تمهید اصل هشتم N تمهیدات هفتم M بسم الله الرحمن الرحیم (نامهٔ شمارهٔ 41) P / 10 عزیز R N M K دوست عزیز P / 11 خدا K N – R P M / گردد R P N K بود M / البقرة 2 : 165 م / 12 – 13 درو تواند باخت K بر تواند انداخت P / 13 باخت R P N K – M / اگر N M واگر P که اگر K / برو R P N M – K / نه N – R P M K / 14 محبوبی R P M K حجری N / زن M K – R P N / 15 خانه R P M K خدا وخانه N / که R P M K باخت که N .

این همه محبوبات اختیار کند، یا حبِ این محبوبات غالب است، ونمی گذارد که حج کند . اگر حبِ اینِ محبوبات غالب است ، اورا با خدا حسابی نیست . از قرآن بشنو ! « قل إن كان آباؤكم وأبناؤكم وإخوانكم وأزواجكم وعشيرتكم وأموال اقترفتموها وتجارة تخشونَ كسادَها ومساكن ترضونها أحبُ إليكم من اللهِ ورسولِه وجهادٍ في سبيله فتربَّصوا » . تربَّصوا تهديدِ أزل است . أمَّا تو رویِ أو هرگز ندیده‌ای .

۲۸ – شهوتِ بطن وفرج هم از محبوباتِ دنیوی است . روزه محك است . تاخود بترك‌ِ إین محبوبات بتواند گفت در رضایِ خدا، یا إین شهوت غالب است ونمیگذارَد که در رضایِ خدا کوشد . مال از محبوبات است ، زكات دادَن محکی دیگر است . اما نماز بالایِ إین همه أرکان است . از علاماتِ محبّت کثرتِ ذکرِ محبوب است ، ونماز ذکرِ محبوب است . اگر نماز دوست دارَد که وقرَّة عيني في الصَّلاةِ . نشانِ دوستی است که من أحب شيئاً أكثر ذِكرَهُ . چون مصطفی – صلعم – را وقت تنگ برکشیدی وإشتیاق قرة العین بکمال رسیدی همه إین معنی گفتی که أرحنا يا بلال ! وهر که نماز دوست ندارد، نشان آن است که خدا محبوبِ أونیست « ولا يذكرونَ اللهَ

1 همه محبوبات R N محبوبات همه P محبوبات M K / 1 ـ 2 غالب . . . محبوبات R P N M K ـ / 2 حج کند R N M K ـ P / 3 بشنو R N M K بشنو قوله سبحانه وتعالی P / 3 ـ 5 التوبة 9 : 24 م / 5 ازل است R P N M نیست K / 6 تو روی او R P N M روی تو K / 7 شهوت R N P شهوات M K / دنیوی است R P N M – دنیوی K / 8 شهوت R N K شهوات P M / 9 و R P M که N ـ K / دادن N M ـ R P K / 11 ـ 12 محبوب است اگر ... است R P N K اوست M / 12 که و R P K و N / 14 معنی P N M-R K / 14 ـ 15 نماز . . . ندارد R P N M از نماز دست بدارد K / 15 النساء 4 : 142 م / .

إلّا قليلا » صفتِ منافقان است، امّا صفتِ دوستان اين بود كه « والذّاكرينَ اللهَ كثيراً والذّاكرات» ، « أذكُروا الله ذِكراً كثيراً »، « وسبّحوهُ بُكرةً وأصيلا » .

٢٩ ـ مصطفارا ـ صلعم ـ گفت: «واذكر اسم ربّك» وهمگى خود بدو دِهْ « وتبتّل إليه تبتيلا » أي انقطع إليه . ومصطفا ـ صلعم ـ امتٌ خودرا وصيّت چنين كرد كه واذكروا الله حتى يقال لكم أنكم مُراؤونَ . ومقصود ازين ذِكر نه لقلقهٔ زبان بود بى حاصل . از قرآن بشنو كه چون ميگويد : « فاذكروا الله كذِكرِكم آباءكم أو أشدُّ ذِكراً » . أى دوست ! چون پدر را يادكنى ، نگويى كه حامد ! حامد ! لا بـل همگىِ تو بدو مشغول بود . « واذكر ربّك في نفسك تضرُّعاً وخيفةً » .

٣٠ ـ لعمرى وقت بود كه بنامِ أو مولع گردى، ومجنونوار گويى : ليلى! ليلى! إين هم از علاماتِ محبّت بوَد. امّا بجاىِ خود نماز ذكرِ دوست است « وَذكرَ اسمَ ربّه فصلّى » آنكه ذكرِ دوست نبود درو، بغفلت أوليتر كه به نماز. «فويلٌ للمصلينَ الذين هم عن صلاتِهم ساهونَ». چون كارِ محبّتِ خدا بكمال رسد ، أز اين مقام درگذرَد كه « الذين آمنوا أشدُّ حبّاً لله». چه جاىِ

1 صفت R N M K صفات P / 1 ـ 2 الاحزاب 33 : 53 م / 2 الاحزاب 33 : 41 م / 2 ـ 3 الاحزاب 33 : 42 م / 4 المزمل 73 : 8 ك / بدوده R ـ P N M / 5 المزمل 73 : 8 / 7 لقلقهٔ زبان بود N زبان K لسان است R P M / 8 البقرة 2: 200 م / 9 نگواى R P M K چه گواى N / حامد حامدMPحامد K حامد حامد حامد R جامد جامد N / بدو R N M K پدر P / بود R N M K شوى P / 10 الاعراف 7 : 205 ك / 12 بجاى R P M K اينجا N / نماز R P N M نماز خود K / 13 الاعلى 87 : 15 ك / 13 ـ 14 وذكر . . . به نماز R P M K چون ذكر دوست نبود ودرو غفات بود از دوست پس ترك اوليتر كه N / 14 به N M K در P / الماعون 107 :4 ك / كار R P N K ـ M / 15 رسد R P N M بود K / البقرة 2 : 165 م /

« أشد » شرکت بود ، تا حبی شدید بود وحبی أشد . خود یك محبوب بیش نبود ، چنانکه گفت :

أندرتنِ مَن جای نماند ای بُت بیش
إلّا همه عشقِ تو گرفت ازپَس و پیش
گر رای کنم که بَرگشایم رَگِ خویش
ترسم که بهعشقت اندر آید سَرِنیش

۳۱ – مصطفا – صلعم – در حقِ غلامِ بوحذیفه چنین می گفت که من أراد أن ینظر إلی رجـلٍ یحبُّ اللهَ بکل قلبه فلینظرُ إلی سالِمٍ . سالم غلامی بود از آنِ بوحذیفه که شبی مصطفاو بوبکرو عمر میرفتند. کسی قرآن میخواند . فوقفوا یستمعونَ به . پس مصطفا – صلعم – گفت : هذا سالم مولی أبي حذیفة . الحمد لله الذي جعل في أُمّتي مثله . مقصود ازاین کلمات آن است که أز « أشد حُبّاً لله » بدین مقام رسند که یحبّ الله بکل قلبه . إینجا اورا « وَجّهت وَجهي » مسلم است که گوید . و « إیّاك نَعبُدُ » ازاو صدق بودو نمازِ أو مقبول بود . وأگر لا إله إلّا الله گوید، رکن الأرکان بجای آورده بود .

۳۲ – مصطفا – صلعم – برچنین شهادتی چنین ثنا گوید که أفضل ما

1 « اشد » M - R P N K / 1 - 2 خود . . . نبود M خود حب جز حب محبوب نبود N خود رایك محبوب را بود نه بیش K صفت خود یك محبوب بود بیش نه P خود یك محبوب بیش R / 2 گفت R K گفت بیت P N M / 3 ای بت P N M K از کم و R / 4 همه عشق تو گرفت R P N K غم تو گرفته است M / 5 کنم R P N M کنی K / 7 چنین می گفت K چنین گوید R N M این می گفت P / 9 که . . . عمر R N M K - P / رفتند P M K رفت R N / 10 پس R N M K که P / 12 البقرة 2 : 165 م رسند که P M K رسد که R / 13 آل عمران 3 : 20 م / الفاتحة 1 : 4 م / 15 بود P M باشد R N K / 16 شهادتی . . . گوید M R شهادتی . . . کند N شهادتی P سعادتی چنین کند K / .

قلتـُها أنا والنـَّبيون من قبلي لا إله إلّا الله . إينجا كلمهٔ لا إله إلّا الله به از همهٔ طاعتها بود . مَن قال لا إله إلّا الله دَخَل الجنـَّة ، إين بود . وبيش ازين شرح لا إله الا الله بزبان نتوان گفت. أما قرآن مى گويد : « اتـَّخذ إلهَـه هواهُ » ثم يقولُ لا إله إلا الله . « أبالله ِ وآياتِه ورسوله كنتم َتستَهزؤونَ » . قومى أز سالكان حضرت جلال ِ أزل چون اينجا رسيدند. خواستند كه ظاهر ِ ايشان موافق ِ باطن بود، تا أگر كافرَند بارى منافق نباشند . مع كفره قدرى نبود . دانى كه چه كردند ؟ زنّار بر ظاهر خود بستندو گفتند كه اگر دل كه محل ِ نظر خداست شايد كه آ كنده باشد به كفر . پس اگر تن كه محل ِ نظر خلق است با زنّار بوَد باكى نيست . هشياران آنجا گفتند : اگر زنّار در بنديم مـارا بكشند . وعصمت ِ دم شرط كار ِ است تادر روزگار ِ دراز اگر نهاده‌اند به‌مقصود برسيم . روزو شب درين بودند :

هِل تا بجهان ْدر پَرو بالى بزنيم وَز دولت ِ نا آمـده فالى بزنيم
زان پيش كه كوس ِ رفتن ِ ما بزنند برطبل ِ أميـد ِ خود دوالى بزنيم

۳۳ — أمـّا قومى بود ند از مستان كه ايشان‌را اين تميز نبـود ، زنّار

1 - 2 به از همه طاعتها K بهتر از همه طاعتها P به از همه طاعات R N بدان همه طاعت M / 2 وبيش از اين شرح K پيش از اين R P M بس اين N / 3 نتوان گفت اما P N K گفت M مى گفت P / الفرقان 25 : 43 ك / 4 التوبة 9 : 65 م / 5 جلال M K جلالت R N – P / ازل R P M ازلى N – K / چون اينجا رسيدند R P M K اينجا N / 6 مع كفره قدرى نبود R N K مع كفره قدرتى نبود M – P / 7 دانى كه N دانى R P M تا دانى K / كه اگر N R اگر P – K M / 8 است . . . به كفر R M است نشايد آكنده بودن بكفر K است بازنار بود مى شايد N راچون كنده است P / پس اگر تن N اگر ظاهر R M K كه ظاهر P / 8 – 9 كه محل . . . نيست M محل خلق اسث با زنار بود باكى نيست R K با زنار بود كه محل نظر است باكى نيست N محل خلق است وقتى كه محل نظر خلق است وازتار بود باكى نيست P / 9 در N P بر R M K / 10 دراز اگر N M R اگر K روز گار P / 12 هل تا K M تا بل P بل تا R بر تا N / 13 كوس رفتن R M كوس دولت N گوش رفتن P كوس هجر K .

بر بستند. ایشانرا إما بکشتند، وإما برجنونی حمل کردند. واتباعِ این قوم ندانستند که باعثِ این قوم بر زنّار بستن چه بود. از راهِ حسنِ ظنی که ایشانرا بود بدین قوم، ایشان هم زنّار بستندو ندانستند که وإنّ في الخمر معنیً لیس في العنبِ. ایشانرا زنار از راه بود ومعین برکار بود، اینها را از آن چه؟ لیس التکحُّل في العینینِ کالکَحَلِ. جوان‌مردا! مستانرا که عقل نبود که تمیز کنند، اگر زنّار بربستن ایشانرا مسلَّم است! زیرا که گفتند: ما را زندگانی بچه کار می‌آید بی أوبر، تا خودرا در طلبش خرج کنیم، دل را چه محل باشدو جان را چه خطر؟ هلاك بهْ دیدند که زندگانی با غیرِ أو پرستیدن، مشيٌ بجمالٍ خیرٌ من رکوبِ بنکالٍ، دامنِ ایشان گرفت:

وحاجتهم إحدی اثنتین من العلی صدورُ العوالي أو فروع المنابرِ

۳۴ – هرکه را بکشتند از این قوم به سببِ زنّار درین دایره است که «ومن یخرجُ مِن بیتِهِ مُهاجراً إلی اللهِ ورسولِهِ ثم یُدرِکهُ الموتُ فقد وقعَ أجرُهُ علی اللهِ». چگویی این حج بود که در راهِ بادیه بمیرد؟ کلّا أگر حج تمام کند نه بشرط هم هیچ نبود تا بدان رسد که در راه بمیرد؛ هؤلاء الراج

1 جنونی M K جنون P N بجنونی R / 2 ندانستند R P N M بدانستند K / 3 ایشان هم P N M همه K ایشان همه R / بستند M K بریستند N در بستند R P / وندانستند که N K - R P M / 4 - 5 لیس . . . چه P - R N M K / معین بر M K معنی بر N معنی در R / کاربود R N K کار M / 5 چه R N K چه . مثل : M / 6 که تمیز کنند K - R P N M / است زیرا که N M بود R P K / 7 می P N - R M K / بی او بر N بل K - R P M / 8 دل P N M K بیت : دل R / محل . . . خطر P M خطر . . . محل R N K / به دیدند که R N M را به دیدند از K بهتر دیدند که P / 9 غیر اوپرستیدن R N M K غیری ازو P / بجمال . . . بنکال R P N K الرجال . . . النکال M / 9 - 10 دامن . . . گرفت P - R N M K / 12 از این قوم R P N K - M / به سبب R K سبب P سبب این M - N / زنار R P M K زنار داری N / است R P M K آمد N / 13 - 14 النساء 4 : 100 م / 14 این حج بود که N این چه بود که K این بود که R M / اگر P / کلا R N خود P M - K / 14 - 15 اگر . . . بمیرد R P N K - M / 15 نه R N بانه K - P / رسد R P K چه رسی N / هؤلاء الراج P N M هؤلاء الداج R - K .

وليسوا بالحاج . وقتی در مكتوبی كه بسيد أبوالرضا نوشتم ، نوشته بودم كه مردان دانسته‌اند كه زنّار داری وبت پرستی وآتش پرستی چه بود ! أی عزيز! من همه ديده‌ام در راهِ خدا. واگر نه عقل وعلم مرا دست گرفتی زنّار بربستمی . پس اگر كس را اين عقل وعلم نبود زنّار بربندد، لا بد تو ندانی ، زيراكه نرسيده ای . من دانم كه رسيده‌ام . سگ داندو گفشگر كه در أنبان چيست ! اين‌را خواستم تا دانی .

۳۵ – **تمهيد أصل تاسع** : وهو المشتملُ على الغرضِ المقصود بيانُه في هذهِ الأصول. بدان أی برادرِ عزيز ! أعزكَ اللهُ بالتوفيقِ كه هر سؤال كه سعادتِ اخروی را تفويت كند آن حرام بود. مقامی بود كه نشايد كه كسی را معلوم كنند در آن مقام كه خدا را مكان هست يا نه ؟ چه اگر با اوبگويند ، اورا بدين سبب سعادتِ ابدی فوت شود . در اين مقـــام ، اين بيان حرام بود . وسؤال هم حرام بود ، إلّا كه نداند كه حرامست . چون بگفتند كه حرامست وبارديگر سؤال كند بدان سؤال عاصی بود .

۳۶ – لعمری ! اگر كسی‌را بحقيقت معلوم شود، يا أز خود ويا أز ديگری كه خدا را مكان هست يانه . اين نيكو بود . چه آن معرفتِ خدا بود ، وبه

1 وليسوا بالحاج P N M وليس بالحاج K – R / كه بسيد P N كه پيش K سيد M – R / نوشتم نوشته بودم N نوشته ام R M K نوشتم P / 2 دانسته P K بدانسته R M ندانسته N / وآتش پرستی R P M K – N / 3 همه R P N M اين همه K / 4بربستمی N M K دربستمی R P / لا بد R P M K و N / 5 زيراكه R N M كه P زيرا K / من...رسيده‌ام R N K من دانم‌و معشوق كه در پرده چه رفت (حاشيهٔ R) من رسيده‌ام دانم M – P / 5 - 6 سگ ... چيست R P N K – M / 6 اين . . . داني R N K والحمدلله على نعمه (پايان نامهٔ 41) P – M / 7 تمهيد ... تاسع R N M K بسم الله الرحمن الرحيم (نامهٔ 42) P / بيانه N M بيانی K بيانه غرض الفصول وبيانه P شانه R / 8 برادر عزيز K برادر R P M عزيز N / سؤال R M K سؤالی P N / 9 كند R N M K دهد P / 10 كنند P N كند R M K / اگر R P M K – N / 11 با او M وازو R N K او P / 12 وسؤال هم حرام بود K وسؤال حرام N M – R P / إلا . . . حرامست R P N M – K / 13 بـــدان سؤال R M K بران سؤال N – P / بود R P N M شود K / 14 يا . . . يا از ديگری N اما . . . اما از غيری R P M K / 15 چه . . . به R N M K – P / .

از بسیارساله طاعت بود این معرفت که از دیوانِ کسی برآید . أما این نمودنی است که « سَنُرِيهِم آياتِنا في الآفاقِ وفي أنفسِهِم » نه گفتنی بتکلف، وأز نامحرمان باز پوشیدنی . اگر سلطان اسرار مملکتِ خود یکی را بگوید رُتبتی عالی بود . أما نشاید که کسی این اسرار از سلطان پرسد بهیچ حال . احوال آخرت وحقایقِ دین که بوصول تعلق دارَد ومعرفتِ ذات و صفات و أفعال هرکه را وانمایند عظیم کاری دان .

۳۷ – اما اگر کسی بی وقت درآن خوض کند حرام است « وإذا رأيتَ الذين يخوضونَ في آياتنا فأعرض عنهُم » . یکی مصطفا را – صلعم – گفت : علمني من غرائبِ المعلوم . گفت : مـاذا أعددت للموت ؟ رَو که نه کارِ تو است ! أسرار قیامت وعلمِ ارواح وسرّ قدرو هرچه تعلق به حقیقتِ دین دارد نه بمعاملت ، اعني علم طاعات ومعاصی همه را بیان کردن بطریقِ تفصیل حرام است ، اما بطریق جملی بباید تنبیه‌راو تشویق‌راو ترهیب و ترغیب را . وبیانِ جملی چنین بود که در مکتوباتِ من بود . وقرآن برآن مشتمل است . وهذا عالم آخر . کاغذ برسید . والسلام . والحمد لله ربّ العالمين وصلى اللهُ على سيّدِ المرسلينَ محمد وآله الطاهرينَ .

1 از . . . بود R N M K و P / ساله R N M سال K / این معرفت K M R P – N / 2 فصلت 41 : 53 ك / 3 باز پوشیدنی P M K ناپرسیدنی R N / رتبتی P M K مرتبتی RN / 4 بود P N M است R K / پرسد R N M K واپرسد P / حال احوال R P N حـال K احوال M / 5 دین که بوصول R N M K دانی که باصول P / 6 کەرا وانمایند R N M کەرا نمایند K که با او نماید P / دان R P M K بود N / 7 اما اگر کسی R N M K واما ان کس که P / 7 – 8 الانعام 6 : 68 م / 9 گفت R N M K – P / 10 وعلم R P M K وعـالم N / 11 علم P N M بعلم R K / 12 جملی R P N M اجمالی K / تنبیه R P M K تنبیه کردن N / را وتشویق را R M K وتشویق P N / 13 بود که R P M K که N / 14 است P M بود P N K / وهذا K وهذا الآن R P N – M / عالم آخر R P N K – M / کاغذ برسید P N – R M K / والسلام M پیانه چو پرشدبگردانندش والسلام P – R N K / والحمد ... العالمين P M – R N K / 15 وصلى . . . الطاهرين M – R P N K / .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۸ – خدای تعالی آن دوست عزیزراو برادرِ بکار آمده را، در دین و دنیا همـــه مقصودها حاصل کناد، ودولتی که خاطرِ آن عزیز بکنهِ آن نرسد باستقبـالِ او فرستاد. پیوسته در راهِ طلب باش! تا طلب روی با تو نماید. چه اگر طلب نقابِ عزت ازروی جمالِ خود بگشاید، همگیِ تورا چنان بغارتد که از تو چندان اثر نماند که تمیز کنی که تو طالبی یانه!

۳۹ – أی دوست! هر طلبی که تو خودرا در آن میـان بطالبی بینی، آن از حقیقتِ طلب دوراست. چگویی، چون مرد بکمالِ مستی رسد هیچ داند که مست است؟ هیهـات! تا نقطی از مرد مانده بود که این تمیز کند که او مست است ودیگری هشیار، هنوز در تمیز مانده است. کمالِ مستی آن بود که هستیِ مردرا بغارت بدهد. تا أگر با أو گویند: که تو مستی یانه؟ جواب ندهد. چه اگر جواب بدهد هنوز ممیّز است. نشنیده‌ای این بیت؟:

---

1 بسم . . . الرحیم P المکتوب الثاني والثلاثون K بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ۸ رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2 ـ 4 خدا . . . فرستاد K M P ـ N / 2 خدا K حق P M / راو M K راو آن P / 4 فرستاد M K فرستاده باد P / 4 با تو نماید P M فرا تو دارد K ـ N / 5 چه . . . روی K M P ـ N / طلب P M ـ K / بگشاید P N M برگیرد K / 6اثر P M ـ N K / که تو PMK که N / 7 درآن P N M در K / بطالبی N M K طالب P / آن از P M K از N / 9 مست P M K هشیار N / 10 هیهات... مست است N M K ـ P / این M ـ N K / 11 دیگری P N M دیگر K / در M K درو P N / است N M K بود P / کال M وکال P N که ا کال K / 12 بدهد P M دهد N برد K / جواب P N M جوابی K / 13 ممیز P N M متمیز K / نشنیده‌ای این بیت N نشنیده‌ای که بیت M نشنیده‌ای که گفته اند بیت P ـ K / .

*** K 32. M 87. N 8. P 35. نامۀ شصت وششم ***

ما را غمِ عشقِ تو چنان در پی‌خست
کز نیستیم نماند جز صورتِ هست

أبو بکر صدیق أز این نکته چنین خبر می دهد. که العجزُ عن درکِ الإدراکِ إدراکٌ. می گوید که إدراک آنست که همگیِ تورا بخورد، تا تو ادراک نتوانی کردن که مدرکی!

٤٠ – أی عزیز! أگر عاشقی جمال معشوق خود بیند، ودر ادراکِ جمالِ او غرق شود، نداند که در وجود چه می بود. وفي بعض الأوقات که چنان غرق نبود در إدراکِ جمالِ معشوق، لا بد أز او چیزی برسر بوَد که بدان بداند که کی می‌آیدو که میرودو که نشسته است‌و که خفته. وهرچند که در ادراکِ نهادِ او مستغرق تر بود، او از همه ادراکی دور تر بود. چون کارِ ادراک بکمال رسد، از ادراکِ ادراکِ خود نیز عاجز بود. این را حقیقتِ ادراک خوانند، واینجا همه این بود که العجزُ عن درک الادراک إدراکٌ. واین نقطه اینجا بیان گردد که سبحان من لم یجعل للخلقِ سبیلاً الی معرفته إلّا بالعجز عن معرفته. ودر آخرت چون همه حُجُب بردارند، خلق همه به‌شرابِ طهور مست گردند از دستِ «وسقیهم ربُّهم شراباً طهوراً». حقیقتِ دیدار آنست. ومقصودِ من از این همه آن است که حقیقتِ طلب چون بتابد، از طالب هیچ نماند. چون چنین

---

1 چنان در می‌خست M چنان برمی جست N جان در بخست K چنان در پی خست P / 3 صدیق M صدیق رضي الله عنه N K – P / می‌دهد N دهد M داد P K / 4 که همگی P N M همگی K / 5 کردن N M کرد P K / 6 خود N M – P K / 7 بود P M شود K رود N / 8 که چنان ... نبود K که چنان ... بود M چنان ... شود N چنان ... نبود P / لا بد P M K که می داند که می آیدو که می رود لا بد N / برسر P M K مانده N / 8–9 که ... که کی P M K که بداند که N / 9 خفته P N M کی گفته است و کی خفته K / 10 که در N K در P M / نهاد P M – N K / دور P N M زود K / 11 کار ادراک P M K کار او N / خود نیز P M نیز K خود N / 13 نقطه P K فقط N M / 16 ازاین P N M – K / 17 است P N M – K / بتابد N M شاید کرد K بیابد P / طالب N M K طلب P / .

بود مَن طَلبَ وجدَ وجَدَ ، ضرورت بود . در سنتِ ازلی اینجا مرد را هیچ کاری نبود . طلبِ او خود رهبرِ او بود ، تا مطلوب‌را در کنـارِ أو نهد ، لا بل اورا در کنارِ مطلوب نهد . اینجا بدانی که این چه بود که لهـا من الشوقِ هادٍ ومن زفيري حادٍ . بیت :

عشقت کند هر آنچه بباید ، تو صبر کن
شاگرد باش ! عشق تورا خود بس أوستاد

٤١ – تورا راهِ طلب بضرورَت رفتنی است ، تا بطلب رهی ، آنگاه ، الطلبُ والوجدان توأمانِ . أمّا من طلبَ غيري لم يجدني ، فراموش مکن ! تا در تو طلبِ غیری‌را گنج بود طالب نیستی . آخر پدید است که نهـادِ تو خود چیست . دو مطلوب را چون باشی ؟ به‌نهادی بدین مختصری که تو داری ! « يحبّونه » آنگه درست بوَد که به‌همگیِ خود روی در « يحبهم » آوری . أورا رسد که گوید : « يحبهم » . اورا صد هزار محبوب زیبد که أو به‌همه رسد . أما تو بس تنگی ، شرکت درحب بر نتابد نهادِ تنگِ تو . نیـك بشنو أی‌دوست ! مصراع : صد دِله یاری‌و یارِ یکدله خواهی ؟ آفتاب همهٔ جهان را تواند بود ، که رویِ أو فراخ است ، به همدان‌و بغدادو

1 من . . . وجد PMK وجد N / هیچ PNM – K / 2 را در کنار PNM – K / 3 که این چه بود NMK – P / 4 بیت PNK – M / 6 باش ... اوستاد PNM عشق باش که عشق ازدرون در است K / 7 بضرورت MK ضرورت PN / 8 الطلب PMK شعر بالطلب N / 9 تو PMK – N / راگنج بود PNM – K / است NMK بود P / 10 دو مطلوب MK مطلوب دوم N مطلوب P / بنهادی بدین‌مختصری NMK نهادی چنین مختصر P / 11 بود PMK آید N / به NMK – P / 12 آوری PNM آری K / أو NMK که او P / محبوب PNM مجنون K / زیبد NM بزیبد K بود P / 13 أو به NMK بهم P / برنتابد N برندهد P برندارد K آن برنتابد M / نهاد تنگ تو K نهاد تو PN – M / 14 نیك بشنو NM بشنو P بیت M – K / دله یاری . . . خواهی NM – K / مصراع N بلعجب است نیکو بشنو P بیت M – K / دله یاری . . . خواهی NM – P / دله بازی . . . بازی K که یاری‌و یاری یك وله هوهی P / 15 او NMK – P / .

اصفهان رسدو هنوز روی ِ أو مانده بود. اما سرای ِ تو تا بهمگی ِ خود روی در آفتاب نیاورد هیچ شعاعی نصیب ِ او نتواند بود. همگی ِ سرای ِ تو باید که روی درو آورد، تا بهمگی ِ خود ازو قوت بردارد، وهزار هزار عالم ازو نصیب برتواند داشت، وازو ذره‌ای کم نشده باشد. «ومن آیاتـه الشمس والقمر» گفت: چبود؟ گفت: «یحبّهم» را صفت ِ «واسع علیم» هست. همهٔ جهان را تواند بود. أما «یحبونه» تا بهمگی ِ خود اورا نباشند، بهمگی ازو قوت نیابند که أو می گوید: انا أغنی الأغنیاءِ عن الشرکِ. واینجا یك نکته بدان کـه چیزیرا بودن به تبعیت در کمالِ عشق قدح نیاورد، چنانکه گفت:

أُحبُّ لحبِّها طلعات نجدٍ
وما شغفي بها لو لا هواها

۴۲ – کار بجایی رسد که دشمنانِ خودرا دوست دارد که بدو اتصالی دارند، چنانکه گفت. شعر:

أجدُ الملامَةَ في هواكِ لذيذةً
حبّاً لذکركِ فليلُمني اللوَّمُ

ودیگری گوید:

أُحبُّ لحُبِّ العامريّةِ عُصبةً
يَوَدُّون لو ألقى السهام المُنَشَّبا

---

1 تا P N M ـ K / 2 هیچ P M K از آفتاب هیچ N / او N M K ـ P / بود P M K ـ M / 3 درو آورد M در آورد N بدوآرد K در آفتاب P / وهزارهزار M هزارهزار N پس هزارهزار P که هزاران K / 4 نشده باشد P M نشده بود K نشود N / 5 صفت P N M نصیب K / 6 نباشد P M K نشناسد N / 8 بودن P N M ـ K / 9 گفت N M K گفته اند P / 10 ـ 12 احب ... گفت P M K ـ N / 10 طلعات M K تلعات P / 11 دارد P K گیرد M / که بدود . . . دارند P M ـ K / 15 العامریة P K الجابریة N M / ألقی N K اسقی P M / السهام N M السقام K السام P / المنشبا P المتشیا M المرسشا N المسقیا K / .

KASHMIR UNIVERSITY
312870

جوان‌مردا ! این شرکت نبـــود در حب که این از آثارِ کمالِ حب بود که :

وما حُبُّ الديارِ شغفن قلبي ولكن حُبُّ من سكنَ الديارا

۴۳ – مجنون را عشق بجایی رسید که در نظرِ او رنگِ سیاهی بهتر از همهٔ رنگها بودی . چنانکه آن شاعر گفت :

أُحبُّ لحبِّها السودانَ حتّى أُحبُّ لحبِّها سودَ الكلابِ

أی دوست عالمِ عشق طرفه عالمی است ! بادشمنان دوست بودن ، جز در عالمِ عشق هرگز نبود . خالد بن يزيد گوید :

تجول خلاخيلُ النساء ولا أرى لِرملَـةَ خلخالاً يجولُ ولا قلبا
أُحبُّ بني العوّام طرّاً لأجلهـا ومِن أجلها أحببتُ أخوالَها كلبا

ودر خیارِ أبیاتِ این شعر اینست که :

فلو تفلَتْ في البحر والبحرُ مالحٌ لأصبَحَ ماءُ البحرِ من ريقها عذبا
ولو أنهـا للمشركين تعرَّضَتْ إذاً لدعَوها دُون أصنامِهم ربّا

وحسین بن علی می گوید :

1 جوان مردا K ای جوان مرد P N M / کمال M ـ P N K / 2 که M K شعر N چنانکه گفت P / 4 ـ 5 در . . . شاعر N رنگ سیاه بهتر ازرنگها بودی اورا تا آن مرد M رنگ سیاهی ویرابهتر از همه رنگها بودی او تا آن مرد K رنگ سیاهی اورا از همه رنگی بهتر نمودی تا آن مسکین این بیت P / 7 عشق PNM عاشقی K / 8 گوید NK می گوید P M / 9 اری P N M ادری K / لرملة P N M لخولة K / 10 العوام P M K العواء N / ومن أجلها أحببت P N M وأحبب من حب K / 11 خيار أبيات P N M خيارات K / اینست که N است که M است K هست P / 14 وحسین . . . گوید P گوید شعر N M ـ K / .

أُحبُّ لحبّها زيداً جميعاً وثلّةَ كُلّها وبَني الرّباب
وأخوالاً لها من آل لامٍ أحبُّهم وطرُّ بني حبابِ

٤٤ – مقصود آنست که چون مصطفا گوید در حق خود که لو کنت متخذاً خليلاً لأتخذت أبا بكر خليلاً ، ولكنَّ صاحبكم خليل الرحمان . یا در حقِ سالم گوید – غلامِ بو حذیفة – که من أرادَ أن ينظرَ الى رجلٍ يحبُّ الله بكلِّ قلبه فلينظر الى سالم . نشاید که کسی گوید : پس مصطفا – صلعم – چرا با زن‌و فرزند پیوند داشت که معلوم است که با أو گفتند : من أحبُّ الناس إليك ؟ أو گفت : عائشة . فقيلَ : مِنَ الرجال ؟ فقال : أبوها ! واین حبِ آخر از درونِ او گوشه‌ای گرفته بود . پس ، ولكنَّ صاحبكم خليل الرحمان ، چیست ؟ وهمچنین مصطفارا – صلعم – با ابراهیم پیوندی بود تا بروی بگریست . ودر حقِ حسن‌و حسین گفت : أولادنا أكبادنا . واین چنین اشکال در بدایت افتد . امـــا اربابِ بصایر که دیدهٔ ایشان بنورِ أحديّت مکحول بوَد ، این بنزدیکِ ایشان هیچ اشکال ندارد .

٤٥ – أی عزیز ! اگر فرض کنی که کسی بهمگیِ خود عاشقِ علم بود ، وشب‌و روز جز طلبِ علم کاری دیگر ندارد ، اگر قلم‌و کاغذو حبرو دوات

---

1 زبداً P زیداً N M ریداً K / ثلة K نبلة M سلة P / 2 واخوالاً . . . حباب P N M – K / لام M ام P N / حباب P M جناب N / 4 خليلا P M K خليلا دون ربي N / الرحمن P N M الله K / 5 گوید P – N M K / که P N M – K / 6 – 7 پس . . . چرا N M K چرا این مرد P / 7 زن‌و فرزند P M K زنان‌و فرزندان N / که معلوم P N M ومعلوم K / 8 الناس P M K النساء N / 9 آخر P M K آخرت N / درون P N K اندرون M / او K دل او P M N / گوشه‌ای P گوشه‌ای فرا M بکلی فرو N گوشه‌ای فا K / بود P N K است M / 10 مصطفی‌را ... بود P N K مصطفی ... داشت M / 11 بروی بگریست N M بروی بزاری بگریست P بدو نگریست K / وحسین P N K یا حسین M / 11 – 12 واین چنین اشکال P N M – K / 13 اشکال P N M اشکالی K / 14 اگر فرض کنی N M K فرض کن P / که کسی P M K کسی‌را که N / 15 جز P M K جز در N / حبرودوات M وسیاهی ودوات N وحبر P / K .

دوست دارد، نتوان گفت که بهمگیِ خود عاشقِ علم نیست، حاشا ! محبوبِ لذاته یکی باید که بوَد لا بد، اما چیزهایِ دیگر اگر محبوب بوَند للمحبوب الاصلی هیچ زیان ندارد. اگر آدمی خدارا دوست دارد، لا بد بود که رسولِ اورا دوست دارد، وپیررا دوست دارد، عمر خودرا دوست وصحتِ تنِ خود رادوست دارد، ونان و آب را دوست دارد که سببِ بقایِ او بود. وزروسیم را دوست دارد که بدان متوصل تواند بود بتحصیلِ نان و آب. لا بل سرماو گرماو برف و باران و آسمان و زمین را لا بد بود که دوست دارد. از آنجا که اگر زمین نبوَد گندم از سنگ نروید. و برزیگر را همچنین دوست دارد. واین در نظرِ عقلا بود. یا نه عاشق سرایِ معشوق دوست دارد، وهمهٔ عالم سرایِ اواست. وخط و صنعت و تصنیفِ معشوق دوست دارد، وهمهٔ عالم خطِ اواست و تصنیفِ او است، لا بل همه خودِ اواست.

٤٦ ــ اگر فراتر شوی، قومی به غزایِ کفار می رفتند، بوالعباسِ قصاب ایشانرا گفت : این سرو ریشِ من فدایِ خاکِ پایِ آن کافری که شما اورا

1 دارد N M L K داشته باشد P / 2 یکی باید که M باید که یکی P L یکی N اندک K / لا بد N ـ P M L K / للمحبوب P N L K للمحب M / 3 زیان P N M L زیانی K / اگر N M L K واگر P / 4 اورا P ـ N M L K / پیر P M L نیزخود N K / 4 ـ 5 وعمر... خودرادوست دارد K ـ P N M L / 4 تن خود N ـ P M L / 5 ونان ... دارد N M K ـ P L / آب را M K آب N / بقای او N M K بقا P L / وزر P L ـ N M K / 6 بدان متوصل P M K L بدومتصل N / 7 را لا بد بود که K ـ P N M L / 8 اگر ... نروید P M L اگر . . . بر نروید N ـ K / برزیگر N M L بر زیگران برزگر K برزگران P / همچنین P N M L هم K / 9 یا P M L K گر N / 9 ـ 10 وهمهٔ عالم سرای اوست P N L ـ M K / 10 اواست P N L K اواست وتصنیف اواست M / وخط ... دارد N ـ P M L K / معشوق P M L او K / 11 اوست و P N M L و K / همه خود P N M L جود خود K / 12 قومی N M L K قومی که P / 1 ایشانرا P L K ـ N M / این سرو N ای P L ـ K M / که P N M L بادکه K .

از بهرِ او بخواهید کشتن ، اما اگر رضای ِ معشوق در آن بود که فلان خط را که او نوشته است ، بدستِ خویش می باید سوخت ، لا بد عاشق آن خط را بسوزَد . واینجا نتوان گفت که به خطِ معشوق استهانت کرد که طلبِ رضای ِ او کرد . وهــذه مزلّةٌ عظیمةٌ . اگر مصطفا ـ صلعم ـ و بوبکر کفّار را از راهِ او برگرفتند ، امتثالِ فرمانِ او کردند وطلبِ رضای ِ او مقصودِ ایشان بود ، یانــه عاشق‌را چه کار با تصرف در مملکتِ معشوق. وهذا أمرٌ یطولُ. والسلام ، والحمدُ للهِ ربِّ العالمینَ وصلی اللهُ علی خیرِ خلقهِ محمدٍ وآله أجمعین .

1 او بخواهید P N M L خدا خواهید K / اما P M ـ N K / 2 باید M K بباید P N L / لابد P N M L لا بداست که K / 3 استهانت P N M L استهزا وا استهانت K / 4 کرد P N M L بکرد K / مزلة M منزلة K مشکلة N نزلة P L / 6 رضای او K ـ P N M L / بود K ـ P N M L / یا نه P M L K وگر نه N / با تصرف در N M وا تصرف در P L در تصرف با K / 7 والسلام L والسلام والحمد لله P M ـ N K / رب العالمین P N L K ـ M / 7 ـ 8 وصلی . . . اجمعین M وصلی الله علی محمد سیدنا وآله P L K ـ N .

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۷ – سلام ودعا بخواند آن برادرِ اعز أطال الله بقاه ، وسلك به سبيلَ الخيرِ. امروز در حقِ برادرم كامل سلمه الله حرفكی نوشته‌ام ، ودر آنجا گفته‌ام كه كامل اورا نزديكتر از ضياء الدين است. واين سخن‌را تحقيقی وغموضی هست ، وهمهٔ روز در خاطر می‌بود كه در اين حديث چيزی نويسم. چون نمازِ ديگر بر تربتِ فتحه بكردم‌و بخانگاه باز آمدم ، در خاطرم آمد كه ببايد نوشت. وندانم كه وقت چه املا كند.

۴۸ – بدان‌و آگاه باش أیْ برادرِ أعز! أطال الله في طاعته بقاك كه اين مسأله‌را أصول بسيار است. وهمه غامض است. وبعضی از آن به شرح نوشتن حرام است كه رخصت نيست در شرع. اما آنچه نوشتنی است بنويسم وبر آن ديگر تنبيهی كنم ، علی أرشق عبارة وأحسن اشارة. بدانكه لفظ انسان‌و آدمی‌و هرچه بدين ماند مشترك الدلاله است ، بين معانٍ. اما چون عموم

1 بسم ... الرحيم RPL المكتوب الثالث والثلاثون K بسم ... الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله 9 رحمه الله بسم ... الرحيم N / 2 ـ 3 سلام ... الخير KLMPR ـ N / 2 آن K RM ـ PL / اعز KLPR ـ M / 3 حرفكی MNR حرفی كه KLP / 5 همه روز LMPR هر روز N هم K / 6 بر KMNR برسر PL / بخانگاه M بخانقاه KLPR واز آنجايگه N / خاطرم KLPR خاطر MN / 7 كه وقت LNP كه K وقت MR / 8 اعز ... بقاك KR عزيز ... بقاك M عزيز N ـ LP / 9 ازان به LMNPR را از آن K / 10 حرام است كه LMNP ـ KR / 11 ديگر تنبيهی MN تنبيهی LPR تنبيه K / 12 بين معان LP ـ KM وهو معان NR / اما چون K وإلا NR اولا LMP /

* * * نامهٔ شصت‌و هفتم R 6 . P 44 . N 9 . M 46 . L 47 . K 33 * * *

بشنوند، از آن قالبِ آدمی فهم کنند ، وپندارند که مفهوم از این کلمه جزقالب نیست . وهرجا که در قرآن بینی . لفظی که براین معنی دلالت کند ، یقین دان که آن بر قدرِ فهمِ عموم است . چنانکه گوید : « إنا خلقنا الانسانَ من نطفةٍ أمشاجٍ نبتليهِ » وجز قالب نیست که أز نطفه است اصلاً . « فلينظرِ الإنسان مِمَّ خُلِقَ . خُلِقَ من ماءٍ دافقٍ » . اینجا به إنسان هم قالب خواست . هذا نظر العموم .

۴۹ — اما نظرِ خصوص آنست که به آدمی قالب نخواهند . واین قوم دو قسم اند . گروهی بآدمی‌و انسان جانِ آدمی خواهند ، وقالب‌را از ذاتِ انسان ندانند بهیچ حال ، بلکه قالب‌را مَرکب دانندو آدمی‌را که جان است راکِب ، و مَرکب از ذاتِ راکب نیست البتـه . اگر کسی براسبی نشیند او دیگر بودو اسب دیگر. اینجا بود که صفاتِ بشری را چون اکل‌و شرب‌و وِقاع از خود نفی کنند ونگویند که خوردم‌و خفتم ، ولیکن گویند بخوردو بخفت‌و گرسنه است‌و تشنه است . وهرگز از این قوم نشنوی که گرسنه‌ام‌و تشنه ام . واین قوم که این کلمات گویند . بعضی از اربابِ بصایرند که بطریق مشاهده بدیده‌اند که جانِ آدمی راکب است‌و قالب مرکوبِ اواست . وچون کسی‌را اسب، علف خورد هرگز اضافتِ عَلف خوردن با خود نکند .

---

1 بشنوند از آن K خلق چون لفظ آدمی RPNML / وپندارند که RPNML پندارند K / از این RM این PNL کامن K / کلمه PNML کلمات RK / 2 بینی لفظی RPLK لفظی بینی NM / بر این RNM بدین PLK / 2-3 یقین . . . قدر RPNML بر K / 3 گوید RNM گفت PLK / 3-4 الإنسان 76-2 م / 4-5 الطارق 86 : 6 ك / 5 هم قالب خواست RNMK همه ... خواهد PL / 7 به ... نخواهند RNM در آدمی وبه آدمی قالب نخواهند K بآدمی جان نه قالب خواهند PL / این قوم RPMLK اینان N / 8 قسم RPNML گروه K / را از NM را RK از PL / 9 بلکه PNLK بل RM / 10 اگر RPNML واگر K / 12 ووقاع RK-PNML / خفتم RPNML خفتم وآشامیدم K / 13 گرسنه است RPNL گرسنه MK / 14 قوم RNMK قوم‌را PL / از PNML-RK / 15 مرکوب اواست RK مرکوب PL مرکب اوست NM .

این قوم همچنین روا ندارند که إضافتِ خوردن و خفتن باخود کنند. چه حقیقتِ ذاتِ انسان چیزی دیگر است، وآنچه خوردو خسبد چیزی دیگر. وبعضی باشند که این گویند از شنیده، وهم أغلبُ مَن یتکلم به، چه مجرّدیِ جان از قالب ندیده باشند، بل خودرا خود دانند البته واصلاً، وپندارند که آدمی این قالب است، ودانند که این در گور بپوسدو بریزدو کرمو مار بخورَد.

۵۰ – پس قومی گویند – اینجایگاه – : شریعت‌را خود اصلی نیست «أءِذا کنا ترابـاً أءِنـّا لفي خلق جدید ؟» چنانکه شاعران این به طریقِ إستهزا یادکرده‌اند :

یُخبّرُنا النبيُّ بأن سنُحیي وکیفَ حیاةُ أصداءٍ وهامِ

ونه اهلِ جاهلیّت بدین مخصوص بوده‌اندوبس، بلکه اسلامیان هم این گفته اند :

أتترك لذّةَ الصهباءِ نقـداً بما وعدوكَ من لبنٍ وخمرِ
حیاةٌ ثم موتٌ ثم نشرٌ حدیثُ خرافةٍ یا أمُّ عمرِو

1 ـ 2 چه ... انسان R N M چه ... ایشان K که... ایشان P L / 2 خسبد R N M K خفتند P L / 3 گویند از شنیده R P N M L از شنیده گویند K / 4 ـ 5 را ... این N M L K هیکل دانند وقالب وآنگه گویند که این تن P / 4 خود دانند R K البته ندانند M خود ندانند N / وپندارند P L وقومی پندارند R K / 5 این P M L این قالب R P L / K ـ M کرم ومار بخورد R P N M L کرمان ومارانش خورند K / 6 قومی R P N M L قومی دیگر K / اینجایگاه R P N M L اینجایگه K اینجا R / 7 الرعد 13: 5 م / این R P M L نیز N ـ K / 8 استهزا R P N M L مجاز K / کرده اند R K کرده اند شعر N کردند M کنند P L / 9 یخبرنا R N K یخبرني P M L / اصداء و R N K اصل وهو P M L / 10 بوده R K ـ P N M L / اسلامیان R P M L K اهل اسلام N / هم R M ـ P N L K / 11 این گفته اند N K گفتند شعر R M L گفتند بیت P / 12 أتترك ... خمر R P L M K ـ N .

۵۱ – وبُلعلایِ معرّی گوید :

نبیٌّ من العربانِ لیس علی شرع یخبّرنا انّ البعوث الی صدع

واین قدر ندانند : این حرام بود گفتن ، هر که‌را ذره‌ای اسلام بوَد دَر دَرونِ او . بحتری این معنی نیک گفته است :

زَعَمَ الغرابُ مُنبّیءُ الأنباءِ أنّ الأحِبّةَ آذنوا بتناءِ

۵۲ – قومی دیگر گویند : آدمی قالب است وبپوسد وبریزد ، ولیکن به وقتِ قیامت خدا اورا باز آورد . وآدمی معدوم گردد به‌مرگ. وجان را عرض گویند ، وقوامِ آن به‌قالب دانند. وهؤلاء عند أرباب البصائر اخسُّ من أن یشتغل بتحریر الجواب عما یهذؤون به. وبیشترِ آنها که دعویِ عالمی کنند در اسلام این معتقد دارند . گویند آدمی به‌مرگ فانی گردد . وندانند که این اعتقاد باکفر برابر است «کما یئس الکفار من أصحاب القبور». ای سبحان الله العظیم شأنه ، اگر آدمی به‌مرگ فانی گردد ، پس مصطفا – صلعم – چرا گفت بوقتِ مرگ : الرفیق الأعلی والعیش الأصفی والکأس الأوفی ؟ وچه معنی ، القبر رَوضة من ریاض الجنة أو حفرة من حفر النیران . أگر آدمی معدوم

1 معری گوید R L مقری گوید شعر P معری هم از این جنس ژاژها خاید K معزی هم چنین بیاید ویسر حسوا في الارتفاء وگوید شعر M معری همچنین آورده است وسیر حسواً في الارتغاء N / 2 البعوث الی K الشعوب علی R الشعوب الی P N M L / 3 این قدر R P N M L - K / این R P N M L این جنس K / گفتن R P N L K - M / هر R P M L K بر هر N / 3-4 بود در ... او R N M K در دل باشد این نگوید P L / 4 این معنی R - P N M L K / نیك R P N M L نیکو K / گفته است R N گفت که شعر M L گفت نظم P گفت K / 5 بتناء R P N M L برحیل K / 6 لیکن R K - P N M L / 7 به وقت R N M K روز P L / خدا اورا R P L K - N M / آورد R P M L آورند N آورد وزنده کند K / به مرگ R N M K بمرکب P L / 9 یهذؤون R P N M L یهذون K / 10 گردد R P N M L شود K / 11 الممتحنة 60 : 13 م / 13 الأوفی R P N M L الاروی K / 14 ریاض R N K - P M L / النیران R N K النار P M L / أگر R N M K پس اگر P L .

گردد ، خواه روضه گیرو خواه حفره . چرا مصطفا — صلعم — وا فاطمه گفت : إنـّكِ أسرعُ أهلي لحاقاً بي ، وفاطمه بخندید؟ أگر آدمی معدوم شود ، فاطمه‌را از آن أسرع لحاقاً بي من غيرها ، چه سود بود ؟ بلال حبشی ، چرا به وقتِ مرگ گوید : غداً تلقى الأحبّة محمداً وحزبه . کراخواست دیدن ؟ عثمانِ عفان چراگوید : رسول‌را — صلعم — در خواب دیدم گفت : یا عثمان ! حصروك ؟ قلت : نعم یا رسول الله ! فقال : أجاعوك ؟ قلت : نعم یا رسول الله ! فقال أظمأوك ؟ قلت : نعم یا رسول الله ! قال : فاختر ما شئت إما أن تنتصرَ عليهم غداً ، او تصبح صائماً فتفطر عندنا . اگر آدمی به مرگ معدوم شود افطار کجا بود ؟ لا بل « أحياءٌ عند ربهم يرزقون . فرحين بما آتاهم الله من فضله ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم » ، « ولا تحسبنَّ الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء » ، « ولكن لا تشعرون » .

۵۳ — أیْ دوست ! علیِ بوطالب را چون کارد زدند ، چراگفت : فُزت وربِّ الكعبة ؟ این‌را أدله بیش از آن است که بتوان شمرد . والذكي الطالب يكفيه القليل ، والبليد المتعنّت لا يزيده الاكثار منها إلّا حيرةً . قومی دیگر

1 خواه . . . حفره P L - R N M K / گیرو R M گیر N K / 2 انك . . . بي‌و
R P N M L أسرع اهلی لحاقاً بی فاطمه تا K / شود R P LK گردد N M / 3 بی R P LK
به N M / بود R P N M L دارد K / 3 - 4 چرا . . . مرگ K - R P N M L / 4 گوید
R M گفت P N LK / الاحبة R P N LK المحبة M / حزبه . . . دیدن N M وحزبه P L
- R K / 5 را R P N LK - M / 6 - 7 فقال . . . قال R K - P N M L / 8 به مرگ
P N M L - R K / 9 - 10 آل عمران 3 : 169 - 170 م / 10 - 11 آل عمران
3 : 168 م / 10 ویستبشرون . . . خلفهم P L - R N M K / 10 - 11 ولا . . .
تشعرون R P N LK - M / 11 البقرة 2 : 154 م / 12 چرا K - R P N M L /
14 القلیل R P N M L القلیل من الکثیر K / المتعنت P L - R N M K / الاکثار P L K
الاکتاب R الاکباب N الاکفاراً M / حیرة R P N L K خیرة M / دیگر R K - P N M L .

باشند که از آدمی جان فهم کنند متصرف‌در قالبِ بشری . اینجا خوردن وخفتن با او نسبت کنندو قیام‌و قعود . گویند . قام وقعد وذهب ، نه آن خواهند که آدمی قالب است ، ولیکن گویند : جان بود که قالب‌را بنشانـَدو برپاکندو افعال آدمیان‌را همـــه نسبت با جان است ، وعلوم‌را همچنین . ولیکن چون قالب‌را در آن دخلی هست بطریق آلت ، گویند : قام وقعد وأکل وشرب . أی دوست ! چون خدا گوید : « ان الانسان لظلوم کفّارٌ » « انه کان ظلوماً جهولاً » چه گویی ظلومی‌و کفوری صفتِ قالب است ؟ هیهات ! گوشت‌و پوست محلِ کفر چون بوَد ؟

۵٤ – أکنون بدانکه ! اربابِ بصایر آنجا که گویند : آدمی ، یاجان را خواهند بتجرد ، یاجان‌را خواهند ، ولیکن قالب‌را باآلتی شناسند به نسبت با جان . أکنون مصطفا – صلعم – گوید : أنا بشر . اینجا در أنا إشارت به قالب کرد « ولا أعلم الغیبَ ، ولا أقول لکم إني ملك » این نفیِ علم از غیب وملـَکیـَّت از بشریـَّت است ، یانه جانِ پاكِ مصطفا آنست که گفت : َفقـَطر في فمي قطرةٌ علمتُ بِها علم الأولینَ والآخرینَ ،چه جایِ علمِ غیب است .

2 وخفتن R K – P N M L / گویند N·M K کنند R وهمچنین گویند P L / قام . . . ذهب M – R P N L K / نه R P N M L بدان K / 4 برپاکند R K برخیزاند N M – P L / علوم‌را R P N L K علوم M / 5 ولیکن R P L K – N M / دخلی R P N M L تصرفی K / 6 ابراهیم 14 : 34 ك / 6 – 7 الاحزاب 33 : 72 م / 7 کفوری R P N M L جهولی‌و کفوری‌و کنودی K / 8 کفرچون N M آن چه K این چون R چون تواند P L / 9 بصایر آنجاکه R N M بصایر از آنجا P L آنجا K / یا R N M K اما P L / 10 یا P N M L ویا R اما K / خواهند ... جان را M عل تجرده خواهند ویا جانرا R N خواهند بدین لفظ عل تجرده یا جان L P – K / 10 – 11 باآلتی . . . – صلعم – R N M K آلت اینجا P L / 11 اینجا P M L اکنون اینجا R K – N / 12 الانعام 6 : 30 ك وهود 11 : 31 ك / علم R N M K – P L / 13 ملکیت R N M K ملکی P L / 13 یانه R M یانی K اگرنه P N L / آنست که گفت M K آنست که R N که چون گفت P L / 14 علم غیب است R N M لا أعلم الغیب است K علم همه خبر بازداد P L .

أخر نه ازبدایتِ روزگارِ آدم تا منقرضِ عالم همـــه خبر باز داد ؟ أز خوانـــده گفت ؟ أفٍّ لهم ! بوجهـل گفت : « أساطير الأولين » خوانده است . چون خوانده نبودو از قصصِ آدم واولادِ آدم خبر باز داد ، نه علم غیب بود ؟ وچون گفت تا پانصد سالو تا آخر زمان چنینو چنان بود ، نه علمِ غیب است ؟ وچون گوید بهشتو دوزخو صراط چنین بود ، نه علمِ غیب بود ! پس چه بود ؟ وتو گویی : لا يعلم الغيب إلّا الله !

۵۵ – أیْ دوست ! نه مصطفا بود ! بل همـــه أو بود « ان الذين يبايعونكَ إنمـا يبايعون اللهَ » ، « ومن يُطع الرسول فقد أطاعَ الله » ، فإذا أحببتُه كنت سمعه وبصره ولسانه ، في يسمع وبي يبصر وبي ينطق ، تا بدانی که لا أعلم الغيب اشارت به « أنا بشر مثلكم » است به خویشتن ، نه اشارت بدانکه : انا كنت نبياً وآدم بين الماء والطين . یا اینکه گفت : كنت سمعه وبصره . أیْ دوست ، هزار هزار اشکال حل کردم . آنجا که عالمهـا بگردند واز کسی نشنوند ، مصطفا – صلعم – جایی گوید : واللهِ لا أدري مِن أهل السعادة أنا ، أم من أهلِ الشقاوةِ . وجایِ دیگر گوید : أنا أول من يدخل الجنة ، ومن

1 نه R N M K – P L / منقرض R P N M L انقراض K / داد R P N M L داده است K / 2 از R N M K الا P L / اف لهم R P N M L اذ لهم K اف لكم الانبياء 21 : 67 ك / قالوا اساطير الاولين اكتبتها . الفرقان 25 : 5 ك / 3 است R N M K بود P L / خوانده نبودو R N M خوانند نبود P – L K / 4 نه R N M آن نه K اگر نه P L / 4 – 6 وچون . . . چه بود R P M L K – N / 4 وچون M و R K چون P L / وتا P L K وبه R و M / 5 است R P M L بود K / 5 – 6 وچون . . . غیب بود R P M L – K / 6 پس چـه بود R K – P M L / لا يعلم من في السماوات والارض الغيب الا الله . النمل 27 : 65 ك / 7 ای دوست R P N M L این درست K / نه مصطفا R K – P N M L / 7 – 8 الفتح 48 : 10 م / 8 النساء 4 : 80 م / 9 لسانـــه R P N M L لسانه ویده K / تا بدانی کـــه R P N M L – K / 10 به R P N M L – K / کهف 18 : 110 ك / بدانکه أنا R P N M L – K / 11 با اینکه گفت N M نه انکه گفت که K واین R تا این که گفت P L / کنت سمعه P N L K سمعه R M / 12 آنجا که R N M K اگر P L / عالمها بردند R در عالم بگردند N M عالمها بگردی K عالم بگردی P L / 13 نشنوند R N M نشنوی P L K / جایی R M K دیگر جای N در جای دیگرمی P L .

در بهشت چنین‌و چنین کنم . واین با آن چون راست بود ؟ آن نفیِ بشریت است ، و اثباتِ آن نقطه است که کنتُ نبیاً وآدمُ بینَ الماءِ والطینِ . این نه قالب است « لا أقول لكم أني ملك » هم بَشریت است ، یا نه جانِ پاكِ أو شبِ معراج ، چون جبرئیل‌وا پس مانـَد ، گوید : تقدَّم ! أو گوید : لو دنوتُ انملةً لاحترقتُ .

٥٦ — أكنون بدانكه مصطفا — صلعم — گویـد : أنا ، وإني ، گاه قالب خواهد چنانكه گفت : انما انا ابن امرأةٍ كانت تأكلُ القديدَ في الجاهلية . وگاه جان خواهد كه كنت نبيـاً ، وأنا سيّدُ وُلدِ آدم ، وأنا أول من تَنشقُّ عنهُ الأرضُ ، وأنا ، وأنا. وحكمِ این أنا دیگراست ، وآن أنا دیگر . لا أدري ما يُفعل بي ولا بكم ، حكم این است . وعلمت علم الأولين والآخرين حكمِ آن است .

٥٧ — أیْ دوست ! چون گوید : إستأذنت ربي في زيارةِ أُمّي فأذن لي . یایِ أمّی ، اضافت دان به بشریّت. وچون گوید : قطـَرَ في فمي قطرةً یایِ فمی نه آن اضافت است ، بل این یا ، آن یا بود که در کنت نبیاً می بینی .

1 با آن M وازان R کلمه با آن کلمه K وآن PL سخن با آن سخن N / 2 واثبات NM اثبات K واین ثبات PL واشاره R / کنت RPNML گفت کنت K / 3 الانعام 6 : 50 ك / هم RM نفی K این PL هم این نفی N / 4 جبرئیل وا RM او وجبرئیل وا NK جبرئیل باز PL / گوید RNMK سید گفت PL / أو گوید RNM گوید K جبرئیل گفت PL / 6 بدانکه RNMK چون PL / 6 ـ 7 انا . . . قالب RNM انا وانا وگاه اورا قالب‌را K اما گاه گاه بدین لفظ قالب PL / 7 انما انا RK انا PNL ـ M / 9 وانا . . . وحکم RPNLK وکلمهٔ M / وآن انا دیگر RK وکلمهٔ آن انا دیگر M ـ PNL / 10 ـ 11 وعلمت . . . است PMLK وعلمت علم الاولین حکم ان است R ـ N / 11 است PL ـ RMK / 12 گوید RPNML ـ K / امی RPNML ـ K / 13 اضافت . . . بشریت RN اضافت به بشریت است PL اشارت به بشریت است M اضافت کان به بشریت است K / 14 نه آن RNM نه یاء PL ـ K / بل . . . بینی RMK در فمی بلکه این یا آن بود که کنت نبیا بلا فرق N یجان پاك PL / این یاء NMK یا این یاء R / در RK ـ M .

أكنون بدانكه نوح – صلعم – گفت : إنّ ابني من أهلي ، إشارت بود به قالب . خــدا گفت : ليسَ مِن اهلكَ ، إشارت بود به جانِ پاكِ أو . مصطفا – صلعم – گفت : امّا كُفُرُ عمّي ، يعني ابا لَهب ، ياىِ عمّى إشارت بود به قالب . وچون گويد : انما انا لكم مثل الوالد لولده ، اشارت است به كنت نبياً وآدم بين الماء والطين كه جان پاكِ أواست . واشوقاه الى لقاء اخواني ! اكنون كل سببٍ ونسبٍ ينقطع إلا سببي ونسبي ، نه نسبِ بولهب است چه معلوم است كه نَسَبِ او از مادرش آمنهو پدرش عبدالله عمش بولهب منقطع است . اما نسبِ جانِ پاكِ او از سلمان كه سلمان منّا أهل البيتِ وبوبكر ، هرگز منقطع نگردد. والحسبُ الكريم هو التقوى « إنّ أكرمكم عند اللهِ أتقاكم » ؟ روزِ قيامت اين نسب نخواهد بود كه نسبِ تقوا خواهد بودن .

٥٨ – در خبر است از مصطفا – صلعم – كه إذا جمــع الله الاوّلين والآخرينَ لميقاتِ يوم معلومٍ ، ناداهم بصوتٍ يسمع أقصاهم كما يَسمعُ أدناهم ، فيقولُ : أيُّها الناسُ إني قد أنصتُّ لكم منذ خلقتكم الى هذا اليومِ فأنصتوا إليّ هذا اليومِ ! إنمّا هي أعمالكم تُردُّ عليكم . أيُّها الناس ! إني جَعَلتُ نسباً

1 بدانکه L M N P - K R / اشارت L M N P R اشارتی K / 3 - 4 گفت ... چون L M N P - K R / 3 یعنی اباالهب M ابولهب L N P / 4 چون M N - L P / گوید K M N R - L P / 6 لقاء اخواني K L M N P الاخوانی R / إلا K L M N P الی R / نه K M N R واین نه L P / 7 او L M N P R مصطفی K / آمنه K M N R آمنه بود واز L P / 8 جان پاك او M - K L N P R / 9 نگردد L M N P R - K / 10 الحجرات 49 : 13 م / نسب L M N P R - K / 10 - 11 بود که . . . خواهد L M N P بودن . . . خواهد R - K / 12 از . . . که L M N P R که مصطفی گفت K / الله K M NR - L P / 13 نادیهم L M N P R فاذا K / 14 أیها M N R یا أیها K L P / انصت L M N P R انصفت K / هذا K L M N P - R / 15 أیها K M N R یا أیها L P / انی K L M N P R فجعله نسبا وصهراً . الفرقان 25 : 54 ك .

وجعلتم نسباً ، فوضعتم َنسبي ورفعتم َنسبكم. قلتُ : « إن أكرمكم عندالله أتقاكم » وأَبَيتُم ، لأنَّ فلاناً ابنُ فلانٍ ، وفلانٌ أغنى من فلانٍ . اليومَ أرفعُ نسبي وأضعُ نسبَكم أين المتقون ؟

٥٩ – أی دوست ! جز نسبِ تقوا ، كه المؤمنونَ إخوةٌ همه نسبی منقطع خواهد بود، الاخلاء يومئذٍ بعضهم لِبَعضٍ عدوٌ إلا المتقونَ. أی عزيز! «يوم يفرُّ المرءُ من أخيهِ » قابيل از هابيل ، چون ظلمت از آفتاب گريزد ، نه آن گريختن كه تو فهم كرده‌ای . توراو عمومِ عالميان‌را در أمورِ أخروی جز تشبيهی حاصل نيست. « يفرُّ المرءُ من أخيهِ . وأمِّه وأبيه » مصطفا أز آمنه، وابراهيم از آزر ، « وصاحِبَتِهِ وبنيه » ؛ نوح و لوط از زنانِ خود كه « كانتا تحت َعبدَينِ من عبادِنا صالِحين فخانتاُهما » أي في الدين لا فِي الفراش . باش تا يفرُّ بدانی . آنگه اين حقايق مكشوف گردد : يَفرُّ من أخيهِ ، موسی بود از هارون و عــلی أز جعفر ؟ كلّا وحاشا كه اين اتصالی است كه هرگز انفصال‌را اينجا راه نبودو نباشد. يفرُّ آنجا چه كند؟ اكنون بدان كه هركه عالم تر بود درراهِ خدا به قرابتِ مصطفا – صلعم – نزديك‌تر است، وميراث

---

1 وجعلتم نسبا K – R P N M L / الحجرات 49 : 13 م / 2 وأبيتم P N M L وايتم R وانتم K / لأن K الان انا R الا P N M L / وفلان . . . فلان K – N P N M L / 4 جز P N M L عزيز جز R عزت K / خواهد بود N M بود R K گردد P L / 5 – 6 و 8 عبس 80 : 34 ك / 6 أخيه R P N M L أخيه وأمه وأبيه K / 7 تورا R N K تو M تودای P L / رادر N M K در R راكه در P L / 8 حاصل R K نصيب P N M L / يفر . . . أبيه R N M K يفر من أمه وأبيه M وأمه P L / 9 عبس 80 : 36 ك / نوح K – R P N M L / زنان R P N M L زن K / 9 – 10 التحريم 66 : 10 م / 10 – 11 باش تا يفر P N M L باش تا R تا K / 11 گردد R P N M L شود K / موسی بود N M موسی بود R K نه موسی بود P L / 12 عــلی R P N L K عل بود M / كلا وحاشا R طيار حاشا وكلا K هرگز M – P N L / كه اين P L K اين R N M / است M K بود R P N L / 13 انفصال . . . نباشد R N M انفصال نپذيرد P L نفصالی آنجاراه نبود ونباشد K / يفر R P N L K يفر من أخيه M / هركه R – P N M L K / 14 بود R N K او M – P L .

بیش برَد . العلماءُ ورثةُ الأنبياءِ . وهرکه از او به علم وتقوادوراست میراث ندارد ، به قالب فرزندِ او بوَد نه خود که « إنه ليس من أهلكَ » . علویان کیستند ؟ از او بشنو ! يا رسول اللهِ مَن آلُكَ ؟ فقال : كل برّ تقي . ارجو که یقین بدانی که إلا سببي ونسبي چه بود : حالی ندانی دانستن . علم نه آن بوَد که اینجا بقهرِ طبع بدانی ، علم آن بود که بمشاهده ببینی . آخر دانی که أوَیس وصُهَیب وبلال روز قیامت از او منقطع نباشند . وبولهبو بوطالبو مادرو پدرش منقطع باشند ، پس کل سبب ونسبٍ ينقطع إلا نسبي ، میدان که چه بود . این است یا آن ؟

٦٠ – أیْ دوست ! قال الله : أنا الرحمان وهذه الرَّحِم شققت لها إسماً من إسمي ، فمن وصلها وصلته ومن قطعهـــا قطعته وبتتُّه . وهرچه در صلهٔ رحم شنیده‌وخوانده‌ای هیچ ندانسته‌ای . قطعِ رحم وصلتش درآن نسب است همه که جعلت نسباً وجعلتم نسباً . چه گویی اگر علیِ بوطالب دختری بـه بلال دادی نه بفرزندان بولهب ، قطعِ رحم بودی ؟ چند نو یسم که تو از این دین هیچ ندانسته‌ای ، بعادتی مزوّر قناعت کرده‌ای . باش تا حقیقت رویِ جمال

1 بیش P N M L K بیشتر R / برد R N M K برد که P L / به علم وتقوا K – P M L
R N / میراث P N M L K ومیراث R / 2 به R K اگر به M L اگر چه به P N / بود
. . . که R K بود خود که M بود P N L / نوح 107 : 37 ك / 2 – 3 انه . . . بشنو L K
R P M چون گفتند N / 3 آلك R P M L النسب K آلك وأهلك N / 4 که یقین N M K
R یقین P L / 4 – 14 بدانی . . . جمال R – P N M L K / ندانی P N M L نتوانی K /
دانستن علم M دانستن . دانستنی K دانستنی P N L / 5 ینجا P L K از اینجا N M / بقهر
طبع N M K طبع بود P L / ببینی N M K ببینی وبدانی P L / 6 – 7 وبو لهب ... باشند
K – P N M L / 7 پدرش N M پدرش ازو P L / ینقطع N M K منقطع P L / الانسبی K
– P N L M / 8 با P L اگر N M ذکر K / 9 ای K – P N M L / دوست P N M L
دوست می‌دان K / 10 قطعته وبتته P L قطعته M بتته N K / 11 قطع P N M L وقطع K /
11 – 12 نسب . . . که Kنسب است که N M بسته است همه P L / 12 وجعلتم نسبا M L
K – P N / بو طالب M ابن ابی طالب K – P N L / 13 دین N M K – P L / 14 بعادتی
P N M L بقالب K / حقیقت روی جمال N M حقیقت روی P L بحقیقت K .

خود وا تو نماید، آنگه بدایتِ اسلامت آن بوَد که زنّار بربندی. بجلال و قدرِ لم یزل که معبودِ صد و بیست و چهار هزار سروراست، که چون بحقیقتِ دین بینا گردی زنار بربندی. واگر أبلهی نداند که من چه می‌نویسم مبارک.

٦١ - أیْ دوست! پنداری که هرگز دانسته‌ای که زنار داری چیست؟ لعمری دانسته‌ای ولیکن همچنانکه اهلِ عادت دانند در بلادِ روم. کفرِ ایشان و اسلامِ شما عادت است نه حقیقت. نیك بشنو از مـــن؛ إنّ من الشعر لحکمة:

بی دیده رَهِ قلندری نتوان رَفت — دزدیده به کویِ مُدبری نتوان رَفت
کفر اندرِ خود قاعدهٔ ایمان است — آسان آسان به کافری نتوان رفت

والسلام، والحمد لله ربّ العالمین، وصلواته علی محمد وآله أجمعین.

---

1 - 10 خود . . . أجمعین P N M K L - R / 1 خود وا تو نماید N M را تو نماید P L دین آشنا گردی K / اسلامت . . . بندی P N M L اسلام . . . بندد K / بجلال وقدر P N M L - K / 2 لم یزل که M خدا که N خدا P L - K / معبود P M مقصود N L - K / 2 - 3 صد . . . بندی P N M L - K / 2 است M بود P N L / 3 بر N M در P L / مبارک N M K تبارك الله مبارك باد P L / 5 ولیکن N M K أما P L / در بلاد روم P N M L که در بلاد روم وچون K / 6 از من M که P L - N K / 7 لحکمة P M L K لحکماوان من البیان لسحراً رباعیة N / 8 دزدیده P N M L از دیده K / 9 اندر N M K از ره P L / خود قاعدهٔ P N M L برت جو عادت K / 10 والسلام . . . العالمین P M L - N K / وصلواته . . . أجمعین M والصلاة والسلام علی محمد وآله وصحبه أجمعین P L - N K.

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٢ – سلام و دعا می‌رسانم آن برادرِ عزیزرا أطال الله بقاه وسلك به سبیل الخیر . نوشته‌ای که در آنجا شرحِ « الله یتوفی الأنفسَ حین موتها » خواسته بودی رسید، خواستم که در معنیِ این آیت رساله‌ای بتازی املاکنم، چنانکه اگر مستوفی بود مجلدی کم نبود . واگر مختصر بوَد پنج یاشش جزوه کم نبود ، ولیکن موانعِ بسیار مرا از کار باز داشت. وشرح آن موانع تو برادررا بکار نیست حالی ، چه در شرحِ آن خوض کردن مَرا أز مقصودِ خود باز دارد . والله یستخیر لنا ما فیه الخیر في دیننا ودنیانا .

٦٣ – أی عزیز ! بدان و آگاه باش که این آیت از غوامضِ آیاتِ قرآن است . ودر وجود ندانم که هیچ آدمی إلّا ما شاء الله که بشرحِ این آیت قیام کند أز علمِ خود . لعمری ! ناقلان و حافظان بسیار باشند که چندین قول یاددارند در معنیِ این آیت ، وباز گویند . أما این نه علم بود . دانستن دیگر

---

1 بسم ... الرحيم P المكتوب الرابع والثلاثون K ومنها L بسم ... الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله 10 رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2 ـ 9 سلام ... كه N M K اى دوست نوشته بودى كه شرح الله يتوفى الأنفس حين موتهـا بازده P L / 2 عزيزرا M اعزرا K را N / 2 ـ 3 أطال . . . الخير N ـ M K / 3 در آنجا N من در آنجا K در M / الزمر 26 : 42 ك / حين موتها M ـ N K / 4 بودى N بودمو K بود M / رسيد K ـ N M / املاكنم N K بنويسم M / 5 نبود M K نباشد N / بود پنج يا N K پنج M / 6 موانع N K مانع M / مرا . . . داشت K بود مرا از اين كار N M / تو N M آن K / 7 حالى چه N حالى چون K حال چه M / كردن مرا N M كنم ترا K / 8 الله K ـ N M / 9 ـ 10 آيات ... ندانم كه N M K استو PL / 10 ـ 12 إلا . . . بود N M K بشرح آن قيام نكرد زيراكه P L / 10 بشرح اين آيت M K شرح اين آيترا N / 11 علم N M غير K / باشند N M اند K / اين آيت N M كه اينست K .

*** نامهٔ شصتو هشتم .P 43 .N 10 .M 47 .L46 .K 34 ***

است و یاد گرفتنِ سخنِ دیگران دیگر « وإلهکم إله واحدٌ » مثلاً ، دانستنِ چیزی دیگر است و یادگرفتنِ چیزی دیگر. روا بود که کسی همهٔ قرآن یاد گیرد ، وهر روز ختمی دو ختم بکند وهنوز نداند که خدا هست یانی . تا بدان برسی که بداند که یکی است نه دو . پس اورا از این آیت که « وإلهکم إله واحدٌ » چه سود اگر یاد دارد ؟ واگر کسی بعلم الیقین داند که عالم محدَث است و اورا محدِثی است ، وآن مُحدِث قدیم است. وقدیم در وجود جز یکی محال است که بود ، اورا این آیت معلوم است ، که « وإلهکم إله واحد » واگر چه هرگز حروفِ این آیت بسمع او نرسیده است. زیرا که عسل خوردن وندانستن که نامش در تُرکی و عرَبی و هِندی و عجمی چیست ، رَوابود. اما آنکه عسل را صَد نام یاد دارد ، در تازی و پارسی و هر زبان وهرگز صورتِ عسل ندیده بود ، تا بخوردن رسد ، اگر گوید : العسلُ حلوٌ . این نه عِلم بود ، حکمی می گوید به زبان أعنی حکمِ حلوی بَر عسل. واورا هیچ علمی نیست بدین حکم ألبته . چه گویی أگر تو گویی : العسلُ حلوٌ . بی آنکه دانی که عسل چه بود ، شاید ؟ آنکه عسل ندیده ، این حُکم أزأو هم چنین بود ، بلا فرق .

٦٤ — أکنون در عالم صد هزار آدمی قرآن یادگیرند ، واز قرآن حَرفی

1 سخن دیگران K سخن M – P N L / البقرة 2 : 163 م / 1 – 2 وإلهکم . . . دیگر M – P N M L / 2 روا بود N M K وکس باشد P L / گیرد P N L K دارد M / 3 ختمی دوختم K ختمی دو N M دوختم قرآن P L / 3 – 5 تا . . . دارد N M K – P L / 4 نه دو M K – N / آیت N K – M / 6 واورا محدثی است P N L K – M / وآن محدث قدیم است N K – P M L / 7 که بود P L – N M K / آیت N K – P M L / چه M K – P N L / 8 آیت P L K – N M / است M بود N باشد K – P L / زیرا N روا P M L K / 9 روابود P L – N M K / 9 – 10 عسل . . . صورت P L K – N M / 10 – 12 ندیده . . . بر N M ندیده باشد یا بخورد وچون برسی گوید که العسل حلو این نه حکمی بود به علم بل حکمی می کند بلسانه اگر حکم حلو K جز تام نداندو صورتش ندیده بود تا بخوردن آن چه رسد اگر گوید العسل حلو این نه علمی بود حکمی بود که بزبان می گوید P L / 12 – 15 عسل . . . حرفی N M K – PL .

ندانند ، وندانند که قــالَ یقولُ چه بود ! شاید که ایشانرا قرآن دان خوانی ؟ اگر کسی راهِ دین برفت ، وهرچه نشانِ راهِ خــدا است بدید ، وبذات وِصفات عــارف شد ، وبحقیقت دنیاو آخرت بینا گشت ، ولیکن از قرآن پنجاه آیت یاد ندارَد ، وفاتحة الکتاب نیزراست برنداند خواند ، که ترکی أعجمی بود مثلاً ، چه گویی قرآن داند ، یانه ؟ أویسِ قرنی ندانم از قرآن چه دانستی . یکی عمرِ خطاب‌را گفت ، از قبیلهٔ أوَیس : یا أمیرَ المؤمنینَ ، والله ما فینا أَجنُّ ولا أحمقُ ولا أجهلُ منهُ . فبکی عمرُ وقــالَ سمعت رسول الله — صلعم — یقولُ : یدخــلُ في شفاعَتهِ مثل عددِ ربیعةَ ومضرَ . وچون أویس درکوی بگذشتی ، کودکان در دنبالِ أو أفتادندی ، وکانوا یَرمونهُ بالحِجارةِ .

٦٥ — أی دوست ! بلالِ حبشی می گفت : أشهدُ أنَّ لا إله إلّا الله . به‌سین می گفت ، به شینِ معجم نمی توانست گفت . پس سیّد — صلعم — گفت : سین بلال عند الله شین . أما بوجهل و بولهب اشهد راست بتوانستندی گفت . چه گویی اهـل قرآن ، أهـل الله وخاصته ، بوجهـل بود

1 ـ 2 ندانند . . . برفت P L ـ N M K / شاید که N K شاید M / 2 خوانی N K دانی M / چه N M K که P L / خدا است N M K حق P L / 3 بذات P N M L بدانست K / شد N M K گشت P L / دنیاو آخرت N M K موجودات P / گشت N M K شد L P / 4 یاد ندارد N M K نداند خواندن P L / برنداند M برندارد N K نتواند P L / 5 مثلا P L ـ N M K / یا P N L اگر M K / قرنی P M L K قرنی گوید رضی الله عنه N / 6 دانسق K دانست P N M L / یکی M K که یکی P L روزی N / 6 ـ 7 یکی . . . المؤمنین M K یکی از قبیلهٔ او عمررا گفت P L عمر خطاب رضي الله عنه یکی‌را ازدیه قرن پرسیده گفت : کیف اویس ؟ گفت: یا أمیر المؤمنین N / 8 فی شفاعته مثل N M فی شفاعتی مثل K الجنة بشفاعته بمثل P L / 9 کوی N M K لویکی P L / دنبال N M M پی P L / 11 ای دوست P L K ـ N M / 11 ـ 12 می . . . توانست گفت P L ـ N M K / 12 به سین می گفت N وأشهد K ـ M / 12 ـ 13 پس . . . شین P L ـ N M K / 13 اما K و M L P N / 13 ـ 14 اشهد . . . گفتن N می دانستند اشهد بشین معجم را ست K راست بتوانستند می گفت M بشین توانستندی گفت P L / 14 اهل الله وخاصته P L ـ N M K / بود L N K وبولهب بود M P .

یا بـــلال ؟ لا بل ترکت الراي بالراي . عالمی نه آن است که تو دانسته‌ای تا این غایت . سنائی گوید :

إمامت گرزِ کبرو حرص‌و بخـــل‌و کین برون ناید
بدوزخ دانش از معنی وَرَش در گلستان بینی
وَگرچه طیلسان دارد مشوغرّه بدان کانجـــا
یکی طوقی است أز آتش، تو آن کش طیلسان بینی

۶۶ ـ محدّثان‌و مفسران‌و حافظان‌و ناقلان دیگراندو عالمان دیگر. بوبکر صدیق‌و عمرِ خطاب‌و علیِ بو طالب حافظِ قرآن نبودند . وپنج یا چهار کس درهمهٔ صحابه حافظِ قرآن بودند . چه گو یی أهل القرآن بوبکرو عمرو علی بودند یا آن چهـار پنج کس ؟ نه‌پوستینِ کسی می کنم أز سرِ جَهـــل ، تا خودرا بهْ از غیری آورم، تفسیرِ ظاهر قرآن هم مَن بهْ دانم از مفسّران، چه أقلِ شرایط آن عربیت دانستن است ، وایشان تازی به تقلید دانند نه به‌ذوق . پس کمتراز بو جهل اند ، که أو فصاحتِ عربیّتِ قرآن تازی دانستی . ولیکن به‌یقین می‌دانم که به‌أهل القرآن برکت اولی تر است . اما من

1 یا P N K L اگر M / لا ... عالی NKK علم P L / 2 تا این غایت N M K ـ P L / سنائی گوید N بیت P ـ M L K / 3 امامت ... ناید P N M L ـ K / 4 از P N L این M K / ورش N M گرش P L K / 5 وگر N K L اگر P M / بدان کانجا K که آن آنجا P N M L / 6 کش K L می P N M / 7 محدثان ... اند N M محدثان ومفسران وناقلان دیگرند K محدث ومفسر وحفاظ دیگر است P L / عالمان N M K عالم وعارف P L / 7 ـ 8 ابو ... حافظ N M K علی‌و بوبکرو عمر حافظ جمله P L / 8 پنج یا چهار N M K چهار پنج P L / 9 درهمه N M K از PL / حافظ قرآن بودند N M واهل مدینه بیش حافظ قرآن نبودند K حافظ بودند P L / 9 ـ 10 بوبکر ... چهار N M K ـ P L / 10 پنج کس M پنج شش کس K کس N کدامند P L / نه ... کسی P N M L پوستین کس نه K / از سر جهل N M از سر بوجهل P L ـ K / 11 اورم N M K گویم PL / 12 آن P N L این M ـ K / تازی P N M L ـ K / 13 اند که او ... قرآن تازی M اند که فصاحت عربیت قرآن N وتازی فصاحت عربیت K فصاحت عربیت قرآن باری P L / 14 می دانم که اهل القرآن N M K که بو جهل دانم که اهل القرآن نبود P L / است N K بود M ـ P L / اما من N که P L M اسم بردن K .

بهیقینِ خود چه توانم کرد ؟ مغرور نمی توانم بودن چون دیگران . أی دوست ! برکت مثلا ُجز « الحمد لله » أعنی فاتحة الکتاب وُسوَرتی َچند از قرآن یاد ندارد ، وآن نیز بشرط هم بر نتواند خواندن . وقال ، یقول نداند که چه بود. واگر راست پرسی حدیثِ موزون بزبانِ همدانی هم نداند کردن ، ولیکن من دانم که قرآن أو داند درست ، ومن نمی دانم الّا بعضی از آن . وآن بعض هم نه از راهِ تفسیر وغیران بدانستهام ، از راهِ خدمتِ أو دانستهام . وهذا حدیثٌ یطول .

٦٧ – ومقصود آن است که « الله یتوّفی الأنفسَ حینَ موتها » بسیار کس یاد دارند ، وبسیار کس أقوالِ مجاهدو ابن عباس‌و جریرو مقاتل ، در تفسیرِ آن یاد دارند. وتازیرا معنی دانند . أمّا از این آیت بیخبراند . چون عوامّ این آیت‌را معنی بسیار کس دانند در عالم ، ولیکن ظاهرِ قرآن بداننـــد . وکسی که از سالکان بودو علمِ ظاهر نیز داند کم باشد بغایت ، ومگرکم ازده َتن باشند . وأز این ده تن یکیرا به یقین نمی دانم که هست یانه . خواجه إمام بو حامدِ غزالی ، وبرادرش أحمد از این جملت بود ند ، وخواجه محمد حمویه

---

1 نمی توانم بودن N M بودن نمی توانم K ی نه کارما است P L / 2 برکت P N M شیخ برکت K برکه رحمه الله L / جز L P N M ـ K / 3 یاد P N M L بیش یاد K / بشرط هم K هم بشرط P N M L / 4 چه P M L K چون N / هم N M ـ P K L / 5 نداند کردن N M K داند P L / قرآن أو داند N M قرآن داند K آن اوکردن P L / 6 نه P N M L ـ K / بدانسته P M L ندانسته N K / 6 ـ 7 از راه خدمت او دانسته ام N M بل از راه خدمت او دانسته ام P L ـ K / 8 الزمر 26 : 42 ك / 9 أقوال P N M L قرآن K / جریرو مقاتل N جوهرو مقاتل M مقاتل P L ـ K / در تفسیر N M K ـ P L / 10 آن M این آیت N ـ P L K / یاد دارند N M K ـ P L / را معنی N M N ـ P L / بی خبرند MK بی خبر باشد N با خبر نباشند PL / عوام PMLK عوام باشند N / 11 بدانندو M ندانند P L بیش ندا نندو K اما باطنش ندانند الا N / 12 از سالکان P M L K سالك N / علم R N M ـ P L / باشد PNML بود K / ازده N M K ـ P L / 13 واز . . . تن K N M واین وا P L / یکی را یقین نمی M یقین N یکی بیقین نمی P L K / 14 بو . . . خواجه N M K محمدو احمد غزالیو P L / حامد N M حامد محمد K / از NM ایشان از K / حمویه P N M M عمو رحمه الله L .

أز این جملت است ، چه دانم که علم داند واز این بزرگان است در سلوك . هذا مضی .

٦٨ — أی عزیز ! شرح این آیت بتمامی آنگه بدانی کـــه سِرّ روح باتو گویند که روح خود چیست ! پس بدانی که اورا با این قالب بشری چه علاقت است ! أعني بهـذا کیفیّة تصرف الروح في البدن. پس بدانی که معنی حیـات و موت چیست ! ومعنی توفی وبعث چیست ! وپنداری که دانی که حیات و موت چه بود ؟ لعمری ! توگویی مرگ و زندگانی بوَد وپنداری که این علم بود . وندانی که این تبدیـــلِ لفظ به‌لفظ بوَد که با توگویند . پس مرگ و زندگانی چه بود ؟ قومی که سمعتِ عالمی بر خود افکنده‌اند ، وپندارند که دارندو داننـــد ، از معنیِ مرگ و زَندگانی بی خبر اند ، همچون تو . أما باشد که خدا تورا قدری روشنایی ِ دل داده است ، وانصاف در دین که گویی این راست است که می رود . ایشان خود این قدرهم نگویند ، وبر این ألفاظ خندند . وقالوا « لو نشاءُ لقلنا مثلَ هذا » واین نیکوترین أحوالِ ایشان بوَد . وأغلب آن بود که گویند : این کفر است و زندقت و إلحاد . وخود ندانند که کفرو ایمان چه بود .

1 است N M اند K - P L / چه . . . داند N M K که دانند P L / 1 - 4 است در . . . بدانی K - P N M L / 3 ای عزیز P L - N M / آیت P N L کتب M / آنگه . . . روح N M چون سر روح بدانی آنگه P L / 4 گویند N M گوید P L / پس N M پس بیقین P L / 5 بهذا K - N P M L / 5 - 7 الروح . . . جیست ومعنی . . . چه بود M ومعنی . . . چه بود الروح . . . چیست P L الروح . . . چیست N K / 6 وموت چیست N M وممات چه بود K / 7 - 13 لعمری . . . دارندو دانند از معنی مرگ . . . است که . . . الفاظ خندند N M K از معني مرگ . . . است که ایشان خود بدانند این هم یك . لعمری . . . دارند . وچون بشنوند بدین لفظ بخندند P L / 7 زند گانی بود P L M زند گانی این بود که می دانیم و می بینیم N - K / 8 افظ بلفظ بود P N M L لفظی بود به لفظی K / 10 دارندو K - P N M L / 11 خدا N M K چون خـــدا P L / دل N K - P M L / 12 در دین که گویی N K داده که گوئی K این که P L / 13 الانفال 8 : 31 ك / 14 ترین N M K تر P L / بودو N M K است و P L / است P L - N M K / 15 إلحاد N M والعیاذ بالله K الحاد است PL / کفرو N M این کفرو K - P L.

۶۹ – ومقصود آن است که این آیت بحقیقت بدانستن بدان موقوف است که أسرارِ بسیار بدانی. از این أسرار یکی سرّ روح است . ودر شرع رخصت نیست که شرح گویند روح را . ونپنداری که مصطفا – صلعم – روح ندانست که چیست ! در امّت علمـای دین می‌دانند که چیست ، أو چون ندانستی ؟ خدا مرا این سِرّ معلوم کرده است . و نیز معلوم است بحمد الله که چرا شرح نباید دادن ، وکَیْ شاید که شرحِ آن بگویند ، وبا که روا بود ، وبیش از این معلوم است ، وغامض تراز این که بحمد الله به‌روز گار حاصل کرده‌ام أمّا در شرحِ آن خوض کردن حرام است بطریق التفصیل ، أمّا أگر گویند بطریقِ مجمـل روا بود ، چنانکه گفت : « قُلِ الروحُ من أمرِ ربّي » واین شرح تمام است ، ولیکن أربابِ بصایر دانند ، تو ندانی ! هذا مضی .

۷۰ – أکنون – بدان – اگر شنودنِ بی‌بصیرت أز من تورا إقناعی کند:– جانِ آدمی حقیقتِ آدمی است . واین جان را دو حال بود . در حـالی متصرّف بود ، ودر حالی دیگر نبود . وتصرفِ جان در این قالب چنان دان

1 آیت N - P M L K / بدان P L - N M K / 2 از . . . سر M ویکی از این اسراز سرّ N ویکی از این امرار K وازین یکی سر P L / 3 گویند روح‌را N M K روح گویند L P / نپنداري N M تو نپنداری P L پنداری K / 4 روح P N M روح‌را K - L / 4 - 6 چیست در . . . بگویند N M K علمای امت او دانند فکیف P L / 4 امت N M امت او PLK / که N M که روح K / 5 ندانستی N K نداند M / سرّ N M - K / 6 نباید N M نمی باید کردن K / وکی . . . آن M K بلی شرح آن شاید که بدانند ویا N / 7 - 8 وبا . . . کرده ام P N L - M K / 7 با M تا K / معلوم است M علوم هست K / که M - K / 8 - 9 أما . . . بجمل M K بطریق بجمل N لیکن بجملا أگر بگویی PL / بود N M K است P L / گفت NMK باری جلت قدرته گفت P L / 9 - 10 الاسراء 17 : 85 ك / 10 - 11 واین . . . مضی P L - N M K / 10 دانند M دانند که K را اما N / 11 ندانی N M نتوانی دانستن K / 12 بدان N بدانکه P M L K / شنودن بی P N M L چه شنودن آن K / 13 جان P L N بدانکه جان M فصل في بیان هذا المعنی بدانکه جان K / این جان‌را دوحال N M K اورا دو حالت P L / 14 دیگر نبود N M K نه متصرف PL / این PL - NMK .

مثلا که تصرفِ من دراین قلم ، خواهم ساکن دارمو خواهم متحرك . أما این تصرُّف که در قلم است باختیار من وابسته است ، خواهم تصرُّف کنم در قلم وخواهم بیندازم ، تا تصرف من ازو منقطع گردد . وتصرفِ روح در قالب قهری دان نه طبیعیو إختیاری ؛ دخلنا مضطرّین وأقمنا متحیرین وخرجنا کارهین ، که از حکیمِ یونان منقول است ، این‌را دان .

۷۱ — وفرقی دیگرهست میانِ تصرف در قالب وتصرف در قلم ، آن تصرف أول است ، واین تصرف ثانی . چه جان تادر قالب متصرف نبود ، در قلم تصرف نتواند کرد . پس بواسطهٔ تصرف در بدن ، تصرف کند در أجسامِ این عالم ، بتحریك وتسکین . پس قالبِ آدمی جسمی است متمیّز از اجسامِ دیگر ، چون کاردو قلمو محبرهو مقلمهو سجّاده ، زیرا که قالبِ آدمی اورا فرمان برَد بی‌واسطه ، واجسامِ دیگر اورا فرمان نبرد تا این قالب أولاً أورا فرمان نبرد ، أکنون ، متصرف بودنِ أورا دراین قالب حیات خوانند . واین تصرف‌را منقطع شدن موت خوانند وتوفی خوانند . وباز دادن این تصرف‌را بعد انقطاعه إحیا خوانند وبعث خوانند . واین انقطاعِ تصرُّف یا جزوی بود که نوم خوانند یا کلّی بود که موت خوانند . وباز دادن هم

---

1 من در این N M در این K تن در P L / دارم P N L K دارم قلم‌را M / اما N M K و P L / 2 که در قلم است P L - N M K / خواهم . . . قلم P L - N M K / 3 وخواهم ... أزو P L - N M K / خواهم M K نکنم بلکه N / گردد P N M L شود K / 4 قهری P N L K مهتری M / واختیاری N M ونه اختیاری P L K / 5 که P M L که این K - N / یونان P N L یونانیان M K / 6 تصرف ... تصرف N M K تصرف روح . . . تصرف من P L / 7 است P N L K - M / ثانی P N L K آخر M / چه N M K که PL / تا M L P - N K / نبود P N M L نبود K / 8 نتواند N M L K نتوان P / 9 پس N M K - PL / متمیز P N M L هم K / 10 محبره . . . سجاده N M ومحبره وغیرها K - P L / 11 او K P N L جان M / وأجسام N M K اجسام واجسام P L / نبرد N M نبردند L K P / 12 نبرد M K نبود N نبرد ودر فرمان او نبود P L / اورا در این N M K او در P L / 13 این تصرف‌را منقطع شدن M K وانقطاع این تصرف‌را N منقطع P L / 13 - 15 وتوفی . . . نوم خوانند P N M L - K / 13 بازدادن N - PML / 14 احیاء N M حیات P L / 15 نوم N M آنرا نوم P L .

چنین یا جزوی بود که إنتباه خوانند یا کلّی بود که بعث خوانند ، أعني یومَ القیامةِ .

۷۲ – أکنون : « وهو الذي یتوفّیکم باللیل » می‌دان « ثم یبعثکم فیه » أي في النهار ، تا چه بود؟ « لیقضي أجل‌مسمّی » تا مدتِ بودن در قالبو دردنیا به‌سرآید . أکنون قطعِ تصرفِ جان أز قالب خدا کند ، چه همه کاری در وجود خود او کند « هل من خالقٍ غیر الله ؟ » . پس « الله یتوفی الأنفس » خواه به‌وقت مرگو خواه به‌وقتِ نوم . « حین‌موتها » آن است « والتي لم تَمتْ في منامِها » این است . اگرمدتِ بودن در دنیا برسیده بوَد ، خود تصرفِ جان به‌یکبارگی منقطع شود ودیگر تصرف نکند در قالب . پس از خواب باز نیاید « فیمسك التي قضی علیها الموت » . وأگر از أجلِ مسمی چیزی مانده بود ، دیگر بار به تصرف کردن باز گردد « ویرسلُ الاخری إلی أجلٍ مسمی » .

۷۳ – أی دوست ! شدن روح از قالبو آمدن روح به قالب ، تا باز نپنداری که دانی که چون بود که هیچ ندانی . أمامی دان ! که شدن وآمدنِ أو چون شدن وآمدنِ قالب نبود ، شکلی دیگراست ، تا به ملکوت

1 ـ 2 اعني یوم القیامة P L ـ N M K / 3 و4 الانعام 6 : 60 ك / 3 ـ 4 می‌دان ... النهار تا N M K ویعلم ما جرحتم بالنهار می‌دان P L / 3 دان N M داریم K / 4 چه بود M L P N چون K / تا مدت . . . قالبو P N M L با مدن بود K / در N M K آن علم خدای تعالی است وچون P L / 5 أکنون P L ـ N MK / خـــدا N K او M آن خدا P L / کند چه همه N M K چه همه او کند L P / 6 خود P L K ـ N M / الفاطر 35 : 3 ك / الزمر 39 : 42 ك / 7 خواه N حین موتها خواه P L ـ M K / 7 ـ 8 الزمر 39 : 42 ك / 8 است P L ـ N M K / برسیده N M K بآخر رسیده PL / تصرف P L ـ N M K / 9 یکبارگی N M K یك بار P L / پس N M K پس اگر P L / نیاید P L N M نگردد K / 10 الزمر 39 : 43 ك / 11 به‌تصرف کردن PNML تصرف کند M / الزمر 39 : 32 ك / 12 ای دوست P L ـ N M K / از . . . به NM به K از قالب وباز آمدن او با P L / تا باز N باز M تا P L ـ K / 13 نپنداری . . . هیچ M K نپنداری که چون بود هیچ N ـ P L / اما M L K این حقیقت که ما بیان کردیم اما باری N / دان P N L K داند M / شدن K چون شدن P P N M L / 14 وآمدن . . . شدن P N M L ـ K / شکلی P N M L این شکلی K .

نرسی ودر های آسمان برتو گشاده نگردد که « ولا تُفتّح لهم أبواب السماءِ » این شدن‌و آمدن‌را که حقیقتِ روح است بندانی ألبته . مصطفا – صلعم – بوقتِ خواب گفتی: اللهم هذه نفسي أنت تتوفّاها ، لك مماتها ومحياها . إن أمسكتها فاغفر لها ، وإن أرسلتها فاعصمها بما تعصم به عبادك الصالحين . وهان‌و هان ! تا نپنداری که روح در میانِ قالب است ، چنانکه قالب بوَد در میانِ خانه مثلاً ، یا بیرون از قالب بود چنانکه قالب بود بیرون از خانه . بودنِ او در قالب ، چیزی دیگراست که قلم نکشد . وأرجو من فضلِ الله العظیم أن يطّلعك عليه .

۷۴ – أی عزیز ! أگر بدانی که جان‌را با قالب چه نسبت است ، درون است یا برون ، بدانی که خدارا با عالم چه نسبت است ، درونِ عالم است یا برون ، پس بدانی که: من عرف نفسه فقد عَرف ربّه ، چه بود . وبدانی که: خَلق آدمَ علی صورته ، وما خلق الله شیئاً أشبهه به من آدم ، چه بود ، وچه معنی دارد . حالی وقت نیست . دری می‌زن ! وبه « لعلّ الله یحدث بعدَ ذلك أمراً » ،

1 آسمان PL – NMK / گشاده نگردد PNLK نگشایند M / الاعراف 7 : 40 ك / 2 وآمدن‌را که حقیقت K وآمدن که صفت M وآمدن‌را که بحقیقت از آن N – PL / است بندانی البته MK است ندانی N ندانی PL / 3 – 4 ان ... لهاو PMLK – N / 5 قالب بود NM بودن قالب PL بود K / 6 مثلا PML – NK / از قالب بود M قالب است K اثر او است PL از خانه N / قالب بود بیرون از PML قالب بود برون N تو از برون K / 7 بودن NMK که بودن PL / 7 – 8 وارجو . . . علیه PL – NMK / 9 أی . . . است P – NMLK / 9 – 10 درون . . . نسبت است PNLK – M / 10 یا L اگر PNK – M / 10 – 11 درون . . . بدانی NMK عالم بدانی نسبت PL / یا NK اگر M / 12 صورته PMLK صورة الرحمان N / چه بود . . . دارد PML چه بود K – N / 13 وبه . . . امرا PL – NMK / الطلاق 52 : 1 م / وبه M به K – N .

تعلّلی می کن ! وأز طلب بکلّی خالی مباش ! که روانیست تغافـــل نمودن از طلب :

درِ سرایِ مراگاه گاه َحلقه بزَن رَوا مدار که بیگانه‌وار بَرگذری

أما مپندار که تو أهلِ آنی که با تو این أسرار بر صحرا نهند ، تا سمع یا بی! آنگه از جانبِ من بُخل نیست البته، تو مستعد کن خودرا، أرنیها ثمرةً أریکها مطرةً .

۷۵ – عمرِ خطاب می گوید که مصطفا – صلعم – با بوبکر سخن گفت که شنیدم‌و دانستم. وسخن گفت که شنیدم‌و ندانستم. وسخن گفت که نشنیدم تا بدانستن چه رسد. چه گویی مهتررا أز عمر دریغ می‌آمد ؟ هیهات ! أزطفلِ رضیع مرغِ بریان‌و حلوایِ شکر دریغ نیست مادرو پدرش‌را. أما اورا زیان دارد تا پختهٔ روزگار گردد ، واین جز در خدمت نبود. واین کار که توداری أزخدمتِ پاد شاه کردن وبه‌لشکر گاه بودن با تحصیلِ علم راست نیاید هر گز.

1 تعلّلی PL ـ N M M / که روا نیست PL ـ N K K / 1 ـ 2 تغافل ... طلب N بیت M ـ P L K / 3 در N M K ودر PL / روامدار N صواب نیست P M L K / گذری P N M L گردی K / 4 با تو P M L K تا تورا N / بر N K در M به PL / نهند N M K توان نهاد PL / 4 ـ 5 تا سمع یا بی آنگه P M L K لیکن N / 5 من N M K ما P L / البته ... را M البته تو مستورکن خودرا P N L ـ K / 5 ـ 6 ارنیها ... مطرة P M L زیراکه K ـ N / 8 که من شنیدم ودانستم P N L K ـ M / وسخن... ندانستم P N L وگفتم که شنیدم خود M ـ K / وسخن گفت که نشنیدم N M وگفت کــه ندانستم K ـ PL / 9 تا بدانستن چه رسد M K وندانستم N ونشنیدم P L / مهتر N مصطفی PMLK / از طفل N M مادر پدرو از طفل P L مادران از طفل‌و K / 10 مرغ M ـ P N K L / شکر P L ـ N M K / نیست مادر وپدرش‌را N M ندارد P L ازان دارند K / اما اور N M که K اما P L / 10 ـ 11 زیان ... گردد N M زیان دارد باش تا پختهٔ روزگار گردی K طفل تا پخته نگردد اورا زیان دارد P L / 11 واین ... نبود M واین جز در ترک خدمت روزگار نیاید K ـ PNL / 11 ـ 12 واین کار ... علـم N بلشکرگاه P L K ـ M / 12 راست نیـاید P L K ـ N M / هرگز M ـ P N L K .

لعمری ! اکنون خودرا تمهیدی می کن ، تا وقت بود که خدمتِ کفشی توانی کرد تا دوامِ صحبت‌و خدمت ، تورا این دولت بدهد :

العلمُ من شرطه لمن خَدمهُ أن یجعلَ الناسَ کلَّهم خدَمَه
خدم العلی فخدمته وهي التي لا تخدم الاقوام ما لم تخدمه

۷۶ – هنوز رویِ مردان نادیده ، وصولتِ شیر ناچشیده ، وحسرت‌و درد بجایِ آب‌و نان ناخورده ، وپشنگِ نهنگ در جگرِ خود نادیده ، لابل این دور است ، هر گز خدمتِ کفشی ناکرده ، این چنین سخنان‌را که باشی ؟ با عشق چه کاراست نکونامان‌را ؟ أی دوست ! جهانِ عشق طرفه جهانی است تا نیایی ، نبینی ، چه دانی که خدو خال‌و زلف‌و أبروو چشمِ معشوق با عاشقان چه می کند :

آن بت که مرا داد به هجران مالش
دل گُم کنمی میانِ زلف‌و خالَش
پرسند رفیقانِ من از حـالِ دلم
آن دل که مرا نیست چه دانم حالَش

1 لعمری P L ـ N M K / تمهیدی N M تهذیبی P L K / 1 ـ 4 تا وقت . . . بدهد : العلم . . . تخدمه P M L K العلم ... تخدمه . تا وقت ... بدهد N / وقت N M وقتی بود K بو L / کفشی P / 2 کرد N ـ P M K L کردن P N M L / دوام ... خدمت K / PL ـ NMK / بدهد N M K دست بدهد وآنجا مراد بیابی P L / 4 خدم N M K خدّام P L / هی L K هو P / ما لم تخدمه N K ما لم M حتی تخدم L P / 2 هنوز M هنوز تو N تو هر گز K ای عزیز هنوز P L / مردان نا دیده N M مردی نادیده K مردان ندیدی P L / وصولت ... چشیده P L ـ N M K / 6 پشنگ (پِ شَ = زخم) N پشك M مکر K کشیك کشك PL / در جگر خود نا دیده M نا کامی در جگر خود نا دیده K نادیده N در مکر ماندندی P L / 7 ـ 8 لا بل ... است P L ـ N M K / 7 هر گز L K ـ P N M / خدمت کفشی P L ـ M M خدمتی N / نا کرده این P L ـ N M K / چنین سخنان‌را کهM چنین حقایق‌را که N حقایق‌را که K این حقایق‌را چه P L / 8 دوست P M L K عزیز N / 9 تا ... معشوق K ـ P N M L / نبینی چه دانی N M ونبینی جـــد اکنی P L / خال P L ـ N M / 10 عاشقان ... کند M عاشقان چه‌کند L K عاشقان چه کند بیت P عاشق صادق چه‌گوید، رباعیة : N / 11 کنمی K کردم P LN M .

۷۷ – معذوری که هرگز « کهیعص » با تو غمزه نزده است ، وگر نه از سرَت تا قدم همه این بودی :

گویی دو زلفِ یارم در سر چه باز دارد
کز دلـبریو کشی کاری دراز دارد
با گل حدیث گویـد بالاله پای کوبَـد
بر مَـهٔ زِره نگارد با زُهره ساز دارد

بدایتِ این کار عشق است ، تارسی آنگه بینی . حالی دانم که دوری ای عزیز !

بَرسینِ سپهر سَر سِپاه آمد عشق بر کافِ کلاه، گل کلاه آمد عشق
بَرمیمِ ملوك ، ملكِ ماه آمد عشق با این همه یك قدم زِراه آمد عشق

۷۸ – من در وادیی افتاده‌ام که تورا خود فراموش کرده‌ام .

معشوقِ بلا جویِ ستمگر دارم وَز آبِ دو دیده آستینِ ترَ دارم
جانم برد این هوس که در سردارم من عاقبتِ کارِ خود از برَ دارم

چه توان کرد ؟

با یسته چو جانو بی وفایی چو جهان
زین روی همی جانو جهانـَت خوانم

1 معذوری N M K تو معذوری P L / مریم 19 : 1 م / وگر N یـا M K ور P L / 2 سرت N فرق P M L K / این P N M L معنی K / بودی N L K بود که M بود بیت P / 3 باز M ناز P N L K / کشی N M K کستی P L / 5 پای کوبد N M K راز جوید P L / 7 بدایت ... است N M بدایت کار عشق است K ـ P L / رسی N M برسی K پرسی P L / آنگه بینی N M K ـ P L / حالی دانم M K حالی N ـ P L / که N K ـ P L M / 9 ای عزیز N K ای عزیز بیت M بیت L ـ P / 10 سپهر K سربر PNML / میم P L N M رسم K / یك P M L K کل N / 11 تو را خود M ترا P L K خودرا N / افتاده ام . . . کرده ام K افتادم ... کردم N M L کردم بیت P / 12 معشوق بلاجوی M L معشوقهٔ بلا جویو P N / وز K از N M K از P L / 14 چه‌توان کرد P L چه توان کرد بیت K ـ N M / 15 چو جان P N M L جانی K / چو جهان N M L K چون جهان P / 17 همی N M K همگی P همه L .

عجبا أز این حدیث :

گه سروِ بلندِ صدره پوشَت خوانم   گه ماهِ تمامِ باده نوشَت خوانم
أرزان بخری‌و رایگان بفروشی   أرزان خرِ رایگان‌فروشَت خوانم

۷۹ – یُحِبُّونه بر دَرگاهِ جلالِ یحِبُّهم گرد آمدند، گفتند: تا کی أز زحمتِ أغیار؟ خطاب واما چنان باید که أغیاررا در آن دخلی نبود! وا ایشان گفتند: « أدعوني أستجب لکم »، گفته ایم، از راهِ کرم دعایِ شما مقرون است به‌اجابت؛ حمعسق، طسم، المص، طه، یس، ن، ق، ألم، ارسلانم خوان تا کس بنداند که کیَم. آری صنما!

سروِ سُهی‌و ماهِ تمامَت خوانم
یا کبکِ دری یِ خوش خرامَت خوانم
زین هرسه بگوی تا کدامت خوانم؟
کز رَشك نخواهم که به‌نامت خوانم

والسّلام. والحمد لله علی نِعمهِ التّامّةِ الکامِلةِ وصلواته علی محمد وآله أجمعین.

---

1 عجبا P L عجب M ـ K N / 2 گه . . . نوشت خوانم L P N M L ـ K / 3 خر خرو P N M L K / 4 یحبونه N M K گروه یحبونه P L / جلال L P N M L ـ K / 5 خطاب . . . نبود P L ـ N M K / واما N K ـ M / 6 الغافر 40 : 60 ك / گفته ایم N M K گفتیم L P / 7 المص . طه ، یس N M . المص . یس K ـ L P / ن . ق . الم N ـ P M L K / ارسلانم N M K ع ارسلانم P L / 9 سرو سهی‌و N M K سرو سمر L آری صنما P / 10 یا خرامت P M L یا آهوی افتاده بدامت N K / 11 زین . . . بنامت خوانم N L M K ـ P / بگوی تا M نگویی که P N L / 13 والسلام P N L K ـ M / والحمد لله M L N K ـ P / علی نعمه التامة P L رب العالمین N K ـ M / الکاملة P N M K ـ L / 13 ـ 14 وصلواته . . . اجمعین P N L K ـ M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۸۰ - سلام ودعا میرسانم آن برادرِ أعزّرا أطال الله بقاءَه وسلك به سبیل الرّضا چند روز بود که در معنیِ قسمهای قرآن چون « والضحی » «واللیل»، «والسّماء ، والطارق»، «وطور»، «والشمس والقمر» شرحی خواستم دل نمی یا فتم که بنویسم ، إمروز مگر وقت است که بنویسم ، این نامه بَر« وما تشاؤون » نوشتم ، وقتِ طلوعِ شمس من یوم الاثنین .

۸۱ - بدان وآگاه باش أی برادرِ عزیز! أعزّك الله بتوفیقه لسلوك مراحله، که قرآن خطابِ لم یزل است وا دوستانِ خود ، بیگانگان‌را از آن هیچ نصیبی نیست جز حروفی و کلماتی که بسمعِ ظاهر بشنوند وقرآن درحقّ ایشان می گوید: « إنهم عن السّمع لمعزولون» واگرچه معنیِ تازی دانند أز بیگانگی خلاصی نیابند بدین قدر ، چه بوجهلو بولهب معنیِ قرآن دانستند من حیث تعلـّقه بالعربیة . أمّا قرآن گفت : « صُمّ بـُکم عمي » .

---

1 - 12 بسم ... عمی P M L K I - N / 1 بسم ... الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم
L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M المکتوب الخامس والثلاثون K / 2 - 4 سلام . . . الرضا
. . . بود . . . واللیل . . . والقمر K سلام . . . الرضوان . . . است . . . والشمس
والقمر واللیل والسماء والطور P L I - M / 3 الضحی 93 : 1 ك / 4 اللیل 92 : 1 ك /
الطارق 86 : 1 ك / الطور 95 : 2 ك / الشمس 91 : 2 ك / شرحی P M L I شرح K /
خواستم K خواسته است P L I آن دوست خواسته بود M / 5 - 6 دل . . . الاثنین P L K I
در معنی قسمهای قرآن چونو الضحیو اللیلو النهارو الطورو الشمسو القمر M / 5 نامه P L I
مکتوب K / 6 طلوع الشمس P L I الطلوع K / 7 ای برادر عزیز . . . بتوفیقه . . .
مراحله P L I ای برادر . . . بالتوفیق . . . مراحله M - K / 10 الشعراء 26 : 12 ك /
11 نیابند بدین قدر P M L I بدین قدر نباشد K / دانستند P M L I می دانستند K /
12 البقرة 2 : 18 و 171 .

* * * نامهٔ شصتو نهم .I 81. K 35. L 87. M 45. N 1. P 93 * * *

۸۲ ـ أی عزیز ! اگر کسي أبیات حماسه یاد گیرد ومعنیِ آن نداند، روا بوَد که گویند فلان حماسه یاد دارد. وروا بوَد که گویند فلان حماسه أصلاً نداندو نه بیتی أز آن . واین طرفي نقیض از آنجا راست‌بوَد در این قضیّت که حماسه مشترك الدّلاله بود که این ألفاظرا إطلاق کنند ومراد از آن أبیاتِ ظاهر بود . واز این سبب است که راست می‌بود که می گویند فلان کودك حماسه داند اگرچه هیچ معنیِ آن نداند. وگاه گاه لفظِ حماسه‌را إطلاق کنند ومراد از آن مقصود حماسه بود وآن جز معنی نیست ، چنانکه گویند . وعلی هذا التأویل روابود که چون کودکی ظاهرِ أبیات یاد گیرد ومعنیِ آن نداند گویند او أز حماسه هیچ نداند. وأز آنجا که حقیقتِ کار است حکمِ این درست آید که گویند نداند ، زیراکه مقصود از یاد گرفتنِ حماسه دانستنِ معانی است، یا نه آنکه یاد ندارد با آنکه یاد دارد برابر بود ، وچون گویند : فلان کودك حماسه داند ، پنداری این گفت مجازی است نه حقیقی .

۸۳ ـ أی عزیز ! لفظو معنی‌را چون قالب و جان دان. لفظِ آدمی بر جان أفتد أز آنجاکه حقیقت است نه برقالب . چنانکه گویند : فلان عالمو قادرو ذکيو بلیدوجوادو بخیلو حقودو حسودو مؤمنو کافر است. واین همه أوصافِ جان

1 ـ 7 ای عزیز ... چنانکه N ـ P M L K I / ای عزیز M ای K ـ I L P / 2 که ... بود K ـ P M L I / 3 ونه بیتی از آن P L I وبیتی از آن M وبیتی از آن نداند K / نقیض P M L I نقیض است K / 4 بود P L I باشد M است K / 4 ـ 7 ابیات . . . از آن M K ـ I L P / 5 ظاهر بود M آن بود ظاهر K / 6 هیچ معنی آن M معنی هیچ K / 7 وآن... چنانکه P L K I ومعنی آن M / گویند M ـ P N L K I / وعلی P N M L I علی K / 8 آن P L I ـ N M K / 9 کار است K است P L I ـ N M / درست P N L K I راست M / 10 آید N است P M L K I / نداند P N L K I حماسه ندارد M / دانستن معانی P M L K I معنی آن N / 11 یا نه P M L I باز K فان الکفار وگرچه N / 11 انکه . . . بود N K انکه یاد داردً برابر بود P L I انکس که یاد ندارد با انکس برابر بود که یاد دارد M / کودك P M L K I کس N / 12 پنداری P N L K I پندارد M / 13 را P L I ـ N M K / 15 است P M L K I ـ N / واین P L K I ـ N M .

است. ونشايد كه قالب موصوف بود به‌چيزى أز اين صفات بهيچ حال. أمّا بر قالب نيز من طريق المجاز هم اطلاق كنند، أعنى لفظِ آدمىو انسانو آنچه بدين ماند. چنانكه گويند: زيد قصيرو طويلو عريضو بطينو أقطع است وآنچه بدين ماند، ومعلوم است كه اين همه أوصاف بر قالب أفتد، پس پندارى كه زيد مشترك الدّلاله است بين ما يطلق ويراد بهِ النفسُ المدركةُ العالمةُ وهو الإطلاق المفهوم الحقيقي فيما بين العلماء الراسخين في العلوم البرهانيّة، وبين أن يطلقَ ويراد بهِ القالبُ المتصرّفُ فيـــه من جهةِ النفسِ، وهذا هو الإطلاق العاميُّ المجازيُّ.

٨٤ ـ چون مصطفا ـ صلعم ـ گويد: كنتُ نبيّاً وآدم بين المـاءِ والطين. اين إشارت بجان تواند نه به قالب، وچون با نوح پيغامبر ـ صلعم ـ گويد: «إنه ليسَ من أهلك» إين كافِ «أهلكَ» را مفهوم جز جان نيست و نشايد كه مراد قالبِ نوح ـ صلعم ـ بود، زيرا كه أو فرزنـدِ نوح ـ صلعم ـ بود. أما إينجا كه نوح گويد: «ربّ إنَّ ابني من أهلي» ومقصودِ أودر هردو يا ـ أعني ياىِ ابني وياىِ أهلي ـ قالب بود.

٨٥ ـ وهمچنين مصطفا ـ صلعم ـ گويد: أنا أعزُّ على اللهِ من أن يَدَعني في الترابِ أكثر من ثلاث ليالٍ. مفهوم إين «انا» جز جانِ پاك نيست بنزديكِ علمايى كه ورثهٔ أنبيا أند ـ صلعم ـ ايشان. أمّا اگر گويد «انما أنا ابنُ إمرأةٍ كانت تأكلُ القديدَ في الجاهليّةِ. مفهوم از اين «أنا» جزُ قالب نيست. أمّا إينجا كه مصطفا ـ صلعم ـ گويد: أنا أوّل مَن تنشقّ عنه الارضُ ولا فخرَ. أنا أوّل مَن يَقرعُ بابَ الجنّةِ. سالكانرا خلاف أفتاد، قومى گفتند

2 ـ 3 وآنچه ... است PLI ـ NMK / 3 وبطين K فعريض N ـ M / 5 ما يطلق NM ما يطلق عليه K ان يطلق PLI / 7 جهة PNMLI كمية K / 9 ـ 10 وآدم بين الماء والطين PMMLI ـ N / 10 پيغامبر K پيغمبر PLI ـ NM / 11 هود 11 : 46 ك / كاف PLKI كاف من N كافر من M / 13 هود 11 : 45 ك / 14 اعنى ... وياى PNMLI ـ K / گويد PLI ـ NMK / 16 پاك PLKI ـ NM / 19 أما K ـ PNMLI / كه NMK بود كه PLI / گويد PNMKI ـ L.

که مفهوم این «أنا» قالب است، قومی دیگر گفتند جان است. و در شرحِ این معانی خوض کردن به تمامی حرام است، وأرجو که این قدر که نوشته شدهم وبال نبود، واللهُ الموفّقُ لکلِّ خیرٍ.

۸٦ – و پنداری که تا اسلام است هیچ آدمی این بیان کرده است؟ امّا دریغ از آنست که چندین سال طالبِ چیزی أز این نبوده‌ای، وجان نکنده‌ای در طلبِ این حقایق، تا قدرِ این بدانستی. چون غزّالی باید تا قدرِ این بداند، تو این حدیث‌را چه باشی و که باشی که قدرِ این چنین علوم و معارف بدانی! هذا مضی.

۸۷ – اکنون بدان که لفظِ قرآن و کلامُ الله و آنچه بدین ماند، مشترك الدّلاله است. وقت بود که این لفظرا اطلاق کنند و مقصود أز آن حروف و کلمات قرآن بود، وهذا هوَ الاطلاق المجازی. واز این سبب بود که در قرآن گوید: کافران قرآن شنوند، چنانکه گفت: «وإن أحد من المشركينَ استجارك فأجرهُ حتّى يَسمعَ كلامَ اللهِ ثمّ ابلغهُ مأمَنهُ» می گوید: چون مشرك قرآن شنود این بود. امّا بیشتر آن بود که لفظِ قرآن را اطلاق جز بر حقیقتِ قرآن، و هو المعنى المقصود منه، نکنند. و چون چنین بود گویند: کافران قرآن نشنوند. وهو الاطلاق الحقيقيّ الخاصّ. واز اینجا بوَد که گوید: «إنكَ لا تُسمِعُ الموتى»، «إنّهم عَنِ السَّمْعِ لمَعزولونَ»، «صمٌّ بكمٌ

1 که K – P N M L I / جان P N M L I که مفهوم این جان K / 2 به تمامی M به تمام P L I تمام N K / 3 هم P N L K I – M / نبود P L I نباشد N M نگردد K / والله . . . خیر P N M L I – K / 4 – 8 وپنداری . . . مضی P N L I – M K / 4 کرده P N L نکرده I / 5 طالب N طاب P L I / چیزی از این P L I – N / 7 این چنین P L I چنین N / 9 وکلام P M L I N کلام K / 11 واز N M K از P L I / گوید P L K I گویند N M / 12 چنانکه گفت P M L I N – K / 12 – 13 التوبة 9 : 6 م / 13 می گوید P N M L I – K / چون P N M L I – M / مشرك P N M L I مشركی M / 14 قرآن N M K آن P L I / اطلاق N M اطلاق نکنند P L I – K / 15 منه نکنند K نکنند P L I – N M / گویند P N L K I گوید M / 16 الخاص P N L K I الخاصی M / 17 انك . . . لمعزولون P N M L I – K / الروم 30 : 52 ك / الشعراء 26 : 212 ك / 17 البقرة 2 : م.

عمي ». واين طرفي نقيض جز بدين تأويل راست نتوانَـد بود . أعني قوله « حتّى يَسمَعَ كلامَ اللهِ » مع قولِهِ « ولهم آذانٌ لا يَسمَعونَ بها » . ومعلوم است كه أنَّ الكفـّارَ كانوا يَسمَعونَ ظواهرَ حُروفِ القرآن .

۸۸ – أكنون بدانكه چون عمر گويد : ليس في القرآن ذكر الأعداءِ ولا خطابٌ مع الكفّارِ ، مقصودِ أو اينجا از لفظِ قرآن ، حقيقتِ صفتِ أزل است ، يا نه آخر عمرِ خطّاب دانست كه در قرآن چندين جايگاه است كه « أيُّها الكافِرونَ » وهذا خطابٌ مع الكفّار . پس چون گويد كه در قرآن خطاب نيست با كافران ؟ أيْ عزيز ! اين روشن است بينندگان را أما با كوران أز روشنيِ آفتاب چه سود ؟ وهمچنين عمرِ خطّاب در قرآن مى ديد، نامِ بولهب و فرعون و هامان و قارون. پس چون روا بودى كه گويد: ليس في القرآنِ ذكرُ الأعداءِ ؟

۸۹ – أكنون چه إين خود مقدّمه‌ايست مقصودِ مارا ؛ قرآن خطابِ « يحبُّهم ويحبُّونه » است. هيچكسِ ديگررا درآن مدخلى نيست، چون اين مقدّمه‌را بيان افتاد ، بدانكه چون معشوق با عاشقِ خويش غمزه زَندو سوگندى يادكند ، باشد كه گويد كه به‌جانِ من كه چنين كن ! و وزانه في القرآنِ : « فوربِّ السماءِ والأرضِ إنهُ لحقٌ » ، « فوربِّكَ لنسألنـّهم أجمعين » ،

1 نتواندبود PNMLI نبود K / 2 التوبة 9 : 6 م / قوله PNLKI قولهم K / الاعراف 7 : 179 ك / 3 است كه PNMLI-K / 5 او . . . صفت PNMLI از اين جمله لفظ قرآن است كه حقيقت آن صفات K / از NM آن PLI / 6 جايگاه است NM-PLKI / 7 كه ايها PNMLI كه يا ايها الذين كفروا وايها K / الكافرون 109 : 1 ك / 8 اين K همه PLI-NM / 8-9 بينند . . . كوران K اما نابينندگان‌را وكوران را PNLI اما كوران را M / 9 سود PNMLI سود بود K / 10 بودى K بود PNMLI / 12 اين K-PNMLI / را PNLKI از M / 13 المائدة 5 : 54 م / ويحبونه است PLKI است ويحبونه NM / ديگر K-PNMLI / مدخلى PLMI دخلى NM / 14 را بيان PLI بيان K تمهيد NM / زندو PNMLI ديد K / 15-16 فى القرآن PMLKI قوله تعالى N / 15 الذاريات 53 : 21 ك / الحجر 15 : 92 ك .

« فلا أقسِمُ بِربِّ المشارقِ والمغاربِ إنّا لقادرونَ ». وباشد که چون معشوق با عاشق سوگند یادکند گوید : بهموی و رویِ من ، لا بل گوید : به سگِ کویِ من ! أگر عاشق نبودهای تورا ممکن نیست که این به ذوق إدراك توانی کرد . تو چه دانی که عاشق أز این قسمهایِ معشوق چو قوت خورَد ؟ وَهرچند أز معشوق دورتر بود مُقسَم بهٌ ، عاشقرا أز آن ، قوت عظیمتر بود . وهذا یتعلقُ بالذَّوق فمَن لم یذُق لم یعرف . أگر گوید مثلاً به خاکِ پایِ سگِ کویِ من ، قوتی عظیم خورد عاشق از این . ووزان ما نحن فیه في القرآن : « فوَربِّ السَّماءِ والأرضِ » ، « والطورِ » ، « والقرآنِ » ، « واللیلِ » ، « والشمسِ » ، « والضّحی » ، « والتینِ والزیتونِ » . أما چون گوید : « وکتابٍ مسطورٍ » ، « والقرآن ذي الذّکر » ، « والقرآنِ المجیدِ » نپنداری بدان ماند که گوید : به زلفِ عنبر بویِ من و به رویِ چون خورشیدِ من و بهدندانِ چون پروینِ من ، وچون گوید : « واللیل ، والنهار ، والضُّحی » بِدان ماند که گوید : به پیراهنِ من ، وبهموزه و سر موزهٔ من ، وبه کلاهِ من ، تا آنجا که گوید : به خاکِ پایِ سگِ کویِ من .

۹۰ — أی دوست نشنیدهای که عاشق چون بدین مقام رسد که معشوق أز پردهٔ کبریاو عظمت و جبروتِ خود بَرویٌ تجلّی کند وأو در دَریایِ

---

1 المعارج 60 : 40 ك / و با N M M با P L I / 2 گوید K - P N M L I / 3 تورا . . . این P N M L I تورا ازین فهم . . . این معنی K / 4 کرد توچه دانی P L K I کردن هرگز N M / این . . . خورد K - P N M L I / ی معشوق P L I - N M / 5 وهرچند از K - P N M L I / 7 ووزان P L I ووزانه K - N M / في P L I - N M K / 8 الذاریات 51 : 23 ك / الطور 52 : 1 ك / یس 36 : 2 ك / اللیل 92 : 1 ك / 9 الشمس 91 : 1 ك / الضحی 93 : 1 ك / التین 95 : 1 ك / 9 - 10 الطور 52 : 2 ك / 10 ص 38 : 1 ك / ق 50 : 1 ك / نپنداری N - P M L K I / بدان P N M L I که بدان K / 13 گوید K - P N M L I / وسر موزه P N M L I - K / 14 به خاك P M L K I بحق خاك کف N / پای P N L K I پای من M / 16 کند P L I - N M K .

التعظیم لله غرق شود ، چه گوید ؟ أز من بشنو که ، علی الخبیر سقطت . لا بدّ است که گوید :

دعوی نکنم که عاشقِ رویِ تو أم
من خاكِ کفِ پایِ سگِ کویِ تو أم

۹۱ ـ اگر وقتی پس أز این ، معشوق ، عاشقِ دل سوختهٔ خودرا بَر بساطِ انبساطِ خود جای کند ـ چه می شنوی ، دریغـا که نه سخنِ تو است ـ وازراهِ رحمتو تعطفو کرمو فضل بَروی ْ جلوه دهد خودرا چون خواهد که با یاد عاشق دهد ، آن مقامِ تعظیم که گفتی در آن مقام : من خاكِ کفِ پایِ سگِ کویِ تو أم . لا محاله هر قسَم که یادکند بر مقتضایِ آن مقامِ گذشتهٔ عاشق ، همـه چنین بوَد که به خاكِ کفِ پایِ سگِ کویِ من . وتو چه دانی که عاشق چه قوت خورَد از این که معشوق چنین سوگند خورد ، وازو گویدو نماید که تو در آن مقام محلّ نظرِ ما بودی ! ودر این حالِ ثانی تورا قدرِ آن می نهیم که واتو واگوایم که آن‌سوگندِ ما أز عاشقیِ توست ، یانه ،

1 لله P N M L I لامر الله K / علی . . . سقطت P N M L I سقطت علی الخبیر به K / 1 ـ 2 لا بد . . . گوید N M K ـ P L I / 3 ـ 4 دعوی . . . توأم P L I ـ N M K ودر حاشیهٔ N چنین دارد : اوله :

من بندهٔ زلف عنبرین بوی توأم　　　مولای دو دیدهٔ بلا جوی توأم

5 ـ 9 اگر . . . توأم K ـ P N M L I / 4 دل N M ـ P L I / 6 خود M افتادهٔ خویش N ـ P L I / چه . . . است N ـ P M L I / 7 راه N پرده P M L I / خود . . . که N ـ P M L I / 8 که N M ـ P L I / گفتی P M L I کفتم N / من N M دعوی نکنم که عاشق روی توأم . من P L I / 9 لا N M دریغا که این نه سخن تو است . اکنون بدان که لا P L K I / بر N M در P L K I / گذشته N M K گذشت P L I / 10 عاشق N M ـ P L K I / همـه N M هم P L K I / بود که به P N L K I گویند که بحق M / کف پای N M پای K ـ P L I / 11 ـ 12 عاشق . . . گویدو K عاشق از این چه قوت خورد معشوق وازو P M L I از این چه قوت خورد ومعشوق بدو N / 12 این M L K I N ـ P / 13 واگوایم P L I گویم N M K / که N ـ P M L K I / یا P M K L I اگر N /

این سوگند کس وابیگانگان یاد نکند .

۹۲ – أکنون بدان که همـــه قسَم معشوق از آنجا که حقیقت بوَد همه به خود بوَد . زیراکه اگر مجنون‌را واسگِ کویِ لیلی عشقی بوَد ، نه آن با سگ بُوَد ، هم با لیلی بوَد . إینجا بدانی که ابن عبّاس چرا در تفسیرِ این قسمها گوید : أی وربّ اللیلِ وربّ النّهارِ وربّ الشّمسِ وربّ القمَرِ وربّ التّینِ وربّ الزیتونِ . أمّا نه هر آدمی که إین تفسیر از ابن عبّاس بدو رسد معنیِ إین بداند ، لا بل تا در سلوك بدان جای گاه نرسد که قسمهایِ قرآن از معشوق بشنود ، این نداند که چرا واللیل ، وربّ اللیلِ بُوَد ، تو هم ندانی . وأگر چه إین همه شرح بنوشتم ! زیراکه إین از راهِ خدمت کفشِ مردان به دَست توان آورد ، از خدمتِ سلطان به دست نیاید هرگز . بندهٔ بندگانِ إبلیس بودَن ، ونفعِ وضرّ خویش در إیشان بسته دیدن ودانستن ، دیگراست ، وپایِ همّت بَرقفایِ إبلیس زدن ، وخودراخــداوند کردن دیگر . « إنّ عبادي لیسَ لكَ علیهم سلطانٌ » .

۹۳ – پنداری إبلیس بَر درگاهِ دولتِ دوستانِ خدا زَهره دارد که بچَخد ؟ حاشا ! وکلّا ! لعمری ! و « ما أرسَلنا مِن قبلكَ مِن رسولٍ ولا نبيٍّ إلّا إذا تمنّی ألقی الشیطانُ في أُمنیتهِ » . أمّا بندهٔ سلطان بُوَد که بر مرکبِ سلطان نشیند تا وا إصطبل برَد . مرکبِ خاصِ غلام دیگر

---

1 کس وا . . . یاد نکند N M وا . . . یا نکند P L I وا . . . نباشد وبا ایشان یاد نکند K –2 که همه N M K که هم P L I /3 مجنون P M L I محبوب K /عشقی P N K I عاشقی K / 4 با لیلي P M L I لیلي N K / 5 النهار P N M L I النهار ورب المشرق والمغرب K / 7 گاه P M L I – N K / 9 واگر چه این همه N اگر چه همه K چه اگر چه این همه P L I اگر چه به M /9– 10 کفش...خدمت N L K I – M /9 کفش P L I نفس K شیخ N / 10 مردان K I – P L N / 12 وپای P N M L I پای K / زدن P N M L I نهادن وان ریش طویل ابلیس بردست پیچیدن دیگر است K / کردن P M L I گردانیدن K / 13 الاسراء 17 : 65 ك / 14 دوستان P M L K I – N / 15 بچخد P N L K I بجحت M / 16 – 15 الحج 22 : 52 م / 16 اما P M R K I واما N / سلطان P NIM L I سلطان عالم K / 17 نشیند ... مرکب P N L K I – M / 17 خاص غـلام دیگر N K – P M L I /

بود ، ومرکبِ سلطان دیگر . ومرکبِ سلطان غـلام‌را نتواند بودن . بَر مرکبِ سلطان نشستن برایِ مرکب است ، نه برایِ غلام . غلام خادمِ مَرکب بُوَد آن ساعت. تا غلطی نپنداری که « فینسخُ اللهُ ما یلقي الشیطانُ ». أی عزیز ! مراکبِ خـاصّ إبلیس وجنودِ أو خود پیداست ، ومرکبِ خاصّ سلطان خود پیدا .

٩٤ – أمّـا إبلیس هم بَر نشیند أز بهر آنکه کمالِ مردان است . وآن تو ندانی أز مصطفا – صلعم – بشنو که بَراین نکته تنبیه چون می کند ، أرباب بصایررا گفت : إنّ الرّجلَ لیذنب الذّنبَ فیدخلُ بهِ الجنّـةَ . لا بل أز قرآن بشنو : « والذین إذا فعلوا فاحشةً أو ظلموا أنفُسَهم ذکروا اللهَ فاستغفروا لِذنوبِهم » . پس أز إین آیت می گوید : « أولئك جزاؤهم مغفرةٌ مِن ربّهم وجنّـاتٌ تجري مِن تحتها الأنهارُ خالدینَ فیها ونعم أجرُ العامِلینَ ». مؤمن‌را هرگز ذَنبِ بی إستغفار نبوَد که ؟ کلُّ بَني آدمَ خطّـاؤونَ وخیرُ الخطّائینَ المستغفرونَ. لا جرم چون چنین بوَد « إذا فعلوا فاحشة » درعقبش « فاستَغفَروا » بودو « وَجزاؤهم مَغفِرةٌ » بود ، إیشان‌را مجرم نخوانند بلکه عامل‌خوانند « ونعم أجر العامِلینَ » چون گناه مَحو شود وچیزی جز إستغفار باقی نماند ، أورا أز گناه چه زیان باشد چنانکه شاعر گفت :

وإذا الحبیبُ أتی بذنبٍ واحدٍ جاءَت محاسنُه بألفِ شفیعِ

1 بود ... سلطان PMLI - NK / دیگر . . . را N اورا PMLI - K / 1 - 2 نتواند بودن بر مرکب PMLI - NK / 2 سلطان PNLKI - M / است PNLKI بود M / غلام غلام PMLI غلام بود که N غلا که K / 3 که PNLI - M / الحج 22 : 52 م / 5 خاص PMLI - NK / پیدا PLI - NMK / 6 هم بر MK هم می N بر PLI / انکه PMLKI - N / وآن N آن‌و PMLKI / 8 گفت PLI - NMK / 9 - 10 آل عمران 3 : 153 م / 10 - 11 العنکبوت 29 : 58 ك / 12 مؤمن ... ذنب PMLKI ذنب مـؤمن هرگز N / 12 - 13 کل... المستغفرون PNMLI ان لکل من بني آدم‌خطاء وخیر الخاطئین المستغفرون K / 14 - 15 بلکه عـامل خوانـند PNMLI - K / 15 شود NMK شد PLI / 16 نماند PLKI ماند NM / از PLI - NMK / باشد PNMLI - K چنانکه شاعر گفت N شعر M باشد PLI - K .

گفت : چه بود ؟ گفت :

فِي وجهِهِ شافِعٌ يمحو إساءَتَه   من القلوبِ ويأتي بالمعاذيرِ

۹۵ – « فأولئكَ يُبدِّلُ اللهُ سيِّئاتِهم حَسَنَاتٍ » دیگراست « ویَعفو عنِ السّيئاتِ » دیگر بود . أز سرِ گناه در گذرَد ، « فأولئكَ يُبدِّلُ اللهُ » بُلعجب است ، بدَلِ هر معصیتی طاعتی بنویسد که : إذا أحبَّ اللهُ عبداً لم يضرُّه ذنبٌ . أز قرآن بشنو ! « وقالتِ اليهودُ والنصارى نحنُ أبنـاءُ اللهِ وأحبّائه . قل فلِمَ يُعذِّبكم بذُنوبكم ؟ » أز این ظاهرتر خواهی ؟ يعني : أحباءُ اللهِ لا يعذَّبون بالذنوب . پس گوید : « بل أنتم بشرٌ » يعني أحبـاءُ اللهِ ليسوا ببشرٍ . ودانم که إینجـا گویی : « قُل إنّما أنا بشرٌ مِثلُكُم » چیست ؟

۹۶ – در أوّلِ این مکتوب بنوشتم : أنا ابنُ امرأةٍ ، بَر قالب أفتد ، چون صفتِ طویل‌و قصیر‌و أفطس‌و أقطع . ودوستیِ خداو محبوبیِ لم یزل بر قالب نیفتد هرگز ، که إین صفتِ جان است . هر که جانِ پاکِ مصطفا – صلعم – را بَشر خوانـد کافر است . باوَرت نبوَد ، أز قرآن بشنو ! « فقالوا أبشرٌ يَهدوننا فكفروا » هیهات ! هیهات ! با جُهودان‌و ترسایان گفت : « بل أنتم بشرٌ مِمَّن خَلقَ » شمارا خود جان نیست . کلیَّتِ شماخود بشرّیت است . أز این راه إیشان‌را « أمواتٌ غير أحيـاءٍ » خواند ، که إیشان‌را جان نیست . « خالقٌ بشراً من طينٍ » هست ، أمّا « ونَفَختُ

1 گفت M I گفت : بیت P N گفت شعر L ـ K / 3 الفرقان 25:70 م / دیگراست L K I P ـ N M / 3 ـ 4 الشوری 41 ـ 25 م / 4 بود P L I ـ N M K / 5 بلعجب است بدل M L I P N عجب است که K / 6 ـ 7 المائدة 5 : 18 م / 7 قل ... احباء الله P L I ـ N M K / یعنی N M که K / 9 الکهف 18 ـ 110 ک / 11 در K بر P N M L I / این P N M L I ـ K / 11 و13 بر N M K ور L I دو P / 13 که این P M L K I این N / 14 باورت نبود P L K I ـ N M / 15 التغابن 64 : 6 م / هیهات P L K I ـ N M / 16 المائدة 5 : 18 م / 17 النحل 16 : 21 ک / 18 ص 38 : 71 ک .

فيهِ من روحي » نیست . قالبِ بوجهل زنده بوَد، أمّا قرآن گفت : « أمواتٌ غير أحياءٍ » .

۹۷ – این موت دیگر است ، واین که در حقِ بوبکرِ صدیق گوید : من أراد أن ينظرَ إلى ميّتٍ يمشي على وجهِ الأرضِ فلينظُرْ إلى أبي بكر ، خود عالمی دیگر است . بو بکر أز هرچه خَلقَ بدان زنده باشنــد ، أز شهواتِ دنیاوی و علایقِ بَشري أز این همــه بَرخاسته بود ، ودر عالمِ « فلنُحيينّهُ حياةً طيّبةً » رَخت بنهــاده . أگر علی – رض – در حقِ خود گفت : لو كُشفَ الغطاءُ ما ازددْتُ يقيناً، چه عَجب بوَد که مصطفا – صلعم – در حقِ بو بکر همین ثناکرد که میّتٌ يمشي على وجهِ الأرضِ. در درونِ غیب رَخت بنهاد ، وأگر چه در دارِ دُنیا بهقالب مانده است ، بجانِ قدسیِ خود أز کونین بَرخاست . والله الهادي . رزقنا الله وإياكَ أيُّها الأخُ السعادة القصوى والسلام . والحمد لله ربِّ العالمينَ وَصلّى اللهُ على محمدٍ وآلهِ الطاهرينَ .

---

1 ـ الحجر 15 : 29 ك / 1 ـ 2 النحل 16 ـ 21 ك / 3 واین I L M N P ـ K / 6 این N بند آن I L P ـ K M / خاسته بود N خاست I K L M P / 7 النحل 16 : 97 ك / 8 ـ 9 عجب ... کرد N M عجب بود همین ثناکرد I L P محب بود هم این بیان کرد K / 9 بو بکر N صدیق M ـ I K L P / 11 والله الهادی N ـ I K M P / 11 ـ 12 رزقنا ... القصوى I K L M P ـ N / 11 ایاك I L M P کم K / 12 السعادة I K L P السعادات M / والسلام ... العالمین M P ـ I K L N / 12 ـ 13 وصلى ... الطاهرين M ـ I K L N P .

بسم الله الرحمن الرحيم

۹۸ – سلام و دعا می‌رسانم آن برادرِ أعزرا ! أطالَ اللهُ بقـاه في طاعته وسلكَ به سبيلَ السعادةِ القصوى . أی عزيز ! بدان و آگاه باش كه مصطفا – صلعم – گفت : طَلبُ العِلمِ فريضةٌ عـلى كلِّ مسلمٍ . مهم ترين كارى بر آدمی طلبِ اين علم است كه بداند كه أورا أز براىِ چه كار آفريده أند. پس مهم ترينِ همه چيزى أورا آنست كه بدان مشغول شود .

۹۹ – مصطفا – صلعم – گفت : بُنِيَ الإسلامُ على خمسٍ ؛ شهادةُ أن لا إلهَ إلّا الله ، وأنَّ محمداً رسولُ اللهِ وإقامُ الصلاةِ وإيتاءُ الزكاةِ ، وصومُ رمضان ، وحجُّ البيتِ . علم بدين پنج رُكن حاصل كردن فرضِ عين است در حقِ عموم . وچون راهِ چهار رُكن به‌تمامی رفته باشی ، ركنِ پنجم كه لا إلهَ إلّا الله است ، روى با تو نمايد . وتا دادِ إين چهار رُكن أز خود ندهی ركنِ پنجم جمالِ خود با تو ننمايد . أمّا نطق به كلمهٔ شهادتين مقدَّم

---

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح براى هما نندى نامه ها) بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله 11 رحمه الله بسم . . . الرحيم N المكتوب السادس والثلاثون K / 2 ـ 3 سلام. . . القصوى M K ـ N / 2 فى طاعته M ـ K / 4 مسلم MK مسلم ومسلمة N / 5 كار N K ـ M / 6 ترين . . . اورا M ترهمه چيزهاى او N ترين همه چيزى M / 7 مصطفا M K كه مصطفا N / 8 وان . . . الله N M ـ K / 9 بدين M K برين N / 10 راه N ـ M K / كه M ـ N K / 11 است N M ـ K / با تو N M داد K / 11 ـ 12 وتا . . . ننمايد M ـ N K / 12 به كلمهٔ K بكلمق N M / شهادتين M الشهادة N K .

* * * نامهٔ هفتادم . N 11 .M 59 .K 36 * * *

است بر چهار رکن . بسببِ آنکه عصمتِ دمو مال أز این نُطق مستفاد است . وتا مَرد معصومُ الدمِ والمال نبوَد راهِ دین نتوانَد رفتن .

۱۰۰ – وأگرنه آن بودی که عصمت أز آن نطق مستفاد است ، تا چهار رکن را بهتمامی نرفتی ، إین نطق حرام بودی . زیرا که کِذب حَرام است. وهرکه گوید : لا إلهَ إلّا الله ، ووداد إین هنوز تمام نداده باشد ، وراه نرفته بوَد ، دُروغ می گوید . زیرا که چندین مَعبــود دارد أز هَواو شَهوت و دُنیاو شَیطان . وچون گوید : لا إله إلّا الله ، دُروغ گفته باشد ، ودُروغ حَرام است . أما به ضرورتی عارض ، إین دُروغ واجب بوَد . وهرجا که أزدروغی عصمتِ خونو مالِ مسلمان حاصل میشود ، وبه طریقِ دیگر حاصِل نشود ، آن دُروغ واجب بوَد . چه أگر مسلمانی مختفی شود أز ظالمی ، چون ظالم أورا أز کسی طلَب کنَد تا خونش بریزد ، نشاید که إین کس راست گوید ، وگوید : فلان جای است که راست گفتن در إین موضِع حَرام بوَدو دُروغ واجب .

۱۰۱ – ودر لا إله إلّا الله گفتنِ عِصمتِ دمو مال است ، أگرچه دُروغ بُوَد ، آن کس را که راهِ دین خواهَد رفت واجب است . أمّا کسی را که

1 آنکه K – N M / نطق M لفظ شهادت N – K / 2 دین K – N M / 3 نهآن M K نه N / تا N M و K / 4 را بتمامی نر فتی M را بتمامی راه نرفته بودی N راه تمام نرفته بودی K / 5 وداد . . . باشد N M وراه دین هنوز تمام نرفته بود K / 7 وچون M چون N K / 8 ضرورتی N ضرورت K ضروری M / دروغ واجب M واجب M دروغ حرام نبود واجب N / 8 – 10 وهر جا . . . بود K – N M / 9 ومال M – N / می M – N / طریق M طریقی N / 10 چه M K – N / 12 فلان N M که فلان K / راست گفتن N این صدق M K / 13 موضع M K مقام N / دروغ N کذب M K / 14 در N M – K / دروغ N M آن هرد دروغ K / 15 بود M است N K / کس N M که K / رفت M K رفتی N / واجب . . . که K واجب است اما آن کس که راه N – M .

نَشاید رفت وهو عمـــومُ الخلقِ إلّا مَن شاءَ اللهُ ، نَشاید که لا إلهَ إلّا الله گوید به دُروغ ، که معصوم الدم بُوَد . زیرا که عصمتِ دمِ او دَر شرع ، خود مَطلوب نیست ، تا دُروغ در حقِ او به عارضی واجب آید . لا بل دَر شرع ، عصمتِ دم که مطلوب آمد ، سبب آنست که راهِ دین روَد ، یانه خونش ریختنی است . خود اینجا عاَلمها زیرو زِبَر شوَد به نزدیك مختصر دید گان . وأرباب بصایر را اینجا یگاه ، بسیاری حقایق معلوم شود . اینجا بدانی که مالكِ أنس چرا گوید : ثلثی از جها نیان را در مصلحتِ ثلثین توانم باخت . بَینی وبَینَ اللهِ ، أکنون این رکنِ أوَّل ، أعنی شهادتِ أن لا إلهَ إلّا الله را بدانستی که حکمِ گفتن چیست ؟ .

۱۰۲ — دوم رکن نماز است ، أولاً ، بر تو بر عموم فرض است که نماز بیاموزی . أوَّل عِلمش حاصل کنی ، پس به عمل مشغول شَوی ! وچون خدا گوید « فویلٌ للمصلین ، الذین هم عن صلاتِهم ساهونَ » تورا فریضه بباید دانست ، که شرطِ نمازِ مقبول چیست ؟ وچه سبب را ثمرهٔ بعضی نمازهـــا ویل آمد . چه أگر این ندانی چه دانی که فریضهٔ نماز گزاردی یا نه . مصطفا — صلعم — می گوید که ، یأتي عـــلى الناس زمانٌ یجتمعونَ في المساجدِ

1 نشاید رفت وهو K راه دین نخواهد رفتن وهم N را که راه دین خواهد رفت وهمه M /
ین M K ما N / 2 که معصوم M K تا معصوم N / او M K - N / 3 تا N M که K /
او به عارضی N M معارضی K / آید لا بل M گردد لا بد K شود لا بد N / 4 آمد سبب
N M آمده است K / 5 یا M K وگر N / به N M وبه K / 6 یگاه K - N M /
7 ثلثی M K دو بخشش N / از جهانیان N از جهان M این جهان K / را K - N M / در
N M بـــه K / ثاثین K ثلثی M شبلی N / 8 بینی M K بینك N / این N M به K /
10 دوم رکن N K رکن دوم M / است که N M که K / که نماز M K که N / 11 عمل
M K عملش N / خدا N حق M K / 12 الماعون 107 : 4و5 ك / 13 چه سبب را M K
زچه سبب N / 14 چه . . . ندانی N M اگرچه بندانی K / یا N K اگر M .

ویصلّونَ ولیسَ فیما بینهُم مُسلمٌ ، آخر تورا سوْدایِ آن نبوَد که این یُصَلّونَ که حدیثِ مصطفا بدان ناطق است ، ومقرون است بدین که : لیس فیما بینهم مسلمٌ ، چیست .

۱۰۳ – آخر نگویی که خلیل چرا گوید : « ربِّ اجعلني مقیمَ الصلاةِ ؟ از این حرکاتو قیامو قعود که تو در نماز بجا آری عاجز بود ؟ آخر نگویی که « الذین هم علی صلاتِهم دائمونَ » چیست ؟ ودوام در نماز چون صورَت بندَد ؟ أگر ، الأنبیاءُ في قبورِهم یصلّونَ ، تورا معلوم گردد که چیست ، بدانی که « في صَلاتِهم دائمونَ » چیست ! أیْ دوست ! یموتُ المرءُ علی ما عاشَ علیهِ . وأنبیا أزین قوم بودند که « في صَلاتِهم دائمونَ » . پس ضرورَت بوَد که ، الأنبیاءُ في قبورهم یصلّون . باش تا « وَذکرَ اسمَ ربِّه فصلّی » نقاب از رویِ خود برگیرد ، فایِ تعقُّب در فصلّی با تو بگوید که نماز چه بوَد ، آنگه در این حقایق راهی بَری .

۱۰٤ – أی دوست ! این خود دراز است . علمِ نماز دیر حاصل آید راه روان‌را . تورا خود نشناسم که أز کدام قومی . یك رکن أز نماز قراأتِ فاتحة الکتاب است ، چه گویی ؟ معنیِ این فاتحه بباید دانست یا نه ؟ أگر

---

1 ـ 3 آخر . . . مسلم K N ـ M / 2 ناطق است و N ـ K / 4 آخر K M ـ N / خلیل M N خایل الله K / ابراهیم 14 : 40 ك / 5 وقیام N M که قیام K / آخر نگویی که K M نگویی N / 6 و 8 و 9 المعاوج 70 : 23 ك / 7 اگر K K ـ N / گردد که چیست K شود که چیست N شود M / 9 علیه K M علیه ویحشر علی ما مات علیه N / ضرورت N K صورت M / 10 الاعلی 87 : 15 ك / 13 دیر K M بذکر N / آید N K شود M / 14 روان را N روان را تو خود K روا M / نشناسم N M نشناسی K / قراأت K M ـ N / 15 فاتحه الکتاب N فاتحه K M / چه N M چون K / معنی K M ـ N .

گویی نه، چنانکه عموم‌را مذهب است ، پس طوطی بنزدیك تو فاتحه بداند خواند . أُفٍّ لهذا الفهمِ. هرگز بوجهل با آن همه فصاحتش، أز قرآن حرفی نشنید ونتوانست خواندن . وأگر بوجهل قرآن توانستی خواند، پس چه معنی بوَد که گوید : « صمٌّ بکمٌ عميٌ » . آخرِ بوجهلِ بهٔ أز طوطکی بتوانستی خواندن ، وقرآن می گوید : بوجهل نخواندو نشنیدو ندید ، أز آن سبب که کور بودو کرو گنگ‌و لال .

۱۰۵ – أگر جمالِ قرآن نادیده‌ای چه دانی که بینایی چه بُوَد، تو که أز این قوم باشی که « لهم أعينٌ لا يُبصرونَ بِهـا » تا بویِ پیراهنِ یوسفِ بمشامِ تو نرسد ، چه دانی که « إنَّ في ذلك لآياتٍ لقـومٍ يعقلونَ » چه بُوَد . هیهـات ! آن نه قرآن بُوَد که تو بشنوی‌و خوانی . وگرنه بوجهل‌چرا نشنید؟وچرا گفتند : « إنّكَ لا تُسمِعُ الموتى »؟ آخر این ظاهر بشنید. وأگر بوجهل قرآن ندانستی خواندَن، باشد که توهم نتوانی خواندَن. پس فاتحه در نماز کَیْ خواندی؟ پس این یك رکن‌را هرگز حق کجا گزاردی؟ مصطفارا – صلعم – نگر که چون شکایَت می کند ، أز توو أمثالِ تو که « یا ربِّ إنْ قومي اتخذوا هـذا القرآن مهجوراً » پنداری که تو از این قوم

1 طوطی NM طوطکی K / 2 خواند NM – K / اف N ان MK / الفهم NM القوم مذاهب K / آن همه K – NM / 3 واگر . . . خواند M – NK / 4 گوید NK گویند M / البقرة 2:18م / آخر K چه بود آخر M N / بتوانستی N نتواستی K بتوانست M / 5 بوجهل K او NM / وندید M – NK / 6 کرو M N – K / گنگ ولال NM گنگ بود ولال بود K / 7 اگر K و M – N / بینایی NM انبیـا K / 8 الاعراف 7 : 179 ك / تا MK – N / پیراهن یوسف MK یوسفی N / 9 نرسد MK نرسیده N / الرعد 13 : 4 م / 10 بشنوی و خوانی K خواندی وشنودی N شنودی وبینی M / گر N یا MK / 11 نشنید NK می شنید M / وچرا N و MK / گفتند M گفت NK / النمل 27 : 80 ك / 12 بشنید K شنید NM / نتوانی M ندانی N بتوانی K / 13 کی M کجا N – K / یك NK – M / هرگز NM – K / گزاردی NM گزاری K / را NK – M / چون MK چگو نه N / 15 یا MK وقال الرسول یا N / الفرقان 25 : 30 ك / تو NM – K .

نیستی ؟ حَقاً که هستی ! ولیکن نمی دانی .

۱۰۶ – لا بَل این رکن را در نماز حق بگزاردن خود دُشوار بُوَد . حق یك کلمه کجا گزاردی ؟ مثلاً هرگز کیْ گفتی که الحمد لله ؟ پنداری که این لقلقهٔ لسانِ تو بدین حُروف مطلوبِ لم یزل است ؟ حاشا ! گوش دار ! وعلمی که آموختنِ آن بَر عموم فَرض است بِشنو که دانم که هرگز نشنوده‌ای . مصراع : با عشق در آی تا عجبها بینی ! . « أفـلا يَتدبَّرون القرآنَ » را چه معنی است ؟ آخر بشنو که الحمد لله با تو بگوید . وهان‌و هان ! تا گمان نبری که با تو می گوید که قرآن هرگز با هیچ نا محرم حدیث نکرد ونکنَد، بلکه جمالِ قرآن با دِلی غمزه ای زد. پس گفت: « وأمّا بنعمة ربِّك فحدِّثْ » . این دل نماز می کرد با خیالِ دماغ . خیال به‌زبانِ خویش این سودا به سَرِ قلمی برون داد تا حضیضیان را نیز أز أصداف جواهری که نصیبِ آن دِل آمد ، نصیبی بوَد .

۱۰۷ – وهم مقصود نه إیشان بودنـد . مصراع : وكم سَـتَرَت حبّاً على الناسِ زینبُ . أگر نه بوبکرو عمر بودندی ،هرگز بوجهل وبولهب « الحمدلله »

2 اين ركن M ركن K يك ركن N / بگزاردن M N تا گزاردن K / 3 كجا M K
- N / گزاردی M N گزاری K / هرگز كی M هرگز N هزار بار K / 4 اين M N كه
K / تو M N - K / حروف M K حروف وكلمات N / 5 آموختن M K - N / 6 نشنوده
N M نشنيده K / عجبهـا N عجايب M عجابها K / 6 - 7 النساء 4 : 72 م / 7 راچه
معنى است N M چه معنى K / 7 - 8 وهان . . . گويد M N - K / 7 وهان N - M /
9 بلكه . . . غمزه اى N با دلى غمزهٔ جمالى M مراد غمزهٔ جمالى K / 9 - 10 الضحى 93 :
11 ك/ 10 دل M N - K/ نماز مى K نما مى N تمامى M/ دماغ NK ودماغ M/ 10 - 11 به... داد
M بر سر قلم برون زد N بر قلم برون داد K / 11 تا M K و N / جواهرى M K جواهر
N / 13 وهم مقصود نه M N ومقصود نه همه K / مصراع M ع N - K / كم M N لم K /
حبا M N - K / 14 الحمد لله M N - K .

نشنودندی. أمّا معشوقِ سلطان‌را هرجا گذَری باید کرد بکند. أگر سگی درکویی در قـلادهٔ سگِ أو نگاه کند ، باکی نیست که نه گذرکردنِ معشوقِ سلطان در آن کوی از بهر آن سگ بُوَد هیهات ! هیهات ! « ذلك ظنُّ الذینَ کفروا » . أز مقصود دور أفتادَم گفتم : گوش دار ! أگر گوش داری تا « أفـَلا یَتدبَّرونَ القرآنَ » بدانی که چه بُوَد . ودیده بازکن ! أگر دیده داری تا « الحمد لله » با تو نماید که « أفـلا یَتدبرونَ القرآنَ » چه معنی دارد .

۱۰۸ – « الحمد لله » که در نماز فرض بوَد گفتن ، با أربابِ بصایر نگفته است . دیراست ، أمّا تو خفتـه بودی . نشنیدی که خدارا به‌مُنعمی فرض است شناختن ، وهر نعمت‌را بدانستن ، ودانستن که أز او است ، وهیچ موجودی‌را أز آسمان‌و زمین‌و برو بحرو سهل‌و جبل در آن هیچ دخلی نیست ، هم فرض است . واین بس فراخ عالمی است . أی دوست ! چون تشنه شدی مثـلاً ، آب أز تو تشنگی ببرد . آنجا که تویی آب أز کجا آید ، أگر سماو زمین‌و برو بحرو ملك‌و فلك نبود ؟ وُبودِ این همه أز کجا آید ؟ که در وجود خود کس نبود ونخواهد بودن ، ونه نیز هست ، در نظر دیده وَران .

1 کرد N K کردن M / سگی M کسی N K / 2 کویی M K کوی او N / که نه M که N ـ K / 3 در N M را در K / بهر آن N M بهر K / 3 ـ 4 ص 38 : 37 ك / 4 افتادم M K افتاد N / 5 تا M K ـ N / 5 و 6 النساء 4 : 72 م / 6 دیده N M ـ K / تا N M که تا K / تو M K دیدهٔ تو N / 8 با K M و N / نگفته N M گفته K / 9 منعمی N M معنی K / 10 هر M همه N ـ K / را N M او را K / ودانستن M ـ N K / 11 آسمان وزمین K سماء وارض N M / وسهل وجبل N وجبل K ـ M / 12 واین بس فراخ N M واز ین فراخ تر K / شدی N شوی K باشي M / 13 از . . . ببرد M از تو تشنگی نبرد N ترا از تشنگی برهاند K / آ نجا M از آنجا N K / 14 وبود M K ـ N / که M K ـ N / 15 هست N M هستند K .

تو ندانم که چه گویی، « کلٌّ مَن علیها فانٍ »، « کلُّ شيءٍ هالكٌ إلّا وجهه » چه معنی دارد ؟ إزالتِ عَطش أز آب بینی نه أز او .

۱۰۹ – « الحمد لله » کرا گفتی وزبانِ « الحمد لله » گویِ تو گنگ است ؟ « الحمد لله » آنگه گفته باشی که منعم‌را بدانی أوّلاً، وهنوز ندانسته باشی تا ظنی فاسد بر توراه نزد پس منعم‌را به منعمی بشناسی . وهیهات ! پس همه‌را أز او شناسی، وهمهٔ نِعَم‌را، فزایش بدو دانی، ووجودش هم أز او بینی . ونِعَم را نبینی، همه مُنعم‌را بینی، چنانکه أگر إین مکتوبِ من مثلاً تو برخوانی نه أز أنگشتانِ منت یاد آید نه أز قلم نه‌از مداد نه أز دوات، بلکه همه کاتب‌را بینی . آنگه أگر گویی « الحمد لله » گفته باشی، وبنده‌ای باشی که خدارا ثنا گفته باشی، که « وقلیل من عبادیَ الشکور » ومصطفا ـ صلعم ـ بر چنین بنده ثنا چنین گوید : که إذا قال العبد « الحمد لله » ملأما بین السماوات والأرضین . أگر « الحمد لله » هرگز نگفتی فاتحة الکتـاب کیْ خواندی ؟ وچون نخواندی، رکنی أز أرکانِ نماز بجا نیاوردی تا بدیگر أرکان چه رسد، ورکنی أز نماز به سر نبردی .

۱۱۰ – چه دانی که إیتاء الزکاة چه بود . أی دوست ! زکات أز نصاب

---

1 تو . . . گویی M K توراخود ندانم که چه کسی چه گویی N / الرحمن 55 : 26 م / القصص 28 : 88 ك / 2 چه معنی دارد N له الحکم والیه ترجعون K ـ M / نه از او N M ـ K / 3 کرا K که N M / 4 او لا و M او لا N الا K / باشی M ـ N K / 5 ظنی M K طمعی N / نزد N K نبرد M / منعم N نعم M K / 6 او شناسی N M تو نشناسی K / 6 ومه K اعنی همه N M / فزایش K قوامش N M / دانی N M بود K / هم K ـ N M / 7 ونعم . . . بینی M ـ N K / اگر M K ـ N / تو K ـ N M / 8 منت N M من K / آید N M کند K / بلکه M K بل N / 9 اگر N M ـ K / گفته باشی و M گفتم N ـ K / 9 ـ 10 وبنده . . . باشی N M ـ K / السباء 34 : 13 ك / 11 بر . . . ثنا N M ـ K / السماوات N M السماء K / 12 الارضین M الارض N K / اگر M K پس اگر نه K / نگفتی M نگفته باشی K وچرن نگفتی N / 13 ارکان چه K ارکان M ان N / 14 رکنی از M رکن N K / 14 ـ 15 نبردی . . . بود M K آید آن گاه ایتاء الزکات بدانی N / 15 که M ـ K .

توان داد « ومما رَزَقناهم یُنفقونَ » نه مما لم نرزقهم. آنکه تو نداری بدیگران چون دهی؟ باش تا « رَزَقناهُ مِنّا رِزقاً حسناً » بدانی وبیابی آنگه « ومما رزقناهم یُنفقونَ » پدید آید. « وجَعَلنا منهم أئِمّةً یهدونَ بأمرنا » این یهدون گرواست بدین که « لما صَبروا وكانوا بآیاتنـا یوقِنونَ » این حدیث دِراز است . أمّا تو بس كوتاه دیده ای واین عالم بس فراخ است اما خلق بس تنگ حوصله اند . پیوسته می گوی « ربِّ اشرح لي صدري » تا « فهوَ على نورٍ مِن ربّه » تورا استقبال كند . والحمد لله رب العـالمین . وصلی الله علی محمد وآله أجمعین .

1 و 3 الانفال 8 : 3 م / 1 نه . . . نرزقهم NK ـ M / 2 النحـل 16 : 75 ك / 3 السجدة 32 : 24 ك / این MK ـ N / 4 كه M كلمه كه N ـ K / السجدة 32 : 24 ك / 5 ـ 6 واین . . . اند MK ـ N / 5 بس فراخ . . . خلق بس M فراخ . . . خلق K / عالم M ـ K / 6 می گوی NM بی K / طه 20 : 25 ك / 6 تا M افمن شرح الله صدره للاسلام تا N مباشی تا K / 6 ـ 7 الزمر 39 : 22 ك / 7 استقبال كند NK باستقبال آید M / 7 ـ 8 والحمد . . . اجمعین M ـ NK .

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۱۱ – روز گار برادَرِ أعزّ ! أطالَ اللهُ بقـــاءَهُ وَسَلكَ بهِ سبیل الرّضوانِ آراسته باد ، همیشه به خیر و خوبی . أی دوست ! بدان و آ گاه باش ! که دلِ آدمی‌را جزری و مدّی هست . وچندگاه است تا در این سودایم ، وقت باشد که در شبانه روزی چهار پنج نوشته بنویسم هریك هفتاد ، هشتاد سطر ، که هر کلمه أز آن گوهری بود بی قیمت ومن در آن وقت کارهِ باشم آن نبشته‌را به‌چند گونه وانداختی می کنم که این چه بلا است که من بدان مبتلا شده أم . و کدام روز بوَد گویی که سَرِ خویش در سر کارِ زبان و قلمِ خویش کنم . وهم هر روز هفت یا هشت مجلسِ علم رنگارنگ با خلقِ مختلَف گفته باشم که در هر مجلسی أز آن ، والله أعـلم ، کم أز هزار کلمه نگفته باشم . وندانم که سَر در زبان بازَم یا در قلم ، والله أعلم !

I بسم . . . الرحیم P I المکتوب السابع والثلاثون K ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ۳ بسم . . . الرحیم N / 2 روز . . . اعز I L N P روز کاربرادر اعز K – M / 2–3 اطال . . . الرضوان I K L P – N M / آراسته باد I K L N P – M / 3 همیشه . . . خوبی I K L P – N M / 4 سودایم I L M N P می باشم K / 6 که K L M N که در P I / بی K L M با I N P / وقت L I L M N P / 7 نبشته . . . ورندا ختی K نوشتن . . . وریاضتی I L M .N P / N M – P K I 8 گویی که I L M N P – K / خویش I K L P کار خویش N خود M / کار M – I K L N P / 9 قـلم خویش I M L P خویش N – M / 9 – 11 وهم . . . اعلم I K L M P – N (از این جا تا پایان نامه از نسخهٔ N افتاده است) / 9 هم I K L P هم چنین M / 10 مختلف I L M P – K / 10 – 11 که . . . باشم I L M P – K / 11 بازم M K باز باشم I L P .

* * * نامهٔ هفتادویکم . P 94 a . N 3 . M 79 . L 88 . K 37 . I 82 a * * *

۱۱۲ – وگاه بوَد که دو ماه و سه ماه بَر آید که نه درسِ مُهم توانم گفت و نه چیزی توانم نوشت. و من در آن کارِه که چرا چنین می رود؟ تقصیر می کنم در نشرِ علم، وروزگارِ متعلّمان ضایع می کنم، چه توان کرد، أگر « واللهُ غالبٌ علی أمره » – أي علی عبده، في قول ابن عبّاس – روی وا نمودی، این همه إشکال برخاستی. وأگر جمالِ قلبُ المؤمنَ بینَ إصبعینِ من أصابعِ الرَّحمانِ يُقلّبُها كيف يشاءُ، را جلوه دادندی بر دیدهٔ هرکسی این کار برخلافِ این بودی. بُندارِ رازی گوید :

ویم آن روج که ویمت نونیم ونز آن روح که دیمم نمایی

۱۱۳ – چنین تواند بود عاشق آفتاب‌را راحت نتواند بودَن که نه نهاده أند در حالِ غیبتِ معشوق جز ظلمات نبود. وچون معشوق در پردهٔ سحابی کثیف خودرا جلوه دهد، عاشق‌را أز آن هیچ قوتی نبوَد، که أورا سیری کند. وچون بی‌حجاب بتابد مشکلتر، کمالِ إشراقِ أو خود حجابِ عاشق است. تا یك لحظه أگر أز أو قوت خورد دیده نیز در باز زد. مسکین عاشق آفتاب.

1 ـ 14 وگاه . . . آفتاب N ـ P M L M I / 1 گاه بود P L I وقت بود K وقت باشد M / وسه P L K I یاسه M / 2 چیزی P L K I نیز چیزی M / 3 می کنم M K ـ P L I / وروز M L K روز P I / توان کرد P M L I توانم کردن K / 4 اگر M K ـ P L I / یوسف 12 : 21 ك / 5 وا نمودی L K باز نمودی M نمودی P I / 6 را M L K ورا P I / بر دیده M در دیده L در هر دیده K ـ P I / این کار بر M K کار در P L I / 7 بندار . . . گوید K پندارم که رازی گوید بیت M بیت P اورامه I ـ L / 9 نتواند بودن که M ـ K نبودو P L I / 10 و K ـ P M L I / سحابی P M L I سبحانی K / 11 کثیف P M L I کشف K / عاشق را M K عاشق P L I / نبود M K نبود ونتواند خورد P L I / 12 او M K ـ P L I / تا یك لحظه اگر P M L I یك لحظه K / 14 آفتاب M L K I افتاب بیت P .

در در یا غرقو لب زبی آبی خُشك
چون میر تِبَت خزینه بی نافهٔ مُشك

گاه دبنْدَبهٔ « إنَّ الله لغنيٌّ عَن العالمينَ » زَنَـد .

۱۱٤ ــ اینجـا خلیلو موسیو عیسیرا ــ صلعم ــ جز نفسی ! نفسی ! خود هیچ کار نتواند بودن ، در ظلمـاتِ خود وامانده ، وچون جلالتِ رحمانیَّت سایه أفکند وأز پَردهٔ کرم روی بتابد ، خود گوید : « إنَّ الملوكَ إذا دخلوا قريةً أفسدوها » زنهار ! زنهار ! « ويحذّركم الله نفسه » :

سنگ أز برِ آبگینه شامی دور !
زیراکه در این شهر تو باشی یـا من

لیس لله شریك ، یا محمَّدُ ! « إنك لا تهدي من أحببتَ ولكن الله يهدي مَن يشاءُ » ، « ليسَ لكَ مِنَ الأمرِ شيءٌ » ، « إنَّ الأمر كـُلّه لِله » آنگه در حقِّ توو أمثالِ تو گفت که « لله الأمر » ، « والأمرُ يومَئذٍ لِله » زیراکه شما آن روز بدین نقطه بینا خواهید شدن .

---

1 ـ 13 در . . . شدن P M L K I ـ N / 1 دریا P M L I در یای عشق K /
2 چون میرتبت P L K I میرتبت و M / خزینه P L K I خزانه M / بی P M L I از K /
العنکبوت 29 : 6 م / 6 پرده M ـ P L K I / روی P M L I ـ K / خود K ـ P M L I /
6 ـ 7 النمـل 27 : 34 ك / زنهار زنهار P L I زینهار زبنهار K ـ M / 7 آل عمران
3 : 28 م / نفسه K I نفسه مصراع P نفسه (علامت مصراع) L نفسه بیت M /
8 ـ 11 سنگ... یشاء K ـ P M L I / 8 دور M دور دار P L I / 9 زیرا که M ع گویند
P گویند L I / تو M یا تو P L I / 10 ولکن M ـ P L I / 10 ـ 11 القصص 29 :
56 ك / 11 آل عمران 3 : 128 م / آل عمران 3 : 154 م / آنگه M K وآنگه P L I /
12 الروم 30 : 4 ك / الانفطار 82 : 19 ك .

۱۱۵ – وا محمّد – صلعم – که کارِ قیامتش در دارِ دُنیا نقد گشت، ودوزخ و بهشت و صراط و میزان و حوض و همهٔ کارها بر أو عرض دادند، چنین گفتند که « لیسَ لكَ مِنَ الأمرِ شيءٌ » أی عزیز ! « إنّ الله لا یَستحیي أن یضربَ مَثلاً ما بَعوضَةً فمَا فوقَها » ، أگرپشه‌ای عاشقِ باد آید چه گویی هرگز وِصال میان إیشان تواند بود ؟ هیهات ! أبی اللهُ أن یکونَ لصاحبِ النفسِ إلیهِ سبیلٌ . گفت چه بود ؟ گفت : در مَن نَرَسی :

در من نرسی تا نشوی یك با من کاندر رَهِ عشق یا تو گنجی یا مَن

۱۱٦ – أی عزیز ! چه گویی آفتاب‌را که دانست که هیچ عاشق‌را أز أو قوتی نیست ألبته ، در حالِ إشراق به کمال، أورا حجاب آفریدن و محتجب شدن نه عینِ شفقت و رحمت، بود؟ مصطفا – صلعم – از این معنی چنین عبارت کرد ، وازماندگان را در حضیضِ سفلی که : إنَّ لله سبعینَ ألف حجابٍ من نورٍ وظُلمةٍ لو کشفها لأحرقت سُبُحاتُ وجهِهِ کلَّ مَن أدرك ببصره . بسوزاند نَعوذُ بالله ، أگر نه این حجاب بودی .

۱۱۷ – دنیا و حجب چیست ، أعنی شهوت و غضب و حسد و حقد و حبِ مال و جاه و ریا ، إلی سایرِ الأخلاق الذمیمة ، مُدبِران‌را سببِ آنست تا أز

---

1 – 15 وا محمد . . . از N – P M L K I / 2 که کار P L I گفت M / K 2 میزان P M L I قرآن K / او P M L I وی K / چنین گفتند K – P M L I / 3 آل عمران 3 : 28 م / 3 – 4 البقرة 2 : 26 م / 4 باد آید P M L I باز ماند K / هرگز P M L I هزار K / 5 بود K – P M L I / 6 در من نرسی L I در من نرسی بیت P بیت K – M / 7 یك با P K یکتا M L I / 9 قوتی P L K I هیچ قوتی M / را K – P M L I / 10 معنی P M L I – K / 13 بسوزاند P M L I – K / این حجاب P L I حجب M حجاب K / 15 سبب P M L I آسیب K .

آفتاب هیچ خبری ندارند، تا در ظلماتِ إدبار خود باز مانند، إلی أبد الآباد . و مُقبلان‌را سببِ آنست تا خوی فرا کنند که آفتاب‌را در پرده مختلف می‌بینند تا چون دیدهٔ إیشان پخته گردد ، وطاقتِ بارکشیدنِ لقـاء الله دارند ، بی حجاب . إینـَت به کمال بیانی . أگر می‌شنوی .

۱۱۸ – أی دوست ! آن ندیده‌ای که چون مرکبی نیکو بوَد که جز سلطان‌را نشاید ، أوّلِ کار رایضی باید که برنشیند ، تا توسنیِ أو به رامی مبدّل گردد ؟ « وإذا شئنا بدّلنـا أمثالهم تبدیلاً » گفت : چرا ؟ گفت : زیراکه ماخود پرستانرا نخواهیم . وآن جوان‌مردرا قوت آن نیست که جمالِ مارا بتواند دیدن ، تا عاشقِ ما بود نه عاشقِ خود . جمالِ لیلی دا نه‌ای دان بردامی نهـاده ، صیادِ أزل چون خواست که أز نهـادِ مجنون مَرکبی سازَد أز آنِ خود، – چه می شنوي، نه سخنِ تو می رَوَد ! – أورا استعدادِ آن نبود که در دامِ جمالِ أزل أفتد که آنگه به تابشی أز آن هلاك شدی ، بفرمودند تا یك چندی لیلی أز نهادِ مجنون مَرکبی ساخت أز آنِ خود ، وأورا نگذاشت ، که زمامِ حرکات‌و سکناتِ أو بدستِ هواو شهوتِ أو بوَد .

۱۱۹ – أی دوست ! یا خود پرست توانی بودن یا عاشق ، لا غـیر ، این نشنیده‌ای :

در عـالمِ پیر هرکجا بُرنا ایست
عاشق بادا که عشق خوش سودا ییست

1 آفتاب . . . ماند N - P M L K I / 1 - 18 الی . . . ایست P N L I - M K .
باقی ماندهٔ این نامه از نسخهٔ N افتاده ودر نسخه های P L 1 بجایِ نیز آن M 5 b نوشته شده
است که از غزالی می باشد / خبری ندارند P M L I ندانند K / خود K - P M L I / الی
K - M / ابد الآباد M الابد K / 2 سبب M آسیب K / فرا M فا K / 4 حجاب K
حجابی M / بیانی M بیابی K / 5 که جز M جز K / 6 که بر M که تا بر K / او K اورا
M / 7 مبدل گردد K بدل افتد M / الانسان 76 : 28 م / 9 را M - K / دیدن K دید M /
نه M یا K / 10 بر دامی M نزد آدمی K / صیاد K که صیاد M / 11 نه K که نه M /
11 - 12 استعداد آن M از آن استعدادی K / 12 به تابشی M به تبشی K / 13 مجنون M او K /
16 یا خود M تا خود K / لا غیر M لا غَر K / 17 نشنیده ای K نشنیده بیت M .

در عشق مراهمیشه محکم راییست
أی هر که نه عاشق است چون شیدا بیست
عاشق شدَن آیین چو من شیـدا بیست
أیْ هر که نه عاشق است أو خود را بیست

أگر حرکاتِو سکناتِ تو به‌دستِ تو بوَد، خودپرستی باشی، وأگر زمامِ تو بدستِ غیری بوَد، عاشقی، و مَرکب یا بی لُگام بود، مسیّب بودو به حکمِ خود بوَد، یا ملجَم بوَدو أورا هیچ اختیاری نه. لعمری! اختیارش تبعِ اختیارِ راکِب بوَد. آنجا بدانی که «أفرأیتَ مَنِ اتخذ إلهَهُ هَواه» چه‌بوَد، والتقيُّ ملجمٌ، چیست. واین غیر أگر جلالِ أزل بود کار دشوار بود به‌غایت، وعاقبت بس با خطر بود. وأغلب آن به مرگ کشد پیش از وقت یا بـه جنون، تاراه بر أو نزنند که آنکس‌را که یضل ویهدی هردو صفتِ أو بود، أو پیری‌را چون بشاید.

۱۲۰ — لعمری که پیغمبران‌را این‌راه بود، کار دشوار بود. وبه‌عنایتِ أزلی به‌سَر بُردند. دیگران‌را یا پیغمبری حاضر باید یا پیری راه‌رفته‌و پُخته ومریدی أز إینجا در پیوندد. وراهِ إرادت بر پیغمبران بسته است. وسر جریدهٔ مریدان بوبکرِ صدیق است. وهیچ پیغمبری‌را چون بوبکر مریدی

1 - 16 در . . . مریدی P N L I - M K / 1 - 2 در . . . شیدا بیست M - K
3 - 4 عاشق . . . را بیست K - M / 3 بدست تو بود K بحکم تو باشند M / باشی K - M / 6 تو K - M / غیری بود M غیری باشد K / یا M تا K / مسیّب بود K - M / 7 یا . . . وأو M نا . . . او K / تبع M منع K / 8 اختیار K - M / الجاثیة 45 : 23 ك / چه بود K - M / 9 چیست K چبود M / 10 با K - M / به K - M / پیش از وقت K - M / 11 نزنند M نرسد K / را که M را K / هردو M بودو K / أو بود أو M بود K / 12 بشایدM نشاید K / 13 که K - M / کار دشوار بود K - M / وبه M به K / 14 أزلی به سر بردند M ازل پیر بودند K / رفته وپخته K رفتنـــد بخیه M / 15 در N - K / 14، 15، 16 پیغمبر M پیغامبر K / .

نبود، جز مصطفارا آنکه خلیل خودرا در او باخت که «أسلمت وجهي لله»، «وحَسبُنا الله» گفت. بوبکر خودرا در رسول باخت. واین راه إرادت بی خَطر است، که مصطفاراو جملهٔ پیرانرا صِفتِ یَهدی بوَد، وأز یضلُّ همه دورند. و «إنّكَ لتهدي»، «ومِمَّن خَلقنا أمةٌ یَهدونَ بِالحقِّ»، وبُعِثتُ لأسنّنَ السُننَ وأشرِّعَ الشرائعَ. وإینجا بدانی که چرا پیر پرستی بِهْ بوَد که خدا پرستی.

۱۲۱ – وجز به روزگار تورا إین حقایق معلوم نگردد. أز گفتنو نوشتن چه خیزد؟ بلی سودِ بسیار بینی أز آن، أمّا راه أز رفتن برسد. خدمتِ کفشی باید کرد، وعمرِ عزیزِ خودرا در آن صرف گردانید، تا عمرت عزیز بوَد وتو عزیز باشی. یا نه، عمر چه هفتاد، چه هشتاد. والسّلام والحمد للهِ ربّ العالمینَ. وصلواتُه علی محمدٍ وآله أجمعینَ.

---

1 ـ 11 نبود .. اجمعین PNLI ـ MK / 1 ـ 2 آل عمران 3 : 20 م / 2 آل عمران 3 : 179 والتوبه 9 : 59 م / گفت M گفته بود K / 3 را وجمله K راه M / بود K بزد M / 4 الشوری 42 : 52 ك / 4 ـ 5 الاعراف 7 : 181 ك / 5 ـ 6 واینجا ... که چرا ... که خدا M اینجا ... که ... یا خدا K / 7 نگردد K نکند M / 9 کفشی K کسی M / باید کرد K طاب کن M / صرف گردانید K خدمت خرج کن M / 10 یا M ویا K / 10 ـ 11 والسلام ... اجمعین M ـ K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۲۲ – أی دوست عزیزو أی برادرِ مخلص أطال الله بقاك ويسّر لكَ الوصول الى حياةِ الأبدِ ورَزقكَ منه رِزقاً حَسناً . رِزقی که عموم را بود دیگر است ، ورزقی کـــه خصوص رابود دیگر است . رزقِ عموم رزقِ معده بوَد ، ورزقِ خصوص رزقِ دل بود . ورزق خصوصِ خصوص رزقِ جان بود . « ورزقناه منّا رِزقاً حَسَناً » خصوصِ خصوص را بوَد بـلا واسطه « قُـلْ مَنْ يَرزُقكم مِن السَّماءِ » و « في السَّماءِ رِزقُكم » رزقِ خصوص ، اين رزق دل بود . « إنَّ في ذلك لذِكرى لِمَن كان له قلب » ، « وما يذَّكرُ إلا أولو الألبابِ » أولو الألبـاب كه بود ؟ شرحِ إيشان در قرآن بيـــان كرده است . « إنَّ في خلقِ السَّماواتِ والأرضِ ، واختلافِ الليل والنهارِ لآياتٍ لأولي الألبابِ » ، « الذينَ يذكرونَ الله قِيامـاً وقعوداً وعلى جنوبهم ويتَـفكرونَ في خَلق السَّماواتِ والأرضِ » . « الذينَ يذكرُونَ الله » صِفتِ أولوالألبـاب است « وما يذَّكر إلا أولو الألبَابِ » .

---

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح بر ای هما ننـدی نامه ها) بسم . . . برالرحيم وبه نستعين M المكتوب التاسع والثلاثون K / 2 ـ 14 ای دوست . . . الالباب M « ولو أنهم آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات السماء والارض » بركات آسمان نه آنست كه تو فهم كردی . بركات آسمان علم لدنی است . « وآتينـــاه من لدنا علماً عظيماً » وعموم عارف از لاف ارضی راه ندانند « يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا وهم عن الآخرة هم غافلون » لا جرم « رضوا بالحيـاة الدنيا واطمأنوا بها » هرچه مؤمن خورد حلال است . وكا فررا آب حرام است كه K / 6 النحل 16 : 75 ك / 7 يونس 10 : 31 ك / الذاريات 51 : 22 ك / 8 ـ 9 ق 50 : 37 ك / 9 البقرة 2 : 269 م / 10 ـ 11 آل عمران 3 : 190 م / 11 ـ 12 آل عمران 3 : 191 م .

۱۲۳ – وذکر جزقوتِ دل نیست . « لذکری لمَنْ کانَ له قلبٌ » این بود ، ورزقِ دل بود ، وخصوص را بود . ورزق عموم این بود که « أو لم يَروا أنا نَسوقُ الماءَ إلى الأرضِ الجرزِ فتخرجُ به زرعاً تأكلُ مِنهُ أنعامهم وأنفُسهم » . « ألم تر أنّ الله أنزل مِنَ السماءِ ماءً فاخرجنا به ثمراتٍ مختلفاً ألوانُها » بتفصيل در این آیت بگفت که : « إنا صَببنا الماءَ صبّاً ثم شققنا الأرضَ شقاً . فأنبتنا فيها حبّاً . وعِنباً وقضباً ، وزيتوناً ونخلاً . وحدائقَ غلباً . وفاكهةً وإباً . متاعاً لكم ولأنعامِكم » . « قُل مَن يَرزُقكم مِنَ السَّماءِ والأرضِ » مِنَ السَّماء رزقِ خُصوص ، من الأرض ، رزقِ عُموم بود .

۱۲٤ – أز این رزقِ أرضی که عموم را بود هر چه کافر خورَد ، أو را حرام است ، وأگر همه آب مباح است . زیرا که این رزق در حق أو زهر قاتل است . أز همه أرزاقش محروم بکرد . « وَيأكلونَ كما تأكلُ الأنعام والنارُ مثوىً لهم » نصِ قرآن قدیم است . هر چه مؤمن خورَد أز این رزقِ أرضی أو را حلال بود ، زیرا که أز بهر أو آفریدند نه أز بهر کافر . وکافر هر چه خورد غصب بود . « قُل هى للذين آمنوا في الحياة الدُّنيا خالصةً » «أخرج لعباده » از بهر بندگان خود آفریدم ، کافران را از آن چه حساب؟ « قُل هي للذين آمَنوا خالِصةً » کافران را گوارنده نبود ، چون به

1 ـ 11 وذکر . . . رزق M ـ K / 1 ق 50 : 37 ك / 2 ـ 4 السجدة 32 : 37 ك / 4 ـ 5 الفاطر 35 : 27 ك / 5 ـ 7 عبس 80 : 25 ـ 32 ك / 7 ـ 8 یونس 10 : 31 ك / 10 اورا (تصحیح) واورا M / 12 ـ 13 محمد 47 : 12 م / 14 بود K است M / آفریدند K آفریده است M / کافر K کافران M / 15 خورد K خورد ازآن M / الاعراف 7 : 32 ك / قل K قل من حرم زينة الله التي أخرج لعبـاده والطيبات من الرزق قل M / 16 الاعراف 7 : 32 ك / را از K را با M / 17 کافران . . . چون K با ورت نبود که کافران M .

غصب دارند . شرع ِنگر ! چرا مال إیشان حلال بکرده است به مسلمانان که به قهر واگیرند ؟ اینست که من می گویم .

۱۲۵– ولیکن اهل‌غفلت را از شرع چه خبر باشد؟تاکسی از شهوت پَرستی برهد ، که قدم در متابَعتِ سنت دُرُست کند او را دیده دهند که « ومن یؤمِن بالله یهد قلبَه » ، « وإن تطیعوه تهتدوا » چون دیده یابد ، درنگرد اورا به جمال شرع بینـــا کنند ، تا از تابعی به متبوعی برسد ، واز مأمومی به امامی ترقی کند ، این کس را قریشی خوانند . که الأئمة من قریش ، تعلـّموا من قریش ولا تعلموها ، قدّموا ُقریشاً ولا تتقدموها!.چرا؟ زیرا که بصیرت یافت ،در متابعت، متبوعی کردند او را که أدعوا الی الله علی بصیرةٍ .

۱۲۶ – یا محمد ! توتنها دَعوت می کنی بحق ؟ گفت : حاشا و کلاّ ! أنا ومن اتـّبعنی من العلماء . العلماءُ ورثة الأنبیاء « وممّن خَلقنا أمةٌ یهدون بالحق وبـِهِ یعدلونَ » یدعونَ الله دیگر باشد ویدعون إلی الله دیگر ! هر که دادِ « یدعوننا رَغبا او رَهباً » از خود بدهد ، اورا به « یدعون إلی الله » راه بدهند ، نامش در جریدهٔ « أئمة یهدون بأمرنا لما َصبروا » ، « یهدون بالحق » نویسند « أدع الی سبیل رَبك» جان اورا بیك غمزه بغارتد . از بنایِ او در مصحفِ محمد خبر باز دهند که « ومن احسنُ قولاً ممّن دعا الی الله وعمل صالحاً

1 شرع K در شرع M / چرا K که M / به مسلمانان K مسلمانان را M / 2 واگیرند K برگیرند M / من K – M / 3 باشد K – M / 4 برهد K نرهد M / سنت K شرع M / 4 – 5 اورا ... نگرد M دیدهٔ K / 4 – 5 التغابن 64 : 11 م / 5 النور 24 : 54 م / 7 ترقی کند K رسد M / خوانند M نگویند K / 8 قدموا . . . فتقدموها K وقدموا من قریش ولا تقدموها M / 9 بصیرت M بصری K / در M درآن K / 12 من العلماء K – M / 12 – 13 الاعراف 7 : 181 ك / 14 الانبیـــاء 21 : 90 ك / 15 السجدة 32 : 24 ك / الاعراف 7 : 181 ك / 15 أئمة . . . صبروا M – K / 16 النحل 16 : 125 ك / را K – M / بغارتد K بغارتند M / از بنای K ثنای M / 17 خبر . . . که K چنین گوید M / فصلت 41 : 33 ك .

وقال انني من المسلمين » ، وأما بنعمةِ رَبكَ فحدِّثْ » وازو گويد . بگو با خلق : « إننى من المسلمين » نعمة الله كه ازو حديث فرمودند كردن ، نعمتِ إسلام وايمان بود كه « فاصبحتم بنعمته إخواناً » چون بدين درجت رسَد نسبتش به مصطفا – صلعم – درست گردد ، واو را قرشى گويند .

١٢٧ – تاكنون عربى بود كه من أسلم فهو عربيٌّ ، وقلبُ المؤمنِ عربيٌّ وليكن قرشى نبود . چون از متعلمى به عالمى رَسد ، كه العلماءُ ورثة الأنبياء ، واز تابعى به متبوعى رسد « أفمن يهدي إلى الحق احق ان يتبع ، أمّن لا يهدي الا أن يُهدى » . « يهدى الى الحق » قرشى بود ، و « لا يهدي الا أن يُهدى » عربي بود ، واز عموم اهل إسلام بود . تا اكنون سؤال واجب بود بر او از پيرِ خود ، كه « فاسألوا أهل الذِّكر إن كنتم لا تعلمون » چرا ؟ زيرا كه عموم مسلمانان را إجتهاد نرسد ، تعلموا من قريش ، چون أز اين منزل به مقامِ عالمى آيد ، أز اهل إجتهاد بود ، كس را نرسد از عموم مسلمانان كه برأو حُكم كند : ولا تعلموها ! بعد خداو رسولو أولوالأمر منكم ، فرمان او در ملكت نافذ كنند . نصّ قرآن كه « أطيعوا الله وأطيعوا الرَّسولَ وأولي الامر منكم » ، « لَعلمَه الذين يستنبطونه منهم » اولو الامر منكم باشند . وأهل اجتهادو قريشيانو علماو پيرانو « أمَّة يهدون بالحق » همه يكى بود . وهيچ فرقى نبود إلا در عالمِ كوران . واين هنوز از مصطفا – صلعم –

1 و 2 فصلت 41 : 33 ك / 1 الضحى 93 : 11 ك / وازو K با او M / 2 انى K كه انى M / 3 آل عمران 3 : 103 م / 4 به K با M / درست K نزديك M / و M – K / 5 وقلب . . . عربي M – K / 7 – 8 يونس 10 : 35 ك / 8 يهدى الى الحق M – K / 9 – 10 واجب . . . خود M وجواب واپير خود امت K / 10 النحل 16 : 43 ك / چرا M – K / 11 مسلمانانرا M – K / 11 – 12 نرسد . . . برأو M كس‌را رسد از مسلمانان كه اورا K / 13 كند M كنند K / وأولو الامر منكم M – K / 14 كه M – K / 14 – 15 النساء 4 : 59 م / 15 النساء 4 : 83 م / باشند M – K / 16 أمة K أئمة M / الاعراف 7 : 159 و 181 ك .

در نسب دور بود . باش تا عبد منافی گردد ، پس هاشمی ، پس مطلبی ، پس أز إخوان که واشوقاه الی لقاءِ إخواني . که طاقت دارد که شنود ؟ .

۱۲۸ – این قدرو منزلت را که نبشتم با آنکه بغایت روشن و مبرهن است کم کس بود که فهم کند ، تا نپنداری که این مختصر حدیث است. بجلالِ قدرِ لم یزل که ابن عباس که حبر الامة بود أگر این سخنان شنودی درپیش سماع بودی . خلقِ جهان به عادت پرستی قناعت کرده أند ایشانرا از کجا و این حدیث از کجا ؟ توباری بهزار تأمل بر خوان ! تا بود که بد انی که در حقِ تو هیچ شرطی نخواهد بود الا فراغ دل ، دیگران را بسی حجاب درپیش بود که نگذارد که فهم کنند ، از تقلیدو تعصُّبو کبرو عجبو غرور ، در حقِ تو أز این همه حُجب چیزی نیست . أمّا به فراغِ دل مطالعتش بجدٍّ تمام بباید تا عجایب فهم أفتد ازو که بس روشن نوشته أم ، وبس غریبو طرفه چیزی است .

۱۲۹ – وهان ! وهان ! تا نپنداری که این حدیث از خوانده است یا از شنوده . لعمری! از خوانده است ولیکن از لوح دل ، که « کتب في قلوبهم الایمان » . واز شنوده است ، ولیکن از او ، که « ولو علم الله فیهم خیراً لأسمعَهم » ، « الرحمنُ علم القرآن » ظهرت ینابیعُ الحکمةِ من قلبهِ علی لسانه . عادت پرستان بعیدند که « الرحمن علم القرآن »

---

1 در نسب M ـ K / عبد K ـ M / مطلبی پس M مطلبی K / 2 اخوان که M اخوان K / دارد K داند M / که شنود M ـ K / 3 ومنزلت‌را K نیز M / 4 بجلال K بجلالو M / 5 حبر M او حبر K / سخنان M ـ K / 7 بهزار K هزار بار به M / 8 نخواهد بود K نخواهد M / بسی M که بس K / حجاب K حجب M / 9 بود که نگذارد M دارند که بگذارند K / 10 همه K ـ M / نیست K نیست بحمد الله M / 11 مطالعتش . . . تمام K مطالعه بجد M / 14 یا . . . است M ـ K / که K ـ M / 15 المجادلة 58 : 22 م / 16 الانفال 8 : 23 م / 16 و 17 الرحمن 55 : 1 م / 16 ـ 17 الرحمن . . . که M ـ K .

تو اند بود . أوّل این راه تقوا است وبس ، که « واتقوا الله یعلمکم الله » . واین را که ظهرت ینابیع الحکمة ، شرطش اینست که أخلص لله أربعین صباحاً. علم اخلاص بدان‌و چهل روز بر بساط أدب مراقبِ دل باش تا ینابیعِ حکمت بینی که از دل چون بر آید .

۱۳۰ ـ خلق از این کار دوراند ، إلا من شاء الله . چندین هزار جنازه به گورستان برندو یکی از ایشان به شك نرسیده بود . وچندین هزار بـه شك رسیده‌و یکی را گرفتاریِ طلب نبود ، وچندین هزار را دردِ طلب بگیردو یکی از راهِ راست نیفتد . وچندین هزار کس براهِ راست روندو یکی نبود که ملال راهِ أو بنزند وقطعش نیفـتد . وچند هزار کس راه تمام بروند وإیشان رایکی درمیان نبود که شایستهٔ حضرت گردد .تا نپنداری که این آسان کاری است .وأگرآنچه می‌رود باورت نبود ، تا دلت گوید : « بلى ولکن لیطمئنَّ قلبي » در نگر که سلطان‌و خلیفه در هر عصر یکي بود از چندین هزار هزار کس . چون کمال سعادت در دُنیا ، درحشمت‌و نعمت یکی را بود در هر عصری .

۱۳۱ ـ بد انکه کمال در دین هم چنین بود بـلا فرق . واگر سوء الانکاری‌در درون داری ،آتش آن إنکار بآبِ این آیت بنشان که «أنظر کیف فضَّلنا بعضهم على بَعضٍ » أي في الدنیـا .« وَللآخرةُ أکبر درجاتٍ » آخر

1 تواند M بتوانـد K / اول این راه K کسی وا که شرطش M / وبس K بس M /
البقرة 2 : 282 م / 2 ـ 3 واین . . . بدان‌و M ـ K / 4 از M ـ K / 5 خلق K
خلق همه M / 6 برند M ـ K / 6 ـ 7 نرسیده . . . رسیده M رسیده بود K / 7 درد M
در K / 8 ـ 9 نیفتد . . . قطعش M ـ K / 10 راه M ـ K / بروند M نروند K / گردد
K بود M / تا M وتا K / 11 این M ـ K / تا دلت K یا دل M / 12 البقرة 2 : 260 م /
که K ـ M / هر M ـ K / عصر K عصری M / 13 در حشمت‌و M ودو حشمت K /
15 سوء K سوره M / 16 در درون داری K بود در درون M / آن M ـ K / بنشان
K بنشاند M / 16 ـ 17 الاسراء 17 : 21 ك / 17 الاسراء 17 : 21 ك .

دانی که در عصرِ مصطفا – صلعم – به کمال بوبکرِ صدیـق رسید أزجهانیانو بس . از آنکه عهد نبوّت بودو روزگار دولتی که هرگز نبودو نباشد. چون در آن عصر به کمال نرسید جز یکی چه عجب بود که در هر عصر یکی برسد ۰این همه روشن است، ولیکن بینندگان را، أما کوران را از آن چه نصیب بود ؟ چون کوران را از مبصرات نصیب نبود که « سنریهم آیاتنا في الآفاق وفي أنفسهم » لا بل این قسمت در أزل کرده أند . وقد فرغ رَبکم من الخلق والرزقِ والأجل . « وهو فضّلکم » ،« والله فضّل بعضکم علی بعضٍ في الرزق » .

۱۳۲ – در همهٔ درجاتِ رزق که بیان کردم در أول کتـاب ، تفاوت است .تو باری بندگان او را أزمالی که تو را داده أست، وأزجاه ،بی‌نصیب مکن !تا أز جریدهٔ این قوم بیرون آیی :«فما الذین فضلوا برادّي رزقهم علی ما ملکت أیمانهم »می گوید :أز آنچه ایشان را دادم نصیب نکردنـد دیگران را . أز هرچه تو را داد وغیری را نداد، نصیب ده ! کور را أز دیدهٔ بینایِ خود نصیب ده ! که من قاد أعمی أربعین خطوة وجبت له الجنة . وگنگ را أز زبانِ گویایِ خود نصیب ده ! که چون أو را حاجتی بود که نتواند گفت ، توقیام کن بدان حاجت . بیمار را أز صحتِ خودْ نصیب ده !وبی مال را أز

1 که K – M / بو K أز همه بو M / 2 از جهانیان K – M / از آنکه K با زانکه M / 3 نرسید M ابو بکر صدیق کسی دیگر نباشد K / عصر K عصری M / 4 این K – M / اما K – M / 5 نصیب بود K – M / چون . . . نبود M – K / 5 – 6 فصلت 41 : 53 ك / 6 قـد K – M / 7 الخلق . . . الأجل K الرزق M / 7 الاعراف 7 : 140 ك / فضلکمو K – M / 7 – 8 النحل 16 : 71 ك / 9 رزق که M – K / تفاوت M وتفاوت K / 10 تو باری M تا تو باری K / که . . . جاه K وجاهی که تورا دادند M / 11 مکن K مگذار M / تا K که M / بیرون آیی K بدرباشی که M / 11 – 12 النحل 16 : 71 ك / 12 دادم K دادیم M / 12 و 13 نصیب K نصیبی M / 13 – 14 بینای خود نصیب K خود نصیب بینائی M / 15 زبان K – M / که چون K چون M / گفت K گفت که زبانش ندادند M / 16 ده K کن M .

مالِ خود نصیب ده ! بی علم را أز علمِ خود نصیب ده ! بی چاره را أز چارهٔ خود نصیب ده ! تا قرآن تورا ثنا گوید ؛ « ومما رَزَقناهم ینفقون » الشاکر یستحقُ المزید . این بنده شکر نعمتها یی که دادیم می کند . « وقلیلٌ من عبادیَ الشَّکور » .

۱۳۳ – وعدهٔ أو حقو صِدق دان ! که « لئن شکرتم لأزیدَنَّکم » چون شکر نعمتِ حق کنی ، نعمت تو متزاید گردد . چون نعمتِ دنیارا شکر کنی نعمتِ آخرت نثارِ قدمِ تو کنند . وچون نعمتِ آخرت را شکر کردی تورا بر گیرد و گوید تومراباش که شایستهٔ منی . « فتقبَّلها ربُّها بقبولٍ حَسَنٍ » ونِدا در ملکوتِ آسمان وزمین باز دهد ، که : من کان لله ، کان الله له . این را الوصول الی لقاءِ الله خوانند . ولا راحة للمؤمِن دون لقاءِ الله . وسعادتِ أعظمو فوز أکبرو حیاتِ أبدو لذَّتِ سَرمدو نعمتِ باقیو جلال لم یَزلِ ساقی همه اینجا بود . « وأولئك لهم الأمنُ وهم مهتدون » . وایشان می گویند : « الحمد لله الذي أذهبَ عنا الحزَنَ » ، « والذي أحلَّنا دارَ المقامةِ من فضله » ، « وآخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمینَ » .

۱۳۴ – این نبشته را باندك ندارد که بس عجب چیزی است ، وما را به دعا یاد دارد . وآرَندهٔ این نبشته را گرامی دارد . أو نه در خواسته

1 نصیب ده K ـ M / 1 ـ 2 علم . . . ده تا K علم خود وبی چاره را از چارهٔ خود تا M / 2 تورا ثنا گوید K برتو بدل که M / البقرة 2 : 3 م / نعمتها یی M این نعمتها K / 5 أو حق وصدق دان که M حق دان K / ابراهیم 14 : 7 ك / 6 نعمتِ حق K ـ M / تو . . . گردد K او متتابع گردد وأیادی متظاهر M / 7 کنی K کردی M / 7 ـ 8 نعمت . . . کردی M ـ K / 8 تو M ـ K / 8 ـ 9 آل عمران 3 : 37 م / 9 ندا M تورا K / باز K ـ M / 11 الله K ربه M / ابد M ـ K / 12 ـ 13 الانعــام 6 : 82 ك / 13 الفاطر 35 : 34 ك / 14 الفاطر 35 : 35 ك / 14 ـ 15 یونس 10 : 10 ك / 16 باندك ندارد M باید که بدارد K / چیزی است M چیست K / 17 آرفدهٔ M آیندهٔ K / او نه K ونه أو M .

است تا دانی که نبشته أو را درخواست . أما هیچ وصیتّی درحق خود أز من درنخواست . شکر این نعمت که بردست او این مکتوب بدو رسید ببابد گزاردن که سلطان خلعت بدستِ کسی فرستد ، ولیکن أورا نیز شکری باید کرد ، که مَن لم یشکر الناس لم یشکر الله . وما را بدعا یاد دارد ، که مارا نیز که نوشتیم هم چیزی باید بگوید: اللهم أکنِفهُ بفضلكَ وبرحمتِكَ حتی توصِلهُ إلی جنابِكَ المقدس في عافيةٍ . والسلام . والحمد لله ربِّ العالمينَ وصلی الله علی محمد وآلهِ .

#

1 دانی K داند M / که K ـ M / را K ـ M / 3 گزاردن K گزارد M / 3 ـ 4 که ... که M ـ K / 4 الناس ... الله M ... الناس K / 5 نیز ... هم M بتسلیم همه K / بگوید K وبگوید که M / أکنفه M ألبقه K / 6 حق M ـ K / عافية M عافية غير غافية K / 6 ـ 7 والحمد ... آله M ـ K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۵ – أى دوست عزيز ! وأى برادرِ مشفق ! أطال الله بقاك في طاعته ، ويسر لك الوصول إلى السعادة القصوى . أرجو كه بسعادتِ قصوى رسى تابد انى كه چه بود ! كه تا نرسى ممكن نبود كه بدانى . مصطفا – صلعم – چون اين سعادت أزجناب لم يزل به تضرُّع وإبتهال طلب كند همه چنين گويد : أللهم ما قصر عنه رأيي وضعفَ عنه عملي ولم تبلغه نيتى أو أمنيتي من خير أنت وعدته أحداً من عبادك ، أو خير أنت مُعطيه أحداً من خلقك فاني أرغب إليك فيه . چون سيّد اولين وآخرين أز آن چنين خبر دهد : ولم تبلغه نيّتى وأمنيتى ، كرا رسد كه پندارد كه نارسيده بدو فهم تواند كرد ؟ وچون خواهد كه عايشه را بر طلب چنين سعادتى تنبيه كند ، أو را چنين آموزد كه : أسألك من الخير كلّه عاجله وآجله ، ما علمتُ منه وما َلم أعلم . در ما لم اعلم همه درَست ، أگر تورا نخورد .

---

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح براى هما نندى نامه ها) المكتوب الاربعون اخوه . . . (در عكس خوانده نمى شود) K ومن رسائله ٤٢ رحمه الله بسم . . . الرحيم N بسم . . . الرحيم وبه نستعين M / 2 عزيز . . . مشفق K مشفق واى برادر مخلص M مخلص N / 6 همه N M هم K / ما N M يا من K / أو N M و K / 7 انت وعدته M وعدته N K / خير انت N M خيرات K / معطيه N M تعطيها K / 8 فانى أرغب N M فانه K / 9 – 10 نارسيده . . . كه N M رسيده بود وچون K / 10 بر N در M به K / چنين سعادتى N M سعادت K / 11 أورا . . . كه N M اولا چنين گويد K / 12 در ما لم اعلم N M – K / درست N M درست است K / اگر تورا نخورد N M – K .

* * نامهٔ هفتادو سوم . N 42 . M 99 . K 40 * * *

۱۳۶ – حق تعالی چون خلق را از این حدیث خبر دهد، در قرآنِ مجید چنین بیان کند که « وننشئکم فیما لا َتعلمونَ » این رابیانِ مفصل گویند. وأگر در پرده گویدو نخواهد که نامحرمانرا از آن قوتی بود، چنین گوید : « المص ، طسم » این را بیان مجمل گویند . اگر خواهد که دیدهٔ عموم بریده گردد از این پندار، جز این نگوید که « فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين » هرچه در « فلا تعلم نفس » بیـان کردو طمعِ عموم از آن بریده کرد، در « المص » بیـان کردو دوستان را برآن مطلع کردو چنین گفت : « ولو َعلم اللهُ فیهم خیراً لأسمَعَهم » مفرح القلوبِ دوستانِ أو در کلام او حروف مُقطـَّع است .

۱۳۷ – در ابتـدا می گویم تا غلطی نپنداری ؛ چون پخته‌تر گردد حروفِ متصل‌هم منفصل گردد. واینکه خلق خوانند که « ُیحبـُّهم » وپندارند که متصل است ، خود را أز پرده بـدرآورد ، جمالِ خود در حروفِ منفصل بر دیدهٔ أو عرض دهد وهمه چنین گوید که « ی ُ ح ِ ب ُّ ه ُ م » . که طاقت دارد که بشنود ! مصطفا – صلعم – رانشنیدی که چه گفت : إن من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه إلا العلماءُ بالله ، فاذا نطقوا بـه لم ینکره إلا أهل الاغترار بالله . اگرنه این چنین معتصمی بودی مساکین اهل غفلت را که بیان توانستی کردن ! .

---

1 راز . . . دهد N M تورا از . . . می دهد K / 2 الواقعة 56 : 61 ك / بیان N M – K / 3 واگر N M که K / آن قوتی N او قوتی M آن بویی K / 4 گویند N M خوانند K / دیدهٔ M طمع N K / 5 ـ 6 السجدة 32 : 17 م / 6 من . . . نفس N K – M / فلا تعلم N علم K / 7 در المص بیان N M المص K / را . . . چنین M را برآن اطلاع دادو چنین N برآن چنین / اطلاع کردو K / 8 الانفال 8 : 33 م / القلوب M K القلب N / او در N M او را در K / 10 گویم N M گوید K / تر M – N K / 11 هم M همه K – N / واینکه K اینکه N M / خوانند M K دانند N / المائدة 5 : 54 م / پندارند N پنداری M K / 12 است N M – K / جمال M K کمال N / 13 بر N K در M / دهد M کند N کنند K / وهمه . . . هـ م M همچنین که د ب ح م K هم جنزی زم N / 14 بشنود . . . را N بشنود . . . شنیدی M این شنود از مصطفی K / 15 کهیئة N M – K / 16 الاغترار K الغرة M العزة N / نه این M نه K – N / معتصمی N M معتصم K / بودی M K نبودی N .

۱۳۸ – اگر کارِ سالك پاره‌ای بکمال‌تر رسد ، حروف همه نقط گردد ، قوتش از نُقطِ یِ وِ بِ بود در « یُحبُّهم » لا غیر . حروف نمانـــد . چه می شنوی ؟ ابن عباس می گوید : که علیِ بو طالب یك شب شرح نقطهٔ بایِ بسم الله کردن گرفت ، فانفلقَ عمود الصبح وهو بعدُ لم یفرغ . پس ابن عباس از مختصریِ خود در جنبِ علیِ بوطالب چنین خبر دهـــد که : فرأیتُ نفسي في جنبه کالفارةِ الملقاة في میاه البحر العظیم . با آنکه ابن عباس می گوید : اگر این آیت راتفسیر بگویم که « الله الذي خلق سبع سمارات ومن الأرضِ مثلهُنَّ یتنزلُ الأمر بینهن » عموم خلق مرا جز کافر نگویند .

۱۳۹ – چون مردرا در درونِ پردهٔ دیگر راه دهند ، نقط نیز محو گردد . خلقِ جهان قرآن از سواد مصحف خوانند ، من بیاضِ مصحف خوانم « نحنُ قسمنا بینهُم مَعیشَتَهُم » ، « والله فضَّل بعضَکم علی بعضٍ في الرِّزقِ » .

جوان مردا ! قرآن قـــدیم را در چندین هزار حُجب به خلق فرستادند . أگر جلالتِ نقط بایِ بسم الله برعرش بتابد بی پرده ، درحال بگدازد « لو أنزلنا هـــذا القرآن علی جبلٍ لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیةِ اللهِ » خوانـــده‌ای ولیکن هنوز ندانسته‌ای . باش تارسی أگر نهاده‌أند .

---

1 تر رسد N M ـ K / 2 قوتش N M قشر K / ی و ب N یاو با K یاو حاو با M / بود K M ـ N / المائدة 5 : 54 م / 3 نقطهٔ بای M نقطه ب N ـ K / 4 کردن گرفت N M آغاز کرد K / عمود N M غیوم K / 5 بو طالب M ابن ابی طالب N ـ K / چنین N M ـ K / که N M ـ K / 6 کالفارة . . . میـــاه K کالفارة في جنب المتعجر ای M کالفوارة في جنب المتعجر ای N / با M و از K باز N / 7 که N M ـ K / 7 ـ 8 الطلاق 65 : 12 م / 9 مرد را N M مرد K / پرده N M پرده پرده K / 10 از N M را K / من . . . خوانم K او . . . خواند N ـ M / 11 الزخرف 43 : 32 ك / 11 ـ 12 النحل 16 : 71 ك / 13 قدیم K M ـ N / 14 بای M ب N ـ K / بر . . . در N بر عرش تا بدانی پرده در M برکوه وکمر با ردی لا شك که K / 15 بگذارد N M بگداخق K / 15 ـ 16 الحشر 59 : 21 م / 16 الله N M الله وتلك الامثـــال نضربها للناس لعلّهم یتفکرون K / 16 ـ 17 خوانده نهاده اند N M ـ K .

۱۴۰ – جوان مردا! چون «الر»، «تلك آياتُ الكتابِ المبين» بود، گویی: آیاتُ الکتابِ المکنونِ، چه بود! آخر قرآن است «إنـّه لقرآنٌ کریمٌ . في کتابٍ مکنونٍ». قرآن را در پرده‌ای، کتابِ مکنون گویند، و در پردهٔ دیگر، کتابِ مبین. چون کتابِ مبین را آیات «الر» بود، کتابِ مکنون را آیات ندانم چه بود!

لقد أسمَعتُ لو نادیتُ حیـًّا   ولکن لا حَیـاةَ لِمَن أنادي

۱۴۱ – در پرده‌ای قرآن را مجید خوانند، أهل لوح محفوظ اند ایشان، «بل هوَ قرآنٌ مجیدٌ في لوحٍ محفوظٍ»، «ق. والقرآنِ المجید» نوش باد آن کس را که گفت: کلُّ حرفٍ في اللوح المحفوظ أعظم من جبل قاف. و در پردهٔ دیگر، قرآن را عظیم خوانند «ولقد آتیناكَ سبعاً منَ المثـانی والقرآنَ العظیمَ» تا بدانی که «ربُّ العرشِ العظیمِ» چه بود! و آنجا که قرآن را عزیز خوانند خود جهانی دیگر است، که «وإنه لکتابٌ عزیزٌ». در عالمی دیگر قرآن را کریم خوانند که «إنه لقرآنٌ کریمٌ» ولیکن اگر معنیِ کرم الکتاب ختمه، بدانی که چیست، و جمال این آیت بینی که «انـّي القي إليَّ کتـابٌ کریمٌ» در این معنی راهی بری. در جهانی دیگر قرآن را حَکیم خوانند که «الر. تِلكَ آیاتُ الکتابَ الحکیمِ».

1 المبین NM چنین K / یوسف 12 : 1 ک / 2 الکتاب NM ـ K / 2 ـ 3 الواقعة 56 : 78 ک / 4 چون . . . بود NM خوانند چون کتاب آیات را بود اگر K / 5 آیات MK ـ N / بود K بود شعر NM / 6 ولکن . . . اتادي NM ـ K / 7 در پرده‌ای NM ـ K / محفوظ NM ـ K / 8 البروج 85 : 21 ک / ق 50 : 1 ک / نوش NK نوشش M / کس را K کسی‌را N کس M / 9 در NM در این K / 10 عظیم MK ـ N / خوانند MK خواند N / 10 ـ 11 الحجر 15 : 87 م / 11 تا . . . عظیم NM ـ K / 11 التوبة 9 : 129 م / 12 خود NM ـ K / 12 ـ 13 که . . . خوانند NM ـ K / 12 فصلت 41 : 41 ک / 13 قرآن‌را M ـ N / الواقعة 56 : 77 ک / ولیکن M ـ NK / 14 ختمه NM ـ K / 15 النمل 27 : 29 ک / راهي NM راه K / 16 خوانند NM خواند K / 16 ـ 17 یونس 10 : 1 ک .

١٤٢ – وقرآن را چنـدين هزار هزار تام است ، بسمع ظاهر نتوانی شنیدن ، اگردر درون سمع داری « حم عسق » آن نامهای پوشیده باتو بر صحرا نهد . دریغـا که بس غافلی ، وبس مختصر فهمی داری ، وبس مزوَّر عقلی ، وبس مُزخرف ایمانی . مصطفا – صلعم – می گویـد : إقرؤا القرآنَ والتمِسوا غرايبَه . پس يقين دان که مردان علمِ اولين وآخرين در آن می بینند : وبل که دریك آیت ، لا بل والله العظیم دریك کلمه بینند . ولا بل که دریك نقطه می‌بینـند . « ام تحسِبُ انّ اکثرهم یسمَعونَ او یعقلون » .

١٤٣ – باش تا به کتابِ أدّبني ربي فأحسَنَ تأديبي برسی. پس بی واسطهٔ لوح درتو نویسند که « وربكَ الأكرم الذي علّمَ بالقلمِ »در آن کتاب بدانی که « ن . والقلم وما يَسطرونَ » چیست ! و « كُتِبَ في قلوبِهم الايمانُ » چیست !و « الرحمانُ علّمَ القرآنَ » چیست !توهنوز به حُبِّ دنیا وشهواتِ آن ملوّثی . إن الله طيّبٌ لا يَقبلُ إلا الطيّبَ . طهارتِ تقوی باید . پس « ويُعلّمُكم اللهُ » در عقبِ « واتقوا الله » بدانی که چیست. « واتقوا الله واسمَعُوا » ،« واتقوا الله واعلموا » گاهـَت بشنواند ، گاه وانماید ، گاهـَت بچشاند . « اسمع بهم وابصر يوم يأتوننا » همه دوستانند ، دشمنان را آنجا چه کار ؟ « ونسوقُ المجرمينَ إلى جهنم ورداً » از گور به دوزَخ ، « احشروا

1 وقرآن MK قرآن N / 2 باتوبر M بر N راباتو به K / 3 نهد NM نهاد K / 4 عقلی NM عقلی داری K / 5 پس K – NM / آن M أو NK / 6 وبل ... آیت K ولا بل در آيتي M – N / 6 – 7 لا ... يك كلمه ... يك ... بينند K لا ... كلمه ای ... هر بینند N – M / 7 – 8 الفرقان 25 : 44 ك / 9 فاحسن تأديبي M فاحسن أدبي N – K / پس NK پس از M / بی M بلا NK / 10 لوح در تو M در لوح تو به K لوح تو در N / العلق 96 : 3 و 4 ك بالقلم NM بالقلم علم الانسان ما لم يعلم K / 11 القلم 68 : 1 و 2 ك / المجادلة 58 : 22 م / 12 الرحمان 55 : 1 م / 34 آن K – NM / 14 البقرة 2 : 282 م / 14 – 15 المائدة 5 : 108 م / 14 – 15 واتقوا الله بدانی ... علموا M واتقوا الله واعلموا N با تقوى واتقوا الله واسمعوا K / 15 البقرة 2:223 م / گاهت ... گاهت NK آن گاهت ... آن گاهت M / گاه وانماید N که باز نماید K – M / 16 مریم 19 : 38 ك / همه NM – K / 71 چه MK – N / مریم 19 : 86 ك / .

الذين ظلموا وأزواجَهم وما كانوا يعبدونَ من دون الله فاهدوهم إلى صراطِ الجحيم ». آنرا كه از گورستان به دوزخ برند « يأتوننا » چون بود ؟ .

۱۴۴ – تو قرآن را در چندين هزار حجاب مى بينيو مى‌شنوى ،چون بوجهلو بو لهب . باش تاصممِ بوجهل بينى ، كه « وما أنت بِمُسمعٍ من في القبور » چه گويى اين كه تو مى‌شنوى أو نمى‌شنود ؟ حاشا و كلاّ . باش تا كورى بوجهل بد انى ، كه قرآن هر گز نديد . چه گويى ! آنچه تو بينى نبشته در مصحف ، أو نديد ؟ ديد ! ليكن « فانّها لا تعمى الأبصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدورِ » أگر گويى دل دارم ، نِشانش كو ؟ وچيست ؟ « إنّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلبٌ أو ألقى السمع » قرآن تورا چه با ياد آورَد ؟ « ولقد يَسَّرنا القرآن للذِّكر ، فهل من مُدَّكر ؟ »

۱۴۵ – جوان مردا ! تركت الرايَ بالرىِ ، اگر خواهى كه جمال قرآن بينى ، دست أز عادت پرستى بدار ، وهرچه شنوده‌اى فراموش كن! كه بِئس مطيّةُ الرجُل زَعمُهُ . چون بدين مقـام رسى بدانى كه « نسيا حوتَهما فاتخذَ سَبيله في البحر سرباً » چه بود . اينجا پير را ضرورت بود ، كه خود را با مُريد نمايد « فوَجدا عبداً من عبادنا آتيناه رَحمةً من عندنا » اينجا : گر صبر كنى دِرم ، درَم سود كنى ! وگرنه حقيقت دان! العجلةُ من الشيطانِ ، راه برتو بزند .

1 ـ 2 الصافات 37 : 22 ك / 1 الله N M الله حصب جهنم K (الأنبياء 21 . 98 ك) / 2 آنرا . . . گورستان N M اگر گورستان باتو K / يأتوننا چون بود N M ـ K / 3 مى بينى ومى N M بينىو K / 4 كه N M ـ K / 4 ـ 5 الفاطر 35 : 22 ك / 5 چه N M ان أنت إلا نذير چه K / اين N M ـ K / او N ـ M K / 6 آنچه K اين كه N M / نبشته N M ـ K / 7 او N مجيد او K ـ M / 7 ـ 8 الحج 22 : 46 م / 8 كوو K ـ N M / 9 ق. 50 : 37 ك / أو ألقى السمع M ـ N K / تو را N M ـ K / 10 اورد M دهد K دارد N / القمر 54 : 17 و 22 ، 32 ك / 13 كه بئس N M بئس K / زعمه N زعموا M K / 13 ـ 14 الكهف 18 : 61 ك / نسيا حوتهما N M بسيار جويهـا K / 15 الكهف 18 : 65 ك / آتيناه . . . عندنا N M انتباه بود K / 16 اينجا M K ـ N / حقيقت دان N M ـ K .

۱۴۶ – خدمتِ کفشِ پیر کن ، و گنگ و کرو کور باش ! واین بیت رانصبُ العینِ خود کُن :

إذا مـا خدمتَ الملوكَ فألبس | مـن التـّوقى أعزّ ملبَس
فأدخـل إذا ما دَخلتَ أعمى | واخرج إذا ماخرجتَ أخرس

۱۴۷ – هرچه بشنوی ناشنوده گیر ! که، لا يدخُل الجنة نمـامٌ . وهرچه نمایند نادیده گیر ! « ولا تجـَسسوا » . وهرچه مُشکل گردد جز به زبان دِل سؤال مکن ! که « ولوَ انـّهم صبروا حتى تخرُجَ إليهم لكان خَيراً لهُـم » نصیحتِ خضر بپذیر ! که « فلا تسألني عن شيءٍ حتى أحدِّثَ لكَ منه ذكراً» چون وقت بود خود نمایند که « سأريكم آياتي فلا تستعجلون ! » تو مپرس قبل الوقت « يا ايّها الذينَ آمنوا لا تسألوا عن أشياء إن تُبدَ لكم تسؤكم » چون دیده یافته باشی که « وجَعلنا له نوراًيمشي » خود نماید که « سَنريهم آياتنا في الآ فاقِ وفي أنفُسِهم » اینجا چون رسی بینی . وتا نروی هرگز نرسی و نبینی .

۱۴۸ – أولم يسيروا في الأرضِ فينظروا كيفَ كانعاقِبةُ الذين من قبلهم »، « ألم تكن ارض الله واسعةً فتهاجروا فيها ؟ » أگر روش کنی عجایب جهان بینی درهر منزلی . «ومن يُهاجر فى سبيل الله يجد في الأرض مُراغـماً كثيراً وسعةً » از آن عجایب حدیث جُز به مثال نتوان گفت که « مثلُ الجنةِ التى

---

1 وکر K ـ N M / 1 ـ 2 واين . . . كن M و اين بيت را نصب العين كن K ـ N /
5 بشنوی N M بشنوده K / كه K ـ N M / 6 دیده N M نموده K / الحجرات 49 : 12 م /
7 الحجرات 49 : 5 م / 8 بپذیر M K بشنو N / الكهف 18 : 70 ك / 9 الانبيـاء
21 : 37 ك / 10 الوقت N M الموت K / المائدة 5 : 101 م / 11 يا فته باشی N M
يا فتی K / الانعـام 6 : 122 ك / يمشى N ـ M K / 11 ـ 12 فصلت 41 : 53 ك /
13 ونبينى M ـ N K / 14 / الفاطر 35 : 44 ك / 15 النساء 4 : 97 م / روش N K روشى
M / عجايب جهان N M عجايبها K / 16 ـ 17 النساء 4 : 100 م / 17 آن K ـ N M /
به مثال M بامثال N باما K / الرعد 13 : 35 م .

وُعِدَ المتقونَ » چنانکه خوانــده به روزگار أز حدیث شنودن براه نرسد ولیکن تنبیهی بود« وذکّر فانَّ الذِّکری تنفعُ المؤمنینَ » جان بایــد کند. ذوالنونِ مصری گوید که: إن قدرتَ علی بذلِ الرُّوحِ ، وإلاّ فلا تشتغِل بترّهات الصُّوفیةِ . [خواجه أبو علي] واعظ سرخسی گوید :

در آی با مــن یارا بکار أگر یاری
وگرنه رو به سلامت نــه برسرِ کاری
نه َهمرَهی تو مرا، راهِ خویش گیرو برو !
تورا سلامت بادو مــرا نِگونساری
مرابخانــۀ خمّار بَر بدو بسپار
نِگر مرا بــه غمِ روزگار نــسپاری
نبید چند مرا ده بــرای مستی را
که سیرگشتم أز این زیرکیو هُشیاری

۱٤۹ – دوستان حاضِر بودندو سلام می کنند. این نبشته نوشتم بــه ماهِ شوّال درخانۀ فلان. والسَّلام. والحمد لله رَبِّ العالمینَ. وصلواتُهُ علی محمدٍ وآلهِ .

---

1 الرعد 13 : 35 م / خوانده N M خوانند K / نرسد N نپرسد M برسد K / 2 ولیکن N K اگر M / الذاریات 51 : 55 ك / 4 خواجه أبو علي (تمهیدات) ـ N M K / گوید K گوید بیت N M ، 5 یا را بکار N M گو یا را K / 6 نه بر M که بر K که نر N / 8 ـ 9 تورا . . . برو بدو بسپار N تورا . . . بریدو بسپارید K ـ M / 11 ـ نبید M K نپند N / 13 ـ 14 دوستان . . . فلان K ـ N M / 14 ـ 15 والسلام . . . وآله M ـ N K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۵۰ – حق نگهدار آن عزیزِ روزگار باد. نوشتهٔ عزیز رَسید. وأز رسیدنش أنسِ دل و شادی جان فزود. حدیثِ آن اشکال که عرض کرده بوُد که «إرادتِ خدارا در آینهٔ جانِ پیر دیدن بوَد» این کلمه چه معنی دارد؟ بدان أی عزیز! که این جز به مثالی خاطر آن بُزرگ را فهم نیفتد.

۱۵۱ – تمهید الغرض في مقدمة: هر که معنی چیزی نداند وخواهد که بداند چون تو برادر مثلاً که این سؤال پرسیده‌ای، آن را دو راه است: یکی آنکه وا خود رجوع کند وقوتِ خودرا چندانکه تواند دوأسبه دواند تا به تفکر و تدبرِ خود آن رافهم کند «وربّكَ الأكرم. الذي علّمَ بالقلم. علّمَ

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای هما نندی نامه ها) المکتوب الثاني والاربعون K بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ۲ بسم . . . الرحیم N ـ P I (این نامه در نسخه های I و P دنبالهٔ نامهٔ 28 آن دو نسخه می باشد) / 2 حق . . . باد P N I ـ M K / حق M حق سبحانه وتعالی K / روزگار K ـ M / 2 ـ 3 نوشتهٔ . . . فزود N M K ـ P I / 2 رسید N K اورسید M / 3 رسیدنش N رسید آن K ـ M / وشادی جان M ـ N K / فزود N K افزود M / حدیث N K وحدیث M وبحدیث P I / عرض N M K عرضه P I / 4 دیدن بود P N M I دیدن چون بود K (با بند ٤٤٦ ج ۱ مقایسه شود) / 5 مثالی N M مثال P K I / آن بزرگ N K آن بزر گوار M او P I / 7 تمهید . . . مقدمة N تمهید المقدمة K وتمهیـد . . . مقدمة P I مثال M / 8 برادر N ـ P M K I / پرسیده ای P N K I کرده ای M / 9 یکی P M K I اول N / وا P M K I به N / دواسبه دواند N دواسبه براند K اسب بدواند P M I / 10 وتدبر P N M K وتخبر وتدبر I / آن را فهم کند P M I بداند N K / 10 ـ 11 العلق 96 : 3 ـ 5 ك /

* * نامهٔ هفتاد و چهارم . P 28 b . N 2 . M 53 . K 42 . I 28 b * * *

الانسان مالم یَعلمْ ». أکنون چرا بدانست چیزی که ندانست؟ زیرا که خدای تعالی بی واسطه به قلمِ خود حقیقت این کار بردل أوظاهر کرد« کَتَبَ فی قلوبهم الإیمان » عبارَت أز این بود، و« عَلَّمَ بالقلمِ »همین معنی بود واین که ابن عبّاس می گوید : « في لوحٍ محفوظ »أي في قلب المؤمن، این معنی بود که دل لوح بود ویمین الله کاتبو قلم واسطه‌ای که خدای تعالی آفریده است . وبدین سبب اورا قلم خواند که هرچه بردلها نویسد بواسطهٔ أو بود وإین یك طریق است حصول علمِ مجهول‌را . وإین قلم همیشه بود ولوح نیز بود ولیکن أین نوشته پیدا نبود . چون پیدا آمد کتابت قدیم بود، أما حصولش درلوح حادث بود .

۱۵۲ – مثالش آفتاب بود وزمین بود، ولیکن چون أبر بود هیچ شعاعی برزمین نبود ، پس چون أبر مُنقشع شود شعاع پدید آید . منوّریِ آفتاب پیش از إین بود وزمین‌را إستعدادِ آن بود که قبولِ نور کند ، أما أبر حجاب بود.چون حجاب برخاست نور برزمین افتاد. أکنون میان دل آدمیو خدای عزّ وجلّ حجابی هست، وأگرنه، قلم الله علی الدوام هرچه بوده وهرچه باشد دروی نوشتی .چون آدمی تفکر می کند سعی می کند در رفعِ حجاب،چون

---

1 العلق 96 : 3 - 5 ك / 1 خدای PI حق NMK / 2 به PI - NMK /
حقیقت PNI - MK / بر PNMI در K / 2 - 3 المجادلة 58 : 22 م / 3 وعلم
NM که علم K علم PI / العلق 96 : 4 ك / معنی . . . که N بود K بود وا ینکه M وا ینکه
PI / 4 البروج 85 : 22 ك / المؤمن NMK المؤمنین PI / 5 بود PMKI باشد N / که
خدای N که حق MK حق PI / 6 نویسد PMKI نویسند N / واین یك PNMI
که این K / 7 نبود NMK نبوی PI / کتابت PNMI کاتب K / حصولش NMK
در حوصله PI / زمین بود PNMI زمین K / شعاعی PNMI - K / 11 منقشع شود I
PM منقطع شد N منقشع شد K 12 نور PNMI آن نور K / ابر PNMI اثر K /
13 بر خاست PNKI ابر برخاست M / نور برزمین افتاد N نور پیداشد M کار پیداشد
PKI / 14 هست PNMI است K / واگر نه PNMI وانه K / وهرچه NMK
- PI / 15 نوشتی PMI می نوشتی N نویسد K / تفکر می کند NM تفکر می کندو
K تفکری کند PI / کند PNMI برد K .

حجاب برداشته شود قلم الله کارِ خود کنـد . مصطفا – صلعم – از این گوید : لولا أنّ الشّیاطین یحومونَ عـلی قلوب بني آدم لنَظروا إلی ملکوتِ السّماءِ . یعنی أگر نـه حجاب بودی همهٔ ملکوت درپیش نظرِ أو مکشوف بودی .

۱۵۳ – واشارت‌هم بدین معنی کرد مصطفا – صلعـم – چون گفت : یا عایشة أدیمي قرعَ باب الجنة . قالت : بمـاذا ؟ قال: بالجوع والظماءِ . وآنکه عیسی – صلعم – حواریان‌را گفت : جَوّعوا بطونکم وأعروا أجسادَکم، لعلّ قلوبکم تری ربّکم عزّ وجلّ ، همین بود ، زیرا که جوع مُعینی تمام است برتفکرٌ که البطنةُ تذهِبُ الفطنةَ . واین کـه شنیده‌ای که در رمضان شیاطین بسته باشند همین است که همـه گرسنه باشند . أکنون إین خود عالمی دیگر است ،واگر بشرحِ إین مشغول شوَم نوشته‌را تطویلی باشد. والاشتغالُ بالاهمّ فالأهمّ أولی . إین راهِ أول است تحصیلِ چیزی مجهول را .

۱۵٤ – راهِ دوم آن بود که کسی چیزی نداند وخواهد که بداند ، أز غیری بپرسد ، زیراکه أو إستعدادِ آن ندارد کـه بواسطهٔ تفکـّرِ خود

1 مصطفا NMK ومصطفی PI / این PNMI این سبب K / 3 السماء PNKI
السماوات K / درپیش نظر او PMI پیش او N-K / 5 هم PNI-MK / کرد
PNMI کرده است K / مصطفا چون گفت NMK سید عالم که PI / 6 قال MI
PN فقال K / 8 ربکم NMK الله PI / 9 رمضـــان NMK ماه رمضان PI /
10 بسته M تشنه K رابسته N بسته اند وبسته می PI / همه PMKI همیشه N / این MI
PN این عالم K / 10 نوشته NMK این مکتوب PI / 12 اولی MK-PNI / این
PNMI را ... / K-PNMI تحصیل NM وتحصیـــل PI / 13 راه PMKI طریق N /
بود که کسی NMK است کسی را که PI / خواهد PNMI اگر خود نداندو خواهد K /
از PNMI و از K / 14 بپرسد PNMI4 نترسد K / او PNI او این K-M / آن
K-PNMI / که بواسطهٔ ... خود K-PNMI /.

بداند . وآن غیر این استعداد دارَد. « فاسئَلوا أهلَ الذکرِ إن کنتم لا تَعلمونَ » قلم الله درمقا بلهٔ دل غیر هست ، در لوحِ دلِ أومی نویسد ، أما در مقابلهٔ دلِ این سائل نیست . پس قلم دراین دل نویسد . این کس به زبانِ خود أز آن ترجمان بود ،تا این معنی که قلم الله بردلِ أونوشت ، در کسوتِ حروف وأصوات به سمع سائِل رساند . مثال این چنـان بود که آفتاب بود وأبر بود ودو دیوار مثلاً بود ، یکی در مقابلهٔ آفتاب ویکی نـه . چون حجابِ أبر برخیزد شعاع برآن‌دیوار که در مقابلهٔ آفتاب بود پیدا شود ، وبر دیگر دیوار که در مقابلهٔ آفتاب نبود پیدا نشود . أگر کسی خواهد که نورِ آفتاب بر دیگر دیوار پیدا شود ، تدبیر آن بود که مثلاً آینه بیاورد وبر آن دیوار نهد ، که در مُقابلهٔ آفتاب بوَد تا عکسِ نورِ آفتاب أز آن آینه برَ دیوارِ دیگر أفتد .

١٥٥ ـ أکنون بدانکه دلهایِ آدمیان منقسم است ، قسمی آن است که خود درمقابلهٔ قلم الله است ، وبر وی می‌نویسد ، هرچه نداند با خود رجوع کند تا بداند . وقسمی دیگر هنوز خام است ، ودر مقابلهٔ قلم نیست ، چون سؤال کند أورا معـلوم توان کرد . پس این کس هنوز خام استو

1 بداند . . . دارد K ـ P N M I / این استعـداد N M استعداد آن P I / 1 ـ 2 النحل 16 : 43 والانبیاء 21 : 7 / 2 دل P K I ـ N M / اومی M K آدمی P N I / 2 ـ 3 أما . . . نویسد P I ـ N M K / 3 به N M K را P I / 4 خود N M K ـ P I / بود تا N M بودو P I که K / 5 به P N M I در K / بود وابر بود P N M I وابر K / 6 آفتاب P N M I آفتاب است K / 7 شعاع P M K I وشعاع برآن N / آفتاب P N M I ـ K / 7 ـ 8 شود . . . پیدا P N M I ـ K / 7 شود N گردد M آید P I / دیگر P I ـ N M / 8 آفتاب نبود P M I نبود N / 9 مثلا P K I ـ N M / بیاورد K M بیارد N سازد P I / 10 ـ 11 که . . . افتد P I ـ N M K / 10 بود N M است K / آفتاب از K از M ـ N / بر N K با M / 12 أکنون P N M I واکنون K / آن است که P I ـ N M K / 13 است P N M I بود K / وبر PI وقلم الله بر K ـ N M / 14 وقسمی P M K I قسمی N / 15 کس که P M I کسی که N کس K / است و P I است در مقابلهٔ قلم نیست N ـ M K .

استعدادِ آن ندارد که خدای تعالی بادلِ أو سخن کند ، أمـا استعدادِ آن دارد که أز پیری پخته بشنود ، پس هرچه نداند أز خدای عزّ وجلّ بواسطهٔ دلی بشنود وبتواند دانست .

۱۵۶ إینجا بدانی که خدارا در آینهٔ جانِ پیر دیدن چه بود . لا بـل روشن‌تر بگویم تا ذرّه‌ای إشکال نماند علی الخبیر سقطت: مصطفا ـ صلعم ـ را گفت : « قوموا لله قانتین » که فرمانِ حق است . ازوی شنید ، پس قام لله ، باوی گفتند: « یا أیها المزمّل. قُم اللیل » ، « وعلـّمكَ ما لم تكنْ تعلم » بدانست که قیام اللیل مثلاً می‌باید کردن . پس بی واسطهٔ آدمی أز جناب غیب بردلِ أو وَحی کردند که : « فأوحی إلی عَبدهِ ما أوحی » .

۱۵۷ ـ أما بوبکرو عمر را در دل ننوشتند که قُم اللیل که إستعداد نداشتند که « نزَل بهِ الرُّوح الأمینُ علی قلبـكَ » ولیکن مهتر ـ صلعم ـ به زبانِ خویش إیشان را گفت ، آنچه بیواسطه أورا گفتند : « لتكونَ مِنَ المنذرین بلسانٍ عربيّ مبینٍ » در قیـام شب ، مصطفا و بوبکر چون برابر باشند که او أزحق شنید و بوبکر أز مصطفا . أما « من یطع الرّسول فقد أطاعَ الله » پس بوبکر صدّیق خدا را أز جانِ مصطفا دیدو أوامرو نواهیِ

1 ـ 2 که . . . دارد K ـ P N M I / 2 پیری P M K I ـ N / چه P N M I / که K / از خدا . . . جل P I از خدا . . . تعالی K ـ N M / 3 دلی . . . بتواند N دلی می تواند M K دل می توان P I / 4 اینجا P M K I که اینجا N / جان N M K دل P I / 5 تر P I ـ N M K / را P M K I ـ N / 6 گفت P K I فرمودند M ـ N / البقرة 2 : 238 م / قام N M K ثم P I / 7 المزمل : 1 و 2 ك / النساء 4 : 113 م / 8 مثلا P M I N K ـ / جناب N M K جانب P I / 9 بردل او K بدل او این N بدل أو M بوی P I / که M بردل او که N K ـ P I / النجم 53 : 10 ك / 10 را M رضی الله عنهما وروحی فداهما P N K ـ I / در ... اللیل که K ـ P N M I / 11 الشعراء 26 : 123 ك / مهتر N M K I مهتر عالم P / 12 خویش N M K خود P I / گفتند N فرمودند M K فرمود ، بود P I / 12 ـ 13 الشعراء 26 : 194 ـ 195 ك / 13 شب N اللیل M K ـ P I / چون N M K چنان P I / 13 ـ 14 برابر باشند P N M I براشند K / 14 او N M K سید P I .

حق أزدلِ أو به بو بکر رسید . پس چون خـدارا أز أو دیدو أزویافت ، هم جان مصطفا آینهٔ دلِ بوبکر بوده باشد .

۱۵۸ – شکرها می کنم که تو عزیز را إین قدر تمیز هست که قـدرِ این بدانی که بس بوالعجب بیانی است . ونیز نه پندارم که بعد أز این ذره‌ای اشکال بماند . أکنون علمی که در دلِ من بود أز آن تورا چه سود ، تا به زبان تورا نگویم ؟ زیرا که سمعی نداری که ازدلِ من چیزی بشنوی . أما سمعِ ظاهر باری داری که أز زبان من بشنوی ، هرچـه تو ندانی ومن دانمَ مثلا چون أز زبانِ من شنیـدی هم أزدلِ من شنیده باشی . پس أگر تورا گویم مثلاً بزبان که چنین کن ، وزبان مرا فرمان کنیهم دلِ مرا فرمان کرده باشی . من یطع اللسانَ فقد أطاعَ القلب .

۱۵۹ – « ومَن یُطعِ الرَّسول فقد أطاع الله » همین بود بلا فرقٍ . یاسیِّد الأولینَ والآخرینَ « وما رَمیتَ إذْ رَمیتَ ولکن الله رمی » چنـــدان جلالت أزل برتو تافت که تو نماندی ، همه أوشدی ! صِرتَ لهُ سمعاً وبصراً ویداً ولساناً فبیَ یَسمعُ وبیَ یبصر وبي یبطش وبي ینطق. جهانیان رابگذار تادر

---

1 حق PNMI او K / به بو بکر PI بدو NMK / پس PNMI – K / 2 هم NMK نه PI / آینهٔ دل MK دل N آینه PI / بوده باشد PMI دیده باشد N بود K / 3 شکرها PNKI شکر M / تو NMK آن PI / قدر K – PNMI / بدانی NMK بداند PI / 4 بس NMK بسی PI / بیانی است PMKI است این بیان N / نیز MK – PNI / 6 تورا PNI – MK / سمعی PNKI سمع دل M / چیزی MK – PNI / بشنوی PNI بشنود MK / سمع PNMI سمعی K / 7 باری NMK – PI / زبان من PNMI زبان من باری K / هر NMK – PI / ندانی . . . دانم NMK دانی . . . ندانم PI / من شنیده NK شنیدی از دل من شنیده PI – M / شنیده PNI یشنوی K / 9 گویم . . . کن K مثلا گویم بزبان چنین کن PI که خیر کن مثلا N خیرکن M / وزبان مرا PNMI بازبان من K / هم دل مرا NMK همه دل PI / 11 النساء 4 : 82 م / بلا PNMI مثلا بلا K / 16 الانفال 8 : 17 م / 13 أزل PMKI أزو N / بر NMK در PI / 14 ولسانا . . . یبطش NM فبی یسمع وبی یبصر PKI .

دریایِ تعطیلو تشبیه غرق شوند ، وآن جوان‌مرد را که محبوبِ لم یزلو لا یزال است ، صرت له سمعاً وبصراً ، نوش باد .

گرگ ازرمه برد آنچه مرادِ دلِ أو بود
گو : باد همی پیما ! آن مردِ شبان‌را

١٦٠ – أکنون به عالم دیگری أفتادم ، وتا این نامه می نویسم درصد هزار هزار عالم طیران‌و جولان کردم . ولیکن پدید بود که واعالم ملکی أز ملکوت چه توان آورد . جرعه‌ای أز کاسه ، لا بل هذا کثیرٌ ، قطرة من بحرٍ لجیٍّ ، لا بل شعاعٌ مِن شمسٍ . یا رسول الله ! سلامٌ علیك ، نوش کردی . إین بیچارگان را نصیبی باید ، گفت : کیف لا یا ربِّ ، سلام علینا وعلی عباد الله الصالحین .

١٦١ – جواب إشکالی دیگر أی عزیز هم إین است که پرسیدی که واصلان أنبیا یند یانه ؟ أی عزیز ! واصلان آنها یند که در نون وألف علینا وعلی عباد الله الصالحین أند . آنها که بودند ؟ سبحان من یعلم . اگر ألف « الم » ونونِ « ن ، والقلم » وا تو غمزه‌ای زنند وقتی ، آنگه بدانی که همه أنبیا بودند یاکسی دیگر بود ، آنگه علم این به حقیقت دانسته باشی ، أما تا سمعی یابی که « ن . والقلم » و « والم » واز آن حدیث کند ، باری به تقلید

1 تعطیل و K - P N M I / وآن جوان مردرا N M وآن جوان مردان P I جوان مردا K / 2 است N M K اند P I / نوش N M K نوشش P I / باد K I بادبیت P N M / 6 هزار N M K - P I / ملکی P N I ملك M فلکی K / 7 از ملکوت K - P N M I / کاسه N M آ گاهی P I کاسی K / کثیر P N M I کبیر K / 9 نصیبی N K آخر نصیبی P I نیز نصیبی M / باید P N I نیامد آخر K باید آخر M / کیف . . . سلام P I کیف لایارب M کیف بلی یارب سلام N یارب K / 11 اشکالی . . . است که P K I جواب دیگر از آن اشکال تو این است M دیگر اشکال این است ای عزیز اگر N / دیگر K دیگرت P I / 13 - 12 ای . . . الصالحین اند N M K - P I / 12 در نون N M در درون K / 13 من یعلم P M K I معلم من لا یعلم N / 14 الم ونون ن N M K والم ونون P I / وقتی P N M I وقت وقت K / 15 کسی دیگر P M K I دیگر کسی N (بند ٦٧٦ ج ا دیده شود) / آنگه N M K که P I / به P M K I - N / 16 سمعی P M K I سامعه ای K / و از ان P I بآن با و N و ان را K .

بشنو ! غیر أنبیا باشند . بوالحسن خرقانی می گوید :اگر جـانی بُلَسنو -یعنی جانِ بلحسنو ،بز بان روستا یی ، فدیته وهو سوادیٌ ، وأفٍّ لأبي جهلٍ وأمثاله مع عربیّتهم - حاضر نبود ، آنجا که « فأوحى إلى عبدهِ ما أوحى » رَفت ،پس چه بلَسنو وچه عتبه و شیبه . یعنی کافرم أگر نبودم . واصلان أنبیا باشند ودیگران هم باشند . یا أبا بکر ! لیس بیني وبینك فرقُ إلا أني بُعِثتُ .فضیلِ عیاض می گوید : َما مِن نبيٍ إلا وله نظیرٌ في أمّته . وَدعِ الشرَّ یعبرُ . ولا تحرّك سلاسل المجانین . که اینجا عـالمی دیگر سیاه می باید کرد .

۱۶۲ - أی عزیز ! هرچه مشکل بود می‌پرس ! تامه رابیان کنم ، که بجای من هیچ کس إحسانی نکند . نه أز سؤالی مشکل که بکند تادر آن بحرِ عمیق غوطـه خورَم وطلبِ دُرِّ ثمین کنَم والخصوص تو عزیز :

إذا زرتُ الملوكَ فإنّ حسبي شفیعاً عندهم أن یَخبُروني

والسّلام . والحمد لله ربّ العالمین .

---

1 می PNI که K - M / جاني K جان PNMI / 2 یعنی جان بلحسنو K یعنی بلحسنو N یعنی بوالحسنو PI - M / فدیته NNK فدته روحی PI / 3 مع عربیتهم NK مع غیر بیتهم PI - M / 3-4 النجم 53 : 10 ك / 4 چه PNMI - K / عتبه و PMKI عتبه و چه N / 5 دیگران PNMI وکیلان K / هم MK همه PI - N / 6 عیاض PMI ابن عیاض N - K / 7-8 که . . . کرد NM - PKI / 9-13 أی . . . یخبرونی NMK - PI / 13 فان P قال I / 14 والسلام PM والله العزیز N - MKI / والحمد . . . العالمین PNKI - M .

بسم الله الرحمن الرحيم

١٦٣ – ایزد تعالی آن دوست عزیز را در ضمان سعادتِ دوجهانی بداراد! دیرگاهی است تاهیچ مکتوبی نخوانده‌ام . أرجو که عایق خیر بود. وطول عهد منسی نیست ، ومن نیز کمتر می‌نویسم ، چه تا برکت رحیل کرد قریب دوماه است که جز مکتوبی ننوشتم. وسؤالی که کرده است در معنیِ طریقِ حصول معرفت ، جوابی مستوفا ننوشته‌أم در معنی این مسأله‌را به هیچ بار ، ومگر أکنون وقت است ، وندانم که خواهم نوشتن ؟ . أرجو که خدای تعالی جز خیر بر قلمو زبانِ ما نراند .

١٦٤ – واینجا یك نکته هست ، وتعلیمیان‌را عادت است که در بدایتِ دعوتِ خود گویند: معرفت أزکجا حاصل شود ؟ وطریقِ حصولش عقل است یا إمامِ معصوم ؟ واین مسأله‌را شعب بسیار است . وهرکه گوید عقل است ، یا إمام معصوم است ، أز حقیقت سؤال بی خبر بود ، تابه جواب رسد . وهر مسأله که معنی سؤال در آن جا محقق نبود جواب أز آن رمیِ في عمایه بود ، بنزدیك أربابِ بصایر • وبیشتر مذاهب عالمیـــان برتصانیف

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای هما نندی نامه ها) بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ٦٣ بسم ... الرحیم N المکتوب الثالث والاربعون K / 2 – 4 ایزد ... تصانیف M N – K / 3 مکتوبی N – M / نخوانده‌ام N نخواند م M / بود N است M / 3 – 4 وطول ... نیست M – N / 4 کمتر می‌نویسم N دیگرگاه است تا چیزی ننوشتم M / قریب M قرب N / 5 که جز N وجز M / که کرده M کرده N / 6 در ... را M – N / به N – M / 8 ما N – M / 9 هست و N است M / در N – M / 11 یا N اگر M / واین M است واین N / 12 یا N یا گوید M .

* * * نامهٔ هفتاد وپنجم . N 63 . M 41 . K 43 * * *

مصنفان که بوده‌أندو هستند براین منهاج است ؛ خوض می کنند در نُصرتِ مذهبی که حقیقتِ این مذهب هنوز حاصل نکرده‌أند .

۱۶۵ – مثلاً گویند : خدای تعالی دیدنی است یانی ؟ ویکی مذهبی را نصرت دهــد ودیگری مذهبِ دیگر را . واگر تفحص کنند هنوز حقیقتِ دیدار ، نه این کس را معلوم استو نه آنکس را . وچون کاربر این جمله بوَد ، چون روا بود که أحد الطرفین را در این مسأله نُصرَت دَهند ؟ . وهمچنین قومی گویند : قرآن مخلوق است. وقومی گویند نیست . واگر حقیقتِ مخلوقو حقیـقتِ کلام أز ایشان باز پُرسند متحیّر بمانند. لعمری ! هذیانات بسیار گویند، أمّا سخنی که ثلج الصدورو بَرد الیقین وازان بوَد نگویند ، خابط خبط عشواء :

هَرکسی چیزی همی گوَید زِتیره رایِ خویش
تاگهان آیـَد که أو قِسطایِ بن لوقا ستی
آنکه گوَید : گر جهان را نیستی دو کردِگار !
نیستی واجب که هرگز خار با خُرمـا ستی
وآنکه گفتی : گر جَهان را صانعی عادِل بُدی !
بَرجَهان وخلق یکسر دادِ أو پیدا ستی
این ِچرا بَنده ضَعیفو چاکرِ هرکَس بُدی !
وآن ِچرا شاهِ قویو مهترو والا ستی ؟

1 – 12 مصنفان . . . لوقاسق M N – K / 1 براین M بدین N / 3 است M هست N / یانی N أگر نــه M / مذهبی N مذهب M / 4 هنوز M نه N / 5 نه M – N / 7 دهند M دادن N / 9 بسیار M – N / 10 وازان N بان M / 11 رای N رایی M / 12 لوقاسق N لو قایی M / قسطا فیلسوف بعلبکی بروم رفت وکتابهایی ببغداد آورد وبعربی گردانید سپس به‌أرمنستان رفت ودر آنجا درگذشت (ابن ندیم. ص 295 وقفطی ص 262) / 13 – 18 آنکه . . . والاستی N – M K .

نورو خیرو پاکو خوب أندر طبایع کی چنین
ظلمتو شرّو پلیدو زشت را أعداستی ؟

مَن بگویم از زبانِ این حیَّـان راستی
عاقِلان را گوش کردن قـولِ من یاراستی

پُشتِ این مُشتی مُقلّد خَم که کَردی دَر رکوع!
دَر بهشت أر نه أمیدِ قَلیهو حلواستی ؟

١٦٦ — وحالی این مسأله را که أهلِ تَعلیم در بدایتِ دَعوت گویند ، من بیانی شافی بکنم تا عالمیان بدانند که تقصیرهـا کرده أند آنها که در این مسأله خوض کردَند . وخواجهٔ امام بوحامِد غزّالی این مسأله را در چند کتاب أز آنِ خود یاد کرده است . ودر جوابِ آن سخن رانده است . واگرچه بهإضافت باکسانی که در جوابِ این مسأله سخن رانده أند سخت مستوفا سخن گفته است ، به نسبت با این مسأله مقصّر است ، چـه حقّ این مسأله هنوز نگذارده است . أکنون تو عزیز همه گوش باش تا من بیان این مسأله بکنم . ومن الله المعونةُ والتوفیقُ .

١٦٧ — این کس که گوید : معرفتِ خدا أز عقـل حاصل گردد یا أز إمامِ معصوم . أو را لابد بباید پرسیدن : که به معرفت چـه می خواهی ؟ وإینجا دو جواب است . یکی آنکه گوید : که به معرفت آن چیز میخواهم که بوبکرِ صدیق راو علیِ بوطالب راو أویسِ قرنیرا و بابزید بسطامیرا بُود ، و بوجهلو بولهب راو عموم خلق را نیست . پس ا ـال چون منقح بوَد ، گویند : کمالی که بوبکرو عمررا بُودو عتبهو ش ـا نبود ، أز کجا حاصل شود ؟ هذا واحد .

1 ـ 6 نورو . . . حـلوا ستی N ـ M K / 7 ـ 20 وحالی . . . منقح N M
ـ K / 7 را M ـ N / 8 تقصیرها M تقصیر N / 9 کردند M کرده اند N / امام M
ـ N / 10 یا د کرده M بیان افتـاده N / ودر M در N / 13 هنوز M تمام به N /
14 ومن N ویا M / 15 گردد M آید N / یا N أگر M / 17 یکی M اول N /
18 ـ 19 را وأویس قرني را M ـ N / 20 ـ 21 بود گویند . . . واحد M ـ N K .

۱۶۸ – دوم : آن است که تعلیمی گوید : به معرفت خدا آن می‌خواهم که وجودِ او بیقین بدانند . پس هر که به برهانِ یقینی داند که در وجود موجودی قدیم هست این کس عارِف بوَد . وهر که نداند أز اهل معرفت نبوَد . پس این سؤال را چون تهذیب‌و تنقیح کنید ، بایــد گفت : که آدمی‌را علم به‌وجودِ موجودی قدیم چون حاصل شود ، أز إمامِ معصوم یا أز نظر عقلی در براهین یقینی . وچون بگوینــد این سؤال را جوابی شافی باز توان داد ، چنانکه در آنجا بحالی إعتراض نماند إلاّ کسی‌را که جواب هنوز فهم نکرده بوَد .

۱۶۹ – أکنون ، این دو مسأله است . وهر یکی را جداگانه بــه جوابی حاجت است . فعلیك أن تلقي إليّ سمعك ، وعليّ أن أكشف كشفاً واضِحاً وبيَاناً شافياً . شعر :

فلا يكشف الغمّاء إلا ابن حرّةٍ يرى غمرات الموتِ ثم يزورُها

أوّلا ، این کس‌را که گوید : کمال بوبکری‌و عمری‌و علوی‌و أویسی أز کجا حاصل آید ؟ باید گفت : که این بَردو وجه ممکن است .

۱۷۰ – یکی ، آنکه آدمی بخود مشغول باشد و به هیچ آدمی استعانت نکند وخود را بأنواعِ مجاهدات ریاضت می‌دهد ، تا أو را کمالی حاصل شوَد . إمّا کمالِ عمرو إمّا کمالِ علی‌و إمّا کمالِ أویس و جنیدو صهیب‌و وهیب ، وعلی الجملہ هر کمال که خواهی . وعجب مدار که کمالِ بوبکرو علی کس‌را حاصل شوَد ، چه مصطفــا ـ صلعم ـ گفت : درهر عصری چهل کس باشند که دِلشان چون دلِ موسی بود . وهفت کَس باشند که دِلشان چون دِلِ ابراهیم بود . والحديثُ طويلٌ ، تا آنجا که گویــد :

1 دوم آن NK – M / 1 – 5 است . . . چون K – NM / 1 خدا N حق تعالی M / 3 موجودی M موجود N / 4 چون M که چون N / 5 – 21 حاصل . . . گوید NK – M / (در اینجا نسخهٔ مجموعهٔ N پایان یافته ونامه ناقص مانده است . دو صفحهٔ پایان نسخهٔ N تعمیر شده وبرخی واژه‌ها نا پیدا است یا خوانده نمی شود) .

که یک کَس باشد که دلِ او چون دلِ إسرافیل باشد . واین حدیث در ابتدایِ حُلیَة الأولیایِ بونعیم آمده است ، که مصطفا ـ صلعم ـ می گوید : انّ من عباد الله لأناساً یَغبِطُهم النّبیّونَ والشهداءُ یومَ القیامة لِمکانِهم مِنَ الله ، وما هُم بأنبیاءَ ولا شهداءَ . فقالَ یا رسولَ الله صِفهم لَنا لَعلّنا نُحِبُّهم . فقالَ : هُم المُتَحابُّون بروحِ الله .

۱۷۱ ـ فُضیلِ عیاض أز بُزرگانِ این أمّت بود . وأو می گوید : ما مِن نبیٍ الاّ وَله نَظیرٌ فی أمّته . واین دَر رِسالهٔ پِسَرِ مالك است که به إسنادِ خویش أز مَشایخ آورده استِ . واین پسرِ مالِك أز أولیایِ خدا بوده است . وقطبِ رویِ زمین را دیده است . وبسی أولیاو أوتاد را دیده است ، وأز ایشان فواید گرفته . وحال نمی‌خواهم که أز مقصودِ خویش باز مانَم .

۱۷۲ ـ أمّا حصولِ کمالِ بوبکری‌و عمری أز این طریق که پای پیری پُخته درمیان نَبوَد به غایت مُتَعذر بُوَدو عزیز ، اگرچه ممکن بوَد ، وهیچ آدمی نَتواند گفتن که این در قُدرتِ خدا نیست که آدمی را به کمال رساند بی پیری . آنگه أگر گوَید : این کار که بخود بدین کمال تَواند رَسیدن ، طریقِ حصولَش علم است یا عمل است ؟ گویند : همه بُوَد . ودر حصر نَتوان آوَردن ، که أز چند قراین‌و علوم‌و أعمال این کمال بتوان یافت . إما أز خود بدان توان رَسیدن بی‌پیری ، کسی أز خواندنِ برسد ، ودیگری أز ریاضت ، وعلوم خواندن هم ریاضت بوَد ، وریاضت کَردن هم نیز بی عِلم نَتواند بود ، چه علمِ ریاضت ببایَد تا ریاضت توان کرد .

۱۷۳ ـ وأگر کسی گوید : این کمال چون أز خود حاصِل شوَد ، طریقِ حصولَش ذَره ذره وخطوه خطوه معلوم بایَد کردن ، این کس

1 ـ 19 که یك . . . علوم N K ـ M / 16 یا (تصحیح برای هماهنگی متن) أگر M / 19 ـ 22 خواندن . . . کس N ـ M K / 19 ـ 20 کردن هم نیز K ـ M / 20 نتواند بود M نتوان کردن K / بباید M باید K / 22 کردن M کرد K .

أبلهی بوَد ، چه خطوات این راه نه یك رنگ است ، چنانکه کسی به کمال بدوی رسد در شطرنج . این را نه یك طریقِ معیَّن است که باز توان گفت چنانکه آن طریق هیچ تغییر نپذیرَد دَر حقِ هیچ آدمی ، بل این قدر بتوان گفت که أز مجالستِ لَعّاب و مُمارستِ لَعب حاصِل گردد ، وبیش أز این چه توان گفت ! هذا مضی .

۱۷٤ – دوم طریق آنست مر حصولِ کمالِ بوبکر را مثلاً که پیری پُخته بوَد . وهذا هو الأغلب والأکثر ، لا بل هو المعهود من سنَّةِ اللهِ ، إلاّ في الشاذِّ النادِرِ . واین پیر شرط نیست که معصوم بوَد أز گناه ، چون مصطفا ـ صلعم ـ که سرورِ پیران وسرِ پیغامبران است أز گناه معصوم نیست . از قرآن بشنو ! « ما تقدَّمَ مِن ذَنبِكَ ومَا تأخّرَ » ، « وَوَضعنا عَنكَ وِزرَكَ . الذي أنقضَ ظَهرَكَ » . و بوبکرو عمرهم گناه کنند . وجُنیدو شبلیو أویسِ قرنی همچنین گناه کنند .

۱۷۵ – بلی شرط این پیر آن بود که راهِ خدا رَفته باشد ، وشفقتی دارَد که مرید را راه نماید تا به کمال برساند . ندانَم کمالِ جنید بوَد یا کمالِ معروفِ کرخی یا إبراهیم خواص . چنانکه کسی بر أدیبی بُزرك علمِ أدب خواند ، لا بُد به کمالی رَسد ، أمّا ندانم این کمالِ أصمعی بود یا أز آنِ بوزیدِ انصاری یا یونسِ حبیب یا خلیلِ فرهودی یا بوعبیده

1 - 17 ابلهی . . . عبیده MK - N / 1 راه نه M - K / 2 بدوی M - K / نه M - K / است K نیست M / 3 تغییر M تعیین K / بل K بلی M / 4 ممارست M یا ممارست K / 6 دوم طریق K طویق پنجم M / 8 - 9 چون مصطفا K چه محمد M / 9 سرور K سر M / وسر M و K / 10 الفتح 48 : 2 م / 10 - 11 الشرح 94 : 2 ك / 11 هم گناه کنند K گناه کنند هم M / 12 شبلی و K - M / قرنی K - M / همچنین M هم K / گناه کنند K - M / 13 پیر آن K پیران آن M / باشد K باشند M / شفقتی K شفقت M / 14 که M که این K / 15 کسی M أگر K / 16 علم أدب خواند M علم خواند وادب K / لا بد K لا بل M / 17 از آن بوزید M آن بویزید K / یا یونس ... عبیده M - K / فرهودی M. فراهیدی خلیل بن أحمد ۱۰۰ - ۱۷۰ هـ . ق . پایه گذار عروض است .

یا بوعبید ثعلب یا إبن درید . این در وسعِ آدمی نبوَد إلا ما شاء الله . أمّا پیران چون کامل باشند بدانند که هر مُریدی تا به کدام مقام رَسد به عاقبتِ کار . چنانکه أز شیخ فتحه قومی بسیار شنیده بودند که : فلان را قدمِ فلاَن خواهد بود ، وفلان‌را قدم فلان .

۱۷۶ – واین طریق رابیانی تمام بکردم ، که چون به معرفتِ خدای تعالی کمالی خواهند أز کمالاتِ سالکانِ راهِ خدا ، طریقِ حصولِ آن کمال ممکن است که به خود سپرده شوَد ، وهو الأقل ، وغالب آن است که به پیری تمام گردَد . أمّا شرط نیست که أز گناه معصوم بوَد ویکی بود درهمهٔ عالم ، لا بَل که هزار روا باشد « وِممَّن خَلقنا أمةٌ یهدونَ بِالحقِّ وبه یَعدِلونَ » ، « ولتکن مِنکم أمةٌ یَدعونَ إلی الخیرِ ویأمرونَ بالمعروفِ ویَنهونَ عَنِ المنکرِ » . ونیزواجب نیست که در مصرِ نشینَد یا دَر هَمدان بوَد یا دَر إصفهان یا دَر بغداد . واگر در دهی بوَد هم شاید . بوالحسنِ خرقانی أز دهی بود ، ولیکن به‌کمالی رسید که چندین هزار هزار سالِك در راهِ خدا دَرآیندو یکی أز إیشان بدان کمال نرسد . ولیکن « فَضلُ الله یؤتیهِ مَن یَشاءُ » .

۱۷۷ – أگر گویند که أز إین همه لا بُد یکی کامِل‌تر بوَدو دیگران زیرِ أو باشند ، إین روا بوَد ، ورواهم بوَد که سیو چهل دَر یك مقام باشند . وإین نتوَان دانست إلا آدمی بود که مشرف بوَد به‌نظرِ خود بر کلّ آدمیان ،

1 . 18 یا بوعبید . . . آدمیان N – K M / 1 یا بوعبید . . . یا ابن M یا از آن ابن K / 2 تا M – K / 3 شیخ فتحه قومی K فتحهٔ سر پولی M / بودند K اند M / 4 را قدم M را K / 5 طریق K طرف M / بکردم M نکر دم K / 6 کمالی M کمال K / راه M طریق K / 7 الاقل M الاصل K / 8 اما K واما M / از گناه M – K / 9 که هزار روا K هزار M / باشد M باشند K / 6 – 10 الاعراف 7 : 181 ك / 10 – 11 آل عمران 3 : 104 م / 11 ونیز M پیر K / یا M که اگر K / 12 واگر در دهی M – K / 13 چندین M – K / 14 از ایشان K – M / 15 المائدة 5 : 54 م / 16 اگر گویند M واگر گوید K / یکی M بود که K / زیر K تحت M / 17 یك مقام K مقامی M / 18 که مشرف بود M مشرف K / کل M کمال K .

آنگه إين تصرُّف بكند كه چندند به عدد وهريكى دَر كدام مقـام است . أمَّا خِضر گويد : ماخَطَرَ ببالى يوماً أنىّ َلقيتُ أولياءَ اللهِ ُكلَّهم إلا ورَأيتُ ذلك اليوم َوليًّا لم ارَهُ قَطّ . إين كهرا توانـد بود ؟ واللهُ أَعـلمَ . وچنين مىدانم كه اين قدر از بيان مُغنى بوَد ، وبهمزيد إيضاح هيچ حاجَت نبوَد . وأگر حاجت أفتد باز نمايد تا بگويم ، والسَّلام .

۱۸۷ — طريق دوم ، كه مى بايَد كه آنرا بيان كنم آن است كه گويند : به معرفتِ خدا آن همى خواهيم كه وجودِ أو بدانند بطريقِ برهانِ محقق . وجواب اين مسأله هم چنـان است كه جواب مسألهٔ سابق،من غير فرق ، چه إين علم ، أعنى علم بهوجودِ موجودِ قائم به ذات بطريق البرهان العقلى القطعى ممكن بوَد كه آدَمى را أز خود حاصل شوَد ، وممكن بوَد كه أز كسى بيآموزد . وهان وهان ! تا نپندارى كه دانستنِ اين طريقِ يقينى آسان بوَد ، تاكسى به طريقِ برهان بداند كه ُبرهان چه ُبوَد ، خود أورا بَس جان ِببايد كَندن . ودرجَهان كم كَس ُبوَد كه داند كه ُبرهان چه بوَد . لا بل كم كس بوَد كه أگر خواهـد بياموزَد هم بتواندَ آموخت . أغلب علماىِ عصرِ تو أز ُبرهان نام شنيده أند ، أز حَقيقتش دور باشند . وعلى الجمله أگر بهذكاىِ تو متعلّمى بود أورا بـه دوسال و غايتش بهيك سال مَعلوم توان كرد كه طريقِ .

1 ـ 18 آنگه . . . طريق M K ـ N / 1 اين K ـ M / هر M ـ K / 2 أما K اما تا M / ببالى M ببابى ببالى K / 3 كه را M كى K / 4 والله اعلم M ـ K / 5 ايضاح M ايضاحى K / حاجت M حاجتى K / 6 والسلام M ـ K / 8 همى خواهيم M مى خواهند K / 9 هم M ـ K / 12 كه دانستن K كه از دانستن M / 13 بـه طريق K طريق M / كه برهان K كه M / 14 ـ 15 خود . . . چه بود M ـ K / 15 لا بل كم M لا بل K / خواهد K ـ M / 16 هم K ـ M / 17 دور M بى K / به ذكاى تو K به ذكايى مثلا M .

برهان چیست وبرهان خود چه بوَد؟ . واین آنکه بُوَد که معلّم من باشم ، یا نه دیگری تورا بُرهانو حقیقتِ برهان آموزَد ، تورا أز مُسلمانی بیرون آرَد کالشَعَرةِ مِنَ العَجینِ که این نه آن دریا است که أمثالِ تو وأهل عصرِ تو أز آن دریا بیرون آیند که جز جذباتِ عنایتِ أزلی آنجا دست گیری نیست . همانجا که هستی خودرا نگاه دار! ونامِ بُرهان مَبر ! که خود را دَربازی که این راه خونِ چون تو بسیار ریخته است . شعر :

دَعِ المکارِمَ لا تَنهَض لِبُغیَتِها
فَاقعُد فانکَ أنتَ الطاعِمُ الکاسِی

۱۷۹ – لعمری ! که چون هِمّتی بلند در دماغی آشیان دارَد ، أو را این فتوی سیری نکنند . همه این گویَد ، مصراع : دِل را چه خَطر باشدو جان را چه مَحل ! این جوان مردان را دانی که چه صفت بوَد ؟ أز من بشنو ! که إنَّ مِن الشِّعرِ لحکمةً ، شعر :

وفِتیانُ صِدقٍ یَصدُرونَ عَنِ الوَغا
وأیدي المنایا دامیاتُ الأظافِرِ
وحاجَتُهم إحدی اثنتَینِ مِنَ العُلی
صُدورُ الغَوالی أو فُروعُ المنابِرِ

1 ـ 17 برهان چیست . . . المنابر K M ـ N / 1 وبرهان خود چه بود K ـ M / 3 و 4 دریا M دیار K / 4 که K ـ M / ازلی M ازل K / 6 بسیار M بسیار خونها بسیار K / 7 شعر K ـ M / 8 تنهض M ترحل K / 10 که K ـ M / دماغی M دماغ کسی K / 12 دانی ... من M چه بود K / 13 که K ـ M / شعر K ـ M .

۱۸۰ – أی دوست ! راهِ مردان پیداست وراهِ مخنثان پیدا :

خلق الله للحروب رِجـالاً ورِجالاً لِقَصعَـةٍ وَثرِیدِ
بکّاء می گویَد :
لولا الثَّریدانِ هَلکنا الضّمار ثَرِیدُ لیلٍ وثَرِیدُ النَّهار
هِمَّتِ أوتا اینجا است ، چه کنَد مسکین ! نشنیدهای که شعر :

إذا ما أصبنا كلَّ يومٍ مذيقـةً
وخمسَ تُميراتٍ صِغارٍ كوانزِ
فنحنُ مـلوكُ النّاسِ شرقاً ومغرباً
ونَحنُ أسودُ النّاسِ عِند الهزاهِـزِ
وكم مُتَمَنٍّ عيشنا لا يَنـالُـهُ
ولو نالَـه أضحى بِـهِ جـدٌّ فائز

ودیگری می گوید :

أنا والمجد خلفة نزيد بالجود والكرم
لادر من يقنع الحرب بين العرب والعجم
يحب الدهرُ يهوى ان يكون الدهرَ من خدمي
وفى يُسرى يدىَّ عنان قطا[يعلو] على القمم
وفى يُمناهما غضب به اقوى عـلى البهم
فاما أن يسود الناس طراً أو يراق دمي

هذه الأبياتُ مما سَمَح به خاطري في عنفوانِ الصِّبى .

---

1 . 19 أی دوست . . . الصبی M K ـ N / 1 أی دوست K ـ M / 2 لقصعة (ج ۱ ص ۳٤۲) لقعفعة K لقضعد M / 3 بکا K یکی M / 4 الضهار (تصحیح) بالضر K بالضمر M / لیل M باللیل K / النهار (تصحیح) النهر M بالنهار K / 5 کند M گوید K / که شعر M ـ K / 6 مذیقة K مدیقة M / 7 کوانز M لوائر K / 9 الهزاهز M الهواجز K / عیشنا (تصحیح) عیشاً M K / 10 ـ 11 وکم . . . فائز M ـ K / 12 گوید K گوید بیت M / 13 خلفة (تصحیح) حلمه M K / نزید M ـ K / 14 لا در ... العجم M ـ K / 15 یحب M یحث K / 16 ـ 18 وفی ... دمی M ـ K / 16 یعلو (تصحیح) ـ M K / 18 یسود M K شاید : أسود .

۱۸۱ – أی عزیز ! «هو الذي خلقكم فمنكم كافر ومِنكمُ مُؤمِنٌ » چه توان کرد ! یکی‌را باهمتی آورد که هر روز هزار بار کمنـدِ همتِ خویش برکنگرهٔ کبریایِ عرش أفکند . بجلالو قدرِ لم‌یَزل که چنین مَردان باشند ، تاغلطی نپنداری . ویکی‌را چنـان آورد که چون دوتا نان بیافت وشکم سیر کرد چنان داند که خود هیچ کاری دیگر نتواند بود در وجود ، چنانکه عبادی گوید :

تلوم على تركِ الغنى باهليّـة
طوَى الدّهرُ عَنهـا كلّ طرفٍ وتالدِ
رأت حَولَها النسوانَ يرفلن فى الحلى
مقلّـدة أعناقَهـا بالقلائدِ
وَهَبنى كانى نِلتُ مـا نَالَ جعفرٌ
مِنَ المالِ أو مـا نَالَ يحيى بن خالِدِ
فـانّ جسيماتِ الأمور مَشوبةٌ
بمستَودَعـاتٍ في بُطون الأساوِدِ

ودیگر چنانکه همدانی گوید :

تقـول سليمى لا تعرّض لِبلغـةِ
وَليلُك من َليـلِ الصّعاليكِ نائمُ

---

1 ـ 17 أی عزیز . . . نائم K M ـ N / 1 التغابن 64 : 2 م / 2 را . . . که M ـ K / همت خویش K خود M / 3 بر K در M / وقدر K ـ M / 4 دوتا K دو M / 5 هیچ K ـ M / 6 درو جود K ـ M / عبادی K عتـابی M / 7 تلوم K علوم M / الغنى با هلية K العناء وأهله M / 15 دیگر چنانکه همدانی M دیگری K / 16 لبلغة K لتلفه M / 17 ولیلك ... نائم K وکیلك من کیل الصعالید نائم M .

وکیفَ یَنام اللیلَ مَن بعض هَمِّـه
حسامٌ کلونِ الملح أبیض صارمُ
ألم تعلمی أنَّ الصَّعالیـكَ نومهـم
قلیـلٌ إذا نامَ الـدَّثور المسالمُ

۱۸۲ ـ وشرط آنکه این مسأله ازوَی آموزَند آنست که این مسأله داند وبیاموزَد . و بهیچ حال أو را معصومی شرط نیست .

وعلى الجملة ، این کس که گویـد که خدارا بچه توان شناخت ، اگریك مسأله معیَّن میخواهد روا بوَد که کسی بخود بداند ، وروا بوَد که أز کسی که دانـد بیآموزَد . وشرط این کس آنست که آن مسألهٔ معیَّن داندَ نه آنکه معصوم بود أز گناه . وأگر کمالی معیَّن میخواهد ، حصولِ این کمال مُمکن است که بخود بوَد ، وغالِب آنست که بهپیری پختهٔ راه رفته بوَد . وشرط این پیرآن نیست که معصوم بوَد أز گنـاه . فهذا هو کشف الغطاء عَن حقیقةِ هذه المسأله .

۱۸۳ ـ آمدم با مقصودِ خویش وجوابِ سؤالِ تو ، که می پرسی که طریقِ تحصیل معرفت چیست ؟ جواب این سؤال هم چنـان است که کسی گوید طریقِ حصولِ علمِ غزالی چیست ؟ جواب این آن بود که ممکن است که خدای عزَّ وجلَّ علمِ غزالی بهکسی دَهـد بیأستاد . وغالب آنست که با أستادی بوَد . أگر گوید : علمای دینرا نشان چه بوَد ؟

1 ـ 4 وکیف . . . المسالم K ـ N M / 5 ـ 18 وشرط . . . چه بود K M ـ N / 5 این M ـ K / أزوی آموزند M ازو بودند K / داند M باز داند K / 7 که خدا K خدای تعالی M / 8 خواهد روا بود M خواهد روا باشد K / بداند M نداند K / 9 که داند K ـ M / مسأله M یکی K / 10 کمالی M کال K / 11 آنست M آن بود K / 12 آن K ـ M / 14 خویش M خود K / که K ـ M / 15 ـ 16 چیست ... غزالی K ـ M / 18 آنست M آن بود K / با K به M / أستادی M أستاد K .

تا إیشان‌را شاگردی کنم ! چه مدعیان بسیارند که گویند : أز غزالی بـهٔ دانیم ، وهیچ ندانند . جواب آن این بود که چون کسی‌را وصول به‌کمالِ غزالی نهاده باشند دَر علمی، أورا این خود براه نیاید، وأگر آید أز آن خلاص یابَد بوَجهی أز وجوه . وشرحِ آن وجوه سخت متعــذّر بوَد . تو عزیز می دانم که طریقِ حصولِ کمال می‌خواهی که بدانی . طریقش خدمت کفشی بوَد وحالی تورا این نیست .

۱۸٤ ـ أکنون ان لم‌یکن ابل فمعزٌ « وإن لَم یُصبها وابلٌ فطلٌ » . چندانکه توانی طاعتی می‌کن وأز هر معصیتی می‌پرهــیز ، وبهترین طاعتِ تو آن بود که تقرّبی کنی بدوستی أز دوستانِ أو ، تا باشد که به‌عنایتِ أو روزی أز إین هاویه که در آنجا أفتاده‌ای خلاص یابی . پس أز آن باتو گویند :

عِشقت کند هر آنچه بِبایَد ، تو صَبر کن
شاگردِ عشق باش ، تورا أو بس أوستــاد

چون عمر بدین وجه گذرَد باشد که کاری دیگر خود روی نماید « لعلَّ اللهَ یُحدِثُ بَعدَ ذلك أمراً » آخر تعلُّلی می کن . أمّا خــدا را فراموش مکن ، که فراموش کردن وخودرا مهمــلاً فرو گذاشتن در هیچ حسابی نیست. مَغَبَّتِ « فَنسوا اللهَ » جُز « فَنَسیهمُ »

چه مدعیان بسیارند M ـ K / 2 آن M ـ K / 3
1 ـ 7٬ شان ... فنسیهم K M ـ N / 1 نیایــد K / 4
غزالی . علمی K علم غزالی نهاده باشند M / این ... نیاید M خود آن راه پرهیز M معصیت
، K ـ M / 7 فمعز M فمعزی K / البقرة 2 : 267 م / 8 هر ... عشقت ..
پرهیز می‌کن K / 9 تو M ـ K / أو M حق K / 11 پس M آنگه پس K / 12 چو K /
کن K ـ M / 13 شاگرد . . . را او K باشد عشق ترا خود M / 14 چون M 1 م /
باشد که M باشد که باشد که K / دیگر خود M کندو دیگری K / 15 الطلاق 65 : K ـ M /
آخر M ـ K / 16 خدا . . . که K خود را M / 17 مغبت . . . فنسیهمُ
التوبة 9 : 67 م .

نیست . وثمرهٔ « وَاذکرونی » جز « أذکرکم » نیست . والله تعالی یجعل عواقب أمورِنا الی خیرٍ .

۱۸۵ – پیوسته می گوی : اللهم افتح بخیرٍ ، واختم بخیرٍ . که این دعای أبدالان أست تا دانیو زبان داری . وزبان تر می‌دار علی الدّوام بدین اسم که « یا ذا الجلالِ وَالإکرامِ » که دَر خبر است که الظوا بیا ذا الجلال والاکرام . أي ألزموا . والسّلام . والحمدُ لله ربّ العالمینَ وصلَواته علی محمدٍ وآلهِ .

★ ✲ ★

نیست M – N K / 1 – 5 وثمرهٔ . . . الاکرام N – M K / 1 البقرة 2 : 147 م / واذکرونی M فاذکر K / اذکرکم M ما ذکرکم K / 3 افتح بخیرو K – M / اختم بخیر M اختم بخیرك K / 4 ابدالان K ابدال M / وزبان داری M – K / علی الدوام K – M / 5 الرحمن 55 : 78 ك / 5 – 7 که در . . . آله N K – M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۸۶ – بدان أى برادر که إين عمر جوهَرى عظيم است وقيمتِ آن کسانى دانسته أند که روزو شب پاسِ أنفاسِ خود داشته أنـد ، در طلبِ تعبيهٔ أزَلى . وچون کسى إين گوهر را صرف کند در کارى جُز دَر سعادتِ أبـدى‌و راحتِ سَرمدى غبنى عظيم بوَد . مصطفا – صلعم – چنين إشارت کرد که : سيروا سَبَق المُفرَدونَ . کنايتِ قرآنِ قديم أز إين نکتـه در دَرونِ پرده إين است که « إذهبوا فتجسَّسوا مِن يوسفَ وَأخيهِ » .

۱۸۷ – إين سَمَر نيست حاشا وکلاّ ! « لقد کان في قِصَصِهم عِبرةٌ لأولي الألبابِ » طلبِ إين نقطه مردانى که کردند أز نفسِ خود کردند که دُنياو آخرت هر دو در نفسِ آدمى معبا است . دنيا عبارت است أز بيرونِ پردهٔ نفسِ وآخرت عبارت است أز درونِ پردهٔ نفسِ أو

---

1 بسم ... الرحيم P I المكتوب الخامس والأربعون K ومنها بسم ... الرحيم L بسم... الرحيم وبه نستعين M / 2 برادر P M L I دوست عزيز K / عظيم است‌و P M L I است عظيم قيمت و K / 3 دانسته اند P M L I دانند K / 4 در ... ازلى K ـ P M L I / را P M L I درجات سرمدى ثمر نيابد K / بود P M L I 5 / PI ـ MLK راحت سرمدى P M L I مى كنند است طلب سعادت خود ناكردن جاعق هرچه عظيم تر بود K / 6 كرد P M L I يوسف K / 7 از اين نكتـه M K از اين نكته آن است كه L آن است P I / 7 ـ 8 يوسف 12 : 49 ك / 9 نيست P M L I ايست K / 9 ـ 10 يوسف 12 : 111 ك / 10 نقطة P M L I دو نقطه K / مردانى كه P M L I مردان K / 10 و 11 كه P M L I ـ K / 11 معبـا P M L I مهيا K / 12 وآخرت ... أو P M L I ـ K .

* * * I 70 . K 45 . L 76 . M 124 . P 82 . نامهٔ هفتادوششم * * *

وبهشت در درونِ اِین پرده است که « ولا یدخلون الجنّة حتّی یلج الجملُ في سم الخیاطِ » أگر خواهی که بدانی طلب کن تاخود بکدام راه آدمی‌را در آن پرده راه است . پس راه رو تافتحِ « أبواب السّماء » بینی که « وَلو أنَّ أهلَ القری آمنوا وَاتقوا َلفتحنا عَلیهِم » که اِین حدیث را جز از راهِ تقواو اِیمان بدست نتوان آورد . وچون اِین نقطه رویِ جمال خود بآدمی نماید خود درآموزد که چه می‌باید کرد .

۱۸۸ — شاگرد باش عشق تورا خود بس اوستاد ! الله الله ! هر نفسی که جز در طلبِ اِین حدیث خرج کنی تاوان برتو بوَد. سلوك باید تا بدرونِ پرده راه یابی ، بدانی که « قابَ َقوَسینِ » چه بوَد . راهِ مردان از اینجا أنجامیدن گیرد وپیش از این خود هنوز سالك در « ظلماتِ ثلاث» بوده است « والله أنبتکم مِنَ الأرض نباتاً » می‌دربایست « کزرع أخرج شطأه فآزرَه » . اللهم أوزعنا شُکر نعمتَك.والسّلام والحمد لله ربّ العالمین . وصلی الله علی محمد وآله .

1 ولا یدخلون الجنة K - PMLI / 1 - 2 الأعراف 7 : 40 ك / 2 که K - PMLI / 3 ابواب السماء PMLI آسمان K / الاعراف 7 : 40 ك / 4 الأعراف 7 : 96 ك / که ولو PMLI ولو K / علیهم PLI علیهم ابواب السماء MK / که این K این PMLI / 5 نتوان آوردو PMLI آوردن K / روی PMLI ازروی K / 6 خود بآدمی PMLI بازمی K / در ML را در PI را اورا K / 7 شاگرد . . . أوستاد PMLI استاد توعشق است چون آنجا برسی أو خود بزبان حال با تو گوید که چون کن K / 8 سلوك باید K وتعرض معراج کنی PLI تعرض از تو می بباید که آن حدیث را نزول به‌آسمان بیش نیست چون تو تعرض معراج کنی M / 9 النجم 53 : 9 ك / 10 از این K - PMLI / ص 39 : 8 ك / در . . . است PLI ثلاث بود اورا MK / 11 نوح 71 : 16 ك / 11 - 12 الفتح 48 : 29 ك / 12 فازره ... نعمتك K - PMLI / والسلام M - PLKI / والحمد . . . العالمین K - PMLI / 12 - 13 وصلی . . . آله M - PLKI.

بسم الله الرحمن الرحيم

١٨٩ ـ فأنت اليوم في الشهداءِ بدرٌ
وَمَـن يَـهواك من شـهـداءِ بدر

برخاست ُخروشِ عاشقان از چَپ و راست
در بُتکده إمروز َندانم که چه خاست

دَر بتکده گرنشانِ مَعشوقـهٔ ما است
أز کعبه بهبتخانه ُشدَن نیز رَواست

دَر هر لحظه هزار هزار گونه رنگ َبرآمیزد ، تاهزار هزار عاشقِ دلِ سوختهرا گرد از جانو دلِ برانگیزَد . عاشقی باید تاسُخن عاشقان تواند شنود . فارِغانرا أز إین حدیث چـه خبر ؟ . نشنیدهای که آن عاشق چه گفت در حسبِ حالِ خود ؟ :

إذا أنتَ لَم َتعشِق وَلَم تدرِ ما الهَوى
فأنتَ وَعـيرٌ في الفـلاةِ سَـواءٌ

---

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح براى همانند شدن نامه ها) المكتوب السادس والاربعون K بسم . . . الرحيم وبه نستعين شعر M ومن رسائله رحمه الله ٢٣ بسم . . . الرحيم N / 2 ـ 3 فانت . . . بدر N K ـ M / 8 هزار هزار N M صد هزار K / 9 سوخته N K خسته M / گرد N M ـ K / جـان ودل M دو جان N K / انگيزد N M آويزد K / 10 ـ 11 نشنيده اى . . . گفت N M ـ K / در . . . خود N K ـ M / 13 فانت . . . سواء K تكن حجراً من يابس الصخر جامداً N فكن حجراً من يابس الصخر جامداً M .

* * * K 46 . M 10 7 . N 23 . نامهٔ هفتادو هفتم * * *

۱۹۰ – أمّا چون مرد أز عشق بی خبر بوَد أز نشانِ عشق چنین خبر دهد :

إنّما العشق كلَفظٍ فارغٍ ما فيه معنى

كلامُ الرّجلِ دَليلٌ على كَمالِ عَقلِهِ وعِلمِهِ . إین شاعر باری سِجلّی مُحکم برخود بَستهاست که أز عاشقی هیچ خبر ندارد ، أز جلالِ أزلِ بشنو که أحسن القصص است قصهٔ عشق . چرا چنین گفت ؟ زیرا که دَر قصهٔ یوسف عِشقبازی هست . تو چه دانی که « يحبهم » با « ويحبونه » چون خواهد که جمّاشی کندَ گوید : « أحسنُ القصَصِ » ، أهلِ غفلت را أز إین نقط چه خبر ؟ زُلیخا صفَتیو مجنون لَقبی بایَد تا قصهٔ یوسفو حکایتِ زلیخا تواند شنود . بردهٔ لاوی شناسد بردهٔ لاوان .

عاشقانرا جامِ مَی باخنبِ مَی هم سنگ دِه
هرکسیرا در نواو درخورِ فرهنگ دِه

زَورقِ شامی بیاوَر پُر سهیـل شام کن
مشتری رویانِ مجلس را سُهیل آشام کن

۱۹۱ – « وإذا رأوهم قالوا إنّ هؤلاءِ لَضالّونَ » ، « لَقد كان في قِصَصِهم عِبرةٌ لأولي الألبابِ » ، « إنا لنَريها في ضلالٍ مُبينٍ » .

1 بی M N با K / از M – N K / 2 چنین M N – K / خبر M N باز K / دهد M K دهد که شعر N / 6 است قصهٔ عشق N – M K / چنین M N – K / 7 هست N است M K / المائدة 5 : 54 م / با N وا M و K / 8 یوسف 12 : 3 ك / 9 لقبی K تعبی M نعق N / 10 حکایت زلیخا N زلیخا K لیلی M / تواند M K بداند N / بردهٔ لاوی شناسد بردهٔ لاوان M بردهٔ لاوان شناسد K – N / 11 خنب N خم M K / 12 درخور M K در خورو N / 13 – 16 زورق . . . لضالون M N – K / 15 المطففين 83 : 32 ك / 15 – 16 یوسف 12 : 111 ك / 16 لأولي . . . مبين M N – K / یوسف 12 : 30 ك .

تا سخرهٔ عامو آنِ غوغـا نشوی
تهمت زدهٔ جهـودو ترسـا نشوی
بیزار زِکیشِ خویش عمـدا نشوی
در مجلسِ عاشقان تو پیدا نشوی

أهلِ سلامَت‌را بگویند که عاشقان‌را مَلامَت مَکنید ! :

نه همرهی تو مرا راهِ خویش گیرو بُرو
تورا سَلامَت بادو مرا نگـونساری

إن یَکن هذا ضَلالاً فاترکوني وضَلالي !

١٩٢ ـ أگر زُلَیخا أز إین بترَسیدی که « إمرأة العَزیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفسِهِ » هَرگز نامِ یوسف نَبردی . لا بَل إین طُرفه‌تر است که در عشق بجائی رَسید که بِه‌زبانِ خویش با زَنانِ مِصر گفت که : « وَلَقد راوَدتُه عَن نَفسِهِ فاستَعصَمَ . وَلَئن لَم یَفعل ما آمرُه لیُسجنَنَّ وَلیکونا مِن الصّاغِرینَ » لا بل خود با عَزیز گفت : که « الآن حَصحَصَ الحقُّ ، أنا راوَدتُه عَن نَفسِهِ » زَهی عشقِ زلیخا ! أز اینجا هیچ دَرَجهٔ دیگر نمانده است . اللّهم ارزقنا هذه الدرجَةِ . عشق أز إین چنین بلعجبی بِسیار یاد دارَد . أو چون زلیخـا کشتگانی

1 تا K بیت تا M رباعیة تا N / 2 ـ 4 تهمت . . . بیزاو . . . نشوی . در مجلس . . . نشوی M در مجلس . . . نشوی K در مجلس . . . نشوی . تهمت . . . بیزار . . . نشوی N / 4 پیدا N K زیبا M / 5 را ملامت N K ملامت M / مکنید K چگویند بیت M می کنیت N / 7 وه‌رانگو نساری N M شکیبائی K / 8 وضلالي M K في ضلالی N مقابله شود / 9 ـ 10 یوسف 12 : 30 ك / 11 با زنان مصر گفت که M گفت وا زنان مصر N K / 12 ـ 13 یوسف یوسف 12 : 32 ك / 13 ـ 14 یوسف 12 : 51 ك / 14 زلیخا N از زلیخا K ـ M / از اینجا K ـ N M / 15 درجهٔ دیگر K ـ N M / است K است اینجا N M / از این M این N K / 16 چنین N K ـ M / یاد دارد M دارد K داند کرد N / 16 أو . . . کشتگان N ـ M K .

بسیار دارد . دَرِ حکایت است که کسی بهٔزیارَتِ زُلیخا آمد وأو می گفت :

چون مَن دو هزار عاشق أندر ماهی
می کشته شَود که بَرنیایَد آهی

۱۹۳ – أی عزیز أعزَّكَ اللهُ بِطاعتِه ! چه دانی که عشق چه کند وا زُلیخا ، أز إین مَقام که گوید : « ما جزاءُ مَن أرادَ بِأهلِكَ سُوءاً إلاّ أن يُسجَنَ أو عذاب أليم » تا اینجا که گوید : « أنا راوَدته عن نَفسِه وَإنّه لمن الصّادِقينَ . ذلكَ ليَعلم أني لَم أخنهُ بالغيبِ » . لاجرَم معشوق نیز أز إین مقام که گوید : « هي راودتني عن نفسي » قدم در این مقام نهد که گویَد : « وما أبرّيء نَفسی إنّ النَّفسَ لأمّارةٌ بالسوءِ » إعتراف آورد بهٔحیلتِ خود که « وهَمّ بها » زَهی عِشق . پرورشِ مریدانِ خود چنین بایَد داد .

عشق آورد بهٔبندِ گران پایِ بخردان
عِشق أندرآورَد سرِ گردَنکشانِ بزیر

پس کار بجائی رَسَد که زلیخا گوید : مرا بهٔسَرِ راهِ یوسف بِدارید ! تا باشد که چشمَش بَر من أفتَدو گوید که إین کیست ؟ . لا بَل ولا بَل چه نویسم ؟ :

1 بسیار دارد N ـ M K / کسی M K ـ N / 2 واو K و M زلیخا N / گفت K گفت بیت N M / 6 که گوید M K گوید N / 6 ـ 7 یوسف 12 : 25 ك / 7 ذلك N M ولكن K / لا جرم M K ان الله لا جرم N / معشوق N K معشوقه M / 7 ـ 8 یوسف 12 : 51 ـ 52 ك / 9 ـ 10 که . . . که گوید N بگوید M گوید K / 9 یوسف 12 : 26 ك / 10 ـ 11 یوسف 12 : 53 ك / 11 که M K ـ N / یوسف 12 : 24 ك / زهی N M أی K / 12 مریدان N K مرید از M / خود N M ـ K / 11 ـ 12 عشق . . . بزیز N M ـ K / 12 اندر آورد M آور همی N / 14 به سر راه M براه N K / 16 تا K ـ N M / که این M این N K / 17 ولا بل M ـ N K .

أوّل بهنظر نَبود قانــع جانَم
وأکنون بهخَبَر که بِشنود شادانَم

۱۹٤ – أی عزیز ! پنداری که قصهٔ یوسفو زلیخـا میشنوی ، دریغا ! دریغا ! سُودای خود میبنمایم . أینَ أنتَ ؟ خـدارا یوسفو زلیخا بسیارند :

باللهِ یا ظَبیاتَ القاعِ قُلنَ لَنـا
لَیلایَ مِنکنَّ أم لَیلی مِنَ البَشَرِ

که نه فَریضَت است که نامِ معشوقِ خود بَرد ، درلیلیو سُعداو زینب گریزَد :

لمَّا رأیتُ الدمعَ یَفضَحُني وَیَزیدُ کرباً علی کُربي
ألقَیتُ غَیرکَ في ظنونهم وسترت وَجه الحبّ بالحبّ

۱۹۵ – چنین بوَد أگر تواند ، وأگر نه أز إین مقام دَرگذَرد ، وبجائی رَسد که تمیزو عَقل برخیزَد أو نیز می گوید :

کوشم که بپوشم صنما نامِ تو أز خلـق
تا نامِ تو کم دَرَدهنِ أنجمن آیـد

2 بشنود شا دانم N M بشنودم شادم K / 4 بنمایم M نمایَم N بنماید K / این أنت N این آیت M ـ K / خدا را N K خدا در حق M / 5 بسیارند N K بسیار آورده است M / 8 برد N نگویم K بگوید M / 10 کربی K کرب N M / 11 بالحبّ N K ـ M / 12 نه M K نتواند N / از این N M ـ K / که K M ـ N / 13 تمیزو عقل M تمیز عقل K عقلو تمیز N / گوید N K گوید بیت M .

هَرگه که سخن گویم أگر خواهمو گرنه
أوّل سُخَنَم نامِ تو أندَر دهن آیــد

3 أی دوست ! إین حدیث نرسد ، تو باید که درَرَسی . رَزَقَكَ اللهُ هذه الدرَجةِ العُلیا وأوصلَكَ إلى هذه المرتبة القُصوى . والسّلام . والحمد لله ربِّ العالمينَ . وصَلّى اللهُ على محمدٍ وآله .

2 أندر N M خود در K / 3 نرسد . . . دررسی N نپرسد . . . درورسی M باند کی بتورسد K / 4 العلیا K - N M / واوصلك . . . القصوی M K - N / 4 - 5 والسلام . . . آله M - N K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۹۶ – برادرِ أجل كامل الدولة والدين أطالَ اللهُ بَقاه ، وسَلَكَ بِهِ سَبيلَ السَّعادَةِ في دينه ودُنيـاه . بدان كه آدمی را برایِ كاری عظيم آفريده‌اند . وعاقِبتش إمَّا سعادتِ أبَد خواهَد بوَد ، وإمَّا شقاوتِ سرمَـد . فتوایِ مصطفا – صلعم – چنين است كه إنكم خُلِقتُم لِلأبَدِ وإنمَّا تنتَقِلونَ من دارٍ إلى دارٍ . والقبرُ إمّا روضةٌ من رياضِ الجنَّةِ أو حُفرةٌ من حُفَرِ النيِّران . وإين سعادَت و شقاوَت ثمرهٔ كردِ تو خواهد بود ؛ « كلُّ نفسٍ بما كَسَبَت رَهينَة » إن كان خيراً فخيرٌ وإن كان شراً فشرٌ .

۱۹۷ – وچنانكه دانَد كه دردنيا صِحَّت و مرض بَدَن دوحالت است كه ثمرهٔ غذایِ ناموافق و أدويهٔ موافق بوَد ، بداند كه مرض و شفایِ دل دو حالت است كه يكی را سعادَت گويندو ديگررا شقاوَت ،

---

1 بسم ... الرحيم I المكتوب السابع والاربعون K بسم ... الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله ٤٥ رحمه الله بسم ... الرحيم P ـ N / 2 برادر P I هـذه رسالة أرسلها الى كامل الدولة K ـ N M / 2 ـ 3 أجل ... دنيـاه N ـ P M K I / 4 وعاقبتش N ـ P M K I / 5 چنين P N M I چنان K / 6 للأبد K ـ P N M I / 7 الجنة P M K I الجنان N / 8 كرد P N M I كردار K / المدثر 74 : 38 ك / كان P M I ـ N K / 9 كان N K ـ P M I / 10 حالت P M K I حال N / 11 ادويهٔ P M K I ـ N / بداند N M بدان P K I / 12 دو حالت است كه N M حاكی است P I تو K / را سعادت ... ديگر را P I را سعادت ... يكی را M سعادت ويكی را K .

* * * نامهٔ هفتادو هشتم . P 59 . N 45 . M 75 . K 47 a . I 47 * * *

ومرض دلِ أز حرکاتِ مَذموم خیزَد که آنرا معاصیو فضولِ مباحات گویند که « کلاّ بَل رانَ عَلی قلوبِهِم ما کانوا یکسبون » وصحّتِ دلِ أز حرکاتِ محمود خیزَد که آنرا طاعات گویند ، وتفصیلِ این حرکاتِ محمود ومَذموم دَر قرآن بیان کرده‌أند . لا جرم « ونُنزّلُ مِنَ القرآنِ ماهو شفاءٌ وَرحمةٌ للمؤمنینَ » کرا بوَد ؟ این « للمؤمنین » در حق کی بود؟ درحقّ دیگران چه بوَد ؟« ولا یَزیدُ الظالمینَ إلاّ خساراً »، « قل هُوَ لِلذینَ آمنوا هدیً وشفاءٌ والذینَ لا یُؤمنونَ في آذانِهِم وقرٌ وَهوَ عَلیهِم عمی » .

۱۹۸ – واین حَرکات‌را تبدیل کرَدن ممکن است ما دام که آدمی دَر ان سرایِ فانی باشد . اینکه شنیده‌ای که درِ توبه گشاده أست ، تا به‌وقتِ مرگ که چون جان به‌غرغره رسد این در دربندند، این بوَد. أگر طالبِ سعادَتی باخود بیندیش ، ونفسِ خودرا گو : که من در دارِ دنیا قرب پنجاه سال بزیستم ، وپنجاهِ دیگر زنده گیر ، أز بهر صد سال این همه سعی بکردمو می کنم ، أز بهرِ أبدالآباد آخر صد یکِ این سعی ببایدبوَد . عجباً لِمَن أیقَنَ بِالموت کیفَ یَفرحُ ؟ درزبورِ داود – صلعم – خوانده‌أم . أگر می‌دانی که مَرگ ضرورت

1 – 2 مباحات گویند N M گویند ومباحات K میان مناجات P I / 2 المطففین 83 : 14 ك / 3 طاعات P N I طاعت M K / گویند P N M I خوانند K / این I K M P – N / 4 کرده اند P N L کرده است M کردنـد K / 4 – 5 الاسراء 17 : 83 ك / 5 کرا بود این I K M P – N / للمؤمنین P M I – N K / 6 درحق کی بود K – P N M I / الاسراء 17 : 83 ك / 7 – 8 فصلت 41 : 44 ك / 10 باشد K است P N M I / اینك P M I این N K / 11 که K و M – P N I / غرغره P N M I غرقاب K / در در M K در به P I در N / 12 خود P N M I خویشتن K / بیندیش P M I واندیش N K / ونفس P K M I – N / 13 دار P K I – N M / قرب K قریب M قدر P I – N / دیگر N M K سال دیگر P I / زنده گیر M زنده گر P I زیسته گیر N زنده باشم K / 15 یك P N M I یکی از K / بود N – P M K I / 16 خوانده ام P N M I است که K .

است ؛ خودرا خوابِ خرگوش مَـده ! وپنبه أز گوش بَرگیر ! چنانکه آزاد مردان کرَدند . هان ! هان ! مَگذار که ملك موت بدست بی‌مسامحتِ خود برگیرد ، وتو می گویی : أخـِّرني سنةً أو شهراً أو یوماً أو ساعةً أو نفساً . وأز جناب عزّت با تو می گویند : هیهات ! فنیـَتَ السنونَ والشُّهورَ والأیّامَ والساعاتِ والأنفاسَ . «أوَلَم نعمِرْكُم ما یتذكَّر فیه مَن تذكر وَجاءَكُـم النـذیرُ» الحُرُّ الكریمُ یَخرجُ مِنَ الدُّنیا قَبل أن یُخرجَ منها .

۱۹۹ - هرکه بوبکر صِفت بوَد ، که من أراد أن یَنظرَ إلی مَیِّت یمشی علی وَجهِ الأرضِ فلیَنظُرْ إلی أبی‌بکر ، چون مَلكِ موت جان أزوی طلب کندَ گوید : دیر آمدی ! وطالَ حبسي ودقَّ عظمي واشتدَّ شوقي . دلِ خواستَنِ توبین‌و جان‌دادنِ من . حذیفة بن الیمان به‌وقتِ مرگ می گفت : حبیب عاجَلني ما فاته ، لا أفلح من ندم . بَلالِ حبشی دروقت مَرگ می گفت : واطرباه ! غداً نلقی الأحبَة ، محمداً وحزبه . وعلیِ بوطالب به وقتِ مرگ می گفت ، چون ابنِ مُلجم اورا کارد زد : فُزتُ وَربِّ الکعبةِ . مَردان به‌وقتِ مرگ این بیت را تسبیح کنند که :

ما کارَكِ خویش با توبُردیم به سر
دَست افشانان بُرونُ گریزیمِ زدَر

1 برگیر P N M I بیرون کن K / 2 مگذار K بگذار N M بگذار P I / 3 خود K - P N M I / 4 عزت N M K تعالی P I / 5 - 6 الفاطر 35 : 37 ك / 6 الحر الکریم K - P N M I / 9 دیر آمدی و K - P N M I / 11 دل . . . من N جان . . . من K - P M I / 11 - 14 بوقت . . . چون N M K لما ضر به P I / 12 حبیب . . . فلح M حببت جاعلی فانه لا فلح M حبه جاء علی ناقه لا افلح N / 13 غداً ... حزبه N M - K / 14 بوقت مرگ می M - N K / چون . . . کارد زد N لما ضر به ابن ملجم M K I P / 15 مرگ این بیت را N مرگ K مرگ این M این P I / کنند N M می گفتند K کردند I کردند بیت P / 16 کارك N M K کارکه P I / 17 دست . . . زدر N دست افشانان برون گرم را هك در M دست افشانا برون کرم را هك در K - P I .

۲۰۰ – لا راحةَ لِلمؤمن من دونِ لِقاءِ ربِّه . والموتُ موعدُ اللقاء . والموتُ تحفةٌ لِكلِّ مؤمنٍ . جهودان گفتند : ما خدا را دوست داریم حق تعالی گفت : که أگر چنین است که مرا دوست دارید ، پس چرا مَرگ‌را دُشمن دارید ؟ « قل یا أیُّها الَّذینَ هادوا إن زَعمتُم أنکُم أولِیاءُ لله مِن دونِ النَّاسِ فتمنَّوا الموتَ إن کنتم صادِقینَ » پس در معرضِ ذَمِّ إیشان می گوید : « ولا یتَمَنَّونَه أبداً بما قدَّمَت أیدیهم » بدان عمل که إیشان کردند مرگ‌را چون آرزو کننـد ، لا بل « ولتجدنَّهم أحرص الناس علی حیاةٍ » ملكِ موت درپیشِ خلیـل – صلعم – رفتو جان خواست . إبراهیم گفت : هَل رأیتَ خلیلاً یُمیت خلیله ؟ حق تعالی گفت ، یا ملكِ موت : وازو بگو : وهَل رأیتَ خلیلاً یکرهُ لقاءَ خلیلِهِ ؟ مدبران از آن ، مرگ‌را دشمن دارند که دنیا معشوقِ إیشان است . پُشت بر دنیا کردن إیشان‌را سخت آید . لا بُد که فراقِ معشوق صعب بوَد .

۲۰۱ – یا محمَّـد أحبِب ما أحبَبت فانَّك مُفارِقهُ . مَردان از آن مَرگ‌را دوست دارَند که به‌دنیا گرفتار بوده أند ، تا درحقِّ إیشان سِجن گشته أست ، ودوستِ إیشان در درونِ پرده أست ، وچندین سال در سماع إین بیت بوده‌اند :

1 راحة N M K رقة P I / للمؤمن N M K للمؤمنين P I / موعد N موعود P M I عنـد K / 2 والموت N الموت P M I - K / لكل M K كل P N I / 3 که مرا دوست دارید P N M I - K / را N M K - P I / 4 - 5 الجمعة 62 : 6 م / 6 الجمعة 62 : 7 م / بدان N K باین M بدین P I / 7 بل P M K I بل چه N / 7 - 8 البقرة 2 : 96 م / 9 خواست P M K I در خواست کرد N / ابراهیم K - P N M I / 10 وازو N بدو K باوی P I با او M / 11 را N M K - P I / پشت بر M K ترك P N بر I / 12 لا بد N K لا بل P M I / معشوق P N K I المحبوب M / بود N - P M K I / 13 ما P M K I من N / أحببت N M K أحببته P I / 14 دارنـد P N M I ندارند K / به P N K I از M / گرفتار N متبرم P M K I / بوده P N M I نگشته K / تا P N M I - K / سجن N سختی P M I مرگ سخت K / 15 در سماع P M K I اندر سماع N .

تا بَندِ زمانه را خِرَد نگشایَد
وَصلِ مَنو تو بُتا! فراهَم نایَد
تا رایِ تو از بهانه بیرون آید
جانی دِگرو جهانِ دیگر باید

۲۰۲ – بهمَرگ بندِ أجل از پایِ آن مُرغِ قفصی بَرگیرند، چه کند که الرَّفیقُ الأعلی والمشربُ الاصفی والکأس الاوفی والعیشُ الاهنی، إختیار نکند، اگر «یحبُّهم ویُحبُّونه» درست است؟ عاشقی دیدی هرگز که دیدارِ دوستِ خودرا کارِه بوَد؟ لا بَل که جان بدَهد دَر طلبش، اگر بوَد، چرا یك چندی سعی نکنی تا معرفتو محبَّتو أنسو شوق حاصل کنی؟ که صفاتِ باقی با تو در گورو قیامت إین خواهد بود، که «والباقیاتُ الصَّالحاتُ خیرٌ عِند ربِّك ثواباً وخیرٌ املا» مالو زنو فرزند به چه کار آید؟ «المالُ والبنونُ زینةُ الحیاةِ الدُّنیا»، «إنَّ من أزواجکم وأولادکم عدوّاً لکم فاحذروهم»، «یومُ لا ینفعُ مالٌ ولا بَنون إلَّا من أتی اللهَ بِقلبٍ سلیمٍ».

۲۰۳ – سلامتِ دِل طَلب کن که حبُّ الدُّنیا والإقبالُ علی طلبها رأسُ الأمراضِ، لا بل که سم قاتل است، چه جایِ إین است که می‌رود، ولیکن باخلق سُخن بی‌مسامحت نمی‌توان گفت به‌یکبارگی «ولو کنت فظاً غلیظَ القلبِ لانفضُّوا من حَولِكَ» یا محمّد

4 جانی N M K جان P I / 5 به مرگ N K هرگه که P M I / 5 – 6 کند که P N M I گوید K / 6 المشرب ... العیش P M K I العیش ... المشرب N / 7 المائدة 5 : 54 م / است P N K I آید M / عاشقی P M K I عاشقی را N / 8 بل که P M I بل N K / 9 چرا P N M I جزای K / 10 باقی باتو ... قیامت N M K باقی ... قیامت باتو P I / 11 الکهف 18 : 46 ك / 12 الکهف 18 : 46 ك / 13 التغابن 64 : 14 م / 13 – 14 الشعراء 26 : 88 ك / 16 بل که K بل هو P I بل N M / قاتل است N M K قاتل P I / 17 می رود N M K برود P I / سخن P N M L سخنی K / 18 به یکبارگی P K M I – N / آل عمران 3 : 159 م.

« واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين » تاتن دردهنـــد . پسَ صمصامِ بی‌مسامحت برکش‌و نِدا درده٘ که « إن الله لغنی عن العالمینَ » ، « وأنذر عشیرتك الاقربینَ » آنها که به‌کمالِ تونزدیك‌ترند ، با إیشان به‌هیچ گونه نرمی به‌کار مَدار ! « وأنذر به الذینَ یَخافون أن یحشروا إلى ربهم » ، « بَلغ ما انزل إلیك من ربّك وإن لم تفعل فما بلّغت رِسالَتَه » .

۲۰٤ – تاکی گوئی إنّ ربّك لذو مغفرةٍ » ؟ « وذو عقاب ألیم » گو ! تاکی گوئي « إنه لغفورٌ رحیم » ؟ « سریعُ العقابِ » گو ! تاکی « غافِرُ الذنب وقابل التوبِ » گوئی ؟ « شدید العقاب » گو ! مـا گفتیم : « نبّیء عبادي أنيّ أنا الغفور الرحیم » وهم مـا گفتیم : « وان عذابي هو العـذابُ الالیمُ » ، « انّ ربّك لذو مغفرة وذو عقاب الیم » ، « إنّ أخذَه ألیمٌ شدیدٌ » ، « إنّ بطش ربّك لشدیدٌ » ، « یوم نبطش البطشة الکبری إنا مُنتقِمونَ » ، « واللهُ عزیزٌ ذُو انتقامٍ » درگاهِ عِزت‌و إستغنایِ مارا أز این مشتی مدبران چه در می باید ؟ با

1 الشعراء 26 : 215 ك / لمن اتبعك من المؤمنين N واخفض جناحك من الذل K للمؤمنين PI ـ M / 2 ونـدا K – P N M L / العنكبوت 29 : 6 م / 2 ـ 3 الشعراء 26 : 214 ك / 3 كمال P M K I كار N / به هيچ P M K I هيچ N / 4 الانعـام 6 : 51 ك / 5 المائدة 5 : 67 م / 5 ـ 6 من . . . گوئی K ـ P N M I / 6 ان . . . مغفرة M K ان . . . مغفرة نـه چنين گوئی N ـ P I / 6 ـ 7 فصلت 41 : 43 ك / 6 ـ 7 وذو عقاب اليم N M وعقاب اليم K ـ P I / 7 گو تاكی گوئی M تاكی از اينكه P I ـ N K / الانعام 6 : 165 ك / الانعام 6 : 165 ك / 8 الغافر 40 : 3 ك / الغافر 40 : 3 ك / غافر P N K I غفار الذنوب وغافر M / گوئی P K I ـ N M / گو P I ـ N M K / 9 الحجر 15 : 49 ك / 10 الحجر 15 : 50 ك / 10 ـ 11 فصلت 41 : 43 ك/ 11 هود 11 : 102 ك /البروج 85 : 12 ك / 12 الدخان 44 : 16 ك / آل عمران 3 : 4 م / 13 درگاه P M K I نه درگاه N / واستغنای N M استغفار P I ماراو استغنای K / مشتی P N M I ـ K / چه درمی باید P M I می در باید K می در رباید N .

تو می گویم یا محمد ! « ولئن شئنا لنذهبَنَّ بالـّذي أوحينا إليكَ » به قاضی ام بری با إیشان هم از این گویی تا کی ؟ أزشیرِ لطف خوردن تا کی ؟

۲۰۵ – کودك تا به‌وقت معلوم هرچه کند از او محتمل بوَد ومادرو پدرش بدان اغضا کنند . اگر بعد هفت سالگی أز آن حرکتی کند که دریك سالگی کردی ، چه گویی شفقت چه اقتضا کند ؟ إغضاو تغافـل إقتضا کند ؟ حاشا وکلاّ ! ایـّها الکرام الکاتبون ! بنده چون به‌چهل سال رسد سختی ها گیرید که « بلغ اشدّه واستوی » . ما گفته‌ایم که الله أرحمُ بعباده مِنَ الوالدةِ الشفیقة بولدها ، وأنا أرحمُ الرّاحمین . ولیکن عین شفقت است در مادرو پدر که کودكِ خودرا حجامت کنند . وچون مُعلـّم کودکی را بزند آن عینِ شفقت بود نه بی شفقتی ، أگر چه کودك چنان گمان برد .

۲۰۶ – یا سیـّد الأوّلـین والآخرین با خلق بگو ! که أگر دوزخ نیافریدمی خلق مرا نپرستیدندی ، وأز معاصیو أوصاف رذایل دست بنداشتندی ، وأز أسفل السافلین به أعلی علیین نیامدندی دوزخ که آفریدم أز کمالِ لطفو رحمت آفریدم : إنّ الله خلق جهنم من فضله ورحمته . إن للهِ سوطاً یسوقُ به عباده إلی الجنة وهو جهنم . ونباید که چیزی

---

1 یا محمد P M K I – N / الامراء 17 : 86 ك / 2 با ایشان P M I وازیشان K وا ایشان N / هم از این گویی P M I هم این گو N چنین گوئی K / شیر لطف N لطف شیر P M K I / خوردن تاکی N M K خوردن P I / 3 کودك P M I کودکی N K / بوقت M K وقتی N بوقتی P I / محتمل بود P N K I تحمل برند M / مادرو P M K I مادرشو N / 4 پدرش P N K I پدر M / اغضا P N M I اصغا K / اگر P N M I لیکن اگر K / هفت سالگی N K از هفت سال M هفت سال P I / از آن P N M I – K / 5 که P N M I که آن حرکت K / یك P K M I دو N / کردی P N M I کرده باشد K / شفقت چه K – P N M I / اغضاو K – P N M I / 6 اقتضا کند P N R I – K / ایها ... الکاتبون K – P N M I / 7 سال P I – N M K / سختی ها گیرند N M K سخن ها گوید P I / القصص 28 : 14 ك / 9 در M K از P I – N / خـود M K خرد P I – N / 10 وچون P N M I چون K / کودکی P M I کودك N K / نه بی K – P N M I / 11 شفقتی N شفقتی بود M شفقتی است P I – K / 12 بکو که P N M I – K / 13 نیافریدمی P N M I نیافریده بودمی K / واوصاف رذایل P N M I – K / 14 علیین P I – N M K / 15 آفریدم ... رحمته P I – N M K / 16 ان لله N وجعلها M K – P I / وهو جهنم P M K I – N .

که صلاح نبود نوشته شود ، که إین سر قدر است ، ومصطفا ـ صلعم ـ چنین گفت : إذا ذکر القدر فأمسکوا . والقدرُ سرُّ اللهِ فلا تفشوهُ خضر نبی بنا برسرِّ قدر کاری می‌کردو موسی باجلالتش طاقت آن نمی داشت تا گفت : « هذا فراق بيني وبينك » چون موسی طاقت ندارد ، که‌را زَهره بود که إین تَطلُّع کند ؟ إین طمع را به جناب أزل راه ندادند .

۲۰۷ – جنید چنین گفت : طلبناه في الصفا فوجدناهُ فی الکدورة . عشقِ تو در پوششِ طمع است ، وصحرایِ وصالِ پاك أز طمع است . ودعوی را دراو بازار نیست .

عزّ وَصلِ أو زحُسن رویِ أو آواز داد :
کی مسلمانان کسی‌را نزدِ أو مقدار نیست

عجبا أز این حدیث :
عشاقِ وَصلِ تو چه به کویت گذر کنند
نعتِ جلالِ قهرِ تو گوید که : الحذر !

دل خوش دار !

بودنیها بود ! مارا با چراو چون چه کار؟
خیز تا خاكِ رضا را بر چراو چون کنیم
ع : سلامٌ علی الدارین إن کُنتَ راضیاً .
عشق أر نمدی کشد سمرقندی
زان جَانبِ عالم از پسِ دیواری

1 مصطفا PMKI سید N / 3 خضر NMK حضرت PI / نبی بنا M النبی بنا K / بر ... موسی PI - NMK / بر N به MK / نمی PMI نه NK / 4 الکهف 18 : 78 ك / 5 زهره PNMI زهرهٔ آن K / تطلع PKMI طمع N / این K - PNMI / 7 چنین K - PNMI / 10 - 12 عز ... حدیث PI - NMK / 15 دار MKI دار بیت N دار شعر P / 19 - 20 عشق ... دیواری KI - N / PM .

ع : من درخوابم یا تو غلط کردی راه ؟ ع : چون فتادی بمن ومن بتو چون أفتادم ؟ جانم فرو گرفت !

دَر کویِ خَرابات بسی رِندانند
کایشان کتبِ وفا زِبَرَبر خوانند
لیکن چو نهادِ مکر ، خود می‌دانند
دامن زِجفاو أزوفا بِفشانند

۲۰۸ – « أفأمِنُوا مَکرَ الله ؟ » شبیخونِ قدرَ خود نَدیده‌أند ، مَعذورَند . در مَکتب إبلیس یك‌نفس نبوده‌أند ، حدیثِ مَردان با کودکان چون توان گفت ؟. أنا في وادٍ وأنتَ في وادٍ ، الناس في غفلاتِهم والدُّبُ یَرقُصُ في الجَبَلِ . در قرآنِ قدیم نگر که حدیثِ مَردان در پردهٔ حروف چون می گوید ، تا نامَحرمان آنجا راه نَبرند ، نشنیده‌ای ؟ بلی شنیده‌ای ، ولیکن نه أز أو ، أز راهِ عادَت « طسم ، الم » چه می‌شنوی ؟ واللهِ العظیمِ الّذي لا إله إلّا هُوَ ! که همهٔ أسرار برصحرا نهادَند در این حروف . أگر نه چنین است « ما فَرَّطنا في الکتاب مِن شيءٍ » چه بوَد ؟ .

۲۰۹ – هِل تا بِدرَند پُوستینم همه پاك
أز بهرِ تو أی یارِ عَیارو چالاك
در عشق یگانه باش ، أز خَلق چه باك ؟
معشوقه توراو برسرِ عالم خاك

1 – 15 ع : من . . . چه بود K – P N M I (از اینجا تا پایان نامه در نسخهٔ K 47 نیست وبجای آن در آن نسخه بندهای ۵۱۸ تا ۵۲۱ که در ج ۱ ص ۳۱۱ – ۳۱۲ چاپ شده است دیــده می شود) / 1 بمن N M – P I / 2 گرفت M گرفتند P I / 4 – 5 کایشان . . . می دانند P I – N M / 6 جفا P M I صفا N / بفشانند N M افشانند P I / 7 الأعراف 7 : 99 ك / شبیخون N شبی چو M شبی چون P I / خود N M – P I / 8 مکتب N کتاب P M I / 9 چون توان M چون شاید N نتوان P I / غفلاتهم P M I هوساتهم N / 11 گوید P M I کند N / آنجا N M اینجا P I / 12 بلی شنیده ای M – P I / 13 نهادند P M I نهاده اند N / 14 – 15 الانعام 6 : 38 ك / 16 – 19 هل . . . خاك N K – P M I / 18 در ... باك P I – M / 19 تورا M نزاد P I .

« وَلا يخافونَ لَومَةَ لائمٍ » ع : بازَرْگانی به بددِلی نَتوان کرد . ع : تَراضَينا بِقسمِ اللهِ فينـا . « وَلتَعلمنَّ نبأه بَعدَ حين » اللّهمَّ لا تَجعَله وبالاً عليَّ وعلى من يُطالِعهُ وَانفعني وإياهم بهِ . يا مَن لا يَخفى عليه خافيةٌ في الأرضِ وَلا في السماءِ . والسَّلام . والحمد للهِ ربِّ العالَمينَ وَصَلواتُه على محمّدٍ وَآلهِ وَصَحبهِ أجمعينَ الطيّبينَ الطّاهرينَ .

1 ـ 5 ولا ... الطاهرين P M I ـ N K / 1 المائدة 5 : 54 م / 2 ص 38 : 88 ك / 4 والسلام M ـ P I / 5 وصحبه ... الطاهرين M وسلامه P I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۱۰ – أى برادر عزيز ! أطالَ اللهُ بَقاكَ ويسَّرَ لكَ الوُصولَ إلى السَّعادةِ القُصوى . بِدانكه دوش كه شبِ آدينه بود ، چهاردهمِ ماهِ شوّال ، درحقِّ تو تهديدى عظيم مى‌ديدم ، كه أز آن سَخت بِترسيدم . والخوفُ في المنام تعبيره الأمن . يقين دان كه خداى تعالى أز تو خواهد پُرسيد كه شبابَكَ فيمَ أبلَيْتَ ؟ وعُمركَ فيمَ أفنَيتَ ؟ وما لَكَ مِن أينَ اكتَسبتَ ؟ وفيم أنفقت ؟ .

۲۱۱ – پنجاه سال كم يا بيش أز عمرِ تو رفت . أز طلبُ العلمِ فريضةٌ على كلِّ مسلمٍ ومُسلمَةٍ چه خبر دارى ؟ أطلبوا العلمَ وَلو بالصِّينِ ، با تو گفتند ، « لا تغرّنّكم الحياةُ الدنيا » . تو أز بهر دنيا سعى مى كنى ، چنين مى پندارى كه تورا گفته أند : اطلبوا الدنيا وَلو بالصِّينِ ، حاشا و كلاّ ! أگر با تو گويند شنيده بودى كه طلبُ العلمِ فريضةٌ على كلِّ مسلمٍ ، چرا طَلب نكردى ؟ چه جواب دارى ؟ آخر چون عملِ بى عِلم ممكن

1 بسم . . . الرحيم P I المكتوب الثامن والأربعون K بسم . . . الرحيمو به نستعين M ومن رسائله ۳۷ رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2 ـ 3 أى . . . القصوى N ـ P M K I / 3 ـ 4 دوش . . . حق P M I دوشنبه شب N دوش K / 3 آدينه M شنبه P I / 5 تعبيره N M تعبير K من تعبيره P I / أز تو N K تورا P M I / 8 تو N K ـ P M I / 9 ومسلمة N M ـ P K I / 9 ـ 13 أطلبوا . . . ممكن N ـ P M K I / 10 لقمان 31 : 33 ك / چنين مى P I ـ M K / 12 على كل مسلم K ـ P M I / 13 دارى P M I دهى K / بى P M I بلا K .

* * نامهٔ هفتادو نهم . P 57 . N 37 . M 69 . K 48 . I 45 * * *

نیست وسود نَدارد ، ووُصول به حق جز به‌عَمل نیست ، لا محاله طلَبِ عِلم فریضه بوَد . هیچ دانی که کُدام عِلم است ؟ .

٢١٢ – بدانکه هرچه آدمی کند أز عَمل دوقسم است ، قسمی سببِ قُربَت است بخدای تعالی ، وقسمی سببِ بُعد است أز أو . وعِلمِ بدین هَر دوقِسم فرض است. که تا نبدانی ، چون صورَت بَندد که عمل کنی ؟ . این را أعمالِ جوارح خوانَند . وهَرچه ممکن بوَد که دلِ تو بدان متَّصف بوَد أز أوصاف هم دوقِسم بوَد ، قِسمی صِفاتِ مُقرِّب بُوَد إلی الله ودیگر قسمي صفات مبعِّد بوَد عَن الله تعالی . وعِلم بدین صِفاتِ مُسعدو مُهلِك فرضِ عین أست درحقّ هر آدمی . چون با تو گوِیَند : شَبَابَكَ فیم أبْلیتَ طلَبِ عِلم چرا نکردی ؟ تو گویی : أز خدمتِ مخلوقِ و طَلبِ دنیاو شهوتِ فانی نمی‌پَرداختم . أگر این عُذر مَقبول بوَد مرحبا .

٢١٣ – تا کی آن نویسم که تورا به‌کار نیاید ؟ أهمِ مهمّاتِ توو همهٔ آدمیان این است که در این مَکتوب نوشتم بِلا مُسامحةٍ ولا مُداهَنَةٍ ، یادگیرو فراموش مَکُن ! یادگرفتَن آن بوَد که طلبِ این کارکُنیِ و فراموش کردَن آن بوَد که کار را مُهمَل فروگذاری « وإذا تُتلی علیه آیاتُنا ، ولّی مُستکبِراً کأن لَم یَسمَعها ، کأنَّ في

1 ـ 2 نیست . . . هیچ N ـ P M K I / 1 و وصول P M I وصول K / به حق K ـ P M I / عمل P M I علم K / 2 کدام علم N M K کدام عمل P I / 3 عمل P N M I علم K / 4 قربت N K قرب P M I / بعد است P N K I بعد M / 5 که تا بنداني P I که تا ندانی M که اگر این علم ندانی N تا بدانی K / 6 ـ 7 این ... أز N ـ P M K I / 7 متصف بود P M I موصوف گردد K / 8 دیگر P N I ـ M K / بدین P N M I نیز بدین K / 9 مسعد ومهلك N K مبعد ومسعد P M I / است P M K I بود N / هر N K ـ P M I / 10 گویند P N M I گوید K / أبلیت P N K I أفنیت M / 11 مخلوق P M K I مخلوقات N / 13 کی P M I ـ N K / تو و N ـ P M K I / 14 همهٔ N M آن همه K همه تو وهمه P I / نوشتم P N M I نویسم K / 16 این K ـ P N M I / کردن P M K I تا کردن N / را مهمل N K مهمل M مهمل‌را P I / گذاری P M K I نگذاری N / 17 لقمان 31 : 7 ك .

أذُنَیهِ وَقراً » لا جَرَم « فَبَشِّرهُ بعذابٍ أليمٍ » چرا ؟ زیراکه « فاليومَ ننساكم كما نَسيتُم لِقـاءَ يَومِكم هذا » .تو که خودرا فراموش كنی ، کسی تورا یاد خواهَد کرد ؟ .

۲۱۴ – بشنوو بی مسامَحت بشنو ! كلُّ امرئٍ مُجزی بعمـله . أگر همسايهٔ تو نان خورَد تورا گرسنگی زایِل شود ؟ یا أگر فرزندِ تو داروی مُسهل خورد تورا إسهال کند ؟ هَیهات ! أز ظنونِ کاذبه بَرخیز ! كه « إنَّ الظنَّ لا يُغنى مِنَ الحقِّ شيئاً » وبیِشترِ خَلق‌را جُز ظنی ، خَطا یا صواب ، حاصِلی نیست . وخطاءُ الظنِّ وصوابه قَريبٌ مِنَ النّارِ باوَرت نبوَد که ظن أگرچه صواب بوَد بکار نیایَد ؟ یقین بایـد ، أز قرآن بِشنو که « وَمَن أصدَقُ مِنَ اللهِ قيلاً » کافران گفتـنـد : « لو شاءَ الرَّحمنُ ما عَبدناهُم » إين راست است ، وليكن می گویـد : « ما لهم بِذلِكَ مِن علمٍ » پس می‌گوید « إن هم إلاّ يَخرصونَ » أي يكذبونَ . وإين که « لو شاءَ الرَّحمنُ ما عَبَدناهُم » دروغ نیست ، وليكن چون نه أز یقین گویند ، برابر بود باظنِ خطا .

۲۱۵ – جایی دیگر مُفصَّل‌تر أز این در قرآن دَراست ، گوش دار ! « سيقول الذينَ أشتركوا : لو شاءَ اللهُ ما أشركنا » إین سخن راست است ، وليكن در عَقبش می‌گویـد : « كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِن

---

1 لقمان 31 : 7 ك / 2 الجاثية 35 : 4 ك / تو که خود P I تو خود N M چون تو وی K / 3 کر. P M KJ آورد N / 4 بشنو و P M K I بشنو N / بشنو N – P M K I / بعمله N M I .بمله ان خیراً فخیر وان شراً فشر K / 5 تو نان P N M I نان K / تورا P N M I تو رگز K / شود P N M I نشود K / داروی N M – P K I / 6 مسهل N M K اسهال ا/ 7 یونس 10 : 36 ك / 7 – 8 جز . . . صواب P M K I در ظن خطا وصواب چیزی N / 8 یا P M I تا K / 9 حاصلی K حاصل P N M I / وصوابه K – P N M I / 9 بود N M K باشد P I / بایـد K – P N M I / 10 النساء 4 : 122 م / 11 – 13 الزخرف 43 : 20 ك / 14 نه أز یقین گویند P M K I از یقین نگویند N / بود P I – N M K / خطا N M و خطا K I و خطا باشد P / 15 دراست K می گوید N – P M I / 16 سیقول (القرآن) وقال P N M K I / 16 و 17 الأنعام 6 : 148 ك .

قَبلِهِم حتّیٰ ذاقوا بَأسَنا . قُل هَل عِندَکُم مِن عِلمٍ فتخرِجوهُ لنا ؟ إن تَتبَّعونَ إلّا الظَّنَّ وَإن أنتُم إلا تَخرُصُونَ » یعنی که صدق در آن قول بود که أز یقین گویند ، چون أز ظن گویند کِذب بوَد .

۲۱۶ – زینهار ! زینهار ! بَعداز إین بَیان بهکال أگر تقصیر کنی نامعذوری نامعذوری ! « ومن أظلَمُ مِمَّن ذُکِّرَ بآیاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعرضَ عَنها » . طلَبِ علمِ أهمِ مهمّات کن ! وَدر طلب مردباش تا بهمقصود رَسی ، وأگر همه یك قدَم بوَد که بجِدّ تمام برگیری تورا کفایَت بوَد که ولمِثقالُ ذرّةٍ مِن صاحِبِ تقوی وَیقینٍ أعظمُ عِندَ اللهِ مِمّا طَلعَت علیهِ الشَّمسُ مِنَ الجاهِلِ . عالم باشو علم طلب کُن ! که أوَّل فرض بر آدمی عِلم است ، پس عَمل . عِلم آن است که بدانی که رضایِ أو در چیست ، و سخطِ او در چیست . چون بدانی عالِم باشی ، نه چون بخوانی یا شنوی ! اگر کسی قرآن بخوانَد یا بشنود عالِم نبوَد بهقرآن إلا که بدانَد .

۲۱۷ – چون إین عِلم دانسته باشی ، قلیلُ العملِ مَعَه کثیرٌ عند اللهِ . یا علیُّ أخلِص في العملِ یُجزِكَ القلیلُ . إخلاصِ تو دَر عَمل آنگه صورت بندَد که بهتحقیق بدانیِ . وأگر چنین نبوَد وَبی عِلم جان کنی ، کثیرُ العملِ قلیل بوَد . وأگر نه خود ، وَالعیاذُ بِاللهِ « وقدِمنا إلی ما عمِلوا من عَمَلٍ فجعَلناهُ هباءً مَنثوراً » شنیدهای

1 ـ 2 الانعام 6 : 148 ك / 2 كه N K ـ P M I / 3 گويند P N M I دانند K / 5 تا معذورى P K I ـ N M / 5 ـ 6 السجدة 32 : 22 ك / 5 ـ 6 ثم اعرض P N I فاعرض M K / الكهف 18 : 57 ك / 6 علم P N M I ـ K / مرد N M K مردى P I / 7 تمام I ـ K P N M / 8 بود كه K بود P I است كه M است N / 9 عالم باش P N M I ـ K / 10 آدمى علم P K I آدميان علم M آدميان N / 11 كه K ـ P N M I / رضاى او N M رضا K رضاى خدا تعالى P I / سخط او در N M K سخط او از P I / 12 اگر P M K I كه اگر N / 14 معه N K مع العلم P I مع القلم M / 15 في N K ـ P M I / يجزك P M K I يكفيك N) 16 نبود P N M I نبودى K / وبى P M K I بى N / 17 قليل P N M I بلا علم قليل K / بود N نبودى P M I ـ K / خود P M I ـ N K / 18 الفرقان 25 : 33 ك / .

ولیکن صَولَتش ندیده‌ای. شیر شنیده‌ای ولیکن صورتش ندیده‌ای. نام شیر شنیدَن دیگر بوَد و صورتِ او را دیدَن دیگر.

۲۱۸ – نپندارَم که أگر صورتِ «وقدمنا إلى ما عَمِلوا مِن عَمَلٍ فَجعلنَاهُ هَباءً مَنثوراً» چنانکه هَست ببینی خوش توانی خفتن! چون قرآن خواندن دیگر است وقرآن دیدن دیگر. لا جَرمَ درحقِ قرآن خوانان چنین فتوا دَهد، که رُبَّ تالٍ للقرآن والقرآن یلعَنُهُ. چون قرآن‌خوان به‌حقیقت قرآن‌دان بوَد وقرآن بین که «یَتلونه حَقَّ تِلاوَتِه». حسن بصری أز این قوم چنین خَبر دهَد که قرآن خوانَند ونبینند که وَالله ما أصبَحَ عبدٌ یَتلوا هذا القُرآنَ إلا طالَ حُزنُه وَهمُّه وَقلَّ سُرورُهُ وَفرَحُه. به‌زبانِ مُلَوَّث بألوانِ گناه قرآن نَتوان خواند. وبه‌گوشِ مُلَوَّث به‌هزار هزار مَعصیَت قرآن نتوان شنید. وَفي الصَّیفِ ضَیَّعتَ اللبنَ.

لب را بـه‌لبِ آب برو پاك بشو
آن لَب چکنم، بویِ کسان آیَد ازو

۲۱۹ – تو که «وَلا یَغتَب بَعضُکم بَعضاً» خوانی وغیبَت کنی ندانی که أز این آیت جز لَعنت نصیبِ تو نیست؟ «ولا تجسَّسوا» خوانی وتجسّس کنی، این چون بود؟ «أبِاللهِ و آیاتـه ورسوله کنتم

1 لیکن K – P N M I / شیر . . . ندیده ای N M K – P I / صورتش ندیده‌ای P
ندیده‌ای صورتش I / نام شیر P M K I یانه N / 2 صورت اورا دیدن M صورت اودیدن
P I صورت او N صوتش دیدن K / 3 نپندارم M پندارم P N K I / 3 – 4 الفرقان
25 : 33 ك / 4 ببینی P N M I نبینی K / خفتن K – P N M I / 5 چون P N M I – K /
است N K بود P M I / حق M – P N K I / 6 چنین P N M I دیگراست در حق قرآن
خوانان K / دهد P K I کند N M / 7 چون N M K – P I / قرآن خوان N M K – P I /
7 – 8 البقرة 2 : 121 م / 10 گناه N M K ریا P I / 11 هزار P I – N M K / 12
صیعت اللبن N K ضیعت اللبن بیت M ضیف المبین P I / 13 را به لب آب N M را به
برآب K برلب من نهی P I / 15 تو که N M تو K بو که P I / الحجرات 49 : 12 م / 16
ندانی M K بدانی P I ندانم N / این P K I – N M / آیت P N M I آیت قرآن K / نیست
P M I نخواهد بود K چه بود ؟ N / الحجرات 49 : 12 م / 17 التوبة 9 : 65 م .

تستهزؤن ؟» مشتی خاك بَرسر کُن ! أز دستِ خود، وأز خود بتظلّم رو به نزدیكِ أو « فَفِرّوا إلی الله » تا خود چه بینی ، تا کی دیدهٔ ظاهر رادر مَعصیَت به‌کار داری ؟ وأورا أز بهرِ آن آفریده أند که « أنظُروا ماذا في السّماواتِ وَالأرضِ » تا کی سَمعِ ظاهر رادر نارضاییِ حق به‌کار داریو أز این غافل باشی که « واتّقوا اللهَ واسمعوا » ؟ أز او بشنو تا أز مخلوق واپردازی. « لأسمعهم » أز أو شنودن باشد.

۲۲۰ — تا کی زَبان را در مکارِهْ بـه‌کار داری ؟ زبان تو ، أگر واصِلی ، برایِ « بَلِّغ ما أنزِلَ إلیكَ » آفریده‌أند ، « وذَکِّر فإنَّ الذّکری تنفعُ المؤمنین » وأگر واصِل نیستی ، زَبانِ تو أز برایِ « فاسئلوا أهل الذِّکرِ إن کُنتُم لا تعلمونَ » است ، نه اینو نه آنو نه آن دیگر . « وَسیَعلمُ الذّینَ ظَلموا أیَّ مُنقَلَبٍ یَنقلِبُونَ » تو نیز منتظر می‌باش ! دِل را أز برایِ فقه آفریده‌أند که « لیتفقهوا في الدِّینِ » الفقهُ عَنِ اللهِ بلا واسطةٍ می‌گویم ، تا غلطی نپنداری . تو دَر « لَهُم قُلوبٌ لا یَفقهونَ بها » بمانده‌ای . « إنَّ في ذلك لآیـةً لِکلِ عَبدٍ مُنیبٍ » .

1 التوبة 9 : 65 م / أز خود K ـ P N M I / رو P M K I روی N / 2 او P M K I ـ N / الذاریات 51 : 50 ك / تا P M K I آر تا N / چه K ـ P N M I / در P N M I از دیدهٔ K / 3 به کار P N M I نگاه K / 3 ـ 5 وا ورا ... داری K ـ P N M I / 3 ـ 4 یونس 10 : 101 ك / 5 باشی N K ـ P M I / المائدة 5 : 108 م / بشنو P M I بشنوی N نشنوی K / 6 مخلوق وا پردازی P M I مخلوقات وا تو داری N مخلوقات واترایی K / الانفال 8 : 23 م / شنودن باشد P I شنودن است N M شنودنی است K / 7 زبان تو P M K I ـ N / 8 برای P M K I آفریده اند N / المائدة 5 : 67 م / آفریده اند P M K I ندا N / 8 ـ 9 الذاریات 51 : 55 ك / 9 أز P I ـ N M K / 10 الانبیاء 21 : 7 ك / ونه آن P K I ـ N M / 11 الشعراء 26 : 227 م / 12 التوبه 9 : 122 م / 13 گویم P N M I گوید K / 14 الأعراف 7 : 179 م / بمانده ای P M I بمانده ای این K بماندی N / 14 ـ 15 السباء 34 : 9 ك / 14 لآیة (قرآن) لآیات N لذکری P M K I .

۲۲۱ – أگر ذرّه‌ای عقل داری بیان به‌کمال بِکرَدم . اینست که مُهم است توراو همهٔ آدمیان را که یاد گیرَند . بُوَد که دست گیرد . « واللهُ غالِبٌ علی أمره » . مارا به‌دعا یاد دارد . وفرزنـــد أحمد حفظه الله را باری چند دیدم . دوستان سَلام می‌گوینـد . وصلی اللهُ علی مُحمَّد وآلهِ . والسَّلام .

---

1 اگر ذره‌ای K – P N M I / 2 که یاد P N M I یاد K / گیرد P M K I گیر همه شود N / 3 ما P N M I وما K / 3 – 4 وفرزنـد . . . دیدم N K – P M I / 4 – 5 دوستان . . . آله P K K I – N / 5 والسلام N K – P M I .

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۲۲ – أی برادرِ عزیز ! بدانکه خدا را با علما عهدی است که دَر راهِ دین از خلق هیچ پنهان ندارند . « وإذ أخَذَ اللهُ میثاقَ الذینَ أوتو الکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ للناسِ ولا تَکتموُنه » آنها که بهَحقیقَت عُلما بُودَند ، نه مترسمان را میخواهم ، تا غلطی نپنداری ، مَغبَّتِ « فَنَبَذوهُ وَراءَ ظُهورهِم ، واشتروا بهِ ثَمناً قلیلاً » یقین دانستند ، پس برخود واجب دیدَند که خویشتنرا علی حیلةٍ از این دایره بیرون آورند که « الَّذینَ یَنقُضونَ عَهدَ اللهِ مِن بَعدِ میثاقهِ » وعلی الخصوص ، چون از جایی حرصی دانند در طلَبِ خیر ، کتمان را ألبته ، هیچ وَجه نبینند . وَوُجوبِ إظهار متأکدتر دانند . زیرا که أز قرآن میشنوند « وَإن استَنصَروُکم فِي الدِّینِ فَعَلَیکُمُ النَّصرُ » .

۲۲۳ – أی عزیز ! تو تذکره خواستی که مُبتدی را بِشاید . إشارتِ تو مَقبول است بسمع « إنَّ هَذهِ تذکَرَةٌ فَمَن شاءَ اتَّخذَ إلی رَبِّهِ سَبیلاً » . بدان وآگاه باش ! که آدمی را سعادتی نهادهأند که آن را لِقاءُ الله خوانند وتکاپویِ أوَّلین وآخرین أز انبیاو أولیا دَر طلبِ آن

---

1 بسم . . . الرحیم P I المکتوب الحادی والخمسون K ومنها بسم . . . الرحیم L بسم الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ۶۲ بسم . . . الرحیم N / 2 – 14 ای . . . سبیلا K – P N M L I / 3 – 4 عمران 3 : 187 م / 5 – 6 عمران 3 : 187 م / 7 حیلة P M L I ما خیلت N / 8 البقرة 2 : 27 م / 10 ووجوب P M L I وچون N / 11 شنوند P M L I شنودند N / الانفال 8 : 72 م / 13 مقبول N مقابل P N L I / 13 – 14 المزمل 73 : 19 ك / 14 وآگاه باش K – P N M L I .

* * * نامهٔ هشتادم . P 89 . N 62 . M 44 . L 83 . K 51 . I 77 * * *

سعادت بوده است وسالِكْ از این سعادَت جُز نامی ندانـد ، چون طفلی رَضیع كه نامِ وقاع َشنود وأز حقیقتِ إدراكِ َلذّت دور ُبوَد . أمّا چون پُخته گردد ، ُدزدیده َدر درونِ پردههایِ غیب َتطلُّعی كند ، باشد كه چیزی أز آن معنی ، قبل الوصولِ إلى كمالِها ، إدراك كند .

٢٢٤ — وَممكِن نیست كه آدمی بدین سَعادت َرسد إلا آنكه محبّتِ حَق حاصِل كرده بوَد . ومپندار كه توو أمثالِ تو أز محبّت جُز رسمی بیحقیقت دانستهاید . وُمحبّت حاصِل نیاید إلا آنكه معرفت حاصِل گردد . وهركلمه أز این عالمی دیگر است . أمّا ُمجمَـل می نویسم كه تو برادر چنین خواستهای بیعللو دلایِلْ ، وأگرچـه توانم كه همه مبرهن بنویسَم ، چنانكه كودكانو زنان را فهم افتد .

٢٢٥ — ومعرفتِ خدای تعالى حاصِل نیاید إلا أز فكری ُدرست . فكر میگویم نه تفكرْ ، تا بیخبری إعتراضی نكند ، لا َتتفكَّـروا في ذاتِ اللهِ . وفكر ُدرست جُز أزدلِ صافیو پاك از شواغل ُدنیوی وعلایق بدَنی حاصِل نیاید . وتو عزیز مبتـلایی بهشواغلِ ُدنیوی وأزفرق تا بهَقدم بهكاری دادهای كه بروزگار أگر خواهی أز آن خلاص نیابی ، إلا أن َیمدُّكَ العنایَةُ الأزَلِیَّةُ بكفایـةٍ أبدیَّةٍ . پس أز تو إین فكرِ صافی كی صورت بندد ؟ أمّا وبَعضُ الشرِّ أهونُ مِن بَعضٍ .

1 بوده است M است PKI – NL / وسالك . . . سعادت PI – NMLK / 2 شنود . . . بود PNMLI شنوده باشد ولا یعرف حقیقته K / 3 در . . . تطلعی PNMLI درون پردها تطلع K / 5 نیست PI – NMLK / بدین M را كه بدین N براین PLI كه بدین K / 6 – 7 ومپندار . . . دا نسته اید PNMLI – K / 7 رسمی بی M رسم ومی N رسمی به L رسنی PI / آنكه PMLI كه NK / 8 – 10 وهر . . . أفتد PNMLI – K / 8 عالمی PMLI عالم N / 9 چه N نه PMLI / 12 گویم PNMLI باید K / 13 درست PNMLI – K / دنیوی PMLKI دنیاوی N / 14 نیاید MLI PN نگردد K / 14 وتو . . . به PMLI وتو دمیت مبتلا N بدانكه مبتلا بود به K / 15 فرق تا به قدم NK فرقت تا بقدم PLI فرق تا قدمت M / 15 – 16 خواهی . . . نیابی PNMLI خواهد . . . نیابد K / 16 یمدك العنایة N یمدك الله بالعنایة PMLI یمده العنایة K / أبدیة PMKI الأبدیة L سرمدیة N / از تو PNMLI هرگز K / 17 فكر NMK فكرت PLI / اما PNMLI – K / بعض NMLKI بعض بیت P .

وإن تكُ فاتتكَ العُلى يابنَ رُستقٍ فدعها ولكن لا تَفتكَ الأسافِلِ

اگر یکبارگی أز این شواغِل برخاستن مُمکن نیست باری گاه گاهی چندانکه جهدُ المُقل بوَد دَر قطع إین شواغِل سعی می کن که «فمن یعمل مثقال ذرّةٍ خیراً یَرَه» أیعزیز! سلوك را معنی إین بود که آدمی در قطعِ شواغل سعی کند.

۲۲۶ – وسالِکان را دوقسم دان! قسمی به کلّیّتِ خویش متجرّدند سلوك را، فهومهمٌّ واحِدٌ وَلیسَ لهُم شُغلٌ إلا السُّلوكُ. وقسمی دیگر باشواغِل میزنندو می گیرند «خَلَطوا عَمَلاً صالِحاً وآخرُ سیّئاً»، «ولکلٍّ درجاتٌ مِمّا عَمِلوا». أکنون شواغِلِ دُنیوی هَمگی دلِ آدمی را بهغارَت بداده است، دِلو جانش بهحبِ دنیا مُستغرَق است، وقالبِ أو بهترتیبِ إین أشغال مَشغول. دَر سلوك دِل راو قالِبرا أز این فطام دهد، تا دِل بهحب الله مُستغرَق گردَد، وقالِب بهطاعتِ أو، أز هرچه ناکردَنی است، که آن را محظوراتو مکروهات خوانند، دور باشد، تا بهرچه کردَنی است، که آن را واجباتو مندوبات خوانند، مَشغول گردَد. وإین أفعالِ کردَنی

1 وان . . . الأسافل K - PNMLI / یا بن N این PMLI / رستق MI دیسق PNL / 2 از . . . برخاستن PNMLI قطع از شواغل K / 3 جهد MLI جهد کنی جهد PN / در . . . کن PNMLI سعی باید کردن K / که K - PNLI / 4 - 3 الزلزلة 99 : 7 م / 4 - 5 در قطع شواغل سعی PLI قطع شواغل NK قطع M / 6 را دو قسم دان PNMLI بردو قسمند K / 7 را PI - NMLK / فهو . . . لیس M فهومهم هم واحد ولیس PLI فهو مهم له هم واحد ولیس K فهو مهم لهم فما N / 8 می زنند PNMLKI قدم می زنند (حاشیهٔ N) . / التوبة 9 : 102 م / 9 الانعام 6 : 132 ك / دل PLI - NMK / 10 غارت PNMLI باد K / است PNMLI گشته K / 11 او K - PNMLI / راو PNMLI و K / 12 فطام PMLKI نظام N / دل PMLI - NK / 13 بـه PNMLI در K / او PMLI - NK / هر . . . آن را K - PNMLI / 14 خوانند دور باشد PNMLI دورافتد K / تا بـه . . . آن را PNMLI و به K / 15 خوانند K - PNMLI .

و ناکردنی ، بعضی به همهٔ تن تعلّق دارد ، چون نماز أز طاعات و عقوق أز معاصی . وبعضی به عضوی خاص تعلّق دارد ، چون زنا بـه فرج وغیبت به زبان .

٢٢٧ ـ وأعضا که آدمی بدان به حق رسد وأزحق بازماند هفت است : چشم و گوش و زبان و دست و پای و شکم و فرج . وآنکه شنیده‌ای که « وإنَّ جهنَّمَ لموعدُهم أجمعینَ . لهـا سبعةُ أبوابٍ لکلِّ بابٍ منهم جزءٌ مقسومٌ » آنست که آدمی بدین هفت أعضا در سخطِ خـدا ، والعیاذ بالله ، حرکت کند ، تا أز راهِ این أعضا به دوزخ رود ، وهمین أعضا بعینها أو را به بهشت برنـد ، أگر در رضای آفریدگارِ خویش کوشد بدین أعضا .

٢٢٨ ـ أمّا بهشت را هشت دراست . أز راه دل هم به بهشت توان رسید « إنَّ في ذلكَ لذکری لِمَن کان له قلبٌ » أز راهِ این دل ، هرگز آدمی به دوزخ نرود زیرا که شیطان را بدل راه نیست « یُوسوِسُ في صُدورِ النّاسِ » زید بن أسلم گویـد ، أو غیره من أکابر الصَّحابةِ : إنَّ اللّعینَ یمشي حتی یدنوا مِن قلبِ المؤمنِ . إنَّ في قلبِ المؤمنِ سراجاً یزهو ، لو دنا منهُ اللّعینُ لاحترقَ . به هفت أعضا طاعت و معصیت صورت بندد ، وأز دل جز آنکه آدمی را به بهشت رساند در وجود نیاید . نه دلِ مرده می‌خواهم که « لهم

1 وناکردنی P N M L I بود وناکردنی بود K / طاعـات وعقوق I L M N P طاعت و عفو K /
4 رسد P N M L I نرسد K / 5 دست P N M L I دل K / 5 ـ 6 الحجر 15 : 43 ـ 44
ك / 9 برند P L K I برد N M / 10 خویش P M L I خود N K / کوشد P M L K I
کشد N / بدین أعضا P L I ـ N M K / 11 هم N ـ P M L K I / 12 ق . 50 : 37 ك /
این P N L K I ـ M / 13 ـ 14 الناس 104 : 4 ك / 14 او غیره P N M L I و هو K / 15
ان اللعین N M K ومن اللعین P L I / یمشی P N M L I ـ K / 16 یزهو M K یزهر N L
یزمر P I / لاحترق P N L K I لاحترقت M / 17 از P I ـ N M L K / 18 الاعراف
7 : 179 ك .

ُقلوبٌ لا َيفقهونَ ِبهــا » كه اين چنين دلِ مرده كافر را هَم بوَد . آن دلِ زنده می‌خواهَم كه جُز مؤمن را نبود ، « لِمَن كانَ َلهُ َقلبٌ » .

٢٢٩ – أكنون سالِك را ، معاصیو طاعاتِ إين أعضا ، واحدة واحدة ، ببايَد شناخت ، تا سلوك تواند كرد . طلبُ العلمِ فريضَةٌ على كلِّ مُسلمٍ . عِلم طاعاتو مَعاصی دان كه برهمه َكس على التعيين فرض است ، نه عِلمی ديگر . وتفصيلِ إين طاعـاتو مَعاصی دراز است ، ودر مجلدات َشرح َتوان داد . ودر إحيای علوم دين إين همه مستوفا گفته است . أمّا بعضی أز طاعات ومعاصی على التّعيين مما يعليه الوقت ، گفته شوَد ، بعون اللهِ .

٢٣٠ – أی عزيز ! طاعاث دوقسم است ؛ فرايضو نوافل ، مگر به َشرح فرايض محتاج‌تر باشی كه به‌شرح نوافـل ، كه كاشكی به‌بعضی أز اين فرايض قيام افتادی . وفرايض پنج است ، على ما تبين على لِسان رسول الله – صلعم – ُبني الإسلامُ على خمسٍ ، شهادة أن لا إله إلا الله ، الحديث المشهور . أمــا لا إله إلا الله ، كه ركنِ أولو أعظم است ، وهمهٔ أركان از بهر تحقيق إين يك ركن است ، أگر فرمان بری وبه‌حُرمت باشی ، وهرگز نگويی إلا َدر نماز كه الضرورات تبيح المحظورات .

---

1 الاعراف 7 : 179 ك / چنـين . . . كافر K دل كافران P L I دل كافر N M / 2 ق . 50 : 27 ك / 8 طاعات ومعاصی P M L K I طاعت ومعصيت N / 6 - 5 التعيين فرض است N M L اليقين واجب است وفرض K اليقين فرض است P I / 7 و در ... داد P N M L I بسيار است K / علوم دين N M K العلوم P L I / 7 - 8 اين...است P N M L I آورده اند K / 8 التعيين K التعيين وكفی P N M L I / مما يعليه الوقت N M ما يعليه الوقت L بما عليه الوقت P I - K / 10 ای عزيز P N M L I - K / 10 - 11 مگر ... نوافل P N M L I وشرح فرايض مهم ترو K / 11 كه به P M L I أز آن كه N / 11 - 12 كه كاشكی ... افتادی P M L I چـه كاشكی ... فتادی K - N / 11 اين K - P M L I / 12 - 13 رسول الله P N M L I الرسول K / 13 - 14 الحديث المشهور P N M L I - K / 15 كه P M L K I - N .

۲۳۱ – أی‌عزیز ! تو که گویی « لا إله إلا الله » وهواو دنیاو شیطان پرستی نه ، دروغ گفته باشی ؟ ودروغ در شرع حرام است ، لا سیَّما إذا کذبت علی الله . أز قرآن نشنیدی « ومن أظلم ممن کذب علی الله ؟ » أما درنماز « إیاك نعبد وإیاك نستعین » وأشهدُ أن لا إله إلا اللهُ » أگر چه همه دروغ است بباید گفت ، که نماز فرضی است که به‌عدم شرطی أز آدمی برنخیزد ، نبینی که ستر عورت شرطِ صحتِ نماز است وأگر ساترِ عورت نیابد نشاید که بِترك نماز بگوید ، زیرا که ، الضرورات تُبیح المحظورات ، دروغ حرام است ، وچون گویی « إیاكَ نعبدُ » دروغ گفته باشی ، أما نماز بباید کرد . ولیکن بباید دانست که با فساد شرط صحت نماز نیست همچـــان که بی‌ساتر عورت کسی نماز کند ، قومی أز سالِکان ، چون باینجا رسیدند پنداشتند که بترك نماز بباید گفت ، که دروغ حَرام است ، ولا سیَّما علی الله . وإین مقطعۀ عظیم عظیم است سالك را . أی برادر ! ونپندارم ، علی ما في ظني وعلمي ، که در إسلام هیچ آدمی مسأله‌یی را چنین بیانِ شافی کرده أست ، ونه أندك مقطعه‌ایست این .

۲۳۲ – أکنون أگر « لا إله إلا الله » در نماز به‌حکمِ ضرورتی می بباید گفت ، بیرون أز نماز باری ، الکذب علی الله ، در باقی کن !

---

1 ای عزیز تو گویی PNMLI بگو K / هوا ودنیاو PNMLI هو أول بناء K / 2 پرستی PNMLI رستی K / ودروغ ... است PNMLI والکذب في الشرع حرام K / 3 از قرآن شنـ دی PLI قرآن نشنیدی N از قرآن بشنو M ـ K / 3 ـ 4 الزمر 39 : 32 ك / 4 الفاتحة ۱ ـ ك / 5 همه دروغ است PNMLI دروغ بود K / که نماز PMLKI نماز N / فر ۰ PML ـ فرض NK / که به PMLKI و بـه N / عدم PNMLI قدم K / 7 ر عورت PMLI ستر عورت N ساتر K / 7 ـ 9 بگوید . . . لیکن PNMLI کردن و K / 10 با MK وا L مرا PI ریا N / نمـاز PMLKI ـ N / نیست M است PNLKI / 10 ـ 15 همچنان ... این PNMLI ـ K / 10 ساتر PMLI ستر N / 11 چون PLI ـ NM / بدینجا ML باینجا PI اینجا N / 12 مقطعه PMLI مغلطه N / عظیم M ـ PNLI / 16 در نماز PNMLI ـ K / ضرورتی PMLI ضروری NK / 17 بباید گفت PNMLI شاید K .

ویلٌ لِمن شفعاؤه خصماؤه ، در خبر است که روز قیامت « لا إله إلا الله » در عرصات آید وخلایقی بسیار را در دوزخ بردو گوید : « أبالله وآیاتهِ ورسولهِ کنتم تستهزؤون ! » .

۲۳۳ – وأمّا نماز که رکنِ دوم است از أرکانِ دین ، جهد کن أی عزیز ! تا در پنج نماز دل حاضِر داری . وأگر نه کردنو َناکردن یکی بوَد در راه دینو آخرت . أگرچه در دنیا عصمت دمو مال می کند « فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهونَ » فراموش مکن بهیچ حال ، وبدانکه فلاح ثمرهٔ نماز مقبول است ، ومقبول آن بوَد که خضوعو خشوع با آن بهم بود « قد أفلح المؤمنون الذینهم في صلواتهم خاشعون » صلات مَقبول را ثمرت فلاح بوَد . وثمرت بعد المثمر تواند بود . وچون نماز مَقبول نبود ، ثمرتِ فلاح نبود . أی عزیز ! أز این سبب که نماز مثمراست وفلاح ثمرت آنست ، حيّ علی الصّلاة ، پیشتر گویند وحيّ علی الفلاح ، پس أز آن . زیرا که ثمرت را وجود بعدِ وجودِ مثمر تواند بود .

۲۳۴ – أی برادر در آن نکوش که نماز بسیار کنی ، در آن کوش که در نماز مکتوبات دل چون حاضر داری . وعلاجِ إحضار دل آنست که باخود گویی : چون با سلطان سخنی گویم ، که مسکینِ عاجزی بود ،

2 خلایقی P M L I خلایق N خلقی K / را P M L I - N K / 2 - 3 التوبة 9 : 65 م/
4 که P N M L I / کن K - P N M L I باید کردن K / 5 داری واگرنه P N M L I
باشد والا K / 6 یکي بود K مقارب بود P L I متقارب بود M متقارب باشد N / دین و
P M L I - N K / 7 الماعون 104 : 5 ك / 7 - 8 فراموش ... حال P N M L I - K / 8
مقبول است و P N M L I - K / که P N M L I که با K / 9 با آن بهم بود P N M L I
10 - 9 / K - / 10 المؤمنون 23 : 2 ك / 10 صلات N M K صلات است P L I / 10 بود
تواند بود K / 10 - 11 تواند ... این P N M L I واین K / 13 پیشتر گویند P N M L I
نخست پس K / پس أز آن P N M L I - K / را P N M L I - K / 14 وجود P N M L I
تواند K - P N M L I / بود P N M K I نمود L / 15 ای برادر K - P N M L I
/ 16 نماز مکتوبات P L I نماز N مکتوبات M این مکتوبات K / چون N M L
خود P I - K / علاج احضار دل N M L احضار دل P I علاجش K / 17 که N M L K
چنانکه P I / بود N M L K گوید P I .

چنان گویم که مرا مفهوم بود ، والفهم بعد الحضور بود . زیرا که روا باشد که کسی حاضر بود وتازی نداند که چیزي فهم کند . أمّا روا نبود که بی‌حضور کسی فاتحة الکتاب فهم کند . پس باخود گوی : که چون روا نیست که با سلطان سخن گویی بی‌حضور ، روا چون بوَد که با سلطان السلاطین دَر نماز مناجات کنم و دِلَم پیش خدمتِ سلطان مجازی بود . أی عزیز ! أگر کسی پیغامی أز سلطان بتو آرد ، یا سلطان بنفسه باتو سخنی گوید ، نه همگیِ تو حضور بود ؟ آخر سَردی مَکن ! إنگار که در نماز ازوی قرآن می‌شنوی یا أز رَسولِ أو . غافل مَباش ، فَریاد ! اینَ الایمان وأینَ العلم بعد الایمان؟ .

۲۳۵ — باش تا بدانی که أز ایمان مُفلسی ، وبدانی که سعادتِ أبدی جُز مؤمن را نبود ، آنگه إیمان طلَب کنی ، چون طلب کنی بیابی ، چون یافته باشی جان کنی ، چون جان کنی جانت را بألطافِ بی نهایتِ أزَلی أز جنابِ سَرمَدی بپروَرند ، تا عاشق گردی ، وچون عاشق شدی نامَت در جریدهٔ « یُحبّونَه » نویسند . چون دادِ « یُحبّونه » أز نهادِ خود بدادی که ، من أرادَ أن ینظُرَ إلی رجلٍ یُحِبُّ الله بکلّ قلبهِ فلینظر إلی سالِم ، « یُحبُّهُم » رو در تو آورَد .

---

1 الفهم NK المفهوم PMLI / بعد PNMLI عند K / بود PMLI باشد N - K / 2 باشد PMLI بود NK / کسی PMLKI - N / 2 - 16 أما ... آورد PNMLI اما فهم فاتحه مثلا بی حضور نباشد چون روا نداری که با سلطان بی حضور دل سخن گویی با سلطان السلاطین چگونه روا بود که نماز بی حضور کنی . در نماز قرآن چنان دان که ازوی شنوی . این الایمان واین العلم بعدم الایمان K (نسخهٔ K ۲۰ سطر آینده‌را در این چند جمله فشرده است) . / 5 کنم PMLI کنی N / 6 سلطان PI - NML / مجازی PI - NML / بود N نباشد PL - ML / ای عزیز PI - NML / 7 بنفسه PMLI لذاته N / سخنی PMLI سخن N / نه PMLI - N / 8 ازوی M ازو PL - NL / 9 غافل ... العلم PI - NML / بعد PMLI بعدم NK / 11 چون طلب کنی PLLI - M / 12 چون جان کنی PNLI - M / را PMLI - N / 13 شدی PMLI گردی N / 16 یحبهم NM آنگه یحبهم PLI .

۲۳۶ ـ آنگه بدانی که ، السِرُّ بيني وبينَ عَبدي لا يطَّلِعُ عليه ملكٌ مُقرَّبٌ ولا نبيٌّ مُرسَلٌ چه بوَد !

آن لُقمه که در دَهان بِگنجد بِطلب
وآن سَر که درو لِسان بِگنجد بِطلب
سرّیست میانِ دلِ دَرویش و خُدا
جبریل دَر آن میان نگنجد بِطلب

۲۳۷ ـ آنگه أگرپس از این تورا فقر روی نمایَد ، روی تورا سیاه کنند ، چون مهجوران ، وأز جنابِ أزل برانند . آنگه باشد که بِدانی که إبلیس چه کسی است ، که چندین هزار سال است که أورا مهجور کردند ، وأو هنوز ملازم آن عتبه است و می گوید :

خواهیم بخوان ، خواه مَخوان ، خواه بران !
یك رویه شده است مَر مَرا با تو شُمار

۲۳۸ ـ أیدوست ! تو که هَنوز کودکی شیرخواره باشی لا بَل جنینٌ في الرَّحم باشی ، لا بل هَنوز نطفهٔ « بَینَ الصُّلبِ والتَّرائب » باشی ! این حدیث را کی باشی ؟ گویی أز آنجـــا که نُطفه أست در صُلبِ مَرد ، چندینش عالمها باز پس می باید کرد ، تا عالَمِ أحیا مثلاً بِداند .

---

1 ـ 16 آنگه ... بداند K - PNMLI / 1 آنگه PI - NML / 2 چه بود N - PMLI / 3 ـ 6 آن ... بطلب NM - PLI / 7 آنگه اگر پس M آنگه تراپس N پس آنگه PLI / روی تو M وروی PNLI / 8 چون PMLI وچون N / واز M از PNLI / 9 که چندین PNLI چندین M / 10 وأو PMLI و N / 11 بخوان ... نخوان PNLI بخواه ... بخوان M / بران NML بدار PI / 13 که PNLI - M / 14 هنوز N - PMLI / الطارق 86 : 7 ك / 15 کی PNLI که M / 16 مرد PMLI مردی N / چندینش NM چندش PLI / عالم PMLI علم N .

تو أز مَقامِ خلیلو بوبکر همچنین دوری بلا فرق . پنداری من أز سرِ سودایِ خویش بهتو چیزی می‌نویسَم ؟ تو أز آن حدیث کی باشی ؟ أز جُوالِ غُرور بیرون آی ، فانّ النّـاقِـدَ بَصیرٌ . باری میدان که بِنداری « لَعلّ اللهَ یُحدِثُ بَعد ذلك أمراً » أز مقصود دور أفتادِم . حدیثِ نماز علی الاختصار این است .

۲۳۹ ــ أمّا رُکنِ ثالث : زکات است . نوشته بودی که مَرا هرگز سالی بر نِصابی تمام برنگذشته است . این نیکواست . أمّا أگر تورا مالی بوَد که تُورا بودو نهدیگری‌را ، بعد حولان الحول علیه ، أگر أز چهل یکی بهدرویشان دهی سیو نُه هنوز تورا بماند ، نشاید که تو پنداری که کاری کردهای « ولا تَمنُن تَستَکثِر » ومالی که تورا نبود تُورا خُود أز آن زکات نبایـد که دهی . شرط آن مال آن بُود که بهخدا وندانِ مال بازرسانی . چه گویی أگر کسی مثلاً أز تو چیزی بِدزُدَد، یا بستاند بِقهر وبهصدقه دهد ، روا بوَد ؟

۲۴۰ ــ هرچه در خزانهٔ تو بود إلا مَا شاءَ الله یا مُختزَل بُود أز مالِ سُلطان ، وإین سِرقَت بود ، یا کسی بتو داده باشد بهرشوت وإین بهمنزلتِ مغصُوب بود . تورا پدید بوَد که مال أز کجا بود ، وآنکه آنچه بهمرسوم خاص بستانی ، گیرم که تو مستحقٌ آن همـه باشی ،

1 - 3 تو ... بصیر K-PNMLI / 2 خویش PMLI خود N / به تو NM - PLI / تواز ... کی PMLI یا تو ... کسی N / 4 بنداری K-PNMLI / الطلاق 65 : 1 م / 4 - 5 از ... است K-PNMLI / 6 زکات است K وهو الزکاة PNMLI / 6 - 7 نوشته ... اما K-PNMLI / 7 سالی برنصابی PLI سال برنصاب N سال برنصابی M / نگذشته است NM نگذشت PI گذشت L / 8 که تورا بودو K-PNMLI / حولان N حول PMLI حلول K / 9 هنوز NK-PMLI / بماند MK بود N باشد PLI / نشاید که K-PNMLI / تو PNLI-M / 10 المدثر 74 : 6 ك / 10 - 17 که تورا ... باشی PNMLI خود تورا نبود K / 11 آن مال PNLI مال M / 12 مال M خود N-PLI / 14 الا ... الله N-PMLI / 15 باشد PNLI بود M / به رشوت PMLI-N / 17 به N-PMLI / که PI-NML / آن همه باشی NM آنی PLI .

وهیهات ! چندان خِول وخدم باشند تورا که بـه‌أضعاف ِ آن بریشان خرج شود . تو مال أز کجا آوردی أوّلا ، تا حدیثِ زکات‌و صدقه گویند با تو ؟ .

۲۴۱ – وعلی الجمله ، أگر مالِ دیگران که در دستِ تو باشد بجای ِ خود باز نَدهی ، أولیتر آن بوَد که هم بِه‌درویشان دهی ، ودر مَلبوس‌و مَرکوبِ حَرام خَرج نکنی که مصطفا – صلعم – چنین گفت که من اشتری ثَوباً بعشرة دراهمَ وفي ثمنه دِرهمٌ حرامٌ لم يَقبَل اللهُ مِنهُ صَرفاً ولا عَدلاً – يعني النّافلةَ والفريضةَ – ما دامَ عَليهِ ذلك الثّوبُ . وهمچنین گفت : رُبَّ اشعث أغبر مُشرّدٍ في الأسفارِ مطعَمُه حرامٌ ومَلبسُه حَرامٌ وغُذِیَ بالحرامِ ، یَرفَعُ یَدیهِ فیقولُ : یا رَبِّ یا رَبِّ یا ربِّ . فأنى يُستجابُ لهُ » وچیزی که به‌دَرویشان دَهی ، أربابِ دل را طلب کن – أعنی دوستان أورا – ومَن تشبَّه بهم ، طلب کُن ! تا أگر لُقمه‌ای به‌دَهَنِ دَرویشي رَسدو بجایِ خود أفتد همهٔ گناهانِ تو عَفو کُنند . وبدین سبب دربسیاریِ صَدقه مَنگر ، در محلِ آن نگر که سَبقَ درهمٌ مائةَ ألفَ درهمٍ . اتّقوا النّارَ ولو بشقِّ تمرةٍ .

۲۴۲ – أمّا رُکنِ چهارم ، وهو الصّومُ : جَهد کن تا روزهٔ رَمَضان چنان بداری که أگر برین محك زنند که ، خمسٌ يُفطِرنَ الصّائِمَ ؛ الكذبُ والغيبَةُ والنّميمَةُ والنّظرُ بشهوَةٍ واليمينُ الفاجِرةُ ، دُرست بود . که أگر رَمضان چنین بداری‌و باقیِ سال إفطار کنی ، بهتر بود که

1 - 3 وهیهات . . . با تو K - PNMLI / 1 هیهات NM هیهات PLI / خول NM خیول PLI / به NM - PLI / 2 تو NM تو آن L و تو آن PI / 3 - 4 وعلی . . . باز PNMLI و ترا آن جمله باخداو باید داد واگر K / 4 هم K همه PI - NML / ودر PNLKI تادر M / 5 چنین گفت PMLI گفت K چنین فتوامی دهـد N / 7 یعنی PNLKI أعنی M / 7 - 10 وهمچنین . . . له K - PNMLI / 10 دل M قلوب PNLKI / 10 - 11 طلب کن PMLKI أطلب N / 11 ومن تشبـه بهم PMLI ومن ذلك بهم K - N / 12 دهن N - PMLKI / بجای خود PNMLI بموقـع K / 13 آن نگر K نظر کن PNMLI / 14 الف K - PNMLI / 15 چهارم NMK رابع PLI / کن PLMLI باید کرد K / 16 که خمس PMI - NLK / 17 والیمین NMLKI في الیمین N / 18 که PNLI چه K - M .

همهٔ سال از طعام حلال ووقاعِ مُباح روزه داری ، وگوشت مُسلمانان خوری « يأكلُ لحم أخيه » . چه گویی ! اگر روزه به‌طعامِ حلال خوردن گشوده شود به‌غیبت که گوشتِ مُسلمانان خوردن بُوَد حالش چون بود ؟ .

۲۴۳ – امّا رُکنِ پنجم ، وهو الحج : دانم که این رعنایی تورا در دماغ بود که حج کرده‌ای ، بخانه از بهرِ خداوندِ خانه باید رفت . چه گویی ! هرگز به‌سرایِ سلطان روی چون سلطان آنجا نبود ؟ وأگر بروی ، مقصودی که به‌حضور سُلطان تعلق دارد آن مقصود برآید ؟ وچون سلطان به‌شکار بود ، این رفتن محسوب داری ؟ أگر یکبار دیگر آن مقصود را به‌خدمتِ سلطان روی ؟ زیارت نه‌خانه‌را می‌باید کرد ! همهٔ جهان گل و سنگ است ، بخانه از بهر خدا باید شُد .

۲۴۴ – واین نقطه از راهِ تو و عقلِ تو بس دوراست ، چه نویسم ؟ الحجرُ الأسودُ عينُ اللهِ في أرضِهِ . بُوسه بر سنگ دادن مگر هزار فرسنگ حاجت نباشد بدین مُهم رفتن . آن عهدنامهٔ ازل است ، چه گویی نام خود را در آنجا یا فتی ؟ وأگرنه ، پنداری همگنان از حجر آن دیدند که تو ؟ حاشا و کلاّ ! النّاسُ في غفلاتِهم والدُّبُّ يرقصُ في الجبلِ .

---

1 حلال PLI - NMK / ووقاع مباح PNLI ووقاح مباح M ومباحات K / 2 خوری PNMLI خوری که K / الحجرات 49 : 12م / چگویی اگر روزه PN MLI روزه ایکه K / 3 گشود K باطل PNMLI / غیبت که K - PNMLI / خوردن بود حالش PNMLI وهو الغیبة K / بود NMK باشد PLI / 4 اما رکن پنجم NMK واما رکن خامس PLI / وهو الحج NM - PLKI / 4 - 5 دانم . . . کرده‌ای K - PNMLI / 5 بود PNLI نبود M / بخانه NMK بخانهٔ خدا PLI / خداوند خانه K خدا NM خدای تعالی PLI / 6 سلطان آنجا نبود PNMLI او حاضر نباشد K / 7 سلطان PNMLI او K / آن مقصود K - PNMLI / 8 و N - PMLKI / 8 - 9 چون ... روی MLI K - PN / 9 رامی باید کرد PNMLI است که K / 10 - 11 بخانه . . . نویسم K - PNMLI / 10 شد PMLI رفت N / 11 توبس PLI تو N بس M / نویسم M - PNLI / 12 بوسه ... دادن K - PNMLI / دادن PMLI دادی N / مگر PNLKI که M / هزار PNMLI هرگز K / 14 رادر K در PI - NML / 14 - 15 واگر نه . . . کلا K - LNMLI / 14 همگنان PMLI همگان N / 15 غفلاتهم PMLKI هوساتهم N .

أرجو که وقتی مُیسرّ گردد حج کنی ، وأگر نـه بجلالِ و قدرِ لم یَزل ولا یزال که هنوز در این دایره‌ای که ، مَن ماتَ وَلم یَحجِ فَلیَمُت إن شاءَ یَهودیاً وإن شاءَ نَصرانیاً . إین قـدر دَر شرحِ طاعاتِ فرایض بَس بُود إنشاء الله .

٢٤٥ – أمّـا در طرفِ معاصی أوّلا أز إصرار دور باش ! که مُصِر بوَدنِ بر صغیره بتراست أز کبایر . أی عزیز ! أگر کسی شراب خورَد وزنا کند ، پس تو به کند ، فتوایِ مصطفا – صلعم – درحقِ أو إینست که التّائبُ مِنَ الذّنبِ کَمَن لا ذنبَ لهُ . وأگر أنگشتری زرّین دارَد وجامهٔ أبریشمین پوشد وبرآن مُصر بود ، مصطفا – صلعم – درحقِ إین کس چنین می گوید : هلكَ المصِرُّونَ قدُماً إلی النّارِ . والبتّه نشاید که تورا در خاطرِ آید که أگر همه در هفته یك بار جامهٔ أبریشمی پوشی تو مُصِر نیستی !

٢٤٦ – أی عزیز ! معنیِ إصرار ، ضرورت تورا دانستنی است . أگر کسی در سالی یك بار شراب خورد ، أمّـا عزمش بود که خورد وندامتی نبیند در خود که مانع بوَد أورا أز شراب خورَدن ، إین کس مُصِر بود بر شرب . وأگر کسی در هفته یك بار شراب خورد ، أمّا بعد از فراغ أورا ندامتی حاصِل می‌شود ، وعزم می کند که دیگر

1 یسر گردد K - PNMLI / 1-4 حج ... بود PNMLI - K / 4 انشاء الله NK - PMLI / 5 در طرف PLI طرفی از K در طریق N طرف M / باش PNMLI باید بودن K / 6 است از کبایر PLI از کبایراست K از کبایر بود N از کبایر M / ای عزیز K - PNMLI / شراب PNMLI خمر K / 7 پس PNMLI و K / مصطفا ... اینست PNMLI نبوی است K / 8 اگر K - PNMLI / دارد K - PNMLI / 9 پوشد K دارد PNMLI / بود PNMLI باشد K / 9-10 مصطفا ... گوید PMLI فتوای (پاك شده‌است) K مصطفا ... گفت N / 9 کس NM شخص PLI / 10 و البته نشاید که PNMLI ومپندار که اگر K / 11 اگر همه PMLI اگر N همه K / 14 شراب خورد PNMLI بیش خمر نخورد K / 15 شراب خوردن PNMLI آن K / 16 در PMLI هر NK / یك بار NK - PMLI / 17 از فراغ K الفراغ PNMLI .

نخورد ، وتدارُك می کند ما مضیرا ، به‌نوعی أز طاعات که « وَيَدرَؤنَ بالحسنةِ السيِّئةِ » ، « إنّ الحسناتَ يُذهِبنَ السيِّئاتَ » إین کس البتّه مُصِر نیست که ، ما أصرّ من استَغفرَ وَلو عادَ في اليوم سبعينَ مرّةً .

٢٤٧ — أی عزیز ! شنیدم که تورا به‌إکراه برآن می‌دارند که جامه‌ای پوشی که خدا را در آن رضا نبود . آنچه خدا گفت مکن ، أگر از شرمِ خلق بکنی سِجلی برخود بکردی ، که فرمانِ خلق مقدم است به نزدیك تو بر فرمانِ خدا . روزِ قیامت که « ونضعُ الموازينَ القِسطَ لِيومِ القيامةِ » با تو بگویند که قدرِ خداو رسول — صلعم — به‌نزدیك تو تاکجا بود ، وقدرِ خلق تا کجا ؟ أی عزیز ! منتظرِ چه کاری ؟ لأیِّ یومٍ أجِّلت ؟ روشن‌تر از این می‌خواهی که با تو نمایند که تورا إیمان نیست ؟ « ألا يظنُّ أولئك إنهم مَبعوثونَ ليومٍ عظيمٍ ؟ » تو ایمان از کجا آوردی ؟ أگر ایمانت بودی أو تورا خود راه نمودی ، تورا بمن حاجت نبوی . « ومن يؤمن بالله يهد قلبهُ » و « إن الله لهادی الذين آمنوا إلى صراطٍ مُستقيم » ولیکن ایمان نیست ، ليس الدين بالتمني ولا بالتجلّي ولكن ما وقر في القلب فصدّقه العمل .

٢٤٨ — أی عزیز ! إصرار أندك مدان ، آنکه دبیسِ صدقه با سلطان

1 تدارك MK تدارکی PNLI / طاعات که PNMLI طاعت K / 1 - 2 الرعد 13 : 22 م / 2 هود 10 : 114 م / 5 أی عزیز PNLI - MK / تورا NMLK - PI / 6 را . . . خدا NMLK - PI / از NMLK - PI / 7 بکنی NMLK بکردی PI / سجلی PNMLI سجل K / 8 که PNLI - MK / 8 - 9 الانبیاء 21 : 47 ك / 9 رسول PMLKI رسول او N / 10 ای عزیز PNMLI - K / 12 المطففین 83 : 4 ك / 13 أو PLINMK / 13 - 14 تورا بمن ... نبودی PNMLI - K / 14 التغابن 64 : 11 م / 14 - 15 الحج 22 : 54 م / 15 لیکن PMLKI لیکن تورا N / 16 ما وقر PLI موقر NM ما فرق K / 17 أی . . . مدان PNMLI اصرار تدارك ندارد K / دبیس صدقه با PNMLI در K .

عاصی باشد علی الدوام ، وبر آن مُصر بود آن دیگر بود . واین که تورا کاری فرماید که نکنی به‌عذر أو به‌غیر عذر ، إین خود کاری دیگر است . هر که مصراست بر گناه أورا چون دبیس دان ، چه نویسم أگر مثلاً ده مجلد نویسم همه این ذوق دارد . أی عزیز ! أگر گویم شب‌و روز جز به‌معصیت مشغول نیستی برنجی ! چه‌گویی شب‌و روز جز این کاری داری که قرب ده بار هزار هزار دینار هر سال به ظلم به‌قلمِ خویش قسمت کنی ؟ أمّا أگر مالِ مصالحت است مُستحقِ آن نه ترکان أند . وهر معصیتی که ترکان بکنند در آن مال‌و در خرج از آن مـال که تو به‌ظلمِ قلم خویش فراهم آورده وبدیشان قِسمت کرده‌ای تو در آن همه معاصی شریکی . نشنیدی که مصطفا – صلعم – چه گفت : مَن أعان ظالماً ولو بشطر کلمة کان شریکاً في ظلمه . تا به زبان‌و قلمِ تو تمام نشود هر کسی أز صد هزار ، تا هزار دینار ، تا صد دینار از این أموال بر نگیرد .

۲۴۹ – أگر گویی چون من نکنم دیگری بکنـد ، إین عذر مقبول نبود ، که أگر کسی کاروانی بزندو گوید أگر من این کاروان نزنم ، قطاع الطریق بر راه هستند که إین کار بکنند ، این نه عذری بود . و أگر دیگران إین کار بکنند أورا هیچ بزه نخواهـد بود ، و چون أو کند

1 باشد P N M L I شود K / بود آن N M بودن P L I است K / 1 ـ 2 دیگر ... تورا P N M L I واینکه چاکری را K / 2 I 4 این ... دارد P N M L I دیگرانست K / 4 ـ 5 اگر گویم ... گویی P N M L I نگویی که چرا به معصیت مشغولی وبرا چه K / 6 داری P N M L I نداری K / قرب N K قریب P M L I / ده بار هزار P M L I ده هزار بار K هزار N / 7 أما P L I ـ N M K / مصالحت N مصالح K صالح P M L I / 8 معصیتی P N M K I مصیبتی L / ترکان P M L I همه ترکان N K / در آن مالو K ـ L I P N M / أز آن P L I آن N ـ M K / 8 ـ 9 که تو ... کرده‌ای K ـ P N M L I / 10 معاصی P M L K I ـ N / نشنیدی که P N M L I ـ K / چه گفت P M L I گفت K می گوید N / 11 ـ 12 تا ... نگیرد P N M L I ـ K / 12 ازصد N M ـ P L I / 14 نبود P N M L I نیست K / که P L I چه N M مثل اینکه K / کسی P N M L I ـ K / وگوید P N M L I که K / 15 برراه ... بود P N M L I بزنند K / 16 این کار N M L I ـ P K / بزه P N L K I بزه نبود و M / وچون او کند P N M L I هرچه K .

أورا بدان بگیرند . أی عزیز مصطفا – صلعم – گفت : من غصب شبراً من أرضٍ غیرهِ طوقهُ الله من سبعِ أرضینَ یوم القیامةِ .

۲۵۰ – إین همه جهان که تو به‌اقطاع بدهی، أگر مالکی بود معیَّن آنرا نه عین غصب بود . وآنرا که مالکی معیَّن نیست، مصرفِ آن همه درویشانند، هم از درویشان غصب کرده باشی . تو که مُقدمِ صیرفی مثلاً دخلِ من بر دارَد، وتورا مَعلوم گردَد که آن مِلكِ من است ومرا هیچ یاری ندهی، وأکنون دعوی گونه می کنی – أگر چه دروغ است – که تورا با من جانبی هست، درویشی که در دین‌و دنیا، تو خود أورا به‌هیچ گونه نشناسی، پدید بود که أورا چه یاری دهی ! وآن أز بهر مثالی نوشتم وأز سرِ آزادی، وأگر نه من، أی دوست ! این تهاون أز بر دارم .

۲۵۱ – تذکره می‌خواهی که نویسم ! چه نویسم ؟ شاید که بنویسم که نماز چنین کن‌و روزه چنین دار ! تا عجبت به‌خود زیادت گردَد ؟ عجب آنجا که هیچ معصیتی نبود این فعل کند، لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو أشد من ذلك إلا وهو العجبُ، جایی که به‌پُریِ آسمان‌و زمین معصیت بود، عجب آنجا چون شاید که باشد ؟ توانستم کرد که بنویسم که : هر روز چندین بار ؛ سبحان الله والحمد لله، بگو ! تا تورا چندین ثواب باشد . أمَّا أز آن می‌ترسم که روزِ قیامت دامن بگیری وگویی

1 - 3 اورا ... تو K - PNMLI / 2 الله PMLI - N / 3 همه N مال M - I PL / اگر PNMLI اگر چه K / آنرا PMLKI - N / 4 - 5 وآنرا ... درویشان PNMLI واگرنه حق درویشان بود وهم ازیشان K / 4 مصرف PNLI مصروف M / 5 - 7 تو که ... ندهی PNMLI - K / 5 صیرفی PMLI صوفی N / 6 دخل NML داخل PI / من است NM اونیست PLI / 7 واکنون PMLI آنگه N / با NM بر PLI / 9 - 10 وآن . . . دارم PNMLI - K / 10 آزادی PMLI ارادتی N / 11 خواهی PMI خواهد K خواهم N / چه NMLK که PI / 12 عجبت NMK عجب PLI / عجب PMLKI عجب آنکه N / 13 که PMLKI - N / معصیتی PNMLI معصیت K / 15 بود PMLI بود دراو N گردد K / چون . . . باشد PMLI چکند N چون شاید K / کرد PNLI کرد که بنویسم کرد K - M / بنویسم PMLKI نوشتمی N / 16 که PLI - NMK / 17 باشد PNMLI بود K .

« رَبنا إنا أطعنا سادتنا و كبراءنا فأضلونا السَّبيلا . ربنَّا آتهم ضعفين من العذابِ والعنهم لعناً كبيراً » .

۲۵۲ — أی عزیز ! این چه نوشتم شرح بدایت راهِ مردان است . نا مردان‌را راهی دیگراست « أنظر كيف فضلنـــا بعضهم على بعضٍ . وللآخرةُ أكبرُ درجات وأكبرُ تفضيلاً » خلیفه‌و سلطان یکي بود در هر عصری . أمّا تره‌فروش چندان که خواهی درهر شهری باشد . والعالمُ كلُّ العالم من لايؤمن الناس من مكر الله ولا يقنطهم من رحمةِ اللهِ . علي ابن أبي طالِب می گوید . إین مَقامِ صدّیقان است که شرحش می شنَوی . وتو أگر چه درجهٔ ایشان کسب نتوانی کرد ، حالی باری نومید مَشو !

نومید مَشو مگو که أومید نَماند
کس درغمِ روزگار جاوید نَماند

خوش باش ! اورا مه :

نـه هرکش بار نبود درّو یاقوت
دشمرش نهلنـد وا زرّو دیبـا

1 ـ 2 الاحزاب 33 : 67 ـ 68 م / 3 ای عزیز N ـ P M L K I / راه K ـ N M L I
P / 4 نا مردان P M L M I مخنثان N / 4 ـ 5 الاسراء 17 : 21 ك / 6 هر عصری L I
P N M عصر K / چندان P N M L I چندین K / که خواهی در K ـ P N M L I / هر
شهری باشد P N M L I بود K / 6 ـ 8 والعالم ... الله . علي ... گوید P N M L I علی . . .
گفت العالم . . . الله K / 8 که . . . وتو K ـ P N M L I / شنوی P M L I نویسی N /
9 کسب نتوانی P N M L I کشف نتوان K / کرد P M L K I کردن N / حالی . . .
مشو N K بیت L I ـ P M / 10 أومیـــد N M K أمید P L I / 12 اورا مه L ـ I
P N M K / 13 نه ... یاقوت P N L I نه هرکش درویاقوت نبود K ـ M / 15 دشمرش
(وشهرش) ... دیبا P L I شهرش نهلند وازرّو دیبا M به شهرش نهلندبی زرو دینار K ـ N .

۲۵۳ - ما را فرموده‌أند که در این تذکره بنویسم که درویشان‌را نیکو دار! وصدقهٔ پنهان پیوسته می‌دِه! واین را نصب العین دار که سبعةٌ یظللهُم اللهُ تحتَ عَرشهِ یومَ لا ظِلَّ إلا ظِلهُ: إمـامٌ عادلٌ وشابٌ نشأ في عِبادةِ اللهِ، ورجلٌ متعلقُ القلبِ با المسجد إذا خرج منه حتی یعودُ إلیه، ورجلان تحابّاً في اللهِ، ورجلٌ دعتـهُ إمرأةُ ذاتَ جمالٍ إلي نفسِها فقـال إنیّ أخافُ اللهَ، ورجلٌ ذکر اللهَ في خلوةٍ ففاضت عیناهُ من خَشیتهِ، ورجلٌ تصدقَ بصدقةٍ فأخفاها حتی لم یعلم شِمالهُ ما أنفقت یمینهُ. أی دوست! در إنجیل است که: إذا تصدَّقت فصدَّق بحیثُ لم یعلم شمالك ما صنعتَ بیمینك، فإنَّ الذي یری الخفیـات یجزیك به علانیـة.

۲۵۴ - وهمچنین گفته‌أند که با تو بگویم که أز آن غافِل مباش که در شبانروزی گناهی أز درمانده‌ای إحتمال کنی. واین فراموش مَکن که «والکاظمین الغیظِ والعافینَ عن النـّاسِ، واللهُ یحبُّ المحسِنینَ» ابن عمر گفت: یا رَسولَ اللهِ ما ینقذني مِن غَضبِ الله؟ فقال: أنْ لا تغضِبَ.

أی عزیز! هَر شب چندین کس برخوانِ تو نان خورَنـد، أگر یك درویش بی علت أز آن لقمه‌ای بخورد آن همه مقبول باشد.

۲۵۵ - وصیتِ مصطفا - صلعم - یا دگیر که با معـاذِ جبـل گفته است وپیوسته تکرارش می کن: أوصیك یا معاذ! بتقوی اللهِ، وصدق الحدیث، والو فاء بالعهد، واداءِ الأمانة، وترك الخیانةِ، وحفظ الجارِ، ورحمةَ الیتیمِ،

1 فرموده ... این PNMLI - نموده انـد K / 2 پیوسته PNMLI - K / را K - PNMLI / 3 - 10 الله ... علانیة PNMLI الحدیث K / 8 انجیل متی 6 : 3 / 11 که أز آن PMLI از آن N - K / 13 آل عمران 3 : 134 م / 14 ینقذني PNMLI یبعدني K / 16 تو NMK ما تو PLI / 17 لقمه‌ای NMK یـك لقمه PLI / همه PLI - NMK / باشد PLI - NMK / 18 - 19 که ... کن PNMLI معاذ را گفت K.

ولين الكلامِ ، وبذل السلامِ ، وخفض الجناحِ ، وأنهاكَ أن تسبَّ حليماً
أو تطيع ظالماً ، أو تعصي إماماً عادلا أو تفسد أرضاً . يا معاذ! إتّقِ الله عند
3 كلِّ حجرٍ وشجرٍ ومدرٍ . وأوصيك أن تحدثِ لِكلِّ ذنب توبة ، السرُّ
بالسّرِ والعلانية بالعلانية . وپيوسته إين دعا مى كن ! اللهمَّ لا تفسدني في
إصلاح الغير ! ولا تهلكني لنجاة الغير ! اللهمَّ أصلحني وأصلح بي ، وأرحم
6 والديَّ ، واغفر لإخوانى ، وصل اللهُ على مُحمدٍ وجميعِ إخوانه من النبيينَ
وجميعَ الصّالحينَ يا أرحم الراحمينَ . والحمدُ للهِ ربِّ العالمينَ .

1 وأنهاك I L M N P فاياك K / 2 ظالما I L M P آثما N لئيما K / 4 كن I L M N P گو K / 5 ـ 6 اصلاح I لـ M N P صلاح K / 7 وجميع ... العالمين I L P وعلى جميع ... العالمين M N وآله أجمعين K .

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۵۶ – أی برادر مخلص‌و أی دوست عزیز ! خدای تعالی أسباب ملاقات مُیسر کناد حقیقة ومجازاً . دانی که حقیقت‌و مجاز چـــه بود ؟ چون قالب واقالب رسد این ملاقات مجازی بوَد ، أهـل حقیقت را . وچون دل بادل وجان با جان رسد ، این ملاقات حقیقت بود ، قربُ الأبدانِ مع تباعدِ القلوب ، جُز دردِ سر نبود . وحاشا که آن عزیز چنین بود که در غیبت هم حاضراست . وأگر چه به‌ظاهر فراقی هست ، در باطن همه قربت است ، أز آنجا که تحقیق است ، دوری در عالم دل جُز به صِفت نبود ، دوری قالِب در آن عالم هیچ تأثیر نکند . ولیکن این منتهیان را بود . کمال نهایت جز بعد مرگ صورت نبندد مبتدیان را ، وهر که مقیَّد است دراین عالم خاك‌و آب بیند ، أجل‌و سلاسل قهر قدَر به‌هیچ گونه حضورو غیبت أورا یکسان نتواند بود . لا بل که دل تقاضایِ قرب الأبدان هم کند ، أگر چه قرب القلوب بود .

۲۵۷ – أمیر علی عبو پیری بود بزرگ ، مریدی داشت که أورا محمَّد

---

1 بسم ... الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L المکتوب الثالث والخمسون K بسم ... الرحیم وبه نستعین M / 2 دوست M L K برادر P I / 3 میسر P M L I مهیا K / حقیقة ومجازا P L I - M K / 4 واقالب رسد M L K رسید P I / این . . . بود P M L I این را ... گویند K / را P M L I - K / 5 این ملاقات حقیقت P M L I ملاقات حقیقی K / بود P M L I دانم K / 7 به K در P M L I / فراقی P M L I فرقی K / 7 – 8 همه قربت است P M L I فرقي نیست K / 8 – 10 نبود ... مرگ P M K I - L / 8 نبود P K I نیست M / 9 این ... بود K این منتهی را بود M سقای آن تو P I / 10 نهایت M K مرادیت P I / مرگ P M I الموت K / صورت P M L I تصور K / این P M L I - K / 11 قدر P M L I - K / اورا P M L I - K / 14 امیر علی P M L I - K / عبو M عمویه P L حمویه K - I / (جامی در نفحات ازعبو این نامه ونامهٔ 52 N یاد کرده‌است) .

*** نامهٔ هشتادویکم P 67 . M 96 . L 61 . K 53 . I 55 ***

شهرآبادی گفتندی، یك روز این مریدرا ببازار فرستاد که از برای أو چیزی آورد، واین مرید بیامد، مگر چیزی حاضر نبود، برفت وخودرا بفروخت، وآن چیز که پیرش خواسته بود بخرید وبدو فرستاد. وچون روزی چند بدین واقعه برآمد، آن کسی که این مرید خریده بود مگر واقف‌شد بر حقیقتِ کار وأورا گسیل کرد تا پیش پیرآمد، چون در آمد أمیرعلی با أو گفت: أی جوان‌مرد! چندین هزار سال در غیبت، جان ما در عشقِ تو می‌سوخت. این بس نبود که این فراقِ ظاهر نیز درمی‌بایست؟ یك هفته قربِ ظاهرهم ببابد. ومتبدیان‌را خود ضرورت بباید که به‌هیچ گونه أز آن بنگریزد.

۲۵۸ — أی جوان‌مَرد! أگر پنبه با آتش عشق بازی کند آتش با أو چه گوید؟ گوید: وصالِ ما مَبذول است تورا أز جانبِ کرمِ ما، ولیکن موقوف است إین وصال برفنـــایِ تو. تا تو باشی هرگز وِصال نبود. أندر رَهِ عشق یا تو گنجی یا من! «ضربَ الله مثلاً». دع نفسك وتعال. أبى اللهُ أن یکونَ لِصاحبِ النفس إلیه سبیلاً. آتش‌را با پنبه قرب ظاهر بباید دربدایت. أمّا چون سوختهٔ وصال شد دیگر فراق‌را دست به‌دامِن دولتِ أو نرسد که آن آتش اورا خاکستر کرد وأورا رفیق لازِمِ گشت، گفت: خودرا در طلبِ وصالِ ما در باختی، حق

1 شهر آبادی M L K I شهریاری P / ببازار P M L I ـ K / 1 ـ 2 که از برای او P L I تا از بازار M تا اورا K / 2 بیامد P M L I نیامد K / مگر P L I ومگر M دیگر K / برفت P M L I وقت را K / 3 بدو P M L I بـه K / وچون P M L I ـ K / 4 که این مرید P L I را که این مرید M که مرید را K / شد P M L I نبود K / کار P M L I حال K / 5 گسیل کرد K کشید L رها کرد M کرد P I / پیر M K میر L بر P I / چون . . . گفت P M L I پیروا اومی گوید که K / 6 در غیبت ... عشق P M L I جان ما در آتش غیبت K / 7 که این M که P L I ـ K / نیز در می M L در K نیز می P I / 8 ببایدو P M L I نیامدو K / بباید که P M L I نباید که K / به P M L I ـ K / گونه P M L I حال K / 10 گوید وصال ما P M L I وصال K / تورا K ـ P M L I / 11 فنای تو P M L I فنا K / 12 الزمر 39 : 29 ﻙ / مثلا K ـ P M L I / 14 بباید P M L I نباید K / اما K ـ P M L I / 15 دولت K ـ P M L I / که P M L I ـ K / آتش أورا P L I آتش که اورا M ـ K / واورا P L I واو M وبا او K / 16 وصال K ـ P M L I .

بود بر کرمِ ما که تورا در دایرهٔ وصال جای کنیم ، چنانکه هرگز هجران را آنجا جانبود . عجبا أز این حدیث . چه می‌شنوی ؟ مَن کانَ في اللهِ تلفهُ کان علی اللهِ خلفهُ . أمّا تا پنبه پندارد که وِصال را وجودِ أو در باید ، عاشقِ وجودِ خود بوَد ، و هرگز أز أو هیچ نیاید .

۲۵۹ – خودرا در باختن ضرورت دان ! أمّا أنا فلا أقول : أنا . کی بود که گویی که إین دولت باستقبال آید واین شه‌رُخ بزند ، که « وإذا شئنا بدلنا أمثالهم تبدیلاً » هیچ دانی که « بدّلنا أمثالهم تبدیلاً » چه بود ؟ نور الله ، بود که بر نهادِ آدمی تابد ، چندانکه أو بنماند « بل َنقذفُ بالحقّ عــلی الباطِل فیدمغهُ فإذا هو ذاهِق » زهی کیمیاگری أز کجا تاکجا ؟ « فهو علی نورٍ من رَبهِ » گفت : أکنون آدمی کو ؟ گفت : نور الله، أورا محو کردَ ، که چون جلالتِ آفتاب بتابدَ ستارگان را نیز حکم نبود .

۲۶۰ – شیخ أبو العبّاس قصّاب پیوسته در این سماع بودی . اورامه

چنـدان برم نر من نام
پـائی دیواری ورای می نام

زُلفـَت سیه است ومُشك‌را كان گشتی
أز بَس که بِگفتم صَنما آن گشتی

---

1 بود I K M P – L / تورا I L M P – K / 2 آنجا جا I L M P در آنجا K / 3 پندارد I L M P پنداری K / در باید I K M P یابد L / 4 عاشق وجود I L M P عین وا K / وهرگز K L M – I P / 5 دان I M P است K – L / اما I L M P که اما K / 6 که گویی I L M P – K / شه‌رخ I K L M سه‌رخ P / بزند I K L P نزند M / 6–7 الانسان 76 : 28 م / 8 که بر نهاد I L M P واز نهاد K / تابد I L M P شتابد K / بنماند I M P بنماید L نماید K / 8–9 الانبیاء 21 : 18 ك / 9 گری I K L P گوی M / 10 الزمر 39 : 22 ك / 11 نیز I L M P – K / 12 شیخ I L P – M K / اورامه L – I K / 13–14 چندان . . . می نام I L P – M K / 15 زلفت I L بیت : زلفت P M / زلف K / سیه P M سیمه I L سیهت K / را کان I L M P رایگان K / 16 بگفتم K بگفتی I L M P .

با خود کی بدرگاهِ جلال ما آیند ؟ این هرگز نبود ، « ویحذّرُکُم اللهُ نفسهُ » سنگ از بر آبگینۀ شامی دور . بادرا باپشه هرگز آشنایی نبود . « إنَّ اللهَ لا یستحي أن یضربَ مَثلاً ما بعوضةً فما فوقَها » مساکین أهلِ غفلت ، قرآن خوانند بهظاهرو نشنوند که در درونِ آن همـــه قبض است .

۲۶۱ – ای جوانمرد ! ندانم که چیست این حدیث .

تیرَم که چو دست را سوی ِ مَن یازی
نزدیکم از آن کشی که دور اندازی

به صد هزار هزار زبان ألطاف دعوت می کند . آنکه بهصد هزار هزار جفا براند .

اِین جور ِنگر که َبرمنِ مِسکین کرد
خود خواندهو خود رانده، دَردَم زین کرد

« واللهُ یدعوا إلی دار السّلام » چون در آیند این مُنادی شنوند که « إنَّ اللهَ َلغنیٌ عَنِ العالمینَ » پس « یُحِبُّهُم ویحبُّونَـــهُ » چرا گفتی ؟ نوکار بود ، معذورش دار ! پندا شت که کاری می کند :

هیچی هیچی وزآن حدیثك هیچی
َکز بادِ هـــوا نواله َنتوان پیچی

---

1 کی MLK که PI / جلال PLI-MK / 1-2 عمران 3 : 28 م / 2 سنگ ... دور PMLI-K / سنگ MI ع : سنگ PL / هرگز PMLI-K / 3 البقرة 2 : 26 م / 4 در درون آن PMLI درون K / 6 حدیث LKL حدیث نظم M حدیث بیت P / 7 یازی PMLI یازدا K / 8 کشی MLK کشتی PI / 9 به LI-MK P / کند PLI کنند MK / 10 براند PLI برانند MK / 12 خود ... رانده L خود خواندو خود راندو PMKL / دردم زین PMLI دردمی این K / 13 یونس 10 : 25 ك / 14 العنکبوت 29 ; 6 م / المائدة 5 : 54 م / یحبهم ویحبونـــه K علیهم PMLI / کار PMLI کاری K / 15 پنداشت PMLI-K / 16 هیچی KI بیت هیچی PM شعر هیچی L / حدیثك MLK حدیث PL / 17 کز ... پیچی PMLI-K .

نه أز پیش راه‌و نه باپس آمـــدن روی . بینَ الباب والدارِ ، در نگرد ، چنـــدین هزار بیند چون خود . المصیبة إذا عمَّت طابت ، پاره ای تسلی پدید آید .

چــه مَردی بُوَد خـیره آشوفتـَن
بِزیر أندرآورده را کـوفتـَن ؟

۲۶۲ – و « کم أهلکنا من قبلهم من قرن » همه دوستانند مادشمنان را یادنیاوریم « نسوا اللهَ فنسیهُم » .

عمر گوید : لیس في القرآن ذکر الأعداءِ ولا خِطابٌ مـع الکـُفـّار . دشمنان را نام در قرآن چون بوَد ؟ هر که او نام برَد دوستِ او است ، أگر تو گویی که نام فرعون‌و هامان‌و قارون آخر در قرآن هست ، می گویم : نامِ إیشان را در قرآن بوجهل دیدو بوجهل قرآن نشنید . لو ألقي القرآن في النار لما مسَّهُ النـّارُ « نسو اللهَ فنسیهُم » ما إیشان‌را فراموش کردیم نامشان کجابریم ؟ باش تا قرآن خوانی‌و شنوی‌و بینی ، آنگه به‌حقیقت بدانی که کافران را نام در قرآن نیست ، هر چه تو أز قرآن می‌خوانی‌و می‌دانی همه کس با تو در آن برابراند ، چه گویی إین ظاهر قرآن ، بوجهل نشنید ؟ چرا می گوید : « وما أنت بمسمعٍ من في القبور » .

1 با پس آمدن P M L I از پس اندر K / روی M L K وروی P I / الباب والدار L I
P M البابین K / 2 در نگرد P M L I واگر از در بگذرد K / المصیبة M L K را بمصیبت
P I / پاره‌ای P M L I باری K / آید L K I آید شعر M آید بیت P / 6 الانعام 6 : 6 ک / 7
نیاوریم P M L I نیاریم K / التوبـة 9 : 67 م / 8–9 ولا . . . الکفار P L I – M K / 9
قرآن M L K قرآن مجیـد P I / او نام K او نام او M L نام او P I / 10 اواست K بودو
P M I بود L / نام K – P M L I / 11 می P M L I من K / ایشان را K اینها P M L I / در
قرآن P M L I – K / دیدو بوجهل قرآن M L دیـد اما قرآن را K قرآن P I / 12 التوبـة
9 : 67 م / 13 نامشان P M L I نام ایشان K / بریم P M L I بردیم K / 14 که M L K
– P L / 15 در آن P L I – M K / 16 این P M L I آنچه K / قرآن P M L I قرآن است
K / گوید P M L I گفت K / 16–17 الفاطر 35 : 22 ک .

جوان مردا ! بوجهل را زنده پنداشتی غلطی « أمواتٌ غیر أحیاءٍ » . چون این علم را بیابی مُردگیِ و زندگی بدانی که چه بود . آنگه این فهم کنی که در قرآن نام دشمنان نیست .

۲۶۳ – أمّا أگر تو هر که را خورَدو خسبد زنده دانی أز این غافِل باشی که « أمواتٌ غیر أحیاء» ومن أراد أن ینظر إلی میتٍ یمشي علی وجه الأرض فلینظر إلی ابن أبي‌قحافةٍ . وهر که‌را در خاك نهند مُرده خوانیِ و این ندانی که « ولا تقولو لِمن یُقتَلُ في سبیل اللهِ أموات بل أحیاءٌ ولکن لا تشعرون » این چه دانی . تو أز پوستِ خود بدرآی تا قرآن بشنویِ و بدانی ! تو که عاشق پوست خودی این حدیث راکی باشی وچه باشی؟ «وَلو أرادوا الخروج لأعدّوا لهُ عدّةً ». أگر بایستِ آنت بودی که أز پوست بدرآیی نشانش برتو ظاهر بودی ، اورامه :

که ما خود عاشقان را واشناسیم که دیم عاشقان رارنگ تبُو

۲۶٤ – أرجو بود که وقتی غمِ دینت گیرد بکلی که من أصبح وهمومه همٌ واحدٌ کفاهُ اللهُ همومَ الدُّنیا والآخرةِ . أکنون باری ومَن تشعّبت به هموم الدُّنیا ! بارخدایا ! . الحمد للهِ الذي لا یخفی علیه خافیةٌ في الأرضِ ولا في السّماءِ . جهدکُن که خودرا أز این میان بدر آوری وروزی چند روی با أو آری ، تا کاری

---

1 غلطی PMLI و این غلطی است K / 1 ـ 2 النحل 16 : 21 ك / 2 این علم را بیابی PMLI بدین علم راه یابی K / آنکه این M آنگه PLKI / 4 اگر PMLI ـ K / را PMLI ـ K / از PMLI واز K / 5 النحل 16 : 21 ك / 7 ـ 8 البقرة 2 : 154 م / 8 چه PMLI چو K / 9 بشنوی PLI ـ MK / تو که M که تو PLI وتو K / 9 ـ 10 وچه باشی PLI ـ MK / 10 التوبة 9 : 46 م / بایست آنت PMLI دانشت K / 11 بر ... بودی MK ظاهر بودی از تو PLI / اورامه PMKI ـ L / 12 که ما ... تبو PMLI ـ K / خود عاشقان M عاشقان خود PLI / که دیم LI ع که دیم M که دار P / را PLI ـ M / رنگ PI ـ ML / تبو MLI بنو P / 13 بود K ـ PMLI / 14 ـ 16 باری ... السماء PMLI ـ K / 17 میان PMLI میان چون K / با او آری تا کاری PMLI در این کار در آوری تا K .

بوَد که باز گویند که فلان از آن مردان است که باز أندیشد وباخود گوید :

گر بنده نباشم آید آزاد مرا
مادر نه‌برایِ بَندگی زاد مرا

چرا بندهٔ أو نباشی ؟ أگر خواهی که بدانی که بندهٔ کیستی ، بازاندیش تا خود بیشتر أوقات در چه خرج می‌کنی ، در طلب دنیا ، یادر أعمالِ صالح ، یا در عشق أو .

۲۶۵ – عبَدة الدّنیا نامشان در قرآن کجا است ؟ « منکم من یریدُ الدُّنیا ومنکم منْ یُریدُ الآخرةَ » اینها عبدةُ الآخرة أند . کار کسانی دارند که در قرآنِ قدیم نامِشان چنین بردند که « یریدونَ وجهَهُ » صفتشان این بود که « رجالٌ صدقوا ما عاهدوا اللهَ علیهِ » . آنچه ما را رفت با ایشان در أزل ، بسر بردند . ما گفتیم « ألم أعهد إلیکم یا بني آدمَ أن لا تعبدُوا الشیطانَ إنهُ لکم عدوٌّ مُبینٌ وأنِ اعبدوني هذا صراطٌ مستقیمٌ ؟ » . هر که به دْنیاو آخرت أز ما واماند با شیطان رفیق است .

۲۶۶ – نشنیده‌ای که « ومن یعش عن ذکر الرَّحمنِ نقیض له شیطاناً فهو لهُ قرینٌ » هر که نه بما مشغول است ، قرینِ أو شیطان بود « صَدقُوا ما عاهدوا الله » آن بود که بدانستند که دُنیا لهوو لعب بودو آخرت

1 که فلان K – P M L I / 2 گویـد K I گوید بیت P L گوید شعر M / 6 در ... کنی P M L I تو در ... شود K / 8 – 9 تا مشان... الدنیا M K در قرآن تا مشان کجا است منکم من یرید L – P I / 8 – 9 عمران 3 : 152 م / 9 اینها عبدة الآخرة P M L I – K / 10 قدیم P M L I – K / الانعام 6 : 42 ک / صفتشان P M L I صیت ایشان K / 11 الاحزاب 33 : 23 م / 12 – 31 یس 36 – 60 ک / 14 وامانـد M L K وا I – P / 15 – 16 الزخرف 43 : 36 ک / 16 – 17 الاحزاب 33 : 23 م / 17 بدانستـند P M L I ندانستند K .

تجارت است. نه به تجارتِ آخرت مشغول شدندونه به‌لهوِ دنیا «لا تلهیهِم تجارةٌ ولا بیعٌ عن ذکر اللهِ» نه چنانکه قومی «إتخذوا دینهُم لَعِباً ولهواً» تا قرآن در حقّ ایشان گوید: «وإذا رأوا تجارةً أو لهواً انفضوا إلیها وترکوك قائماً» یا محمَّد! «قل ما عند الله خیرٌ من اللهو ومن التجارةِ». ما أز دُنیاو آخرت بهتریم، چرا مارا نپرستید؟ قضایِ حتم وحکمِ أزلی چنین بود، چه کنند آن بیچارگان «ولذلك خلقهم» «ولقد ذرأنا لجهنمَ کثیراً» و «ما تشاؤن إلّا أن یشاء اللهُ» و «الله فضَّلَ بعضکم علی بعضٍ فی الرِّزقِ». ایشان را تاوان نیست، ولیکن همه تاوان ایشان را خواهد بود.

ألقاهُ فيِ البحرِ مشدوداً وقالَ لهُ
إیّاكَ إیّاكَ! أن تَبتَلَّ بِالماءِ

۲۶۷ – مارا به‌دُعا یاد دارد، وپیوسته می‌نَویسد، وأحوال می‌نماید، واین مکتوبِ ثالث است، أرجو که هرسه رسیده باشد. واللهُ ینفعهُ وإیّانا بذلك حق النفع. ما نیز می گوییم و می‌نویسیم تا کاری پدید آید بهْ از گفتن و نوشتن:

سیُغني اللهُ عَن بَقراتِ عوفٍ
وَیأتی اللهُ باللبنِ الحَلیبِ

1 مشغول شدند L مشغول شد P I بگفتند M K / 1 ـ 2 النور 24 : 37 م / 2 ـ 3 الانعام 6 : 70 ك / 3 گوید P M L I چه گوید K / 3 ـ 4 الجمعة 62 : 11 م / 4 یا محمد P M L I – K / 4 ـ 5 الجمعة 62 : 11 م / 5 نپرستید P M L I نپرستند K / ی حتم K – P M L I / 6 وحکم ازلی P M L I – K / چنین P M L I که چنین K / هود 11 : 119 ك / 7 الاعراف 7 : 179 ك / الانسان 76 : 30 م / 7 ـ 8 النحل 16 : 71 ك / 9 بود K I بود شعر M L بود بیت P / 13 رسیده باشد P L I برسد M باشد K / 14 بذلك P M L I – K / 15 نوشتن K I نوشتن شعر M L نوشتن بیت P / 17 ویأتی ... الحلیب P M L I – K.

وقت را هیچ حاصل نیست :

ماننده شمعم که جهان أفروزَم
رَوشن دارَم جهانو خود میسوزَم

می پنددَم که دل بِهناکس مدهید
خود مینکنم آنچه بهخلق آموزَم

إن أشدَّ الناس عذاباً يومَ القيامةِ عالم لم ينفعه الله بعلمه . اللهم لا تجعلني منهم برحمتك . تو نیز این دعا می گو : اللهم ارزقنا مرافقة نبينا محمدٍ في الدرجاتِ العلى حين ينظر الى لقائك الكريم ، برحمتك يا أرحم الراحمينَ . يا نورَ النور ، يا باعث مَنْ في القبور ! اللّهم اهدني الصراط المستقيم وثبّتني عليه يوم لقائك الكريم بعفوك يا عزيز يا قدير . والسلام . والحمد لله ربِّ العالمين . وصلواته على نبيه محمد وآله أجمعينَ .

1 وقت ... نیست PMLI ـ K / 5 می نکم MLK می کنم PI / 7 برحمتك LI PM برحمتك يا ارحم الراحمين K / گو K کن PMLI / 7 ـ 10 اللهم ... قدير K ـ LI PM / 10 والسلام PMLI ـ K / 10 ـ 11 والحمد ... أجمعين M ـ PLKI .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۶۸ – حَق تعالی آن دوستِ عزیزرا بهعنایت خود مکفوف داراد . هیچ دانی که عنایتِ أورا چه نشان بود ؟ هَر که قدم برصراطِ مستقیم دارَد که « و إنّ هذا صراطي مُستقيماً فاتّبِعوه » آن نشانِ عنایت است ، أمّا هر کسی خود می گوید که من برصراطِ مُستقیم‌ام ، أمّا تو أز قُرآن بِشنو که « هذا کتابُنا ینطِقُ علیکُم بالحقّ » قُرآن چه می گوید ؟ « أَلَمْ أعهد إلیکم یا بني آدم ألا تعبدوا الشّیطانَ إنهُ لکم عدوٌّ مُبینٌ . وأن اعبدوني هذا صراطٌ مُستقیمٌ ؟» .

۲۶۹ – أگر زمام تو بردست صاحب دلِ روزگاری است ، تورا أز خدا پرستان توان نهاد ، واگرنه ، أگر در همهٔ حرکاتو سکنات تسلیم کرده‌ای إخلاص بود ، وأگر نه برقدر تسلیمِ تو حکم توان کرد . وأگر بهاختیار خود بی صاحب روزگاری زندگانی می کنی جُز هوا پرست نیستی ،والهوی أبغض

بسم ... الرحیم P I المکتوب الخامس والخمسون K ومنها بسم ... الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ٤٤ رحمه الله بسم ... الرحیم N / 3 قدم N M L I P را K / 4 که N - P M L K I / الانعام 6 : 153 م / 4 - 8 اما هر . . . مستقیم ام اما تو ... مستقیمم N K اما هر ... مستقیمم M اما تو ... مستقیم امـا هر ... مستقیم ام P L I / 4 اما P N M L I و K / 5 من بر . . . ام P N M L I بر ... است K / 6 الجاثیة 45 : 29 ك / 6 - 8 یس 36 : 60 - 61 ك / 9 اگر N M K واگر P L I / دل I - K P N M L / روز گاری P N M L I روز گار K / از N - P M L K I / 10 پرستان P M L I پرست N این نشان K / واگرنـه N - P M L K I / در K - P N M L I / کرده ای P M L K I گردد N / 11 نه P I - N M L K / به N M K بر P L I / 11 - 12 خود بی K - P N M L I / 12 روزگاری M L روز گار P I دلی N K / زند گانی L K زندگی N P I - M / می P N M L I نمی K / نیستی P N M L I نباشی K .

* * * I 78 . K 55 . L 84 . M 68 . N 44 . P 90 . نامهٔ هشتادودوم * * *

إله عُبِدَ في الأرض. کمالِ این کار را جمال جز بر دیدهٔ بوبکر صدّیق جلوه ندادند، أمّا « إن لم يُصبها وابلٌ فطلٌّ »، « ومن يعمل مِثقال ذرّةٍ خيراً يره » أگر همه تسلیم نباشی آن قدر که توانی هم مقبول است، و تخم سعادتی عظیم است .

۲۷۰ – وچون بر قدر روزگار خود دادِ کار از نهاد خود می‌دهی هرروز زیادتی در قدم تو پیدا می گردد . چون مُتعلم که قدری أز نهادِ خود باطلبِ علم دهد لابد هر روز زیادتی می‌بیند در قدمِ خود، تا کارش، به‌جایی رسد که همگیِ خود باطلب علم دهد . چون همگیِ خود تسلیم کرد مطلوبِ أورا در کنارِ أو نهند که من أدمَنَ قرعَ البابِ یوشكُ أن یُفتحُ له .

۲۷۱ – وهان ! وهـان ! تا نپنداری که قدم برصراطِ مُستقیم راست داشتن آسان کاری است، نه تورا می گویم، مردان را می گویم، که إیشان را فرض است هرروز هفده بار بگویند : « إهدنا الصراط المستقيمَ » أهل ظاهر را بگذار تا می گویند که معناه ثبّتنا على الهُـدى کما يُقالُ للجالس إجْلِس که إین نه کارِ إیشان است . إین همچنان است که در تفسیرِ « الم . ذلك الكتابُ لا ريب فيهِ » گویند : ذلك، بمعنى هذا، أي هـذا الكتابُ لا ريبَ فيهِ . چه کنند مسکینان « ذلك مبلغُهم من العـلم » . أگر در أشعارِ عرب ندیده بود ندی اینکه : تأمل فلاحاً إنني أنا ذلكا، أي

---

2 البقرة 2 : 265 م / 2 الزلـزلة 99 : 7 ك / 3 هم P L K I همـه M - N / سعادتی P M L I سعادت N K / 4 خود داد P N M L I از K / از نهاد M L I - K / 5 هر روز P N M L I بر قدر K / می گردد P N M L I شود K / چون M K P N / وا چون L وچون P I / که N - P M L K I / نهـاد P N M L I استاد K / 6 با P M L I به K در N / 6 - 7 لا بد . . . دهد L - P N M K I / 6 لا بد P N M I - K / 7 دهد N M K والله P I / 9 وهان‌و N M K وهان P L I / راست P L I - N M K / 10 داشتن P N M L I نهادن K / کاری است P K M L I است بل کاری بزرگ است N / 11 را فرض است K - P N M L I / الفاتحة 1 : 5 ك / 12 أهل N K آن أصل P L I آن اهـل M / 13 این N - P M L K I / 14 البقرة 2 : 1 - 2 / لا ریب فیه K - P N L M I / گویند ... هذا M K - P N L I / 14 - 15 ای . . . فیه M - P N L K I / 16 النجم 53 : 30 ك / 16 ندیده بود ندی P L I این ندیدی M این بدید ندی K ندید ندی N / اینکه P I این L که N K - M / تامل ... ای N تامـل فلان اننی انا ذلکا ای M L تامل فلان جاء ابنی انا فد لکادی K - P I .

هذا . چه کردندی ؟ إیشان را کار پدید است ، خود که چیست ! « ذلك الکتابُ » چه دانند که چیست ! آن کس که غمزه‌های غیب ندید « ذلك الکتابُ » چه داند ! سراً بسرٍ .

۲۷۲ ـ أی دوست ! گوش دار ! « واتبعوا النورَ الذي أنزلَ معَـه » جانِ مصطفا را ـ صلعم ـ پرورش به‌جمالِ کلامِ أزل کرده بودند که « أنزلَ معه » . إیشان پنداشتند که بعد أز چهل سال قُرآن شنید از جبرئیل . أفٍ لهذا الفهم ، عیسی غاشیه دارِ أو بودو هنوز در مهـد بود که می گفت : « آتاني الکِتابَ وجعلني نبیاً » ، « لقد کان في قِصَصِهم عِبرةً » تو أز قصه‌هـای أنبیا سمری شنیده‌ای چه دانی ؟ چـه گویی ! عیسی در مهد گوید : « آتاني الکِتابَ » مصطفا ـ صلعم ـ بعد از چهل سال از جبرئیل شنید ؟ هیهات ! لقد أبعدنَ یا خیر البرایا ! أگر چنین بود این چه معنی دارد که « ولا تعجل بالقرآن من قبل أن یقضي إلیك وحیهُ » صبر کن ، یا محمد ! « لا تحرك به لسانكَ لتعجل به . إن علینا جمعه وقرآنهُ » ، « فاذا قرأناه فاتبع قرآنه » ، لا بل کنت نبیاً وآدم منجدل في طینته ، نشنیده‌ای ؟ .

۲۷۳ ـ أی دوست ! به‌هیچ چیز قناعت کرده‌ای أز دین ، والقناعة في الدین حرامٌ . چرا به‌درگاهِ مردی نروی تا دست برنبضِ تو نهد ؟ هیچ دانی که صفتِ مردان چیست ؟ أز من بشنو ! هر آدمی که تبدیلِ مزاج وتغییرِ أخلاق

1 هذا P N M L I ـ K / که چیست N ـ P M L K I / 2 ـ 3 که چیست ... داند P N M L I ـ K / 2 ـ 3 البقرة 2 : 2 م / 4 ای دوست P M L K I ـ N / الاعراف 7 : 57 ك / 5 را P N M L I ـ K / جمال کلام K کلام N L جمال کمال P M I / بودند که N K بود P M L I / 6 بعد از P M L K I بعد N / از جبرئیل P N M L I جبرئیل K / 6 ـ 7 اف ... که P N M L I غاشیه دار او بود عیسی مع کونه صبیاً K / 7 ـ 8 مریم 19 : 30 ك / 8 یوسف 12 : 111 ك / قصه هاي N M قصص P K L I / 9 چه دانی K حکیم N M L ـ P I / عیسی N M K که عیسی P L I / 10 بعد از M از P L I بعد N K / 11 ابعدن ... البریا N ابعدت K ابعدن باعث الراز M بعد باعث السرار P L I / این ... که و N K چه . . . و P M L I / 11 ـ 12 طه 20 : 114 ك / 12 ـ 13 التغابن 75 : 16 . 18 ك / 13 لا بل P N M L I لانك K / منجدل في طینته P N M L I بین الماء والطین K / 15 از دین P N M L I ـ K / 16 دانی P N M L I شنیده‌ای K / 17 هر آدمی که P N M L I آدمی K .

نتواند کرد أو پیری را نشاید ، وهر که أهلِ سعادت راو أهلِ شقاوت‌را نداند ، أورا أز مردان ننهند . ودانم که تورا در خاطر آید که پس مصطفا – صلعم – چرا گفت : لا أدری أمن أهـل السعادة أنا أم لا . وشرحِ این در نامه‌ای نونشته‌أم وحالی وقتِ من تطویل را محتمل نیست .

۲۷٤ – آخرنه مصطفـــا – صلعم – گفت : بوبکرو عمررا که سیّدا کهولِ أهل الجنة ، والحسن والحسین سیّدا شبابِ أهل الجنةِ ؟ واین از حصر بیرون است که مصطفا – صلعم – أز خلایقی بسیار به‌ما خبر باز داده أست ، وقومی را بهشتی خوانده است ، وقومی را دوزخی . أمّـــا تو أز مصطفا – صلعم – نام شنیده‌ای چه. دانی که او کی بود! . باش تا جمالِ « من یطعِ الرّسول فقد أطاع اللهَ » بینی ، آنگه باشد که بدانی که هـَرگز ندانِسته‌ای .

۲۷۵ – أز سخن دور افتادم، جوان مردا! پیران را خدای تعالی قوّتِ آن داده است که بدانند که تو سعیدی یا شقی. دریغا! که نظاره هم ندانی کردن. وپایی نداری که تورا به‌عالم إیشان برد، تا چندین هزار هزار کس را بینی که گرد آمده در آن عالم، که أوامر آنجا همه تکوینی بوَد وهر کسی می گوید ، نه بزبانِ گوشت وپوست ، : که این عیان اسرع البیان . آنجا ینابیع مختلف

I را وأهل M را N و P L K I / 2 ننهند P N M L I ندانند K / 3 - 5 چرا ... گفت P N M L I - K / 4 من P N L I من این M / 5 گفت P M L I را گفت N / را P M L K I - N / 7 خلایقی P M L I خلایق N K / بما P I - N M L K / باز L I / 9 - 10 النساء 4 : 80 م / 12 قوت آن P M L I قوت N آن قوت K / 13 یا N M K اگر P L I / 14 وپایی ... برد P N M L I که بعالم ایشان توانی رفت K / کس را P L K I کس N M / که P L - K L M N / 15 گرد P M L I گرد در N در K / عالم N M K عالمی P L I / آنجا N - P M L K I / 17 این ... البیان K ابنی ... البیان P L I انتی عیان اسر البیان M ابنی العبان اسرعا للبیان N .

بینی ، چندین هزار هزار چشمه « فمِنکم کافرٌ ومِنکم مؤمنٌ » همه از بحرِ قدرت پدید می‌آید . آنجا اگر رسی کوهِ قاف بینی که جبلِ قافٍ محیطٌ بالدنیا والله محیط بجبل قافٍ .

۲۷۶ – آنجا که این عجایب است آن جانیست ، آنجا نه زمان را راه بودو نه مکان را . آنجا بود که قرآنِ مجید بینی « بل هو قرآن مجید . في لوحٍ محفوظٍ » ، « ق . والقرآنِ المجیدِ » اگر تورا دیده خیره‌نگردد ، قلم الله هم آنجا است ، « ن . والقلم » ، « وخرّ موسی صَعقاً » آنجا بوَد ، والقلم به‌زبان خود می گوید باکسانی که آنجا رسند که « وخرّ موسی صعقاً » اینجا بود . اگر وقتی رسی شنوی . قلم یکی است ، أما صد هزار هزار ، نا متناهی ، سَر دارَد ، ولوح‌هم یکی بود ، أمّا هزار هزار فرزند دارد « ن . والقلم وما یسطرونَ » لفظ جمع گویی چراست ؟ ودع الشرّ یعبر ، والسلام .

۲۷۷ – این عیان أسرع البیان ، أگر کسی یابد که دعویِ أدب کند أزوی بپرسد ، وأگر نیابد إعلام کند تا شرحش‌هم من‌بنویسم . والسلام . وحسبنا الله ونعم الوکیل . والحمد لله ربّ العالمینَ . وصلی الله علی النبي محمد وآله الطیبین الطاهرین أجمعین .

---

1 چشمه I L M N P ـ K / التغابن 64 : 2 م / همه P N M L I چه K / 2 آید K I آورد P M L / اگر N به P N M L I / 4 آنجا که P N M L I وآنجا که همه K / ان جا آنجا N M K جـای P L I / 5 قرآن ... هو N K ـ P M L I / 5 ـ 6 البروج 85 : 21 ك / 6 ق . 1:50 ك / 7 القلم 68 : 1 ك / 7 و 8 الاعراف 43:7 ك/7 وخر... بود P M L K I صعق آنجا بود وخر موسی N / والقلم P M L I نون والقلم N K / 10 هم یکی بود K یکی است N یکی P M L I / اما P K M N I أما صد N / 11 گویی چرا است P N M L I گویی گویی خبر داشت K / الشر یعبر P N L K I الشریعة M / والسلام P L I وصلی الله علی محمد وآله N ـ M K / 12 ـ 15 این ... أجمعین P M L I ـ N K / 12 این (تصحیح از روی صفحهٔ پیش) ابنی P M L I / یابد P.L I باید M / 13 هم من M ـ P L I / 14 والحمد ... العالمین P L I ـ M / النبي P L I ـ M / 15 الطیبین الطاهرین P L I ـ M / أجمعین P L I ـ M .

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۷۸ ـ أنظر إلى ناقتي في ساحـةِ الوادي
ضعيفةٌ للسُّرى تحتَ ابنِ صيَّادِ

در هر نفسی صد هزار رنگ برآمیزَندو جانو دِلرا زیروزبر میدارندو روی گریز نیستو جایِ قرار گرفتن هم نه !

زان گونه همی دارد زیرو زبَرم تا پای زِدامِ أو بهبیرون نبرَم

سودایِ قدیم که در دماغ آشیان دارَد تمکین نمی کند که روی به هزیمت نهیم ، وضعفِ بشریتهم رها نمی کند که یکبارگی خودرا در بازیم ، که بس مُتأبِّی است از این حدیث ،ونفرتِ أو از جنابِ حق جبلتِ أوست وطبیعتِ ذات او . إمروز صد هزار گونـه شورش بوده است که حکایتِ آن خود به هیچ گونه در حیزِ إمکان نیست .

---

1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الثامن والخمسون K ومنها بسم ... الرحیم شعر L بسم ... الرحیم وبه نستعین شعر M ومن رسائله ۲۱ رحمه الله بسم ... الرحیم N / 2 ـ 3 انظر ... صیاد P N M L I ـ K / 3 صیاد P M L I میاد N / 4 صد P L I ـ N M K / آمیزند ... دارند P M L K I آمیزد... دارد N / 5 نیست N نه P K L I ـ M / جای M L I ـ K / گرفتن P M L K I کردن N / هم P M L I روی هم N ـ K / 6 دارد P N L K I داری M / زدام أو بـه P L K I خود أز دام تو N M / 7 آشیان دارد P M L K I داریم N / کند P M L K I دهد N / 8 ضعف P M L K I صفت N / هم N M L I ـ K / یکبارگی P M L K I ـ N / 9 که ... این N که بس ما بین است از این P L I متانی P / او از است از این K که بس مــا بی نیست از M / نفرت N M L K بقربت I تقرب P / او ان L / جبلت N M K وجلت P I جلیلت L / 11 آن P N M L I او P N M K L / نیست P M L K I نیاید N .

* ** I 28 a . K 58 . L 31 a . M 103 . N 21 . P 28 a . نامهٔ هشتادوسوم ** *

۲۷۹ – أمّا چون در چیزی نوشتَن گریزَم ، آخر تخفیفی بوَد ، وسَخت نیکو گفت آنکه این گفت :

أی بُلعجب از بس که تورا بُلعجبی است
وَهمِ همه عُشّاقِ جَهان از تو غَمی‌است
مسکین دلِ مَن ضَعیف‌و عشقِ تو قوی است
بیچاره ضَعیف کش قَوی باید زیست

قوله تعالی : « وخلقَ الإنسان ضعیفاً » پس بارِ لَم یَزل چگونه کشَد « یُحِبُّونه » بارِ عِشق لَم یزَل‌است . چه پنداری، کشیدنش أندك کاریست ؟ « إنّا عرضنا الأمانة علی السماوات والأرض والجبال فأبينَ أن يحمِلنها واشفقنَ منها وحَمَلها الانسانُ » معذورش دار ! که مقهور بوَد ومُضطر .

۲۸۰ – آهن که در مقابلهٔ مغناطیس بوَد چه کند ، که به‌جانبِ أو حَرکت نه کند ؟ فراشه که عاشقِ آتش آمد چه کند که خودرا بر آتش نزند ؟ با آدم‌و حوّا گفت : « ولا تقربا هـذهِ الشَّجَرةَ » وبا شجره گفت : مُلازِمِ آدَم باش ، تا یك‌ساعت از تو غافل نماند ! « والله خيرُ الماکرين » . إبلیس را در سِر گفت آنچـه گفت ! چه می‌شنوی ؟ در آسمان‌و زمین کس نیست ، إلا ما شاء الله ، که این حدیث‌را درپی افتدِ

1 تخفیفی P M L K I تحقیقی N / گفت N M L K گفتی P I / انکه این P L I انکه N M آن طویل که K / 1 گفت K I گفت شعر M L گفت رباعی N گفت بیت P / 5 ـ 7 مسکین . . . تعالی P N M L I مسکین وضعیف K / 6 کش N M K با P L I / 7 النساء 4 : 27 م / 8 یحبهم N که یحبهم ویحبونه P M L K I / المائدة 5 : 54 م / است N ـ P M L K I / 9 ـ 10 الاحزاب 33 : 72 م / 11 مقابلهٔ N M K مقابل P L I / 12 فراشه P M L I فراش N K / که خود P N M L I که بجانب او حرکت نکند وخود K / را P I ـ N M L K / 13 گفت P N L K I گفتند M / البقرة 2 : 35 م والاعراف 7 : 19 ك / 14 یك ساعت P N M L I ساعتی K / 14 ـ 15 آل عمران 3 : 54 م والانفال 8 : 20 ك / 15 سر P N M K I حرکة L / آنچه گفت P N L I آنچه M ـ K / 16 درپی K برپی N برسر P M L I .

پس دَر علانیت أورا گوید : أسجد ! إن مسکین علی موجب ما أمر بـه سرّاً گفت : « لست أسجدُ لِمَن خَلقتَ طیناً » . گوید « و إنّ علیك لعنتي » أو گوید : چون خلعت از تواست ، خواه لعنت گیر ، خواه رَحمت . إبلیس أوّلین وآخرین را جُز أطفال ندید ، در راهِ خدای تعالی .

۲۸۱ – زهی حسینِ منصور حَلاّج در کتابِ طواسین می گوید : ما صَحّتِ الفتوةُ لأحد إلاّ لإبلیس وأحمد ، بارخدایا ! ما تورا به‌علتِ رحمت نپرستیم ، ما در عبودیت شرطِ کار نگه داریم ، چنانکه خواهی می کن ! هرچه تو کنی ما بدان رضا داده‌ایم ، أگر از لعنتِ تو دیگران می گریزند ما را لعنتِ تو تاجِ سراست و طرازِ آستین .

گر حریفان از دمادم سر ببیچند این رواست
بر کفِ من نِهْ ! که پورِ زالِ بِه شبدیزرا

زهی همت ! گفت : ما دردِ أبدی را مستعِدیم ، تو درحقِ ما بی رحمتیِ سرمدی می باش !

وقائلةٍ لِمْ عَرَتكَ الهُمـومُ
وأمركَ مُمتَثَلٌ في الأمَمِ ؟
فقُلتُ دعيني عـلى غُصّتي
فإنّ الهُمومَ بقـدرِ الهِمَمِ

1 پس P M L I - N K / اورا P M L K I - N / موجب P N L K I من يجيب M / امر بـه N K امره P M L I / 2 گفت P M L K I - N / لست اسجد P N M N K I أسجد (قرآن) الاسراء 17 : 61 ك / گویـد P M L K I - N / ص . 38 : 78 ك / أو P M L K I - N / 3 گوید P N M L I - K / 4 اولین ... را جز N M از اولین ... جز P L K I / 6 لا بلیس وأحمد N K لأحمد وابلیس P M L I / 7 نپرستیم M L I می پرستیم P N K / 8 هر چه تو کنی ما N هرچه کنی مـا P M L I - K / لعنت تو L I N باری P M N K / 9 آستین K I استین شعر N L استین بیت P M / 10 از N M L K زو P I / ببیچند این K ببیچانند P N M L I / 11 شبدیز را P N M K I شدبراه L / 12 رحمتی P M L K I رحمت N / 13 سرمدی می باش N سرمدی را باش شعر M L سرمدی باش بیت P سرمدی باشی I کنـی سردی باشد K / 14 لم P N M L I قد K / الهموم N M K الهوی P L I / 16 دعيني N M L K عینی P I .

۲۸۲ – خلقِ عالم أز إبلیس نام شنیده‌أند. أمّا می‌دانم که أورا خود از کس یاد نیست که روی دَر دَردِ أبدی دارَد، وقوتِ او لَعنتِ أوست که پیاپی می‌رسد وأونوش می‌کند چنانکه دوستان رَحمَت. وأو از رَحمَت مُتنفِرّتر از آنست که دوستان أز لَعنت. جهانیان‌را از این نُقطه چه خَبر؟

عاشقان را جام مَی باخُمّ مَی هم‌سنگ دِهْ!
هرکسی را بانواو درخورِ فرهنگ دِهْ!

مردی باید که ألِفِ «الرٓ» به‌روزگار باوی گوید: که ألفِ «أرأیتكَ هذا الذي كرّمتَ عليّ» چیست! بیگانگان را از حدیثِ آشنایان چه خبر؟ چون ألفِ «الم» تورا نخورده باشد کی بدانی که «أهذا الذي» چه بوَد. جوان مردا! هیچ خواهی که بدانی که با إبلیس در سِر، أعنی دَر درونِ پرده، آنجا که نه آدَم بودو نه جبرئیل‌و نه میکائیل، چه گفتند؟ جز در کسوتی زهره نَدارَم که نمّامی کنم. همان گفتند که باعمرو بوربیع گفتند:

1 عالم ML عالم را PI – NK / 2 یاد ... درد PMLI یاد ... بدرد N یادی ... دار K / 3 که PNMLI – K / واو PNMLI أو K / چنانکه K چون PNMLI / رحمت K از رحمت او PMLI – N / 4 دوستان NMLK دوستان را PI / 4 – 5 را از این NMLK – PI / 5 نقطه PMKI – NL / چه خبر PNKI چه خبر بیت ML / 8 مردی PMKI مریدی L مرد N / الر PNMLI الم K / باوی PMLI بازو N – K / 9 الاسراء 17 : 62 ك / 9 – 11 کرمت ... الذی NMLK – PI / 10 خبر NKL – K / الم MLK الر N / نخورده باشد K بخور باشد ML بخورد باید N / کی K که NML / 12 اعنی NMLK یعنی PI / که PMLKI – N / 13 در کسوتی زهره NK کسوتی همره PMLI / نمامی PNMLI تمام K / 14 بوربیع PI بود بیع L ابن ربیع NM – K (عمرو بن ابي ربیعة شاعر عرب ٦٤٤ – ٧١١) /.

إذا جئت فامنح طرفَ عینیك غیرَنا
لِكي یحسبوا أنّ الهوی حیث َتنظرُ

۲۸۳ — لا بَل ولا بَل صریح گویم و نترسم . مرغ‌آبی را أز آبِ طوفان چه باك ؟ یا چه زیان است از جانب ملاح، خواه کشتی غرق گیر، خواه‌نه . یوسف دَر دَرونِ پرده با بنیامین گفت آنچه گفت، وأز بیرونِ پرده أورا به‌دزدی بِگرفتند، وبه فضیحتِ دو جهانی أورا مَنسوب کردندو بنیامین به‌همه راضی بود . زینهار ! زینهار ! « لقد كانَ في یُوسفَ وإخوتِهِ آیاتٌ للسّائلین » أحسن القصصِ، أمّا تو أز آن أفسانه‌ای شنیده باشی ! باش تا ملامتِ بنیامین پنهان باتو غمازی کند، که با إبلیس چه گفتند دَر دَرون، وپس به‌رضایِ أو چرا أز بیرونش رو سیاه کردَند « وانّ عَلیكَ َلعنتی » واو می گویَد :

جانی دارَم که بارِ عشقِ تو کشَد   تا دَر سَرِ کارِ تو شوَد نگریزَم

أورا أز کس، خود یاد نیست .

---

1 جئت P M K I جئتنا N L / فامنح P N M K I فامسخ L / طرف عینیك P M I طرف عینك L بعینك K عیونك N / 2 یحسبوا P N M L I یحسنو K / 3 مرغ آبی K مصراع مرغ آبی N مرغ دی M بط دیینه P N I / 4 چه باك یا M L I P این یامین N این یامین P M L I بنیامین 9 و 7 و 5 / N K - P M L I است / N K - P فضیحتی N K فضیحت 6 / N M از بیرون N M بیرون پرده P I از بیرون پرده 3 / K دوجهانی M K دوجهان P L I در جهان N / 7 بود P M L I شد N - K / P M L I / زینهار N M L K - P I / 7 - 9 یوسف 12 : 7 م / 8 اما N لیکن P M L I - K / 9 احسن القصص P NM L I - K / شنیده باشی M شنیده‌ای P N L I شنیده K / باتو M L K از تو P I / 10 وپس P M L K I پرده وآنگاه N / چرا ... او M چرا بیرونش L I بیرونش چرا K بیرون پرده روی چرا N / 11 ص 38 : 78 ك / گوید P L K I گوید. بیت N گوید که بیت M / 13 کار تو شود P N L K I کارت نشود M / 14 او ... نیست K - P N M L I / کس P L I خلق N M / 15 گر ... من P L I از حالم اگر عالمیان N M K (ج 1 ص 128)

گر عالمیان زِحالِ مَن بی خبرَند از عالمم آن بَس که تو حالم دانی

وتفصیل کل شيءٍ، در آخرِ سورهٔ یوسف آخر چه گویی أندك سرّی است؟ أندیشه کن که طرفه إشارتی است، والله ینبّئك علیه.والسّلام والحمد لله ربّ العالمینَ وصلواته علی محمد وآلهِ.

2 وتفصیـل ... آخر N M L K ودر تفسیر P I / 3 ینبـئك P L K I ینبهك N M / علیه N M L K علمه P I / 3 ـ 4 والسلام ... وآله P N L K I ـ M / در اینجا نسخه های I و L و P دنباله ای دارند که من آنرا بنشان b 28 I و b 31 L و b 28 P بعنوان نامهٔ هفتادوچهارم در ج 2 ص 105 چاپ کردم.

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۸۴ – برادرِ أعز را بقاو سعادت باد. دی روز پنجشنبه نوشتهٔ برادرم خواندم. در آنجـا نوشته بود که کسی می گوید: که لیتَ ربٌ محمدٍ لم یخلق محمداً، روا نبود که مصطفا – صلعم – آن بگوید. واستدلال کرده به‌قولِ ابن عباس که لو أني أحسُّ جمرة أحرقت ما أحرقت وترکت ماترکت أحبُّ إلى من أن أقول لشيء كان: لَيته لم يكن. و تا شنیدم که گفته: روا نبود که پیغمبر آن گوید، غیرتی عظیم أز این إنکار از من سربرون زد. واگر هزار نبشته در جوابِ این مسأله بنویسم هنوز آنچه در دل دارم تمام ننبشته باشم.

۲۸۵ – أی دوست! لو أنيّ أحسّ جمرةً در این معرض بدلیـل آوردن، أز تأویل متطلبین است. واگر کسی تأویلِ قرآن وحدیثِ رسول دانستی، مصطفا – صلعم – درحقِ ابن عباس نگفتی: اللهم فقـهّهُ فیالدینِ وعلمهُ التأویلَ. أیدوست! چون مسألهٔ خلاف آمد، رجوع جز بـا قرآن نیست. هو الحبل المتین، والنور المبین است. «قـل هو للذین آمنوا هُدیً وشفاءٌ»، «هـذا بیانٌ للناسِ وهدیً وموعظةٌ للمتقین» أکنون در نگر که خدای تعالی می گوید: «أفلا یتدبرون القرآن» هم از این مقام

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) المکتوب الثانی والستون K (این نخستین نامه از تفسیر حدیث «لیت رب محمد لم یخلق محمداً» را از روی تنها نسخهٔ K چاپ می کنم. و أز نا در ستیهای آن، بامید یافتن نسخهٔ دیگر وتصحیح در چاپ دوم پوزش می‌خواهم)/
13 – 14 فصلت 41 – 44 ك / 14 آل عمران 3 : 138 م / 15 النساء 4 : 82 م.

* * * نامهٔ هشتادوچهارم. K 62 * * *

طلب باید کرد . اما نه همه آدمی غوّاصی داند کرد که از بحرِ قرآن دری بی‌قیمت بیرون آورد . غواصی که داند ؟ هم از قرآن بشنو ! « ولو ردّوه إلی الرّسول وإلی أولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم » . أولی الأمر علمای دین رامی‌خواهد که میراث دارانند از أنبیا ، وفرمانِ ایشان در مملکت نافذ است چون فرمانِ أنبیا که « أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولو الأمرِ منکم » أکنون تورا یا دیگری‌را این شبهت افتاد که « لیتَ ربّ محمدٍ لم یخلق محمداً » ، درست توانـد بود واگر نه . واین که ولو أنی أحسّ » ، بدلیل می‌آورد خدای تعالی می گوید : « وما اختلفتم فیه من شیءٍ فحکمه إلی الله » ، « ما فرّطنا فی الکتاب من شیءٍ » ، « ولا رطب ولا یابِس الا في کتاب مبین » . أکنون گوش دار ! « أو القی السمع وهو شهید » مریم «ع» از صدیقان است «وأمّه صدیقة »، واین حکایت می کند از مریم که « فاجاءها المخاضُ إلی جذع النخلةِ قالت یا لیتني مِتُّ قبل هذا وکنت نسیاً منسیاً » وعموم پندارند که أز ملامتِ خلق می‌ترسید . وهیهات ! ومریم می‌دانست که چندین هزار خلق بر این کار منکر شدند وأورا بد گویندو بد اندیشندو انگاه ایشان را بدافتد . والشفقة علی خلق الله این نفس همگی مریم فرو گرفته بود ، پس گفت : کاشکی من نبودمی تا سببِ معاصیِ عالمیان نیامدمی .

۲۸۶ – وهان وهان ! تا در این مکتوباتِ من به‌چشم تصرّف نگاه مکنی که روزی کافرشوی‌وتورا خبر نباشد. به‌چشم ایمان درو می‌نگرو می گو: فان لَم تبک فتباك. أی دوستِ عزیز! مصطفا می گوید: إنّ الرجلَ لیتکلم بکلمةٍ ما یری بها بأساً ، یهوی بها في النار سبعین خریفاً . عجب ندارم که‌این کلمه گوید . روانیست که محمد ، لیتَ ربّ محمدٍ ،گوید . این کلمه بود وامثال این

---

2 – 3 النساء 4 : 83 م / 5 – 6 النساء 4 : 59 م / 8 – 9 الشوری 42 : 10 ك / 9 الانعام 6 : 38 ك / 9 – 10 الانعام 6 : 59 ك / 10 – 11 ق . 50 : 37 ك / 11 المائدة 5 : 75 م / 12 – 13 مریم 19 : 23 ك .

کلمه بعقل خود لا بوی عقل ِ خود کمال ِ نهاد ِ محمد ِ مصطفا – صلعم – تَصرُّف می‌کند این آنکه چه داند که چــه روا بود ، وچرا فلان روا نبود ؟ عقل ِ این مسکین به‌ترازوی ِ نهاد ِ محمدی برنیاید . ندیدی که در قرآن که أز صدیقان حکایت است ، می‌گوید : « یا لیتنی مِتُّ قبل هذا » درست آید .

أکنون آن در کدام حـــال گویند ، بنوشتمی ، أمّا بس دراز است ، وعقول ِ عموم آن‌را احتمال نکنند . وهم بنویسم إن شاء اللهُ . أمّا أکنون ، أی دوست ! از آن قوم که گفتند لان با دان کتب هذا الحلق لم یعصوه مقتضیات .

۲۸۷ – مقامات ِ مردان‌و أحوال ِ سالکان نــه هرمخنثی داند . به کدام عقل‌و به‌کدام علم در أقوال ِ أنبیا تصرف می‌کند ؟ . أی‌دوست ! به‌بضاعت ِ عقول ، در أقوال ِ أنبیا تصرف نتوان کرد . می‌گوید : لو أني أحسُّ جمرةً ، دلیل است که أنبیا نگویند : این چرا ؟ وآن چون ؟ هیهات ! از قرآن بشنو که گوید ، موسی از کبار ِ انبیا بوده است/، تاکه خدای ِ تعالی بی‌واسطه گفت : « اذهب إلی فرعون انه طغی » گفت : « ولهم عليَّ ذنبٌ فأخافُ أن یقتلون ِ » جوان‌مردا ! به‌نیکو تر عبـارتی می‌گوید : که نمی‌روم ! چه گویی ! این چیست ؟ موسی می‌دانست که لو أني أحسُّ جمرة ، کدام مقـــام است ، در حضرت ِ إلٰهیت ، چون کاری فرمودند ، چرا ، کار را نبود . وچون وچرا ، أزو ، چگونه روا باشد ؟ پس ارشاد می‌کنـد که « فارسل إلی هارون » أز إین عجب‌تر خواهی که گویـــد : « ویضیق صدري ولا ینطلِقُ لساني » منکران ِ

---

4 – 5 مریم : 19 : 13 ك / 13 نگویند (تصحیح) بگوید K / 15 طه 20 : 24 ك / 16 الشعـراء 26 : 14 ك / 20 الشعراء 26 : 13 ك / 21 الشعراء 26 : 13 ك .

معترض گویند : چون بفرموده بوَدند موسی را ، این گفتن سوء الأدب بود . وجُز چنین نتواند گفتن ، اگر بهترازوی ِ عقل برسنجد . آن ابله را بگو که عاشقی کار تونیست . روبازی کن :

فاعمل لما تعلوا فمالك بالذي   لا تستطيع من الأمورِ بدانِ

رحم الله إمرءاً عَرف قدر نفسهِ .

۲۸۸ – أی دوستِ عزیز ! یك روز موسی گفت : بار خدایا ! لي ما لیس لكَ . گفت : چون ؟ گفت : لي مثلك ، ولیس لك مثلُ نفسِكَ . گفت : صَدَقت ! أگر إین فضولی آنجا حاضِر بودی ، موسی را گفتی : این خطا است که خدا کس را نیست ، وجُز خود را نیست ، پس أگر تورا هَست ، بسیار کس را نیز هست چنانکه تورا ؛ پس ایشان همه چون توأند . وچون موسی بنزدیك این فضولی مخطی بود ، پس خدا چون موسی را گفت : صَدقت ! هم مخطی بود « سبحانه وتعالی عمّا یقول الظالمون علواً کبیراً » أی دوست ! هان وهان ! تا دیگر چنین اعتراض راحکایَت نکنی .

۲۸۹ – جوان مردا ! « و ذوالنونَ إذ ذَهَبَ مغاضباً فظنّ أن لَن نَقدِرَ عَلیه » باری بیش از قوتِ أو برنهـا دَند. أوطاقتِ آن نداشت . « ذهَبَ مغاضباً » پندار که بر مصطفا – صلعم – باری بیش از قوت أو نهادند . وچون طاقتِ بار نداشتی ، نطقش همه این بودی : لا تفضلوني علی یونس بن مَتیّ . دریغا . دریغا ! که قدرش ندانی . جوان مردا ! مجبان

---

4 فاعمل . . . بدان (تصحیح برابر ج ا ص ۳٦۲ ، ٤٦۳) فاعمل بما فعلوا بجالك بل الذي لا تستطيع من الأمور بدان K / 12 – 13 الاسراء 17 : 43 ك / 14 – 15 الانبیاء 21 : 87 ك .

را بگو که يك ساعت دور دار! چون با محمد گويند : « ولو شئنا لنذهبن بالذي أوحينا إليك » اگر گويد : ليت ربّ محمد لم يخلق محمداً معذورش دار! که آنکه معشوقش بودهم معذورش می‌دارد. بجلالِ قدرِ لم يزل که چون جلالِ قهرِ « لئن شئنا لنذهبن بالذي أوحينا » بتابد ، اگر محمد جز ليت ربّ محمدٍ ، گويد نا راضی گردد باعراض معشوق ، که محمد نه محمد بود. ودَعِ الشرَّ يعبُرُ .

۲۹۰ – تو چه دانیِ و آن مدبر که اين گفت که عاشقان را با او درمستی و هشياری چه رود ؟ باش تا تمامي کنم ! درمستی گويند :

مست گويد همه بی هوده سخن
سخن بيهده برمست مگير !

أمّا چون هشيار شوند ، همو ايشان راوا ياد دهد که چه گفتند . پس هم او ايشان را تلقين جواب کند . تا بنپنداری که کار عاشقان از اين آسانی است که هر تردامنی راه در آن برد . أما معذوراند که ندانند ، که عذرشان مقبول نيست ، تا دانی . جوان مردا ! معشوق جمال بنمايد تا عاشق شوند . پس ديگر بار به‌حجبِ عزت خود محتجب شود . پس اگر سلوك را سلوتی بيند يا مجنونی ديگر نهد اورا داغِ لعنت برنهد ، وبباد لا أبالی بردهد. واگر يکی را بی قرار وآرام يابد، يك نقطه درد گشته وبوجود متّهم شده ومتبرّم بوده ، ليت ربّ محمدٍ لم يخلق محمداً ، أورا همگی فرو گرفته داند که جزاو ديگری را نمی خواهد . وازو گويند: ليت عندي حقاً گويی همه شهر ترا می‌جويم فتنه لا بد براه آيد « ولقد فتنا الذين من قبلهم »

---

1 – 2 و 4 الامراء 17 : 86 ك / 10 مست (تصحيح برابر ج ا ص ۳۰۱) دست K / 12 بنپنداری (تصحيح) بند بنداری K / 20 العنكبوت 29 : 3 م .

وصادق از کاذب اینجا پیدا شود «فلیعلمنّ الله الذینَ صدقوا ولیعلمنّ الکاذبین» چگویی! چون معشوق محتجب شود، أگر عاشق راضی شود شاید؟ هیهات! جوان مردا! آن لیت ربّ محمدٍ، حرکتِ مذبوح است، معذورش دار! آنجا رضا کفراست، همچنانکه رضا به کفر کفراست. وازو متسلّی بودن وبه‌فراق راضی بودن نشان فراغت بود ازو. واین کفراست. ودر فراق از وجود او سیرشدن. ولیت ربّ محمدٍ گفتن کارِ عاشقان است، عاشقان دردمند، مهجوران چون ازو سیرشوند اعتراض سردِ فضولیان می‌درنیاید أستربان را سرد نباید گفت. زنهار! زنهار! ایمان تازه کن. ودر أقوالِ أنبیا به‌بضاعتِ عقلِ مختصرِ خود تصرف مکن! وحسبنا الله ونِعمَ الوکیل.

1 العنکبوت 29 : 3 م.

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۹۱ – برادرِ أعز را بقا بادو بر همهٔ دشمنان منصور باد. أعدایِ برادرِ أعز مخذول باد. طرفه کاریست، هرچه می‌نویسم پنداری دلم در آن خوش نیست. وبیشتر آنچه می‌نویسم در اینِ روزها همه آن است که یقین ندانم که نوشتن آن بهتراست از نا نوشتن. أی دوست! نه هرچه درست بودو صواب بود روا بود که بگویند. واگر نه چنین بودی مصطفا نگفتی که: اذا ذکر القدر فامسکوا، و إذا ذُکِرَ أصحابی فامسکوا، واذا ذکرت النجوم فامسکوا. وهمچنین نگفتی: القدرُ سِرُّ الله فلا تفشوه. ودر سُخنِ أهلِ بصیرَت نبودی که: إفشاءُ سِرِّ الربوبیة کفرٌ وهم چنین نگفتندی: للربوبیّة سِرٌّ لو ظهر لبطلتِ النبوة. وتفسیرِ این نه آن بود که نبوت با طل بودی، بل که یعنی أحکامِ نبوت برخاستی، وَقلمِ تکلیف نماندی، وحرامو حلال نبودی. چه تکلیف را محل جز پندارِ اختیارو تهمتِ بشریّت نیست.

۲۹۲ – وهانو هان! تا نپنداری که این سخن اندك سخنی است، که این سِرِّ الاسرار است. والله یطلعك علیه برحمته. نباید که در بحری افکنم خود را که ساحلش پدید نبود. وچیزها نویسم بی خود، که چون با خود آیم برآن پشیمان باشم ورنجور. أی دوست! می ترسم. وجـایِ ترس

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ٥٦ رحمه الله بسم ... الرحیم N / 2 برادر ... منصور باد M ـ N / 2 ـ 3 اعدای ... باد N ـ M / 4 می نویسم M نوشتم N / 5 ندانم N می دانم M / آن M ـ N / از N یا M / 6 نه N ـ M / 10 للربوبیة N الربوبیة M (ابن عربي در تفسیر اِین گفتهٔ سهل شوشتری آرد: اگر سر حق آشکار گردد نبوت که اِختصاصی بیش نیست باطل آید. فتوحات ۲ : ٤٧٩ و ٥٥١) / این نه آن N آن نه اینِ M / بود N بودی M / 11 بل که N ـ M / یعنی M ـ N / 12 پندار M پندارو N / 14 سخن M ـ N / 15 نباید M ونباید N / 17 باشم و رنجور N شوم M / می ترسم N ترسم ای دوست می ترسم M.

* * * نامهٔ هشتادو پنجم. N 56 . M 86 * * *

است از مکرِ قدر . بریکی أسبابِ سعادت مسلط کند تا مضطر گردد در سلوکِ راهِ سعادت . یا عجباً لأقوامٍ یُقادونَ إلی الجنةِ بالسلاسل . وبر دیگری أسبابِ شقاوت مسلط کند، تا مضطر گردد در سلوکِ راهِ شقاوت. وچون اربابِ بصایر در این معنی اندیشه کنند ، یك نقطه دردو حسرت گردند . وهم سودی ندارد حقاً . وبه‌حرمتِ دوستی که نمی‌دانم که اینکه می‌نویسم، راهِ سعادت است که می‌روم، یا راهِ شقاوت . وحقاً که نمی‌توانم که ننویسم ، وجز گوی بودن در میدانِ تقدیر روی نیست . بیت :

برمن زدِلم نماند جز نامِ دلم تا خود به کجا رسد سرانجامِ دلم

۲۹۳ - مصطفا - صلعم - پیوسته دردعا گفتی : یا مقلبَ القلوب والأبصار ! ثبّت قلبي علی دینك وطاعتك . چون کاتب برکاغذ قاف‌و کاف نویسد ، هراینه جیم‌و دال نتواند بود . اگر تقدیر أز یکی بوجهل صفتی آفریند ، بهر حال خلیل نعتی نتواند بود . وخدا داند که نمی‌دانم که این‌نوشتن سببِ طاعت است یا سببِ معصیت.وهم نمی‌دانم که این إعلام کردن مر تورا طاعت است یا معصیت ! وکاشکی چون نمی‌دانم یکبارگی نادانی شدمی تا از خود خلاص یا فتمی ، چون در حرکت‌و سکون چیزی نویسم رنجور شوم أز آن به‌غایت. و چون در معاملتِ راهِ خدا چیزی نویسم هم رنجور شوم . وچون در تفضیل أنبیا چیزی نویسم خود نعوذ بالله ، وچون از أحوالِ عاشقان نویسم خود نشاید ، وچون أحوال عاقلان

---

2 الجنة N الخمسة M / 3 مضطر گردد M مضر شود N / 4 معنی M معانی N / 5 ندارد M نی N / 5 - 7 اینکه . . . ننویسم N چه می نویسم M / 7 بیت M شعر N / 9 گفتی M خود می گفت N / 10 والأبصار N - M / وطاعتك N - M / 11 هر آینه N لا جرم M / نتواند بود N نبود M / 12 بود N بودن M / 13 نوشتن ... یا سبب M که نوشتم طاعت است یا N / 13 - 14 وهم .. معصیت M - N / 16 أز آن به غایت N - M / 17 هم . . . نویسم N - M / 18 أز M - N / خود M - N / وچون M چون N .

نويسم هم نشايد ، وهرچه نويسم هم نشايد . واگر هيچ ننويسم هم نشايد . اگر گويم هم نشايد ، وچون خاموش گردم هم نشايد . واگر اين واگويم هم نشايد ، وأگر وانگويم هم نشايد . وأگر خاموش شوم هم نشايد .

٢٩٤ – أحوالِ من چنين است ، بيت :

چون مویْ شدم زرنـجِ هر بيدادی
در دهر كه ديـداست چـو من ناشادی
برخيزد اگر جهَـدَ بهمن‌بر بادی
چون چنگ زهر رَگی زِمَن َفريادی

شعر :

أنحلاً إذا تدنو وشوقـاً إذا نأت
عَناءٌ وَترحٌ من هُنيـده يَكرخُ

ديگر بار نمی دانم كه اين چه نوع است از بلعجبی . وندانم كه ثمرهٔ اينكه نوشتم چه خواهد بود . سعادت يا شقاوت ! بيت :

هر روز طلب كن به مجالی دِگرم
وزگردشِ چرخ در جوالی دِگرم
وامروز بهتازگی بهحـالی دگرم
در گوشه شده زگوشمـالی دگرم

---

1 وهر ... نشايد N – M / 2 گويم هم M گويم N / چون M اگر N / واگويم N را گويم M / 3 واگر وانگويم هم نشايـد N – M / 4 أحوال ... است M – N / 5 چون موی شدم M مويی شده‌ام N / 9 – 11 شعر ... يكرخ N – M / 12 بار نمی N باره نه M / 13 نوشتم M نويسم N / سعادت يا شقاوت N – M / 14 به M – N .

۲۹۵ – یا محمد !« إنك لتهدي إلى صراط مستقیم » شنودیو پرُشدی . أکنون « انك لا تهدي من أحببت » هم بشنو ! . أگر با تو گفتیم :« ولسوف یعطیك ربّك فترضی » أکنون می گوییم : « لیس َلكَ ِمن الأمر ِشیءٌ » نه چنین بود ؟ بیت :

هواره تورا کنار، جانان نبود بسیار بود َتره بُوَد نان َنبُوَد

یا محمد !تاجِ « لعمرك » برسَرِ خود بدیدیو بگفتی : أنا سیّدُ ولدِ آدم ولا فخرَ. أکنون در خاكو خونِ «ولئن شئنا لنذهبن بالذي أوحینا إلیك» مراغه ِبزَنو بگو : لیت رَبّ محمدٍ لم یخلق محمداً .

۲۹۶ – یا محمد ! مارا دیدی که تورا بنواختیمو گفتیم : « لا أقسم بهذا البلد » أکنون خود را نیز می‌بین که « ولولا أن ثبّتناك لقد کِدتَ ترکَن إلَیهم » یا محمد! « وُتعزُّ من تشاء » دیدی ، أکنون « وُتذلّ من تشاء » هم ببین . یا محمد ! خاك قدمِ خود توتیای جبرئیـــل دیدی ، أکنون « عبسَ وتولی » نیز ببین . یا محمد ! « طهَ ».و « یَس » . شنیدی ، أکنون « أحَسِبَ الناسُ أن یترکوا أن یقولوا آمَنّا » بشنو !

۲۹۷ – آنکه بخود بوَدو خودبین بود دوستی مارا نشاید . یا محمد ! در خود نگاه کردیو گفتی :

---

1 الشوری 42 : 52 ك / 2 القصص 28 : 56 ك / گفتیم M گفتم N / 2 ـ 3 الضحی 92 : 5 ك / 3 آل عمران 3 : 128 م / گوییم M گویم N / 6 الحجر 15 : 72 ك / 7 ولا فخر N ـ M / الأسراء 17 : 86 ك / 9 ـ 10 البلد 90 : 1 ك / 10 ـ 11 الأسراء 17 : 74 ك / 11 آل عمران 3 : 26 م / 12 ـ 13 عبس 80 : 1 ك / 13 ببین M بوبین N / طه 20 : 1 ك / یس 36 : 1 ك / 13 ـ 14 العنکبوت 29 : 2 م / 15 بخود ... بین N خود بر M / دوستی M ـ N / نشاید N نشاید . یا محمد یعظکم الله . ویحذرکم الله نفسه . جوان مردا فریاد از این قدر مکار . یا محمد اگردی روزی گفتم : ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة ، امروز گویم : والله یدعوا الی دار السلام M .

أبطحاءُ مكّةَ هذا الذي أراهُ عياناً وهذا أنا ؟

تا مارا بايستى گفتن : « فان كُنتَ في شكٍّ مما أنزَلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتابَ من قبلك » أكنون در زينب نيز نگاهى مى كن ، تا روىِ خود بى‌ما در آينهٔ روىِ أو بينى ! كه : « وتخفي في نفسك ما اللهُ مُبديهِ » يا محمد! سلامٌ عَليكَ أيها النبي ورحمة الله وبركاته، نوش كردى مباركت باد. أكنون وقتِ زهرِ قاتل است . يا أبابكر أخافُ أن يكون قد طوى عني هذا البساط . يا محمد ! و « يعظكم الله » و « يحذركم الله نفسه » .

٢٩٨ – جوان مردا ! فرياد از قدَرِ مكّار ، فرياد از آنكه نتوانم . يا محمد ! «ألم نشرَح لك صدرَكَ » گفته‌ايم ، لكن شعر :

إذا رأيت نُيوبَ الليثِ بارِزَةً
فلا َتظننّ أنّ الليّثَ يَبتسِمُ

« واللهُ خَيرُ الماكِرينَ » واتو مى گويم . يا محمد ! بوجهل خود با جنودِ ابليس حسابِ خود راست واميدارد، اورا واما چه حساب ؟ وأورا از مكرِ ما چه خبر ؟ يا محمد ! اگر دى‌روز مى گفتيم : « أدعُ إلى سبيل ربّك بالحكمة والموعظة الحسنة » ، إمروز مى گوييم « واللهُ يَدعُو الى دارِ السّلامِ » . بار خدايا ! أگر گليمى در سر كشَم ، گويى : يا محمد ! « قم الليل » . واگر روى نمايم ، گويى : يا « أيُّها المدثر قم فأنذِر » . واگر

2 تا . . . گفتن N – M / 2 – 3 يونس 10 : 94 م / 3 نيز نگاهى N نگاه M (داستان اين عشق‌و فدكارى موضوع منظومهٔ زيد وزينبِ خضر شاه است) / 4 بى ما N – M / روى N – M / كه N – M / الاحزاب 33 : 37 م / 5 ايها ... بركاته N – M / 6 عنى N معنى M / 7 – 16 يا محمد . . . السلام N – M / 7 النور 24 : 17 م / عمران 3 : 28 م / 9 الشرح 94 : 1 ك / 12 عمران 3 : 54 م والانفال 8 : 30 ك / 14 – 15 النحل 16 : 128 ك / 15 – 16 يونس 10 : 15 ك / 16 گليمى M گليم N / 16 – 17 گويى . . . نمايم N – M / 16 – 17 المزمل 73 : 2 ك / 17 المدثر 74 : 2 ك .

برون آیم ، گویی : « واهجرهم هجراً جمیلاً » و « تبتّل إلیـهِ تبتیلاً » . مرا چه باید کرد ؟ یا محمد ! تو راحت می‌طلبی ، وما أز تو سر گردانی می‌خواهیم. یا محمد ! تو می‌خواهی باما حساب بسربری وبه گوشه‌ای نشینی ما می‌خواهیم که درهر نفسی ما را با تو وتورا با ما صدهزار گونه حساب بوَد .

۲۹۹ ـ اگر شادت بینیم ، گوییم : « لا تفرح إنّ الله لا یُحبُّ الفرحین » إنّ الله یُحبُّ کُلَّ قلبٍ حَزینٍ . واگر دل تنگ شوی گوییم : « ولقد نَعلم انك یضیق صدرك » . واگر عبادت بسیار کنی گوییم : « طه ! ما انزلنا علیك القرآن لتشقی » واگر طاعت کمتر کنی گوییم : « واعبد ربـك حتی یأتیك الیقین » . اگر بخسبی گوییم « قم اللیـل » وچون برخیزی گوییم : « والله یقدّرُ اللیل والنهـارَ علم أن لَن تحصوه فتاب علیکم » . واگر با بوبکرو عمر درسازی ، گوییم : « استجیبوا لله وللرسول إذا دعاکم » . واگر دَر دَرونِ پرده رخت بنهی‌و خوش بنشینی گوییم : لیست هي بعتبة أمِكَ ، « قل یا أهلَ الکِتابِ تعالوا الی کلمة سواء » . أگر آسان فراگیری گوییم : « وانذر عشیرتك الأقربین »و « بلـّغ ما انزل الیـك » وأگر سخت گیری گوییم «واخفض جناحك لمن اتبعك ». أگر رفقی کنی گوییم :« واغلظ علیهم » . وأگر عنفی رود گوییم : « ولو کنت فظاً غلیظ القلبِ لانفضوا » . أگر محابا کنی گوییم : « وقل لهم في أنفسِهم قولاً بلیغاً » . وأگر مبالـَغـَت کنی ، گوییم : « فقـل لهم قولاً میسوراً » وچون برنجی

I برون N بیرون M / المزمـل 73 : 10 ك / المزمل 73 : 8 ك / 2 خواهیم M طلبیم N / 3 ـ 4 به گوشه . . . با ما M هر نفسی واما را وا تو N / 5 بینیم گوییم M بینم گویم N / القصص 28 : 76 ك / 6 ان ... حزین N ـ M / 6 ـ 7 الحجر 15 : 97 ك / 7 ـ 8 طه 20 : 1 ـ 2 ك / 8 طاعت M ـ N / 9 ـ 8 الحجر 15 : 99 ك / 9 المزمل 73 : 2 ك / 10 المزمل 73 : 20 ك / 11 الانفال 8 : 24 ك / 12 هی N هذا M / بعتبة N عتبة M / 12 عمران 3 : 64 م / 14 ـ 15 گوییم ... کنی M ـ N / 14 الشعراء 26 : 214 ك / المائدة 5 : 67 م / 15 الشعراء 26 : 215 ك / 15 ـ 16 التوبـة 9 : 73 م والتحریم 66 : 9 م / 16 ـ 17 عمران 3 : 159 م / 17 اگر M واگر N / النساء 4 : 63 م / 17 ـ 18 گوییم ... برنجی N ـ M / 18 الاسراء 17 : 28 ك .

گوییم : « فاعفُ عنهم واستغفر لهم » . وأگر استغفار کنی أز بهرِ إیشان گوییم : « سواءٌ علیهم استغفرت لهم أم لم تستغفر لهم . لَن یغفرَ اللهُ لَهُم » . جوان‌مردا ! همـــه نشان محبوبی أو است وتو ندانی . خدا تورا عقلی دهادو مسلمانی دهادو توفیقِ طاعت مبذول داراد ، وازراهِ شقاوت اعراض دهاد .

۳۰۰ – أی دوست ! شنیده‌ای که الایمان نیف وسبعون باباً ، واین هیچ مناسبت دارد که ستفترق امَّتی علی نیفٍ وسبعین فرقة ، یا نه ؟ أی دوست ! بعید نیست که هر فرقتی أز ایمان نصیبی دارند ، وبه‌چیزی أز بِدَع آلوده اند . وفرقتِ ناجی أهلِ شهادت باشند که اعلاها شهادة أن لا إله إلَّا الله . إین جماعت‌را نه حساب باشدو نه میزان‌و نه صراط ، « یَومَ نحشر المتقین إلى الرحمانِ وفداً » ، ولا یحزنهم الفزع الاکبر » ، « وهم من فزع یومئذٍ آمنون » وأهلِ لا إلهَ إلا الله قطعاً بهشتی‌أند که من قال لا إله إلا الله خالصاً مخلصاً دخل الجنة . این نجات مطلق بود ، أز همهٔ أهوال دور . « اولئك عنهـــا مبعدون » دیگر فرق‌را خیرو شر بود بهم آمیخته . « خلطوا عملاً صالحاً وآخر سیِّئاً » وبقدرِ گناه به‌دوزخ در بمانند که والباقون في النار . پس خلاص یا بند همه . چه در لفظِ خبراست که : ستَفترقُ أمَّتي . وچون أمَّتی ، بگفت ، به هیچ حال امتِ أو مخلَّد نباشد در آتش . ونیز أگر ناجی کسان دیگر بودندی ، جز اینکه گفت :

1 عمران 3 159 م / 2 المنافقون 63 : 6 م / 3 او N – M / تورا M مرا N / 4 ومسلمانی دهاد N – M / 6 شنیده M رسیده N / 8 بعید N بدیع M / 9 آلوده اند M آلوده باشند N / 10 باشد N بود M / 11 مریم 19 : 85 ك / الانبیاء 21 : 103 ك / 11 – 12 النمل 27 : 89 ك / 13 خالصا N – M / 14 الانبیاء 21 : 101 ك / را M – N / بود بهم N بهم بود N / 15 آمیخته N – M / 15 التوبة 9 : 102 م / وبقدر N بقدر M / 15 – 16 در . . . خلاص M – N / 16 لفظ N – M / 17 که M – N / 18 نیز M – N / دیگر بودندی N باشند M / جز N اعنی M .

الناجية منها واحدة ، مگر در دوزخ رَوند پس خلاص یابند . أز اینجا لازم آمدی که بی‌هیچ عذاب کس به‌بهشت نرسیدی . واین چنین نیست که « يدخلون الجنة (ويرزقون فيها) بغير حساب » ولا عذاب . جماعتی بسیار هستند ، وآیات‌و اخبارِ بسیار بدان ناطق است . پس فرقتِ ناجی آنها باشند که بی حساب‌و عذاب به‌بهشت روند : دیگر فرق به‌دوزخ روند . وبقدرِ گناه هرکسی را لبثی بود . پس به‌سببِ ایمان برون آیند که أمتّی بگفته است واینکه گویند کافران هم مخلد باشندو مبتدع چُون کافر بود در حکمِ تخلید ، این هیچ نیست ، چه همه أهلِ قبلهٔ إسلام أند ، وأهل قبلهٔ ما مخلّد نباشَند . وبِدَع شناختن نه کارِ هرکسی بودو نه آسان کار است . هرکسی دعوی کند که سنّی است ، أما همه أز سنّت دوریم . ونمی گویم دورَند ، چه من در خود بسیار بِدَع می بینَم . والله يخلّصني منها .

٣٠١ — أی دوست ! بِدَع در عقاید بودو در أوصاف بودو در أعمال ، هرکه دَر خداو رسول‌و گورو قیامت‌و علومِ دینی ، چیزی اعتقادی دارد ، نه چنانکه پیغامبر — صلعم — داشت ، این کس مُبتدعِ است دَر عقاید . وتا علم به‌کمالِ همهٔ علومِ دین حاصل نگردد ، مرد أز این بدعت نرهد واین أز کجا آید؟ مَن مُعترِفم که مرانیست. دیگرانرا خود نشناسم . هذا مَضی .

1 مگر N والباقون که M / 2 آمدی N آید M / عذاب N عذابی M / 3 که M – M / الغافر 40 : 40 ك / 3 – 18 ولا عذاب ... مضی M – N (در 86 M اینجا سلام وحمدلهٔ پایان نامه هست . و 16 سطر باقی تنها در 56 N دیده‌می شود) / 7 کافران (تصحیح) – N / 16 مرد (تصحیح) ومرد N .

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

۳۰۲ ـ ایزد تعالی آن دوستِ مخلص‌و برادرِ أعز رادر أمان‌و ضمانِ خود بداراد . نوشته بود که إمسال مطالعتِ مکتوبات أز پارینه مفیدتر است . أی برادر أطال الله بقاك في عافيته بدانکه إین ثمرهٔ مجالستی است که أمسال می‌بود . وچیزی که می‌خواندی أز مکتوبات . وبه‌حقیقت دان که آنچه تو فهم کنی أز مکتوباتِ من ، بر قدرِ فهم‌و عقلِ تو بود . وآنرا به‌تحقیق فهم کردن روز گاری دراز می‌باید وسلوکی تمام ، چه آن راهِ پانزده سال سلوکِ من است . وباشد که آنچه به‌پانزده سال بر من کشف‌شد به‌پنجاه سال بر دیگری کشف نشود ، تا گمانی غلط نبری . وتادر میان إین أشغالِ بی کرانه هستی فهمِ تو بدان حقایق نرسد .

۳۰۳ ـ لعمری ! قبالهٔ رَزی می‌خوانی که در آنجا أنگوری است که أز آن أنگور شرابی حاصل شود . که أز خوردنِ آن شراب مستی خیزد . أکنون می‌نگر که أز تو تا وقت مست شدن چند راه است .

---

1 بسم ... الرحيم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) المكتوب السادس والستون K
بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 2 دوست مخلص و M ـ K / امان و K ـ M / 3 از K ـ
M / 4 أطال . . . عافيته M ـ K / بدانكه K بدان أی برادر كه M / اين M ـ K / 5
حواندی K خوانی M / از K از اين M / 6 وبه‌حقیقت K تحقيق M / من M ـ K / 7
می K به M / 8 راه K ثمره M / باشد M باید K / 9 شد K أفتاد M / 10 نشود K
نكردد M / 10 ـ 11 فهم تو . . . نرسد M تو . . . نرسی K / 12 است K بود M / 15
راه M آه K .

*** نامهٔ هشتادو ششم . M 82 . K 66 ***

بدایتِ این سلوك آنست که أول أز تقلیدِ مَورّث برخیزد ، وَبر تعصّبِ کفرو إسلام ستیزی پیش روی خود آرد که در مذهبِ ما کفرو إسلام یك رنگ است . وإینِ بدایتی است که عمرهای دراز سلوك َبرندو هیچ کس بدین بدایت نرسد . وچون بدایتِ سالکی فوق النهایات بود ، تو چه دانی که نهایتِ أو چه بود

۳۰٤ – آنچه تو أز من می‌دانی نه منم ، آن توای تا غلط نپنداری که در این مکتوباتِ من چندان عجایب است که أگر أولین وآخرین زنده شوند أز آن قوت خورند . وقدر آن کسانی دانند که عمرهایِ عزیز إیشان خرج شدو أز آن به بویی بیش نرسیدند . إنشاء الله که عمرت وفاکند تا قدرِ آن بدانی . مرا أمیداست که تا چندین هزار سال أز آن مکتوبات عالمها آبادان خواهدشد ، ودلهای بسیار عزیزان أز آن آسایش می‌یابد ومراو تورا ثواب بسیار می رسد . چه گویی إین کاری أندك است ؟ « ونکتب ما قدموا وآثارهم » این بود . وآنچه بدین ماند که إذا مات الرَّجلُ انقطع عمله الا عن ثلاث ، صدقة جاریة وعلم ینتفع بهِ ، وولد صالح یدعو له .

۳۰۵ – جوان مردا ! خوانده‌ام که یکی را در عرصات آورَند که هیچ طاعتی ندارد الا آنکه « بسم الله الرحمن الرحیم » نیکو نبشتی . خدای تعالی

1 اول K – M / مورث M – K / برخیزد K برخیزی M / 2 ستیزی ... آرد که K بستیزی M / 3 اسلام K هدی M / 4 دراز ... برند K بسیار بسربرند در سلوك M / بدایت M بدایات K / 6 می K به M / تا K یا M / 7 که M – K / این K – M / چندان M چند انی K / اگر M – K / 8 أز M واز K / 9 عزیز M – K / از آن M – K / 10 عمرت K عمر M / که تا M که K / 11 ابادان (تصحیح) ابدان K ابادن M / حواهد شد K می شود M / 12 بسیار M آن K / این M یعنی K / 12 – 13 کاری اندك M اندك کاری K / 13 یس 36 : 12 ك / 14 – 16 صدقة . . . مردا M الحدیث K .

بروی رحمت کند. چون ثمرهٔ نام او بر کاغذ نوشتن این بود. أکنون گویی ثمرهٔ حقایق این أسامی در دلهای طالبان إثبات کردن چه خواهد بودن؟ «وعلّم آدم الأسماء کلّها ثم عرضهم علی الملائکة» یا محمد! «وعلمك ما لم تکن تعلم»، «ووجدك ضالاً فهدی» «وأوحینا إلیك روحاً من أمرنا. ما کنت تدري ما الکتابُ ولا الایمان، ولکن جعلناه نوراً نهدي به من نشاء من عبادنا.

٣٠٦ – جوان مردا! أسامی قدم جز دَر دلِ آدم وآدمی جمع نگردد. هر کسی از ملائکه یك اسم داند. آنچه نقدِ دلِ إیشان است حقیقتِ إسمی مُعیَّن بود «ومَا منَّا الا لَهُ مقامٌ مَعلُومٌ» آنکه لطیف داند، قهّار نداند. وآنکه جبار گوید رحمان نگوید. صفاتِ مُخوَّفٌ ومَرجُوٌّ هردو جز برآدمی گذرنکند. نه بینی تا در قرآن چگونـه گفت «وعَلَّم آدم الأسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة، فقال أنبئوني بأسماءِ هؤلاءِ» چون همه ندانستند گفتند: «لا عِلمَ لنا إلّا ما علَّمتنا» یعنی هر یکی‌را مقامی است معلوم وذکر یك إسمِ معیَّن.

٣٠٧ – ملك الأرض را إسمی معین است که بدان اسم، زمین را بپای می‌دارد. ومَلكِ آسمان را هم چنین. وملكِ حیات‌را إسمی است که بواسطهٔ آن إسم نفخِ ارواح کند در اجساد آدمیان. وملك موت را إسمی دیگر است که بدان إماتت کند. چنانکه در خبر است که ملكِ موت‌و ملك حیات‌را باهم مناظره رفت. قال أحدهما: أنا أحيي، وقال الآخر أنا أمیتُ. فتحاکما إلی

---

1 اکنون K – M / گویی K – M / 2 حقایق این أسامی M این حقایـق K / اثبات M إیثار K / 1 – 2 البقرة 2 : 31 م / 3 النساء 4 : 113 م / 4 الضحی 93 : 7 ك / 4 – 5 الشوری 42 : 52 ك / 8 الصافات 37 : 164 ك / 10 تا M که K / چگونه M چون K / 10 – 11 البقرة 2 : 31 م / 12 البقرة 2 : 32 م / 13 إسم معین K – M / 14 إسمی K – M / 15 می K – M / آسمان K السماء M / را K – M / 16 اسم K – M / آدمیـان M آدمی K / 16 – 17 وملك . . . خبراست که K – M / 17 – 18 ملـك موت ... قال أحدهما M ناظر ملك الموت ملك الحیاة فقال أحدهما K .

الله ، فقال لهما : کونا کما أفوّضُ إلیکما فأنا المحیی والممیت . وملكِ النار آن إسم داند که بدان احراق کند . وملك الهواء إسمی دارد ، ودیگر ملك الماء إسمی دارد ، وهم چنین ملك الریح والرعد والبرق والمطر « وما یعلم جنود ربك الا هو » ، « و لله جنود السماوات والارض » .

۳۰۸ – جوان مردا ! به عدَدِ هر برگی که بر درختی است هفت فرشته می‌باید که تمام کند . ودر خبراست که ما من قطرةٍ تنزل من السماء إلا ومعها ملك . واین همه فرشتگانِ أرضی أند وأسامی که إیشان دارند همه از ملکوتِ أسفل است . وإین لشکرِ أرضی در تحت حکم ملایکهٔ سماوات باشند . وأسامی إین جماعت از ملکوتِ أعلی بود وبالا . این قوم فریشتگانِ حضرتند ، که إیشان را قدسیانِ ملاءِ أعلی خوانند . وجبروتِ ذات نقدِ ذکرو علمِ إیشان است . « والله من ورائهم محیط » ودر خبر است که : یَخرجُ کلَّ یومٍ مِن تَحتِ الکرُسیِّ خیلٌ من الملائکة بعدد جمیع البشر کل واحد منهم لو جُعِلتِ السماوات والارض في قبضته لغابتا فیها ، قد أقلقَهُم الشوقُ فتحرقهم سبحات وجه الاعلی . وهذا دَأبُهم إلی یومِ القیامةِ . جوان مردا ! این تجلی که إیشانرا بسوزاند ، متاع البیتِ إسرافیل است ، هرروز سیصدو شصت بار این تجلی بدو رسد وأورا نمی‌سوزد . وروحِ أعظم را نصیبی هست از جمالِ أزَل که إسرافیل را بسوزد « اؤلئك ینالهُم نصیبهم من الکتاب » و « انا لموفوهم نصیبهم غیر منقوص » ، « مقام معلوم » .

---

1 کما K لما M / وملك M ملك K / آن K ـ M / 2 اسم داند K اسمی دارد M / وملك ... دارد K ـ M / 3 والبرق K ـ M / 3 ـ 4 المدثر 74 : 31 ك / 4 الفتح 48 : 4 و 7 م / 5 درختی M درخت K / 8 أرضی M از چه K / تحت M این K / 9 بود M ـ K / 10 که إیشان را قدسیان ... خوانند K که قدسیان ... خوانند إیشان را M / نقد K ـ M / 11 البروج 85 : 20 ك / 12 یوم M یوم القیامه K / کل واحد K واحد M / 13 الأرض M الارضون K / 15 بسوزاند K می سوزد M / 16 بدو M بوی K / 17 الاعراف 7 : 37 ك / 18 هود 11 : 109 ك / الصافات 37 : 164 ك .

۳۰۹ – أسامیِ حق تعالی أز حصر بیرون است . تو در جیبِ خود نگر تا خود از او چه نصیب داری، و می‌دان که أبد الآباد از آن خواهی خوردن . أز پردهٔ إسم بر تو تجلی خواهد کردن که إنَّ اللهَ یتجلی للناس عامةً ولأبي بکر خاصة . مصطفا – صلعم – می گوید : اسألك بکلِ إسمٍ هُولَكَ ، سمیّتَ به نفسَكَ ، او نزّلته في کتابك ، أو علمته أحداً من خلقك ، أو استأثرت به في علم الغیب عندكَ إسماً مکنوناً مخزوناً .

۳۱۰ – چه گویی ؟ أبیت عند ربي ! چون اینجا رسی ، علم الغیب به شهادت شود . « إنّا نحنُ نزّلنا الذکر » هم در قرآن است ، أما أز دیدهٔ نامحرمان در حجاب است که « وإنا لَه لحَافِظون » . چه گویی ! طه ، یس ، حم‌عسق ، نه در قرآن است ؟ تورا أز آن چه نصیب می‌رسد ؟ در هردلی سرّی دارد ، وبا هردلی سرّی گوید . آفتاب دیده‌ای که در هر سَری سِرّی دارد ؟ وأو در آسمان بجایِ خود مقیم . ومن آیاته الشمس والقمر . « الله نورُ السماوات والأرضِ »

۳۱۱ – جوان مردا ! أهلِ نازو دلال را ندیده‌ای که چه می گویند :

خورشید توئي و مَشرِقَت إین دلِ من هرروز نخست از دِلم بر تابی

لم تسعني أرضي ولا سمائي ووسعني قلبُ عبدي المؤمِن الساکن الوادع . پنداری که مشرق یکی است ؟ هیهات ! « رَبُّ المشارِقِ والمغارِبِ » .

از لطف به هرتنی روانی دگری در تو که رسد که تو جهانی دگری !

---

2 تا خود K تا M / نصیب M – K / ابد M الی ابد K / از آن M آن K / 3 از ... که M – K / للناس M – K / 6 عندك ... مخزون M – K / 7 چه گویی ... ربی K – M / رسی K رسید M / 7 – 8 به شهادت شود K بود نه شهادت M / 8 و9 الحجر 15 : 9 ك / هم در K همه در تحت M / 9 حجاب K حجب M / 10 عسق K – M / 11 سری دارد . . . هر سری K – M / 12 أو K أز M / بجای K متعالی M / 13 النور 24 : 35 م / 15 خورشید ... تابی M – K / 17 که K – M / المعارج 70 : 40 ك / والمغارب K بیت M .

۳۱۲ – جوان مردا ! مشرقِ او ومغربِ أو از دلِ دوستان او است . یا داود ! أطلبني عند المنکسِرةِ قلوبُهُم . إِن مغارب الله نوری است که در إیشان پنهان شود ، پس شکسته‌دل شوند . چه می‌شنوی ؟ مشارقش کجا طلبی ؟ فاذا أحببتُه کنتُ سمعَه وبصَره ویده ورجله . أگر أنا الحق گفت معذورش دار ! نه أو گفت ، « فاذا هو زاهِقٌ » ، « الله نور . . . » أز دلِ أو طلوع کرد . أورا محو کردند که « إنَّ الملوكَ إذا دخلوا قریةً أفسدوها » .

آمد بُتِ من کارد کشیده برِ من
گفتا که در این شهر تو باشی یا من

۳۱۳ – « جاء الحق وزهق الباطل » ألا کلُّ شيءٍ ما خلا الله باطِلُ . چون باطِل نماند ، حق گفت : أنا الحق ، وسبحاني ما أعظم شاني . باز چون از مشرقِ خود مغربی ساخت ، باطِل پیدا شد وحق درو پنهان گشت ، گفت : لیت ربَّ محمدٍ لم یخلُق محمداً .

ای ماه برآمدی وتابان گشتی   گردِ فلكِ خویش خرامان گشتی
چون دانستی برابرِ جان گشتی   ناگاه فرو شدیّ و پنهان گشتی

« إنَّ الله معَ الذین اتّقوا والذین هم محسنونَ » ، « وألزمَهم کلمة التقوی » . چرا ؟ زیرا که رستم‌را هم رخشِ رستم کشد . « وکانوا أحق بها وأهلها » ، « هو أهل التقوی » ، « واتقونِ یا أولي الألبابِ » . وعلیون لذوي

---

1 مشرق أو ومغرب أو M مشرق و مغـــرب K / از دل K – M / او است M است K / 2 طلبی K طلبند M / 4 ویده ورجله K – M / 5 الأنبیاء 21 : 18 ك / النور 24 : 35 م / 6 النمـــل 27 : 34 ك / افسدوها K افسدوها بیت M / 7 بر M یا K / 9 الاسراء 17 : 81 ك / 10 چون K – M / 15 النحل 16 : 128 ك / 15 – 16 الفتح 48 : 26 م / 16 – 17 الفتح 48 : 26 م / 17 المدثر 74 : 56 ك / البقرة 2 : 197 م .

الالباب. « وانتم الأعلونَ » ، « والله معكم » عِقدی نفیس است ، أما : وفي عنقِ الحسناءِ یُستَحسَنُ العقد .

٣١٤ – چندانکه توانی، طاعت می کن ! وأفضل طاعاتِ تو صدقه بود . « ومما رزقناهم ینفقون » ، تورا مالو جاه است ، ودستو قلمو زبان هست . إرحَم من تحتكَ یرحَمُكَ من فوقكَ . آنچه داری بذل می کن، تا آنچه نداری برتو بذل کنند. الكلمة الطیبة صدقة. ومداراة الناس صدقة. والسلام والحمد لله رب العالمین ، وصلى الله على خیر خلقه محمد وآله أجمعین .

1 آل عمران 3 : 139 م/ محمد 47 : 35 م / عقدی M عندی K / 3 می K ـ M / طاعات K طاعت M / 4 الانفال 8 : 3 م / 5 بذل می کن M بدان بذل می کند K / 6 الكلمة M والكلمة K / ومداراة K والمداة على M / 6 ـ 7 والسلام ... أجمعین M ـ K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۱۵ – برادرِ أعز را بقا باد در رضای إیزدی جَلَّت قدرته . سه مکتوب نوشتم در جواب اعتراضی که دوستی کرده بودو گفته که یا لیتَ ربَّ محمّد ، روا نبود که پیغمبر گوید . ودر اینجا سخن دراز استو در همهٔ مقامات سخن بباید گفت . وبه‌عاقبت سر به‌قدر کشدو بیشتر این علوم را بیان کردن حرام است ، إلا علی طریق الاجمال . أمّا چون دست أز من نمی‌دارد من نیز می‌نویسم . والله یوفّقنا لِصالحِ القولِ والعَمَلِ برحمته .

۳۱۶ – بدان أی دوست ! آنها که گفتند : لان أُنشر بالمنشارِ أحبُّ إليَّ من أن أقول لشيء كان ، ليته لم يكن . در مقامِ رضا بوده اند ؛ وچند مقام هست که این نطق مُقتضیِ آن مقامات است . امّا مقاماتی دیگر هست که مقتضیِ آن مقامات آن است که گویند : لیتني لم أخلق ، ولیت الخلق لم یعصوا الله . وشرح این مقامات وآن مقامات بدادن علی التّفصیل تورا کمتر بکار آید . امّا این قدر نوشتن که تورا ثلج الصّدر از آن حاصل آید مهم دانستم نوشتن .

---

1 بسم . . . الرحیم PI بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 3 بود PI است M / 5 وبه M و PI / 6 است PI بود M / 8 آنها M که آنها PI / 10 - 11 اما . . . است PI - M / 12 وآن . . . به کار آید M بدانکه کمتر بکار آید علی التفصیل PI / 13 آید PI شود M / مهم دانستم نوشتن M : مهم دانستم نوشتن چگویی که ترا ثلج الصدر الی P - I .

* * * نامهٔ هشتادو هفتم . P 61 . M 83 . I 49 * * *

۳۱۷ ـ چه گویی أی دوست! شاید که أنبیا گویند که لیت فلاناً لم یکفر، ولیت العاصي لم یکن. أگر نشاید که أنبیا گویند که لیت فلاناً لم یکفر، ولیت العاصي لم یکن، پس چرا محمد مصطفا ـ صلعم ـ شب و روز در إزالتِ کفر سعی می کرد؟ أگر وجود کفر بهْ است از عدمش، سعی کردنِ شمشیر در إزالتِ آن چه معنی دارد؟ وأگر عدمش بهْ است از وجودش، پس چرا روا نبود که گوید: لیت الکفر لم یکن؟ لعمري، اینجا مقامات است وسالکانِ پخته دانند که لیت الکفر لم یکن، در کدام مقام بود، وعموم پندارند که إین مناقض است با رضا به‌قضا. هیهات! زیرا که رضا به‌قضا آنجاست که رضایِ أوست أمّا أو به‌معاصی‌و کفر راضی نیست، اینجا رضا شرط نیست.

۳۱۸ ـ لعمري! کسانی که سِرِّ قَدَر إیشان را مکشوف بود، دانند که چگونه بود که کفرو معاصی به‌قدر بود. وچگونـه أو بدان راضی نبود؟ وچگونه أز أو چیزی در وجود آید که أورا در آن رضا نبود. آخر در قرآن می‌خوانی که «غَضِبَ اللهُ عَلَیهِم». هر که در دایرهٔ رَضيَ الله عنهم بود، أز «غضب الله علیهم» نبود. أمّا إین که أز أو إین چگونه در وجود آیـد، وغضَب‌و رِضایِ أو چه معنی دارد؟ إین کارِ کسانی بُوَد که أهل إشراف آمدند برقدر، پس راضی شدنـد به‌همهٔ أفعالِ أو، أز آن روی که أفعالِ أو بود، ورضا ندادند به‌بعضی چیزهـا، أز آن روی که أورا در آن رضا نبود. پس به‌رضایِ أو راضی

1 چه گویی M ـ PI / 1 ـ 7 که لیت ... یکن M ـ PI / 3 محمد M ـ PI / 4 ـ 5 إزالت ... شمشیر در M ـ PI / 7 کدام M ـ PI / 8 این M ـ PI / 8 ـ 9 که رضا ... رضای او PI که رضای أو M / 12 ـ 13 کفر ... چگونه M ـ PI / 14 و 15 المجادلة 58 : 14 م والممتحنة 60 : 13 م / 14 ـ 15 هر که ... نبود M ـ PI / 8 به بعضی M بر بعضی PI / 19 در PI بر M.

شدند ، وبه‌سخط أو ساخِط شدند ، وتورا وبیشتر عالمیان را ، لا بل همهٔ عالم‌را ، الأ من شاء الله وقلیلٌ ما هم، إین جا ره نیست .

۳۱۹ – اینجا « وَاللیلِ إذا عَسعَس » در « والصُّبحِ إذا تَنفَّسَ » گم شده است . اینجا « والضحی » و « واللیل إذا سجی » یك نقطه گشته است . اینجا « واللیلِ إذا یَغشی » و « والنّهارِ إذا تَجلّی » روی دَرهَم آورده است . اینجا ، خالِ مَعشوق نشانِ کمالِ جمالِ أوست . اینجا، پیدانیست که خال کدام است،و جمال کدام ؟ ع : ألحق به‌چنان زلف مُسلمان نَتوان بود . بیت :

شب روز کند یار ، چو بنماید روی
وَز روز شب آورد ، چو بگشاید مُوی
آن بنماید که تا بیارایَد کوی
وآن بگشاید که تا چو مشك آید بوی

۳۲۰ – أگر عاشق شوی ، فرق ندانی میانِ روی دوست وموی دوست . پس چون أز فرق تا قدم یك نقطه درد گردی ، تسبیحِ جانِ تو إین بود که بیت :

آن بت که مرا داد به‌هجران مالش
دل گم کردم میان زلف‌و خالش
پُرسَند رفیقانِ من أز حالِ دِلَم !
آن دل که مرا نیست چه دانم حالش

2 من PI ما M / ره PI راه M / 3 التکویر 81 : 17 ك / در M - PI / 4 الضحی 93 : 1 و 2 ك / 5 اینجا M - PI / اللیل 92 : 1 و 2 ك / 7 ع : P بیت M - I / 8 بیت P - MI / 12 که تا چو M تاکه ز PI / 14 یك نقطه M که PI / 15 این بود که بیت M بیت P - I / 17 زلف PI خد M .

إينجا ، دانايي در نادانی گم شود . اينجا ، دِل جُز بی‌دلان را نبود . ما أحسن مِن عالمٍ يَتجاهَلُ بَينَ يدی ربّه ، إينجا بدانی . عليكم بدين العجايز ، نيز اينجا خودرا باتو نمودن گيرد . بسا سرا كه اينجا در سر كردند ، إينجا بود كه سر باختن وسر يافتن يك طعم داشت :

چون من نبود كس به‌جهان در خورِ عشق
زان برسر من نهاد چرخ أفسر عشق
يكباره شدم بطبعِ دل چاكرِ عشق
دارم سرِ آن كه سر كنم در سرِ عشق

در إين عالم وجود ذرّه ای نماند كفرو ايمان يك رَنگ بود . كادَ الفقر أن يكون كفراً ، والفقر إذا تمّ فهو الله . ع : أز خواب در آمدی چه هنگامی بود !

٣٢١ – پنداری مردم نگويند : ليتَ ؟ چندين هزار مقام هست در دين كه در آنجا جز ليتَ نگويند . گواهی أز قرآن صادق‌تر خواهی كه پيغمبرِ مُرسَل بگويد : لَيتَ ؟ بشنو ! كه هم أز من شنوی : « يا لَيتَ قَومي يَعلمونَ بِما غفر لي رَبّي وجَعَلني مِن المكرَمينَ » إين قولِ پيغمبرِ مُرسَل است كه « إذ أرسلنا إليهم اثنين فكذّبوهما فعزّزنا بثالثٍ فقالوا إنّا إليكم مُرسَلُونَ » . جوان مردا ! عجب‌تر آنست كه پس از مرگ می گويد : « يا لَيتَ قومي يعلمون بما غفر لي ربيّ » .

٣٢٢ – پنداری لو أنيّ أحسّ جمرةً . . . كه ابن عباس گويد ، آنست كه تو دانی يا آن متعرّض ؟ هيهات !

---

2 بدانی M بدانی كه P I / 3 نيز P I – M / اينجا خود M خود P I / سرا M سر P I / 4 داشت I داشت بيت M داشت رباعی P / 9 نماند M نمايد P I / 10 ع : P M – I / 12 چندين M چند P I / 13 تر M – P I / 15 و 18 يس 36 : 27 ك / 16 – 17 يس 36 : 14 ك / 17 آنست M است P I / 19 لو . . . جمرة (تصحيح از روی نامهٔ 84 در ص 191) لان الحسن P M I / 20 متعرض P I معرض M / هيهات M I هيهات بيت P .

بيار پيرِ مغانو بده بهپورِ مغان   كه رستم را هم رَخشِ رستم كشد

در يك مقام بودن وهم آن ديدن تنگك راهى أست . يا داود ! لا تَجدُ لِمعرَفتي حدّاً ، فليس لها حدٌّ ، لِكل عمل رجال :

إنّ الكرامَ عَلى الجِيادِ مُقيمٌ   فذرِ الجيادَ لأهلها واستَعطِرِ

شعر :

گر حريفان أز دمادم سر بپيچا نند رواست
بَركفِ مَن نه كه پورِ زال بِهْ شبديزرا
جانِ ما مى راو قالِب خاك راو دِل ُترا
وين سَرِ پر زلّتو وَسواس تيغ تيزرا

٣٢٣ – جوان مردا ! تو چه دانى كه ليتَ ربَّ محمّدٍ ، چيست ! ولو انيّ أحسُّ جمرة أحرقت كه ابن عبّاس گويد چيست ! پندارى إطفاء خمس جمرات ، كارى بود! « قد علم كل اناس مشربهم » . ليت ربّ محمّدٍ، در حالى گويند كه دوزخ را بيك دم خود سَرد كنند . باورت نبود ، خَبرِ مصطفا بشنو كه دوزخ با مؤمِن گويد كه جز يا مؤمِنُ فانّ نورَك أطفأ لهبي . كسى كه دوزخ در زير قدمِ أو سَرد شود، گويى چه بار بود برو ، تا گويد : ليت رَبّ محمدٍ ؟ عاشقان را بهترازوىِ عقلِ خود مَسنج ! كه عشق أز آن مُنزّه بود كه أورا بهترازوىِ عقل برتوان سخت :

---

2 تنگك M تنگك P I / 3 حد P I جدة M / رجال I رجال بيت P رجال شعر M / 4 فذر M وزر P I / استعطر P I استمطر M / 5 شعر M مفرد I رباعى P / 6 بپيچانند P M I بپيچند اين ج 2 ص 187 / 9 پر زلت و M پنداشت پر P I / 10 - 11 لو انى . . . أحرقت (تصحيح از روى صفحهٔ گذشته) لأن الحسن P I لا الحسن M / 11 - 12 اطفاء خمس جمرات (تصحيح) اطفا الخمس الجمرات M اطفاء خمس الجمرات P I / 12 البقرة 2 : 60 م / 13 حالى M حال P I / سرد M - P I / 14 بشنو . . . نورك M - P I / 16 مسنج M هيچ P I / 17 بود P I است M / سخت M I سخت رباعي P .

عشق پوشید ست‌و هرگز کس ندادستش نشان
لافهای بیهده تاکی زَنَند این عاشقان ؟

هرکس أز پندارِ خود در عشق لافی می‌زند
عشق أز پندار خالی وَز چنین‌و أز چنان

۳۲٤ – مرا بدین أحوال جز ایمانی نتواند بود . جوان‌مردا ! مرا نیست أمّا ایمان دارم که مردم را هست . جوهری باشد که قیمتِ جوهر أز همهٔ سلاطین بهْ داند ، أمّا نانش نبود . عجبا أز این حدیث :

با همّت کیخسرو و تایی نان نه   قومی را هست‌و نطق درمیان نه

وقومی به‌نطق قانع آمده‌و أز حقیقتِ کار به‌غایت دور ، أما ، مفرد :

گرتنگ شکر خریده می نتوانم   باری مگس أز تنگ شکر می رانم

ع : آن را که بیامد است زیبا آمد . دارنده دیگراست‌و خواننده دیگرو داننده دیگر. مارا جز أز قلم‌و زبان ندادند :

من جمله کتاب‌شان زبر برخوانم   خواهم که در ایشان رسم‌و نتوانم

أمّا أمیدواریم که بی‌نصیب نمانیم انشاء الله ، بامیدِ خودو فضلِ ایزدی هم به‌کاری برسیم :

من کارَکِ خویش از این بَتر یاد آرم
این نیز نکو شود ، چنین پندارم

1 نداد ستش نشان M ندید ستش عیان PI / 2 لافها PI بیت لافها M / 3 کس از PI کسی کز M / زند PI زنند M / 5 مرا بدین PI ما را از این M / 6 جوهر PI همهٔ جواهر M / 7 نانش M نامش PI / حدیث PI حدیث بیت M / 8 نه MI نیز P / 9 مفرد I بیت PM / 10 خریده PI خریم M / 11 ع : P - MI / دیگرو PI دگرو M / 12 دیگر PI دگر M / از قلم M - PI / ندادند I ندادند بیت PM / 15 برسیم I برسیم بیت PM .

۳۲۵ – جوان‌مردا ! الرّضا بالقضاءِ بابُ الله الأعظمِ . چون مرد به‌کمال رسد، حُظوظِ دُنیوی‌و شهواتِ نفسانی دراو پیوسته باشد. پس بقضای ِ أزلی راضی شود . أگر درویش بودو أگر توانگر ، أگر گرسنه بود واگر سیر ، أگر بیمار بودو أگر تندرست ، بهر حـال أز معشوق راضی بودو در حظوظِ خود نجنبدو به‌سببِ شهواتِ خود نگوید : کاشکی چنین بودی ، وچنین نبودی . وإین همه أز آن بود که رضای ِ معشوقِ خود در إین داند ، أمّا هر صفت که در خود بیند به‌خلاف رضای خدای تعالی نشاید که بوجودِ آن صفت راضی بود . بل همـه سعیِ أو در إزالتِ آن باید وهمه زبان أو : یا لیت هذه الصّفة لم تکن گوی باید که بود . ومبادا که جز چنین بود . وأگرنه چنین بود همه شرایعِ أنبیا باطل گردد . چه گویی ! أگر کسی شراب خوردَو زنا کندو نگوید : یا لیتني لَم أشرب ولَم أزن ، إین روا بود ؟ پس رضا به‌معاصی شرط بود ! .

۳۲۶ – وهمانا گویی: مصطفا – صلعم – چه گناه کرد که گفت : لَیتَ ربّ محمّد لم یخلق محمداً ؟ بدانکه : إنّ الهموم بقدر الهمم . کبریایی که أو دید در مواجهتِ آن کبریا ، همهٔ صغایر کبایر بود ، لا بل یك نفس أز آن باز ماندن ، من أکبر الکبایر بود . آن مقامِ إجلال‌و تعظیم أست ، ومقامِ به‌خود بیناشدن که إذا أرادَ الله بعبدٍ خیراً بَصَّرهُ بِعیوبِ نَفسِهِ . چون جَلالَـتِ أو بِتابَد ، همه حیا بود . وچون عظمتِ أو بیند ، همه تقصیر بود . وچون تنّینِ قهرِ أزل بیند دم واکرده‌و همهٔ ملك‌و ملکوت‌را

2 پیوسته باشد M برسد PI / 3 أگر گرسنه M گرسنه PI / 4 بهر حال PI بهمه حالی M / 5 شهوات M شهوت PI / 8 بود PI شو M / همه M – PI / 9 که بود M بود PI / ومبادا M – PI / 11 ونگوید M نگوید PI / 13 مصطفا PI محمد مصطفا M / که M – PI / 14 لم یخلق محمداً M – PI / بقـدر الهمم PI – M / 15 مواجهت M هواجهت PI / 16 باز PI وا M / 19 تنین M تبیین PI / را M – PI .

فروبرده‌و عدم‌و وجودِ صدو بیست‌و چهـــار هزار نبی – صلعم – را برابر کرده ، چه کند که لیت رَبِّ محمّدٍ نگوید ؟

۳۲۷ – اینجا فتوی مفتیان کار نکنـد . أگر در عشق حدیث را مجال بودی ، کار آسان بودی . آنجا که فرمانِ خدای تعالی کار نکند ، فتوی آنجا چه کند ؟ آنجا قلمِ تکلیف برخاست أز عاشق ، فرمان آنجا کی بود ؟ عقل آدمی أست که منزلِ أمرونهیِ خدایست . چون آفتاب عشق برآید ، ستارهٔ عقل محو گردد .

حُجَّتِ أمرِ خدایست أی پسر دَر مَرد عَقل
أمر ازو برخاستی گر عقل ازو برخاستی

۳۲۸ – اینجا بکن‌و مکن چه کند ؟ أحکامِ عاشقان دیگراست ، وأحکام عاقلان دیگر . یا أبا بکر ! أشرکني في بلال . یا محمد ! لیس لله شریك . بوبکرِ صدیق بلال راگفت ، چون بِشام خواست که رفتن : در مدینه می‌باش ! بلال گفت : أگر أز بهرِ خدا مرا آزاد کردی ، تورا با من چه شمار ؟ وأگرنه آنگه نخاسی . أگر إین فضولی آنجا بودی ، بلال را گفتی : فرمانِ خلیفه واجب است ، وأگر بلال را إین سود داشتی ، بو بکر خود بگفتی . والسلام ، والحمد لله ربِّ العالمین ، وصلواته علی محمد وآله أجمعین .

#

---

1 را PI – M / 6 کی PI که M / 8 – 9 حجت ... برخاستي M – PI / 10 اینجا بکن PI انجا کن M / 12 گفت M – PI / 14 نخاسی (تصحیح) نخاس PMI / 15 این PI – M / 16 – 17 وصلواته . . . أجمعین PI – M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۲۹ – این پنجم مکتوب است در جوابِ معترضِ لیت ربُّ محمدٍ لم یخلق محمداً. ای برادر! گمان مبرکه أولیا را مقامی بود که أنبیا را نبود، یا أولیا را مثلاً مقام رضا بود که مقتضی آن مقام این بود که ولو أن أقرض بالمِقراضِ وأنشر بالمِنشارِ أحبُّ إلیَّ من أن أقولَ لِشیءٍ کانَ، لَیتَه لَم یکُن، وآنکه أنبیا را این معلوم نبود! أنس بن مالك می گوید: چندین سال خدمتِ مصطفا کردم، هرگز هیچ کاری نبودی که گفتی: لیته لَم یَکن. بیش أز این نبودی که گفتی: لو قدّر کون شیءٍ لکان، یا گفتی: «کان ذلك في الکتابِ مسطوراً». أما این أز آن بود که أز همهٔ حظوظ برخاسته باشند. وهرچه خدای تعالی کند راضی شده، چنانکه ابن مسعود گوید: الفقر والغنی مطیتان تسوقان العبد إلی جوار الله، أنا لا أبالي أیتهما رکبت. أما در مجاری أحوال که بر أنبیا گذرد، عجایب‌ها بسیار باشد که أفهامِ أولیا نیز که به‌مقامِ رضا رسیده باشند، بدان عجایب نرسد. أگر في بعض الاوقات، لیتَ رَبُّ محمدٍ لَم یَخلُق مُحَمَّداً گوید، آن نه أز آن بود که عموم بتوانند دانستن.

۳۳۰ – چه گویی! نوح أز أولوالعزم است که چون أو، ده کس نبوده أند أز أنبیا. چرا می گوید: «رَبِّ لاتذر علی الأرضِ مِن الکافرینَ دَیّاراً»؟ پنداری که نوح را مقام رضا نبود؟ وأز آنجا که أفهام ضعفا بود

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه‌ها) المکتوب الثالث والستون K / 8 قدر کون (تصحیح) قد کان K / 9 الاسراء 17 : 58 ك / 17 ـ 18 نوح 71 : 26 ك.

* * نامهٔ هشتادوهشتم. K 63 * * *

گویند: أگر نوح راضی بود بدین چه می‌رفت؟ إین نفرین نکردی، ودانستی که إین قضایی است که در أزَل با کافران نوشته‌أندو جز چنان نتوانـد بودن. وهم چنین روزِ أُحد، مصطفا – صلعم – رَنجور شدو گفت: اللهم العن فلاناً وفلاناً. وآن جماعت که بر إیشان لعنت کرد همه مسلمان شدند. واینجا به‌تلاطم أمواجِ بحارِ قدرت همهٔ عالم غرق شدند. وسببِ قدر بیش أز آن است که هر کسی بتواند دانست. مصطفـا – صلعم – گفت: إذا ذُکر القدرُ فَأمسکوا. وهم چنین گفت: القدر سِرُّ اللهِ فـلا تَفشوهُ. وأگر روا نبودی که هیچ آدمی سِرِّ قدَر داند، مصطفا – صلعم – نگفتی که القدر سِرُّ اللهِ فلا تفشوه.

۳۳۱ – سَهل بن عبدُ اللهِ تستری گوید: إنَّ الله تعالی إذا أطلعَ عبداً علی سِرِّ القدرِ لم یُعذِّبه بالنارِ – المعنی له واللفظ لي – وچه گونـه مشکل نبود وأقلِّ دَرَجاتش آن است که أز همهٔ أفعـالِ أو راضی می‌باید بودن. ومعاصیو کفر هم به‌قدر است. وبه‌کفرو معاصی راضی نمی‌بایـد بودن. وأگر رضا به‌کفر شایستی مصطفا – صلعم – چندین هزار کس را به‌شمشیر باز نکردی، وآمدنِ أنبیا بخلق بی‌فایده بودی، وشرایع باطل شدی. وأز آنجا که أفهامِ عموم است إین خود محال است که بقضا راضی باشندو آنگاه اعتقاد دارند که کفرو معاصی أز قضایِ أو بیرون نیست. وآنگه به‌معاصی رضا ندهند، نه أز خودو نه أز غیری. وأز إین سبب که إین چنین غامِض بود، با توو أمثال تو أز عموم خلق گفتنـد که: إذا ذُکِرَ القدرُ فَأمسِکوا.

4 وآن (تصحیح) وازو آن K / مسلمان (تصحیح) مسلمانان K / 12 از (تصحیح) – K.

۳۳۲ – یك نکته بدان ! باشد که من دیگر با این حدیث نیفتم . أگر تورا مثلاً فرزندی عزیز بود ، وأورا بهضرورت حجامت باید کردن ، تو أورا بهحجامت برنجانی ، وبدان راضی بوده باشی ، وبا رضایِ أو أز بهرِ رنجِ أو رنجور دل باشی . پس هم راضی باشیو هم رنجور . أما رضا أز بهرِ مصلحتِ أو است . ورَنج أز آن روی بود که رنجور می گردد . وهم چنین بهھرچه خدای تعالی کند، راضی باشی أز آن روی که أو می کند . وچون کاری سبب شقاوت فرمود أز این رُوی بدان روی منکر مباش . ودر إزالتِ آن کار سعی تمام می کن . هم بهفعل هم بهزبان می گوی : که یا لَیتَ هذا لَم یَکن . ودر دُعا بهتَضرُّعو زاری أز آن خلاص میخواه ، چنانکه سالکان أز أنبیاو أولیا خواسته أند که « لا تَجعَلنا فِتنةً » ، « ولا تَجعَلنا مِن الظّالِمینَ » . وآیات وأخبار در این معانی أز حدِّ حَصر بیرون است .

۳۳۳ – وهمچنان أگر کودکی محرور بودو عسل دوست داردو بسیار خورد ، تو بدان عسل خوردنِ أو راضی باشی أز آن که روی در قضایِ ایزدی دارد . ولیکن أز آن روی که سَبَبِ مَرض بود ، در حقِ کودك رنجور میشوی أز آن . ودر دعا می گویی : اللّٰهمّ بغّض علیه العَسَلَ . وأگر حیلتی بتوانی کردن تا أو عسل نخورد ، لا بد بود که بکنی . هم چنین این جا میدان بلا فرق . وأگرنه رضا بهقضا متناقض بُوَد وا خیر طلب کردنو أزشرهاو معاصی اجتناب نمودن ، پس همه دعواتِ أنبیا باطِل بودی ، لا بل بایستی که کس نان نخوردی تا أز جوعو عطش بمردندی ، وگفتند که جوعو عطش بهقضایِ خدا است . ورضا

2 حجامت (تصحیح) حاجت K / 3 برنجانی (تصحیح) نرنجانی K / 11 یونس 10 : 85 ك / الاعراف 7 : 47 ك / 19 واخیر (تصحیح) واخر K .

بدان شرط است. وبایستی که هیچ کس أز آتش احتراز نکردی. وإین اشکال در راهِ خدا بسیار ابلهان را أز راه برده است.

۳۳۴ – طاعات کردنو أز معاصی دست بداشتن، چون دارو خوردن بودو آبو نان خوردن بود، وچون أز سمومو آتشو أز سباعِ ضاری احتراز کردن، هرگز هیچ خلافی نبوده است، همچنین می‌دان که عقلایِ دین را در طاعات کردنو إجتنابِ معاصی هیچ خلافی نبوده است. کذلك کانَ وکذلك یکون إلى انقراضِ العالمِ. چون کسی در دنیا طلبِ آرزوها کند، واحتراز أز رنجها می‌نماید، وآنگاه طاعت کند وأز معصیت احتراز نکند، وگوید چنانکه قضای أو است بخواهد بودن، وبه عملِ من نخواهد گسستن، إین کس أحمق بودو بی عقل.

۳۳۵ – واز إین سبب در قرآن چند بگوید: لا یعقلون، لا یفقهون، «صمٌ بکمٌ عمیٌ»، «أولئكَ کالأنعامِ بل هم أضلُّ». جای إین قوم دوزخ است «ولقد ذرأنا لجهنّمَ کثیراً»، «لهم قلوبٌ لا یفقهونَ بها» الآیة «وعرضنا جهنم یومئذٍ للکافرین عَرضاً». صفتشان چیست؟ «الذین کانت أعینهم في غطاءٍ»، «ما کانوا یستطیعونَ السمعَ وما کانوا یبصرون». وأگر عقل بودی إیشان را یا سمع بودی، در دوزخ نجوشیدندی که «لو کنا نَسمعُ أو نَعقِلُ ما کنا في أصحاب السعیر»، «أبصرنا وسمعنا فارجعنا نَعملُ صالحاً». هیهات! ما لکم من زوالٍ. «أو لم نعمرکم ما یتذکر فیه

12 البقرة 2 : 18 و 171 م / الاعراف 7 : 179 ك / جای (تصحیح) – K /
13 الاعراف 7 : 179 ك / 14 الکهف 18 : 100 ك / 14 – 15 الکهف 18 : 101 ك /
15 هود 11 : 20 ك / 16 – 17 الملك 67 : 10 ك / 17 – 18 السجدة 32 : 2 ك /
18 الفاطر 35 : 37 ك.

من تذكّر وجاءكم النذير ، فذوقوا فما للظالمين من نصير » . ظالمان همه به‌دوزخ أند « وبئس مثوى الظالمين » ، « فتكون من أصحاب النار وذلك جزاء الظالمين ». ظالم كيست ؟ هر كه أوروى باخدا نياورد « ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون » . چون أز دوزخ برست « يُحبُّ التوّابين » إذا أحبَّ اللهُ عبداً لم يضره ذنوبه ، التائبُ مِنَ الذنبِ كمن لا ذنبَ له . وتا با ظالمانى، أز إيشانى بضرورت ، و دَر دوزخ مى‌باشى با إيشان « ولا تركنوا إلى الذين ظلموا فتمسّكم النّار ». أنبيا همه بدين كار فرستاده أند كه توبه كنند « و توبوا إلى الله جميعاً » .

۳۳۶ – إنّ للقرآن ظاهراً و باطناً وحداً و مطلقاً . مَطلعِ قرآن را جُز مشرفانِ مَملكت ندانند كه إيشان أهلِ إطلاع‌أند بدين خفاياى ملكوت « يخرج الخبء في السماوات » . وإين خود عالمى ديگراست . ومن خودرا أز مقصودِ خود دور أنداختم . تُرا و همهٔ عموم را در قضا وقدر إعتقاد چنين بايد داشت كه من نوشتم . أمّا آنها كه سرّ قَدَر بدانند ، إيشان را خود إين مشكل نيست به‌هيچ حال . به‌جمالِ أزل بينا شده أند ، وحقيقتِ أزَل چون خالى برآن جمال بديده . پس خالى مُتمّمِ جمال گشته، عالميان را ، تا اينجا راه بيش نيست البته چنانكه عارفى مى گويد :

سِرّى است بزرگ و خلق أز آن آگه نيست
بيرون زسَرِ دو زُلفِ شاهد ره نيست

---

1 الفاطر 35 : 37 ك / 2 آل عمران 3 : 151 م / 2 ـ 3 المائدة 5 : 29 م / 3 ـ 4 الحجرات 49 : 11 م / 4 البقرة 2 : 222 م / 6 ـ 7 هود 11 : 113 ك / 8 النور 24 : 31 م / 9 مطلقاً K مطلعاً (ص 228 س 8) / 11 النمل 27 : 25 ك / الخبء (قرآن) الخبايا K / 16 گشته (تصحيح) جمال گشته K / 17 درج 1 ص 475 ـ 476 مصرع ديگرى به‌جاىِ إين آمده است .

آنجا بودی که گفتند :

در گویِ یگانگی چه طاعت چه گناه
بر کنگرهٔ صُنع چه خورشیدو چه ماه

۳۳۷ – لا أحصی ثناءً علیك ، أنت کما أثنیتَ علی نفسكَ . یعقوب – صلعم – می گوید در دعایِ خود : یا دائمَ المعروف یا خبیراً علی الکلِّ . إدریس می گوید : یا رحمانَ کلِّ شیءٍ وراحِمهُ ، یا اللهُ المحمودُ في کلِّ أفعاله . أگر همهٔ أفعالِ أو خیر نبودی ، همه محمود نبودی ، چه حمد نیز نعمت بُودِی . همه أوراست ، وهمه خیراست . « له الملك وله الحمد » می‌دان . وچون در نماز گویی الحمد لله إذ أنَّ الملك لله لا شریك له . چون همهٔ خیرات أز أوست ، پس همهٔ ثنا أورا بایدو بس . الحمد لله . پس رب العالمین ، اینجا دان که چون گویی پروردگار همه أواست . پس له الحمد ملؤ السماوات وملؤ الأرضین . زیرا که شکر بر قدرِ نعمت بود . ونعمتش پُریِ هفت آسمانو هفت زمین است . پس شکرش هم چنین باید . مصطفا – صلعم – می فرماید که إذا قالَ العبدُ الحمدُ للهِ ملأ ما بینَ السماواتِ والأرضِ . وإین شکر کردن عوام سالکان دراز بود . شکرِ أفعالِ أو است نه شکر أو ، خصوص سالکان را شکر برذاتِ أو است . الرحمن الرحیم گفتن ، إستغفار کردن دان !

۳۳۸ – جوان مردا ! می گویند :

آن کس که تورا گفت : برخ چون ماهی
أورا زِجمالِ تو نبود آگاهی

---

7 همه محمود (تصحیح) واگر همه محمود K / 8 – 9 التغابن 64 : 1 ك .

ربّ العالمین مقامِ عموم است . الرحمن الرحیم ، مقامِ خصوص . حقیقتِ صفت متصل بهذات بسم الله الرحمن الرحیم . « قل ادعوا اللهَ أو ادعُوا الرحمن » . سبقت رحمتي غضبي . إنَّ اللهَ تعالی خلقَ جهنّمَ مِن فضلِ رحمته . کودکرا أدب دادن أز کمالِ لطفِ پدر بود .

غَضَبُ الکریم وإن تأجّج نارُهُ
کدخان نار لیس فیه سواد

۳۳۹ — أز لوازم طبعِ آدمیت ، وأز کمالِ کرمِ ایزدی که إین نقطهرا أز دیدهٔ عموم محجوب کردند . أگر آدمی صُهَیب صفت شدیو کریم طبع ، کسی إین سِرّ أز و دَریغ ننمودی . عُمرِ خَطّاب گوید : الرَّجلُ صهیبٌ لو لَم یخَفِ اللهَ لَم یُعصِه حَیاءً من اللهِ الکریم . أگر مقاماتِ أهل حیا بر صحرا نهادن مُباح بودی ، من بگفتمی که مُصطفا — صلعم — چرا گوید : إنَّ لِله عباداً یرفعُ عنهم بمَحاسنِ أعمالِهم مساویءَ أعمالِهم . . . می گوید : تخلّقوا باخلاقِ اللهِ . آنچه من در صحرا ننهادم شما نیز منهید . أز حِکمتِ خود إیشانرا نصیب داد ، تا خاموش شدند . « یُوَقدُ مِن شجرةٍ مبارَکةٍ » . وجَهتِ موسی است ، تا دانی که « من الشجرة أن یا موسی ! أني أنا الله ربُّ العالمین » . غرسَ شجرة طوبی بیده « طوبی لَهُم » . برشاخ طَرَب هزار دستانِ تو ایم . نه سامِری بدستِ خویش نشانده است مرغی برآن درخت . « تؤتي أکلها کلَّ حینٍ باذنِ رَبِّها ویضربُ اللهُ الأمثالَ للناسِ لعلّهم یتذکرون » . والسلام .

---

2 ـ 3 الاسراء 17 : 110ک / 6 نار (تصحیح) ـ K / 9 ننمودی (تصحیح) نبودی K / 14 ننهادم (تصحیح) نهادم K / 15 النور 24 : 35 م / 16 القصص 28 : 30 ک / 17 الرعد 13 : 29 م / 18 ـ 20 ابراهیم 14 : 25 ک / 20 یتذکرون (قرآن) یتفکرون K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۴۰ – نوشتهٔ آن برادر أعزّه الله برضاه که بمن فرستاده بود، وچند گونه سؤال بود. أما تا إین غایت پنج مکتوب نبشتم. همه در جوابِ لَیت ربّ محمدٍ لم یخلق محمداً بود. وسخن در آن مسأله مختصر فرا گرفتم. چه بهسرّ قدر کشید، وخوض کرده میشد در علومی که بیانش بهتحریم نزدیکتر از آن بود که بهإباحت. وچون ابتدا کرده میشود گاه عنانِ قلم را اختیار أز دست من ستاند، وچیزی نوشته میشود که نا نبشته بهْ. وإنّ من فتنة العالِم أن یکون الکلامُ أحبُّ إلیه من السکوتِ. در برابرِ من میایستد، چون نوشته شُد پشیمانی کمتر می گردد. والله تعالی بفضله وکرمه یکفیني شرّ قلمي ولساني وشرّ نفسي، فمن وُقِيَ شرّ نفسه فقد وُقِيَ الشرّ کلّه.

۳۴۱ – پرسیده بود که چون «والصبحِ إذا تنفس» آن بود، «واللیل إذا عسعس» چه معنی دارد. «ولا أقسِمُ بالشّفَقِ». ودر معنی قسمهای قرآن که چرا خدای تعالی قسم یاد کرد بهأفعال که «والسماءِ والطارق»، «والأرضِ وما طحاها» والشمس والقمر والنجم واللیل والنهار «وَنَفسٍ وَما

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای هما نند شدن نامه ها) المکتوب الرابع والستون K /
12 التکویر 81 : 18 ک / 12 : 13 التکویر 81 : 17 ک / 13 الانشقاق 84 : 16 ک /
14 الطارق 86 : 1 ک / 14 - 15 الشمس 91 : 6 ک / 15 الشمس 91 : 7 ک .

* * * نامهٔ هشتادو نهم K 46 * * *

سَوّٰها » وتا آنجا که گوید : « والعادیات ضَبْحاً » . وعلى الجملة ، چون بگفت : « فلا أقسِمُ بما تبصرون وما لا تبصرون » به همهٔ موجودات ملکی وملکوت یاد کرد . أمّا تو ندانی که آن چه معنی دارد . وآن إشکال در آن مکتوب برخیزد . ودر إین مکتوب چیزی دیگر نویسم که « واللیل إذا عَسعَس » چه معنی دارد . أگر « والصبح إذا تَنفَّس » آنست که در جواب آن برادر را – متعنا الله به – نمودند .

۳۴۲ – ویك قاعدهٔ کلّی بدان که بسیار سود دارد . در خبراست که إنّ للقرآن ظَهراً وبطناً وحداً ومطلعاً . وربما یروی هذا الخبر موقوفاً على علي بن ابي طالب . وهم چنین مصطفا – صلعم – می گوید : لا یکون الرجلُ فقیهاً حتى یکونَ لِلقرآنِ عِندَه وجوهٌ کثیرةٌ . وهذا أیضاً مما یروی موقوفاً على بعضِ الصحابةِ غیر مرفوعٍ إلى الرسول – صلعم – وگفته أند : لکلِ کلمةٍ ألف فهم ، وما بقي من فهمه أکثر . ومرا صِدقِ إین ذوق استو یقین است . وهم چنین على ابن أبي طالب می گوید : لو شئت لاوقرت أی لأثقلت من تفسیر سورة الفاتحةِ . تفسیرِ أو چون چنین بود ، در کلمهٔ شصت هزار بل ششصد هزار فهم بیش باید ، ودَلایل إین معنی أز حدّ حصر بیرون است . ومقصود آن است که تفسیرِ قرآن ، نه همه آن است که در ظواهرِ کتب می‌بینی ، چه آن همه أگر جمع کنی بیست مجلد بیش نباشد . أکنون أگر خواهی « واللیل إذا یغشى والنهارِ إذا تجلى » این شبو روزِ ظاهر است که در عالمِ ملك می‌بینی .

1 الشمس 91 : 7 ك / العادیات 100 : 1 ك / 2 الحاقة 69 : 38 ك / وما (قرآن) وبما K / 4 – 5 التکویر 81 : 17 ك / 5 التکویر 81 : 18 ك / 8 مطلع K مطلق (ص 224 س 9) / 12 الف (تصحیح) من الف K / 18 اللیل 92 : 1 و 2 ك .

پس در إين فهم « وما خلق الذكر والانثى » إين قالب ظاهر بود كه هم أز عالمِ ملك بود . وآنگاه « إنّ سعيكم لشتى » حركاتِ مختلفِ قوالبِ آدميان بود . يكى جولاهى كندو ديگرى حلاجىو ديگرى پادشاهىو ديگرى نجارى .

۳۴۳ – وأگر إين سورت را إلى آخرها بر إين منهاج شرح دهمو بنويسم ، بتطويل أنجامد . ومرا در إين ره تفكر بكار نيايد ، بل همه چون چيزى بود مخزون در دلِ من ، وبقدرِ حاجَت أز آن خرج مى كنم « ومن يؤتى الحكمة فقد أوتيَ خيراً كثيراً » أى الفهم في الكلام . علما گفته أند بدايتِ حقيقتِ زهد روى به كسى ننمايد تا إين فهم پيدا نشود . أما إين تفسير در « والليـــل » درست بود . أمّا أگر كسى را به عالمِ ملكوت راه دهند ، ودلِ أورا بازو دهند كه « لِمن كان له قلبٌ » ، « أولَم يسيروا في الأرض فتكونَ لهم قلوب » أز « والليل إذا يغشى » ظلمـات بشريت فهم بس . « والنهـــار إذا تجلى » روىِ دِل بود كه « فهو على نور من ربه » . « يخرجكم من الظلمات إلى النور » آخر إين بدانى كه إين ظلماتو نور بهروزو شبِ ظاهر مىخواهـــد زيرا كه گويد : « هو الذي صلى عليكم وملائكته ليخرجكم من الظلمات إلى النور ». وإين صلوات أز خداى تعالى وأز ملائكه به كافران نرسد « والذين كفروا أولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور إلى الظلمات »، « و الله ولي الذين آمنوا » ، « ذلكم بأنّ اللهَ مولى الذين آمنوا وأن الكافرين لا مولى لهم » ، « أوَمَن كانَ ميتاً فأحييناهُ وجعلنا له نوراً يمشي به في الناس ، كمن مَثَلُهُ في الظلماتِ ليسَ بخارجٍ مِنها » .

۳۴۴ – « والليل إذا يغشى والنهار إذا تجلى » إين بود . پس « وما خلق

1 الليل 92 : 3 ك / 2 الليل 92 : 4 ك / 8 البقرة 2 : 269 م / 10 و 12 الليل
92 : 1 ك / 11 ق 50 : 37 ك / 11 ـ 12 الحج 22 : 46 م / 1 الليل 92 : 2 ك /
الزمر 39 : 22 ك / 15 ـ 16 الاحزاب 33 : 43 م / 17 ـ 18 البقرة 2 : 257 / 18 البقرة
2 : 256 م / 18 ـ 19 محمد 47 : 11 م / 19 ـ 20 الانعـــام 6 : 122 ك / 21 الليل
92 : 1 ك / الليل 92 : 3 ك .

الذکر والانثی » صفتِ جان بود نه صفتِ قالِب . هر که أورا شیطان مسخر دارد که « واستفزز من استطعت منهم » . إین کس ، انثی صفت بود وهر که شیطان أورا درزیرِ پا تواند آوردن . إسم مردی آنکس را بود که « رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله » ، « إن عبادی لیس لك علیهم سلطان » .

۳۴۵ — « لا کالذي یتخبطه الشیطان مِنَ المسِّ » . مصطفا — صلعم — می گوید : السکرانُ عَروسُ الشیطانِ . هر که عروسِ شیطان بُوَد ، أنثی صفت است واسمِ مردی در عالمِ ملکوت برونیفتد . رابعه مرد صفت ، بوجهل کم أز زن . چون « وما خلق الذکر والانثی » این بود ، « أن سعیکم لشتی » طاعتو معاصی بود ومقصود آن است که إین فهم با فهمِ أول متناقِض نیست ، وواجب نیست که گویند : شب وروزِ ظاهر می‌خواهد لا غیر . زیراکه نورو ظلمت دوگونه است ، یکی ملکی ، یکی ملکوتی ، وملك وملکوت هم أز أو است . وچون روا است که به‌ملك قسم یاد کند ، به‌ملکوت هم روا است . لا بل آن أولی‌تر بود من بعض الوجوه که ملکوت بدو نزدیك‌تر است أز ملك . در صفتِ منزهی أز بسیار صِفتَ لم یزل را نیز بود ، وحقیقت دان که هردو هست در دو مقام . وفهم ثالث جز در مقام جزویّات نیست . « واللیل إذا یغشی » صِفتِ « یُضِلُّ مَن یَشاءُ » وآن نورِ سیاه را نقط برید دان . « والنهار إذا تجلی » صفتِ « یهدی مَن یَشاءُ » و « ما خلق الذکر

1 اللیل 92 : 3 / 2 الاسراء 17 : 64 ك / 4 که (تصحیح) ـ K / النور 24 : 37 م / 4 ـ 5 الحجر 15 : 42 ك / 6 البقرة 2 : 275 م / 8 برو (تصحیح) بر K / 9 اللیل 92 : 3 ك / 9 ـ 10 اللیل 92 : 4 ك / 14 بعض (تصحیح) نقص K / 16 جزویات (تصحیح) جزویّات K / 17 اللیـل 92 : 1 ك / الرعد 13 : 67 م / 18 اللیـل 92 : 4 ك / یونس 10 : 25 ك / اللیل 92 : 3 ك .

والانثى » آنکه صفتِ يُهدى ويُضل هردو در آن صِفت محو شود . پس يهدى ويضل يکى باشد . أگر « والصبح إذا تَنفّس » نهاد محمدى است ، بريد أزل رحمت است وخلعت صِفتِ يَهدى دارد كه « وما أرسلناك إلّا رحمةً للعالمين » . پس « والليل إذا يغشى » نهاد إبليس بود كه صفتِ « يُضلُّ » بخلعتِ أو دارد . ويهدى ويضلُّ يکى باشد . وهردو صفت أز آن است .

٣٤٦ – أما تفاوت أز غرضِ تو أفتاد . آنها كه غَرَض در إيشان رسيد ، وأورا أز بهر أو پرستيدند نه از بهرِ غرضِ خود ، مرد صفت آمدند . وآنها كه أو را از بهرِ غرضِ خود پرستيدند كم از زنان بودند كه « ومن الناس من يعبد الله على حرفٍ » أى على وجهٍ لا على كلّ حالٍ . چون بهشت يا بند با ميدِ حلوا وقليه ومرغهاى مسمى عادت كنند . أگر بهشت رسد عبادت دوست ندارد كه تحويل كند « لا يبغون عنها حِوَلاً » نخواهند كه أز بهشت خلاص يابند . اين قوم كه أورا أز غرضِ خود وحظوظ شهوانى پرستند ، واز براى اين چيزها خواهند ، كمتراز زنان باشند بنزديك مردان . پس « وما خلق الذكر والانثى » إين بود .

٣٤٧ – بجلالِ قدر لم يزل كه چون تفسير « والليل إذا يغشى » ابتدا كردم ، أگر أز اين معانى كه نوشتم ذره‌اى در علم من بود ، يا در خاطرِ من گذشت ، تا دانى « ومن يتقِ الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يَحتسبُ » . « أن تَتقوا الله يجعل لكم فرقاناً » أي نوراً تُفرّقونَ به بين الحقِ والباطِل . « واتقوا الله واسمعوا » و« اتقوا الله واعلموا » فاذنوا بين يَدىٌّ باذان الروحانيين ، لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خَطرَ على قلبِ بشرٍ .

٣٤٨ – إذا رأيتم رياض الجنة فارتعوها . قيل : يا رسول الله وما رياض الجنة ؟ قال : مَجلسُ العلمِ . إنّ مِنبرى هذا تِرعةٌ من تُرَعِ الجنةِ .

---

2 التكوير 81 : 18 ك / 3 ـ 4 الانبياء 21 : 107 ك / 4 الليل 92 : 1 ك / 8 ـ 9 الحج 22 : 11 م / 11 الكهف 18 : 108 ك / 13 ـ 14 الليل 92 : 3 ك / 15 الليل 92 : 1 ك / 17 الطلاق 65 : 2 م / 18 الانفال 8 : 229 م / 19 المائدة 5 : 108 م / البقرة 2 : 194 ، 196 ، 203 ، 223 ، 231 ، 233 م .

أي باب من أبوابها. چرا چنين بود ؟ أز بهرِ آنكه چون بر منبر رفتى دَرهاىِ بهشت باز گشادندى . وُفتحت َله أبوابُهـا . ما بين َقبري ومِنبرى روضة مِن رياضِ الجنةِ . چون أز منبر به زير آمدى ، آن درِ ديگر فرا كردندى . صحابه گفتند : چون باخانه مى‌رويم ، آن صِفت نمى‌بينم در خود كه در پيشِ تو مى بينيم . گفت : لو بقيتم في منازِلِكم على ذلك َلصافَحتكُم الملائكةُ .

٣٤٩ – « قالَ لهم خزنتها : سلام عليكم طبتم فادخلوهـا شاكرين » عجبا أز إين لفظ وأز إين اختلاف . ومن آياته « إختلاف ألسنتكم وألوانكم » ، « إنّ سَعيَكم لشتى » . أگر گويى : چرا در « والليل إذا عَسعس » به‌إبليس قسم ياد كرد ؟ من گويم چرا بنزديك ظاهريان به‌شبِ ظاهر قسم ياد كند . أگر ظاهرِ آن أفعالِ أو است تا گويند : وربّ الليل ، پس إبليس هم أز فعلِ أو است ، أى وربّ إبليس . همى دارد از مصطفا – صلعم – كه « والليل إذا عسعس » شبِ ظاهر است . آخر « يخرجونهم من الظلمات إلى النور » هم از قرآن است . وإين ظلمات‌و نور نه ظاهر است باتفاق . وحقيقت آن است كه به‌خود قسم ياد كند . أگر « والصبح إذا تنفّس » أز صِفتِ « يهدى من يشاء » باديد آيد ، پس « والليل إذا عَسعَس » أز صِفتِ « يضل من يشاء » باديد آيد . وفرقى نيست در أوصافِ أزل . أگر تورا « يهدى » بهتر آيد ، آن أز خود پرستىِ تو است . خدا پرستان أوصافِ أورا برابر دانند كه خود برابر است . وأزو أورا خواهند نه بهشت را .

٣٥٠ – عيسى قومى‌را ديد كه مى گفتند : َنعبدُ اللهَ خوفاً مِن ناره َفقالَ – عم – : فخلَّوا ما خفتم . وقومى‌را ديد كه مى گفتند : َنعبدُ اللهَ

7 الزمر 39 : 73 ك / 8 الروم 30 : 22 / 9 الليل 92 : 4 ك / 9 و 13 و 16 التكوير 81 : 17 ك / 13 ـ 14 البقرة 2 : 256 م / 15 التكوير 81 : 18 ك / 16 يونس 10 : 25 ك / 16 ـ 17 الرعد 13 : 27 م .

رَجاءً لجنَّتِه فقال لَهُم : فخلوا ما رَجَوتُم . پس به‌قومی رسید که می گفتند : نَعبدُ اللهَ لا خَوفاً من نارِه ولا طَمعاً في جَنَّتِه ، بل لجلالِهِ وجمالِهِ وعَظمتِهِ . عیسی – عم – گفت : أنتُم أولیاءُ اللهِ حقاً ، معکم اُمِرتُ أن أجلِس . قرآن را با هر دلی سرّی است وباهر جانی زَبانی دارد . باش تا « حمعسق » بدانی . از أهلِ قرآن بینی به هیچ حال تا غلطی نپنداری ، چون دیگران که عالمیان در جوالِ پندارند ، إلا من شاء الله تعالی .

5 الشوری 42 : 1 ك .

بسم الله الرحمن الرحيم

٣٥١ – أى عزيز أطالَ بَقاكَ في طاعَتِه. بدانكه در دنيا تورا كامل الدَّوله مى‌خوانند، أرجوا كه دَر ملَكوت نيز فردا تورا لقب همين بوَد. وَإنـَّكَ لاَ تَدري ما اسمكَ غداً، قولِ نبوى است. كالِ دولت، هيچ دانى كه آنجا كِرا خواهَد بودَن؟ أهلِ «لا إله إلا الله» را، جعَلنا اللهُ وَإيَّاكَ مِنهُم، وَلا تَرَكنا على مَـا نحنُ فيه وعليه مِنَ النـِّفاقِ وَالشِركِ وَالزَّلَل وجعَلنا مِمَّن خَاطبهُم في كَلامِه القديمِ، حيثُ يَقولُ في كتابِه العَظيم: «ما كانَ اللهُ لِيذَرَ المؤمِنينَ على مَـا أنتُم علَيهِ حَتى يميزَ الخبيثَ مِنَ الطيِّبِ». جوان مردا! «هؤلاءِ قومُنا اتَّخذوا مِن دُونهِ آلِهةً لَولا يأتونَ علَيهِم بِسلطانٍ بيِّنٍ». نه همه بُت برستانند «أفرأيتَ مَن اتـَّخذَ إلهَـهُ هَواهُ». والهَوى أبغضُ إلهٍ يُعبَدُ مِن دونِ الله في الأرضِ. تَعسَ عَبدُ الدِّرهَمِ وَالدِّينـارِ وَالخميصةِ والزَوجة.

---

1 بسم . . . الرحيم P I المكتوب التاسع والاربعون K ومنهـا بسم . . . الرحيم وبه نستعينL M ومن رسائله ٣٦ رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2 أى . . . طاعته M K برادر اعز را بقا بادو سعادت N – P L I / 3 مى K – P N M L I / در ملكوت نيز L K I P M فردا آنرا در عالم ملكوت نيز N / فردا . . . بود M فردا تورا هم كامل الدولة لقب بود K فردا برهمين لقب بود P L I لقب كامل الدولة بود N / 4 كمال دولت P L K I لقب كامل الدولة N كامل الدولة M / 5 كه P L I – N M K / 6 ولا تركنا K – P N M L I / 8 – 9 آل عمران 3 : 179 م / 9 – 10 الكهف 18 : 15 ك / 11 پرستانند P N M L I پرستان بودند K / الجاثية 45 : 23 ك / أبغض N L العص P I بيض M بيض K / 12 يعبد P M L K I عبد N / من دون الله N – P M L K I / تعس P L – N M L K .

. . . تامة نودم . P 63 . N 36 . M 92 . L 57 . K 49 . I 51 . . .

۳۵۲ – إبراهیمِ خَلیل گویَد : بار خدایا « واجنبنی وبنيَّ أن نَعبُدَ الأصنامَ ». دیگران را چه قَدر بوَد ؟ جوان مردا ! أو گفت : « حَسبيَ الله » و « أسلَمتُ وَجهیَ لِلهِ ». جبرئیل أورا برمحك زَدو گفت : ألَكَ حاجَةٌ ؟ در منجنیقِ نمرود ، ودَر میانِ هَوا گفت : زَحمت دور دار أی جبرئیل ، أمَّا إلیكَ فَلا ! گفت : أزو باری مستغنی نیستی . گفت : « لا تأخُذُهُ سِنَةٌ ولا نومٌ » . حَسبي مِن سؤالي عِلمُهُ بحالي ! .

أز حالم أگر عالمیان بی خبر ند أز عالمم آن بس كه تو حالم دانی

وجلالِ لَم یَزل ولا یَزال ، أورا دَر دَعویِ « حَسبي اللهُ » و « أسلمتُ وَجهي لله » خود تَصدیق کَرد ، چون بگفت : « وَما کان مِنَ المشرِکینَ » . و « مَا کانَ إبراهیمُ یهودیاً ولا نصرانیاً ولَکِن کانَ حَنیفاً مُسلماً » . دَر دُعایِ بامدادِ ، آخر هَر روز می‌خوانی « مِلة إبراهیمَ حَنیفاً وما کان مِنَ المشرِکینَ » . دَر دُعایِ بامداد آخر هر روز می خوانی با این همه کمال دولت می گوید : « أجنبي وبنيَّ أن نَعبُدَ الأصنامَ » .

۳۵۳ – إبراهیم إین بود که إین گفت . آنکه گفت : أمَّا إلیكَ فلا ، « وحَسبیَ الله » و « أسلمتُ وجهي لله » نه إبراهیم بود . باوَرت نَبوَد « واتخـذ اللهُ إبراهیم خلیلاً » . أو چون کسی را دوست گیرد بِشرطِ فنایِ

1 بار خدایا P M L K I - N / 1 - 2 ابراهیم 14 : 35 ك / 2 - 3 التوبة 9 : 129 ك / 3 آل عمران 2 : 20 م / زد P M L K I زند N / 4 در منجنیق P M L K I گوید در منجنیق N / گفت . . . دار P L K I گفت زحمت دور M زحمت از میان دور N / 5 - 7 جبرئیل . . . دانی P M L K I - N (زیر تعمیر صحافی رفته است) / 5 فلا گفت P L I - M K / نیستی P M L I نبینی K / 6 البقرة 2 : 255 م / 6 حسبي . . . بحالي P M L I - K / من P I - M L / 7 حالم دانی P M L I دانی حالم K / 8 جلال P L K I جلالت N M / التوبة 9 :129 ك / 8 - 9 آل عمران 3 : 20 م / 9 آل عمران 3 : 67 م / 10 آل عمران 3 : 67 م / 11 - 12 آل عمران 3 : 95 م / 10 - 12 ما . . . خوانی P M L K I - N / 12 همه M - P N L K I / 14 آنکه گفت P N L I الك حاجة M - K / 15 التوبة 9 : 129 ك / آل عمران 3 : 20 م / 16 النساء 4 : 125 م / دوست N K بدوست P M L I / بشرط فنای P N M L I شرفتنا K .

او بُوَد. از مصطفا ــ صلعم ــ مِصداقِ این حدیث بشنو که چون بَیان کند، حکایةً عَنِ اللهِ تعالی : فاذا أحببتُهُ کنتُ سَمعَه وبَصرَهُ ویَده ولِسانَه، فبي ینطقُ وبي یَسمعُ وبي یَبطِشُ وبي یُبصِرُ.

۳۵۴ ــ آن نقطهٔ خِلت بود.که گفت : ای جبرئیل زَحمت دور دار ! آتش گِردِ او چون گَردَد «برداً وسَلاماً». جز یا مؤمن فانَّ نورك أطفأ لهبي، وعزتي وجلالي إنِّي لا أتخذُ الخلقي إلا رَجُلاً لو أحرقَ بالنّارِ لَم یجد لِذلك وجعاً، ولو أنشر بالمنشار لم یجد لِمسِّ الحدیدِ ألماً. أگر بشرّیت بوَد چون نبوَد وأگر نبودَ، خود چه عجب !

عاشِقان برسر همی ریزند خاک   من بجایِ خاک آتش ریختم

أگر نه أز راهِ إبتلا درآید نشر بمناشیر، آن نقطه واحِّیز خود برد، گوید : «فَلِلّهِ العِزّةُ جمیعاً»، لیس له شریك في الملك. أمّا أگر دَر میان نهد که «فهوَ علی نورٍ من ربِّه»، «وأیّدَهُم بِروحٍ مِنه» گوید : «ولِلّهِ العِزّةُ ولِرسولِهِ وللمؤمنینَ».

۳۵۵ ــ جوان مردا ! هان وهان ! تا در تشبیهی نیفتی. أگر جلالتِ آفتاب أز کنگرهٔ کبریاو تعززِ خود بتابد. نطقش همه إین بوَد که : إنَّ النُّورَ لِلشمسِ جمیعاً. «وله المثل الأعلی في السماواتِ والأرضِ»، «ومِن آیاتِه

---

3 ینطق N - P M L K I / وبی یسمع وبی یبطش K - P N M L I / وبي یبصر P I - N M L K / 5 گردد P M L I تواند گشت N K / الأنبیاء 21 : 69 ك / بردا وسلاماً P M L I یا نار کوني برداً وسلاماً علی ابراهیم N K / جز N M K خذ P L I / فان K - P N M L I / 8 اگر نبود N M L اگر بشریت نبود K واگر نه P I / 9 همی N M L K همین P I / 10 من . . . ریختم N K ما . . . ریختیم P M L I / 10 در آید N M K بود P L I / نشر P M K I تستر N - L / بمناشیر M K بالمنشار N - P L I / 11 گوید K - P N M L I / الشعراء 35 : 10 ك / اما K - P N M L I / 12 که M - P N L K I / الزمر 39 : 22 ك / المجادلة 58 : 22 ك / 13 المنافقون 63 : 8 ك / 14 هانو . . . نیفق N هانو . . . غانی K در تشبیهی هان وهان تا نیوفتی P L I / 15 خود N - P M L K I / نطقش N M نقطش P L K I / 15 - 16 که . . . آیاته P N M L I - K / 16 الروم 30 : 27 ك / فصلت 41 : 37 ك .

اللیلُ والنهارُ والشمسُ والقمرُ» وأگر چنانکه آفتاب طلُلوع کند وأز مطالع کرمِ وجود خود تابد، نُطقش همه إین بوَد که النُّورُ لِلشمس ولجميع الأرضِ ولِكلٍّ ذرَّةٍ، همه راست است، دیده میباید که إدراك كند:

مرد باید که بُوی دانَد بُرد وَرنه عالم پر أز نسیمِ صَباست

پنداری که أزو بهروز کارِ موسی چیزی بگشت؟ حاشا وکلاَّ! در أو زیادَت ونقصان کی روا بود؟ «سُبحانَ ربِّكَ رَبِّ العِزَّةِ عمَّا يَصفونَ».

۳۵٦ – جوان مردا! «واجنبني وبنيَّ» در آن حال گوید که إبراهیم إبراهیم بود! مصطفـا – صلعم – میگوید: «لیت ربَّ محمدٍ لم يخلق محمداً. أمَّا چون إین حدیث سرا پردهٔ دولتِ خود در دلِ آدمی باز کشد همه إین گوید: أنا سيِّدُ ولدِ آدم ولا فخرَ. قطر في فمي قطرةٌ عَلِمت بها عِلمَ الأولينَ والأخرينَ. لا يخفى عليه خافيةٌ في الملك والملكوت، صفتِ أو بود. عجب مدار که بي يَبصُر وبي يسمع. وأگر أز سمعو بصرِ أو چیزی بیرون تواند بود، پس میدان که چیزی براو پوشیده تواند بود.

۳۵۷ – أمَّا ندانم که، عَلِمتُ عِلم الأولينَ والآخرينَ را در کدام حال گوید مصطفـا – صلعم – وإین در کدام وقت گوید که والله لا أدري أمن أهلِ الجنةِ أنا أم من أهل النارِ. أگر محمد بود، أغضبُ كما يغضب

1 – 2 اللیل . . . گرم K – P N M L I / 1 فصلت 41 : 37 ك / وأگر P M L I أگر N /
طلوع N که طلوع P M L I / وأز N از P I – L M / 2 وجود N – P M L K I / همه
M – P N L K I / النور P M L K I إن النور N / 3 که ادراك کند N نظم M بیت P
L K I – / 4 ورنه عالم پراز P M L I که جهان سر بسر N K / 5 به روز گار N M L
بر کار K I کرد کار P / مومی P M L I – N K / در P M L I بر N K / 6 الصافات
37 : 180 ك / 7 ابراهیم 14 : 35 ك / 8 ابراهـیم P K I – N M L / 9 دولت
K – P N M L I / 10 قطر P M L K I قطرت N / 12 عجب مدار که P M L I
N K – / 12 – 13 بي يبصر . . . بیرون تواند بود K – P N M L I / 12 بصراو
P M L I بصر N / 13 او P M L I وی N تو K / 14 را P N M L I – K /
15 گوید که N M بود K که P L I / 16 اگر . . . یغضب N – P M L K I .

البشر وآكل كما تأكل البشر، و« قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إليّ » قل ما أدري ما يفعل بي ولا بكم . أمّا أگر محمد – صلعم – أز میان برخیزد وجلالت این حدیث تابش گیرد، گوید : َلستُ كاحدكم . وعلمت علم الأولين والآخرين و « ما كانَ محمداً أبا أحد من رجالكم » .

۳۵۸ – وهرکه در این حال أورا بشر داند کافراست . أوست که أوست . من رآني فقد رأی الحق « من يطع الرسول فقد أطاع الله » کرا زهرهٔ آن بود که أورا بشر خواند ؟ « فقالوا أبشرٌ يهدوننا فكفروا » دوستان أو بشر نباشند « ذلك ظن الذين كفروا » ، « كونوا ربانيين » « وقالت اليهود والنصارى نحن أبناء الله وأحباؤه . قل فلم يعذبكم بذنوبكم ؟ بل انتم بشر ممن خلق . يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء » .

۳۵۹ – قول مسیح آنکه گفت : زی پدر خویش می روم . این رمز بود نزد افاضل، چه عاقل دانست که أو چه گفت ولیکن رهبان گمراه گشت وهرقل جاهـــل . « إني ذاهبٌ الى رَبيّ » حواریان أز عیسی – صلعم – شنودند، گفتند که « المسيحُ ابنُ الله » ندانم که مصطفا – صلعم – پس چرا گفت : َفبـِي يسمع . این طرفه‌تر است از آنکه « المسيح ابن الله » با من بگو که اگر هرچه در قرآن است تو بدانستی « حم عسق . ص . يس »

1 الکهف 18 : 110 ك / 2 اگر . . . خیزد N اما اگر محمد از وجود P M L I اما اگر محمد K / وجلالت P N M L I - K / 3 تابش گیرد P N M L I با من کردست K / گوید . . . کمْ و N لست کأحدکم گوید و میان P M L I کاحدکم K / 5 داند N M خواندو داند K گوید P L I / 6 اوست N M L K - P I / النساء 4 : 80 م / 7 آن N K - P M L I / التغابن 64 : 6 م / 8 ص 38 : 36 ك / آل عمران 3 : 79 م / 8 - 10 المائدة 5 : 18 م / 11 مسیح N M K هیچ P L I / آنکه P N M L I آنچه K / 12 نزد N M بنزدیك K پیش P L I / چه عاقل K دانا P M L I عاقل N / او N K - P M L I / 13 هرقل جاهل P N M L I - K / الصافات 37 : 99 ك / 14 گفتند N K - P M L I / 14 و 15 التوبة 9 : 30 م / 14 - 15 المسیح . . . آنکه M K K I N - P / 14 پس N M K - P L I / 16 بگوکه اگر P L I که اگر M - N K / بدانستی P N M L I ندانستی K .

چیست ؟ واگر ندانی بجای ِ جاهلان بنشین ! وإنَّ من العلم کهیأةِ المکنون . به‌حقیقت دان . لا بل این خود دور است .

۳۶۰ — « لَقد کانَ في قِصَصِهم عِبرة لأولي الألبابِ » همه در قصص مذکور است « إنّي جاعلٌ في الأرضِ خلیفةً » « أز قصهٔ آدم وفریشتگان سَمَری بیش نصیبِ تو نباید بود که گفت : « یا آدمُ أنبِئهُم بأسمائِهِم ، فلمَّا أنبأهُم بأسمائِهم قالَ أَلَم أقُل لَكُم إنّي أعلَمُ غیبَ السَّماواتِ والأرضِ » آخر دانی که فریشتگان را در این خلافی نبود که « إنَّ اللهَ یَعلَمُ غَیبَ السَّماواتِ والأرضِ » .

۳۶۱ — این نه آنست که تو دانی که این آدمی بلعجب وجودی است ، گاه در حقِ او گوید : « وأنتمُ الأعلَونَ واللهُ مَعَكُم » وگاه « رَدَدناه أسفَلَ سافِلین » :

زین گونــه همی داری زیرو زبرم
تا پایِ خود از دامِ تو بیرون نبرم

گفت چه بود ؟ گفت :

فلك به نحس همی سعد اگر کند تلبیس
گمان بری که گذشتست بردرِ إبلیس

آنان را که هست نوششان بادو ما را نیز بی نصیب مکنادو مگذاراد .

---

1 جاهلان P N M L I جهال K / 2 به حقیقت K تحقیق P N M L I / 3 یوسف 12 : 111 ك / همه در P M L I همه N - K / 3 البقرة 2 : 30 م / 5 نصیب . . . آدم P N M L I نیست این بود K / 5 - 7 البقرة 2 : 33 م / 7 - 8 الارض ... الارض P N M L I - K / 7 - 8 الحجرات 49 : 18 م / 9 آدمی P N M L I - K / بلعجب N M بو العجب P L K I / 10 محمد 47 : 35 م / 10 - 11 التین 95 : 5 ك / 12 همی داری P M L I داری K همی دارد N / 13 خود P M L I - N K / 14 - 16 گفت چه . . . إبلیس P N M L I - K / 15 اگر P M L I را N / 16 ابلیس P M L I تبلیس N / 17 آنان را K آنهـا P N M L I / نوششان P N M K I نوشتان L / مکنادو P N M L I - K .

۳۶۲ – جوان‌مردا ! در دعا خضر می گوید ، تو نیز می گو : اللّهمّ ارزُقني بَردَ عفوِكَ وحلاوَةَ رَحمَتكَ . واز بهرِ من برادر ، این دعا می گو : اللّهمّ طهِّر قلبَهُ مِنَ النّفاقِ . أرجو که أز إدبارِ خود بِرهیم . امّا هنوز دور است . وعَلی اللهِ تَیسیرُ کُلِّ عَسیر وما ذلِكَ علی اللهِ بعزیزٍ . والحمد لله رب العالمین . وصلواته علی محمد وآله أجمعین .

---

1 می گوید P M L I است N است می‌گوید K / تو نیز می گو P M I تونیز می‌گویی N K - L / 2 رحمتك P M L K I مغفرتك N / من برادر این P N M L I برادر آن K / 4 وعلی الله تیسیر P M L K I والله مبشر N / عسیر N K عسیر یسیر P M L I / 5 والحمد . . . العالمین P N L K I - M / وصلواته . . . اجمعین M والصلاة علی نبیه وآله اجمعین L I والصلاة والسلام علی نبیه محمد وآله وعترته اجمعین P وصلی الله علی محمد وآله الابرار N المکتوب الخسون .

امروز که با رهیش کاری دگر است | دانم که نه وصل است دامی دگر است
گرتو به هلاك بنده‌ای شاد شوی | دارم سر آن که من تورا شاد کنم

(این دو بیت در بند 185 ج 1 چاپ شده است) هیچ دانی که ارادت چه بود ؟ . . . أطاع الله چیست ؟ (دربند 446 ج 1 چاپ شده است) K .

پس نامهٔ 50 K تنها 11 سطر می باشد که دوبیت آغازِ آن در بند 185 وباقی آن در بند 446 ج 1 چاپ شده است .

![بسم الله الرحمن الرحيم]

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۶۳ – قال الله جلّ ذکرهُ « یا أیها الذینَ آمنوا لا تـُقدّموا بَینَ یدَیِ اللهِ ورسولهِ » تابع را شرط آن است که پی برپیِ متبوع نهد ، چون پای درپیش نهاد دعویِ متبوعي ظاهر کرد ، واستغنایِ خود از متبوع خود باز نمود . ندیدی که چون مأموم در نماز در پیش إمام شود قدوتش باطل گشت ؟ اگر امامی را شایسته نیست ، پس اقتدا بدو نباید کردن ، واگر شایسته است امامت‌را ، پای درپیش أو نهادن‌و پیش از رکوع‌و سجودِ أو رکوع‌و سجود کردن نه کارِ عاقلان است .

۳٦٤ – اگر متبوع گوید : خودرا بکش ! خود را بکشتن فرضِ راه است . ندیدی که موسی – عم – گفت بنی اسرائیل را که یکدیگر را بکشید « توبوا إلی بارِئکم فاقتلوا أنفسَکم ذلکم خیرٌ لکم عنـد بارئکم » چندین هزار آدمی کشته شدند تا خدای تعالی گفت « ثم عَفَونا عَنکُم مِن بَعدِ ذَلِك » وچون خود را بکشتن فرض بود در راهِ متبوع مال را وزن‌و فرزند را چه محلّ ؟ اگر حکم کند که زن را طلاق ده ، یا مال را به‌آتش‌و آب انداز ، یا فرزند را به‌آتش بسوز ! همه فرض گردد .

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ۲۲ رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2 جل ذکره P M I سبحانه وتعالی N / 2 ـ 3 الحجرات 49 : 1 م / 3 متبوع P I ـ N M / پای P M I ـ N / 4 متبوعی N M متبوع P I / خود P M I ـ N / 5 ندیدی M یا ندیدی P I تابع نبود ندی N / در نماز N ـ P M I / شود P I بود N M / قدوتش P M I قدرتش N / 6 گشت P M I است N / امامی N M امام P I / واگر N M اگر P I / 7 اما مت را P M I ـ N / أو N M ـ P I / 8 أو N M وی P I / 9 راه N ـ P M I / 10 یکد یگر P M I خود N / 11 البقرة 2 : 54 م / 12 هزار N M هزار هزار P I / 12 ـ 13 البقرة 2 : 52 م / 13 راه P N M I امتثال فرض متبوع دیگری را کشتن چه قدر دارد وچون قتل نفس فرض بود در راه (حاشیهٔ N بخشی ازین عبارت در M نیز آمـــده لیکن خط خور ده است) / زن‌و P M I ـ N / 14 مال را N مال P M I .

* * * I 43 . M 67 . N 22 . P 55 . نامهٔ نود ویکم * * *

۳۶۵ – امّا نه هر مدعی را بدین محکّ زنند. خلیل صفتی – صلعم – را شاید که گویند: اسماعیل‌را قربان کن‌و زید نَعَتی را گویند که زن را طلاق ده! باش تا روز قیامت که زید را در عرصات آورندو أوریا را گویند: ای تردامن! دعویِ أمتی کردی؟ امروز آن روز است که رویِ مُدّعیان سیاه کنندو مخنثان را به‌خود بینا گردانند. امّا جمالِ محمدی – صلعم – باید که چنین صید کند. داود را درین عالم راه ندادند. مصراع: آهوان را کی رسد کبرِ پلنگِ بربری.

۳۶۶ – جلالِ ازل یك تجلی کندو نقدِ أوّلین‌و آخرین بتاراج دهد، و گوید: مدّعیان را بیارید، وصدو بیست وچهار هزار نبی آنجا نیست گردند. هیچ تمیز ایشان را بناند که «سبحانك لا علم لنا» پس جمالِ أزل خود را عَرض کند تا «إلّا ما علمتنا» گفته شود، واگر نه‌جمالِ معشوق بودی گنگ‌و لال ابد بماندندی. أما: ید تَشَجُّ وآخر منك تأسوني؟ چه دانی که خلافِ متبوع چه بود؟ زنهار بَربستن به نسبت با آن هیچ نیست «لا ترفعوا أصواتكم فوقَ صوتِ النبي ولا تجهروا لَه بالقولِ كجَهرِ بَعضِكُم لبعض» آنگاه چبود؟ «أن تَحبطِ أعمالُكم وأنتم لا تَشعُرونَ» یا سیّد الاولین والآخرین! الله الله! سبحانه سبحانه! صل وسلّم! حاشیهٔ دولتی که توراست بر ایشان جلوه ده! که إني لست كأحدكم.

۳۶۷ – جوان مردا! هرکه پندارد که این تعظیم محمّد را است – صلعم –

1 بدین PNI براین M / 2 راجع به زید وزینب ص 201 و 243 دیده شود / 3 ده NM ده یا مال را بآتش وآب انداز PI / در PMI – N / آورندو PMI آرند N / داستان گرفتن داود زن أوریای حق را، در تورات سفر ملوك 2 فصل 11 دیده می شود / 5 ومخنثان... گردانند PMI – N / 6 مصراع: N بیت P – MI / 8 کندو PNI که بکند N / 9 بیارید PNI بیایند N / 10 که سبحانك PMI – N / 10 و 11 البقرة 2: 32 م / 11 کند PMI دهد N / بودی PMI بود N / 12 ابد PMI – N / اما PMI اما مصراع: N / 13 بر PMI – N / 14 – 15 الحجرات 49: 2 / 15 آنگاه N که انگه PMI / 15 – 16 الحجرات 49: 2 م / 16 الله... سبحانه PI – NM / صل وسلم I صلی علیك وسلم P – NM / 17 که انی PI انی PM.

أو بت پرست بود ومشرك . آن همه تعظیمِ جلالِ أزل است ، که « مَن يُطعِ الرَّسولَ فَقَد أطاعَ اللهَ » من و تو در میانِ آدمیان تواندبود . بنده‌را با خدا کی رسد که من وتو گوید ؟

بارنامه ماو من در عالمِ حسّ استو بس
چون از این عالم برون رفتی نه‌ما ماند نه‌من

این تشریف نه بس است خلیل را که گویند : اسماعیل را قربان کن . جانِ خود باید که بشکرانهٔ این ، در میان نهد که اورا برچنین محکی‌زنند .

روزی که بود دلم زِ جانان پردَرد
شکرانه هزار جان فدا باید کرد

کاندر سرِ کوي عاشقی أی سره مرد
بی شکر قفایِ نیکوان نتوان خورد

۳۶۸ — کمالِ زید را این بس نکند که در دنیاو در آخرت در حق أو گویند : « فلما قضی زید منها وطراً زوّجناکها » خود پرستان را گویند : شمارا شب خوش باد که ما عاشقانِ خودرا نیك دانیم . زکریای پیغامبر را به أرّه به‌دونیم در آورید ، وأگر آهی کند نامش از جریدهٔ أنبیا محو کنید گفت : چبود ؟ گفت : آری، معشوقه کمال است کمی می‌طلبد . أگر عنایتِ او دارایي کند بسر شود ، یانه ، خرلنگ آدمی چکند؟ صیادانیم وخود

1 ومشرك P M I بلکه مشرك N / آن همه M آن P I این هم N / 2 آدمیان P M I
N ـ / 3 گوید P M I گوید بیت N / 4 حسّ P N I حسی M / 5 ماند P M I بینی
N / 7 نهد P M I نهی N / زنند NM I زنند رباعی P / 8 دلم P M I دلت N / 11 شکر
M شکر که N سنگ P I / نیکوان نتوان M نیکوان باید N دیگران نتوان P I /
12 که N ـ P M I / ودر N و P M I / 12 ـ 13 در حق . . . پرستان را N M
ـ P I / 13 گوینـــد N M گوید P I / 14 پیغامبر N N ـ P I / 14 بدونیم N ـ
P M I / جریدهٔ P M I دیوان N / 16 چبود . . . آری P M I ـ N / معشوقه P I
معشوق N M / کمی M کمی که P I دلم N / 17 دارا یی N M دار یی P I / صیادانیم I
مصراع صیادانیم N ع : صیادانیم P M .

شکارِ خویشیم . أما چون عنایَتِ أو بهخودیِ خود بهزبان عاشق حدیثی کند این چنین گوید :

من بارِ غمت بههمتِ خویش کشم
هر چنـد جفا بیش کنی بیش کشم
دستی که بدان پیش تو آوردم دل
آن دست بهجان دارم تا پیش کشم

۳۶۹ — در این مقام أگر مویی أز عاشق مانده بود، بارِ آسمانو زمین روی بدو نهد . واگر مستو خراب بود جان ببرد . یا رسول الله تو چه می‌گویی ؟ أجوعُ يَوماً وَأشبعُ يَوماً، خَيرُ الأمورِ أوسطها . تا روز جوع می‌گویم که ‹خذ رضا نفسِكَ من نفسي فى عافية ، وليت ربّ محمّدٍ لم يخلُق محمداً . وچون روز شبع بودو حوصله پر باشدمی گویم : آدمُ ومن دونَـهُ تحتَ لوائي يَومَ القيامَةِ . اگر صاحب بصیرت را کمالِ کار معلوم بودی، زهرهٔ أو پاره پاره شدی، امّا « فاغشيناهم فهم لا يبصرون » این رحمتِ أزلست که بردوستانِ خود می‌باراند ، بیگانگان پندارند که لعنت است که بر دشمن می‌بارد ، هیهات ! لَيسَ في القرآنِ ذِكرُ الأعداءِ ولا خطابٌ مع الكفّار . کمالِ تابشِ آفتاب چون بهمیوه رسد بسوزد . أگر بهکمال پختگی خواهد

1 به PI از NM / عاشق حدیثی PMI عاشقی حدیث N / 2 این چنین PI این M همین N / گوید I گوید رباعی PN گوید بیت M / 6 تا PMI در N / 7 مویی M موسی PI یك موی N / بار PMI بلای N / 8 روی بدو PI روی بوی M برو N / وأگر NM اگر PI / تو NM وباتو PI / 9 روز جوع PMI چون روز جوع بود N / 10 ولیت NM او لیت PI / 11 باشد PMI شود N / 12 أو NM - PI / 13 پاره PMI - N / شدی NM گشتی PI / یس 36 : 9 ك / 14 بارانـد NM بارد PI / 15 هیهات PMI وهیهات N / 16 به کمال M کمال PNI .

رسیدن، أورا تابشِ باطن باید أولا پس تابشِ ظاهر، که هو الظاهِرُ والباطِنُ أو بِهْ داند « وهو بکلّ شیءٍ علیم » لوکَشَفَها لأحرقت سُبحاتُ وَجهِهِ کلَّ مَن أدرَکَ ببصره. چه گویی! أرحمُ الرّاحمینَ وأقدرُ القادرینَ وأعلمُ العالمینَ تعالی وتقدّس را بباید آموخت، که بندهرا به‌کمالِ دولت چون باید رسانید؟ اللهم ارزقنا منك أحسنَ الأرزاقِ، ولا تؤاخِذنا بسوءِ أعمالِنا وأقوالِنا. واجعل حرکاتِنا وسکناتها خالصةً لوجهك الکریم. یا من لا یخفی علیه شيءٌ. والسلام والحمد لله ربّ العالمین، وَصلَواتُهُ عَلی مُحمدٍ وآلهِ أجمعین.

---

1 رسیدن N - P M I / که هو M هو P I - N / 2 الحدید 57 : 3 م / 3 ببصره P M I ببصر N / 4 تعالی وتقدس‌را P I را N - M / باید N - P M I / 5 رسانید P M I رساند N / اقوالنا N احوالنا M - P I / 6 خالصة N - P M I / 6 - 7 یا من . . . شيء N - P M I / 7 والسلام P N I - M / الحمد . . . العالمین N - P M I / وصلواته . . . اجمعین P N I - M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۷۰ – سَلام و دعا می‌رسانم آن برادرِ أعزرا أطال الله بقاءه وَسلكَ به سَبيل السّعادةِ القُصوی. أی دوستِ عزیز! هیچ دانی که سَعادتِ قُصوی چه بوَد؟ دَوام اللّقا بوَد که ثَمرَهٔ «ورِضوانٌ مِنَ الله أکبر» است و «لِقاءُ الله» را تخمی است که أز دُنیا برَند. وآن «معرفةُ الله» است وحقیقتِ مَعرفَت در نطق نیاید، زیرا که بَر حروف وَکلمات متعذّر است.

۳۷۱ – لعمری. چون کمالِ کرَمِ أزلی أز مبادیِ إین مَعرفت خواهَد که خَلقِ عالم را لا بل دوستانِ خودرا خیری دَهَد همچنین گویَد که «حم طه یَس الم» إین حروف مُقطّع پَردهٔ جمالِ مبادیِ مَعرفت است. وچون مَبادی معرفت این بوَد چه گویی در مُنتهایِ آن! هَرگز عبارتِ کسی برسد بدان؟ هَیهات! جانِ قدسی دانَد که مَعرِفَت چه بوَد که أگردلِ آدمی دوأسبه در نشینَد وَخواهَد که بهگردِ سُمِ کمیتِ بوبکر صدّیق رسد آنجـا که جانِ پاكِ أو قوتِ مَعرفَت نوش می‌کند جُز بازماندِگی و درماندِگی نصیبِ أو نیایَد.

---

1 بسم . . . الرحيم P I المكتوب الحادی والثلاثون K ومنها بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله ٧ بسم . . . الرحيم N ومنها بسم الرحيم R L / 2 آن R P N L K I – M / أعز R P M L K I – N / 3 ای . . . كه I P N M L I – K / 4 – 5 اللقاء . . . – را R P M L K I لقاء الله بود بر دوام لقاء الله راكه ثمرة رضوان من الله اكبر ست N / 4 – 5 التوبة 9 : 72 م / 7 متعذر N M K متغير R P L I / 8 ازلی R P M L I – N K / 9 همچنين R P L K I همه چنين N M / 11 در R P N M L I به K / 12 كسی برسد K رسد R P M L I برسد N / بدان M – R P N L K I / 13 دل آدمی P M L K I آدمی را دل N / در R P N L K I بر M / به P L K I در N M – R / 14 رسد R P M L K I نشنيد N / آنجا P N M L I آنرا R K / می كند N M كند R P L I كرده باشد K / باز N M – R P L K I .

* * * نامهٔ نود و دوم . R 4 . P 92 . N 7 . M 37 . L 86 . K 31 . I 80 * * *

۳۷۲ - وهان ! وهان ! تا نپنداری که إین أز گزاف نوشته می آید . باش تا آنجا رَسی که من دانم . اگر تو را نهاده أند آنگاه خِنگِ عُمری وکمیتِ بوبکری بینی بَردَر گاهِ دولتِ إیشان زین کرده . تو هَنوز بَس دوری چه گویَم واتو . دیدهٔ آن مُدَّعی کنده باد که نادیده چیزی گویَد یا نویَسَد . أیْ دوست ! مقصودِ من کاری دیگر است . إین مَعرفَت را که بِگفتم تخمی هست . طالبِ آن تخم باش ، تا بوَد که روزی تورا دَولتی دست دَهد یا به طُفیلِ مَردی تورا راه دَهند که : ألا فتعرَّضوا لها عَسی أن تدرِکَکم فلا تَشقوا بَعدها أبداً .

۳۷۳ - هیچ دانی تخم مَعرِفتِ حقیقی چیست ؟ بشنو که واما گفته أند : عَلِّم مجَّاناً کما عُلِّمتَ مَجَّاناً . تخم معرفت علم یقینی است العِلمُ باللهِ ، می خواهم تا گمانی غلط نَبری . إشارتِ قرآن آنجا که گوید : « إنما یخشی اللهُ مِن عِبادِهِ العُلماءُ » ، بِدین عِلم است . ونپنداری که إین علمِ یقینی هَرجایی بوَد ، وهرکسی بِدان راه برَد ! أز هَزار هَزار سالِك یکی را به عِلم یَقینی راه نبوَد . چندین هَزار افتاده را در راهِ خدا وا پس باید گذاشت وأز همه مَردوار بَرگذشتن تا به عالمِ عِلمُ الیقین رسی إین مذاهبِ مُختلف که می بینی در راهِ خدا همه أز نارَسیدگان خاست ، به علم الیقین ، یا نه مِیانِ مَردانِ دیده‌وَر خلاف کی تواند بوَد ؟ « إنَّ

---

1 این RPMLKI - N / 3 هنوز RPMLKI هنوز خامی و N / 4 گویم RPNLKI کنم M / واتو RPNMLI - K / 9 هیچ دانی RPLKI - NM / 10 علم یقینی است RNM علمی یقین است K علم یقینی PLI / 11 آنجا که RPLI آنجا که می NK اینجا M / 12 الفاطر 35 : 28 ك / بدین RPLKI اشارت بدین NM / 15 وا RPLKI با M باز N / علم RPNLKI عین M / 17 دیده ور NMK دیده در RPLI .

اختلافَ أمّتي رحمةٌ » در مسایلِ مُجتهَد فیها بود ، یا نه در أصول هَرگز خِلاف ُجزمیانِ نارَسید گان نبوَدو نباَشد . أمّا در فروع ضرورَت بوَد خِلاف ، وخود بباید وأگر نبوَد صورَت نبندَد ؛ وهـذا حدیث یطول . وأگر دَر شرحِ إین آویزَم أز آنچه خاطرِ من بِدان ُپر است حالی باز مانَم وَمرا زیان دارَد .

۳۷۴ – آنرا که إستفراغ أز طریق فَصد بایدِ کرد ، او را إستفراغ مِن طریقِ إسهال کی به‌کار آید ؟ وکسی را که عِلاج در إستفراغ به طریق مباشرَت ووِقاع بوَد ، أوراقيْ کردَن چه سود دارَد ؟ وقت باشد که خاطر را ُتهی باید کرد أز طریقي مخصوص چون به طریقي دیگر ُتهی کنند نشایَد . وتهی کردَن از جانبِ مابه شرطِ ُپر کردن بوَد از جانب إیشان وتا ُتهی نیابند پر نکنند . ای دوست ! چون آن جوان مرد را ُتهی کنند از برای ُپر کردن همـه حیرت بوَد « ولئِن شِئنا لَنَذهَبَنَّ بالّذي أوحَینا إلَیك » ُمقدّمهٔ ُتهی کردن بود « لَیسَ لَكَ مِن الأمرِ شيءٌ » و « إنّكَ لا تَهدي مَن أحبَبتَ » . أگر در بدایت بود همه نطقش در آن حال إین بوَد که لَیتَ رَبَّ ُمحمّدٍ لَم یَخلُقْ ُمحمّداً .

۳۷۵ – دیگر بار چون اورا ُپر کنند بدین که « وإنّكَ لَتَهدي إلی صراطٍ ُمستَقیم » یا ُمحمّد ! لولاكَ لما خَلَقتُ الأفلاك . أز فرق تا به‌قَدَم

3 وخود بباید NM وجود بباید RK بباید خود PLI / 4 آنچه RNMK آنجا PLI / 5 دارد RPNLKI ندارد M / 6 که RPNMLI – K / 7 به کار آید RPNMLI روا بود K / وکسی را که RPMLKI واگر N / در RNMK – PLI / 8 دارد RPMLI کند K بود N / 9 باید کرد RPNMLI گردد K / 10 ما به شرط NMLI با شرط P – RK / 11 وتا RNMK تهی کردن وتا PLI / پر نکنند RPNMLI کنند K / 12 همه RPNMLI همین K / 12 – 13 الاسراء 17 : 86 ک / 13 آل عمران 3 : 128 م / 14 القصص 28 : 56 ک / در RNMK – IPL / نطقش در آن PMLKI لفظش در آن N لفظش R / 16 – 17 الشوری 42 : 52 ک / 17 به RPLKI – NM .

همه إین بوَد که . آدمُ وَمن دونـهُ تحتَ لِوائي يَومَ القيامَةِ ، أنا سيِّدُ وُلدِ آدمَ ولا فـخرَ . بوالحسنِ خرقانی در حالی إین گفتی که أی مَن معشوق تو ! ودر حالی دیگر می گفت : بُلـسنورا دردیست که تا خدایی ِ خدا بَرجاست ، آن دَرد بر نخواهد خاست . أمّا چون خود فدا کندو تن در دهد، امّا طوعاً وامّا کرهاً ؛ نه در حال پری بر شود ، بل همه این گوید :

إذا رَأيتَ نُيوبَ اللَّيثِ بارِزَةً
فَـلا تَظُنُنَّ أنَّ اللَّيثَ يَبتَسِمُ

ونه در حالتِ تهي کردن طَمع بِبرُد ، بَل همه إین بیت گوید :

مَنگر تو بِدان که بی نواگشت رَهی
پیمانــه گهَی پُر شوَدو گاه تهـی

چه أورا معلوم شده باشد که تهی کردَن بَرای پُر کردَن بوَد ، وپُر کردَن برای تهی کردن . وإنه ليغانُ على قلبي في اليوم والليلة سَبعين مَرَّةً .

۳۷٦ — أی دوست ! آخر دانی که پیمانــه چو پُر شوَد بگردانندَش . أگر پیمانه را معلوم شود که أو مقصود نیست ، نه دَر حالِ پر کردَن ونه دَر حال تهی کردَن ، از این مهلکه بِرهَد . الملكُ لله .

1 همه این RPMMLI همین K / القیامة RPMNKI القیامة ولا فخر N / 2 بو RPNLKI شیـخ ابو M / گفتی RNM گفت PLKI / معشوق RMK معشوقهٔ PNLI / خدا RPLKI خدای NM / 4 بر نخواهـد خاست RPLKI برجا است N برجا خواهد بودن M / خود فدا N خود فرا PLI خوفرا R خوی فرا M خوفاً K / 5 کرهاً RPNMLI کرمیا K / نه در RPMLI نه در هر K در N / پری RN ببری PMLI نشری K / بر شود PN بر سود PMLI بود K / بل RPMLI بلکه NK / 8 ونه در RNMLK ودر PI / حالت PI حالی L حال RNMK / طمع ببرد RPMLKI بی طمع بود N / 11 شده باشد NM گرد K باشد RPLI / 12 انه NMK انی RPLI / قلبی RPMLKI قلبی حق استغفر الله N / 13 چو RPNMLI که K / 14 او مقصود نیست RPNLKI مقصود نه او است M / 15 الملك RPNLKI هذا الملك M .

یا موسی ! تو در « کَلَّمَ اللهُ موسی » طُفیلِ چندین هَزار مُستَمع بودی یا نه، کلّ وجود مقصودِ ما نیاید، تو تنها چون توانی آمدَن ؟ أی عزیز ! هیچ دانی که جلالتِ لَم یَزل چون أز پردهٔ جَبَروت‌و عَظَمَتِ خود بر دیدهٔ دوستان ، خود را جلوه دَهد ، وا إیشان چه گویَد ؟ :

من بَر سَرِ کوی آستین جُنبانَم
تو پنداری که مَن تورا می‌خوانَم
نیْ نیْ ! روْ روْ ! که مَن تورا کَیْ خوانَم
این رَسمِ مَن است کآستین جُنبانَم

۳۷۷ – أیْ عزیز ! أز مقصودِ خود هم دور افتادَم ودَر عُذرخواستن به‌عالَمی دیگر شُدم . حَدیثِ آن می‌کردَم که خاطر را أنواعِ إستِفراغ بایَد . ونوعی به‌جایِ نوعی دیگر سود ندارَد . حالی خاطر را أز چیزی تُهی می‌باید کردَن که بدان پُر است . من دَر عِلم الیقین حَدیث می‌کنَم ، أگر دَر آن خوض کنَم که چرا إختلافِ أمَّتی رَحمت بوَد دَر فروع ، خاطرِ مَن أز آنچه بدان مشغول است فارغ نگردَد هرگز . رَجعنا إلی حَدیثِ المبتَدی . أگر طالبِ سعادتِ قُصوی خواهی بودَن، بیشتر تُخم مَعرفت را که عِلمِ یقینی است حاصل بایَد کرَد وخَلق جَهان

1 النساء 4 : 164 م / کلم N M و کلم R L I و کلمه P K / موسی R P L I - N M K / 2 یا نه R P M L I و گرنه N - K / 3 جلالت لم یزل چون R P N M L I لم یزل K / 4 خود را جلوه M خود جلوه N خویش تجلی K خود تجلی R P L I / چه گوید P M L K I چه می گوید رباعیه R - N / 5 کوی N M کویت R P L I کوی تو K / 6 تو پنداری R N M L K تا پنداری P I / 7 نی نی رو رو L P M L K I رو رو غلطی N / 8 این P M L I خود R N K / 9 هم R P N I - N L K / در عذر R N M L K بعذر P I / 11 سود ندارد R P N M L I شود K / خاطر R P N L K I خود M / 12 الیقین R P N M L I النفس K / 13 اگر . . . کنم R K - P N M L I / 14 من L K I M - R P N / 15 المبتدی K السیدی P I السدی R N M L / 16 یقینی R P N M L I الیقین K / خلق R P N M L I خلایق K .

« إلا مَن شاءَ الله » أز عِلمِ يَقين نام شنيده أند . وأز حقيقتِ أو بس دورَند ، كه باعتقـــاداتِ موروثِ مِن آباءو أجدادو معلمينو أهلِ بلد قناعت كرده أند. وهركه طالبِ علمِ يَقين بود ، أوّل شرط در راهِ أو آن بوَد كه كُلّ مذاهبِ عالَم دَر ديدۀ أو بَرابَر نمايد، وأگر فرقى داند ميانِ كُفرو إسلام ، إين فرقت دانستن در راهِ طلبِ أو سدّى بوَد كه أو را نگذارَد كه بهَمطلوب رَسد .

٣٧٨ – أىّ دوست ! كسى مثلاً خواهد كه بداند تا خود ، عشَرة فى عِشرين ، چند بوَد ، هيچ شايَد كه دَر دلِ أو پيش از دانستن ، ميلى بوَد ، لا بل ظنّى غالب بوَد لا بل إعتقادى فى غايَةِ القوّةِ بوَد كه عشرة فى عشرين ثلثمائة نبود ؟ وأگر إين ميل بوَد نه سدّى مانِع بوَد طالِب را أز إدراكِ حقيقتِ كار ؟ آن كس كه خواهد كه كمالِ بوبكرِ صدّيق در إيمان به خداو رسول – صلعم – حاصِل كند ، هيچ شايَد كه پيش از تحصيلِ آن كمال گويَد : از فلان مذهَب حاصِل آيَد دون فلان مَذهب ؟ وآن كس كه خواهَد تا فرق ميانِ كمالِ موسوىو كمالِ عيسوىو كمالِ محمّدى – صلعم – بداند ، كىْ شايد كه پيش از رسيدنِ بدين عِلم گويد : از راهِ جُهود ان حاصل آيَد ادراكِ اين فرق ، چنانكه جُهودان گويند ؟ يا گويَد : از راهِ

1 النمل 27 : 87 ك والزمر 39 : 68 ك / واز I L M P اما از N از K R / كه I K L RP چه M N / 4 داند I L M N P R نمايدو فرقى داند K / 5 در K L M N R از I P / بود K M N R است I L P / 7 خود I L M P L – K N / عشرة I L M N P R خمسة عشر K / 9 ظني I L N P طبعى K M R / لا بل اعتقـــادى M N اعتقادى L اعتقادى في غاية القوة بود كه عشرة في عشرين چند بود كه هيچ شايد كه در دل او پيش از دانستن ميلى بود لا اقل طبع غالب I P اعتقادى K R / عشرة I L M N P R خمسة عشر K / 10 ثلثمائة نبود I K L M P دويست نبود N – R / 11 آن I L M N P R در آن K / 12 هيچ K M N R – I L P / 13 دون فلان مذهب K L M N R – I P / 14 فرق I L M N P R – K / موسوى . . . عيسوى K M R موسى . . . عيسوى I L موسى . . . عيسى N P / محمدى I K L M R محمد N P / 15 شايد I L M N P R – K / 16 جهودان K M N R يهوديان I L P .

َترسایان حاصِل شوَد چنانکه َترسایان گویند ؟ پس هم نَشایَد که علی القطع گویند که از راهِ مسلمانان حاصِل َشوَد . زیرا که طالب نداند که ِملتِ کفَّار بهتر است یا ِملتِ إسلام، چه أگر می‌دانَد، أو طالبِ این کار نبوَد هرگز . وأگر نمی‌دانَد چون شایَد که دَر دلِ أو بوَد که إسلام ِبهْ است که کُفر .

۲۷۹ – أیْ دوست ! طالبانِ خدا أوَّل قدَم بِترکِ همه عادَتها بگفتَند چنانکه در حقِ ایشان این بیت دُرَست بوَد :

بالقادسيَّةِ فتيةٌ ما ان يَرَون العـارَ عاراً
لاَ ُمسلِمُونَ وَلا مَجوسَ وَلا يَهُودَ وَلا نصارا

به جلالِ قـدرِ لم یزَل که هَر آدمی که دَر طلب فرقی دانَد ِمیانِ مذ َهبیو مذ َهبی، أگر خود همـه کُفرو إسلام بوَد که َهنوز دَر راهِ خدای تعالی قدمی به‌إخلاص بَرنگرفت . پس َمن أخلَصَ للهِ نبوَد . لا َجرَم چون طاب عالمیان دَر دین ُمزَوَّر است ، ثمرَهٔ إخلاص إیشان را روی نمی نمایَد. ثمرهٔ إخلاص هیچ دانی چه بوَد ؟ أز مصطفا – صلعم – بشنو! َمن أخلَصَ ِللهِ أربعينَ صباحاً ظَهرت يَنابيعُ الحِكمَةِ ِمن قَلبِهِ َعلى ِلسانِهِ . چون ِبدین َشرط در راه آیَد، َمطلوبِ أو را زود دَر کنارِ أو نَهند « ُسنَّةَ اللهِ الَّتى قَد َخلَتْ ِمنْ قَبلِ » مَن طَلَبَني وَجَدَني .

1 ترسایان RPNLKI جهودان M / حاصل . . . ترسایان LK-RPNMI / شود RPI آید N آید ادراك این فرق M / 2 گویند K-RPNMLI / از RPNLI در MK / 3 که ملت . . . داند R-PNMLKI / بهتر است یا N بهتر است اگر ML بهتر است از PI بداست از K / 4 چون K-RPNMLI / 5 به است که MPMLI بهترتا N به K / 6 خدا K-RPNMLI / قدم PNMLI اقدام RK / همه عادتها N همه عادت M عادت RPLKI / 11 واسلام RPMLKI یا اسلام N / 12 نگرفت پس RPLKI نگرفت N نگرفته است M / 13 طلب RMNK طالب PNI / 14 هیچ PLI-RNMK / 16 راه RPMLKI راه خدا N / مطلوب RPNMLI-K / زود K-RPNMLI / 17 الفتح 48 : 23 م .

۳۸۰ – أکنون أی دوست ! خلق أز عِلمِ یَقین دورند ، وأز آنکه أز حقیقتش دورَند ، أز طلبَش هم دورند . می پندارَند که ظن یقین بوَد ، وظن هرگز یقین نبوَد « وما یتَّبِعُ أکثرُهم إلا ظَنّاً إنَّ الظَّنَّ لا یُغني مِنَ الحقِّ شَیئاً » چه گویی نان بجای آب کار آید ؟ وکافور بَدلِ عَسل تواند بود در حرارت ؟ حاشا ! بنده به‌خدای تعالی ازراهِ یَقین رسد ، ظَن أورا کی به‌خدا رساند ؟ أکنون علم یقین به‌ذات بوَد وبه صفات بوَد وبه أفعال بود ، خلق پندارند که بدانستَند که « خَلَقَ السَّماواتِ والأرضَ في سِتَّةِ أیّامٍ ثُمَّ استَوی عَلی العَرشِ » چیست ! إبن عبّاس باید که در تفسیر إین آیت که « اللهُ الذي خَلَقَ سَبعَ سَماواتٍ وَمِنَ الأرضِ مِثلَهُنَّ » گوید : لو فسَّرته لَرَجَمتُموني بالحِجارَةِ . وفي روایةٍ أخری لَکفَّرتُموني . وهمچنین پندارَند – أعنی خلقِ عالَم – که بدانسته که الرَّحمنُ الرَّحیمُ ، الملِکُ القدُّوسُ ، العَزیزُ الوَهّابُ ، اللَّطیفُ الخبیرُ السَّمیعُ البَصیرُ ، العَلیمُ القَدیرُ ، چه بوَد ، هَیهات . . . !

۳۸۱ – نصیبِ عُلمای عَصر إلا مَن شاءَ اللهُ – تا به عوام رَسی – أز این أسامی جز تَشبیهی نبوَد . أگر أز خواطِرِ إیشان کسی بحثی شافی بکردی در معانیِ إین أسامی ، جز آکنده تشبیهی نیافتی . وعجب آنست

1 از انکه K باز انکه KPNLI با انکه M / 2 حقیقتش RPMLKI حقیقت N / طلبش RPMLKI طلب او N / 3 هرگز RPNMLI - K / 3 - 4 یونس 10 : 36 م / 5 بود در PNMLI به RK / حاشا N ایستاد RPMLI - K / 6 کی RPNLKI که M / خدا K حق تعالی RPNMLI / 7 بود PNMLI - RK / 7 - 8 الاعراف 7 : 45 و 10 : 3 و 11 : 7 و 57 : 4 / 8 باید که NM گوید RPLKI / 9 - 10 الطلاق 65 : 12 م / 10 گوید NM - RPLKI / 11 اعنی خلق عالم RMK اعنی خلق عالم را L اعنی خلق را PI عالمیان N / 13 چه بود MLI - RPN K / 15 خواطر PNMLI خاطر RK / کسی RPNMLI - K / 16 بکردی RPNMLI کند K / در RPMLKI دراین N .

که قومی ، وهم أکثر الخَلقِ ، شَبو روز ، بَر مُشبِّه لعنَت می کنندو إیشان دَر أوصافِ حق هم مُشبِّه‌اند « فَسَتَذکرونَ ما أقولُ لَکم وأفَوِضُ أمري إلى اللهِ إنَّ الله بَصيرٌ بالعبادِ » .

٣٨٢ – أی عزیز ! طَلبُ العلمِ فَریضةٌ عَلى کلِّ مُسلمٍ ، مَردان به‌یقین دانسته أند که أهمِّ مهمّات وأفرضِ فرایض ، مَعرفتِ خدا است وأوصافِ أو، چون گوید : « قُلِ ادعوا اللهَ أو ادعوا الرَّحمانَ » نه أمر است ؟ والأمر يَقتضي الوُجوبَ عِندَ أهلِ البصائِر . چنانکه دَر مکتوبی پیش از این بَیان کرده‌أم آنگه چون تو ندانی که « الله » و « رحمان » چه بوَد، إمتثالِ إین أمر که « أدعوا اللهَ أو ادُعوا الرَّحمانَ » أز تو هرگز کی صُورت بندَدْ .

٣٨٣ – جوان‌مردا ! مصطفا – صلعم – گوید : إنَّ للهِ تِسعَةً وتِسعينَ إسماً مائَةً إلا واحِدةً ، إنَّ الله وِترٌ يُحبُّ الوِترَ ، مَن أحصاها دخَلَ الجنَّةَ . پنداریِ که إحصایِ آن نوَدونُهْ نام ، لَقلَقهٔ لِسانِ بی حاصلِ تو وأمثالِ تو بوَد ؟ تو که أز ربوبیَّتِ أوخَبر نداری ، أگر گویی : یا ربَّ العالمینَ ! منادای تو کی بود ؟ تو که خِلَعِ ألطافِ أزلی نیابی ونبینی ، یا لطیفاً بالعبـاد ، چون گویی ؟ تو که به‌مقامی نرسیدی که در آن مقام

---

1 بر مشبه R P M L I مشبهه را K مشبه را N / 2 حق R N M حق تعالی P L I / K ـ هم R P N I ـ N M K / 2 ـ 3 الغافر 40 : 44 ك / 4 مسلم R P M L K I مسلم ومسلمة N / 5 خدا است N او است M است باو R است P L K I / 6 و 9 الاسراء 17 : 110 ك / نه امر R P N M I به امر L نه او K / 8 بیان کرده ام R P N M I بیان نکرده ام L کردم K / آنگه N M اکنون R P L K I / 11 مصطفا R P L K I چون مصطفا N M / 13 ـ 14 بی . . . بود R M K بود بی حاصل أز ان تو و أمثال تو N بی حاصل تو بود P L I / 14 او R N M K وی P L I / 15 که خلع R N M K که خلعت L خلقت أوصاف P I / نیابی ونبینی R P N M L I نیافته K .

نورِ سیاه بَر سالك عَرض کنند ، سمومِ قهر أز کجا دیدی ؟ پَس یا قهّار أز تو ، گفتن کی درست آید ؟ بوالحسن بُستی می گوید :

دیدیم نَهـان گیتی و أصلِ جَهـان
وز عِلـتّ و عال برگذشتیم آسان

وآن نورِ سِیَهْ بلا نُقَط برتر از ان
زان نیز گذ َشتیم نه إین ماندو نه آن

۳۸٤ – گاه نورِ سیاه در صورتِ نهنگِ سَفید برسالك عرض کنند چه می‌شنوی ؟ مرتد است که أز دیدهٔ دیگران حکایَت می کند . گاه می بَرند تا بدان مَقام . وآن مُقامی است که چون آدمی أز آنجا دَرگذرَد به‌خدا رَسد . وگویند : بس کس که بِدین مقام رسدو أورا سمومِ قهر بِزَند . مسکین عاشق که إینجا یك نقطه درد گردد وأز فرق تا قدَم همه این گوید :

أی دِل ! بچه زهره خواستی یاری را ؟
کو چون تو به‌باد داد بِسیاری را

۳۸٥ – نبایَد که دیگر باره أز مقصود دور افتم . أیْ دوست ! أگر أز سبَقت رَحمَتي غضبي خبر داری ، تو را رسد که گویی : یا رَحمانُ یا رحیمُ . أی دوست ! غضب هَم أز رَحمت است . ندانَم تا در عالم کی

1 نور P I - R N M L K / بر N M K در R P L I / یا قهار N M قهاری او K قهار R P L I / 2 توگفتن کی P L I تو کی R N M کجا K / گوید N M K گوید رحمة الله علیه P L I گوید بیت R / 4 عال R K عاد P I غار L عار N M / 5 بلا K زلا M L I R P L / از ان K دان N P N M L I / 6 زان نیز گذشتیم R P M L K I وان نیز بدیدیم N / ماندو R P M L I بود N K / 7 صورت نهنگ N صورت نمك M نمك K صفت نمك R P L I / برسالك R P M L K I - N / 9 از آنجا R P N M L I بانجا رسد وأز آنجا K / 10 که بدین K - R P N M L I / 11 که N M - R P L K I / گوید P N M L I گردد K گردد که بیت R / 13 به باد داد R P N L K I هلاك كرد M / 14 باره R P N L K I بار M / دور افتم R P N K I دور مانم N باز مانم M / 16 دوست R P L K I عزیز N M / کی R P L K I که N M .

پیْ خواهـــد افتاد این دُرِّ ثمین را ! گویی تورا هَرگز دَراین بیتها سَماع بوده است ؟ .

أیْ بهخرابات شده کم زده خورده میی پنج وشِش ودَم زَده
خواستـــه داوو دو سه زخمِ حرام
برَهمـــه ذُرِّیتِ آدم زَده
گویی که دُودِ دلِ ریشِ من است
خیمـــه بَر آن عارِضِ خُرَّم زَده

سَبَقت رحمتي غَضَبي در بیتِ ثالث میطلب ، لعَلَّكَ تَظفَرُ بِهِ .

۳۸۶ – أیْ دوست ! تو چه دانی که « وَعَلَّمَ آدمَ الأسماءَ كُلَّها » چه بوَد ؟ چه گویی ، در خبر است یا ودود فریشتگان ندانند . گویی جبرئیلو إسرافیل از این عاجزند که گویند : یا وَدود ! هیهات !نمرودو بوجهل نیز عاجز نیستند ، آن چیزی دیگر است ، أمّا تو نَداني ، تركتَ الرَّايَ بالرَّي .

آن رَهْ که مَن آمَدَم کدام است أیْ جان !
تا باز رَوَم که کار خام است أیْ جان
بر هر قدمی هزار دام است أی جان
نا مردان را عشق حرام است أی جان

« ثُمَّ عَرَضَهُم عَلى المَلائِكةِ فقالَ أنبِئوني بِأسماءِ هَؤلاءِ إن كُنتُم

1 پی RNM بپی L واپی K بتی PI / خواهد افتاد RPNLKI افتاد M / این RNMLK واین PI / 3 وشش RPMLKI من N / 4 داوو دوسه زخم RK داو دوسه زخم NML داو دسه زخم PI / 6 که RK - PNMLI / 8 رحمتی غضبی RNMLK در رحمتی PI / 9 تو RPLKI - NM / البقرة 2 : 31 م / 10 گویی RNK جبرئیل PMLI / 13 بالری RNMK بالرسی PLI / 15 - 14 أی جان . . . أی جان K أی دل . . . ای دل RPMLI - N / 15 روم PNMLKI شوم R / 16 - 17 برهر . . . ای جان RPNMLI - K / 18 البقرة 2 : 31 م .

صادقینَ . قالوا سُبحانَكَ لا عِلمَ لنا إلا ما عَلَّمتَنا » ما را وا سُبُّوح قُدُّوس . کار است ما چـــه دانیم که الغفور الوَدود چه بوَد « یا آدَمُ أنبئهم بأسمائِهِم » آینه فرا روي إیشان دار ! تا أز جوالِ پنـدار « وَنحنُ نُسبِّح بِحمدِكَ وَنقدِّسُ لكَ » بیرون آیَند که ما « نَحنُ » دوست نَداریم ، حبیبِ ما آنست که گفت : أمّا أنا فَلا أقول أنا . أي عزیز أعزَّكَ اللهُ بِسُلوكِ طَریقه ! هیچ خواهی که بِدانی که إین أسامی چون باید دانِستَن ؟ در عالَمِ عِلم می گویم ، یانه ، در عالمِ مَعرفَت خود رقمِ حروف و کلمات بَرآن نَیفتد . گوش دار ! تا تورا نَبذه‌ای أز این وانمایَم .

۳۸۷ ـ تمهید مقدّمة فیه : بِدان که چون لفظی بود که بر معانی بسیار دلالت کند آن لفظرا إما « مشترك » خوانند ، چون مُشتری که بر کوکبِ آسمانِ ششُم دلالَت کنَد و بَرخریدار که دَر مقابلهٔ بایِـع بوَد . وإمّا «مُتواطی » خوانند ، چون حیوان که بَرگاو خَرو أسب و آدَمی دلالَت کنَد وإمّا « متشابِـه » خوانند چون أبیَض که وَصفِ عاج و ثلج و کاغذ تواند بود . وفرقِ میانِ إین سه قِسم بِدان بدانی که مُشتَـرك آن بوَد که یك اسم بوَد که بَردو مُسمّا دلالت کنَد چنانکه آن دو مُسمّا ، من حیث الإشتِقاق ، شرکت ندارَند البته . ومُتَـواطی آن بوَد که یك اسم بَردو مسمّا دلالَت کنَد ، چنانکه هَردو مسمّا در معنیِ آن إسم مشترك باشند ،نبینی که حیوان بر گاو و خر دلالت کند وهردو دَر مَعنیِ حیوانیَّت بَرابَراند . وهمچنین دَست و زَبان و گوش هَرسه مُسمّارا جِسم توان خواند ، زیرا که در مَعنیَ جسمیَّت بَرابَراند . أمّا مُشتری نه چنین است بَرکوکب وخَریدار .

1 البقرة 2 : 32 م / 2 قدرس R P N L I چه M ـ K / 2 ـ 3 و 3 ـ 4 البقرة 2 : 31 م / 3 جوال P N M L I أحوال R K / 4 که ما N M K کهو ما P L I که ماو R / 5 گفت R N M K ـ P L I / 7 یانه R P N M L I نه K / 8 نبذه M L I R P شمه N ـ K / 9 تمهید مقدمة فیه R N L K فصل في المقدمة M ـ P I / 10 ـ 11 آسمان . . . کند R P M L K I معین N / 12 خرو R P N L K I ـ M / 14 بود که R N K ـ P M L I / 15 مسمی دلالت R P N M L I معنی دلالت K˙ / 16 البتـه R P N M L I ـ K / 17 نبینی R P N L K I نمی بینی M / 18 خر R P N M L I خرد K / 18 ـ 20 دلالت . . . خریدار R K ـ P N M L I آدمی .

۳۸۸ ـ لعمری ! مشتری بر آنکه کاغذ خَرَد وبَر آنکه قلَم خرَدو بر آنکه باغ یا سَرا خرَد به‌طریقِ تواطی برافتد ، زیراکه همه دَر معنیِ خَریدن بَرابَراند . أمّا مُتشابِهْ آن بوَد که إسمی بَردو مُسمّا دلالَت کند چنانکه خالی نباشد أز إشتراکی دَر مَفهومِ لَفظ. أمّا إشتراکْ تمام ندارَد. نه بینی که بَرف‌و عاج‌را أبیض خوانند که دَر مَفهوم بَیاض شِراکتی دارَند ، أمّا بَیاضِ آن مُخالِفِ بَیاضِ إین بوَد ، وهذا یُغایِر الحیوان إذا أطلق عَلی الفرَسِ والفیلِ وَالإنسانِ ، فإنَّ هؤلاء لا یَختلِفونَ أصلاً في حَقیقَةِ الحیوانیَّةِ وَإنَّما یَختَلِفونَ في أمورٍ وَراء الحیوانیَّةِ . پَس أبیَض که وَصفِ عاج‌و برَف بوَد نه چون حَیوان است که بَرفیل‌و أسب افتد ، ونه چون مُشترِی‌است که بَر کوکَب‌و خَریدار افتد . فهذا تَمهیدُ أصلٍ لا بُدَّ مِن فَهمِهِ أوَّلاً ، حتّی یُمکنَ الوُصولُ إلی ما أنا بِصَدَدِهِ .

۳۸۹ ـ تمهید أصل‌ثاني : هَر مَعنی که‌صفتی خدای تعالی‌را هست ، همه أوَّل مُوضوع‌است لغیرِهِ مِنَ الحَوادِثِ ، ثمَّ وُصِفَ بِهِ الحقُّ سُبحانَه . چون قادِرو عالِم‌و سَمیع‌و بصیرو حَکیم‌و عَدل‌و لَطیف‌و خَبیرو نورو مُهیمن‌و ضارّو نافِع إلی سائِر الأسامی. وأمّا الله ، چون إسمِ علَم است أورا ولیکن إین‌را هیچ مفهومی نیست إشتقاقی ، چون قادِررا وعالِم‌را . وخَلق دَر أوَّلِ

1 ـ 3 لعمری . . . مسما R K ـ P N M L I / 1 مشتری P M L I اسم مشتری N / 2 یا سرا N M وسرای P L I / 3 دلالت کند K ـ R P N M L I / 4 ندارد N L I ندارند R P N / 5 برف K مر برف R N M K / 6 دارند P L I دیدند R P N M L I / 7 مخالف K / 7 لا N ـ R P M L M I / 9 پس P K I ـ R N M L برف N M L I وبرف بود K ـ R P / 10 است ووصفت برف K افتد R P N M L I کوکب R P L K I / NM ـ که K / افتد K I کوکب معروف R P N M L I / 13 NM ـ R P L K I تمهید اصل ثانی P I ـ R N M L K / معنی که صفتی N M ـ R P L معنی P I صفتی که L معنی K صفتی که R N M / را K ـ R P N M L I / 15 حکیم M K حکیم N ـ R P L I / مهیمن R P L K I مبین N M / 16 چون N ـ R P M L K I / 17 این R P M L K I این اسم الله N / راو عالم را R L را او عالم را P I وعالم N M K / خلق R P M L K I مردم N .

وضع أز عالِمِو قادِر جُز عِلمِو قدرتِ آدمی فهم نکرده أند . ولِهذهِ الصِّفاتِ وُضِعَت هذهِ الألفاظُ . وإين همچون ألفاظی شَرعی است بِجملتِها که دَر أصل وَضع ، عَرب آنرا جُز بَر مَعانیِ مَخصوص إطلاق نکرده أند . ثُمَّ جاءَ الشَّرعُ وَنَقَلَها إلی مَعانٍ أخَر تُناسِبُها مُناسَبَةً مَّا وَلکنْ لا تُشارِکُها في جَمیعِ الصِّفاتِ .

۳۹۰ ــ أکنون در زَبانِ عَرَب حَج قصد بوَد خواه سوی إصفهان وخواه سوی بغداد. ودَر شَرع قصدی بوَد مَخصوص سوی مکّه . وصوم إمساك بود دَر زَبانِ عربی ، ودَر شرع إمساك بوَد مِن وَقتِ الصُّبحِ إلی المَغرب ، أز شهواتِ بَطن وَفرج. همچنین بیعو رِباو زِناو نِکاحِ وطَلاقو عدّتو سِرَقتو قصاص ، همه‌را یك حُکم است. وإين را ألفاظِ مَنقول خوانند والسَّلام .

۳۹۱ ــ تمهید أصل ثالث : أکنون به‌عادَت در زبانِ عَرب مَراو تورا قادِر خوانندو عالِم خوانند وسَمیع وبصیرودر مُقابلهٔ ما یکی‌را عاجِزو جاهِلو أصمّو أعمی‌خوانند چون‌خدای تعالی‌را قادِرو عالِم خوانند ، چه گویی إطلاقِ إين یك صفَت برخلقو حق به کدام طریق بوَد ، به‌طریق إشتراك أو تواطی أو تشابه؟ إين لا بُد دانستنی‌است ، يانه دَردَریایِ تشبیه غَرق شُدی. إينجاسه مَقام

1 آدمی R P N L K I خلق M / اند R P M L K I است N / 2 وضعت N M
وصف R P L K I / همچون R P NL K I همه‌چون M / است R PM L I بوده است
K ـ N / 3 جز R N M K ـ P L I / 4 اطلاق P N M L I ادراك M K / نکرده اند
P I نکردندی R L K کرده اند N کردندی M / 6 زبان N لفظ R P M L I ـ K /
6 ـ 7 سوی اصفهان . . . بغداد R M K بسوی اصفهان وخواه بغداد P L I اصفهان خواه
شوی مکه سو N / 7 مخصوص R P M L K I مخصوص‌و معروف N / 8 در زبان . . .
بود R N K ـ P M L I / 9 بیع K ـ R P N M L I / رباو R P N K L I ـ M / زناو
R P N M L I ـ K / نکاح و K ـ R P N M L I / سرقتو R P L K I ـ N M / 10 را
الفاظ R P N M I ألفاظرا K / والسلام N M K ـ R P L I / 11 تمهید اصل ثالث
P I ـ R N M L K / در زبان R M L K زبان N ـ P I / مراوتورا R P L I ترا ومرا
N M مرا وتورا وزید وعمر را K / 12 عالم . . . بصیر R P·N M L I عالمو بصیرو
سمیعو خبیر K / یکی R P N L K I یکی M / 14 یك R N L K رن P M ـ I /
وحق R P L K I وبر حق N M / 15 یانه R P M L K I اگرنه N .

است ، یکی مُبتدیِ عامی‌را، ویکی مُتَمَیِّزِ مُتَکلّم‌را ، ویکی عالِمِ مُحقّـِق را .

۳۹۲ – مبتدی‌و عامی پندارَنـد بطریقِ تواطی بوَد ، چون حیوان بَرآدَمی‌و فیل که در حیوانیّـَت بَرابَرانـد. ودَر صفاتی ورای حیوانیّت مُختَلِف اند. دَر حقیقتِ قُدرَت بَرابَراند. أمّا أو ، علی کلّ شیء قادر بوَد وخلق نه ، بَل یکی بَر کتابت قادر بوَد ویکي بَر تجارَت،وهیچکس بَر خلـقِ آسمان‌و زَمین قادِر نبوَد وأوبَر هَمـه قادِر بوَد. وَهمچنین گویَند : عِلمِ خَلق ، به‌بَعضِ أمور بوَد وعِلمِ أو به‌همه مُحیط بوَد واین تَشبْیه مُطـلَق است .

۳۹۳ – مقامِ دویم: مُتَـکلّمان گویَند : قُدرتِ حقّ تعالیَ چون قدرتِ خَلق نبود به‌هیچ وَجه،أمّا هم أز تَناسبی‌خالی نَبود آخر وإلاّ چرا قدرَت خوانند وجبر نخوانند مثـلاً . پَس دَر این معنی مناسبت بود که آدمی‌را صِفَـتی بوَد که أز آن صِفـَت مثلاً چیزی بواسطهٔ أو پیدا گردَد. آن صفت‌را قدرَت خوانَـند مَثلاً أز قُدرتی که مَراهَست بَر کتابَت ، إین کلمات بَر إین کاغذ پیداگردَد . وأز کسی که دَستِ أو بُریده بوَد ، لا بـَل أز گاوو خـر پیدا نـَگردَد. خدای تعالی‌را صِفـَتی هَست که همهٔ موجودات أز آن صِفت پیداگردَد . وعلی الجمله نوعی أز مُناسَبت هَـست بین القـُدرتـین .

1 مبتدی . . . متمیز . . . عالم RPNLI مبتدی‌و . . . متمیزو . . . عالم و MK / 3 وعامی RPLKI حیوانیت NM حیوان / N - RPMLKI / 4 حیوانیت . . . حیوانیت RPMLKI بر حیوانات N / 5 مختلف اند PMLI مختلف گویندو K مختلف می گویند N مختلف گوید R / قدرت K - RPNMLI / قادر RLNMLI قدیر K / 6 وخلق . . . بود RPLKI - NM / 7 بود RPRI - NMK / 8 خلق RPNMLI خلق محیط K / به همه RNMK بر PLI / 11 آخرو RLK آخر PI و NM / 12 جبر RPNMLI چـیز دیگر K / مناسبت RPMI مناسبتی LK / 13 أز . . . أو LI مثلا بواسطهٔ آن صفت چیزی K / 13 أز RPNMLI لا بل PNMI لا بل که RK لا بد L / 15 PI - RNMLK / 17 گردده LI RPNM گردند K / نوعی از مناسبت K نوع من المناسبة RPNMLI .

أگرچه قُدرَتِ أو مستقل است به‌إيجادو إختراع، وقُدرَتِ ما مَعلول است ومُستفاد أز أو وقائم است بدو، وبخودَش هيچ حُكم نيست أصلاً. وهذا فَرق ظاهر بين القُدرتَين في حَقيقةِ المعنى لا كالحيوانيّةِ إذ لا فَرقَ بَينَ الفَرسِ وَالفيلِ في حَقيقَةِ الحيوانيَّةِ بَل في صِفاتٍ وَرآءَها. وإين هَم تَشبيه بوَد نزدِ ما

٣٩٤ — مقام ثالث: آنست كه بدانَد كه إطلاقِ إسمِ قُدرت بَر صفتِ خداى عزّ وجل وصفتِ آدمى نه بَر طريقِ تواطى بوَد ونه به‌طريقِ تشابُه بَل به‌طريقِ إشتراكِ صرف بوَد. وهذا لَه تَحقيقٌ. ودر هيـــچ كتابى نديده‌أم أصلاً والبتّه بَل بــه‌روزگار دراز بِدان رَسيده أم. أكنون گوش دار تا إين بيان كنَم: إسم مشترك چون مُشترى و عين مَثلاً أگرچه در حقيقتِ مفهومِ لفــظ إشتراك نَدارَد مسميّاتش، بارى در بعضى أز صفاتِ ذاتىِ إشتراكى دارَد. چنانكه در حــدّ كوكب جسميّت درآيَد به‌ضرورت. ودَرحدّ مشترى كه آدمى بوَد هَم إين صِفت دَر آيَد. وجسميّت در آدمىو كوكب ذاتى است. أگر إسمى بوَد دو مسمّارا كه در هيــچ صِفتِى ذاتى البتّه واصلاً إشتراك نَبود، بَل در صِفاتِ عارض بوَد، إين إسم أز مشتركِ صرف دورتر بوَد، واين حــكمِ إسم قدرَت دان كه بَر خَلق

1 أو L - R P N M K I / ما N M تو K خلق R - P L I / 2 وقائم است قائميت R N M L K P I / 3 لا كالحيوانية R P N M I كالحيوانية L K / 4 فى حقيقة وحقيقة R P N M K I L / هم R P N M L I همه K / 6 آنست كه بداند R P M L I بدان N - K / بر صفت P N M L I بر R K / 9 بل L K - R P N M I / 10 مشترى اسم مشترى R P L K I مشترى ومشترى N / عين M عين وعين R P N L I غيره M / K 11 - 12 اشتراك . . . ذاتى M - R I N L K I / 12 اشتراكى N M L اشتراك R P K I / در آيد P N M L I دارند R گفتم دارند K / 13 كه آدمى بود N M كه در آدمى R K در آدمى P L I / 14 در K - R P N M L I / 15 البته واصلا M البته P L K I البته N - R / عارض R P L K I عارضى M عرضى N / 16 از مشترك صرف M L I از مشترك R P در مشترى N ضرب K / حكم . . خلق R P L I حكم اسم قدرت ذاتى كه بر خلف K است حكم كه بر خلق وبر حق N - M .

إطلاق کنند وبَرخدای تعالی ، چه میانِ قدرتِ خدای تعالی ومیانِ قدرتِ خلق بیش أز آن َفرق است که میانِ کوکبِ مشتری ومشتریِ عقدِ بیع . پس دَر میانِ حوادث هرگز ، أگرچه به غایَت دوری بوَد ، أز یکدیگر ،ممکن نیست که چندین‌تفاوت خواهد بود که میانِ َقدیم وحادِث. وصفاتِ خدای تعالی َقدیم است .

۳۹۵ – پس چون به‌طریق تشابه بود، َلعمری آن َفهم، أعنی إطلاقِ اسم القدرةِ علی صفةِ الحادِثِ وصِفةِ القدیم ، تخم این فهم بوَد که در مقامِ ثالث نِشان دادَم. وهرگز فهم ثالث نتوانَد بود قبلِ فهمِ مقامِ ثانی چنانکه هرگز گوْزو هیـچ میوه‌پخته نگردَد إلّا در آن قِشر که صوانِ أوست وبه‌عاقبت مُستغنی عَنه خواهـد بود . أیْ َعزیز ! تشبیه در راه است وأز راه است ،وجملهٔ مذاهبِ خَلق مَنازِلِ راهِ خدا دان. أمّا دَر مَنزِل مَقام کردَن غلَط بوَد . همدان وبغداد أز منازِل مَکـّه است کسی‌را که أز خراسان آیَد ، أمّا درأو مقام َنشایَد کرد که مَنزل هرگز مَقام َنبود ، وأگر کسی‌أز منزل مَقام سازَد راه بروی‌زده آید. وَنپندارَم تورا إین َفصل

1 اطلاق کنند N - R P M L K I / وبر خدای تعالی R N M K - P L I / چه R P M L I چون K فرق N / خدای R P N L K I حق M / 2 که R N M L K - P I / 3 هرگز N K - R P M L I / 4 ممکن R P M L K I هرگز ممکن N / 4 - 5 قدیم ... قدیم N - P P M L K I / 6 چون N - R P M L K I / آن... اطلاق R P L I ان فهم یعنی اطلاق M در فهم اعنی اطلاق است K این معنی فهم شود اعنی N / 8 ثالث... قبل M نتواند بود قبل P L I ثالث نتوانـد بود الا قبل R K ثالث نتوانـد بود الا بعد N / 9 هرگز گوزو هیچ R M L K هرگز جوزو هیچ دیگر N - P I / صوان R P L K I بتوان N صنوان M وحاشیهٔ N / 10 به‌عاقبت P L I باخر الامر R N M ودر آخر الامر K / بود N M K شدن R - P L I / 10 - 11 واز راه است R P N L K I - M / 13 أما L K I M - R P N / که منزل هرگز R P M L K I هرگـز که منزل N / 14 کسی ... سازد R P N M L I کسی گوید... سازم K / بروی P L I برو R N M K / آید R L M L K I انـد N / نپند ارم R P N M L I پندارم K / فصل R P L I اصل M فصول N - K / مفهوم شود چنانکه R P N L I مفهوم نشود چنانکه M نشد وچنان K .

مَفهوم شوَد چنانکــه بایَد ، که إین را مقدّمـاتی دیگر دانستنی است ، وچنان دانم که تو هَرگز این را نبوده‌ای . والسّلام .

٣٩٦ – تمهید أصل رابع : بِدان که أز صفاتِ حدثان به‌قدیم چون ترقّی کنند. أکنون مَلِكْ در وضعِ خَلق عبارتست أز کسی که خَلقِ بِدومُحتاج باشند،وأو بدیشان مُحتاج نَباشد،چنانکه سُلطان مثلاً همه را در کارها بِدو حاجَت بوَد وأو بی‌مَشورتِ وَزیرو مُستوفی هَرچــه خواهَد کنَد . أکنون مُلْك‌را دو رکن بود یکي‌حاجَتِ أغیار بدو ،ویکی إستغنایِ أو از اغیار . وسُلطان در این هَر دو رکنِ به‌غایت نُقصان بوَد چه به‌بسیاری خلق أورا حاجَت است تا وجودِ أو بمانَــد چون زرّاع‌و بنّــاو فرّاش‌و کنّاس إلی غیرهم . ولا بُدّ به‌نان‌و آب مُحتاج باشَد وبه‌دارو‌و طبیب مُحتاج باشد ، وأگر فَرض کنَند که آفتاب نَبود وآتش‌و هَواو آب‌و خــاك نَبود وُجُودِ أو بِنمانَــد . پَس دَر این یك رُکن ناقِص است . ودر رُکنِ دیگر که حاجَتِ خَلق بوَد بِدو ، در بسیاری چیزها بِدو حاجَت نیست؛ دَردیدن به‌چَشم حاجَت نَبود به‌سلطان،ودر شنودن‌به‌گوش، ودر گفتن به‌زبان،و همچنین به‌معده‌و طحال‌و سپرزو جگرو أمعا حاجَت‌نبود

1 این‌را P N M L I این R K / دیگر R P M L I دگر N دیگر بدانی که آن K / 2 دانم که تو P N L I دان که تو M دانم که R K نبوده‌ای والسلام R P L I نبوده‌ای N M نشنوده‌ای K / 3 تمهید اصل رابع L N L K فصل M – P I / قدیم R P N M L I قدم K / 5 وأو . . . نباشد R P N M I – L K / همه رادر R P N M K I در همه L / 5 – 6 بدوحاجت بود R P N I حاجت‌بدو افتد L بدو محتاج بوند M بدرجات بود K / 8 هردو R P N M I دو L – K / چه به N M L K – P I / 9 خاق R P N M L I چیزها K / بنا R N L بناع P I بذار M – K / 10 ولا بد P L I لا بد R K لا بل N M / به دارو‌و R P N M L I بداروی K / 11 وهوا R P M L K I هوا نبود N / 12 وجود او بماند R P N M L I – K / در R N M L K – P I / 13 ودر R L K ودو P I و N M / بــدو R P N M K I و L / 14 – 15 حاجت نبود ... زبان R P L I وشنیدن بگوش و گفتن بزبان حاجت نبود بسلطان N M بدو جاحت نبود ودر شنیدن‌بگوش هم بسلطان حاجت نبودو در گفتن بزبان K / 15 سپرزو K – R P N M L I / نبود K بود M P L I است N M .

وبه‌نان‌و آب . وسلطان أز این دور است . پس أگر مُمکن بشوَد که در وُجود موجودی بوَد که قیامَش به‌خود بوَد، وأز همه أغیـار مُستغنی بوَد وَهَمهٔ أغیاررا درهمه أوقات ودرهمه چیزها بِدوحاجَت بوَد، چه گویی إطلاق إسم مَلِك بدین موجود نه به‌غایتِ حقیقت بوَد بی هیچ مجازی ؟ ولیس ذلـك إلا الملكُ الحقُّ المُبین . مُلك بِحق أوراست . مُلك دیگران باطل است . وظاهر است که چنین است، نه‌پوشیده . پَس المَلكُ الحقُّ المُبین إین بوَد .

۳۹۷ – تمهید أصل خامس : باشد که إسمی در أصلِ وضع چنان إطلاق کنَند که در مفهومَش صِفتی أز صِفات نقص در بوَد . چون در حق خدا آن إطلاق کنند ، آن صِفتِ نَقص در مَفهومَش محذوف باید که بوَد ، یانه تشبیه بوَد . وأغلبِ أسمایِ أو این حکم دارَد ، چون عالِم‌و قادِرو سَمیع‌و بَصیر . عِلم ما بَعدِ وجود مَعلوم تواند بود ، ونشایَد که در حـقِ أو چنین صفتی بوَد ، که إین نَقص بوَد که چیزی نبود، پَس از وُجودِ چیزی پیداگردَد. علمِ أو به‌کلِّ عالَم سابقِ است بَر وُجودِ عالم، چنانکه‌تو دوست مَثلاً عِلمِ نامهٔ من، بعدِ وجودِ نامهٔ من حاصِل توانی کرد وَمن نه‌چنینم . عِلمِ مَن بِدین چه در اینجا نوشتَم سابق است بَر وُجودِ إین کلمات ، وعلم آن شریفتر بوَد که وُجودِ مَعـلوم از او بوَد، از آنکه بَعدِ وُجودِ معلوم

1 آب RPNLKI آب حاجت M / است RPNMI نیست K (خوانا نیست) L / 4 بدین . . . ذلك PLI - RNMK / 5 الا . . . بحق RLI - PNMK / 6 که N - RPMLKI / این NM او RPLI - K / 7 تمهید اصل خامس RNLK تمهید اصل ثالث PI - M / 8 صفتی RPNMLI - K / نقص در RPMLI نقص N نقصان درو K / خدا N حق M تعالی RPLKI / 9 که بود یا RPLKI کرد یا M کرد و گر N / 10 واغلب RPNMLI با علت K / 11 بصیر RPNMLI بصیرو نقاد K / تواند RNMK - PLI / 12 از وجود LPMLKI ازو N / 13 بر وجود عالم N ووجود عالم RPLI ووجود علم K ووجود عالم ازو است M / 14 بعد وجود NM بعد K ما بعد RPLI / نه چنینم RPNMLI چنین نیستم K / 15 چه RNMK که PLI / نوشتم RPNMLI نوشته است K .

حاصِل بوَد . علم به‌شعرِ مُتنبّی مثلا مارا بَعدِ وجودِ آن شعر بوَد . أمّا آن شعر خود از علمِ مُتنبّی در وُجود آمد . عالم همه أز علمِ خدا در وُجود آمد . پَس علمش به‌وُجود وعدمِ عالَم بنگردد . وهمچنین سمع وبصر واچشمو گوش اطلاق کنند خلق ، زیراکه هرگز ادراکِ مسموعاتو مبصراتِ بی آلتِ گوشو چشم ندیدند . وخدا را به‌هیچ آلت حاجت نیست . پس همهٔ مسموعاتو مبصراتو غیر آن در علمِ اوست بی آلتی . واین شریفتر بود که ادراك بی آلت بود ، چه حاجت بآلت نقص بود .

٣٩٨ — وهمچنین صَبور در وضعِ إنسان کسی را گویند که‌أورا دوباعِثِ مُتضاد بوَد ، یکی أورا بَر عَجله دارَد ، باعثِ دیگر اورا بر تأنی دارد . چون باعثِ عجله را مَقهورِ خود دارَد ، این کس‌را صَبور خوانند . چنانکه مثلا باعثِ عَجله آدمی را بَر زِناو شُربِ خَمر دارَد که حالیا در آن لذّت است ، وباعثِ مَلَکی گوید اورا : إنَّ بعدَ الیومِ غَداً ، ورُبَّ شَهوةِ ساعةٍ أورَثَت حُزناً طَویلاً . أگر باعثِ عَجله مَردرا مَقهور کنـد ، حِزبِ شیطان غالب‌شود . وأگرنـه « لأغلبَنَّ أنا وَرُسلي » حاصِل شوَد . إینجا العَجلةُ مِنَ الشَّیطانِ والتَّأنّي مِن الرَّحمانِ نیك بطَلب تا بوَد که بدانی بَیقین ، ومَقصود آنست که خدا را دو باعِثِ مُتَضاد نبود تا چون باعثِ عجله

1 حاصل بود RPLI آید N شود MK / علم RPNMLI - K / متنبي MLKI
RP - N / 2 آن شعر خود از RPNMLI شعر خود در K / 2 - 3 آمد . . .
آمد RPMLI آمد بعد از شعر متنبي . . . آمد N آمده است . . . آمده است K /
3 بنگردد RNMK بنگرد PI نگردد L / همچنین RPMLKI همچون N /
4 وگوش RPMLKI یا گوش N / 5 را RPLI را تعالی MK راعز سلطانه
N / 6 ومبصرات RPLKI ومدرکات از مبصرات NM / 7 بود RNMK است
PLI / 8 انسان RPLKI لسان M دبستان N / 9 عجله RNMLK عجله می
PI / 10 چنانکه RNMK چنانچه PLI / 11 مثلا RPNMLI - K / باعث
RNMLK - PI / 14 غالب شود K غالب‌شد RPNML1 / المجادلة 58 : 21 م /
15 - 16 تا بود . . . بیـقین RNMK - PLI / 13 متضاد . . . عجلة NM
- RPLKI .

رامقهور کنَد أورا َصبور خوا َنند.در حق أو خود باعثِ عجله َنبود أصلا والبتّه که أوکارها همه بهوقتِ خود ، نه پیش از وقت کند از َعجله ، ونه أز وقت تأخیر کند از تکاسُل . َپس چون کسی که باعثِ َعجله را َمقهور کرد أورا َصبور خوانند . أگر کسی بوَد که أورا خود أصلا باعثِ َعجله نباشد أولیتر بوَد که أورا َصبور خوانند.وقد طال الکتاب.والسّلام. والحمدُ للهِ ربّ العالمینَ

1 را مقهور... عجله RPLKI-NM / خود M-N / 2 خود... کنداز عجله RPMKI خود کند... با عجله N خود کند... از عجله L / 3 نه از RPMLKI نه پس از N / از تکاسل RNMLK وتکاسل PI / 4 کرد RPMLKI نبود N / بود R-PNMLKI / اصلا RPNMLI اصلا والبته K / 5 نباشد... خوانند PLI نبود اورا صبور خوانند او لیتر K نبود اورا صبور خوانند R نبود او را صبور خواندن او لیتر NM / الکتاب LPNLKI الکلام M / والسلام RNLKI-PM / 6 والحمد... العالمین RPNLKI-M.

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۹۹ – بِدان أیْ دوست عزیز وأیْ بَرادَرِ مُخلص أطالَ الله بقاءك في طاعته وسَلَكَ بِكَ سَبیلَ أحِبَّائِه که خدایِ تعالیٰ می گوید: «هو الَّذي خَلَقَكم فَمِنكُم كافرٌ ومِنكم مؤمنٌ» جریدهٔ أهلِ سَعادَت و شَقاوت است. عارِفانو مؤمنان بدو، شاکرانِ نِعمِ او اند، وجاهِلانو غافلان کافرانِ نِعمِ او اند، وآفتابِ جَلالِ أزل همه را بَرابَراست. أمَّا بهمه تابِش نمی رَسد بَرابَر. «إنَّا هَدَيناهُ السَّبيلَ» كِنایتِ أزل است أز بَرابَر بودَنِ او کلّ وُجودرا «إمَّا شاکِراً وإمَّا كَفوراً» كنایت است أز تفاوُتِ محال «تُسقی بماءٍ واحِدٍ ونُفَضِّلُ بَعضَها عَلی بَعضٍ في الأكلِ».

٤٠٠ – واگر مثالی خواهی تا بِفهمِ توو أمثالِ تو نَزدیکتر بوَد، در نِگر: ومِن آیاتِه الشَّمسَ. آفتاب همهٔ عالَم را بَرابَراست، أمَّا تابِشِ آفتاب نه همه جایی بِرَسد، کارهایِ او أز دو گونه است، بعضیرا بی إختیارِ بشری تمام کرد بهخود، چون آسمانو زَمینو ستارهو مَلَكو جنو شَیطان. وبعضیرا بهإختیار بشری تفویض کَرد إتماماً لِحِکمَتِه.

---

1 بسم... الرحیم P I ومنها بسم ... الرحیم L بسم... الرحیم وبه نستعین M / 2 – 3 بدان ... که P L I ای ... بدان که M / 3 – 4 التغابن 64 : 2 م / 5 بدو M L و I – P / 7 و 8 الانسان 76 : 3 م / 9 – 10 الرعد 19 : 4 م / 11 وامثال تو I P L – M / 13 أز M – I P L / را I P L – M / 15 شیطان M شیاطین I P L .

* * * نامهٔ نودو سوم . P 91 . M 38 . L 85 . I 79 * * * *

چون مُصحَفی نوشتَن مثلا ، یادوایی تمـام کردَن ، یا چیزی بَرآمیختن . واینچنین مُوجودات هَرگز بهکمال نَرسد بی کسبِ بشری . وأگـر خواستی که بی إختیارِ خَلق تمام کردی ، هَم بِکردی ، چه آخر این عجب‌تر از وُجودِ آسمان و زمین نیست . أمّا کمالِ حکمتِ أزلی چنین إقتضا کرد .

۴۰۱ –واینجا یك نکته بدان تا در غلطی نیفتی؛ هرکاری که بهإختیارِ آدمی‌تمام شود،چون چیزی آمیختن‌مثلاً هم بدو تمام شُده بوَد چهآدَمی‌راو علمِ آدَمی‌را ، وقدرت‌و إرادتِ آدَمی‌را ، وعروق‌و عصَب‌و عَضَلِ آدَمی‌را که این چیز بواسطهٔ آن آمیخته شُد، هَم أو آفرید . وچون تو کاری بواسطهٔ چیزی کنی بهطریق تَسخیر هم تو کرده باشی تَنها. و این مَکتوب مَن نوشته‌أم بی مُشارَکتِ قـلم ، أگرچه بهواسطهٔ قلَم نوشتم ، مشارَکت باجنس خود تَوانَد بود . وأگر دو عالِم مثلاً تَصنیفی کنند إین تَصنیف‌را باهر دو حوالَت تَوان کرد . أمّا چون یك عالِم تَصنیف کنَد با أو حوالَت کنند تَنها ، أگرچه إین تَصنیف بیِ واسطهٔ قلم‌و حِبرو کاغـذ تمام نَشود. وإینجا أگرچه قلَم‌و حِبر نه مصنّف آفریند جمـلةً وتفصیلاً، لا بدّ قطعِ مشارکت ضرورت بود . إین همه حَقایق در این کلمـهٔ معنّاست : « والله خلَقـکُم ومَا تعمَلونَ » . أگر نه چنین بودی. پس این آیـَت راست نبودی که « هَل مِن خالِقٍ غیر اللهِ یَرزُقـکُم ؟» .

---

1 یا دوایی M L I با دوائی P / 3 چه P L I - M / 6 غلطی P I غلط M L /
7 چیزی P M I حبری L / چه M که P L I / 8 آدمی را وقدرت M وقدرت P L I /
عضل P L I عضد M / 9 چیز P I حبر M L / شد M L شده P I / 10 من M L می
P I / نوشته ام P L I نوشتم M / 11 قلم . . . مشارکت P M I - L / 12 واگر P I
اگر به M L / با M L به P I / 14 بي P L I جز به M / 15 واینجا M L I اینجا P /
تفصیلا P L I تفصیل M / 16 ضرورت (تصحیح) ضرورت تر P M L I / این کلمـه
M L کلمه ای P I / 16 - 17 الصافات 37 : 96 ك / 17 نبودی P L I نبود M /
18 الفاطر 35 : 3 ك .

۴۰۲ – إینجا سالِکان راهِ خدای تعالی بَسی هلاك شدَند ، ومذاهبِ فاسِد وادید آمد . قومي گفتَند : شر أز أو در وجود نیایَد ونوری وظلمتی إثبات کردَند ، ودَر اسلام قومی هم در این هلاك شدَند که إیشان‌را قدریان خوانند . ومصطفا – صلعم – ایشان‌را باگبران بَرابَر می کنَد که القدریّةُ مَجوسُ هذهِ الأمّة . وأز آنجا که مَنم این مَذهب محرَّف است . ندانم که این تحریف دَر اسلام افتاد یا پیش از اسلام . ومِن حیثُ التّحقیقِ همهٔ مذاهِب همچنین است ، از ناقِلان بَد افتاد ، وما آفةُ الأخبارِ إلّا رُواتُها . ودَر اسلام می‌بینیم که هفتادو أند فِرقَت مُبطلان اند ، وهمه‌را غلط أز قرآن‌و حدیث أفتاد . أمّا قرآن‌و حدیث‌را فهم نکردَند ، وقبلِ فهم ، در آن به‌خیالاتی فاسِد تصرّف کردند . وأز آنجا که مَنم هر مَذهب که در عالَم است ، همه‌را أصلی راست هست ، چه أصولِ مذاهب از سالِکانِ رَسیده منقول بوَد . أمّا چون کَسی که هیچ سلوك نکرده بوَد ، در آن تصرّفی کنَد ، لا بد از آنجا در غلط أفتد .

۴۰۳ – وإینجا مَن مَذهبِ قدریان علی التّحقیق والیقین وانمایم ، تا تورا مَعلوم شوَد که فساد دَر مذاهبِ راست به‌روز گارِ دراز چون پیدا گشت ، تامردمان از آن دَر غلط افتادَند . أکنون أگر کَسی أز واصِلانِ به‌حقیقتِ کار گوید : خدای تعالی همَه خیراست ، وأزو همه خیر دَر وجود آیَد ، إین سُخن راست است ، چنانکه خدای تعالی یَعقوب‌را – عم –

1 راه P M I را L / 2 ونوری P L I نوری M / 4 باگبران P M I گبران L / که P M I – L / 7 از P L I – M / بد M L بر P I / 8 می بینیم P L I باری می بینیم M / 11 هست چه M است چون P L I / مذاهب P L I مذهب M / 13 تصرفی P L I تصرف M / لا بد M L – P I / 14 الیقین M التعیین P L I / 15 در از P L I – M / 18 است P I – M L .

آموخت : یا یعقوب إذا جَنَّ علَیكَ اللَّیلُ فتَملَّقني بأنعامي. فقالَ : یا ربِّ وكیفَ أتَملَّقكَ بِأنعامِكَ ؟ فقال : قُل : یا كثیرَ الخیرِ ! یا دائم المَعروفِ ! یا خیرٌ كلُّه ! . لا بَل دَر قرآن چندین جا بگوید : « أرحَم الرَّاحمین » وأز رحیم . هرگز جز خیر در وجود نیایَد .

٤٠٤ – أمَّا سخن این کس‌را فَهم بایَد کرد که گفت : أز خدا همه خیر دَر وجود آیَد ، چه‌این کس که إین گویَد ، أگر در حالِ مَستی بوَد وأگر در حالِ هُشیاری ، در وجود هیچ شَر به‌قلیل و کثیر نبینَد . ویَقین دانَد که أز « أرحمُ الرَّاحمینَ » تعالی وتَقدَّس محال بوَد که شَر دَر وجود آیَد ، چون کسی که ندانَد شنود وبه‌عَقلِ مختصر در این تَصرُّف کند، پِندارَد که أومی گویَد که خدای تعالی شَر نیافرینَد ، پس خالِق شَر کسی دیگر بوَد ، هَیهات !

وَمَن یَكُ ذا فمٍ مُرٍّ مَریضٍ
یجد مُرّاً بـه الماءَ الـزُّلالا

٤٠٥ – واین سخن را که بَر خدای تعالی گفتَند دو معنی بوَد . یکی راست ویکی دروغ . راست آنست که خدا همه خیر آفریند ، وهیچ شَر نیافرینَد ، وشَر در وجودِ خود محال بوَد که بوَد ، یا توانَد بوَد . وإین مَذهب راست است ، أمَّـا فهم إین مذهب به‌حقیقت سَخت مُشکل است بَرأفهامِ خواص تا به‌عَوام رسی . ومعنیِ دیگر که دروغ بوَد آنست که خدای تعالی جز خیر نیافرینَد ، یعنی شر هست در وجود ولیکن نه أو

2 وکیف M فکیف L I کیف P / 4 از M از تعالی وتقدس P L I / 6 چه M L که P I / بود P L I – M / 8 تعالی وتقدس P L I – M / 9 شنودو P I بشنود M بشنودو L / 10 که أو M أو P L I / 11 هیهات I هیهات شعر M L هیهات بیت P / 12 ذا P M I دا L / 18 بود P L I است M.

آفرینـَد ، وإین َمذهبِ قدر است ، وأز آنجا که َمـَنم ، این مذهب‌را أصل جُز چنان َنبوده است ، أمّا به‌روز گار چنین ُشده است . وجملۀ َمذاهب والله أعلم َهمچنین است .

۴۰۶ – چـه گویی مُشبّه است مصطفا – صلعم – ؟ که إذ یتنزّل اللهُ ُکلّ َلیلةٍ . و « الرّحمان َعلی العرشِ استوی » مذهبی دروغِ باطـل َبرساختـَند . آخر می‌دانی که مُستـَنـَدِ مذهبِ باطلِ إیشان کلمۀ َحق بو َد أز ُقرآن‌و حدیث ، ولیکن چون به‌فهمِ خود در آن َتصرّ ُف کردنـد ، در غلط افتادند . وروزگاری خوا َهد بود که إین َمذهبِ َتشبیه ِبمانـَد ومُستندِ أوهامِ ایشان نماند ، چنانکه رسول – صلعم – فرمود : به آخرِ زمان قرآن بآسمان شو َد . واین خود عالـَمی دیگراست ، وأفهام وأوهام همگنان ِبدین نر َسد .

۴۰۷ – أمـّـا در خاطر می‌بود که تو گویی شر در وجود چون َنبود ؟ وقرآن ِبدین ناطق است که َشر هست در وجود ، که نامِ شر در قرآن وحدیث ِبسیار است ، وأگر َشر نبودی مصطفـا – صلعم – نگفتی : وقِنا َشرّ َ ما َقضیَتَ َلنـا . وَبیانِ إین تمامی پاره‌ای مُتـَعذّر است چند سبب‌را ، یکی : آنکه َتطویلی خوا َهد ووَقتِ َمن این تطویـل احتمال نمی کنـَد . دویم : آنکه َفهمِ تو به‌روزگارِ دراز به‌حقیقتِ إین إین کار بر َسد . سیوم : آنکه َخلق جمله ، إلا ما شاءَ الله ، عادَت َپرستند ، چون به‌خلافِ َمسموع َشنوند ، وأز علمایِ ظاهر چیزی دیگر شنو َند ، در آن به‌جهلِ خود خوض کنند ، ودر شرع از این َسبب بیانِ إین مسأله حرام است ، چنانکه گفت : إذا ُذکِرَ القدرُ فأمسِکوا .

4 که ML - PI / 5 طه 20 : 5 ك / 8 در ML ودر PI / 9 به آخر M آخر PLI / 11 بدین PLI بدان M / 13 که نام PLI چـه نام M / 14 نگفتی M نفرمودی PLI / 18 برسد M رسد PLI / 19 به PLI - M .

۴۰۸ – نه أز آن حرام است که هیچ کس نَداند ، بلکه در آن آفات بسیار است ، بعضی بِگفتم وبیشتر نگفتم . وأگر هیچ کس به قَدر بینانبودی مصطفا – صلعم – نگفتی که : القدر سِرُّ اللهِ فَلا تَفشوهُ . زیراکه فلا تَفشوهُ ، باکسی گویند که سِرّی داند . أمّا با إین همه تورا در این سودا نَتوانَم گذاشت ، واین قدر که تورا سورتِ إستبعادو إستنکار بنشانَدهم بنویسم ، اگرچه بهتمامی تورا دیر مَعلوم تواند شُد ، وباشَد که هرگز خود مَعلوم نَشود ، چه بسیاری شروط است فَهمِ این را بیرون از آنکه بَیان کنَند .

۴۰۹ – بِدان أیْ دوست ، وفَّقَكَ اللهُ لِكلّ خیرٍ ، که در وجود بسیار شَر هست که توو أمثالِ تو بنتوانید دانستن که آنرا اگرچه بگونهای شَر خوانند ، أما مِن حیثُ التَّحقیق آن خیرِ محضاست نه شر ، چنانکه مثلاً تو دارویی خوری ، وفصدو حجامَت کنی ، و کودَکرا بزنی تا عِلم آموزَد ، ویا أز کاری بَد دَست بازدارد . این همه بنوعی شراست وشر توان خواند ، زیراکه هرچه نه موافق طبع آدمی بوَد آنرا بِاصطلاحِ عموم شَر خوانَند أمّا همه کَس دانند که کودَکرا چون مادَرو پدر زَنند عینِ خیراست وغایتِ رَحمتو شَفقت .

۴۱۰ – بلی إینجا پِدرو مادر را دو إرادت است ؛ إرادتی کلّی که

---

1 – 2 آفات بسیار M بسیار آفات P L I / 2 بعضی M L وبعضی P I / 3 صلعم M صلوات الرحمان افاضلها وتسلیماته أزاکیها علیه P L I / 4 کسی گویند P L I یکی ثوان گفت M / 5 استبعاد P L استبعاد M I / 6 به تمامی M L تمام I تمامی P / که M L – P I / 10 شر M L غیر P I / دانستن P L I دانست M / 12 دارویی P L I دارو M / 13 یا P L I یا تا M / باز دارد P L I بدارد M / این M واین P L I / 14 آدمی بود P L I است آدمی را M / 15 دانند M L I داند P / که M L – P I / 17 بلی P L I بل M / را دو M L او P I .

به کودَك همه خیر خواهند ، وإرادتی جزوی هست که پَس از إرادتِ کلی وادید آیَد ، َهر جا که أو قابلِ خیر نیایَد إلا به‌واسطهٔ شری ، إیشان‌را أعنی ِپدرو مادر را ، إرادتی جزوی پدید آیَد ، تا به کودك شرّی خواهند واورا حجاَمت کنَند یا ِبزنند ، ومَعلوم است که إیشان خیر می‌خواهند به کودك اگرچه إین‌کار را به‌زبان خودهم شر خوا َنند چه‌دانند که کودك‌را آن خوش َنیایَد وأز آن ِبرنجد ، وهرچه آدَمی أز آن ِبرنجد َشر خوانَند ، پَس باعثِ إیشان بَرزدنِ آن کودَك هم خیرو شفقت است ، وأگرنه إرادتِ خیرِ ایشان بودی هرگز کودك‌را نزدندی ، وأگرنه غایتِ رحمت وَتعطُّفِ ایشان بودی َبر کودك َهرگز ایشان را إین إرادت جزوی پدید نیامَدی .

٤١١ – وچون این حقایق به‌کمال مَعلوم َشود ِبدانی که َسبَقت رحمَتی َغضبی چیست . زیراکه َسبقِ رحمت برغضب آنست که إرادتِ خیر کلّی بوَدو أوّل بوَد در دَرَجت ، وإرادتِ شر جزوی بوَدو متأخّر بوَد در رُتبت . پس اگرنه رحمت أوّل بودی ، هرگز أورا َغضَب نبودی ، وأگرنه إرادتِ خیر بودی ، هرگز مُرید شر نبودی . وأگرنـه آن بودی که بعضی کارها موافقِ طبعِ آدَمی نیست ،خود نامِ شر بَرهیچ کاری إطلاق نکردی . چنانکه أگرنه َنقصان‌و جهلِ کودَك بودی ، هرگز مادَرو پدَر را حاجَت نبودی ، تا أورا ِبزدَندی تا عِلم آموزَد . پَس این َشر که مـادَرو پدر را إرادت است دَر حقِّ کودك پنداری خود از کودك خاست . وهمچنـین غضبِ أزلی َلفظی مُتشابـِه است ، وأگرنه ُنقصانِ آدَمی بودی ، أو خود أز این دوراست چنانکه گفته أند :

2 وادید P L I پدید M / 3 شری P L I شر M / خواهند P L I خواهد M / 4 حجامت . . . بزنند P L I بزند وحجامت کند M / 5 چه M که P L I / 7 آن M - P L I / هم P L I همه M / 8 غایت P L I عنایت وشفقت M / 9 ایشان‌را I L P در ایشان M / 12 - 13 شر . . . رحمت I M P - L / 13 اول P L I ازل M / 17 بزدندی P L I بزنند M / 19 واگر I M P أگر L / 20 اند I L اند بیت P M .

گویی دودِ دلِ ریشِ من است   خیمه بَر آن عارضِ خُرُّم زَده

٤١٢ – واینجا بسیار ضُعَفا مُتزلزِل شوَند و گویند: صفتِ أو قدیم بوَد وبا آدمی چون بگردَد ؟ ندانند که أوصافِ إضافی دیگراست وأوصافِ ذاتی دیگر ، وأگر صِفتِ أو همه یکسان بودی ، لا یزالُ العبدُ یتقرَّب إلیَّ بالنَّوافِلِ حتّی أحبَّهُ . صفتِ محبّی خود موقوف کرد بَرعملِ آدمی ، ومَعنی این نه آنست که بعدِ عملِ آدمی أورا صفتی پیداگردد ، چه بروی تغیُّر مَحال بوَد . وأگر خواهی که أز أوصافِ إضافی آگاه شوی ، بدانکه چون تورا هیچ فرزندی نبوَد خدا را خالقِ فرزندِ تو نتَوان خواند ، چون تورا فَرزندی پیداشُد أورا بِدین وَصف مَوصوف توان کرد که خالِقُ الولدِ أعنی وَلَدِکَ لا وَلَد غیرِکَ . لا بل قادری ِ ویْ مـا را أز مَقدورات پیداشد ، ومُریدی ِویْ از وجودِ مُرادات بدانستیم .

٤١٣ – وأگر کمالِ بیان خواهی بی مُداهنَت ومُراقبَتِ جوانِب ، أز آنجا طَلَب کن که شاعر گوید :

در گوشِ تو هرچه زرّو مُروارید است
آن از رُخِ و چشمِ مَن فرو بارید است

چه أگر ظاهر بِگویم از هرزه گویان تَرسَم ، وچون در شعر بِگویم و بِگریزم ، هرکسی پی نتواند افتاد . ونیز نَتواند گفت که چه خواستی ؟ امّا صاحبِ بصیرت داند که الحُرُّ تَکفیهِ الإشارَةُ . أگر چه تو پی نتوانی بُرد ، أمّا بِسیارَند که بِتوانند ، پس در این نامه مَقصود تویی ولیکن مِن حیثُ المجاز ، أمّا من حیثُ الحقیقة ، مقصود کسی است که إین فَهم کند ،

3 با PLI به M / 4 صفت PLI - M / 6 ومعنی . . . آدمی PMI - L / چه M که PLI / 9 فرزندی ML فرزند PI / 11 مریدی PMI مرید L / 12 کمال ML کل PI / 13 گوید MLI گوید بیت P / 16 در ML - PI / بگویم و ML بگویم PI / 17 افتاد . . . نتواند PMI - L / 19 برد أما M افتاد PLI .

ومقصود آنست که غَضبِ أورا معنی إرادتِ شر است ، وأگرنه آدمی بودی خود در وجود هیچ شر نیست ، لا بَل خیرهم بِدان گویند ، در أفعال أو ، که تورا بَعضی موافِق آید ، واگرنه آنجا که جلالِ أزَل است نه‌خیراست ونه شر . وأگر گویی چیست ؟ گویم : أوست . وأورا کمال‌نه بدان است که تورا أز أو کاری خوش آید وخیرش نام کنی ، یا نُقصانَش از آن بود که چون چیزی آفریند که تورا خوش نیاید ، أورا خالقِ شر خوانی ، واین غایَتِ بیان است اگر بِدانی .

٤١٤ – لعمری ! اینجا بِماند ، که باشد که تو در هَر شرّی خیری نبینی و بِنتوانی دیدَن ، بس گویی دَر این چه خیراست ؟ وچه خیر بوَد که یکی أبد الآباد در آتش بوَد ؟ وندانی که قاطعِ طریق‌را مثلاً کشتن عین خیر بوَد ، وأگرچه در حقّ أو علی الخصوص عینِ شر است ، در حقّ آدمیان علی العموم عین خیراست . وچون قاطعِ طریق‌را بِکُشتیم خیر خواسته باشیم نه شر . وچون حِجامَت کنیم هَم خیر خواسته باشیم ، اگرچه بَعضی اعضا مجروح شوَد وأثرِ جراحت بماند ، أمّا چون مقصود سلامَتِ کلّی بدن بوَد ، این خیر بوَد ، وأگر بی هیچ مَقصودی أز أنواعِ خیر جراحتی بَر عضوی کنیم این شرِ محض بودو مضادِ رَحمتو شَفقت بوَد .

٤١٥ – اینجا بِدانکه تو در أفعالِ أو لابد أنواعِ شُرور بینی ، أگر خواهی که خیرهایِ عظیم که در زیر هَر شرّی هست بدانی تورا به‌سلوکِ تمام حاجت أفتد ، وبه‌تدریج این بَر تو گشف گردَد . أمّا حالی تورا بسیار

3 واگر ML أگر PI / 7 أگر M واگر PLI / 8 هر M همه PLI / 9 خیراست PMI – L / 10 ندانی PMI ندانی که ندانی L / 11 آدمیان M عالمیان PLI / 12 عین ML – PI / وچون PLI چون M / 4 بدن بود PI بدن است M بدان بود L / 17 اینجا PLI واینجا M / تو PLI تورا M / 18 هست PI است ML / سلوک PLI سلوکی M / 19 گردد PLI شود M .

أنواع از شرور بماند که تو در آن هیچ خیر نبینی . ومَثَلِ تو آنجا مثل طفلی رَضیع بوَد که پدر اورا حجامَت کنَد یاما دَر داروی تلخ به‌قهر در حلقِ او ریزَد ، وممکن نیست که کودك بتوانَد دانِست که پدر بدو چه خیر می‌خواهَد زیرا که طفلِ رَضیع‌را جُز إدراكِ أَلَم نیست در حجامَت ، وجُز إدراكِ تَلخی نیست در دارو خوردَن : وچون به‌عالمِ عقل رسد بدانَد که آن عینِ خیر بوَد ، ودَر آن ذرّه‌ای شر نبوَد .

٤١٦ – واینجا نیز بِدانکه عمومِ خلق أطفال‌اند ، وتو نیز یکی أز إیشانی لا بد هَر ساعتی إنکاری کنی بَر تقدیر ، وچون به‌عالمِ عقل‌و دین رَسی‌و بالِـغ گردی‌و در مَنازلِ أنبیا –عم– وأولیاو علما رَخت بنهی بدانی که بَر تقدیر هیچ إنکاری را به‌قلیل‌و کثیر وجه‌نیست . الرِّضا بالقضاءِ بابُ اللهِ الأعظم ، تورا معلوم شوَد ، ودر کشف افتادنِ إین حقایق دَرجات نامتناهی است .

٤١٧ – دَرَجهٔ أوَّل اینست که گاه گاه ، کالبرق الخاطِف ، روی نماید ، وپس در حجاب شود . أگر با تو أز این أثری بماند همه إین گویی :

در چشمَم چهرِ چون نگارِ تو بماند
برروی‌َم رنگِ گوشوارِ تو بماند
مستی سپری شدو خمارِ تو بماند
خَر رفت‌و رَسَن بِبرُدو بارِ تو بماند

1 از PLI – M / 2 به قهر M – PLI / 3 که کودك PMI کودك L / 4 – 5 در حجامت PMI – L / 5 در PLI اورا در M / وچون PLI چون M / 8 ایشانی ML ایشان PI / عقل PMI عقل L / 10 انکاری‌را PLI انکار M / 11 در PLI – M / 14 أگر PMI واگر L / گویی I گویی شع L گویی که بیت M گویی رباعی P / 17 مستی سپری M مستی سپر LI هستی بسرم P .

۴۱۸ ـ أمـــا أگر با تو أثری نماند یك نقطهٔ دَردو حَسرت گردیو می گویی :

رُبَّ لَیلٍ با لصبح من وجـــه لیلی
صافحت فورة العشا نهضـــة الصبح

چون دوامی بود در بعضی حقایق پیدا گردد ودر بعضی هنوز کشفی نبود وحال تورا این بود که گفت :

جاریة بسفوان دارهـــا تمشي الهوینا مایلا خمارها

واگر تورا زبانی بود که در آن قوّتی مانده بو د این انشاکنیِ :

تَراءَت لَنا کالشّمسِ تَحتَ غَمامَةٍ
بَدا حاجبٌ مِنها وَضنّت بِحاجِبِ

چون در همهٔ حقایق علی التساوی بود این معنی کشف افتد. أقویا در این عالم هشیار باشند ، وأز خدای تعالی عافیت خواهند ، که بو بکر صدیق از مصطفا ـ صلعم ـ چنین گفت که ما سَألَ الله عَبدٌ شیئاً بعـــدَ الیقینِ أفضلُ من العافیة . وضُعفا إینجا مَست گردنـــد وبلاو محنت خواهند ومی گویند :

إن شئتِ جُودی وإمّا شِئتِ فامتنعي
کِلا هما مِنكِ مَنسوبٌ ألی الکرَم

۴۱۹ ـ اینجا بدانی که رَقص کردَنِ زُلف بَر رویِ مَعشوق چه بُوَد:

---

2 می گویی L I می گویی شعر M می گویی بیـــت P / 4 صافحت ... الصبح M بو شجعا صافحت فوره العناية نهضة الضحی P L I / 6 و I L P ـ M / گفت L I گفت شعر M گفت بیت P / 8 و P L I ـ M / بود M ـ P L I / قوتی M L I قومی P / کنی L I کنی بیت P M / 10 بحاجب P L I جبی M / 11 علی . . . کشف M این معنی علی التساوی P L I / 13 مصطفا P L I رسوو M / 15 گویند L I گویند بیت P گویند شعر M / 16 فامتنعی P L فاسقی M فامتهنی I / 18 بود L I بود بیت M بود رباعی P .

تا زُلفِ تور بَر رُخِ تو رقّاصی کرد
مـا نندۀ نمرود دلم عاصی کرد
در یایِ دو چشمِ مَن تهی گشت زِدُر
از بس که درو هجرِ تو غوّاصی کرد

اینجا بوَد که مستان‌را مَعلوم گردَد که ظلمَت‌و نور چون پرستند وهمگیِ ایشان یك نقطه سماع گردَد در این که گفت :

تا زُلـــفِ تو بر رخِ تو شدلاله پرَست
در شَهر هَزار توبه أفزون بِشکست
مستور نیاید أنـدر إین شهرِ بدست
أبدالان بیدَلندو مَستوران مَست

۴۲۰ – هشیاران‌را در این مَقام مَعلوم گردَد که زُلف بُریدنِ مَعشوق چه معنی دارَد ، چنانکه بَر زبانِ عاشقی این معنی رانده شُد که :

تا ببُریدی دو زُلف بَر عارضِ مَست
صَد پَرده دَریده گشت‌و صَد توبه شکست
خوبیت بـه‌مَستی‌و بـه‌هشیاری هست
هشیارِ نکوتری ندانَـــم یا مَست

آنجا که « وَجَعل الظّلُمات والنُّورَ » روی واپوشد« اللّه نور السّماوات والارض » خودرا جلوه دادَن گیرَد ، جلال ، همه جمال گردَد ، وقهر همه لُطف باشَد ، وشَر همه خیر بوَد ، ووِصالِ أبَدی ولَذّتِ سَرمَدی روی

---

2 ماندهٔ P M L مانند I / 6 نقطهٔ P L مقطعهٔ I نطفهٔ M / گردد M L گردو P گردو I / گفت L I گفت بیت M گفت رباعی P / 12 معنی M L - P I / که M رباعی P - L I / 16 نکو تری ندانم M ندانم که نکو تر P L I / 17 آنجا P L I اینجا M / الانعام 6 : 1 ك / 17 - 18 النور 24 : 25 م / 18 دادن گیرد P L I دهد M / 19 بود P L I گردد M .

با تو نماید . پس بِدانی که هَرگز نَدانستی و بِبینی که « هذا یومکم الّذي کنتم توعدونَ » چه بوَد و أعدتُ لِعبادِيَ الصّالحینَ ما لا عینٌ رأت ولا أذنٌ سَمِعت ولا خَطَرعلی قلبِ بَشرٍ . خودرا أز پَرده بیرون آورَد « فَلا تَعلمُ نَفسٌ ما أخفِيَ لَهم من قُرَّةِ أعیُنٍ » ظاهر گردَد « وآخِرُ دعواهم أنِ الحمدُ لِله ربِّ العالمینَ .

۴۲۱ – همه أو گردی « فیُدمِغُهُ فإذا هُوذا حقٌ » ،« وإذا شِئنا بَدّلنا أمثالهُم تَبدیلاً » ،« یومَ تُبدّلُ الأرضُ غیرَ الأرضِ » زیرو بالا نمانَد ، راست‌و چَپ مَحو گردَد ، قُدّام‌و خَلف نیست شوَد ، تَقدُّم وتأخُّر نماند، زَمان‌و مَکان‌را پی کنند ، وتا اِین نَبود وِصالِ أزل محال است .

تا بندِ زمانه را خِرد نگشایَد
وَصلِ مَن‌و تو بُتا فَراهَم نایَد

۴۲۲ – واِین خود دیر خواهَد بود ، لابل دیراست که نَبود ، لا بل قومی‌را دیراست که بوَد وقومی‌را نَبود . آنها که در انتظارند می گویند :

تا رایِ تو أز بهانه بیرون آیَد
جانِ دگرو جهانِ دیگر بایَد

آنها که رَسیدند ، چون باز گشتند همه اِین می گفتند :

پیمودَم راهی که نپیمایَد کس
جایی که نه جای بودو نه پیش‌و نه پَس

1 باتو P L I به تو M / 1 ـ 2 الانبیاء 21 : 108 ك / یومکم الذي (قرآن) ما L I P M / 3 ـ 4 السجدة 32 : 17 م / 4 ـ 5 یونس 10 : 10 ك / 6 الانبیاء 21 : 18 ك / 6 ـ 7 الانسان 76 : 28 م / 7 ابراهیم 14 : 28 ك / 9 پی M L می P I / است L I است شعر M است بیت P / 12 لا بل دیر P L I لا بد دیر M / 13 گویند L I گویند شعر M گویند بیت P / 15 جهان دیگر M L جان دگر می I جای دگر می P / 16 می P L I ـ M / گفتند L I گفتند بیت P M .

این بیت من گفته‌ام وتمامیش این است :

آنَم که چو مَن مَنَم به گیتی دَرو بَس

3 نا بوده مُقیم دَر مقامی دو نَفَس

وهذا البیتُ الأخیرُ هو الأوَّلُ، والحمد لله ربِّ العالمین، وصلی اللهُ علی محمدٍ وآلِهِ وبارکَ وَسَلَّمَ .

1 من M – L I P / است L I است نظم M است بیت P / 4 والحمد . . . العالمین M – L I P / 4 – 5 وصلی . . . وسلم L I P – M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۲۳ ـ سَعادتِ دو جهانی تورا أز جنابِ أزل مبذول باد ، أیّ برادرِ عزیزو دوستِ مخلص ، بدان که پیش از این مکتوبی نوشته‌ام ودر آنجـا چیزی نوشته‌ام که پارهٔ استبعادی دارَد ، هرچند بیانی شافی کرده‌ام أمّا می‌پندارَم تورا هنوز اشکالی می‌مانَد در آن . وآن کلمه آنست که گفته‌أم که مذهبِ قَدریان محرّف است ودر أصل مذهبِ ایشان راست بوده است ، وبطلانِ آن أز ناقِلانِ بَد أفتاد که فَهم نکردَند . وهمهٔ مذاهب خود همچنین است ، از آنجا که تحقیق است ، ومي‌باید که سالكرا همه معلوم گردَد ، چه لا بُد بَر راه سالِك است . ومذهبِ قَدر اینست که گویند : شرنه أز خدای تعالی دَر وجود آید وإین کُفراست ، زیراکه خدایِ دیگر اثبات باید کرد ، پس مذهب گبران بوَد که یزدانو أهرَمن إثبات کردَند . والقدريّةُ مجوسُ الأمّةِ إین بوَد . واینجا چند أصل بیان مي‌باید کرد تا مَقصودِ من به‌تمامی معلوم شودَ .

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L ومنهـا في أصول المذهب بسم . . .
الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ه بسم . . . الرحیم N / 3 ودوست مخلص N
ـ P M L I / 3 ـ 4 نوشته ام . . . نوشته ام N M L نوشته... نوشته است P I / 5 تورا
P L I ـ N M / اشکالی می ماند P M L I اشکال باقی است N / 6 که P L I ـ N M /
7 نکردند P M L I نکرده اند N / 9 قدر P M L I قدریان N / گویند P N L I گوید
M / 10 در وجود آید P M L I است N / 13 به تمامی معلـوم شود N معلوم شود به
تمامی P M L I .

* * * نامهٔ نودو چهارم . P 87 . N 5 . M 39 . L 81 . I 75 * * *

۴۲۴ – أصلِ أوّل : آنست که چون سخنِ واصلان مشترك الدّلاله بود بر دو معنی یا بر سه معنی ، وأز آن معانی یکی راست بوَد ودیگر دروغ ، لا بُد هر که نداند در غلط افتد .

أصل دوّم : آنست که سُخنِ واصلان جز مشترك الدّلاله نتوان بوَد ومحال است که نه چنین بوَد .

أصلِ سوّم : آنست که لفظی هست که بَر گونه‌یی مذهب قدر ، از آن لازِم آید ، وبه وَجهی راست است .

أصل چهارُم : آنکه همهٔ مذاهب‌را یا أغلب مذاهب‌را أصل راست بوده‌است وبه روزگار مُحرّف گشته است .

أصلِ پَنجُم : آنکه تَحریف‌را أنواع است ومتعـذّراست که دَر حَصر تَوان آوَرد .

أصلِ شِشُم : آنکه سالِك‌را ضرورَت است که بر این مَذاهب گذَر کند . آنگه باشد که دَر آن بماند وباشد که أز آن بر گذرَد .

ودر این شِش أصل بسیار فواید مَعلوم گردَد . وندانَم که وقت چه إملا خواهد کرد دَر هر أصلی . ومِن اللهِ التّوفیقُ وعلیه التّکلانُ ، وبه الإعتِصامُ ، وإلیه المفزعُ من شرّ کلِّ ذی شرٍ وصلّی اللهُ علی محمّدٍ وعِترَتِهِ .

---

1 اصل أول I L M P (١) N / چون M N - I L P / 2 دیگر I L M P یکی N / 4 اصل دوم I L P اصل دوم بیان M (٢) N / سخن M N سخنهای I L P / نتوان بود I L P نتواند بود M نبود N / 6 آنست که I L N P آنکه M / 6 اصل سوم I L M P (٣) N / 6 - 7 مذهب قدر از آن M از آن مـذهب قدر I L P مذهب قـــد N / 7 آید I L P است N M / وبه وجهی ... است I L N P - M / 8 اصل چهارم آنکه I L M P (٤) آنست که N / 9 بوده L M N - I P / گشتـه است M گشته I L P شده N / 10 اصل پنجم I L M P (٥) N / 10 - 11 که در ... آورد I L M P أصل آن N / 12 اصل ششم آنکه I L M P (٦) آنست که N / بر این N بدین I L M P / 13 گذر کند آنگه N شکر فدا آنکه L شکر I شکر بدانکه M سکر P / بر گذرد I L N P بگذرد M / 14 وندانم M N ندانم I L P / 16 صلی ... عترته I L P صلی ... آله M وحسود N .

۴۲۵ – أصلِ أوّل : در بیان آنکه ألفـاظ چون مُشترك الدّلاله بوَد لا بد هر که نداند دَر غلط افتد. بدان أیْ عزیز! إشتراك یا در لفظی مُفرد بوَد یا در قولی که مرکب بوَد از آن ألفاظ مُفرد. إشتراك در لفظِ مُفرد چنین بوَد که گویند مثلاً : مُشتری ، یا عین ، یا قرؤ ، چه مُشتری دلالت کند برخریدار وبرکوکبِ آسمانِ ششم. وعین همچنین بر آفتاب و بردیده و بر زر دلالت کند. وقرؤ بر طُهرو حیض دَلالت کند. أمّـا إشتراك دَر کلام أعنی در قولِ مُرکب أز ألفاظ چنین بوَد که گویی مَثلاً : أخرجتُ أخی من الظّلماتِ إلی النّورِ وَالله تعالی یُحیِي الموتی چـه إحیایِ موتی دو معنی‌را بشاید، یکی آنکه همگنان فهم کنند ، دیگر آنکه أز جاهلی عللی کند خدای تعالی،چه این معنی‌را هم إحیاء الموتی گویند. واین که ، أخرجت أخی من الظّلمـاتِ الی النّور ، بر آن دلالت کند که ضیاء الدّین را که برادرِ تست أز جایی تاریك دست گیری وبه‌جایی روشن آوری. وبر آن نیز دلالت کند که برادری مسلمان‌را از ظلمتِ جهل خلاص دهی تا عالم شود. ودر قرآن ، إحیاء الموتی ، بدین معنی آمده است. ولفظِ « أخی » هم مشترك است چـه انما « المؤمنونَ إخوة » خود معنی دیگراست. وأنواعِ إشتراك در ألفاظِ مفرد وأقوالِ مرکّب بسیار است ، وشرح آن حالی ما را بکار نیست.

---

2 عزیز P M L I دوست عزیز وفقك الله لطلب السعادة القصوی N / 3 که...آن M L I P مرکب از N / اشتراك P N L I واشتراك M / 4 گویند N M گوید P L I / چه N M که P L I / 5 ششم N سادس P M L I / 6 طهرو P N L I طهرو بر M / 7 مثلا N M - P L I / 9 بشاید P M L I دارد N / 10 خدای تعالی P M L I - N / چه N M - I P L / 13 برادری M L برادران P I برادر N / دهی P N M L I کنی (حاشیهٔ N) / 14 احیاء الموتی P L I - N M / 15 چه N M که P L I / الحجرات 49 : 10 م / 17 ما را L I P N مرا M .

۴۲۶ – أکنون بدان که چون شاعر مثلاً گوید که :

خذوا بِدَمی ذاتَ الوِشاحِ فَاِنَّنی
رَأیتُ بِعینی في أنامِلِها دَمِی

اینجا خود قرینه هست که گواهی می‌دهد که عین آفتاب نیست وزر نیست. وچون در قرآن گوید که « إنمّا المؤمِنونَ إخوةٌ » خود ظاهر بود که أخوّتِ ظاهر نیست. کار آن دارد که در قرآن گوید که « والمُطلقات یتربَّصنَ بأنفسهن ثلاثة قُروءٍ » واین با خود هیچ قرینهٔ ظاهر ندارد که طهر است یا حیض. ومصطفا – صلعم – گوید : الطواف بالبیتِ صَلاة الّا أنَّ الله أباح فیها الکلامَ. واین جا قرینهٔ ظاهر است که حکم طواف حکم نماز است مثلاً. یا ثوابش ثوابِ نماز است.

۴۲۷ – أکنون هر جاکه قرینهٔ ظاهر بود خود پوشیده نماند وآنجـا که قرائن نبود خود هیچ حکم به‌تشبیهی کس نکند. اشکال آنجا بود که دو قرینه بود، ویکی بر معنیی دلالت کند ودیگر قرینه بر دیگر معنی. واین در قرآنو اخبار بسیار است، ودر عقلیات بسیار مذاهب فاسد از اینجا بازدید آمد. أمّا در قرآنو اخبار قریب تراست. و چون دو مجتهد در آن تصرّف کنند هر دو حق بوَندو هر دو بر إجتهـادِ خود مثاب باشند، چنانکه دو مجتهد نماز فرا دو جهت کنند، لا بد هر دومصیب اند، وچون إین خَطا در

1 مثلا N M مثل P L I / که I که شعر M L که بیت P ـ N / 3 بعینی N M L I بعینها P / 5 الحجرات 49 : 10 م / 6 گوید P N L I بود M / 6 ـ 7 البقرة 2 : 228 م / 7 و P M L I ـ N / باخود P M I خود L را N / ندارد P M L I نیست N / 9 حکم طواف N حکمش P M L I / 11 جا که P M L I کجا N / 12 قرائن P M L I قرینه البته N / حکم P M L I حکمی N / کس P L I ـ N M / 13 ویکی P M L I یکی N / در N M دو در P L I / 14 مذاهب N M است مذاهب P L I / اینجا P L I این N M / بازدید P M L I وادید N / 15 آمد P M L I آید N / اما N واما P M L I / وچون M L I چون N P / 16 بودند N L بود P M I / بر P M L I در N .

عقليّات أفتــد مشكل بود ، چه مخطى مأخوذ است ، مأجور نيست ، ونيز معاقَب بوَد .

٤٢٨ – وسببِ اين آن بود كه در عقليات در هر مسئله‌اى لا بد حكمى هست از نفى‌و اثبات . ودر ظنّياتِ فقهى نه چنين است زيرا كه در وقايع هيچ حـكم معيّن نيست . وقومى مى گويند حـكمى هست على التعيين واين خطا است . ووجه خطاىِ اين قوم بازنمودن دراز است ، وحالى أز مقصودِ مـا خارج . أكنون هرجا كه لفظى مشترك الدّلاله بود ، اگر در ظنّيات است ، چون أهلِ إجتهاد در آن تصرّف كنند ايشان‌را مسلم است ، وآنكه بدرجۀ إجتهاد نيست ، اورا نرسد كه به‌مجرّد وهمِ خود در آن تَصرُّف كند ، پس اورا چه بايد كردو كدام عالم‌را تقليد كند ؟ در اين هم سخن بسيار است ، ومقصود من نه بيان اينست .

٤٢٩ – واگر اين اشتراك در عقليّات قطعى بود لا بد هركه شروطِ آن كار نداندو بريك معنى حمل كند كه آن معنى باطل است ، أز جهلِ خود اين تصرّف كرده بود چنانكه در مذاهبِ قديم است كه الحركة لا وجود لها . اگر كسى در اين تصرّف كند ونداند لا بد در غلط افتد . وهمچنين در مذاهبِ قدمـا بيايد كه جوهرِ فرد موجودى‌است وايشان بدين كلمه معنى راست

1 مأخوذ است N - I P M L I / 2 بود P L I است N M / 3 هر P N L I - M / 4
هست N M است P L I / زيرا P M L I - N / 5 حكم P N M I حكمى L / معين L I
N - P M / هست N L نيست P M I / 7 خارج P L I خارج است N M / أگر N M
وأگر P L I / 10 پس P M L I - N / 11 نه بيان اينست P M L I در انشا نيست N /
13 كار P M L I - N / كه P M L I - N / 14 قديم N M L I قديمه P / 15 مذاهب
P M L I مذهب N / 16 كلمه معنى راست M L كلمـه معنى ديگر راست N معنى كلمه
دانست I معنى دانست P .

خواسته اند ، چون کسی از سرِ جهلِ خود در این خوض کند جوهر فرد که متحیّز بودو نا منقسم اثبات کند ، واین جوهر فرد بدین صفت محال الوجود است ، وچنین أغلاط بسیار است در مذاهب قدما ، وهمه أز أوهام خاست . وأز این سبب است که مصطفا – صلعم – گفت : الولد للفراش وللعاهِرِ الحجرُ أی الخیبةُ . قومی که تازی نیك ندانستند پنداشتند که رجم می‌خواهد واین خطا است .

۴۳۰ – أصلِ دوّم : در بیانِ آنکه سخن‌هایِ واصلان لا بدّ مشترك الدّلالة بود ، وجز چنین نتواند بود . واین بدان بدانی که ألفاظِ موضوع جز محصُور نیست ، ومعانی نا محصور است وچون معانی صد چندِ ألفاظ بود ، لا بد إشتراك در ألفاظ ضرورت بود ، ونیز هر لفظ که موضوع است معانی ظاهر را بوده‌است ، آن مسمّیات که عموم نبینند وندانند ، آن را هیچ لفظی موضوع نیست . أکنون در عالمِ ملك چون مسمّیات مُدرَك است عموم‌را به‌دیدهٔ ظاهر ، لا بدّ آن‌را الفاظي موضوع است ، چون سماو أرضو جبلو برّ وبحرو عسلو انسان إلی سایرها . ومدرکاتِ عالم ملکوت چون ظاهر نبود همگنان‌را ، لا بد آن را ألفاظی

1 - 2 فرد . . . بودو P N L I متحیز M / 2 واین P M L I این N / 3 أغلاط P M L I اختلاف N / وهمه أز P M L I واین همه از N / 4 گفت . . . للفراش N گفت M فرمود P L I / 5 أی M - P N L I / تازی نیك P L I این تازی M تازی N / 6 واین خطا است N واین P L I والسلام M / 7 های P M L I - N / 8 بدان L I بران P M N / 9 وچون . . . چند ألفاظ M وچون معانی ضد چند ألفاظ L وچون معانی چند الفاظ P I چون چنین N / 11 آن P N L I از M / 13 چون P L I N M / ألفاظی P M L I الفاظ N / 15 ومدرکات M L - P N I / چون N M راچون P L I / نبود P M L I نبودو N / ألفاظی P M L I الفاظ N .

موضوع نبود. وچون کسی خواهد که از آن خبر دهد لا بـد اورا از آن ألفاظِ موضوع، لفظی بهطریق إستعاره ببباید گفت.

۴۳۱ – واین خود عجب نیست در همـهٔ علوم بدین حاجت بوده‌است وبه‌ضرورت ألفاظی مستعار آورده اند، چنانکه‌فقها گویند مثلاً: فرعو اصلو علّتو حکمو طردو عکس، ومتکلمان گویند: جوهرو عرض، لا بل نحویان گویند: معربو مبنیو مبتداو خبر، وتصریفیان گویند: صحیحو أجوفو ناقصو لفیفو ذوات‌الثلاثه‌و ذوات الأربعه، وعروضیان گویند: وتدو سَبَبو فاصِله‌و خَرَمو جزم. ومقصود آنست که در این علمـها که خوض کرده‌اند از این مستغنی نبوده‌اند، چه از این معانی به‌طریق المطابقة در کلّ کلامِ عرب هیچ عبارت نیافته اند. وچون خوض کردن در علوم ضرورت بود آخر از کلام عرب به‌طریق الاستعارة والمناسبة الفاظ آوردن أولیتر بود که أز زبانی دیگر. ولفیفو ناقصو جوهرو عرض آخر مناسبتی دارد با مُسمّیاتِ خود که خبزو لحمو سمنو عسل ندارد. أگر چه أز جوهرو عرضو وتدو فاصله، در عرب هم این حقایق فهم نکنند.

۴۳۲ – اکنون بدان که چون پس از مرگ أحوالی خواهد بودن، و آن احوال‌را هیچ أسما نیست در کلامِ عرب، چون مصطفا – صلعم – یا واصلی

---

1 وچون P L I چون N M/ را از آن N را از M L را P I / 2 لفظی ... الاستعارة
N بهطریق الاستعارة لفظی P M L I / 4 وبه N M L به P I / ألفاظی P M L I ألفاظ
N / 6 صحیحو N - P M L I / 7 لفیف P M L I - N / ذوات الاربعـة N M L ذو
الاربعة P I / 8 جزم P L I حزم M جنس N / که خوض P M L I خوض N / 9 چه N M
که P L I / معانی P L I معنی N M / 10 - 11 هیـچ ... عرب P N L I - M / 10
کردن در علوم N کند P L I / 12 زبانی P N L I زبان M / 13 خود P L I عوض M -
N / سمن وعسل P L I سمن M عسل N / 15 پس از P M L I از پس N / بودن M بود
. P I - N L

خواهد که از آن عبارت کند لا بد این بباید گفت که منکرو نکیرو درمان‌و ناکورو عذابِ قبرو ضغط قبرو صراطو زبانیه‌و حوض‌و شفاعت‌و میزان‌و جنّت‌و نار . چون این بگوید داند که عالمیـان از این تشبیهات در غلط افتند ، پس گوید : ما لا عین رَأت ولا أذُنٌ سَمِعَت ولا خطر علی قلبِ بشرٍ ، تا بدانند که هنوز ندانند .

۴۳۳ — خدای تعالی می گوید : « وننشئکم فیما لا تعلمون » و گوید : « فلا تعلم نفس ما أخفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أعیُنٍ » ومصطفا — صلعم — گویـد : آتشِ دوزخ به‌هفتاد آب بشستند وبدین عالم آوردنـد . مقصود از این همه تنبیهات قطع تشبیهات است که عموم‌را بود تا داننـد که نه آنست ،پس « یؤمنون بالغیب » بماند ، اگر چه این الفاظ مطابقِ این معانی نیست ، در فهمِ ما لابد استعارتِ این الفاظ أولیتر بود أز ألفاظی که هیچ مناسبتی ندارد با آن معانی ، چون خبزو لحم‌و عسل .

۴۳۴ — واینجا چهارپنج طریق است وبیش نه : إمّا این معانی‌را خود نام نبرند أصلا ، واین محـال بود . زیراکه چون أصلِ دوزخ‌و بهشت إثبات نکنند ترغیب‌و ترهیب مَحال بود . وإمّا نامش ببرند ولیکن بألفاظی که هیچ مناسبت ندارد ، چون خبزو لحم . واین تشبیهِ محض بود وتغلیط . وإمّا

1 در مان M دو مان L دود مان I رؤمان N ـ P / 2 ناکور M باکور L I کور N ـ P / 2 ضغط قبر N ضغطة القبر P I ـ M L / 3 عالمیان P L I عالم N M / از P M L I در N / 6 می N ـ P M L I / الواقعه 56 : 61 ك / 6 ـ 7 السجدة 32 : 17 م / 8 دوزخ L I P M دوزخ را N / بشستند P N L I بشسته اند M / آوردند P N L I آورده اند M / همه P L I ـ N M / 10 پس N و P L I ـ M / البقرة 2 : 3 م / 11 نیست P N L I است M / ما P M L I ـ N / 12 با آن P I بآن L واز ان N با این M / معانی P N M I معنی L / 13 پنج N ـ P M L I / خود N ـ P M L I / 14 نبرند P M L I نبرد N / بود P M L I است N / 15 واما M L اما P N I / ببرندو لیکن P L I نبرنـد لیکن M نبرد N / که P I ـ N M L / 16 مناسبت P M L I مناسبتی N .

ألفاظی گویند که هیچ معنی ندارد در کلام عرب چنانکه عطم و غطم ، واین هم نشاید که مقصود تفهیم است . وإمّا ألفاظی مناسب بگویند بوجه ما أگر چه مطابق نبود . وهو ضرورة الأنبیاءِ والواصلین إذا خاطبوا القومَ وأعلموُهم بتلكَ الأحوالِ وعلّموُهم ما لا یَعلمونَ .

۴۳۵ – ولعمری ! اینجا طریقِ دیگر هست هو أقرب ، که چیزی بگویند که هیچ معنی ندارد ، ومن حیثُ التّحقیقِ همهٔ معانی در زیرِ آن بود . چنانکه گوید : « کهیعص ، حمعسق ، المص ، طسم ، طه ، یٓس » و « الله أعلمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَهُ » أگر ترا بیَان نیست ، باشد که دیگری را بود . ودر ذکرِ إین حروف أنواعِ تنبیهات است اربابِ بصایر را . وآن تنبیهات را حصر محال است . وأوّلِ درجات ، تنبیه بر قطعِ تشبیهات است که « ونُنشِئَکُم فیما لا تَعلمونَ » « فلا تَعلَمُ نَفسٌ ما أخفِیَ لَهُم » وما لا عینَ رأت ولا اذن سمعت .

۴۳۶ – ودوم درجه ذکر حروف است . پس اگر یك حرف بود ، چون « ق . والقرآن المجید » و « ص . والقرآن » و « ن . والقلم » در این أنواعِ خاص بود أز تنبیه . واگر دو حرف بود چون « طه » و « یٓس » و « حم »

1 الفاظی گویند P M L I لفظی گوید N / چنانکه P M L I چون N / 2 هم L I
P M همه N / ألفاظی P M L I لفظی N / مناسب N M L مناسبت P I / بگویند P M L I
بگوید N / 3 ضرورة P M L I طریق N / القوم P M L I العموم N العوام (حاشیهٔ N) /
5 طریق . . . أقرب N طریقی لطیف P M L I / 6 بگویند P M L I بگوید N /
7 المص P N L I – M / 7 – 8 الانعام 6 : 124 ك / 8 رسالته (قرآن) رسالاته M L I
P N / 9 را بود N را باشد M هست P L I / است N M L – P I / را N M L – P I /
10 تنبیه N M L I از تنبیه P / 11 الواقعة 56 : 61 ك / السجدة 32 : 17 م / 12 ولا
أذن سمعت N – P M L I / 14 ق . 50 : 1 ك / ص 38 : 1 ك / القلم 68 : 1 ك / 15 طه
20 : 1 ك / یس 36 : 1 ك / الغافر 40 : 1 ك وفصلت 41 : 1 والزخرف 43 : 1 والدخان
44 : 1 والجاثیة 45 : 1 والاحقاف 46 : 1 ك .

در این أنواعِ دیگر بود أز تنبیهات . وأگر سه حرف بود چــون « الر » و « طسم » و « الم » در این أنواعِ دیگر بود . واگر چهار حرف بود چون « المص » و « والمر » در این تنبیهاتی دیگر بود . وأگر پنج حرف بود چون « کهیعص » و « حمعسق » در این خود تنبیهاتی دیگر بود .

٤٣٧ – ودر این که بیش از پنج نیست هم تنبیهاتی دیگر بود . ودر این که بعضی حروف هست از مقطعات چنانکه ، ق وص ون ، وبعضی نیست چون ، ب و ت و ث و ج ، هم انواع تنبیهات است . ودر این که این حروف همه در اوایل سورت بود ، ودر میان سورت ودر آخر سورت نبود هرگز ، هم تنبیهات است . ودر این که أوّل بیست ونــه سورت حروف است وکم نیست وبیش نیست هم اسرار است . ودر این که جملهٔ حروفِ مُقطع هفتادو أند حرف است هم اسرار بسیار است . ودر معانی این حروف خوض کردن اگر خواهم مگر بتوانم ، ولیکن نتوانم لمعانٍ جمة . والمقصود شیء آخر .

٤٣٨ – چون جلالِ ازل را أوصافی بود ، وآن أوصاف‌را هیچ نام نبود در کلام عرب ، وخواهند به‌ضرورت که آن اوصاف‌را ذکر کنند ، لا بد

1 یونس 10 : 1 ك وهود 11 : 1 ك ویوسف 12 : 1 م وابراهیم 14 : 1 ك والحجر 15 : 1 ك / 2 الشعراء 26 : 1 ك والقصص 28 : 1 ك / البقرة 2 : 1 م وآل عمران 3 : 1 م والعنکبوت 29 : 1 م والروم 30 : 1 ك ولقمان 31 : 1 ك والسجدة 32 : 1 ك / اگر PMLI چون N / 3 الاعراف 7 : 1 ك / الرعد 13 : 1 م / 4 مریم 19 : 1 ك / الشوری 42 : 1 ك / خود PMI - NL / تنبیهاتی PMLI تنبیهات N / 5 هم NM - PLI / 6 هست PMI - NL / از مقطعات N در مطلقات PMLI / چنانکه PMLI چون N / 7 هم NML وهم PI / این حروف N حروف PMLI / 8 همه در PMLI بر N / اوایل سورت PMLI اوایل سور N / سورت و . . . نبود M نبودو در آخر N وآخر سورت PLI / هرگز NM - PLI / 9 که PMLI که این حروف در N / حروف PMLI - N / 9 - 10 کم نیست PMLI در کم N / 11 بسیار N - PMLI / معانی این حروف PMLI این معانی N / 12 مگر PMLI - N / بتوانم PNLI بنتوانم M / لیکن NM لیکن مگر PLI / جمة N خمسة PMLI / 13 چون PMLI وچون N ازل NML ازلی PI / اوصافی PMLI اوصاف N / نام NM نامی PLI / 14 خواهند کنند PMLI خواهد . . . کند N . .

قدرتو إرادَتو عِلمو حَیاتو سَمعو بَصر « وجاءَ رَبُّكَ »،« ویأتیَهُم اللهُ في ظُلَلٍ » وكانَ رَبُّنا فی غمامٍ مِن نورٍ ، ویَنزِلُ اللهُ كل لیلةٍ ، من أتانی بمشیٍ أتیتُهُ هروَلةً . وغضبو رضاو فرحو ضحك ، ببایـد گفت . واگر هیچ لفظی نبود که این قدر مناسبت دارد ، لا بد نیز بباید گفت : که « الم ، یس ، طه ، ن ، ق » ولا سیما که دَر کلامِ عرب آمده است که :

قلنــا لَها قِفي ! فقالت : قاف
لا تحسبی انا نسینا الا لحـاف

۴۳۹ ونپنداری که تا إسلام است هیچ آدمیرا این قدرت بوده‌است که در حروفِ مقطعات‌این بیان کند تا غلطی نپنداری،بلکه همه تبع ابن عَبّاس باشند که گفت: الف ، الله بودو لام ، جبرئیلو میم ، محمد .واین هم هر کسی نداند که چیست . تاکسی بداند که چه معنی با ألفِ الله بودو لام جبرئیلو میمِ محمّد ، سلوكِ بسیار بباید کرد . قول ابن عبّاس یاد گرفتن دیگراست وچیزی بدانستن دیگر . این که قول ابن عبّاس یاد گیرد که ألف الله بود ، نه علم است ، تا ندانـد که چرا « الف » الله است . چنانکه کسی یا دگیرد که : العالم حادث ، این نه علم بود ، تا نداند که چرا العالم حادث ؟

---

9 الفجر 89 : 22 ك / 1 ـ 2 البقرة 2 : 210 م / أتیته هرولةً P N L I اهرول M /
4 نیز N M ـ P L I / 5 است که P M L I است که مصراع قد N / 6 قاف M L I
P لحاق N / لا تحسبی . . . الالحاف M (وحاشیهٔ N) لا تحسبن . . . الایحاف P L I ـ N /
8 است P I ـ N M L / 9 در P N L I در این M / مقطعات P M L I ـ N / باکه همه
M بلکه P L I لا بل همه N / 10 گفت P M L I ـ N / 10 ـ 12 واین . . . محمد M L I
P ـ N / هم هر P M L I همه N / 11 نداند N M ندانند P L I / تا N L I تا کسی بداندکه
چیست تا M / با I را L دارد M ـ N / بود N ـ M L I / 12 بسیار P N M L هاچرا
کرد ند I (واژهٔ بسیار پاك شده و : هاچرا کردند ، بجای آن نوشته شده است) / 12 ـ 13
یاد . . . عباس M L ـ P N I / 13 که قول N قول P I / گیرد P L I گیری N M /
13 ـ 14 یاد . . . کسی N ـ P M L I / 14 نداند M ندانی P L I / چرا M ـ P L I /
است M ـ P L I / 15 تانداند P M I تاندانی L ـ N / که چرا N که L ـ P M I / العالم
حادث P N I العالم الحادث والسلام L ـ M .

۴۴۰ – أصل سوم : آنکه لفظی هست که دو معنی دارد ، یـك معنی مذهبِ قدراست که خدا شرّ نیافریند ، ویك معنی راست است واین مذهبِ اربابِ حقیقت است. بدان أی دوست‌و أی برادر عزیز ! که اگر کسی گوید: خدای تعالی خیر آفریند وهیچ شر نیافریند ، ألبته این سخن را دو معنی بود ؛ یکی آنکه مذهبِ قدراست واین معنی باطل است ، یعنی در وجودهم خیراست‌وهم شراست ،وچون أو جُز خیر نیافریند وهیچ شر نیافریند، ألبته لا بد بود که شر کسی دیگر آفریند . واین نتیجهٔ باطل از آن خاست که مقدمهٔ باطل باضافتِ آن سخن بردند. پس یك مقدمه راست بود ویکی غلط. بود ، ونتیجه لا بد غلط آمد . ومقدمهٔ راست آنست که خدای تعالی جز خیر نیافریند وهرگز شر نیافریند البته ، ومقدمهٔ باطل آنست که در وجود هم خیراست وهم شر . واگر چه به‌ظاهر این راست است : من حیث الحقیقة غلط است ، که روانیست که أز أرحمُ الرّاحمین تعالی وتقدّس شر در وجود آید .

۴۴۱ – لعمری روا بوَد که آن خیر بود وما جز شر ندانیم ، چون کودکِ رضیع که أورا حجامت کنند ، حجامَت عینِ شر داند . وأگر أورا عقلِ مادرو پدر بودی بدانستی که این خیراست نه شَر.وچون مارا کمالِ علمِ ازل نیست چه دانیم که آن چه می‌رَود شراست یا خیر . وهیچ عجب نبود که خدای تعالی داند وماندانیم دانستن . عجب آن بود که هرچه او داند

1 سوم M L سیم P ۳ N - I / یك P N L I یکي M / 2 یك N M یکي P L I / 3 أی دوستو P M L I - N / عزیز P M L I - N / که N - P M L I / 4 وهیچ M L I N - P / 5 آنکه N - P M L I / 6 شر است P M L I شر N / وهیچ شر نیافریند L I M - P N / 7 کسی دیگر P M L I دیگری N / 8 یکی P M I یك N L / 9 ونتیجه P N M I نتیجه L / آمد P M L I آید N / 12 نیست P M L I نبود N / تعالی وتقدس P L I - M N / 16 عقل ما درو پدر N M L خرد پدر I ما درو پدر P / 16 - 17 کمال علم أزل P N M L عادت چنانکه I (نسخهٔ I دست خورده‌است) / 17 آنچه می‌رود P M L I - N / یا N L أگر P M I (نسخهٔ L دست خورده‌است) / 18 ندانیم دانستن P L I نتوانیم دانستن M ندانیم N .

ما بدانیم یا طمع داریم که بدانیم. ولعمری نمی گویم که إدراکِ این مُقدمه که شر نتواند بود ، آسان است ، چه أگر آسان بودی سرّ قــدر مکشوف بودی خود عموم‌را ، ومصطفا – صلعم – برای این گفت که : اذا اذکر القــدر فامسکوا ! واین نه از آن گفت که دانستنِ این مسأله روا نبود، بلکه أز آن گفت که چون کسی در این مسأله خوض کند لا بُد بود که در غلط افــتد پس اگر در غلط نیز نیفتد لا بد أورا سخنی مُستبعدو شنیع ببابد گفت، واز آن فتنه خیزد، ومن بیانِ این بکنم تا تورا معلوم شود .

۴۴۲ – چون کسی خواهد که بداند که أزاو شَر در وجود آید یانه ، وخواهد که بداند که کفرو زناو لواطه‌و سرقت به‌إرادتِ أوست یا نه. اینجا لا بد گوید : شر أزاو در وجود نیاید وشر هست ، پس خالقِ شر دیگری بود واین کفراست، زیراکه دوخدا اثبات کرد، یا گوید : شر وخیر از أودر وجود آیدو أو شر خواهد ، اعنی شرّ محض که در آن هیچ خیر نبود البته ، واین کس که چنین بود روا نبود که أورا کریم ورحیم خوانند ، پس لازم بود أز إین مذهب که خدای تعالی رحیم نیست، چه أگر تواند که شر نکند ومی کند، محال است که رحیم بود. وإین مذهب‌هم کفراست زیراکه أز خدای تعالی أوصافِ کمال نفی می باید کرد.

۴۴۳ – یا گوید که شر نیست ،واین مذهب أگر چه حق است ،دو سه چیزِ

---

3 مصطفی ... این P L I وبرای این است که مصطفی N M / 4 گفت N M فرمود I
P L / دانستن ... بلکه N کس نداند که این P M L I / 5 کسی N - P M L I / کنند I
P M L کنند N / بود N - P M L I / 6 پس ... لا بد P M L I وچون در غلط افتد
N / مستبعد P M L I مستشنع N / 7 تورا N - P M L I / 9 ولواطه M - P N L I /
یا N أگر P M L I / 10 گوید P N M I گوید که L / 11 این کفراست P L I هذا کفر
N M / کرد P M L I کرده بود N / 12 آن M L أو P N I / 13 روا N M ألبته روا
P L I / 14 نیست P M L I نبود N / چه N M که P L I / 17 سه N - P M L I .

بعید از إین لازم آید . یکی آنکه مصطفا – صلعم – چرا گفـــتی : وقِنا شرَّ ما قضیتَ . دوم : آنکه أمّت برین إجماع کرده‌اند که خیر وشر هست. أگر شر نبودی إین إجماع چرا کردندی ! سوم: آنکه باید گفت: که کفرو زناو لواطه‌و سرقت‌و قطعِ طریق‌و قتـــل شر نیست . ومعلوم است که معاصی شر است . وعلی کلّ حال همه غامض است ، أگر چه بعضی راست است وبعضی نه ، پس أز إین سبب گفت : إذا ذُکِرَ القدرُ فأمسِکوا .

٤٤٤ – وعلی الجمله می‌باید گفت که شر خود نیست ، وهو الحقّ ، لیکن بعیداست أز افهام . وقول رسول را وإجماع‌را تأویل باید کرد که چرا شر إثبات کردند ، واین چنان بود که پدرو مادرِ کودك حجامت‌را شر خوانند به‌ظاهر وبه‌إضافت به‌إدراكِ طفل که جز ألم إدراك نکند ، أمّا به‌حقیقت دانند که حجامت شر نیست بلکه خیراست . اینجا نیز أنبیاو أولیا زا علی القطع معلوم است که أز خدای تعالی جُز خیر در وجود نیاید ، وهمهٔ أفعال أو خیر است ، ولیکن باشد که هر کسی نداند که إین نیك است هر آنچه هست ، وبد نیست . بد نسبتی است بلکه خود نیست . پس نام شر هست وإثبات کنند، ولیکن‌من حیث الحقیقة شر نیست ونامش علی قدر أفهامِ الخلق إثبات کردند. أمّا حقیقتِ شر رابه‌نسبت با رَحمت‌و کَرم‌و فضلِ أو دانستند که محال الوجود است . وچون إین بگویند که شر خود نیست لا بُد لازِم است که شر هست .

٤٤٥ – واینجا علی الضرورة أز سه مذهب یکی لازم است . واز این سه

---

1 از این P M L I - N / 2 برین N M بدین P L I / کرده‌اند N M L کردند P I / 3 شر N L خیرو شر P M I / چرا کردندی M L I چرا کردند N نکردندی P / سوم I M سیوم N L سیم P / 4 است P M L I شده‌است N / 5 و N - P M L I / غامض L I P M (وحاشیهٔ N) محتمل N / أگر N M وأگر P L I / 6 وبعضی P M L I بعضی N / 7 که P M L I - N / 8 است از P M L I من N / رسول P M L رسول الله N L / 9 کودك N M - P L I / 13 که هر N M هر P L I / که این P N M I واین L / 13-14 نیك ... خود نیست N I (و حاشیهٔ P) - M .

مذهب یکی راست است ودو کفراست . راست آنست که گویند شر هست ولیکن چون حجامت است ودارو خوردن که شر است من حیث الظاهر ، أمّا من حیثُ التحقیق خیراست . دوم مذهب آنست که گویند شرِ محض بی هیچ خیری که در ضمنِ آنست موجود است . واین کفراست زیراکه أز این لازم آید که خدایِ تعالی کریم ورحیم نیست . سوم مذهب آنست که گویند شر هست ، ولیکن نه أو آفریند ، واین هم کفراست زیراکه إثبات دو خدا أز این لازم است . پس وجه تحریفِ این مذهب آنست که چون گویند خدایِ تعالی هرگز هیچ شر نیافریند ، واین سخن راست تواند بود ، بشرطِ آنکه علمی دیگر با این حاصل بود ، وآن علم آنست که گوید همه حوادث خدای تعالی آفریند ، پس از این دو مقدمهٔ راست ، این نتیجه لازم آید که در وجود شر نیست .

۴۴۶ — واین دو مقدمه را محقق بکن باخود : یکی اینست که کل حادث فهو صادرٌ مِنَ اللهِ . وأگر لفظ صادر نخواهی تاکسی از ابلهی تشنیعی نکند ، لفظی دیگر بگوی ، که حالی تنقیح این نمی‌توانم کردن . مقدّمهٔ دوم آنست که گویی : ولا شر واحد یصدرُ مِنَ اللهِ . واز این دو مقدّمه لازم آید که لا شرٌ واحدٌ بحادثٍ . واین برهان قاطع است کسی را که داند که برهان چه بود . أگر تو ندانی مقصود أز این نه تویی وبس . دیگران هستند که ایشان‌را قاطع است . ترا نیز أگر نهاده أند بدانی به‌روزگار . أمّا تا خدمتِ کفشی نکنی بدین نرسی هرگز .

5 سوم M سیوم N وسیوم P L I / 6 زیرا P M I - N L / که P M L I که چون نه او آفریند N / 7 ازین لازم است M لازم است P L I کرده بود N / چون M - N L I / 8 گویند P M L I گوید N / هیچ P M L I - N / واین P M L I این N / 9 گوید L I P - N M / 13 تشنیعی P L I تشنیع N M / 14 حالی N M L حال P I / تنقیح این P M L (وحاشیهٔ N) تفسیر این لفظ صدور N / 16 که لا N M و لا P I که و لا L / بحادث P N M I یصدر بحادث L / 17 أگر P M L I أگر چه N .

۴۴۷ – واینجا بدانکه شر دو نوع است ، بعضی آنست که أنبیاو أولیا بدانند که در زیرِ آن کدام خیراست ، ومثالِ این زلف معشوق است . وقدری قلیل بماند که هر کس بنتواند دانستن که در آن چه خیر است . ومثال این، خال است برجمال معشوق. وهذا هو النوع الثاني مِن الشرِ. ودر آنجا بتفصیل ندانند که چه خیر است . أمّا علی الجمله بدانند واز این سبب است که خال زیادتِ جمالِ معشوق بود أگر ندانند در حق إیشان خال برروی معشوق جمال نتواند بود. وهذا غاية في كشف الغطاء عن هذه المسألة لا يمكن وراءها غايةٌ .

۴۴۸ – وهر که خالِ معشوق‌را کمالِ جمال نداند أورا هنوز خللی در دیده هست ومقامش این بود که گوید :

چون دانش دشوار بود یا فتنت
کس رشته نداند أی صنم تا فتنت

أمّا چون خالِ معشوق رویِ جمال خود وا تو نماید ، زبانِ وقت همه این انشا کند :

آن شوربختِ مسکین کان خدّو خال بیند
در حال خویشتن را شوریده حال بیند

وأگر رونده بازبان بود همه این گوید :

---

2 بدانند I M N P بداند L / 2 - 3 ومثال ... است I L N P - M / 3 وقدری I L قدری P N / بماند I N P بمانند L / هرکس N هرگز I L P / بنتواند I N P بنتوانند L / دانستن I L P دانست N / خیر N چیز I L P / 4 خال ... ودر I L M P دیگر از آن نوع دوم از سر خال است که بر جمال معشوق و N / 5 خیر I L N P چیز M / سبب است I L M P سبب N / 6 معشوق L N - I M P / بود I N M P است L / بر I L M P - N / 7 عن هذه المسألة N - I L M P / 9 وهر I M N P هر L / 10 که گوید I L که گوید بیت P که بیت N شعر M / 11 دانش I L M P کانست N / 13 أما چون I L M P - N / تو I L M P - N / همه L M N - I P / 14 کند I کند بیت L M P کنـد شعر N / 17 زبان I L P بەزبان M را زبان N / همه I L M P - N .

حالی به‌جهان زارتر از حالِ دِلم نیست
تا نیست دل آشوب تر از خالِ تو خالی

أعوذ بك منك ، اینجا توانی دانستن که چه بود .

گه دل به‌دوزلفِ مه پرستِ تو دهم
گه جان به‌دو نرگسانِ مستِ تو دهم

چون أز تو فرومانم‌و عاجِز گردم
أز دستِ تو قصه هم به‌دستِ تو دهم

۴۴۹ – أصلِ چهارم : در بیانِ آنکه همهٔ مذاهب یا أغلبِ مذاهب‌را أصل راست بوده است ، وبروز گار مُحرَّف شد از ناقلانِ بد . بدان أی دوست ! که أگر تأمُّلی صادق بکنی در عصرِ خود وأهلِ عصرِ خود ، تورا این علی القطع معلوم شود ، چه در همهٔ روز گار آدمیان همچنین بوده‌أند که اکنون أنـد . وهر عصری مشتمل بوده‌است بر علماو عقلاو جهال‌و مجانین . ویقین دانیم که در عصر ما أگر کسی گوید آسمان‌و زمین‌و ما بینهما موجود نیست ، هیچکس‌را کرا نکند که گوش باین سخن کند ، تا بدان رسی که کسی در همهٔ عالم این سخن باور دارد ، وبه‌مذهب کند ، تا بدان رسی که خلقی بسیار این به‌مذهب کنند ، وچندین هزار سال بماند در عالم .

۴۵۰ – وچون به‌تحقیق باز جویی سفسطه این مذهب است . ومی شنویم

3 بود L I بود بیت P M حقیقت دارد N / 4 مه P M L I بت N / 8 أصل چهارم L P أصل ؛ N M - I (سفیداست) / 9 بد P N L I - M / 10 که P M L I عزیز اعزك الله بالتوفیق که N / 11 چه N M که چه P L I / در P L I به N - M / بوده P N L I - M / 13 دانیم P M L I دانم N / 14 کرا P N M I کر L / باین سخن کنند P M L I فرا سخن این کس کردن N / 15 این P N M I - L / 6 به‌مذهب P L I مذهب N M / 7 به‌تحقیق باز P M L I تحقیق آن N / شنویم N M L شنوم P I .

که در أعصارِ سالف قومی بوده‌اند که این مذهب داشته اند که گفتندی هیچ چیز موجود نیست ، تا بدان رسید که گفتندی : تونیستیو من نیستمو آسمانو زمین نیست. وما به‌حقیقت دانیم که أکنون در این عالمِ ما هیچ آدمي نیست که امکان این در خاطرش بگذرد ، تا بدان رسی که بیارد گفتن ونترسد که مردمان بروی خندند ، وانگار که کسی این دعوی بکرد ، آخر دانی که کسی این را باور نکند ، ولا بُد أهلِ عالمِ بدین قایل خندند. وأگر أز کلّ عالم یك کس یا دوکس‌وی را تصدیق کنند عجب بود ، پس چندین هزار آدمی چون متبع أو گردند ، واز این بیهده مذهبی برسازند ، ومذهبِ سوفسطائیان آنگه بادید آید ؟ وهر که این دعوی کرد دانیم که هیچکس اورا تصدیق نکرده بودو بەضرورت گفته باشند که این مردرا عقل مانده نیست ، چه مردمان همه روزگار بر یك وتیره توانند بود در چنین معانی .

۴۵۱ – وچون می‌بینم ، ودر کتب می‌خوانیم که قومی بوده اند که این مذهب داشتندی وبر این مناظره کردندو خلقی بسیار بر این بوده اند ، أگر ما را عقلی مستقیم وفطرتی سلیم هست لا بد تقاضایِ آن کند که گوییم که این چه مذهب بود واصلش گویی این بوده است که در زبان عوام است ، یا حقیقتی راست بوده است . وچون قومی‌را آن حقیقت به‌تمامی فهم نیفتاد تکذیب کردند وپس تحریف کردند به‌روزگارِ دراز .

---

1 در أعصار P L I از أعصار N / 2 رسید N حد P M L I / 3 این عالم ما N کل عالم P M L I / 5 کسی ... بکرد P M L I کس ... نکرد N / 6 این را P M L I را این N / نکنند P N M I بکنند L / 7 از .. وی‌را P M L I در ... اورا N / 9 وهر P N M I هر L / کرد P M L I کرده باشد N / 11 مانده‌نیست M L I P نمانده است N / چه N M که P L I / توانند بود P M L I باشند N / 14 مذهب N M L - P I / داشتندی P M L I داشته‌أند N / کردندو خلقی P M I کردندی‌و خلقی L کردندی وخلق N / 15 تقاضای P M L I تقاضا N / که گوییم P N M I گوییم L / 16 عوام N عموم M عام P L I / 17 بوده‌است N M L - P I / آن P L I این M به N / 18 وپس I P M L پس N / در از N - P M L I .

۴۵۲ – ومادر قرآن می‌خوانیم که قوم فرعون گفتند : « وإنّا فَوقَهُم قاهِرونَ » ومی‌دانیم که بدین فوقیّت غلبه خواسته‌اند . أگر اتفاق افتد که کسی مثلاً این با پارسی کند یا باترکی وقرینهٔ « قاهرون » از میان بیفکند وقصهٔ موسی‌و فرعون پوشیده گردد قومی پندارَند که « إنّا فوقهم » إینست که ما بر سرِ إیشان نشسته ایم ، وإین مُحرّف بود وغلط .

۴۵۳ – لا بل مصطفی – صلعم – گفت : یَنزِلُ اللهِ کلَّ لیلةٍ . ودر کلامِ عرب گویند : نَزَلَ فلان عَن فَرسهِ و نزل فلانٌ من سَطحِ دارهِ . ومعنیِ این نزول انتقال بود ، یعنی جای خود خالی بگذاشت وتهی کرد ، وجایِ دیگر که تُهی بود أز خود پر کرد ، وبمعنی دیگر گویند عرب که : نزل المعلّمُ إلی دَرَجةِ تلمیذهِ ، والنبیُّ – صلعم – إلی دَرجةِ أمّتِه . ودانیم که در این معنی هیچ انتقال وتغییر نیست در مُعلّم ودَر نبی . أکنون چون مصطفا – صلعم – گوید : ینزل الله کل لیلة إلی السماء الدنیا ، که ممکن نیست که أو جسم بود مثلا و از جایی بجایی انتقال کند ، تغیُّر بر قدیم محال بود . چون کسی‌را معلوم شد علی القطع که بر قدیم تغیـیر وانتقال روا نبود به‌هیچ حال ، یقین داند که ، ینزل الله ، این نیست ، اگر چه هنوز نداند که

1 ـ 2 الاعراف 7 : 127 ك / 3 این P M L I این کلمهٔ تازی که فوقهم است N / یا با L N M یا P I / وقرینه P M L I قرینه N / 4 قومی P N وقومی M L I / 5 ما M L ما را P N I واین P N L I این M / 6 لا P M L I تا N / 7 فلان عن N عن P M L I / 8 یعنی P M L I ویعنی N / 9 گویند عرب که P M L I گوید عرب N / 12 الی السماء الدنیا N ـ P M L I / ممکن N M وممکن P L I / 13 مثلا N ـ P M L I / 14 وچون P M L I پس چون N / کسی P N M I ـ L / شد P M L I بود N / که بر P M L I بر N / نیست P N M I چیست L .

چیست . أمّا اگر بداند که ینزل الله ، در کلامِ عرب معنی دیگر دارد ، وآن معنی برخدای تعالی محال نیست داند که ، ینزل الله ، این معنی است نه آن معنیِ اوّل .

۴۵۴ – وچون از ، ینزل الله ، کسی ، ینتقل الله ، فهم کند علی القطع وباك ندارد که ، ینزل ، خود فراموش کندو ، ینتقل ، بجای آن نگه دارد ، چون روز گار دراز بر آیدو این روایت بماند که : ینتقِلُ اللهُ کلَّ لیلةٍ ، لا بد هر که صاحب بصیرت بود گوید که این دروغ است وقایلِ این کاذب است . وباشد که نداند که این مُحرَّف است ومُبدَّل . وچون خدایِ تعالی بر حکمت ثنا گوید که « ومن یؤتی الحِکمَةَ فقد أوتی خیراً کثیراً » مردم منجم‌را وطبیب‌و راه نشین‌را حکیم خوانند.أگر کسی آن نشنوده بود که حکمت که بروی ثنا کرده است باری تعالی چه چیزاست ، لا بد این کس طب راو نجوم راو فالگیری را حکمت خواند ، وحکمت را مذمت کند روا بود .

۴۵۵ – ومقصود از این همه آنست که مذهب سفسطه‌را أصلی راست باید که بوده است ، اگر چه اکنون در آن تحریف افتاده است ، که روا نیست که کسی این خود در هیچ عصری بیارد گفتن.واگر کسی بگفت لازم بود که

---

2 نیست P M L I است N M / معنی است P M L I است N / 5 وباك P M L I باك N / 6 چون P M L I وچون N / 7 گوید P M L I وگوید N / 9 البقرة 2 : 269 م / 10 مردم N خلق P M L I / منجم را N منجم P M L I / وراه P M L I راه N / آن P M L I – N / بود N باشد P M L I / 11 – 12 که حکمت ... خواند N – P M L I / 12 – 13 وحکمت ... کند P M L I – N / 14 – 15 باید که N – P M L I / 15 آن P L I – N M / 16 بیارد P L I نیارد N M .

هیچ کس گوش بوی نکنـد . پس چون مذهبی بباشد وخلقی بسیار بر آن مذهب باشند ، این را اصلی باید وآن را أصل ظاهر است ، خدایِ تعالی می گوید : « کل شیء هالكٌ إلا وجهه »و « کلٌ مَن عَلیها فانٍ » ومعنی این نه آنست که وقتی نیست گردد، که همهٔ وجودهم امروز نیست است ، واین مذهبِ أربابِ بصایر است ، وعلی التحقیق مذهبِ سفسطه همین است . أمّا باشد که چون تمامیِ سُخن نقل نکنند، هیچ قرینه نبود که صاحبِ بصیرت‌را گواهی دهـد که این راست است . واین در قرآن است که « مـا نزل الله من شیء » و « ویل للمصلین » « ولا آله » أمّا اگر « إلّا الله » با « لا إ‌له » نقل نکند دروغ بود .

۴۵۶ — وعلی التحقیق زنار داری‌و بت پرستی‌و آتش پرستی‌و دیگر مذاهبِ شنیع همه را اصلی لا بُد باید که بود ، یا نه اگر کسی به‌روزگارِ ما گوید : زُنار داری‌و آتش پرستی‌و بت پرستی حق است کسی باور نکنند ، وما دانیم که در آن روز گار که این پیداشد اگر همـین بوده است وبس ، هیچ کس این مذهب را اتباع نکردی ، چون اتبـاع کردند وعالمی در این بودند،وچندین‌سال است که آتش می‌پرستند،دانیم که أصلِ این،کاری دیگر بوده است که بهانرسیـده‌است . وهمچنانکه مسلمانی ذرّه ذرّه مندرس

1 بباشد P L I باشد N نباشد M / 2 باید ... أصل M راست که بود وآن أصل P L I / 3 القصص 68 : 88 ك / الرحمن 55 : 26 م / 4 که همه P L I چه همه N چه N / وجود P M L I - N / هم N M - P L I / 6 هیچ P M L I وهیچ N را N M - P L I / 7 این P M L I - N / 7 - 8 الملك 67 : 9 ك / 8 الماعون 107 : 4 ك / بالا إله P M L I - N / 11 یانه أگر P M L I وگرنه N / 12 کسی P M L I کس N / 13 این P M L I - N / وبس P M L I - N / 15 چندین N M L چند P I / أصل P N M I اصلا L .

می‌شود ، این مذاهب نیز ذرّه ذرّه مندرس شده‌است . وأکنون بت پرستی وزنار داری وآتش پرستی مجرد مانده‌است .

۴۵۷ – وأگر روز گاری خواهد بود که قومی نماز کنند ، ومحرابی در پیش نهند ، وآن محراب‌را سجود کنند بی رکوع ، ونه فاتحه خوانند ونه‌هیچ رکنی دیگر دانند ، ونه وضو دانند ، بلی این قدر دانندو دیده باشند وشنوده که آباو اجدادِ ایشان این فعل کردندی وآن را نماز خواندندی ، وروی فراچنین محراب کردندی ، این کفر بود که محراب معبودی را نشاید. و این عجب مدار که مصطفا – صلعم – می گوید : یأتی علی النّاس زمانٌ یَجتمِعُونَ في المَساجِدِ ویُصلُّونَ . ولَیسَ فیما بَینَهُم مُسلِمٌ . واین قریب است ومی گوید : نماز کنند ومسلمان نباشند .

۴۵۸ – پس اگر سالکی به‌شرط ،این قوم را در یابد که چنینه نماز کنندو گوید ایشان را که این ملتِ شما باطل است ، راست گفته باشد ،چه این قوم نه بر ملـّتِ مصطفا – صلعم – باشند که أو خود می گوید : ولیس فیما بینهم مسلمٌ . وچون مسلمانی به‌روزگارِ تا بعیان بود وحسن بصری می گفت مندرس شد ، اکنون چه مانده‌است از آن ؟ وتا هزار سال چه دانیم که چه خواهد

---

1 می‌شود ... مندرس L - P N M I / مذاهب N M مذهب P I / 2 وآتش پرستی M N - P L I / 3 بود که P M L بود کی I بودن که N / 4 بی P M L I و N / نه فاتحه P N L I بی فاتحه M / خوانند N - P M L I / 5 ونه وضو دانند N - P M L I / دانندو دیده N M دیده P L I / 6 این فعل P M L I فعلی N / وآنرا نماز P L I ونماز M ونمازش N / خواند ندی N M خوانند P L I / 7 فرا چنین P L I با چنین M فرا بیش N / محراب P L I محرابی N M / 8 الناس P M L I امتی N / 12 گوید ایشان را P M L I وایشان را گوید N / چه N M که P L I / 14 گفت P L I گفث که N M / 15 است أز آن M است P L I باشد از ان N / دانیم P M L I دانم N .

بودن ؟ وآتش پرستی که چهارپنج هزار سال است تا هست، چه دانیم که أتباع ِ بدو ناقلان ِ مخطی در آن چه انواع از تحریف آورده‌اند . ومرا دوستی بود أز بدخشان ، حکایت کرد که در ولایت ِ ایشان جایی هست که مردمان گویند : ما مسلمانیم وبزرگ در میان ایشان ومُقدّم کسی بود که قرآن داند خواند . وکس نبود ألبته که معنی قرآن داند . ونماز نکنند ونداننند که در مسلمانی نماز کردن فرض است . بلی دانند که حجّ بباید گزاردن ، ونداننند که رمضان روزه بباید داشت وفي هـذا القدرِ عِبرَةٌ للمسترشِدِ وغُنْية للطالب .

۴۵۹ – أصل پنجم : در بیان آنکه تحریف را بسیار اسباب است ، واز چندین نوع بود ، ودر حصر نتوان آورد ، وهر کسی‌را بدان وقوف نتواند بود . بدان ای دوست که بسیار سخن بود که از قایل فهم توان کرد بوقت نطق ، وأگر در جایی نویسند ، آن مفهوم نگردد هرگز از آن ، هم چنانکه مثلا کسی در حال ِ غضب غلام ِ خودرا گوید : هر چه خواهی کن ! غضب ِ أو وحرکات أو وکیفیّت ِ ایراداو همه دلایل بود قاطع که أو این کلمه بروجه وجوه می گوید . ودر حال رضاهم گوید پسر خودرا در واقعهٔ معیّن که هر چه خواهی کن! ومقصودش آن بود که اورا مخیّر می کند عن طیبة ِ قلب . واین چون بشنوند فرق در میان هردو مفهوم بود . أمّا چون بنویسند آن فرق

1 تا PMLI که N / 2 انواع از M نوع از N انواع PLI / 3 در N در آن PLI
P / 4 ومقدم PMLI – N / 5 قرآن داند خواند PMLI مصحف بر تواند خواند N /
کس PMLI کسی N / 6 بلی PMLI گفت بلی N / 7 گزاردن PI گزارد L کردن
NM / رمضان PMLI ما رمضان N / بباید داشت PNMI – L / 8 غنیه NML
عینة PI / 10 وقوف NML وقوفی PI / 11 ای دوست NM – PLI / 12 در جایی
PMLI جایی N / أز آن PMLI – N / هم N – PMLI / 13 کسی PMLI – N /
حال N – PMLI / کن PMLI می کن N / 14 أو همه NM همه PLI / بود قاطع
PMLI قطعی بود N / 15 وجوه PMLI – N / حال N – PMLI / 6 مخیر M
تخییر L متخیر PI / طیبة قلب PMLI طیب قلبه N / 17 چون ML کلمه چون N چه
PI / در NL – PMI .

نتوان نوشت زیرا که فرق میانِ حالتِ غضب و رضا نتوان نبشت ، زیراکه به شکلِ شخص تعلق دارد. و همچنین خطاب بگردد به مخاطب، چون تو مثلا حاضر باشی و من با تو سخن گویم بر قدرِ علمِ تو ، وأگر کودکی یامردی کم عقل حاضر بود که آن فهم نتواند کرد. ولا بد چون جایی آن چیز باز گوید، در آن تحریف بود . و همچنین به‌تبدیلِ ألفاظ بگردد ، چه باشد که ینزل الله ، بردو معنی دلالت کند ، وچون تبدیل کنند و گویند : یَنتَقِلُ اللهُ باشد که یك معنی نماید ، واگر کسی لفظ عین در میان سخن بگوید و آفتاب خواهد چون کسی پندارد که أو زر می‌خواهد، وسخن او یا دگیردو بجایِ عینِ ذهب بیاورد همه سخن مُحرَّف بود .

٤٦٠ – واین در حدیث تا غایت بسیار بوده‌است . واگر چه هنوز اسلام تازه است وقتی بود که این چنین بسیار بودو هیچ کس حَل نتواند کرد. وتو چه دانی که آتش پرستی چه بود؟ وتو چه دانی که آتش موسی – عم – چه معنی دارد که «أن بورِكَ مَن في النارِ ». وچون تو ندانی که این آتش چیست، باشد که کسی دیگر داند که آتش پرستی چه بوده است . ومقصود تنبیه است، یا نه مرا خود معلوم است که أصلِ آتش پرستی چه بوده‌است ، وچون مُحرَّف گشت ! ومرا این معانی همه از خود معلوم گردد ، چه هرگز بقلیل و کثیر

1 نوشت P M L I دانست N / 1 - 2 زیرا .. دارد P M L I - N / 2 بەمخاطب L N M وبه مخاطب P I / 3 وأگر P L I أگر N M / 4 ولا P L I لا N M / جایی L I N - P M / آن چیز P M L I - N / 5 در N M ودر P L I / بەتبدیل N M تبدیل L I P / 6 وچون P M L I چون N / وگویند P N M I چون گویند L / 7 که P M L I - N / نماید P M L I بماند N / 7 - 8 لفظ عین ... چون P M L I عین ... و N / 8 أوزر P M L I زر N / 9 بیاورد P L I بیارد N M / همه P M L I هم N / حدیث P M L I (وحاشیهٔ N) سخن N / 10 این P L I - N M / 11 نتواند P I نداند N M / چه بود P M L I نه چنین است N / 13 النمل 27 : 8 ك / ندانی L M N دانی P I / 14 داند N بداند M بدانست P L I / یا نه P M L I وأگرنی N / خود P M I - N / 16 گردد P M L I می گردد N / چه P M L I که N .

این از کس نشنوده‌ام ودر هیچ کتابی ندیده‌ام . واگر کسی گوید : ارباب البصایر هر روز هَزار هَزار بار از دستِ نفسِ کافرِ خود زُنـّار بَر بندند وأز دستِ معشوقِ خود زُنـّار بَر بندند ، این سخن راست بُوَد . چون کسی فهم نکند ، پندارد که چون زُنـّار ظاهر بَر میان بندد أو نیز أز ارباب البصائر بود . وأگر واصلی گوید مثلاً : أگر فلان کس در روم بت پَرست است ، معشوقِ من أز هَر بتی با جمال تراست ، ومن نیز أز هَمه عالم بُت پَرست ترم ، این سخن راست بُو د ، وچون کسی پندارد که این کس بت پرستی ظاهر می گوید ، أز جهلِ خود در غلط أفتاده بود .

٤٦١ – وچون شعرا گویند : ای بت ! وای صنم ! دانی که چه خواسته أند ؟ ومعشوق را چون علی الاطلاق بت خوانند، پس هر کس خودهم آنجا که هست ،بت پرست است. واگر شاعری گوید مثلا اگر فلان کس آفتاب و ماه و ستاره می‌پرستد ، من از أو پرستنده‌ترم ماه و آفتاب را ، چه من بنده ترم معشوقِ خودرا ، ومعشوق من از آفتاب و مـــاه با جمال تراست ، این سخن راست بود چنانکه گفت :

ماهی و مَــهِ فلك پرستندهٔ تست
کبکی و هزار باز پر کنـــدهٔ تست

1 از L - P N M I / ندیده ام N M ندیده P L I / 2 هزار N M L - P I / دست P M L I جور N / 4 که P M L I که این زنارم N / زنار ... بندد P L I زناری ظاهر خود بندد M زنار ظاهر است که بر میان بندد تا N / از M - P N L I / 5 بودو P L I و M نشنود نداند که این چه زنار است N / 6 ومن P L I من N M / 7 وچون P I چون N M L / این کس P M L I او N / 9 وچون P M L I چون N / 10 چون N M L - P I / هر کس خود M ده کس P I کسی L هر کس N / هم P M L I - N / 6 پرست P N پرستی M L I / 11 شاعری P N L I شاعر M / مثلا أگر N L أگر M که P I / وماه N - P M L I / 13 با P N M L - I / 14 بود چنانکه P M L I شود کـه N / گفت I گفت بیت N M گفت رباعی P گفت شعـ L / 15 و مه P N M L و ومه I / فلك P فلك سما I سما N M L / 16 کبکی P N M L کبك I .

یك شهر شکر چینِ شکر خندهٔ تست
مسکین تنِ من زبهرِ دل بندهٔ تست

أکنون اگر معشوق‌را ماه خوانند وماهِ سمارا پرستندهٔ أو خوانند ،واگر عاشق خودرا آفتاب پرست وماه پرست وستاره پرست خواند راست بود وتوندانی وأورا بدین بواعث بسیار بود که این گوید .

۴۶۲ — چون به‌عالمِ عشق رسی ، بدانی . باقی أز شنودن هیچ مکشوف نگردد . وگوئی : باشد که نه چنین است . وتا تو عقلِ رعنا راه زن باخود داری ، أز تو هیچ نیاید . باش تا جمالِ معشوق روی وا تو نماید ، آنگه تو نیست گردی . آنگه این حقایق بدانی. چون آفتاب روی نمود ، ظلمت اگر خواهد واگر نه بگریزد « فیدمغُهُ فاذا هو زاهقٌ » و« ولله المثل الاعلی ». چون آفتابِ جمالِ أزل بتابد، کوه‌پاره شود . آدمی آنجا چه کند « وتکون الجبال کالعهن المنفوش » .

چو آمد روی مه رویم که باشم من که من باشم
که آنگه خوش بوم با أو که من بی خویشتن باشم
من آنگه خود کسی باشم که در میدانِ عشقِ او
نه دل باشم ، نه جان باشم ، نه سر باشم ، نه تن باشم

فبي يسمع وبي يبصر وبي ينطق وبي يبطش . اینجا هر موی برأندام تو ، أنا الحقّ ، گوید ، ولیس في الجبة الا الله .

---

1 چین N M L چنین P I / 2 مسکین ... تست I M N P ـ L / 3 أگر I L P ـ M N/ خوانند ... خوانند I L P خواند ... خواند N M / سما I L N P ـ M / را I M N ـ I L P / 4 خود I L M P ـ N / پرست وماه پرست N M ماه I L P / وستاره پرست N L I P ـ M / 7 تا تو I L M P تا تورا N / رعنا I L M P رعنا بود N / 8 نیاید I L M P نخواهد آمد N / وا تو L وا I M N P / 10 الانبیاء 21 : 18 ك / النحل 16 : 60 ك / 11 - 12 القارعة 101 : 5 ك / 17 هر N ـ I L M P / 18 تو I L M P سالك N / ولیس . . . الله N ـ I L M P .

٤٦٣ – أصل ششم : در بیانِ آنکه سالك بەضرورت، بر این همه مذاهب گذر کند. بدان ای دوست که مذاهب منازل است در راهِ خدای تعالی ، وهر که سالِك بود لا بـد هر روز بمنزلی بود . أمّا بَعضی أز منزل مَقام ساختندو گفتند :

إنزِل بِمنزِلِ زَینبٍ وَربابِ   وارتع َفهذا مَرتَعُ الأحبابِ

وبعضی بەهرچه رسیدند برگذشتند خلیـل وار که « انی لا أحبّ الآفلین ». وروزو شب این می گفتند : أی ساربان منزل مکن جـز بر دیار یارِمن . وچون خلیل گوید: « إني ذاهبٌ إلی رَبّي » یا لوط گوید : « إنيّ مهاجرٌ إلی ربيّ » . لا بُد در این راه منازِل بسیار بود . وهرکه سلوك کند برراهِ ایشان، به کوکب رسد وبگوید : «هذا رَبيّ ».وچون بەآفتاب رسد « هذا ربي ، هذا أکبر » بگوید .

٤٦٤ – وچون کسی مثلاً بەمقام تو رسد، در عالمِ استیفا لا بُد بود که بر آن منازل گذر کند که تو کردی، یا نه رسیدنش بەمقامِ تو محال بود. وآنکه بغداد نبیند أز همدان بەکوفه چون رود ؟ تا أز مقامِ عمرِ خطّاب در نگذرد چه داند که مقام بوبکرِ صدّیق چیست . کلّ مذاهب أز سالِکان منقول است. آنچه محرّف است خطا است از جهتِ تحریف. وآنچه محرّف نیست منزل است . وأگر سالك أز آن مقام سازد ، خطا بود . وکوفه در راه است تا بکعبه رسیم . أمّا کوفه کعبه نیست .

---

1 ششم PML N - I / بەضرورت PMLI - N / همه N - PMLI / مذاهب PMI مذهب NL / 6 - 7 الانعام 6 : 76 ك / 7 گفتند I گفتندع PNL گفتند که ع M / 8 الصافات 37 : 99 ك / 8 - 9 العنکبوت 29 : 26 ك / 9 منازل NML منازل‌را PI / 10 ایشان PMLI این انبیا وأولیا N / وچون PLI چون NM / 11 الانعام 6 : 78 ك / هذا ... بگوید PLI گوید هذا ربي هذا اکبر NM / 12 عالم PLI علم M N / 14 خطاب PMLI - N / در PLI بر NM / 16 - 17 آنچه ... منزل است M PLI - N / 16 از جهت تحریف N - M / 17 سالك PLI کسی NM / کوفه PMLI - N.

۴۶۵ – ومن این مذاهب‌را که بیان کردم، در سلوکِ خود وا یافته‌أم که هر وقت اطلاعی افتد بی من بر مذهبی دیگر، وچیزی گذر کند از آن علی القطع معلوم شود، حقیقت مذهبی دیگر. وهرچه نوشته‌أم در این مکتوب ودیگر مکتوبها همه أز ذوق نوشته أم، وجُز بعضی أمثلهٔ منقول‌و مسموع نبود در مکتوباتِ من. وأگر نه آنستی که به‌طریقِ ذوق مرا این معانی معلوم شده‌بودی، هرگز کجا در خاطرِ من بگذشتی که آتش پرستی‌و بُت پرستی‌و زُنّار داری‌و مذهبِ قدر بوجه من الوجوه راست است. وهرگز مرا کی این دلیری بودی که در شرحِ حروف مقطع چون «طه‌و یس‌و حم‌و المص» این همه بنوشتمی که هرگه که چیزی نویسم این فراپیش آید، ومرا مقهور کند تا بنویسم. وچنان بود که أگر خواهم که ننویسم نتوانم. والله تعالی لا یَجعلُ ذلكَ وبالاً علی مَن یُطالِعُهُ. چه دانی که چه خطر است در این معانی چیزی نوشتن أمّا:

القاهُ في البحرِ مَكتوفاً وقال له
إيّاكَ اياك أن تَبتَلَّ بالماءِ

والسلام والحمد لله رب العالمین. وصلی الله علی محمد وآله.

1 ومن I L M P من N / کردم I L N P کردن M / وا یافته‌ام I L M P دانسته‌ام N / که I L P چه N M / 2 وقت I L M P وقتی N / چیزی I L M P بر چیزی دیگر N / از M که از I L N P / 3 حقیقت I L M P - N / 4 همه از ذوق I L P از ذوق M همه از علم خود N / 6 بودی I L M P است N / هرگز ... من L M هرگز در خاطر من I P کجا در خاطر من هرگز N / بگذشتی I L M P نگذشتی N / 8 کی I L M P - N / این N - I L M P / 9 حم‌و N - I L M P / 10 مقهور L M N مفهوم I P / که چه N M که I L P / 12 چیزی M N - I L P / اما I L M N اما بیت P / 13 مکتوفاً N مکفوفاً I L M مشدوداً P (وص ۱۷۸) / 15 والسلام ... العالمین M - I L N P / وصلی ... آله I L P - N M.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

٤٦٦ – بدان ای برادر عزیز که دو نوشته نوشته‌أم در معنی آنکه مذهبَ قدَر مُحرّف است ، وقدری تحریفِ مذاهب‌را بیان کرده‌ام . وچون در این معنی خوض کردم ، می‌خواهم که مستوفی تر بود تا همگنان‌را معلوم شود. ومذهبِ قدَر این است که شر نه أز خدا در وجود می‌آید ، بلکه مُوجِدِ شر جزوی موجودی است . وتَحریف در این مَذهب بَس ظاهر است که أز کجا خاست .

٤٦٧ – چه اگر صاحب بصیرتی گوید که إنّ اللهَ لا یخلقُ الشرّ ، أی هو أرحَمُ مِن أن یَخلُقَ الشرّ ، إذاً الشرُّ لا یتصوّر صُدورُهُ مِن الموصوفِ بالرّحمةِ ، این سخن راست بُوَد. أمّا چون کسی بشنوَد که أز حقیقتِ کار دور بُوَد پندارَد که اللهُ لا یَخلُقُ الشرّ همین معنی دارد که الشرُّ لا یخلقه اللهُ . ودر این دو لفظ تفاوتی هست ، اگر چه بوجهِ هردو بریك معنی دلالت می کند . أمّا چون الشرُّ لا یخلقُهُ اللهُ ، خود گفته نیاید ، بل به‌جایِ این گویند : خالقُ الشرّ غیرُ خالِقِ الخیرِ . آنجا خود دو موجِدِ إثبات آفتاد به‌لفظی که در آن هیچ احتمال بنماند أصلاً اگر چه در آن دو وجه همین إحتمال می بود . وعلی الجمله آنجا هیچ عبارت می‌نتوان گفت :

---

1 بسم ... الرحیم PI ومنها بسم ... الرحیم L بسم ... الرحیم وبه‌نستعین M / 2 برادر PLI دوست M / نوشته‌ام PLI نوشتم M / 3 وقدری تحریف PLI – M / کرده‌ام LI کردم P کردم M / 6 موجودی M – PLI / 8 چه M که PLI / أی PLI ان M / 12 دو لفظ PMI لفظ L / بوجه PLI – M / 13 می ... چون M کند نیز اما PLI / گفته PI – ML / 15 اصلا PI – ML / 16 دو وجه PM درجه LI / وعلی ML علی PI / آنجا PI اینجا ML .

*** I 76 . L 82 . M 40 . P 88 . نامه نودو پنجم ***

در یك عبارت دو موجد علی القطع إثبات می‌أفتد ، ودر دیگر عبارت علی القطع یك موجد . ودر آن دو عبارتِ دیگر دو معنی محتمل می‌بود ، در یك عبارت معنی راست ظاهرتر است أز معنیِ کج ، ودر دوم عبارت معنیِ باطل ظاهر تر می بود که معنی راست . واین چهار عبارت را گوش کن تا مقصودِ من بفهمِ تو نزدیك گردد .

٤٦٨ – عبارتِ اوّل انیست که : موجد الشرّ وخالِقه غیر ، وموجد الخیر وخالقه غیر . ودر این یك عبارت علی القطع دو موجد اثبات کرده بود ، وهیچ احتمالی نیست درو . عبارتِ دوم که در مقابلهٔ این عبارت است آنست که گویند : لا یتصوَّرُ منه الشرُّ المحضُ الذي لا یَتَضَمَّنُ خیراً أعظمُ منه اصلاً وألبته ، فانَّ الله تعالی أرحم الرّاحمین . ولا یُتصوَّرُ صُدورُ الشرِّ مِمَّن هذه صِفَتُهُ ، ولا مُوجِدَ إلّا الحقُّ الواحدُ الّذي صِفَتُه هَذِه . ودر این عبارت وحدانیّتِ مُوجِد مقطوعٌ به است ، ودرو هیچ إحتمالی دیگر نیست أصلاً . عبارتِ سُوم اینست که الله لا یخلق الشرَّ . واین دو معنی را بشاید ، یکی آنکه شرّ خود نیست البته ، وخالق جز یکی نیست ، وهذا المعنی هو الأسبقُ إلی الفهمِ . دوم آنکه شَر هست ولیکن أز دیگری در وجود آید .

٤٦٩ – عبارتِ چهارم آنست که گویی : الشرُّ لا یَخلُقُهُ الله . واین عبارت را هم دو معنی شایسته است : یکی آنکه شر نه خدای تعالی آفریند ، بلکه دیگری آفریند . وهذا هو الظاهِرُ مِن مَفهومِهِ . دوم آنکه شر نه

---

1 دیگر PLI یك M / 3 کج PLI کژ M / 5 نزدیك گردد PLI رسد M / 8 درو PLI و M / 9 منه الشر PI من الشر L شر M / 12 درو ML در PI / 14 جز یکی نیست PLI یکی است M / 17 عبارت چهارم LI چهارم P عبارت سوم M .

او آفريند يعنى نه مثل، أورا زيبد كه شر آفريند . واين معنىِ دوم أز اين عبارت دشوارتر فهم مى‌أفتد ، وخالى نيست از آنكه چون بشنوى أز زبانى به‌تفهيم نزديكتر از آن مى‌بود كه چون بَر خوانى أز إين مكتوب كه ايراد زبان را كيفيّتى هست كه كتابت‌را نتواند بود. ونيز چون اين عبارتِ چهارم را سوابقى ولواحقى بود در سخن ، باشد كه معنى راست باز دهــد چون أز آن سوابق ولواحق متعرّى مى بود ، غلطى أز آن مفهوم مى گردد .

٤٧٠ — ومقصود از اين بيان بدين محقّقى آنست كه أصولِ مذاهب بعيداست كه دروغ بود، لا بل محال بود از آنجا كه منم . أمّا أز آنجا كه حكمِ عمومِ خلق است لا بل أز آنجا كه حكمِ خصوص علماىِ دين است ، اين نه محال نمايدو نه بعيد ، زيراكه گويند چه بعيد بود در اين كه در عالم ، مذاهبِ فاسد بود كه إدراكِ حق غامِض است ، وراهش دراز است وپر خطر است . وأفهامِ خلق قاصراست ، وراه نمايان همه يا أغلب گمراه‌انـد . پس ضرورت است خود كه مذاهبِ باطل بيش بود در عالم. وإين أگر چه به‌عقلِ توو أمثالِ تو بس نزديك است،أز آنجا كه منم نه چنين است كه من هم بر اين بوده‌أم مُدَّتى دراز ، وپس أز آن اين در مَن پَديد آمـده است كه أصولِ مذاهب لا بُد بايد كه صحيح بُوَد . وبُطلانِ مذاهب أز تحريفِ نا قلانِ بَد أفتاد .

٤٧١ — ودَر حديث آمده أست كه خداى تعالى موسى را — عم — گفت : يا موسى ! مَرِضتُ فلَم تعُدني ، وجعتُ فلم تُطعِمني ! گفت :

---

1 اوروا P L I او M / 2 دشوار تر P L I دشوار ترك M / 4 نتواند P L I نتوان M / 5 را سوابقى P M I سوابقى L / باز دهد P L I وا دهـد M / 7 محققى P L I تحقيـق M / 9 خصوص P L I - M / 13 و P L I كه M / 14 أز P L I - M .

یا رب ! أتمرَضُ وتجوعُ ؟ خدای تعالی گفت : فلان دوستِ من بیمار بود ، وفلان گرسنه است . ولو عُدته لوَجدَتني عِندَهُ . واین عبارَت چون بر این گونه بگویند کسی‌را که تازی داند مفهوم بود وداند که این نوعی بوداز مجاز ، وهم از این شیوه است که در قرآن می گوید : « من ذا الـّذي يُقرِضُ اللهَ قَرضاً حسناً » ، «ويأخذ الصّدقاتِ » .چه این همه إکرامِ دوستان خودرا می گوید . وسُلطان چون خواهد که غلامی رااز آنِ خود مُشرّف کند ، أورا باخود إضافت کند . مثلا أگر درحقّ این غلام تقصیری کرده باشی ، سلطان ترا گوید : درحقّ ما تـَقصیر می کنی . واین راست بود . واگر : مَرِضتُ فلم تـَعُدني ، به‌روزگار مُحرَّف خواهَد گشت وخواهَند گفت که الله يَمرضُ ويَجوعُ ، نه این باطل ودروغ بودو جُز أز تحریفِ ناقـلانِ نبوده بود ؟

۴۷۲ – وتوچه دانی که این که می‌شنویم أز مشبّهه که گویند : درحقّ خداي تعالی که رَمِدَت عَيناهُ فـَعادَتهُ الملائكة ، نه مُحرَّف است ؟ وباشد که این را اصلی راست بوده است ، چـه رَمِدَت عَيناهُ ، هم نوعی از امراض است ، وچون مَرِضتُ می شاید بوجه ما ، چه دانیم که رمدت عيناه ، چه بود . وأگر در نقـل تحریف نبودی ، مصطفا – صلعم – چراگفتی : نـَضَّرَ اللهُ امرءاً سَمِعَ مَقالـَتي فـَحفِظـَها وَوَعاها ثُمَّ أدّاها كما حفظها فـَرُبَّ حاملِ فِقهٍ إلىٰ غير فـَقيهٍ ،ورُبَّ حاملِ فقهٍ الى من هو أفقهُ منه .

۴۷۳ – ودی روز که سه شنبه بود چهارم محرّم ، أز کسی می‌شنودم که

1 من PLI-M / 3 گونه PLI-M / وداند PLI-M / 4 از PLI-M /
می PLI-M / 4-5 البقرة 2 : 245 م / 5 التوبة 9 : 104 م / همه PLI هم M /
7 این PLI آن M / 9 بود PLI است M / 10 ودروغ بود PLI بود ودروغ M /
11 بود PLI است M / 13 نه PLI-M / 14 چه M که PLI / 16 واگر M
PLI- / 17 نصر PLI نضر M / فحفظها PLI-M / 20 سه PLI-M .

مرا می گفت : این حدیث چون است که تسع عبد الدّرهم ؟ من گفتم : تعس. أو گفت : مقصود نه اینست تمامی ِ حدیث چون است که فإذا شئت فلم تعسق . من أندیشه کردم ، گفتم : این هیچ نیست . البتّه چون ساعتی برآمد بدانستم که تعس فلا تـتعس وإذا شیک فلا انتقش . وأگر من تمامی نشنوده بودمی ، لابُد گفتمی : این نه حدیث مصطفا – صلعم – است که این هذیان است . ومگر بدوسه کس این تحریف افتـد ، یانه أزیک کس بعید بود که این چنین تحریف تواند بود ، زیراکه چون دوسه کس درمیان روایت کنند ، هر کس تصرّفکی بد بکنند . پس به‌عاقبت چنان شود که هیچ صاحب بصیرتی خود به پی نیوفتد . وباشد که از کاتب درافتد چنانکه مثلاً کسی أز کتابی بر خواند که حَمل ، پندارد جمل است . پس أز خود نیز تصرّفکیو تغییری بکند وبجای ِ جمل ، بعیر بگوید . وازآن بیفکند که اگر صاحب بصیرتی بشنودی ، فهم کردی ووجه ِ تحریف بازدست آوردی ، وجز چنین نبوده است خود به‌هیچ حال .

٤٧٤ – ومَقصود این است که مذاهب را أصلی راست باید که بوده باشد ، وإین خود فهم کرده‌أم درسلوک. أمّا تورا ودیگران درعالم ِ نطق باشد که معلوم نتوانم کرد که فهم آن حقایق درعالم ِ ذوق است نه درعالم ِ نطق ، وبعید تر همهٔ مذاهب سفسطه است وبت پرستیو آتش پرستیو زنّارداری . ومرا معلوم شده است که أصول ِ إین مذاهب راست بوده است . وهانو هان ! تا در خاطرت نیاید که جـز چنین بوده‌است که آنگه این در ، برتوبسته گردد از تقدیر که تورا هرگز این معلوم نگردد .

1 الدرهم PLI الدراهم M / 2 چون ML – PI / است PMI – L / که M – PLI / 4 تنعس PI انتعش L انتقش M / شیك L شنتك PMI / 6 مگر PLI کم M / 7 این LLI – M / 8 کس PI کسی L یکی M / 9 هیچ PLI هیچ کس M / صاحب PMI – L / خود به PLI مرخو M / کاتب M کتاب PLI / 10 نیز ML – PI / تصرفکی وتغییری M تصرفی PLI / بیفکنند که M بیفتد PLI / 15 توراو PLI – M / 16 نتوانم M توانم PLI / آن ML از PI / 17 است PLI – M / داری PLI داری است M / 18 در ML – PI .

٤٧٥ – أکنون از مذاهب یکی اینست که اسم عین مسمّا است ، اگر غیرِ مسمّا ؟ قومی گفته‌أند که إسم نه مسمّا بود ، وقومی گفته اند : إسم مسمّا بود. وقومی دیگر گفته‌اند که گاه بود که عینِ مسمّا بود، وگاه بود که غیرِ مسما بود . وبوحامد غزّالی در « مقصدِ أقصی » این مسئله را بیانی طویلِ عریض کرده است ، ویکث مذهب را نصرت داده است که اسم غیر مسمّی است ، وآن دو مذهبِ دیگر را إبطال کرده است . وأزآنجا که منم آن هردو مذهب راست است ، وأکرچه خواجه إمام غزّالی آنچه گفته است راست گفته است وخود ظاهراست آنچه أوگفته است که راست است . أمّا چون ناقلانِ مذاهب درنقل مذاهبو درفهمِ مذاهب تقصیر کننـد ، لابد چنین تواند بود .

٤٧٦ – وأزآنجا که منم این خودجز چنین نبوده است ، که آن بیان که خواجهٔ إمام کرده است ، خـــود عوام را معلوم بود ، أعنی عوامِ علمارا تا بدان رسی که خواص علمارا معلوم بود. پس چون روا بود که آن قدر که أوکفته است ، برصاحب مذهبی که متبوعِ عالمی بوِد پوشیده بماند ؟ ولیس الخبرُ کالمعاَینةِ . من این دو مذهب را بیان کنم تا بدانی که متبوعان در اصل بدین چیزی دیگر خواسته اند ، وخطا از اتبـاعِ بَد بود که نیکث فهم نکردند . پس مخبط شدند . واین دو مذاهب را دردو فصل گوش دار .

٤٧٧ – فصل اول : فی بیانِ قولِهم : الإسم هو المُسمّی ، وإنـّه کیف حرّفته النـّقلة. بدانکه چون ما گوییم : عَسل شیرین بود ، این صفتِ شیرینی که إثبات کردیم مُسمّی ومفهومِ عسل راتواند بودونه إسمِ عسل را. پس اگر کسی ما را گوید : عین وسین ولام شیرین نیست . گویـیم : أی سلیم دل !

3 گفته اند P L I گویند M / 4 ـ 3 غیر مسما L بود M L که نبود P ـ I / 8 وخود M خود P L I / 9 أما M ـ P L I / 11 این خود P L I ـ M / 14 بماند P L I نماند M / 15 من P L I و M / 16 دیگر P L I دگر M / 17 مخبط P L I متخبط M / 18 اول M ـ P L I / 19 چون M L ـ P I / 20 را پس M L پس P I / 21 کسی M ـ P L I / عین P L I که عین M / دل P L I قلب M .

مقصود أز إسم مسمّیٰ بود . واین إسم مسمی است . ومــا به‌إسم مسمی می خواهیم . وهمچنین گوییم : العالَمُ حادثٌ ، مسمی ومفهومِ عالم خواهیم ، والخُبزُ مُشبِـعٌ ، إشباع مفهومِ خـُبزرابود. والنارُ مُحرِقٌ ، والسیفُ قاطعٌ والماءُ مرٌ . واین همه صفات که إثبـات کردیم ، مسمّیاتِ آتش‌وآب‌و شمشیر خواستیم . وآنجا أسامی مشتمل است .

۴۷۸ ـ خواجهٔ إمامِ غزّالي درإبطالِ این گفته است که حروفِ عسل دیگر است که بَرکاغذ نویسند وبه‌زبان بگویند ، وآنکه أز نحل وادید آید دیگر . وحروف سیف دیگر است ، یعنی سین‌و یاو فا ، واین که قطع کند دیگر . وهمچنین أسامی را مقصود غزّالی می نویسم یانه أو این امثله خـود نیاورده است . ومـا دانیم که تا عالم بوده است وخواهد بود ، کس را این فرا خاطر نیامده است که حروفِ عسل شیرین است ، یا حروفِ خبز مشبع است . بل همهٔ عالم را معلوم است که مفهومِ سیف دیگر است ، وسین‌و یاو فا خود چیزی دیگر است که برآن دلالت کند. چه گویی هیچ صاحب مذهبی را ، لابل هیچ عامي را این در خاطر آید که عین وسین ولام شیرین است ؟ یا گوید إسمِ عسل مسمّاو مفهومِ عسل است ؟ پس اگر کسی درهمهٔ عالم گفتـــه است ، که اسم ومسمی یکی بود ، به‌ضرورت دانیم که نه این خواسته بود که حروف عسل‌و مفهوم أوهردویکی است تا خواجه‌إمامی ببایدکه در ابطالِ این پنج‌و شش فرق بگوید ، این خود هرگز نبوده است ونتواند بود .

4 که I ـ PML / 7 نویسند . . . بگویند M نویسد . . . بگوید PLI / 8 آنکه PI وآن که ML / 9 چه M که LI ـ P / این PLI ـ M / 13 است که بر M که بد PLI / 15 مسما M ومسما PLI / 18 بباید PLI بیاید M / فرق M ورق PLI .

۴۷۹ – پس خواجهٔ إمام غزّالی نه إبطالِ مذهبِ این قوم کرد، بل إبطال چیزی دیگر کرد که أگر این صاحبِ مذهب زنده بودی، خود گفتی که این باطل است. وچون این مذهب که خواجهٔ إمام باطل می کند، روانیست که برهیچ کس پوشیده بود، لابدُ این مذهب‌را اصلی باید که گفته أند: الاسم هو المسمّا. وَرجه این آنست که هرصفت که موصوفی را اثبات کنند، إسمِ آن موصوف به‌ضرورت ببباید گفت. وآنجا باسم لا بد مسمّا خواهند، چنانکه گوید: الله قدیم، والقدیم واحدٌ، والقرآن قدیم، والشافعيُ عالمٌ، والخلیفةُ قرشيٌ. واین ظاهرتر از آنست که کرا کُنند که این همه بیان‌أورا بکنند.

۴۸۰ – ومقصود آنست که هر مُصنِّف که در عالم است، چون این بداند لابدُ مُسلَّم کند. وقدرِ این چنانکه خواجهٔ إمام غزّالی دانستی، در کلِّ عالم، الا ما شاء الله، کسی نداند که أو عاشقِ علم بوده است لذاته. ومقصود أو أز علم، عینِ علم بُود. وأز هر که أورا چیزی مکشوف شدی، آن را به‌جان خریدار آمدی که اگر کودکی گفتی ده ساله همچندان منت داشتی ازاوکه از شافعي. ونگفتی که مثلاً ابو المعالِی جوینی باید، تامرا چیزی وانماید. وچنین گوهردر عالم به‌غایت عزیز بُوَد. ومن اگرچه خواجهٔ إمام غزّالي راندیده أم، شاگردِ کتبِ أو بوده أم، در چنین چیزها، ویقین دانم که بدین صفت بوده است در طلبِ علم. والله اعلم.

---

2 این باطل PMI باطل L / 3 این مذهب ML مذهب PI / 4 لا بد PMI لا بل L / 5 این L - PMI / موصوفی PLI موصوف M / 6 آنجا PLI اینجا M / 7 والقدیم . . . قدیم L - PMI / 9 بداند PLI بدانند M / 10 کند PLI کنند M / در PLI هیچ کس در M / 11 کسی نداند PI کس نداند L نداند M / که PLI چه M / 13 آمدی PMI آمد L / که PLI - M / 14 داشتی NLI داشتمی P / ونگفتی M نگفتی PLI / 15 به غایت PLI - M / ومن PLI من M / 16 غزالی PLI - M / والله اعلم PLI والسلام M .

۴۸۱ – فصل دوم : فی بیانِ قولِهِم إنَّ الإسمَ قد یَکونُ عَینَ المُسَمّا ، وقد یکونُ غیر المسمّا . بدان که چون این مذهب‌را که الاسمُ هو المسمّا ، تمهید افتاد ، وشاگردان از أستادان فهم کردند ومُسلَّم داشتند . پس از آن در بعضی خواطر آمد که چون گوییم مثلاً که یَد دو حرف است ، وعسل سه حرف‌است ، وعالم چهار حرف است ، وسفرجل پنج حرف است ، ظاهراست که این صفات ثابت است أسامی‌را . ودانستند که إسم یَد دو حرف است نه مُسمّا ، وإسمِ عسل سه حرف است نه مفهوم مُسمّاّیِ عسل ، واسم عالم چهار حرف است نه مفهوم عالم. وچون گویند : سَفرجل مطعوم است ، راست می‌بود . وچون گویند : پنج حرف است ، هم راست بود . ویك صفت مفهومِ سفرجل را درست بود نه اسمش‌را . ودیگر صفت اسم سفرجل‌را در ست می‌بود نه مفهومش‌را . وهمچنین گویند : عسل حلواست‌و سه حرف است ، واز این دو صفت یکی مفهوم عسل‌را ثابت است‌و یکی إسمِ عسل‌را . وگویند : آدمی گوشت وپوست بود ، مفهوم آدمی‌را خواهند نه إسم آدمی‌را. أمّا چون گویند: آدمی چهار حرف است ، اینجا به‌آدمی إسم آدمی خواهند نه مفهوم آدمی .

۴۸۲ – وچون این در خواطرِ قومی آمد ، ضرورت ایشان‌را بایست گفتن که إسم گاه عینِ مُسَمّا بوَدو گاه غیرِ مُسمّا . واین مذهب نیز بدین وجه راست است . ودانیم که أگر خواجهٔ إمام غزّالی را این وجه فرا

1 دوم M L I – P / 2 این P L I آن M / 4 آمد M آید P L I / 6 ظاهر L. I وظاهر P / 7 مسما P L I مسمای ید M / 9 می M – P L I / 10 را درست بود P L I است M / 11 نه . . . می بود P M I – L / می M – P I / مفهومش را M مفهومش P L I / 12 همچنین M چون P L I / 13 اسم L M هم P I / 15 اسم آدمی M آدمی P L I / 17 گفتن P L I گفت M واین مذهب P L I بود واین M / 18 بدین P L I براین M / خواجه P L I – M .

خاطر آمدی دانستی که اِین مذهب بر این گونـه حق است . ودر این بسی کمالی نیست که این فرا خاطر کسی آید تا چون کسی‌را فرا خاطر نیایـد گویند: او ناقص بود که من اصفهان وتبریز ندیده‌ام وتو برادر دیده‌ای واین نه بس کاری است که أگر من نیز قصد کنم ، وبا این افتم هم ببینم . وخواجهٔ إمام غزّالی که این نگفته است، نه از غموض اِین مسئله است ، بلکه سبب آن بود که با اِین نیفتاده است . لعمری روا بود که با سرِ سَفسطه‌و آتش پرستی وبُت پَرستی نیفتاده است . که وجـهِ تحریفِ اِین مذاهب پاره‌ای غامض است . وهان وهان ! تا نگویی که غزّالی چون با سَفسَطه نیفتاد که در کتاب « منقذ » می گوید: که دوماه به‌حکمِ حال سوفسطایی بوده‌أم، أگر چه به‌قول نگفتمی . بدانکه این نه آنست ، آن خاطری دیگر است وتحریفِ اِین مذهب أز جایِ دیگر خاست . والسلام .

۴۸۳ – فایدهٔ دیگر : أگر چه اِین دو مذهب‌را وجـهِ تحریف ظاهر است ، بسیار مذاهِب هست که وجهِ تحریفِ آن هر کسی نبتواند دانست که بس غامض است ومشکل. ودر این معنی مذهبی دیگر بیان کنم که در آن بسیار فواید بود أهلِ عالم‌را ، وأرجوکه تورا نیز مفهوم می گردد که سخت روشن می گویم . أگر چنانکه در چنین مکتوبات راه نبری ، به‌وقتِ ملاقات تدبیرِ آن کن که مکتوبی چندرا برمن فرو خوانی تا تورا ذوقِ اِین نوع أز إدراك وادیدآید . ومِن َفمِ الأعرابيِ أفصح . شنودن دیگر استو خواندن دیگر .

2 کمالی PLI کمال M / کسی ... خاطر PMI – L / را فرا M از فرا PI / 3 که PLI چه M / برادر M – PLI / 4 هم M – PLI / 5 مسئله است PLI مسئله M / 6 آن بود PLI بوده‌است M / 7 مذاهب M – PLI / 8 وهان M – PLI / 9 کتاب LI – MP / منقذ PMI متقدمین L / 10 نگفتمی ML نگفتی PI / 11 والسلام M – IPL / 12 فایدهٔ دیگر M فایده L ای عزیز P – I / 12 – 13 تحریف ... وجه PMI – L / 14 است ومشکل PLI ومشکل بود M / 15 أهل PLI – M / 16 چنانکه M چه چنانکه PLI / 17 را بر من فرو M بر من PLI / 18 وادید PLI با زدید M .

۴۸۴ – بدان أی برادر که خواجـﮥ إمام غزّالی در کتبِ خود بسیار آورده است که أخلاق تغیر پذیرد ، چنانکه بخیل خود را به‌تکلّف سخی تواند کرد ، وبَد َزهره را ممکن است که به‌تکلف دلیر گردد ، وهمچنین جاهِل عالِم شود به‌کسب.و پیوسته در دنبالِ قومی أفتاده بود که گویند: ُخلق همچون خَلقِ ظاهر است .وچون خلقِ ظاهِر َتغیُّر نپذیرد ، خُلقَ باطن همچنین بود . واین مسئله بسیار بیـان کرده‌است . ودر « ریاضة النّفس وتهذیبُ الأخـلاق » که بیست‌و دوم کتاب است از « احیاء علوم الدین » إین مسئله‌را بیانی مستوفی بکرده‌است، وُنصرتِ این داده است که الخُلقُ یَقبلُ التغیُّرَ .

۴۸۵ – أوّل تحقیق بباید دانست که أو چه می‌خواهد بدین . آنگاه در ابطال آن سخن راندن که پیش أز فهمِ مقصودِ خصم ، سخن گفتن در إثبات‌و نفیِ مذهبِ أو نه إنصاف بود چون کسی مثـلا گوید : رأیتُ رَبّي في أحسنِ صورةِ أمرَدٍ أجردٍ ، تو گویی دروغ می‌گویـی که خدایِ تعـالی جِسم نیست تا أمردی أجرد بود . این نه إنصاف بود که أگر معنی دیگر می‌خواهد راست، تو چه دانی ؟ وچون صاحب بصیرتی گوید : رأیت رَبّي في صورَةِ أمردٍ أجردٍ ، راست بود . وأز این هیچ لازم نیست که خدای تعالی بر صورتِ أمردی بود. زیرا که بود که در خواب می‌خواهد یا در غیبت . وکسی که راهِ خدا رفته بود ، در بدایت أورا این معلوم گردد

2 آورده‌است PLI گوید M / 4 کسب‌و L M کسب PI / 5 ظاهراست PLI است M / 7 دوم M دو PLI / 8 بیاني M بیـان PLI / است PLI - M / 10 تحقیق PLI به‌تحقیق M / بباید PMI می‌باید L / 11 که پیش از فهم PLI چه پیش از مفهوم M / 15 می‌خواهد راست L می‌خواهند راست M میخور است PI / 16 وأز ML از PI / 17 بر M به PLI / خواهد PLI گوید M .

که خدای تعالی را در همه صورتی بتوان دید .

۴۸۶ – وحسینِ منصور حَلاّج خود صریح بگفته است ، لا بل در علمِ تعبیر گفته أند که خدا را در صورتِ مادرو پدرو أستاد در خواب بینند ، وهریکی را تعبیری بود دیگر . ودوستی مرا گفت از ثقات که خدای تعالی‌را در خواب دیدم بر صورتِ مادرِ خویش . گویی که این کس‌را در خاطر آید که خدای تعالی بر صورتِ مادرِ أوست ؟ هیهات ! أگر کسی گوید : رَأیتُ عَدوّي في صورَةِ حيّةٍ ، راست بود . واین کس داند که ظاهر صورتِ دشمن نه ظاهر صورتِ مار است ، أمّا در حقیقت مشارکت هست . وهر که در خواب خدا را بیند ، لا بُد في أحسن صورت بیند . ومرا معلوم است که خدا را صورتِ جسمانی نبود ، أمّا دانم که صورتِ إلٰهیّت هست أورا . وآن صورت جز أورا نتواند بود .

۴۸۷ – وأگر کسی را در این بیت سماع بود که :

هر روز زِ عشقِ تو بحالی دِگرم
وَز حسنِ تو در بندِ جمالی دِگرم
تو آیتِ حسن را کمالِ دگری
من آیتِ عشق را کمالی دگرم

این کس‌را بنتوان زدن که تو از حُسن چه فهم می کنی ، باشد که چیزی راست فهم می کند ، لا بل أگر کسی را در این سماع بود که مرار می گوید ، هم روا بود أگر چه همگنان را فهم بدین نرسد .

---

1 همه P M J این L / صورتی P L I صورت M / 3 گفته P L I بگفته M / 4 ودوستی M دوستی P L I / 5 بر P M I و L / کس P L I هم کسی M / 8 است P L I بود M / 9 هست P L I بود M / وهر ... بیند P M I ـ L / 10 دانم P M I دانیم L / 11 نتواند P L I نتوان M / بود P M L بود رو I / 12 وأگر P M L اگر I / این بیت P I بیت L این نیست M / که I که شعر L که بیت P M / 15 ـ 16 تو ... دگرم P L I ـ M / 19 نرسد I نرسد شعر M L نرسد بیت P

لَعمركَ ما تَدرى هُنَيدَةَ أنني
صَديقٌ لَهـا مصفى المودّةَ صالحُ
ألِكني إليها عمرُكَ الله يا فتى !
بآية مـا قالت ، متى هو رائح
وآية مـا قالت لَهُنَّ عَشيّةً
وفي الستر حرّات الوجوه ملائـح

٤٨٨ – جوان‌مردا ! تاكى أز أبوجادِ مبتديان ؟ إسم را خواه عينِ مسمّا گيرو خواه غير مسمّا ، وأخلاق‌را بگذار تا خود تغيّر پذيرد يانه !

كرا لبانِ تو بايد شكر چه سود كند ؟
به‌جاىِ مِهرِ تو مِهرى دِگر چه سود كند ؟

حوصلهٔ مردان كجا بدين سير شود أگر اسم مُسمّا بود يا نبود .

بيار آنكه دلِ دوستان به‌يكدگر كشدا
نهنگ وار غم از جان ما به‌در كشدا

٤٨٩ – تضييعِ عمر تاكى ؟
بگرفت مرا زِ عمر بيهوده مـلال
كو أبروىِ أو تا نپرستيم هـلال

3 ألكني I L ابيكى P التى M / اليهـا M L – P L / 4 – 5 بآية ... وآية P L I بانت . . . وانت M / 6 حرات M L I خـيرات P / 7 جوان مردا M L I اى عزيز P / 8 يا نه I يا نه بيت P L يا نه شعر M / 9 كرا P L گران L مرا M / 11 اگر . . . نبود P L I كه . . . نه M / 12 – 13 بيار . . . كشدا P M L I
بيار آنچه دلو جان بيكدگر كشدا   بسر كش آنچه بلاو الم بسر كشدا
(ديوان أمير معزى) /
14 كى I كى بيت P L كى مصراع M / 16 كو ... هلال I كو ... هلال شعر P L بيت M .

ساقیا پرشد دل از تیمار پر کن جام‌را !
برکفِ من نه سه بادهٔ دولت ایام‌را
تا زمانی بی زمانه جان ودل شادان کنیم
کم کنیم از دل زمانی محنت فرجام‌را
نامِ ما بَریَخ نِگارو ساتکینی سر بمال!
جُز به بی نامی که یابَد دَردو گیتی نام‌را؟
ما را چه از آن که تو گل‌و با دامی .

هنیئاً لأربابِ النّعیم نعیمهم   وللعاشق المسکین ما یتجرّع

۴۹۰ – گدایان را با سلاطین چه حساب ؟ چه دانی که چه می‌شنوی !

« حَجَبُوها عَنِ الرِّیاحِ لأنّی
قُلتُ لِلرِّیحِ بَلّغیها سلاماً
لو رضوا بالحجابِ هانَ وَلکن
مَنَعوها یَومَ الرِّیاحِ کَلاماً

آری چنین بود :

وقد بَخِلَت حتّی لَو أنّی سألتُها
قَذی العینِ مِن صاحی الشّرابِ لَضنّت

2 سه ... أیام M L زساغر دولت ایام I زدولت ساغر ایام P . این شعر در ص 582 از دیوان سنایی چنین آمده‌است :
ساقیا دل پرشد از تیمار پرکن جام‌را   برکف مانه سه باده گردش أجرام را
3 - 4 جان ... را P M L I جام می‌برکف نهیم ، بشکنیم اندر زمانه گردش أیام‌را (دیوان سنایی - ص 582) / 5 - 6 نام ما... نام‌را P M L I - (دیوان سنایی) / 5 نام ما P I را نام ما L نام‌را M / 7 مارا P L I ع : مارا M / با دامی I با دامی بیت P با دامی شعر M L / 8 للعاشق M العاشق P L I / 9 شنوی I شنوی شعر M L شنوی‌بیست P / 12 لو M (ودیوان بحتري) ولو P L I / 14 بود I بود بیت P بود شعر M L / 15 اضنت M L I تضنت P .

صاحب مصیبت که بتواند گریست هم سره بود.

آنرا که غمی بود که بتواند گفت
غم أز دلِ خود به‌گفت بتواند رُفت
این طرفه گلی نگر که ما را بشگفت
نه رنگ توان نمودو نه بوی نهفت

۴۹۱ – برکت گفت : که مردی بود ، فرزندِ خودرا گفت که هرگز ریش گاو بوده‌ای ؟ گفت : ریش گاو که بود وچه بود ؟ گفت : آنکه بامداد أز خانه بدرآید ، گوید : امروز گنجی یابم . پسر گفت : أی پدر ! تا منم ریشِ گاو بوده‌أم ! چه می‌شنوی ! « لَقد کانَ في قِصَصِهِم عِبرَةٌ »

لَیتَ الرِّیاحُ تجیئنا بِـکلامِهِم
وتجیئهم مِنـّا بِرَجـعِ کلامٍ

۴۹۲ – وآنکه معشوقِ خودرا در خواب نیز ندید ، أورا عاشق کی گویند ؟ فریاد أز پندارِ بی حاصل !

ای پیکِ عاشقان گذری کن به‌بامِ دوست
بر گرد بنده‌وار به‌گردِ مقامِ دوست
گِردِ سرای دوست طوافی کن وببین
آن بارو بار نامه‌و آن إحتشامِ دوست

---

1 بود I بود بیت P M بود شعر L / 6 برکت گفت P L I برکت حکایت کرد M / 9 یوسف 12 : 111 ك / عبرة I عبرة شعر L M عبرة بیت P / 12 آنکه P L I وآنکه M / 13 حاصل I حاصل بیت P M حاصل شعر L / 7 بارو M (ودیوان سنایی) بـا PI ناز L .

خواهی که نرخ مشک شکسته شود به‌مرو
بَرزن بِه‌زلفِ پُرشکنِ مُشک فامِ دوست
خواهی که بارِ نو کمری بندی از سَرخس
همراهِ خویش کن به‌سویِ من سلامِ دوست

چون در دریا کشتی غرق شد، تمیز برخاست. تو معذور می‌دار! گفت چه بود ؟ گفت : می گوینـد : الفجلُ هاضِمٌ . گفت : لیت الفجل یَهضِمُ نَفسَهُ. اللّهمّ لا تؤاخذني بسوءِ اعمالي . ولك الحمد یا من لا یخفی علیه شیءٌ وصلی اللهُ علی محمد وآله الطاهرین .

۴۹۳ – آمدم با مقصود خود، چون گوسفندی‌را ذبح کنند،کم أز حرکت المذبوحی نَبوَد آخر . بدان ای دوست عزیز که آن دلیل که خواجهٔ امام غزّالي آورده‌است برآنکه أخلاق تغیّر پذیرد چیزی مشکل نیست ، تا توان گفت که قدما ندانستند ، واین مذهبی قدیم است که أخلاق تغیّر نپذیرد ، وچندین هزار ورق در آن سیاه کرده‌انـد . وأگر کشفِ آن إشکال بدین آسانی بودی مگر چنین دراز بنکشیدی‌و قد ما أز آن مذهبی برنساختندی. پس ضرورت بود که هر که را عقلی درست بود ، طلب آن کند که این در أصل گویی چــه بوده‌است ؟ وأصلِ این مرا معلوم شده‌است ، واین مسئله به‌غایتِ غایت غامض است. وآن قدر که وقت‌را خاطر املا می کند می‌نویسم. والله یعین علیه والسلام .

---

1 – 2 خواهی ... دوست M – P L I / 1 مرو P L I چین (دیوان سنایی) / 3 بار ... سرخس P I بار تو کمری بندی تو از سرخس L بار عسکر بندی تو از سرخس M کاروان سلامت بود تورا (سنایی) / 4 من سلام P L I من کلام M ما سلام (سنایی) / 6 یهضم P L I هضم M / 8 الطاهرین M – P L I / 9 آمدم P L I آمدیم M / 10 دوست عزیز P L I برادر M / 11 – 12 پذیرد ... تغیر P M I – L / 14 قدمـا P M که قدما L I / نساختندی P M I نساختند L / 15 بود که M – P L I / 16 گویی M – P L I / 17 غایت M – P L I / می کند می‌نویسم P L I کند بنویسم M / 18 والسلام M – P L I .

۴۹۴ — مقدمه في بيانِ اقسامِ الأوصاف . بدان ای دوست که أوصاف سه قسم است . قسمی‌را ذاتی خوانند ، وقسمی‌را لازم گویند ، وقسمی‌را عارض گویند . واین اقسام در صفات باید که مفهوم بود تا آنچه مقصودِ منست بتوانم نوشتن ، وبه‌فهم تو نزدیك گردد . وإین أقسام را در کتب بیان کرده‌أند خود . ومن دوست ندارم که چـیزی مشهور ومذکور نویسم . أمّا چون حاجت أفتد تفهیم چیزی دیگر را ضرورت بود نوشتن . وهرچه در مکتوباتِ من بینی همه این حکم دارد که جمله مولـّداتِ خاطرِ من بود ، إلّا آن قدر که تفهیمِ مقاصدِ خود را بیاورم ، چه آن آورده باشند ، ومن ضرورت را در مکتوبِ خود آورم .

۴۹۵ — أکنون بدان که صفتِ ذاتی آن بود که ممکن نبـود که ذهن منطوی گردد بر حقیقتِ موصوف دونِ آن صفت ، تا هرکس که آن صفت نداند أورا ممکن نبود که آن موصوف را فهم تواند کردن . ومثـال این چنـین بود که گویی: السّماءُ جسمٌ والأرضُ جسمٌ . وجسمیّت صفتِ ذاتی است آسمـان‌راو زمین را . وأگر کسی‌را هنوز معنیِ جسمیّت در ذهنِ خود حاصل نکرده بود ، أورا محال بود که معنیِ آسمان‌و زَمـین در ذهنِ خود حاصل کند . وعلی الجمله هر صفت که ذاتِ موصوف‌را بباید ونتواند بودن بی أو ، آن صفت‌را ذاتی گویند .

---

1 مقدمه M فصل I - P L / اقسام M اقسام مقدمه P L I / الاوصاف P L I الاصناف M / أوصاف P L I صفات M / 2 عارض M L خاص P I / 4 نوشتن P L I گفت M / را P L I - M / 5 خود M - P L I / چیزی M - P L I / 6 تفهیم M بتفهیم P L I / را P L I - M / 7 همه M L هم P I / 8 چه آن M L آنچه P I / را در M در P L I / 9 آورم M آوردم P L I / 10 ذهن M در ذهن P L I / 12 ومثال I L I بر مثال M / 13 چنین P M I چنان L / 14 را هنوز P I هنوز L - M / در P L I هنوز در M / 17 بودن P L I بود M .

۴۹۶ – قسم دوم أز صفات، لازم است . ولازم صفتی بود که ذات بدان إیستاده ومُتقَوِّم نبوَد ، إمّا بی آن صفت هرگز موجود نبود ، چنانکه السّماءُ مخلوقةٌ والأرضُ مَخلوقـةٌ . ومخلوقیت صفتی لازم است آسمان را وزمین را که هرگز وجودِ آسمان‌و زمین نتواند بود بی مخلوقیّت . أمّا تو حقیقتِ آسمان‌و زمین را فهم توانی کردن که چیست ، بی آنکه بدانی که مخلوق اند أگر ندانی که عموم خلق دانند که آسمان‌و زمین چه بود ، وهنوز ندانند که مخلوق اند یا نه . وهمچنین تورا وهمگنان‌را معلوم است که بیست‌و یك چه معنی دارد ، بی آنکه در ذهنِ شما بود که ربعِ هشتادو چهار بود ، أگر نه لازم بودی که ندانستندی که بیست‌و یك چه معنی دارد ، چنانکه هر که را معنیِ جسم حاصل نبود أورا معنیِ آسمان‌و زمین حاصل نیاید .

۴۹۷ – ونیك تأمّـل کن در این معانی تا فهم کنی . وأگر به‌یك بار نتوانی دانستن ، تکرار می کن به‌نظری حاذق تا معلوم شود . ودر همهٔ مکتوباتِ من همچنین کن تا معلوم توانی کرد به‌تأمّلِ صادق . وهرچه تورا معلوم نشود بنویس تا شرحَش می‌نویسم که تورا در آن ثواب بود که به‌سببِ تو این همه حقایق مکشوف گردد تا عالمیان أز وَرَطاتِ جهل برهَند .

۴۹۸ – قسم سوّم : صفاتِ عارض است . بدانکه هر صفت که موصوف بی آن صفت موجود تواند بود ، آن صفت‌را عارض خوانند . چه أگر لازم

---

1 لاز PLI لوازم M / 3 مخلوقیت PM مخلقیت LI / 7 را که PLI چه M / 4 - 5 نتواند ... زمین PMI - L / 6 أگر ندانی PI أگر تو دانی L أگر نه ودانی M / 7 یا نه PLI أگر نه M / را ML تورا PI / 8 بی ML وبی PL / 9 ندانستندی PMI بدانستندی L / 11 این M - PLI / به ML - PI / 12 نظری PLI نظر M / 13 تا PLI چه M / 14 که تو PLI چه تو M / 15 مکشوف PLI کشف M / 16 سوم M سیم P سیوم LI / 17 صفت موجود M صفت L - PI / چه M که PLI .

بود زوال نپذیرد ، وچون زوال می‌پذیرد عارض است نه لازم، چون طول‌و قصرو سوادو بیاضِ آدمی ، وعلی الاطلاق می گوییم نه آدمی معیّن‌را تا دانی . وصفاتِ عارض را در زوال پذیرفتن درجات بسیار بود . باشد که زود زوال پذیرد از موصوف خود چون حُمرةُ الخَجَلِ وصُفرةُ الوجلِ . وباشد که دیر زوال پذیرد چون آبی که نیك گرم شده باشد که حرارتش روزی بماند. وباشد که به‌ده روز زوال پذیرد چون صُفرة للمریض وضعف المریض، وباشد که به‌دوسه ماه زوال پذیرد چون سبزی غوره تا أنگور شود . وباشد که به‌سالی زوال پذیرد چون اطلسی که سالی علی الدّوام در آفتاب نهند . وباشد که به‌سی سال‌و چهل سال زَوال پذیرد ، چون سیاهیِ موی . واین درجات ما را معلوم است .

۴۹۹ ـ أمّا أگر خواهیم که بدانیم که هیچ صفتی عارضی هست که به‌سه هزار سال‌و چهار هزار سال زوال پذیرد یا نه ، این مُتعذّر بود زیرا که عمر ما چون صد سال بود این چنین تجربیات کجا توانیم دانستن، وکدام‌را ادراك توانیم کردن؟ پس أگر خواهیم که به‌یقین بدانیم که تا پنجاه هزار سال رنگِ زُحَل‌و مشتری همچنین خواهد بود یا سبز شودو سیاه شودو زرد شودو کبود شود ، این في غاية الغموض بود ، ویقین ندانیم که سپید خواهد بود

1 وچون PI چون ML / 3 صفات PLI صفت M / بود PLI است M / 5 دیر ML - PI / زوال پذیرد PM پذیرد زوال LI / که حرارتش M حرارتش PLI / 6 چون M چون سبزی در غوره تا انگور شودو PLI / وضعف المریض PI - ML / 6 - 7 وباشد که به دوسه . . . شود M - PLI / 8 - 9 چون . . . پذیرد L - PMI / 8 چون M وچون PI / 11 که هیچ ML هیچ PI / 12 وچهار هزار سال ML - PI / یا نه PLI أگر نه M / ،بود PLI است M / 13 چون PLI خود M / چنین PLI - M / 16 این M واین PLI .

یانه . وأگر کسی‌را معلوم بود علی القطع که زُحَل تا پنجاه هزار سال همچنین سپید خواهد بود به‌نزدیکِ من إین رواست ، أمّا توراو مرا إین معلوم نیست .

۵۰۰ ـ أکنون مقصود من گوش دار ! هر موجودی که عدم بروی محال بود ، مثلاً چون جان آدمی ، أگر این موجود را صفتی عارض وادید آید چــه دانیم که أز وی زود زوال پذیرد یا ضرورت تا أبد الآباد باوی بماند ؟ مثاله : شكْ نیست که آدمی از این قالب بشری صفاتی عارض کسب کند ، چنانکه بوبکرِ صدیقو عمر خطاب کمالی کسب کردند بعد پنجاه سال که چون کودك بودَند إیشان‌را آن کمال نبود ، تا بوبکر بدانست که زنش حامل است به‌دختری نه به‌پسری . وعمر بدانست که حیلتی ساخته‌اند ، واز مدینه آواز داد که : یا ساریة الجبل ! الجبــل ! وشكّ نیست که بوبکرو عمر را در حالِ کودکی این کمال نبود . وهمچنین نقصانی کسب شود أز این قالب ، چنانکه بوجهلو نمرودو فرعون را کسب افتاد . وشكْ نیست که بوجهل أگر در حالِ کودکی بمردی ، چنان شقی نشدیو آن أوصافِ نقص را کسب نکردی .

۵۰۱ ـ أکنون أگر کسی خواهد که بداند که صفاتی که بوجهل کسب کرد با أو بماند الی أبد الآباد یا زایل شود ؟ این فی‌غایة الغموض مسئله است .

---

1 ـ 2 یا نه . . . بود PI ـ ML / 4 موجودی PLI موجود M / 5 صفتی PLI صفاتی M / 6 زود PLI ـ M / باوی بماند PLI نماند M / 8 صدیق ML ـ PI / عمر خطاب M عمر خطاب رضی الله عنهما L عمر رضی الله عنه I عمر P / 11 الجبل ML ـ PI / 12 را PM را رضی الله عنهما LI / 13 افتاد PLI شد M / 13 نشدی M نشد PLI / 16 ـ 17 کسب کرد با او بماند PLI بایشان M / 17 ابد M الابد L ـ PI / یا PLI بماند اگر M / این ML ـ PI .

وچون در شرع بباید مثلاً که أوصاف بعضی زوال پذیرد واز دوزخ برهند ، وبعضی زوال نپذیرد چون کفر ، ومخلد دَر دوزخ بمانند ، ما را از این علم حاصل نشود . چه بدانکه کسی قول رسول – صلعم – یا دگیرد او عــالم نبود . وأگر رسول گوید : « والـهکم الـهٌ واحدٌ » . وکسی آن یا دگیرد ، این کس عالم نبود . بدانکه قدیم جز یکی نیست . علم دیگراست وسخن دیگران یادگرفتن خود دیگراست . وتا من ندانم که صفاتِ آدمیان که أز إینجا بَبرند همه زوال پذیرد ، یا هیچ زوال نپذیرد ، یا بعضی زوال پذیرد وبعضی نه ، مرا هرگز عالم نتوان خواند . واین سخت مشکل است . أگر گوییم هر صفت که جان از قالب کسب کند همه محو گردد ، پس لازم آید که کمالِ بوبکرو عمر نیز محو گردد . وأگر کسی گوید : کمالِ بوبکرو عمر نه أز قالبِ مکتسب بود ، من راه فرا این نمی برم . وأگر گوییم که همه صفات که جان از قالب کسب کند ، هیچ أز آن محو نگردد ، پس لازم آید که هیچ کس از دوزخ نبرهــد البته . وأگر گوییم بعضی صفات زوال پذیرد ، چون صفاتِ أهلِ کبایر ، وبعضی زوال نپذیرد ، چون کمالِ بوبکرو عمر ونقصانِ فرعونو نمرود ، این دعوی را برهانی باید .

۵۰۲ – علی کلٍّ حال ، این مسئله غموضی بهغایت دارد . و از اینجا که منم این که قدما گفتهاندو خلاف کردهاند که الأخلاقُ هل یَقبلُ التغیُّرَ أم لا ! این را خواستهاند که أخلاقی که آدمی از این عالم بَرد تَغیُّر پذیرد ومحو گردد یا نه ؟ وأگر تغیُّر پذیرد بعضی وبعضی تغیُّر نپذیرد ، آن کــدام بعض

---

1 ـ 2 واز . . . نپذیرد P L I ـ M / 3 چه M که P L I / او M واو P L I / 4 رسول M L عالم علیه السلام I عالم P / البقرة 2 : 163 م / 6 صفات P L I صفت M / 7 یا هیچ ... پذیرد L ـ P M I / یا M ویا P I / 8 سخت M سخن P L I / گوییم P L I ـ M / 10 نیز . . . عمر L ـ P M I / 11 فرا P L I به M / 12 آید P L I گردد M / 13 هیچ M ـ P L I / 15 دعوی P L I ـ M / 16 علی M وعلی P L I / غموضی . . . دارد P L I بغایت غامض است M / 18 این را M L ئی P ـ I / 19 یا P L I اگر M / تغیر نپذیرد P L I نه M .

است ؟ ودر همـهٔ عالم کسی را می‌خواهم که این مسئله‌را بیان بداند کرد ، تا من دانم که أو عالم است یانه . این که إمامِ غزّالی گوید که أخلاق تغیُّر پذیرد وسگ‌و گرُبه‌و شیر به‌دلیل آورد ، إین کودکان نیز دانند ، علما را این چون کلّ مشکل بود ؟ هرگز ! أمّا غزّالی‌را آن مثل است که گویند :

أعيتك حمر الوحش أن تصطادها
فصارت رمحـك للحمار الأهـلي

۵۰۳ – مَردی نه‌آنست که سخنِ راستِ سالکان بر وجهی رکیـک حمل بکنند ، آنگه در إبطالِ آن خوض کنند . مردی آن بود که همـه مذاهب‌را وجه راست بازدست آوردند، و وجهِ تحریفِ هریکی پیدا وا کنند، چنانکه هرکسی فهم کند . خدای تعالی در صفتِ إین قوم می گویـد که « الذين يستمعون القول فيتبِعون أحسَنَه . أولئكَ الذينَ هَداهُـم اللهُ وأولئكَ هُمْ أولوا الألبابِ » أمّا این که « فيتبعون مـا تشابَهَ مِنه ابتغاء الفِتنةِ وابتِغاءَ تأويلهِ »به‌چه کار آید؟أز مصطفا – صلعم – ببايد آموخت که در نمازِ شب گفتی : اللهمّ اهدِني لما اختـُلِفَ فيه من الحقّ بِإذنِكَ . دانی چه می‌خواست وچه می‌طلبید ؟ می گوید : هر چـه خلق در آن خلاف کرده‌اند ، مرا وانمای که چون است وأز کجا أفتاد !

۵۰۴ – وأگر کسی‌را این در خاطر غالب می‌بود که أصولِ مذاهب خود باطل نبوده است ، داند که أصولِ أغلبِ مذاهب « إلّا مـا شاءَ الله »

1 کسی را M کسی P L I / تا P L I الا M / 2 او P L I – M / امام P L I – M /
3 علما M L وعلما P I / 4 کل P M I – L / أما L امام P I – M / گویند P L I گویند
شعر M / 2 أعيتك M L اعنيك P I / 8 بود P L I است M / همه P L I – M /
9 وجه راست P L I وجهی راست M / باز P L I وا M / آورد ند P L I آرند M /
10 گوید که M گوید P L I / 11 – 12الزمر 39 : 18 ك / 12 – 13 آل عمران 3 : 7 /
18 نبوده M بوده P L I / داند (تصحیح) – P M L I .

مُحرَّف است ، وأز رُواتِ بد أفتاد. وچون این دو مذهب‌را وجه تحریف وا نمودم در این مکتوب که إسمِ و مُسمّا را چه خواسته‌أند ، وأکنون چه فهم می کنند ، ومذهبِ قدر را وجهِ تحریف وانمودم ، وتغیُّرِ أخلاق را بیـان کردم ، عاقلانِ عالم‌را معلوم گردد که حَقیقتِ کارها نه‌چنان است که خلقِ عالم می‌پندارنـد . ودر هر مذهب که خواهم أز مذهب قدیم و حدیث این بیان بتوانم کرد. ونیز بیش از این چیزها معلوم است که به‌نوشتن راست نیاید ، ونیز ترسم که بگویم .

۵۰۵ – حالی تو أی برادر این! مکتوبات را مطالعت می کن پیوسته. وأگر وقتی تورا نهاده‌أند که وا من أفتی ، آنکه خود نورٌ علی نور بود . هرچه تورا وغیری را از این مکتوبات مشکل بود أز من بپرس ، وأز هیچ آدمی دیگر مپرس ألبتّه که من دانم که این همه چیست . وهان ! تا به‌أندك نداری این مکتوبات‌را. که أگر در کلّ عالم بگردی کس‌را نیابی که از این بویی دارد ، الّا ما شاءَ اللهُ ، لا بل هنوز به‌بوجادِ راهِ خدا نرسیده‌أند . وعالمیان که هنوز فرق میان سخن راست و دروغ ادراك نکنند ، این چنین حقایق را چه باشند .

۵۰۶ – پیوسته مطالعتِ این نوشته‌ها می کن ! ودَر شبانه‌روزی وردی بنِـه این مطالعت‌را که آن سود که أز این یا بی ، از هیچ نیابی ألبتّه

---

3 تحریف M - PLI / را ML - PI / 4 حقیقت PLI - M / 7 نیز PLI - M / 8 أی M - PLI / 9 خود ML - PI / هر PI وهر ML / 10 بود PLI شود M / 11 که PLI چه M / 12 مکتوبات را M مکتوبات PLI / کس را PLI کس M / 13 به بوجاد MLI با بو جاد P / نرسیده اند PLI نرسیدند M / 14 هنوز ML - PI / 17 از هیچ ML هیچ PI .

البتـه . تورا به‌رایگان به‌بهشت می‌دوانند ، چرا کاهلی کنی ؟ یا عَجباً
لأقوامٍ يُقادون الى الجنـــةِ بالسلاسِلِ ! أز مصطفا – صلعم – بشنو : إذا
3 رَأيتـُم رياض الجنـَّةِ فارتعوا ! قِيلَ : وما رياضُ الجنـّةِ يا رسولَ اللهِ ؟ قال :
حِلـَق العلمِ . وأگرنه آن بودی که بر مِنبر علم گفتی ، هرگز کی گفتی که
إنَّ منبري هذا على ترعةٍ من ترعِ الجنـَّةِ ، أى على بابٍ من أبوابها ؟ والسّلام .
والحمد لله ربّ العالمين .

1 البته I L P – M / به بهشت I L M آنجا به‌بهشت P / کنی I N P می کنی M / 4 کی I L P که M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۰۷ – روزگار برادر به‌خیرات و سعادات آراسته باد . أی دوست خواستم که چیزی بنویسم بر تعیینِ علمی که طلبِ آن فرض راهِ إسلام است ، ودر شرح این حدیث که الایمان نیف وَسبعونَ باباً . ودی‌روز در شرح ایمان، چیزی مختصر نوشته‌ام . أمّا علم إیمان به‌تفصیل ، علمِ راهِ خدا است . وطلبِ این علم فرض است به‌نزدیک کسانی که به‌سلوکِ این راه رغبت کنند . وبه‌قدرِ سلوکِ هرکسی ، علمِ ایمان بدو روی نماید .

۵۰۸ – أگر مثلا هزار سال آدمی زنده بوَد وسلوك کند ، هر ساعت أورا هزار گونه کارهای دینی روی نماید، وأورا معلوم شوَد که إین همه علم ایمان است . وطلبِ آن همه علوم فرض است به‌نزدیك سالك . وأگر فرض نبودی

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ۵۸ بسم . . . الرحیم N / روز . . . باد N ـ P M L I / خواستم P N L I خواسته M / 3 چیزی N M ـ P L I / بر تعیین P L I در معنی M در تفسیر N / 4 ودی N M دی P L I / چیزی P M L I حرفکی چند N / 5 مختصر P N L I ـ M / 6 بنزدیک N بر M وآن P L I / بـه سلوک N M سلوک P L I / 7 کسی N M کسی را P L I / بدو روی P L I روی باو M روی ازو N / 8 اگر P M L I واگر N / 9 هزار گونه N چند گونه P L I چندین هزار M / دینی N M دین P L I / واورا معلوم شود P M L I ـ N / که این P I ـ N M L / 10 همه علوم فرض N M علم از همهٔ علوم فرض تر P L I / سالك P M L I سالکان N .

* * * I35a . L 50 a . M 42 . N 58 . P 47 a . نامهٔ نودو ششم * * *

خود طلب نکردی أمّا آنرا که طلب نمی کند فرضِ أو مگر مال استو دنیا .

۵۰۹ – دی نبشتم که ایمان به‌تصدیق بود، وتصدیق را أقسام بسیار است تا بیقین رسد . واین به‌مثال بدانی ؛ مثلا چون من دعوی کنم که خدارا راهی هست که چون بنده آن راه را سلوك کند هر روز به‌خدا نزدیك‌تر بود، چنانکه علم طب را مثلا راهی است که چون متعلمی آن راه را سلوك کند هر روز به‌جالینوس نزدیك تر بود. و مقصود ما از نزدیك شدن به‌خدا نه‌قربِ مکانی بود تا در غلط نیفتی ، بل که قرب به‌صفت بودو به‌خلق چنانکه متعلم طب هر روز نزدیك تر بود به‌جالینوسو علم طبو صفت طب . خلق جهان را در این دعوی که من کردم سه حالت بود. قومی تکذیب کنندو گویند: البته خدا نیست وراهی نیستوسلوکی نیست. وقومی توقف کنندو گویند: نمي دانیم که إین راهو این سلوك هست یانه . وقومی تصدیق کنند واین تصدیق کردن حالی مقصود منست .

۵۱۰ – وچون تصدیق کرد که راهی هستو سلوکی هست ، أورا باید که جُز سلوك کاری دیگر نبود . ومن در این ، طالب را می‌خواهم نه‌مجادل

1 - 3 آنرا . . . ایمان N M - PLI / 3 را PLI - NM / 5 که چون PNLI وچون M / راه را PI راه M را NL / خدا PNLI جالینوس M / 5 - 7 چنانکه . . . بود PMLI - N / 7 ما N آن است که تا PMLI / 7 - 8 نه قرب مکانی بود تا PMLI - N / 8 غلط N غلطی PMLI / 8 - 9 بل ... صفت طب N خلق جهان را مثلا راهی هست که چون متعلمی آن راه را سلوك کند هر روز در علم طب به جالینوس نزدیك تر بود M - PLI / 9 خلق جهان را PLI - NM / 10 - 11 البته . . . گویند PMLI - N / 13 حالی PI - NML / 14 سلوکی ML سلوك کی N سلوك PI / 14 - 15 باید . . . نبود N نباید . . . بود M نباید . . . بود PLI / 15 در این LMLI - N / مجادل PLI مجادل این راه M مجادل را N .

ومکابرو متعنت را . یانه ، أگر کسی گوید که مسلم است که راهی هست که از سلوك آن راه بنده به‌خدا رسد، ولیکن أوّل باید که مرا یقین شود که آن راهِ موسی است ، یا راهِ عیسی ، یا راهِ محمّد – صلعم – تا سلوك کنم. وپیش از یقین سلوك نکنم .

۵۱۱ – اینجا معلوم است که این مرد را این کار ننهاده‌اند که این راه رود. چه أگر اورا نهاده بودندی ، این خاطر بروی مُستَولی نشدی . وآن همچنان بود که کسی گوید : مسلم است که علم طب هست، ولیکن تا مرا یقین نگردد که تحصیل آن علم را طریق آنست که قانون بیاموزند از عالمی در آن کار ، من هرگز تن در شاگردی ندهم وحرفی یاد نگیرم . واطبایِ جهان اینجا بدانند که مردی أحمق است، وأورا طبیبی ننهاده اند ، چه أگر اورا طبیبی نهاده بودندی ، به‌سلوك آن طریق مشغول شدی که أز آن علم حاصل آمدی. هم چنین می‌دان بلا فرق ولا تفاوت که هرکه را نهاده‌أند که به‌خدا رسد جز سلوكِ راهِ خدا نکند. چون نمی کند و به‌حدیث مشغول می‌شود که یقین باید تا من سلوك کنم ، این نشان خذلانِ وی است .

---

1 مکابر P M L I مکابر را N / 2 اول P M L I اولا N / شود P L I گردد N M /
3 راه موسی P M L I را راه موسی N / یا راه عیسی P N L I – M / محمد P M L I
محمد است N / 4 نکنم P M L I نکنم البته N / 5 است P N L I شود M / مرد را
این کار N این مرد را M راه او را P I – L / ننهاده اند N M ننهاد اند که این مرد P I
– L / 6 چه N M – P L I / او را P L I این راه رفتنش N – M / 7 – 8 هست . . .
را P I – N M L / 8 طریق . . . که N M طریقی هست که L – P I / قانون . . .
عالمی N M قانون عالمی بیامو زند I قانون از عالمی بیامو زند L قانون علمی بیاموزند P /
10 جهان P L I – N M / چه N M که P I / 11 آن طریق P L I طریق M طریقی
N / علم P N L I تحصیل علم M / 12 آمدی N شود P M L I .

۵۱۲ – أکنون بدیدی أوّل شرط سالكرا ایمان است به‌أصلِ سعادت‌و راهِ سعادت‌و سلوكِ راه. أمّا این تصدیق نه یقینی بود که این تصدیق به‌روزگار دراز یقین گردد از سلوك. وبه‌قدر آنکه سلوك کند بداند به‌درست که راهی هست وسلوك آن راه مفضی بود به‌کارها که أنبیا آن را نهاده‌أند. وآن را که اصل تصدیق نیست هم علاج هست، أمّا مَرضی مزمن است، أگر صُحبت کند با مَردان آن مَرض ازوی زایل شود.

۵۱۳ – أکنون پنداری سالكرا فی أوّلِ الطلب هیچ شرطی نیست جز تصدیق بأصلِ این راه، وتصدیقی بدانکه فلان پیغمبر حاضر، نه پیغمبری که أورا نمی بیند، زیرا که جالینوسِ روی‌واپوشیده کس‌را طِب نیآموزد، یا فلان پیرِ حاضِر که إین راه دانَد. چون إین دو تصدیق حاصِل آمد، یکی تصدیق بأصلِ راه، ویکی بدین که فلان آدمی که زنده است این راه داند، مردِ طالب را روی در طلب باید آورد. أکنون إین راه چیست؟ دلیل راه خود گوید هر کسی را که چه می‌باید کرد.

۵۱۴ – جوان مردا! أگر با محمّد مصطفا – صلعم – گفتند: «وإنّكَ لَتَهدي إلى صراطٍ مُستَقيم» در حقِ پیران گفته أند: «وممن خَلَقنا

1 بدیدی NM بدانکه PLI / 2 نه یقینی بود PMLI یقینی نبود N / که PMLI چه N / 3 وبه PLI به M بر N / درست PMLI درستی N / 4 بود PMLI می بود N / کارها PNLI کارها یی M / آن را نهاده اند PLI گفته اند NM / 5 مرضی PMLI مرضی N / 6 مردان PMLI مردان خدا N / ازوی NM ازو L - PI / شود PMLI گردد N / 7 الطلب PNMI الطب L / 8 تصدیق PNI تصدیقی ML / تصدیقي PMLI تصدیق N / پیغمبر PMLI پیغامبر N / حاضر LI PN حاضر که او را بیند M / پیغمبری PNLI کسی N / 9 که NM که تا PLI / وا NM - PLI / پوشیده NM پوشیده است PLI / 10 که PMLI - N / داند PNLI دیده وداند M / دو NML در PI / آمد NML آید PI / 11 راه MLI راه N - P / فلان آدمی NM آدمی L راه که ادیبی PI / 12 طالب PNMI طلب L / 13 راه PMLI - N / می باید کرد PMLI باید کردن N / 14 - 15 الشوری 42 : 52 ك / 15 الاعراف 7 : 181 ك .

أمّةٌ یهدونَ بالحقّ » ، « وجعلنا مِنهم أئمـةً یهدونَ بأمرِنا » . أمّا بی طغرای سلطانِ أزل پیری را نشاید . أگر مُدّعی به‌دروغ این دعوی کند وطغرا ندارد ، روز قیامت رویِ أو سیـاه کنند وفضیحتِ عالم گردد ، وجز از نکال از دعوی نبیند . مصطفا — صلعم — هَر روز که وضویِ نماز ساختی ، این گفتی که لا تُسَوِّد وَجهي یُومَ تَسودُ وجوه أعدائِكَ . که را روی سیاه کنند ؟ از قرآن بشنو ! آنها که راهِ خدا نارفته‌و نادانسته‌و نا دیده دعوی کنند ، « ویومَ القیامةِ تری الذینَ کذّبوا علی اللهِ وُجوهُهُم مسوّدة » .

۵۱۵ — جوان مردا ! آنهـا که طغرای سلطان نداشتندو به‌دلیری این دعوی کردند به‌دروغ ، خود شناسیم أما آنها که طغرای أزلی داشته‌اند باری شب‌و روز خون می گریستند . مصطفـا — صلعم — که سرِ پیران بود می گفت : لا تسوّد وجهي . خلیـل — ع — می گفت : « ولا تخزني یوم یبعثون » . پیرانِ راهِ خدا شب‌و روز می گویند ، چنانکه در قرآن می‌خوانی : « ولا تخزنا یوم القیامة إنكَ لا تخلف المیعادَ » .

---

1 الاعراف 7 : 181 ك / السجدة 32 : 24 ك / بی P M L I – N / 2 سلطان N M
– P L I / ازل P M L I ازل نباشد N / 3 طغرا N M طغرای سلطان ازل P L I / او
P L I – N M / 4 وجز . . . نبیند N – P M L I / مصطفا N M ومصطفا P L I /
5 این P L I – N M / یوم P M L I بظلماتك یوم N / 6 آنها P M L I آنهـا را N /
7 الزمر 39 : 60 ك / 9 – 13 این . . . المیـعاد N M – P L I / از اینجا تا پایان نامه
از نسخه های P L I افتاده وبجای آن (M 6 b) نوشته شده است . یعنی نامهٔ (I 35 b .
L 50 b . P 47 b) پاره‌ای از نامهٔ غزالی است که به عین القضات نوشته است . واز این
رو ، باقی نامهٔ 96 چ ، از روی دو نسخهٔ N M تصحیح شده است . / 9 دعوی N دعوت
M / داشته اند N داشتند M / 10 که سر پیران بود M – N / 11 – 12 الشعراء 26 :
87 ك / 11 یوم M بظلماتك یوم N / 12 خدا N – M / 13 آل عمران 3 : 194 م .

۵۱۶ ـ جوان مردا! خواهی حاشیه از جمال قرآن بردارم، تا تونیز دزدیده نظر کنی! باشد که عاشق گردی. خـــدا راست گوست، ودروغ بر وی روا نیست ومردان این بدانسته أند، از أو بشنو! « فلا تحسبنَّ اللهَ مخلف وعده رسله » أکنون از جمله وعده‌ها که مصطفا را داده است و پیران را، یکی اینست که می گوید: « یوم لا یخزِي اللهُ النبي والذینَ آمنوا معَهُ » چون وی خلاف وعده نکند، وچنین وعده داده است ایشان را، لا جرم ایشان نیز شب و روز می گویند: « ولا تخزنا یومَ القیامةِ إنك لا تخلف المیعاد ». أکنون غمزهٔ جمالِ دل‌ربایِ أزلی بین! « فاستجاب لهم ربُّهم ».

۵۱۷ ـ جوان مردا! أگر گویی، به چه دانم که مدعی کیست در راهِ خدا که دروغ می گوید، و کیست که طغرای أو دارد؟ از من بشنو که علی الخبیرِ سَقطت. طالِب را که قدمش دَر طلب درست بوَد، أورا دَر دَرونِ دِل دیده‌ای هَست که طغرایِ سُلطان بیند. وتا نه بیند پای به‌مدعیان وانیارد. أمّا آنرا که ننهاده‌أند کوراست، وکور طغرا نه بیند. « قد علِمَ کلُّ أناسٍ مشربَهُم ».

۵۱۸ ــ جوان مردا! أگر هزار گونه حیوان‌را جمع کنی، وهزار گونه قوت پیش ایشان نهی، حوصلهٔ هریك گویَـــد که قوتِ خاصِ أو کدام است، وبه‌قوتِ دیگران ألبته رغبت نکند. چون رزق قالب فانی معلوم

1 ـ 2 جوان ... گردی P M L I ـ N / 2 ـ 17 خدا ... معلوم P L I ـ N M / 2 ـ 3 راست ... نیست M دروغ نگوید N / 3 ومردان ... اند M ـ N / 3 ـ 4 ابراهیم 14 : 47 ك / 4 را ... را N با پیران داده است M / 5 التحریم 66 : 8 م / 6 وی M او N / ایشان را N با ایشان M / 7 آل عمران 3 : 194 م / 7 ـ 9 أکنون ... مردا N ـ M / 8 آل عمران 3 : 195 م / 9 ـ 10 کیست ... دارد N راست می گوید که طغرای ازل دارد یانه M / 11 درست بود M است N / 12 وتا ... پای M ـ N / وانیارد N فرو نیاید M / 13 آنرا ... اند N آنکه تنها براه آمد M / 13 ـ 14 البقرة 2 : 60 م .

کرده‌أند ، همه حیوانی را . چه گویی ! رزقِ جانهای قدّوسی پوشیده بگذاشتند ؟ هیهات ! تو چه دانی که چه می‌رود. مصراع : بر کفِ من نِهْ که پورِ زال بِـهْ شیدیزرا .

۵۱۹ – أی مسکین ! در خدمتِ سُلطان محمود ، عمرِ عزیزِ خود خرج می کن! تورا وا خدمتِ کفشِ مردان چه شمار! عاشقانِ راه خدا دیگراند وبندگانِ سُلطانِ محمود دیگر . چه گویی ! این سلطان محمود ، نـه چون تو مخلوق است من نطفة قذرة ، وبا این همه عاجزی، أگر کسی آرزو کند که أز خواصِ أو بود درساعت به‌آرزوی خود تواند رسید ؟ هیهات ! أکنون چه گویی ! از خواصِ سُلطان محمود بودن بدین دشخواری بود ، أز خواص سُلطان أزَل بودن آسان کاری بود ؟ حاشا ! تورا أز دینِ مردان چه خَبَر ؟ « إتخذوا دینَـهُم لعِباً وَلهواً وغرّتهُم الحیاةُ الدُّنیا » . راهِ خـدا چیست ؟ أکنون مَن بگویم أگر بتوانی شنیدن .

۵۲۰ – چون طالبی را که در طلب دُرُست بود ، خواهند که راه واخود نمایند . کمندِ جمالی أزفتراكِ دوستی از دوستانِ أو ، یعنی خدا ، واگشایندو به‌راهِ غیب در آیند، ودَر دَرونِ دِلِ أو زدن گیرند که « القارعةُ ما القارعة» أگر گوید : من یَدُقُّ البابَ ؟ گویند : « إستجیبوا لله » و « ما ادراك مـا

1 ـ 16 کرده‌اند ... ادراك ما P L I ـ N M / 1 قدوسی N قدسی M / 2 ـ 3 مصراع... شبدیزرا N (وص 187) ـ M / 4 ای مسکین M ـ N / 5 شمار N کار M / راه M ـ N / 6 محمود N ـ M / 7 مخلوق N مخلوقی M / عاجزی M ـ N / آرزو M را رزق N / 8 در ساعت M ساعتی N / تواند رسید M رسد N / 9 از ... بود N ـ M / 10 کاری N ـ M / دین N این M / 11 الانعام 6 : 70 ك / خدا M ـ N / 12 من ... أگر N ـ M / 13 را که N ـ M / خواهند M خواهد N / راه N راهش M / 14 جمالی از M جمانی بر N / او یعنی N ـ M / وا N باز M / دل N ـ M / 15 القارعـة 101 : 1 ك / 16 الانفال 8 : 24 م / القارعة 101 : 2 ك / ما ... ما N ـ M .

القارعة ؟ » آدمی بیچاره را اینجا وجود نماند « یوم یکون الناس کالفراشِ المبثوث » . چنین بوَد آری :

فتنه و غوغا به‌شهر بیش نبینی　　چون علمِ پادشاه به‌شهر در آید

کوه اینجا پاره گردد « لو أنزلنا هذا القرآن علی جبلٍ لرأیتــــه خاشعاً متصدعاً من خشیة الله » ، « وتکون الجبالُ کالعهنِ المنفوش » . آری چنین بوَد ! گفت : چه بود ؟ گفت : « إنّ الملوك إذا دخلوا قریةً أفسدوهـــا وجعلوا أعِزّةَ اهلـَها أذِلةً و کذلك یفعلون » .

۵۲۱ – پس اینجا بیچاره را اگر وا خود ندهند دیوانـــهٔ جمالِ معشوق بماند . آنها که نماز نمی‌کنندو روزه نمی‌دارند علت این بود ، وتو از ایشان بی خبر . مصطفا – صلعم – از ایشان خبر وا داده‌است ، أمّا تو خُفته‌ای مرا چه تاوان که تورا دیده نیست ؟ فیظنـُّونَ أنـّهم مجانین وما هم بمجانین ، ولکنّ القومَ نَظروا بعیونِ قُلوبِهِم إلی أمرٍ أذهَبَ عَنهم عُقولـَهُم . آن مدبر مخذول را بگو ، که بر ایشان منکراست : آخر دانی که محلّ تکلیف عقل است ،ومصطفا – صلعم – گفت : أذهَبَ عنهم عُقولَهم . تکلیف کجا بماند ؟ وچون تکلیف نیست نماز کی کندو روزه که دارد ؟ مصراع : آنرا که نبینی ، ای صَنَم چند زَنی . ؟

۵۲۲ – أمّا این قوم را ضعفاء الطریقة ومجانین الحق خوانند ، به‌یك قطره

1 ـ 17 القارعة ... قطره P L I ـ N M / 1 القارعة 101 : 2 ك / القارعـــة N ـ M / 1 ـ 2 القارعة 101 : 4 ك / 2 ـ 3 چنین ... آید N ـ M / 3 فتنه N زحمت ج 1 ص 389 / بیش N نیز (ج 1 ص 389) / 5 ـ 4 الحشر 59 : 21 م / 5 القارعة 101 : 4 ك / 5 ـ 6 آری چنین بود N ـ M / 6 گفت إن M إن N / 6 ـ 7 النمل 27 : 24 ك / 8 اینجا N این M / معشوق N ـ M / 10 ـ 11 مصطفا ... نیست N ـ M / 12 بعیـون N بعیونهـم من M / امر N قوم M / 12 اذهب N ذهب M / عقولهم M عفونهم N / 13 بر ایشان منکر است M تورا وا إیشان بدیرند N / 14 ومصطفا M پس مصطفا N / اذهب N ذهب M / 15 وروزه M روزه N / مصراع N بیت M .

مَست شدند . مردان بودند در این راه که بحار نوش کردنـدو هنوز لبِ إیشان خُشك است، وجز «هل من مزید» نمی گویند . موسی أز «لن ترانی» چنان مست شد که « وخرَّ موسی صعقاً » حوصلهٔ محمدی را نوش باد که أبیتُ عِندَ رَبِّی یُطعِمُني ویَسقیني ، وهنوز می‌گویـــد : واجوعاه ! نظم :

أگر بـه ساغر در یا هـزار باده کشم
هنـــوز همتِ من بادهٔ دگر کشدا
غلامِ ساقیِ خویشم که بامدادِ پگاه
مرازِ مشرقِ خُم ، آفتـاب بر کشدا
دَرِ نشاطِ مــن آنگه گشاده تر باشد
که مست گردمو ساقی مرا بـهدرکشدا
خوش است مستیو أز روز گار بی‌خبری
که خرج غاشیــهٔ مرد بی‌خبر کشدا

۵۲۳ ـ أمّا أگر طالب را واخود دهند ، در باز کند،پس کمندِ جمالـَش در گردن أفکنند که « قم اللیل » ونه این خطاب وا مصطفا بُوَدو بَس ! أز قرآن بِشنو ! « قوموا لله قانتین » چون خطاب بشنود برون آید که « إنما

---

1 ـ 16 مست ... انما N M ـ P L I / 1 بودند در N آنان بودند که أز M / که N ـ M / 1 ـ 2 وهنوز ... است N وایشان هیچ هنوز پیـدانشد M / 2 ق 50 : 30 ك / الاعـراف 6 : 143 ك / 3 مست M ـ N / الاعراف 7 : 143 ك / 4 وهنوز N هنوز M / 5 نظم N بیت M / 7 بادهٔ N M ساغر (دیوان أمیر معزی) 13 ـ 12 خوش ... کشدا N ـ M / 14 کند N کنند M / 15 ـ 14 جمالش در گردن N جمال در گردنش M / 15 افکنند N کنند M / المزمل 73 : 2 ك / 16 البقرة 2 : 238 م / الانعام 6 : 36 ك .

یستجیب الذین یَسمَعُونَ » چون برون آمـد در عالم مُتحیّر می گردد ، تا حوصلهٔ أو قوت خود باز یابد ، چون طغرایِ سُلطان بیند واشناسد ویك نقطه تسلیم گردد وپیر در وی تصرف کردن گیرد ، أو مرده‌است وپیرش غسلی می‌دهد تا أز آنچه نباید پاك گردد، وچون پاك گشت،أز اینجا بدایتِ راهِ خدا بود ، ونماز أکنون تواند کرد که « وجهتُ وجهیَ » بگویـد ، و‌خودرا در باختن گیرد .

۵۲۴ – جوان‌مردا ! أگر نماز کردن بدین آسانی بود که تو می‌پنداری ، خلیل – ع – همانا نگفتی « ربِّ اجعلني مقیم الصلاة ومن ذریّتي » وا تو چه گویم که تو هنوز هیچ ندانسته‌ای ، به‌خیـالاتِ فاسد قناعت کرده‌ای وبه‌ظنونِ کاذب سیرشده‌ای، واز خدا غافل مانده وأز راه أو إعراض کرده وباد شمنانِ أو در ساخته‌ای . می‌پنداری کار گزاف است ؟ بیت :

گرشیر َشوی زِدَستِ مَن جان نبری
تا آنچـه بگفته‌ای ِبه‌پایان نَبَری

۵۲۵ – جوان مردا ! تو پنداری که این کلمات را فهم می کنی ؟ این نـه راهِ تواست ، أمّا باشد که کسانی باشند که دانند . وچون از تو بهانه گاه چیزی ساخته أند، که بتو می‌نویسم ، این را دولتی عظیم دان وبر خود شکری واجب دان ! لا بل شکرهای بسیار ، چه بسیار راحتها از این مکتوبات به‌خلق خواهد رسیدن ، انشاء الله ، ما را نـیز به‌طفیلِ طالبی که از این کلمات قوت خورد ، راحتی برسد .

1 – 19 یستجیب ... برسد P L I – N M / 1 الانعام 6 : 36 ك / عالم N حالی M / بیند واشناسد M دیدو آشناشد N / 3 أو N وأو M / 4 گشت N گردد M / 5 الانعام 6 : 79 ك / 7 پنداری N کنی‌و می‌دانی M / 8 ابراهیم 14 : 40 ك / 9 که N – M / 12 – 13 (ج 1 ص 282 دیده شود) / 14 تو پنداری N پنداری که تو M / فهم می کنی N میدانی که M / نه N در M / 15 باشد که کساني M – N / 16 چیزی N خیری M / 17 راحتها M راحت N / 18 رسیدن M رسید N / را نیز به‌طفیل M نیز بطفیلی مطلوب N / 19 راحتی برسد M راحتکی بیند N .

٥٢٦ – أی برادر عزیز ! ایدك الله بتوفیق طاعته ، چندانکه توانی ظلم مکن، و وا ظالمان یکی مباش ، وألا لعنة الله علی الظالمین ، فراموش مکن ! وتا توانی راحتی به‌درویشان می‌رسان، و مال‌و جاه‌و قلم‌و زبانِ خودرا در راهِ عاجزان خرج کن ، که روزی خواهی‌و دست ندهد . وچون خواهی که شرّ کسی از تو مصروف بود ، تو شرّ خود از دیگران مصروف دار ! وهیچ اندیشه مدار . واین راهی عظیم‌است که تورا وا نمودم . أگر توانی‌و دانی که چه می‌شنوی . ویقین دان که چون تو شرّ خودرا از دیگران وا داشتی ، شرّ هیچ کس به‌تو نرسد . در آن کوش که شرّ خود از خود کفایت کنی که چون شر از تو بر خیزد همهٔ عالم را دوستِ خود بینی .

٥٢٧ – ودر هر حال که آدمی بود نشاید که طمع أز خدا منقطع کند . تو نیز أگرچه دوری از دین ، طمع نشاید که منقطع کنی . راهِ تو آن است که خیر چندان که توانی به‌درویشان رسانی، وعلی الخصوص به‌دوستانِ أو . وچندان که توانی شرّ خودرا دفع کنی أز خودو أز دیگران . والله یجعلك من أمّةِ محمد . والسلام . والحمد لله رب العالمین .

---

1 - 13 أی ... العالمین M N - P L I / 1 عزیز ... طاعته N - M / 2 مکن M می‌کش N / درویشان N درویشی M / 4 - 5 خرج ... دیگران N - M / 7 را از N از خودو M / 9 که N - M / 11 نیز N - M / از دین N - M / 11 - 13 راه ... دیگران N - M / 13 - 14 والله ... محمد M - N / 14 والسلام N - M / والحمد ... العالمین M - N .

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۲۸ – برادر أعز را سعادت حاصل باد . دی‌روز می‌خواستم که در تفسیرِ این خبر که الایمان نیف وسَبعونَ باباً ، چیزی نویسم ، وچون آغاز کردم به‌عالمی دیگر افتادم ، وعُذر خواستم ، خود نوشتم آخر که کارِ من از اختیارِ من بیرون است ، وهمانا کسی را از مُتَحذقان فرا خاطر آید که کارِ همه کس از اختیارِ أو بیرون است ، واین به کسی مخصوص نیست که همهٔ خلایق در قبضهٔ تقدیر مقهورو مسخّر‌اند .

۵۲۹ – واین إعتراض أگرچه باعتبارِ ما راست است ، لیکن در این محل غلط است ، زیرا که أسبو حیوانات عجم همه مسخرِ تقدیراند في کلّ الأحوال ، أگر راکبی بَرنشینَدو أگر نه . ولیکن ما می گوییم چون راکب نه‌برنشیند اسب به‌إختیارِ خود محدود ، وأگر کسی برنشیند گوییم: حرکات‌و سکناتِ أو از اختیار بیرون است . أگرچه در حالتین کار از اختیارِ اسب بیرون است ، أمّا تفاوتی هست ، وهر کس در این تفاوت راه نبرد .

---

1 بسم ... الرحیم PI ومنها بسم ... الرحیم L بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ۵۷ بسم ... الرحیم N / 2 برادر ... باد N - PMLI / 3 تفسیر این خبر که N - PMLI / آغاز N ابتدا PMLI / 4 وعذر خواستم PMLI ومن عذر N / خود نوشتم PNLI - M / آخر N - PMLI / 5 من M - PNLI / متحذقان P متحذلقان NMLI / 6 أو N - PMLI / کسی PI کس NML / که PLI چه M N / 8 ما PMLI - N / است PMLI بود N / لیکن PMLI - N / 9 حیوانات عجم همه N جملهٔ حیوانات PMLI / 10 الأحوال PMLI حال N / ولیکن ما می MLI ما نمی P N / 11 نه برنشید I ننشیند P برننشیند ML نیست N / اسب N - PMLI / محدود PMLI می‌رودو نمی رود N / 12 أگر PLI وأگر NM / در PLI في NM / کار PLI جمیعاً کار NM / اسب NML اسباب PI / 13 وهر NML هر PI / کس PNI کسی ML / .

* * * نامهٔ نودو هفتم . P 32 a . N 57 . M 43 a . L 35 a . I 32 a * * *

۵۳۰ – وچون راكب نباشد،أسب مسخّرِ تقدیر بود به‌واسطهٔ إختیاری كه أسب مجبول است برآن‌اختیار ، در خوردن‌و خفتن . وچون راكبی باشد هم مسخرِ تقدیر است . ولیكن به‌واسطهٔ اختیاری كه اسب بر آن اختیار مُكرَه‌و مُجبَر است . پس إختیارِ أسب في نفسه طبیعی بود بی راكب ، وچون راكب برنشست ، اختیارش همه قهر گشت .

۵۳۱ – أكنون چون این مُقدّمه فهم كردی بدانكه آدمیان همه مسخرِ تقدیراند ، ولیكن بعضی به‌واسطهٔ إختیاری طبعی‌و طوعی‌و جبلی ،و بعضی به‌واسطهٔ إختیاری قهری‌و جبری وچون كسی‌را با تقدیر فی بعض الأحوال این حساب بود گویند كه كارِ أو أز اختیار بیرون است . ای دوست عزیز ! اغلب آدمیان مسخّرِ تقدیراند به‌واسطهٔ هواو شهوتِ عاجل،واین سلاح شیطان است . پس این قوم همـــه در اقطاعِ ابلیس‌اند كه « فَبِعِزَّتِكَ لأغوینَّهم أجمعین »إلّا بعضی كه هواو شهوت در ایشان مقهورو مغلوب شده‌است به‌حُبِّ خداو رسول – صلعـم – وطلبِ دین . پس این قوم سلاح شیاطین در درون ندارند، وایشان از اقطاع شیاطین نیستند كه « إلّا عِبادَكَ مِنهُم المخلَصینَ » .

۵۳۲ – أی برادر ! می‌خواهم كه در شرحِ إین كه الایمانُ نیفٌ وَسبعونَ باباً كه در خواسته‌ای چیزی نویسم ، وشرحِ إین روشن كنم . وهرچه در شرحِ

1 بود P M L I باشد N / 2 اسب P N L I – M / مجبول P M L I مجبور N / اختیار در P L I اختیار M از N / 2 – 3 خوردن ... اختیار P N L I – M / 3 هم P L I اسب هم N / اسب ... اختیار N L برآن P I / 4 مجبر P M L I مجبور N / 5 قهر N قهری P M L I / گشت N است P L I بود M / 6 این N – P M L I / 7 لیكن N M أما P L I / 7 – 8 اختیاری ... اختیار N M اختیار ... اختیار P L I / 7 طبعی P L I طبیعی N M / 8 جبری P M L I اجباری N / 8 عزیز N – P M L I / 10 شیطان N شیاطین P M L I / 11 قوم P L I – N M / در P M L I – N / 11 – 12 ص 38 : 82 ك / 12 بعضی P M L I قومی N / مغلوب N مجبور P L I – M / به‌حب N M محبت P L I / 14 وایشان ... شیاطین P L I پس اقطاع شیاطین N وسلاح او M / 15 برادر P M L I برادر أكرمك الله واحیاك N / 16 وشرح ... كنم P M L I – N / وهرچه در شرح N وبیان P M L I .

إین حدیث نویسم همه أز آن علم است که طَلَبش فرض است بر سالکانِ راهِ حــق . چنانکه سیّد – صلعم – می‌فرماید : که طَلَبُ العِلمِ فریضةٌ عَلی کلِّ مُسلمٍ ومسلمة . وشرحِ إین حدیث بود که در خواسته‌ای .

۵۳۳ – أکنون أوّل شرطی آن است که بدانی که ایمان چه‌بود . بدان وآ گاه باش ! که ایمـان صِفـَتِ دل بود ، ولیکن آن را به‌ضرورت نشانی هست در ظاهر ، أعنی در قالبِ بشری ، که أگر آن نباشد گوییم : صفتِ دل ایمان نیست . چنانکه صِحَّت را علامتی هست در نظرِ طبیب که أگر آن علامت ببیند گوید : بیماری سخت نیست . وإین علامات بسیار است ، بعضی أز آن ، طبیب داند به‌نبض و قاروره‌و رنگِ روی بیمار . وبعضی از آن ، بیشترِ خلق بتوانند دانست ، چون إشتهایِ صادق که به‌غذا خوردن پدید آید .

۵۳۴ – أکنون ایمان چه بود ؟ بدانکه ایمان در تازی تصدیق بود . ودر تصدیق سه چیز بباید : یکی مُخبِری ، دوم مُخبَری ، سوم حالتی بباید که در مخبِر وادید آید . زیرا که تا کسی نبود که أز چیزی إخبار کند ، تصدیق و تکذیب نتواند بودن . أکنون چون کسی با تو گویــد : که إین عالم را صانعی هست ، در تو أز سه حال یکی باشد به‌ضرورت .

1 نویسم همه N که P M L I / علم P M L I علوم N / 1 - 2 که ... فرماید M L I N - P / 2 حق P L I - M / چنانکه M بکنم چنانکه P L I / 3 ومسلمة L - N M I / بود ... خواسته‌ای N که در خواسته‌ای بدهم P M L I / 4 شرطی N - P M L I / که الایمان L N M L الایمان P I / 5 بود P M L I است N / 6 در قالب P M L I بر قالب N / گوییم M هیچ گوییم P L I همان گوییم N / 7 ایمان نیست P M L I اعنی الایمان نباشد N / چنانکه N M چنانچه P L I / 8 ببیند P M L I نبیند N / بیماری سخت P M L I صحت هنوز N / واین علامات M L واین علامت P I علامت N / 9 از ان P M L I - N / به L I P M در N / روی بیمار M بیمار N روی P L I / 10 که به‌غذا N M که بعداز L بغذا P I / پدید P M L I وادید N / 11 ایمان چه بود P N L I - M / تازی P M L I لغت تازی N / 12 سه P N M I - L / دوم N M L دویم P I / سوم M سیوم N L I سیم P 13 زیرا P M L I - N / 15 به‌ضرورت P M L I - N .

۵۳۵ – ومثالی دیگر بگویم که به‌أدب نزدیکتر باشد. چون تورا إخبار کنند از چیزی ، أگر صدق آن چیز تورا علی القطع معلوم باشد ، حالتی در تو بادید آید که آن را تصدیق خوانند ، چنانکه کسی گوید: مجموعِ دو عددِ طاق جفت بود . اینجا خود تورا علی القطع معلوم است که خبری صادق است. ودر تو اینجا حالتی وادید آید ، و تو در وادید آمدنِ این حال مضطر باشی که به‌هیچ حال انکار نتوانی کرد . وأگرچه به‌زبان با إین مخبِر گویی : کذبتَ . أمّا درونِ تو آکنده باشد به‌تصدیق . وچون دلت ، صدقتَ زَنَد ، أگر برزبان کذبت بگویی ، باکی نیست . « وجحدوا بها واستیقنتها أنفُسهُم ظلماً وعُلوّاً » که در قرآن می‌بینی کنایت ، آنرا دان‌از چنین حال.

۵۳۶ – وچون کسی تورا إخبار کند از چیزی ، وتورا علی القطع کذبِ آن خبر معلوم بود ، در تو حالی وادید آید که آنرا تکذیب خوانند. پس أگر به‌زبان: صَدقتَ بگویی ، أز بیم یا أز عارضی دیگر ، آن تصدیق به‌کار نیاید. زیراکه اینجا تو در تکذیب مضطری ، وتصدیقِ و تکذیب به‌اختیارِ تو وابسته نیست تا چون خواهی تصدیق کنی وچون نخواهی تکذیب کنی بل

1 که به‌ادب N که به‌عقل M از عقل P L I / باشد P I بود M L I / تورا اخبار P M L I کسی که علی الجمله اخباری N / 2 کنند P M L I کند N / تورا P M L I - N / باشد L I بود N / 3 گوید مجموع دو N گوید مجموع L مجموع P M I / 4 جفت بود N وجفت P M / P M L I خود M - P N L I / علی القطع M علی.الاطلاق N - P L I / 5 اینجا L I / وتو در L M N ودر تو P I / وادیـد آمدن P M L I وادیدن N / 6 که L I - N - P M / ودر درون N / به‌زبان L M N برزبان P I / 7 امـا P M L I که N / تو آکنده P M I تو کنده L آکنده N / 8 زند P M L I زد N / برزبان P L I بزبان M زبانت N / بگویی P M L I گوید N / 8 - 9 النمل 27 : 14ك / 9 آنرا P L I - N M / 9 - 10 کنایت ... القطع P I - N M L / / 10 تورا ... چیزی M إخبار کند N L / 11 خبر N چیز P L I - M / 12 به‌زبان L M N برزبان P I / آن تصدیـق P N L I - M / 13 زیرا P M L I - N / تو در L M N در تو P I / 13 - 14 به‌اختیار ... نیست P I - N M L / 14 تا ... بل P M L I - N .

که آدمی در تصدیقو تکذیب مضطر بود. ومثالِ حالِ تکذیب چنین بود که کسی گوید : من دوعــددِ طاق دانم که مجموعش طاق بود . تورا علی القطع معلوم بود که آن دروغ است أگر این قایــل از عددو از طاقو أز دوو أز مجموع، همان فهم می کند که تو می کنی . ودر قرآن از تکذیبِ دلو تصدیقِ زبان خبر چنین دادند که « وما یؤمن أکثرهم بالله الا وهم مشرکون » ، « ومن الناس من یقول : آمنا بالله وبالیوم الآخر ، وما هم بمؤمنین » . واین دوم حال است که بیان کردم .

۵۳۷ – حالتِ سوم ، آن بود که چون کسی از کاری تورا اخباری کند، وتورا علی القطع صدقِ آن خَــبرو کذبش معلوم نشود ، در تو حالتی وادید آید که آنرا توقّف خوانند ، چنانکه کسی گوید : فلان مرد دراز است یا کوتاه یا طبیب یا منجم . واین سه حــال است از تصدیقو تکذیبو توقف که هریکی بجایِ خود مقتضی مزاجِ درست بودو فطرت سلیم . وچون همــهٔ عالم یا أغلبِ عالمرا مِزاجِ مُعتدِل نیست ، لا جرم همه تصدیقو تکذیبِ ایشان نهبرجای خود بود تا هر یکی تعصّبِ مذهبی بهنا دانی می کنند. وبجایی رسیدهاند که أگرشان گردن بزنند متشکّک نشوند، در آن مذهب خود. واینجا بدانی که در قرآن چرا گویند :« وما یَتَّبِعُ أکثَرُهُم إلّا ظَنّاً » .

1 که آدمی ... وتکذیب NML - PI / بود N باشد PMLI / 1 - 4 ومثال ... کنی N - PMLI / 5 چنین دادند N داد PMLI / که ... مشرکون N - PMLI / یوسف 12 : 106 ك / 5 - 6 البقرة 2 : 8 م / 6 دوم حال PMLI دو حالت N / 8 حالت N - PMLI / 9 خبر N چیز PMLI / کذبش N کذب آن چیز PMLI / نشود LI PM نبود N / 10 خوانند PNMI خوان L / مرد PNLI مردی M / 11 طبیب L NM طبیب است / سه PI / هر سه PMLI / است از N که گفتم از PMLI / 12 که N - PMLI / 13 یا PMLI را یا N / 14 بر PLI به NM / تا PMLI تا در N / 15 بنا دانی PLI از نا دانی M نا دانسته N / می کنند PMLI می کنندو N - / رسیدهأند PMLI رسیده است N / شان PMLI إیشان را N / 16 در آن مذهب خود NM - PLI / چرا گویند N چیست PMLI / 16 - 17 یونس 10 : 36 ك .

۵۳۸ – أکنون چون جواب تورا معلوم شد ، میـــدان که تصدیقو تکذیب را درجات بسیار بود . أمّـا در توقف درجات نباشد . زیرا که چون کسی إخباری کند ، أگر تورا ذرّه‌ای رحجانِ جانبِ تصدیق نباشد ورُحجانِ جانب تکذیب ، این حالت را توقّف خوانند . چون ذره‌ای رحجان من أحد الجانبین وادید آید توقف نماند . وچون رحجانِ جانبین زیادتو نقصان می‌پذیرد ، پس تصدیقو تکذیب را درجـاتِ بسیار بود . وآخرین درجاتِ تصدیقو تکذیب حالتِ یقین بود .

۵۳۹ – وچون تصدیقِ أنبیا بدین حد رسد ، سالك را گویند : چون به‌مقام یقین رسیده بود ، آتش دوزخ‌را ممکن نیست که تورا بتواند سوخت که : لا یدخل النار موقِنٌ مصطفا ـ صلعم ـ گوید . ودر شرعِ ما ایمان بر همهٔ درجاتِ تصدیق اطلاق کرده‌أند. وآخرترین درجات ایمان یقین است. وبسیار بود که ایمان بگویندو یقین خواهند . ومصطفا -- صلعم -- می گوید که المؤمنُ لا یَغضبُ ، المؤمن لا یَکونُ حسوداً ولا حقوداً ، المؤمنُ تَـقيٌّ نقيٌّ . یا گوید:

1 چون PNMI - L / جواب تورا PMLI مقدمه N / 1 - 2 تصدیـق وتکذیب را PMLI در تصدیق وتکذیب N / 3 اخباری کند PLI اخباری کرد N را اخباری کنند M / جانب PMLI با جانب N / نباشد PMLI نمی‌بود N / 4 و PLI بر M ونـه‌در دزه‌ای N / جانـب PMLI - N / حالت را PMLI حال N / 4 - 5 خوانند . . . توقف PI - NML / 4 چون NM وچون L / 5 آید N آمد ML / 6 می N نمی PMLI / 6 - 7 را ... تکذیب N - PMLI / 7 حالت PNLI حال M / بود N باشد PMLI / 8 وچون N چون PMLI / بدین ... چون N علیهم الصلوات والسلام من الرحمن چون سالك بدین حدر سد گویند PMLI / 9 رسیده بود N رسیدو PMLI / دوزخ را N دوزخ PMLI / تو N این مرد PMLI / بتواند سوخت PMLI بسوزد N / 10 مصطفا N ومصطفا PMLI / گوید...ما N وشرع ما به PLI به M / 10 - 11 بر همه درجات N از همه PMLI / 11 آخرترین PMLI آخرین N / ایمان PMLI - N / 12 می PMLI - N // 13 ولا حقوداً NM - PLI .

روز قیامت ، چون مؤمن قَدم دَر دوزخ نَهد ، آتش سَرد شود وگوید : جز یا مؤمن ! فانّ نورکَ أطفأ ناری .

۵۴۰ – وچون لفظِ ایمان بر همهٔ درجاتِ إیمان ، أعنی تصدیق ، إطلاق کردند ، لا جرم مصطفا – صلعم – گفت : الایمان نیف وسبعون باباً أدناهـا إماطةُ الأذی عن الطریقِ ، وأعلاها شهادَةُ أن لا إلهَ إلّا اللهُ . وإین در مثالِ ظاهر چنان بود که طبیب گوید : صِحّت را علامت و درجـات بسیار بود ، کمترین درجه آنست که شخص را شهوتِ طعام خوردن صادق شود . وأعلی درجات آن بود که کلّ بدنِ أو همه مُعتدِل المزاج بود، چنانکه در هیچ عضوی چیزی نبود ، که أو لیتر آن بود که نباشد . که حدّ اعتدال این است .

۵۴۱ – أکنون همهٔ درجات تصدیق را نشانی هست ، وچون نباشد مـا دانیم که آن درجه نیست . نشانِ أدنی درجاتِ ایمان إماطة الأذی عن الطریق بود . واین طرفه تنبیهی است بر علامتِ أدنی درجهٔ ایمـان که مصطفا – صلعم – حَدّی بر آن نهادهاست . ومقصود نه عینِ إماطةُ الأذی عَن الطریق بود، بل که مقصود جنس این نوع بود در طاعت . وحقیقت این کار ، حالی به‌فهمِ تو نرسدو نتوانم رسانیدن که شرح این کلمه أز آنجا که علمِ ماست

1 چون مؤمن NML مؤمن چون LI / شود PMLI گردد N / وگوید PNMI L - /
2 جز PNMI خذ L / ناری PMLI لهبی N / 3 ایمـان اعنی PMLI N - / 4
کردند PLI می کردند M کنند N / لا جرم ... نیف NML PI - / مصطفا N سید أنبیا
ML / 5 واین NML این PI / 6 ظاهر N - PMLI / علامت... بود PI علامات ...
بود L درجات است N بسی درجات است M / 7 را PNMI با L / طعام ... شود PLI
شهوت صادق بود در طعام خوردن NM / 8 همه N - PMLI / 9 که حد ... است
PMLI N - / 10 نباشد PNMI نشان نباشد L / 11 آن ... نیست N.M PLI - /
درجات ایمان N درجه PLMI / 12 علامت PMLI علامات N / درجه PMLI درجات
N / 13 حدی ... است PMLI کرده است N / 14 که مقصود N مقصود PLI M - /
در PMLI أز N / طاعت و PMLI طاعت N / 15 تو نرسدو N تو PMI و L / که
شرح PMLI چه شرح N / علم PNMI عالم L .

مجلدات به‌کار باید . وهم چنین شرحِ هر کلمه که مصطفا – صلعم – گوید . أمّا کسی باید که راهِ أنبیا رفته بود تا قدرِ سخن إیشان بداند غافلان را از آن چه سود .

۵۴۲ – عایشهٔ صدیقه چیزی گفته است وبه‌فهمِ تو آن نزدیکتر است که تو در این عـلم هنوز طفلِ رضیعي ، لا بل خود طفل نیستی ، جنین در رحم . وإین هم بسیار است ،نطفه‌ای «تخرُج من بین الصلبِ والترائب» .تورا از دین چه خبر ؟ ونبایدکه از مقصود دورافتم . عایشه را گفتند : ما الایمان ؟ گفت : أجملُ أم أطوّلُ ؟ فقیل لها : أجملی ! فقالت : من سائته سَیِّئَتُهُ ، وَسَرَّته حَسَنَتُهُ فهو مؤمِنٌ .

۵۴۳ – واین علامتِ کمترین درجاتِ إیمان بوَد . وأگر این نباشد خود أصلِ إیمان نیست ، زیراکه چون این قدر ایمـان نباشد که بر طاعت کردن شاد شود ، واز معصیت برنجد ، خود هیچ نیست . پنـداری أورا خود هیچ حساب نیست . در این که فرقـــی هست میـانِ طاعت و معصیت ؟ وأگر ذره‌ای تَصدیق کرده بودی به‌قولِ أنبیـاکه طاعت مُسعِد بودو معصیَت مشقی بود ، نشانش آن بودی که چون طاعتی کردی ، خُرَّم‌تر از آن بودی که معصیتی کردی .

---

1 هم چنین N هم M - P L I / گوید N نتوان گفت L گفت نتوان گفت P M I /

2 _ 3 غافلان . . . سود N - P M L I / ودر حاشیهٔ N چنین افزوده است : شیخ سیف الدین باخرزی گفت :

عاقلان را حلاوتی در جان   غافلان را تلاوتی به‌زبان

5 در این عـلم P L I در راه دین N - M / طفل رضیعی P M L I طفلی N / خود N M - P L I / جنین N M وجنـین P L I / 6 _ 16 نطـفه ای . . . کردی N - P M L I / از اینجاتا پایان نامه تنها در نسخهٔ N هست ، ودر نسخه های P M L I بجای آن بخشی از نامه‌ای ناشناس نوشته شده است که چون موضوع آن با این نامه بی ارتباط نیست،ما آنرا به‌دنبال این نامه چاپ می کنیم / 6 الطارق 86 : 7 ك .

۵۴۴ – چون أز آن راحتی نمی‌یابد وأز این رنجی نمی‌رسد پنداری مهمل است در همهٔ حرکات‌و سکنات.وحرکتی را بر حرکتی،خود ترجیح نمی‌داند. وچون ذره‌ای تصدیق نبود ، هیچ ایمان نیست ، همه کفراست . وچون همه کفراست ، در مقامِ بهایم‌و سباع‌و شیاطین بماند همیشه ، ومقامِ ایشان أسفل السافلین است زیراکه أعلی علیین حضرت بار خدا است که شما آنرا بهشت خوانید . ودر بهشت خدا بودو مؤمنان « وأنتُم الأعلونَ وَاللهُ مَعَکُم » در قرآن می‌خوانی وروزی این بود .

أی دوست ! عالی‌ترین درجات آن کس‌را دان که ایستاده است به‌خود، وهمه محتاج‌اند بدو. پس أعلی علیین مقامِ أواست.وهرکه بدو نزدیک تر باشد به‌أعلی علیین رسید . وهر که از او دور تر ماند در أسفل السافلین جای گرفت

۵۴۵ – پس می‌دان که بهشت چرا در آسمان بود ودوزخ تحت الأرض السابعة . وچون ذره‌ای ایمان نبود در دوزخ مخلد بود . وأگر ذره‌ای بود برهد . ودر شرایعِ همهٔ أنبیا در این خلاف نتوانـد بود ، چه خلاف در مجتهدات بود نـه در یقینیات . ودر أصلِ سعادت‌و شقاوتِ أخروی خلاف نبود،ودر أصلِ راهِ حقایق وصول هم نتواند بود.أمّا در تفارقی که به‌أمصارو أعصار بگردد ، وبه‌أحوال‌و أشخاص بگردد ، خلاف تواند بود ، ونشاید که نبود. وممکن نیست که این بتوانی دانست که چرا خلاف در بعضی چیزها ضرورتِ راهِ أنبیا است ، وبیانِ این حرام بود. وانا آمل ، أگر رسی خود بینی ، وأگر راهِ مردان روی برسی .

۵۴۶ – وراهِ مردان را پنج شرط است . سه شرط در سالک باید که

1 - 21 چون ... که P M L I - N / 6 محمد 47 : 35 م / 19 آمل (تصحیح) املان N .

بود ودو شرط در پیرِ او که دلیلِ راهِ او بود. ودر همهٔ علوم و صناعات و حرف هم چنین پنج شرط بباید تا مرد به‌کمال رسد. سالك‌را استعدادی تام باید در ادراكِ چیزها که به‌صنعتِ او تعلق دارد. أگر شطرنج بود استعدادش در ادراك چیزی دگر باید که بُوَد، وأگر طب‌است، استعدادش در إدراکی دیگر باید. وأگر راهِ دینِ خدا است، استعداد نوعی دیگر باید از إدراك. وأگر علمِ أدب است نوعی دیگر باید، از استعداد.

۵۴۷ — وچون استعداد تمام آمد، شرطِ دوم، طلبی به‌کمال باید که در جهان هیچ محبوبی ندارد الا آن کار. أگر طب است عاشق بود طب‌را، وأگر شطرنج است عاشق شطرنج بود. وأگر راهِ خدا است عاشقِ سلوكِ آن راه بود. وشرط ثالث عمرِ دراز است وا عافیَت و صِحَّت باعوام فهم کنند مانی به‌نزدیك ما در طلب تمام خود بیماری محال است وتو این ندانی. این سه شرط سالك را ببابد: طلبِ تمام و إستعدادی کامل و عمر دراز.

۵۴۸ — ودر استاد دو شرط باید. أوّل: آنکه در صنعتِ خود باید که به‌کمالِ آن کار رسیده‌بود. ودوم باید که شفقتی به‌إفراط باشد اورا، تا عاشق را إفادت و إرشاد بُوَد. وچون این کارها دست فراهم دهد ضرورت بُوَد که به‌کمال رسد مرد در آن کار که هست. والسلام.

۵۴۹ — وتا قعرِ نفسِ کافر راه در از است، وأز صد هزار سالك یکی

1 ـ 16 بودو دو . . . والسلام N ـ P M L I / در اینجا نامهٔ 97 چ ما (= N 57) در نسخه های P M L I پایان می یابد . و 17 سطر باقی مانده ، پاره نامهٔ ناشناسی است که بجای نیمهٔ دوم این نامه نوشته شده بود . وچون با آن شباهت موضوعی دارد ، ما آنرا در دنبال نامه چاپ می کنیم / 17 وتا قعر . . . یکی P M L I ـ N / وتا M تا P L I

* * * دنبالهٔ نامهٔ نودو هفتم . P 32 b . M 43 b . L 35 b . I 32 b * * *

آنجا نرسدو به کفرِ ثالث که در نهادِ آدمی تعبیه است بینا نگردد أوّل کفر علم بود ، پس کفر عمل بوَد ، پس کفر ثالث رو بنماید ، واینجا هر کس را راه نیست . وچندین هزار واصلان در این مقام کشته‌و أفتاده‌أند، وأز اینجا راه بدر نبرده‌أند. پنداری که اطلاع بر عیوبِ نفس کافر کار هر کسی است؟ هیهات ! جُز أهلِ عنایت را این اطلاع مبذول نیست ، که در خبراست که إذا أرادَ اللهُ لِعبدٍ خَیراً بَصَّرهُ بعیوبِ نَفسِهِ . ودَر خبر آمده است که بوبکرِ صدیق – رض – أز کمالِ سلوکِ خود چون بدین مقـام رسید ، مصطفا را – صلعم – گفت : ما الایمان ؟ عایشه – رض – چون أز دولتِ صحبتِ محمّدی بدین مقام رسد گوید : یا رَسول الله إنّی لأشكُّ في بعض الأوقاتِ . مصطفا – صلعم – دانَد که این چه دولتی است ، گویـد : أتجدینَ ذلكَ ؟ ذاكَ مُخُّ الایمانِ . جُز مَردان در این عجایب راه نبرنـد ، مخنثان‌را اینجا راه نیست . لَعمری ، هر کاری را مُقدّمتی بود ، وآن عزیز را سال از چهل در گذشت . أگر أکنون نـیز برآن إطلاع نیفتد ، والعیاذ بالله ، کار باخطر بوَد . إنشاءَ الله مردی شوی ، حـالی هنوز أز أحوالِ مَردان بی خـبری ، وأز شیر نام می‌شنوی چون طفـلِ رضیع که نام شیر شنود . والسلام . والحمد لله رب العالمین .

1 - 16 آنجا ... العالمین N - P M L I / 3 - 2 هر ... اینجا P I - M L / 2 کس M کسی L / 4 کار L - P M I / 5 را این اطلاع M اطلاع بر عیوب نفس L را P I / مبذول . . . است P I - M L / که P L I - M / 8 را L - P M I / 9 رسد P I رسید L - M / 11 أتجدین P M I تجدین L / 12 مخنثـان را M L مختارند P I / مقدمتی M مقدمه ای P L I / 13 در P L I بر M / برآن P M I آن L / 14 بود P L I است M / 15 می M - P L I / 16 والسلام L I - P M / والحمد . . . العالمین M - P L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۵۰ – تسلیتی که آن برادرِ عزیزِ بزرگ، أمدّ الله بقاه وجعل آخرته خیراً من دنیـاه، فرموده بود، مطالعت کردم، وأز آن آسایشِ بسیارو راحتِ فراوان به‌دلِ و جان آمد. وآن ألفاظِ رشیقِ و معانیِ لطیف به‌دلِ و جان إستقبال کردم. واین أبیات یاد آمد.

وافی کتابُکَ وهو مختضب
کلما هزن معاطفی جذلا
فالروض ذابَ للحظه حسداً
والدرّ ذاب لِلَفظِهِ خَجلا
ومَـلأتُ منهُ مَسامِعی فِقراً
حتّی مَـلأتُ سطورَهُ قُبُلا

۵۵۱ – ونخواستم که بی جوابی فروگذارَم چند سبب را، والله یعصمنا من الزلل فضلاً منه. أوّلا: تعجب کرده‌بودی از وصف اشتیاق به‌وطن.

---

1 بسم . . . الرحیم PI بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 بزرگ M ـ PI /
4 فراوان به PI فراوان نصیب M / راحت M راحات PI / رشیق PI رسیق M / 5 آمد PI آمد شعر M / 6 مختضب PI مختصف M مختصر (ج 1 ص 299) محتقب (فرمنش) /
7 کلما هزن M کیا هدرن PI کلما یزدن (ج 1 ص 299) حکما هزن (فرمنش)
/ 8 ذاب PI شاب M / 9 والدرذاب PI والدراسات M / 13 از . . . وطن M ـ PI .

* * * نامهٔ نودو هشتم . P 53 . M 62 . I 41 * * *

وهمانا که أگر این فصول تمام مطالعه کرده بودی ، آن اعتراض را مجال نیافتی ، چه بلالِ حبشی - رض - مشتاق بوده‌است به کوههایِ مکه وآبهایِ مکه ، ومصطفا - صلعم - همچنین ، علی فهمنا مِن الظاهر . وعذری که آورده بودی که من در آن شیوه سخن راندن مُتَرَسِّل بودم نه مُتصرِّف ، خود أز دلِ من نوشته بود چه ، حقّا که چنین بود . وأجودُ الشعرِ أکذبُهُ ، والمترسلُ أخُ الشاعِرین . وأز این سبب أز این هردو دست بداشتم ، وإعراض کردم ، چه کمالِ آن دوصفت‌را آرایش دروغ بباید . وسالك چون بداند که دروغ را چه تأثیر بود ، به‌ضرورت دست أز آن بدارد . هذا مضی .

۵۵۲ - دیگر گفته بود که صبر فرمودن کار مردان است . این راست است ، ولیکن علم پروردن‌و دانش حاصل کردن جهانی دیگراست ، وبه‌أوصافِ محمود متّصف شدن‌و أز أوصافِ مذموم مُتَعَرّی گشتن خود جهانی دیگر است . مرا علم به‌زهدو صبرو توحیدو توکّل‌و رضاو تسلیم‌و قناعت‌و محبّت حاصل است ، أمّا أز حقایق این أوصاف به‌غایت دورَم .

این جمله کتابشان من از بر خوانم
خواهم که در إیشان رسم‌و نتوانم

أحِبُّ الصالِحینَ وَلَستُ مِنهُم
لَعَلَّ اللهَ یَرزُقُنا صَلاحا

۵۵۳ - وچون أز إیشان نباشم باری سودای إیشان همی پیمایم .

---

1 وهمانا ... بودی M - P I / را M - P I / 4 بودی P I بود M / 5 چه حقا که M که حقا P I / 7 دو صفت M ووصفت P I / 8 بود P I است M / از ان M - P I / 12 به M - P I / 14 این P I من M / کتا بشان (ص 217) کتب شان M کتیبتان P I / من از P I زبر M .

گرتنگ شکر خرید می نتوانم
باری مَگَس از تنگِ شِکر می‌رانم

وأهل حقیقت گرچه چنین گفته‌اند :

گر مَی دو هزار رطل بر پیمایی
تا مَی نخوری نباشدت شیدایی

أمّا مَن أحَبَّ قوماً فَهُوَ مِنهم ، هم کاری است . وچون دست به‌معشوق نرسد ، با خاكِ کویِ أو آشنا بودن ضرورتِ عاشق بود .

حقا که خداوَندِ مَن‌اند از بویَت
دَروانِ سرای‌و پاسبانِ کویت

٥٥٤ – أی جوان مرد ! چون صابر نباشم‌و دعویِ صبر کنم دروغ بود . وأگر دعوی کرده‌ام از راهِ بشریّت،علم دعوی کرده‌أم نه أز حالِ مردان . وأگر در « زبدة الحقایق » دعوی کرده‌ام آن از ده سال باز ساخته‌ام ، یا در آن دعاویِ عریض طویل کاذب بوده‌أم وبی‌خبر از آنچه گفته‌أم ، یا مرا در آن روزگار حالتی بوده‌است که أکنون مانده نیست . پس آن در وقتِ خود به‌إضافت با آن روزگار درست بوده‌است . واین به‌إضافت با حالِ حاضر است . والصوفی ابن وَقتِهِ . در هَر نفسی آن گوید وآن پوید که باشد . وخوش گفته است آنکه گفت :

---

3 واهل . . . چه PI واگرچه اهل حقیقت M / گفته اند PI گفته اند بیت M /
7 کوی او PI سرکوی M / 8 من انداز M من اندر PI / 9 سرای‌و PI سرای M /
10 کنم M کنم‌و PI / 11 علم دعوی M علم PI / نه أز حال M - PI / 12 در زبدة
PI از زبدة M / آن PI - M / 13 - 14 کاذب . . . که PI - M / 14 پس PI
- M / خود PI خود آن M / 15 درست M حالتی PI / این به PI این M / 16 وقته
PM وقت I / 17 گفت I گفت بیت PM .

بابندِ طلسمِ روزگار أفسون چه ؟
جُز صَبر، علاجِ گردشِ گردون چه؟
با إین همه تدبیر می گلگون چه ؟
فردا نه پدیدو دی برفت اکنون چه ؟

۵۵۵ – چون سخن گویند، گویند: دعوی نبوّت کرده‌است. وچون از راهِ شکستگی درآیند ، هم مجالِ اعتراض بود . وچون خاموش شوند ، اعتراف‌است به‌زندقت‌و کفر . وچون در سخن آیند ، هزار هزار گوش باید داشت . إینت بولعجب کاری ، بیت :

کس نیست بدین سان که مَن مسکنیم
َکز دیدن‌و نادیدنِ تو غمگیـــنم

وبا این همه بایستی که‌این اعتراض نکردندی که آن اشتیاق‌را محملِ بسیار است ، چه می‌داند معترض که مقصودِ من از ألونـــدو ماوشاو أمثالِ آن چه بود . ع : وکم سترت حبّاً علی النّاس زینب .

۵۵۶ – با یزیدرا – ره – دیدند که دست در حلقـــهٔ کعبه زده بود ، أورا گفتند : خَلفتَ رَبَّـكَ بِبَسطام . أگر أورا بـابسطام إشتیاق باشد چه دانند که آن چه نقطه بود :

---

1 بند P I بندو M / 3 همه I - P M / 5 گویند گویند M گویند بسر کنندو P I / کرده استو M کنند P I / 6 اعتراض M اعراض P I / خاموش شوند M خاموشی نتوانند P I / 7 گوش P I جوانب گوش M / 8 کاری بیت P I - M / 11 این اعتراض M اعراض P I / 12 معترض M متعرض P I / مقصود من P I - M / ماوشان P (وص 360) ماوستان M ماوسان I / 15 خلفت M غفلت P I / 16 بود P I بود شعر M.

لـمّـا رَأيتُ الدَّمـعَ يَفضَحُني
وَيَزيدُني كَـرَبـا عَـلى كَـرَبِ
ألقَيتُ غـيرَكَ في ظُـنُـونِهِـم
وسَتَـرتُ وَجـهَ الحُبّ بِالحُبِّ

أگر موسى ـ ع ـ به‌طور مشتاق بود آن اشتياق نـه به‌خاكو سَنگ بود ، وأگر در قرآنِ قديم سوگند ياد كند بدين دو كوه كه « والتِين والزيتون » آن سوگند نـه بـه‌خاكو سنگ بود ، بـل كه أسرارِ عشق را جُز عاشقان پى نيفتد .

إذا جئت فامنح طرف عينيكَ غَيرَنا
لكي يَحسِبوا أنَّ الهوى حيثُ تنظرُ

ابن عباس صفتى بايد تا بداند كه آن قسم يادكردن ، نه به‌خاك وسنگو روزو شبو آفتابو ستاره است كه واللّيل والنهار والشمس والضّحى ، أى وربِّ هذه الأشياء .

۵۵۷ ـ أى دوست عزيز ! هان وهان ! تا در سخنِ عاشقان أز راهِ بازى نظاره نكنى . « لقد كان في قصصهم عبرة لأولى الألبـابِ » چه گويى يعقوب را گويند « وابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم » آن أز غـمِ فراق يوسف بود يا كارى ديگر را ؟ أگر غمِ سوداىِ يوسف بودى ، پس چون پيغمبران را اين غم خوردن روا باشد ، همهٔ جهان در اشتياق دوستان معذور باشند « يا أسفي على يوسفَ » آن در ديدهٔ أربابِ عشق جهانى ديگراست ، وأگر نه ، آن نه سوداىِ يُوسف بود . يوسف نشانهٔ كارى بود ، پس اعتراض

6 ـ 7 التين به . . . به PI با . . . با M / 6 بود PI باشد M / بدين دو M به PI / 7 كه PI ـ M / 8 نيفتد P نيافتد I نيفتد شعر M / 9 عينيك (ص 95 : 1 ك) عينك PMI / 14 وهان PI ـ M / 15 يوسف 12 : 111 ك / 16 يوسف 12 : 84 ك / از PI ـ M / 17 را PI ـ M / 18 پيغمبران را M پيغا مبرع آن را PI / دوستان PI ـ M / 19 يوسف 12 : 84 ك / 20 آن نه PI ـ M .

را مجال نیست. ألوَندو ماوشانو حدیثِ عاشقان بهحسنِ ظنّی مطالعه باید کرد که همه شکویو رَنجوری نـه با همدان است ، که کاری دیگراست. زندان، زندانِ فراقِ معشوق است.وخَلاص یا فتن، باز یا فتنِ معشوق است.

۵۵۸ – ودر این معنی خودرا نمیخواهم ، أمّا می گویم ، روا باشد کـه دیگری چنین سخن گویـد ، وهیچ اعتراض بروی نتوان کرد. در عشق بسیار مقامات است که در آنجا شکوی وجَزَعِ عاشق مطلوب معشوق بود، نه صبرو تَصبُّرِ او. واین جز عاشق نداند. وَنهایتِ عالَمِ عشق هر کس نداند.

جَهانِ عشق فراخ استو تنگ سینهٔ تو
حَدیثِ عشق دراز استو دستِ تو کوتاه

آن فراموش مکن که پیری بزرگ در حقِ حسینِ منصور حلاج ـ رض ـ انکار کرد ، بر صبری که می کرد در بلایِ خود ، و گفت : شابٌ قَعَد بجمقه یتصبَّر علی الله.

۵۵۹ – أی دوست ! بهمن نوشته بودی که بههمّتِ مریضهو دعاویِ عریضه کار راست نیاید. والله العظیم که چنین است. ع : نا مردان را عشق حرام است ای جان. عشقو ملامت توأمان بودهأندو خواهند بود : با عشق چـه کار است نکونامان را. من أز کجاو صِفتِ مَردان أز کجـا ! کاشکی نا مشان نبردمی که سود بهدست من بودی. أز جنابِ لَم یَزَلو لا یزال ، خِطاب باطالبان اینست که :

1 الوند M از الوند P I / ماوشان P M I ماوستان (ص 358) / 2 کرد P I کرده باشد M / همه P I ـ M / 3 فراق P I ـ M / باز یافتن P I ـ M / 4 باشد P I بود M / 5 اعتراض P I اعتراضی M / 7 عشق هر P I ـ M / نداند P I نداند بیت M / 11 انکار P I ـ M / بر P I در M / 12 بجمقه P I بجقه M / یتصبر M تنصر P I / 13 به من P I ـ M / 14 کار P I ـ M / ع P I ـ M / تا مردان را M (و ص 256) برنا مردان P I / 15 توأمان M توأمین P I / بود P I بود بیت M / (وج 1 ص 258) / 16 کاشکی M کاجی P I / 18 که I که بیت P M .

ما را خواهی تن بەغمان أندرده !
چون شیفتگان سَر بەجهان أندرده !
دِل پرخون کُن بەدیدگان أندرده !
وآنگه زِپي دودیده جان أندرده !

٥٦٠ – شافعی بیمار بود می گفت : بار خــدا یا ! أگر صلاحِ مَن در این بیماری است زیادت کن ! تا أز یَمن بزرگی بەوی نوشت : که تورا بابلا چـه کار ؟ هان وهان ! تا دیگر این نگویی ، پس شافعی – رض – أز آن رجوع کردو گفت : بار خدا یا صلاحو عافیت هم أرزانی دار . وأمیر المؤمنین علي بیمار بودو بسیار آه می کرد . أورا گفتند این همـه شکویو جزع چیست ؟ گفت : با أو صبر نمیتوانم کرد ، میترسم که زیادت کند .

٥٦١ – أی دوست ! در حقّ مریم – ع – می گفتند که : « و أمّـه صدیقة » وبا این همه أز ملامت به تنگ آمدو گفت : « یا لیتني مِتُّ قَبلَ هذا وَکنتُ نَسیاً مَنسیاً » می گویی : ما هذا الحنین الی همدان ؟ مَن چون هَمدان را دوست دارم ، گویم ندارم ؟ .

إن من الغـُربَةِ أبکي ما بَکت عَینُ غَریبِ
لَم أکـن یَومَ خروجي مِــن بلادي بمصیبِ
عجـباً لي ولِترکي وَطَناً فیـهِ حَبیبي !

أی دوست نمیتوانم بگفـتن ، إین فراقِ إضطراری عقوبَتِ مُفارقتِ إختیاری است ، چه میشنوی !

---

4 زِپي P M I زره (تمهیدات . ص 50) / 5 خدایا M خدای P I / 6 به وی P I بدو M / 7 وهان M – P I / 9 کرد P I کردن M / 11 – 12 المائدة 5 : 75 م / به M – P I / 12 – 13 مریم 19 : 33 ك / 13 الحنین الی M الحنن والی I الجین الی P / 15 – 16 ان . . . بمصیب M غربة ابکي ما بکت غریب من یوم خروجي الی بلادی بمصیبة P I .

مـــا نالــَهُ إلاّ الـَّذي هُوَ أهلـُهُ
مَن غابَ عَن بَلَدٍ وفیه حبیبه

۵۶۲ – من معترفم که رضا به‌بلایِ دوست‌و صبر بر بلایِ أو، دو مقام عالی است، أمّا چون مرا نیست چه کنم ؟ آنرا که باشد نوشش باد، أمّا آن إعتراض متوجه نیست، چه بسیار محمل دارد، جزع‌و شکوی در راهِ خدای تعالی، وصبر در بدایت شرط است، ودر أعالیِ مَقامات هرروز به‌صد هزار رنگ بیامیزد. آن نشنیده‌ای ؟ :

دَر مَکرِ سَرِ زُلفِ تو بیچاره شُدیم
وز قهرِ دو چشمِ شوخَت آواره شُدیم
أز ناپاکی به‌طبع خونِ خواره شُدی
ما نیز کنون به‌طبع غم‌خواره شدیم

إین حَدیث جُز عاشِقان نشناسند.

زُلفِ بُتِ مَن هزار شور أنگـیزد
روزی که نـه أز بهرِ بَلا بر خیزَد
وان روز که رَنگِ عاشقی آمـیزَد
دِل دُزددو جانِ ربایدو خون ریزَد

۵۶۳ – أگر در اینـجا بی‌خردگی هست، به‌کرمِ خویش عُذرِ آن باز خواهَد، أز خود. ومادر این حال معذور باشیم، که‌دیگران نظاره‌أند وما صاحب قرحه. وما أهونَ الحَـربَ علی النظّـارَةِ. باسوخته ساختن طریقِ کرم

۱ الا P I أی M / 2 فیه M لیه I لیس P / حبیبه P I حبیب M / 3 او M دوست P I / 5 متوجه P I موجه M / 7 نشنیده ای I نشنیده ای بیت M نشیده ای رباعی P / 10 شدی M شدیم P I (و ج 1 ص 302) / 11 به طبع غم P I بطبع خون M غلام می (ج 1 ص 302 و ج 1 ص 283 نیزدیده شود) / 12 نشناسند I نشناسند بیت M نشناسند رباعی P / 14 از P I (و ج 1 ص 412) آن M / 17 خردگی I خردکیی M دید کی P / 18 از خود M ـ P I / که P I چه M / ما P I من M .

است ، بر ما خرده فرو گرفتن أز خرَد دور بود ، همهٔ بزرگان عُذرِ ما باز خواهنـد که سَخت محتاجیم به إستغفاری مقبول . وأز زبانِ مَن نمی‌پذیرند ، وجُز دَر برادران گریختن روی نیست .

نا ساخته روزگار را ساز مَدِه !
عاَلم همه رَحمت است آواز مَدِه !
گفتی که سَرِ رشته کجا گم کردی ؟
زنهار أز این حدیث سر باز مَدِه

والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله .

2 برادر ان M برادر ان دینی PI / 3 نیست I نیست بیت M نیست رباعی P / 5 رحمت PI زحمت M / 6 کجا PI چرا M / 8 والسلام . . . وآله PI - M .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٦٤ – برادرِ أجل كامل الدّوله والدين أطالَ الله بقاه ووفقه لطلبِ السعادةِ القُصوى والكمالِ الأعلى ، مخصوص است بدعا وثنای بسیار ، والله يسهلُ أسبابَ الملاقاتِ فضلاً منهُ وكرماً . نوشتهٔ عزيزِ أو برسيد ، وأز رسيدنش بسی شادی حاصل شد ، واللهُ تعالى يُجزيهِ خيراً إنّه ولیُّ ذلكَ . در أوقات ، آن عزيز را ياد ميدارم بدعا . أرجو كه مُستجاب بُوَد . الله الله ! مارا فراموش نكنند ، الدُّعاءُ سِلاحُ المؤمنِ ، ولولا الدُّعاء لَكانَ ما كان . « قل ما يَعبَؤ بكم رَبّی لولا دُعاؤكُم » نصّ قرآن مجيد است .

٥٦٥ – أگر نه دُعایِ مَن بودی بر شما ، دير بودی تا قَدَرِ لا أبالی دمار أز جانِ شما برآوردی كه مصطفا – صلعم – چنين می گويد : لا يَرُدُّ القضاء إلّا الدّعاء . ولا يَزيدُ في العمرِ الّا البرُّ . ودعاءُ المؤمنِ لأخيه بظهرِ الغيب لا يُرَدُّ . خُصوصاً دعایِ غايب ، كه دَعوةُ المسافرِ لا تُردُّ . أگر وقتی بَرسَرِ تُربَتِ بزرگی رسَد ، مارا بدعا ياد دارد وبگويد : اللهمَّ اجعَلهُ بِرحمَتِكَ مِمَّن يَخشاكَ ، كه فُتوحی بُزرگوار بود . هذا مضی .

---

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M / 2 والدين P I – M / 3 السعادة P I السعادات M / 4 نوشتهٔ P I نبشتهٔ M / برسيد P I رسبد M / 8 الفرقان 25 : 77 ك / 9 دير M وبر P I / قدر M قدرت P I / 10 كه P I – M / می گويد P I فرمود M / 14 يخشاك P I يخشاكم M / مضی P I فصل M .

* * * نامهٔ نودو نهم . P 58 . M 70 . I 46 * * *

۵۶۶ - دیگر روا نبود که در شبانه‌روزی حسابِ خود برنگیرد، تا کفهٔ حسنات را چه إدّخار کرده است و کفهٔ سیآت را چه؟ حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسَبوا، عمرِ خطاب - رض - می گوید هر کسی را حسابی بُوَد بر قدرِ دینِ خود و قبلهٔ خود، أمّا حِسابِ آن عزیز آن بُوَد که بِداند، حق تعالی که آدمی را چشمی و گوشی و زبانی و دستی و پایی و شکمی و نطقی و فرجی داده است، بچه آفریده‌است؟ واین دراز است، أمّا مجملاً أز آن آفریده است که جز در رضای أو به‌کار نداری.

۵۶۷ - چون در رضایِ أو به‌کار نداری، مثالِ تو مثالِ کسی بود که سلطان أورا أسبی دهد، مقصودِ آن تا هر روز برنشیند و به‌خدمتِ سلطان رود، تا چون حقِ خدمتی أورا ثابت گردد أورا کاری فرمایند بر قدرِ أو تا کرَمِ سُلطان خلقِ جهان را ظاهر گردد، نه أز بهرِ آنکه سُلطان‌را در خدمتِ أو غرضی بود. چون وی آن اسب را در حال قربان کند وبه‌خدمت نرود هرگز، حقِ خدمت أورا کجا ثابت شود، و کی مستحقِ رُتبتی گردد؟ واین آن وقت بود که نه در رضایِ أو به‌کار دارد ونه در سخطِ أو. أمّا چون اسب‌را مثلاً در ناشایستی به‌کار دارد، چنانکه به‌کسی بخشد تا پسر این سلطان بکشد یا سرایی أز آنِ او ویران کند، باز آنکه مستحق قربتی نبود، مستحقِ عقوبتی بُوَد.

۵۶۸ - این اعضاء را که یاد کردیم، خلعتهای سلطانِ أزل دان که تورا داده‌است از راهِ کرم خود، بی آنکه سابقه‌ای داری یا خدمتی کرده‌ای.

3 رض M رضی الله عنه I - P / می گوید M گفت P I / 6 ونطقی M - P I / 6 - 7 داده . . . آن P I - M / 8 چون . . . نداری M - P I / 9 هر روز M مروز P I / 10 گردد M کردو P I / فرمایند P I فرماید M / 13 حق خدمت P I حق خدمتی M / کجا M کی P I / 14 واین P I این M / 15 سخط P I غضب M / أما P I واما M / مثلا در M مثلا P I / 16 این M - P I / آن أو M آن P I / 17 قربتی . . . مستحق M - P I / 18 خامتها M خلقها P I / تورا M تا تورا P I / 19 سابقه ای . . . کرده ای M سابقه . . . کرده P I .

بدان داد تا راهِ دین روی‌و به سعادت خُود رَسی، چنانکه گفت: خلقتکم لِتَربَحوا علَيَّ لا لِأربَحَ بِکُم. أورا أز وجودو عدمِ خَلق چه سودو چه زیان؟ چون إین اعضاء را نه در سعادتِ خود به‌کار داری ونه در راهِ شقاوَت، چنانکه به‌چشم جایی ننگری که حرام است، ونه به‌جایی نگری که واجب است، چنانکه می گوید در آن طرف: «قل للمؤمنین یَغضُوا من أبصارِهِم ویَحفَظُوا فُروجَهُم» ودر این طَرَف: «قل انظروا ماذا في السّماواتِ والأرضِ».

۵۶۹ – چون چشم را نه در حرامی به‌کار داری ونه در واجبی، جایِ تو أعراف بود که «وعلى الأعرافِ رِجالٌ» برزخ بَینَ الجنّةِ والنّارِ. أمّا چون در راهِ نارضاییِ أو به‌کار داری می‌دان که مستحقِ چه باشی. وأگر در راهِ رضایِ أو به‌کار داری، سعادتِ أبدی صید کردی، خود راهِ دین فرضِ همهٔ خلق است، که بدانند که این أعضا را أز بهرِ چه آفریده‌أند تا بدان مشغول شوند. طلبُ العلمِ فَریضةٌ علی کُلِّ مُسلمٍ، أز آن علم که فرضِ عین است در حقِّ همه کس یکی این است.

۵۷۰ – جوان مردا! قرب چهل سال یا پنجاه سال از عمر بسر بردی وهزار هزار فضول دُنیوی طَلب کردی، هرگز أز این فرضِ دینت یاد نیامد. اینک حساب تو إنگار که قیامت است‌و تورا به‌میزانِ عدل حاضر کردند، وأز جنابِ أزل ندا آمد که کارِ فلان را برسنجید، تا خود میلش به‌طلبِ دین بیش بود یا به‌طلبِ دنیا؟ برسنجند، تو خود نیك بدانی که کدام پله زیادت بُوَد. «فأمّا مَن ثَقُلَت مَوازینُهُ» می‌دان که أگر این حدیث‌را یقین دانی که می‌رود

1 داد M داد تورا P I / 3 چه M – P I / راه M دل P I / 4 است P I بود M / ونه به P I وبه M / 5 است P I بود M / 5 – 6 النور 24 : 30 م / 6 – 7 یونس 10 : 101 ك / 8 داری L I بری M / 9 الاعراف 7 : 76 ك / برزخ M I هو برزخ P / اما M واما P I / 10 داری P I بری M / 14 کس P I کسی M / 15 قرب P I قدر M / بردی‌و P I بردی M / 19 – 20 القارعة 101 : 6 ك / 20 أگر M – P I / دانی P I می‌دانی M.

دنیا فوقِ آن که باید هست به کثیرِ کثیر چرا طلبِ دین نکنی ؟ وأگر در این حدیث که می‌رودو هر یکی گواهـانِ عدل باخود دارد از قرآن قدیم ، شکی می کنی پس چرا طلبِ آن نکنی که إین کفر را أز باطنِ خود چون ازالت باید کرد ؟ وأگر در چشمِ ظاهرت ، که تا به‌کنارِ گور بیش نبود با تو خللی پدید آید ، در حال کحـّالانِ بغداد را حاضر کنی تا معالـَجت کنند ، وهرچه به‌خواهند بذل کنی ، چون بصیرتِ دل نداری که « فانها لا تَعمی الأبصار ولکن تَعـمی القـُلوب التي في الصـُّدورِ » چرا به‌طلبِ کحالانِ دین نروی .

۵۷۱ – جوان مردا ! همهٔ خلل از ایمان است که نیستو تو مغروری که مؤمنی ، چرا این آیت فراموش کردی که « ومنَ النـّاسِ مَن یَقولُ آمـَنـّا باللهِ وبالیـَومِ الآخرِوَ ما ھُم بمؤمِنینَ » ؟ وأگر پنداری که مؤمنی به‌قرآن ، در قرآن می گوید : « مَن کانَ یُریدُ حرثَ الآخرةِ نَزِدْ لَهُ في حرثـِهِ ، ومَن کانَ یُریدُ حرثَ الدُّنیا نُؤتـِهِ منها وما لَهُ في الآخرةِ مِن نصیبٍ » بس معنیش ظاهر است ، می گوید : هر که عُمر دَر طَلـَبِ دُنیـا خَرج می کند أورا أز دین هیچ گونه نصیب نیست .

۵۷۲ – آخر این مایه دانی که چون نفسِ کافرِ تو دعوی ایمان کند ، به‌دروغ ، بر این مَحـَکش زَن وأزو إیمان حَقیقی طَلب کُن ! وأگر نه ، آن روز که « لا یَنفـَعُ نفساً إیمانها » این حدیث برتو ظاهر گردد ، وجُز حَسرَتی به‌دستِ تو بنماند ، گویی « رَبـَّنا أبصرنا وسَمِعنا فارجعنا نَعمَل

1 به کثیر کثیر M – PI / دین M – PI / 2 وهر M هر PI / یکی PI یك M / 3 را M – PI / 4 واگر PI اگر M / 6 – 7 الحج 22 : 46 ك / 9 مغروری PI مغرور M / 10 – 11 البقرة 2 : 8 م / 12 : 13 الشوری 42 : 20 ك / 14 معنیش M – LI / گوید PI گویند M / 15 نصیب PI فصیبی M / 16 که M – PI / تو M – PI / 18 الانعام 6 : 158 ك / 19 بناند PI نماند M / السجدة 32 : 12 ك .

صالِحاً » وأز جنابِ قَهر با تو گویند : هفتاد سال چه می کردی ؟ « أوَ لَم نُعمِّرکُم ما یَتذکرُ فیهِ مَن تَذکرَّ ، وَجاءَکُم النَّذیرُ فذوقوا » . إنکار که بازپست فرستادیم باری دیگر ، چون در دِل جُز حُبّ دنیا نیست ، أعضا را جُز در طَلبِ دنیا کُجا خَرج کنی ؟ « ولو رُدُّوا لَعادوا لِما نُهوا عنه وإنّهم لکاذِبون » البته رخصت نیست ، که هرروز یكبار کَم یا بیش این نوشته را فروخوانی ، تا تورا به کفرِ باطن که در اعماقِ عروق داری بینا کند ، بُوَد که کاری دیگر دست دَهد ، « لعلَ اللهُ یُحدِثُ بَعدَ ذَلِكَ أمراً » .

۵۷۳ – چندین سال است که قرآن می‌خوانی ، هرگز این آیت‌ها خوانده‌ای ؟ ربَّ تالٍ لِلقرآنِ وَالقرآنُ یَلعنهُ ، ندانم تا در حقِ کیست . جهان پُر أز کتابهایِ کیمیا بوَد ، مردی باید که عمر در سرِ کیمیاگری کرده بُوَد ، تا چندین سال خدمتِ درگاهِ دولتِ بی نهایتِ أو کنی ، تا بوَد که حرفی را بر تو حل کند . تو چه دانی واغلبِ خلقِ جهان چه دانند ، که قرآن چیست . قرآن خواندنِ تو ، ونمازو روزهٔ تو ، وحجو جهادو صدقهٔ تو آن بوَد که تقرُبی کنی به کفشِ مَردی ، لا بل خاكِ قدَمش بامدادو شبانگاه به‌توتیا در دیده می کشی ، تا بود که چون پنجاه سال عمر در خدَمتش به‌سر بَری ، بود که روزی أورا بر تو نظری أفتد ، وتو به‌همه دولتی برسی . چه دانی که چه شنوی ! من لم یذق لم یعرف .

یك نظر از یارو صد هزار سعادت
مُنتَظِرَم تا که وَقتِ آن نَظَر آید

---

1 السجدة 32 : 12 ك / 2 الفاطر 35 : 37 ك / 3 بازپست M باری است P I / 4 ـ 5 الانعام 6 : 28 م / 5 یك بار کم P I کم از یك بار M / 7 ـ 8 الطلاق 65 : 1 ك / 10 رب P I که رب M / 11 جهان M چون P I / عمر P I عمری M / 12 بود P I باشد M / 13 کند P I کنند M / 14 خواندن P I ـ M / وروزه P I ـ M / 15 جهاد P I تو وجهاد تو M / 17 بری P I بردی M / بود که M ـ P I / وتو P I ـ M / همه P M هم I / 18 شنوی P I می شنوی M / 19 یارو P I دوست M .

۵۷۴ ــ آن قوم که عزم حَج دارند ، با ایشان بگو که حج یك بار بکردی . راهِ خدا نه أز راست است و نه أز چپ نه أز بالا و نه أز شیب ، در دِل است و دِل طَلب باید کردن ، پس راه رفتن . أگر برگِ این دارند ، بِسم الله ! و أگر نه تا کی غرور ؟ لعمری ! أز آن بهْ بود که در لشکرگاه باشند ، ولیکن در راهِ مردان چیزی نَبوَد که أز آن باز توان گفت . بلی ! حج بزرگوار کاری است ، ولیکن نامرد أز خود به‌خدا راه برد ، بس أدب را در خورَد ، و این چیز که تورا بدان جایگاه بَرَد . کارِ هر نامردی نیست که به‌حج روند .

۵۷۵ ــ عمرِ خطاب ــ رض ــ واجلالتِ قدرَش هنوز اسرارِ حَجِ ظاهر نداند ، مغروران را چه محَلّ و چه یارایِ آن بود که این حدیث کنند ؟ نشنیده‌ای که عمر ــ رض ــ بوسه بَر حَجَر الأسوَد می‌دادو می گفت : إنَّكَ حَجَرٌ لا تضرُّ وَلا تنفَعُ ، لولا أني رَأيتُ رَسولَ اللهِ ــ صلعم ــ قبَّلكَ لما قبلتك . هنوز ندانست سرّش ، تا علي ــ رض ــ با أو گوید : مَهلاً یا عمر ! بَل هو یَضرُّ وَینفعُ . آن عَهد نامهٔ بندگانِ خدا است که « إلّا مَنِ اتَّخذَ عِندَ الرَّحمنِ عَهداً » . بوسه بر عَهدِ أزَل می‌دَهند ایشان ، تورا همچنان بُود که بوسه بر سنگی دهی که دَر هَمدان بُوَد ، تورا حَج به چه کار آید ؟ .

۵۷۶ ــ تو که در راهِ بادیه چنان روی که أشترَت با تو همراه بود ، تو حج را کی باشی ؟ تو که طوافِ خانه چنان کنی که طوافِ چهار دیواری که جای دیگر بود ، وبیش أز آن فایده نه بینی که أز این بینی ، تو چه

---

2 خدا M خدای تعالی را P I / 2 شیب P I نشیب M / 3 ودل P I دل M / 4 کی P I چنداز M / گاه M ـ P I / 6 به خدا راه برد M راه بخدا P I / بس ادب را M پس ادب P I / 7 هر M هزار P I / نا مردی P I مخنثی M / 9 وا جلالت I با جلالت P واجلال M / 11 کنند M ـ P I / نشنیده M شنید P I / که M ـ P I / 12 انك P آنکه M I / 15 مریم 19 : 87 ك / بوسه P I بوس M / 18 روی M دوی P مردی I / 19 کنی که M کنی P I / 20 جای M جایی P I .

دانی که طوافِ خانه چه بود ؟ تو که سنگ أندازی ، ثمرتش همچنان دانی که سنگ اندازیِ جایِ دیگر ، چون بازیچهٔ کودکان ، باش تا بالغ گردی ، پس حج بر تو واجب گردد . تو هنوز أز آنجا که حقیقت است آدمی نیستی « أولئك كالأنعام بَل هُم أضَلُّ » سَبيلاً .

۵۷۷ – هر که دِل ندارَد آدمی نیست « أولئكَ همُ الغافِلونَ » . پس چون آدمی گردی وبالغ شوی ، نمازو روزه‌و حجّو زکات فرض تو گردد . وپیشتر طلبِ دِل فرض است که « أوَ لَم يَسيرُوا في الأرضِ فتكونَ لهُم قُلوبٌ يَعقِلونَ بها » . چرا راه نروَند تا دِلی بیابند ! پس بدان دِل خطاب بدانند . بس نکنند . پس وابینند . پس خدمَت به‌طبع کنند . پس ایشان را در پذیرند . پس خلعتهایِ پیاپی می‌دهند . پس جمال را عَرض دهند تا عاشق گردند . پس بساطِ حساب‌و عتاب‌و عَربَده‌و چراو چون بگسترند . نامش در جَریدهٔ « يُحبُّهُم ويحبوّنه » اثبات کنند . أگر در آسمان‌و زمین هیچ آفریده دزدیده در أو نگرَد ، براو غیرت برند .

آن کیست که أو به‌یارِ ما درنگرد ؟
گو : دَر مَنِگر ! که عِشق شِرکت نَبرَد

۵۷۸ – أوليائی تحتَ قِبابي لا يَعرفهم غيري ، یا سیّدَ الأولينَ والآخرين – صلعم – ! « ما عليكَ مِن حِسابِهم مِن شيءٍ وما من حسابك عليهم من شيءٍ » . تورا با ایشان همچندان حساب است که ایشان را با تو . چه می‌شنوی ! « أولئكَ ينادون من مَكانٍ بعيدٍ » . ترسم که أگر چیزی دیگر بنویسم فهم نکنی

---

1 خانه M-PI / 3 آنجا M انجایی PI / 4 و 5 الاعراف 7 : 179 ك / 6 تو گردد I شود که د P گردد M / 7 - 8 الحج 22 : 46 م / 12 المائدة 5 : 54 ك / 14 او به یار M انبار PI / 17 الانعام 6 : 52 ك / 18 می PI-M / 19 فصلت 41 : 44 ك .

وزبان دارد. قبضنا عِنان القلمِ، وفقكَ اللهُ لكل خير. درویشان را به‌دست‌و پای‌و همـــه أعضاو مال‌و جاه مراعاتی می کن! بُو که بَر فِتراكِ کسیَت بندند. وأگر نه، والعیاذ باللهِ، شُدی که باز نیابی. وأگر وقتی چیزی بود روا بود، والسلام. والحمد لله رب العالمین. وصلواتـه علی سید المرسلین محمد وآله الطاهرین.

---

3 واگر M اگر PI / 4 والسلام PI - M / 4-5 وصلواته . . . الطاهرین PI - M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۷۹ – بدان أی برادر عزیز أطال الله بقاءك، وسلك بك سبیل مرضاته که صحبت‌و دوستی را حقوق است ، وهر که صلاحِ تو در دین‌و دنیا از تو دریغ دارد به‌حق دوستی قیام نمی کند. أما چون در تو مجالِ نصیحت شنودن بود، اگر در گفت ، خود بیند، نصیحت از تو دریغ دارد، حقِ دوستی ضایع کرده‌است. وچون در تو ثبوتی نبیند از شنودنِ نصیحت، حقِ دوستی آن است که راهِ گفت با تو نسپرد ، لعمری تورا از دعا نشاید که خالی دارد. وأگر سابقه داری در خدمت هذا أصل ، سخنی راست بشنو بی مسامحت ، ونپندارم که بشنوی : گَنــدُم نمایِ جوفروش بودَن‌و با خُدا دوال بازی کَردن نه‌کاری است ، وثمرهٔ آن جُز إدبار أبــدو هَلاكِ سَرمَد نیست .

۵۸۰ – أی برادر ! همــه گوش باش ، وتصرفِ فاسد مکن ، در این نوشته که به‌حقِ دوستی که از سَرِ صدق‌و تحقیق می نویسم : عقل نداری وپنداری که داری ! واز دین هیچ نباشی ودر جوالِ غرور که تو کسی ای، این نه بس کاری است. انگار که روزی چند خودرا، نه مرا، خواب خرگوشی دادی ، آخر به‌وقتِ مرگ که کارها همه مکشوف شود وآینهٔ بی مساحتی

1 بسم ... الرحيم P ومنها بسم ... الرحيم L بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 3 است M – P L / صلاح M آنچه صلاح بود P L / 5 در ... بيندو P L گفت خود در M / 6 – 7 نبيند ... نسپرد M بيند ... بسپرد P L / 7 تورا M راه P L / نشايد M نبايد L نيايد P / خالى M L غالى P / وأگر P L اگر M / 8 سخنى M L سخن P / 8 – 9 بى ... بشنوى P L – M / 9 بودن P L – M / بازى كردن M بازيچه پيشه داشتن P L / 10 جز ... سرمد M خذلان وبطلان آردو هلاك شدن . شرمت P L / 13 كه تو M – P I / 14 اين P L – M / 15 همه M – P L .

*** نامهٔ صدم . L 39 . M 74 . P 36 ***

فرا روی تو دارند ، چه توانی کرد ؟ أما ترسم که آینه را حالی دَر حقِ تو هیچ سود نیست والّا هَر حَرفی أز این مَکتوب صَد هزار آینه است . أما کور را ممکن نیست که در آینه کوریِ خود بیند . المؤمن مرآةُ المؤمنِ لامرآة الکافِرِ . عمرِ خطاب در آینـــهٔ بوبکر – رض – به‌نقصانِ خود بینا می‌شد ، أما بوجهل را که دیده نداشت از بوبکر چه سود ؟

۵۸۱ – أگر دیده داری کمالِ مردان بتوانی دیدن « فلعرفتهم بسیماهم » . وأگر سمع داری که « ففهّمناهـا سلیمان » کمالِ مَردان بتوانی شنیدن که « وَلتعرِفَنّـهُم في لحنِ القولِ » أی فی بیانه . أما نه سمع و نه عقل « صمّ بکمٌ عميٌ » تورا چه تدبیر ؟ « لو کنّا نسمَعُ أو نَعقِلُ » ! من دَر تو نه این إعتقاد داشتم که چنین بی حاصل بیرون آیی . أگر فرمانِ من می‌بری برخود نوحه‌زاربکن که کس‌را غمِ تو نخواهد بودن . وپیوسته می گو :

چه مکن بسرم چه زجور بد خلقم   که زر رسته نمایَم و سیمی دَغَلَم

۵۸۲ – آخر أی آنکه شرم دارم و نتوانم گفت ،أز خود وأز شصت سال عمرِ خود شرم نداری که دین خودرا به‌دنیا بفروشی ؟ أفٍّ لك ثم أفٍ لك ألفَ مرةٍ « بئس الاسمُ الفسوق بَعدَ الایمانِ » چه سود که پرده دَریدن نه کارِ مَنست و گر نه با تو کاری کردمی که مرغ رادر هواو ماهی را در دریا برتوو کارِ تو گریه آمدی . أی همه ریای بی‌حاصل ! باش تا قلابیِ تو پیدا گردد. آنگه ندانم که سَر در بازی ،یادست؟ که « إنما جَزاءُ الذینَ یحاربونَ الله

1 - 2 حالی . . . هیچ M در حق تو هیچ حالی P L / 2 هر M - P L / 3 را M - P L / 6 محمد 47 : 30 م / 7 الانبیاء 21 : 79 ك / 8 محمد 47 : 30 م / 8 - 9 البقرة 2 : 18 م / 9 الملك 67 : 10 ك / 10 من می M - P L / 11 نخواهد بودن و M ندارد L P / 12 چه ... دغلم M چه بمکن بسر م چه در خورد خلقم که زر رسته نمایم وپشیزد غلم P چه تمکن بسرم چه در خوردهٔ خلقم که زورستهٔ تمام وبسزد علم L / 13 آخر P L - M / 15 الحجرات 49 : 11 / 17 کار تو P L - M / ای P L - M / ربای M ربایی P L / 18 که انما P L انا M / المائدة 5 : 33 م .

ورسولَه ویَسعَونَ فی الأرضِ فساداً أن یُقتَّلوا أو یُصلَّبوا أو تُقطَّعَ أیدیهُم وَأرجُلهم مِن خِلافٍ أو یُنفوا مِنَ الأرضِ »، « وَلعذابُ الآخرةِ أکبر لو کانوا یعلمون ». آخر بچه عُذر صلاحِ خودرا طَلب نمی کنی؟ یکبارگی بندگیِ دُنیاو شهوت پرستی تاکی؟ « ولتعلمُنَّ نبأه بعد حین ». اورامه:

سیا وا شامهٔ پیشین اما کژ
وا در ان چه کردو این چبو

چه توان کرد؟ شعر:

بد بختی را گره گشودن نتوان
أحوال بهر کسی نمودن نتوان
گر چرخِ فلك بهرهٔ ما غم کارد
شادی به‌همه حال درودن نتوان

۵۸۳ ـ سیه گلیما! اگر نه آن بودی که ندانم که دانی یانه. آخر تورا چه بود، یا خود پیش از این همین بودی وظاهر نبود. یقین دان که چون تخمی در زمین بود پیدا نبود که آن چیست تا هوای ربیع در آید « ونزّلنا مِنَ السَّماءِ ماءً مبارکاً فانبتنا به » پیداگردد. وتابش آفتاب آن تخم را بیرون آورد. آنگه پیدا شود که گندم بود یا جو یا گاورس. أگر در باطنِ تو نفاق‌و کفر بود تخمی پنهان بود، أکنون پیدامی گردد که چه بود. چه نویسم که مستحق

1 ـ 2 المائدة 5 : 33 م / 2 ـ 3 القلم 38 : 33 م / 3 را M ـ P L / 4 ص 38 : 88 ك / اورامه L چه توان کرد شعر M ـ P / 5 سیا ... چبو M سیاو اشامهٔ به‌پیش را گیر وا در ان چه کود واین نموا L سیاو شاشرم پیش گیر وا در ان چه کرد واین نمو P / 6 چه توان کرد M ـ P L / شعر L رباعی M ـ P / 8 أحوال P L وأحوال M / 9 بهرهٔ M زبهر P L / 11 دانی P M ندانی L / تورا M ـ P L / 12 بود M بودی P L / خود M ـ P L / 13 پیدا M وپیدا P L / که M ـ P L / ربیع در آید M ربیعی بیاید P L / 13 ـ 14 ق 50 : 9 ك / 15 آورد M آرد P L / اگر M واگر P L / تو M ـ P L / 16 اکنون M و P L / که چه بود M ـ P L .

آن نیستی که به‌تو چیزی نویسم ، نه دیده‌ای داری که ببینیو نه سمعی داری که بشنوی « لَهُم أعيُنٌ لا يبصرون بها ، ولهم آذانٌ لا يسمعون بها » .

٥٨٤ – به‌خدمتِ مدبری فاسقی ، شیطانی از شیاطین انس ، دشمنی از دشمنانِ خداو رسول مفتخر بودن چه‌هنر است ؟ خاك برسَرِ خادمو مخدوم باد . « إن الله لَغنيٌ العالمين » آخر تورا أز آن چه لذت است ؟ أز نان تورا چه خلل است یا أز جامه ؟ أگر صد سال عمر بود تورا وهیهـات ، چندان داری که توراو فرزندان تورا بس بود . چرا خدمتِ کفشی نمی کنی ؟ باشد که تورا أز غمزهٔ هلاك بیرون آورد . شرمت باد این کار که می کنی ! ع : مارا چـه‌زیان ، تو برزیانی باشی .

٥٨٥ – من در خورِ عقلِ تو ، لا بل در خورِ بی‌عقـلیِ تو ، تورا نصیحتی کردم ، أگر بشنوی خود دانم که چه کنی ، وأگر نـه تورا همکاسگان بسیارند . ع : از باغِ أمیر گو : خلالی کم‌باش ! صدیقان در این راه همه این گویند ، بیت :

گفتم بمرَم زِعشقـَت أی بَدرِ منیر
گفتا زِنخیلِ بَصره خاری کم گـیر !

٥٨٦ – ببین تا خود تورا چه باید گفت . چندان رسوایی است در تو که

I نویسم M نویسند P L / سمعی M سمع P L / 2 الاعراف 7 : 179 ك / 3 به P L تا بر M / 4 هنر P M چیزی L / 5 العنکبوت 29 : 6 م / تورا . . . لذت است P L ـ M / 5 ـ 6 از نان ... جامه M ـ P L / 6 هیهات M هیهات P L / 7 بود P L ـ M / کفشی M L کردش P / 8 آورد M آرد P L / این M واین P L / بر P M ـ L / 11 که چه کنی M ـ P L / 12 همکاسکان P M همکاسان L / 13 گوینـد بیت M گفتند شعـ L گفتند بیت P / 15 زنخیل P L که زنخل M / 16 تورا M را P L .

أگر ذره‌ای تورا معلوم بودی هرگز نه أز قِزل تورا یاد آمدی، نه أز سُلطان، نه أز زن ، نه أز فرزند ، نه أز خان ، نه أز مان ، نه أز جاه ، نه أز مال !

۵۸۷ – من باری عذر می‌خواهم واستغفار می کنم از آن اعتقادی که مرا بود دَر حقِ تو. ندانستم، امسال چون اینجا بودی قدری معلومم شد. وتمامی اکنون که برفته‌ای . رایگان تورا نصیحتی می کنم شفقةً عَلیك وقیاماً بحقِ صحبتك . أگر آدمی‌ای وسنگ نیستی ، تأثیرش خود زود پیدا شود وأگر نه تعزیتِ تو بداشتمی « أمواتٌ غیر أحیاءٍ وما یَشعُرونَ » ، « إنَّكَ لا تُسمعُ الموتی » . شب خوش باد . قزل را وآنکس‌را که نامش نمی‌برم ، نگاه دار ! کُلُّ طائرٍ یَطیرُ مَعَ شکلِهِ .

۵۸۸ – أگر تورا کاری نهاده بودندی به‌چندین إدبارت مبتلا نکردندی « ولقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجنّ » . سبَقت الکلِمةُ وحَقّت المشیّةُ وجَف القلَمُ بالسعادةِ والشقاوةِ . وما شاءَ الله کان وما لَم یَشأ لَم یَکن . « إنك لا تهدي من أحبَبتَ » چرا ؟ زیراکه « لیس لك من الأمرِ شيء » لا إله إلا الله. خدا مارا رنیدو بس . « وهو القاهر فوق عباده وهو اللطیف الخبیر » ، « لم یکن له شریك في الملك » ، « ولا یشرك في حکمه أحداً » . کِرا زهرهٔ

---

1 نه أز قزل . . . آمدی P L از قزل . . . نیامدی M / 2 نه . . . نه . . . نه M ونه . . . ونه P L / نه از خان نه از مان M ـ P L / نه از جاه نه از مال M ـ P L / 4 ندانستم M ندانم P L / اینجا M آنجایگه P L / معلومم M معلوم P L / 5 برفته M نرفته P L / می کنم P L بکردم M / 6 بحق P L لحق M / زود P M روز L / 7 بداشتمی P L بداشتم M / النحل 16 : 21 ك / 8 النمل 27 : 80 ك / آنکس را M این کس P L / 9 کل M که کل P L / 10 إدبارت M ادبار تورا P L / 11 الاعراف 7 : 179 ك / حقت M حقنا L جفت P / 12 ـ 13 القصص 28 : 56 ك / 13 زیرا M ـ P L / آل عمران 3 : 128 م / 14 رنید (= رهانیاد) وبس M زبید P L / الانعام 6 : 18 ك / 15 الاسراء 17 : 111 ك والفرقان 25 : 2 ك / لم یکن له شریك (قرآن) لا شریك له P M L / الکهف 18 : 26 ك .

آن بود که: لِمَ؟ و کیفَ ؟ کند. «لا یسأل عما یفعل» ، «فعّالٌ لما یرید» :

این شهر من است و من بدو در میرم
3 تا خود زَنَم و خود کُشَم و خود گیرم

کاغذ برسید. والسّلام. والحمدُ للهِ ربِّ العالمینَ. وصلی اللهُ علی محمد وآله الطیبینَ الطاهرینَ.

.

1 الأنبیاء 21 : 23 ک / البروج 85 : 16 ک / یرید M یرید شعـ L یرید بیت P / 4 - 5
کاغذ . . . الطاهرین PL - M .

بسم الله الرحمن الرحیم

۵۸۹ – نوشته‌ای که در آنجا برادرم ، سلمك اللهُ بهِ سَبیلَ الحقّ چیزی پُرسیده بود خواندم ، وآن هردو سؤال را جواب دادن به‌تفصیل مُحرَّم است ، واز آن علوم است که مصطفا – صلعم – گوید : إنَّ منَ العلم کهیأة المکنون لا یَعلمه الّا العُلماءُ باللهِ فاذا نطقوا به لم یُنکِرهُ إلّا أهلُ الاغترار باللهِ . نطقوا به تواند بود با أهلِ آن ، یا در حالِ سکری غالِب پیش نا أهلان ، یا در حالِ صحوی که صِفتِ لا أبالی غالِب بوَد که تخلقوا بأخلاقِ الله. جوان مردا ! سالِك به‌همهٔ أوصافِ أزلی متصِف گردد پیش أز وصول . وهذا من کلام الشیخ أبو القاسم الگرگانی الطوسی – رض – وهو من کبارِ مشایخ الطائفة مِن أهل الطریقة . یا دَر حالِ حُضورِ مجنونی که اعتبار نبود به‌حضورنده . وهرچه أنبیا گفتند در چنین أحوال بود ، چنانکه ابراهیم – صلعم – گفت : « إنيّ ذاهب الی ربيّ » ومصطفا – صلعم – گفت : ینزلُ اللهُ کلَّ لیلةٍ . زیرا که أوهادی بود ، واین حدیث سببِ ضلالتِ چندین هزار خلق است .

۵۹۰ – أکنون به‌تفصیل نوشتن به‌محظوری نزدیك تر از این است که

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 5 المکنون M L الملکوت P I / 6 نطقوا به P I – M L / سکری P I – M L / 10 مشایخ P المشایخ M L I / 12 ابراهیم P عیسی M L I / الصافات 37 : 99 ك .

*** نامهٔ صدویکم . I 50 . L 56 . M 84 . P 62 ***

گفتن . نطقوا به ، دیگراست ونوشتن دیگر . ودر نطق هم بیان به کمال نشاید که مصطفا – صلعم – می گوید : إنَّ اللهَ کرهَ لَکُم البیانَ کلَّ البیان . دَر بعضی علوم می گوید ، وجملهٔ علوم هم أز این قبیل است إلّا علمِ سلوك که آن را بیان کردن علی التفصیل حرام نیست ، بل مندوب الیه است . علمِ ذات و صفات أز این جمله است . وعلمِ آخرت و گور و صراط و میزان و بهشت و دوزخ و حوض و شفاعت در قرآن به طریق ضَربِ أمثال بگوید « مَثَلُ الجنّةِ التي وُعِدَ المتقونَ » آنگه گوید : « وتلك الامثال نَضرِبُها للنّاس لعلَّهُم يَتفكرونَ » ، « وما يَعقِلُها إلّا العالِمُونَ » . و گوید : « فلا تَعلمَ نفسٌ ما أخفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ أعينٍ » .

۵۹۱ – شرحِ عَرش و کرسی و کیفیَّتِ إرتباطِ أحکامِ أرضی به أسبابِ سماوی هم أز این جمله است . نشنیدی که ابن عبّاس – رض – گفت در تفسیر این آیت که « اللهُ الذي خَلقَ سَبعَ سمــاواتٍ ومِن الأرضِ مِثلَهُنَّ يَتنزَّلُ الأمرُ بَينَهُنَّ » لو فَسَّرتُ هــذهِ الآيةِ لكفرتُموني وفي روايةٍ لرجمتمونی بالحجارة . ودر قرآن می گوید : «وَما خَلقنا السّماواتِ والارضَ وَما بَينَهُما لاعِبِين » ، « وما خَلقناهما إلّا بالحقِّ » . پس گوید : « ولكنَّ أكثرهم لا يعلمون » ندانند ونتوانند شنید .

۵۹۲ – مصطفا – صلعم – گوید : إذا ذُكِر النجوم فأمسِكوا . چون دَر نجوم این گویند ، « کرسی » را چگونه شرح توان داد که هفت آسمان و زمین در أو نا پدید است . از قرآن بشنو : « وَسِعَ کرسيُّهُ السّماواتِ والأرض » أي أحاطَ کرسيّه السّماواتِ والأرضَ . ولفظ « وَسَعَ » بر دو مَعنی دلالت کُنَد . یکی إحاطتِ جسمانی چنانکه گویند : وسع الکوز

6 به PLI بر M / 6 – 7 محمـد 47 : 15 م / 7 – 8 الحشر 59 : 29 م / 8 العنکبوت 29 : 43 ك / 8 – 9 السجدة 32 : 17 م / 12 – 13 الطلاق 95 : 12 م / 14 – 15 الدخان 44 : 38 ك / 15 الدخان 44 : 39 ك / 15 – 16 الدخان 44 : 39 ك / 17 ذکر M ذکرت PLI / 19 در او PJ – ML / 19 – 20 البقرة 2 : 155 م / 20 ای . . . الارض L – PMI / 21 گویند PLI – M .

الماء. ویکی إحاطتِ علمی، چنانکه گوید: «وسعَ ربُّنا کُلَّ شیءٍ علماً». وعلی کلِّ حالٍ، أگر چنین است و أگر چنان، کرسی بیش از هفت آسمان و زمین است. وچون در خلق سماوات گوید: «ولکنَّ أکثرَهُم لا یَعلمونَ». وگوید: إذا ذکرت النجوم فامسکوا. چگونه روا بود که شرحِ کرسی گویند؟ أمّا حرام است که نگویند که این سِعَتِ کرسی که «وَسعَ کرسیُّهُ السّماواتِ والأرضَ» أز کدام قبیل است، الا جای دیگر دستوری نبود، چنانکه خضر موسی را – ع – گفت: «فلا تسألنِ عَن شیءٍ حتّی أحدِثَ لكَ منه ذکراً».

۵۹۳ – وخواجه أحمد وبرادَرش إمام محمّد غزّالی – رض – راعقیدت آن بود که إحاطت جسمانی بود وندانم که مُستندِ این ترجیح چه بود. وپندارَم که خود با آن نیفتادند که «وَسعَ ربُّنا کُلَّ شیءٍ علماً». وغالب ظن اینست، ومرا با خواجه أحمد در این معنی سخن بسیار رفته است وهرگز نگفت که «وسع ربنا کل شیء علماً» وسعتی دیگراست. ودر آن روزگار من هم با آن نیفتادم، پس از آن بود این علم.

۵۹۴ – وچون کرسی را عظمت این بود، عرش‌را چه گویند که الکرسی في العرش کحلقةِ درعٍ في الفلاة. ودر مملکتِ بار خدا عجایب بسیار است، وعرش‌و کرسی أز عجایبِ عِظام است، وآن کس که خودرا نداند هنوز، چگونه روا بود که أز أسرارِ بار خدا سؤال کند. أمّا عارفی مرا گفت: یك شب مرا سودای این بود که کرسی چیست؟ أز خود فرارفتم.

1 گوید P L I گویند M / 2 اگر M L واگر P I / 3 سماوات L السماوات P M I / گوید P L I گویند M / الدخان 44 : 39 ك / 4 گوید P L I گویند M / 5 نگویند P L I بگویند M / 5 ـ 6 البقرة 2 : 255 م / 7 ـ 8 الكهف 18 : 70 ك / 9 احمد . . . محمد غزالی P L I احمد غزالی . . . محمد M / را L ـ P M I / 10 جسمانی بود P L I جسمانی است M / 11 الاعراف 7 : 89 ك / 14 نیفتادم P L I بیفتادم M / علم P L I که علم M / 15 عرش را M عرش P L I / که P L I ـ M / 18 بار خدا P M I با خدا L / 19 رفتم P L I رفتیم M .

مرا گفتند: در قرآن بجو! که یك سورت هست دَر قُرآن که أوّلش وآخرَش ذکر کرسی است. این عارف گفت که چون باخود آمدم همه سورَتِ قرآن بشمردم ونیافتم، متعجّب بماندم. دیگر بار أز خود فرارفتم، این سورَت را با مَن بگفتند، ونوشتنی نیست، أمّا بگویم أز زبانِ خود با آن برادر.

۵۹۵ – أی دوست! چون گویند: «ونُنشِئکُم فیما لا تَعلمونَ» اینجا چگونه بینی خود راو آخرت‌را. لا بل مصطفا – صلعم – گفت: القبر أوّل منزل من منازل الآخرة. تو أز گور که أوّل منزل است هیچ نمی‌دانی، أز منازلِ آخرت تورا چه گویند؟ أگر گور را باز کنی خاك بینی، وآدمی مرده در او. این، همه کافران خود بینند. تو از گور آنگه خبر داری که چیزی بینی که کافران آن را نبینند. از قرآن بشنو که از عجایبِ آیاتِ قرآن وغوامض آن یکی اینست که «قد یئسوا مِنَ الآخِرةِ کما یَئِسَ الکُفّارُ مِن أصحابِ القُبورِ».

۵۹۶ – جوان مردا! تو که «ونُنشِئکم فیما لا تَعلمونَ» ندانی، «ق، ن، طسم، المر، حم عسق» چون دانی؟ که این بالای آنست، وچون این حروف ندانی کلماتی که ترکیب آن از این حروف است چون دانی؟ وسورت کی بینی؟ پس کلّ قرآن از صفحات موجودات کی برخوانی؟ پس مُلك ومَلکوت را کی دانی که نقطه ایست در زیری بای بسم الله؟ به‌جلال و قدرِ لم یَزَل ولا یَزال که سالکان این همه دانند وبینند، عمرِ خطاب

2 که PI-ML / 3 فرارفتم PLI فرا ترشدم M / 6 الواقعة 56 : 61 ك / 7 خود راو PLI-M / گفت PLI گوید M / 8 اول . . . که PI-ML / 10 او PLI آنجا M / بینند ML هستند PI / 10 - 11 تو . . . نبینند M-PLI / 11 بشنو . . . قرآن PI-ML / 12 یکي اینست M اینست L نیست PI / 12 - 13 الممتحنة 60 : 13 م / 14 الواقعة 56 : 61 ك / 15 که PI-ML / 15 - 16 این حروف . . . چون PI-ML / 17 کی بر L کی بود بر PI که بر M / 18 کی PLI که M / ایست ML است PI .

– رض – چرا گفت که : لیسَ في القرآنِ ذکر الاعداء ولا خطابٌ مَعَ الکـُفـّارِ ؟ این همه هنوز پیش أز « وکلـّمَ اللهُ موسی تکلیما » بود .

۵۹۷ – أی دوست « لو أنزلنا هذا القرآنَ عَلی جَبَلٍ لَرأیتـهُ خاشِعاً متصدعاً من خشیة الله » . تو قرآن کی خواندی؟ باش تا أز حضرت بهعتبة الباب رسی آنگه بدانی که « الم ذلك الکتاب لا ریب فیه » تا آنجا که « وأولئك هم المفلحون » أز کدام ورق است ، واین که « إن الذین کفروا سواءٌ علیهم ءَأنذرتـَهُم » أز کدام ورق ؟ أی دوست ! لو ألقي المصحَفُ عَلی النـّارِ لَما احترَقَ القرآن . تو قرآن کی دیدی ؟ هنوز راهِ ظاهر نرفتی إین أسرار را چون توانی دانست ؟

نا خورده غمانِ تیره أیامان را
نا دیده زدور دوزخ آشا مان را
دعوی چه کنی عشقِ دلارامان‌را ؟
با عشق چه کار است نکونا مانِ را ؟

۵۹۸ – سؤال دویم قریب تراست ، وهم از علمِ نامسطور است . واز این سبب است که خلق عالم إلّا أرباب البصایر ، در آن غالطاند ، ونه چنان دانند که هست . پندارند که شبِ قدر یك شب است أز لیالیِ عشرِ أخیر رمَضان ، ونداانند که قدر در شوال‌و رمضان بود وبهروز بود وبهشب بود . ونداانند که چرا گفتند : لیلة القدر ، ویوم القدر نگفتند . ونداانند که چرا گفتند : أطلبوها في الأوتار ؟ جوان مردا ! آدمی در جوارِ أو بوَد که « لقد خَلقنا الانسانَ في أحسنِ تقویمٍ » پس با أو گفتند « اهبطوا منها جمیعاً » ،

---

2 النساء 4 : 164 م / 3 ـ 4 الحشر 59 : 21 م / 4 ـ 7 ـ 8 باش . . . ورق . ای دوست . . . دیدی PLI ای دوست . . . دیدی . باش . . . ورق M / 5 البقرة 2 : 1 م / 5 ـ 6 البقرة 2 : 3 م / 6 ـ 7 البقرة 2 : 6 م / 9 دانست I دانست رباعی P دانست شعر L دانستن بیت M / 15 است ML ـ PI / الا ML ـ PI / 16 پندارند PI نپندارند ML / 18 نگفتند وندانند که ML نگفتند وندانند PI / 19 الاوتار PLI الاوتاد M / 19 ـ 20 التین 95 : 4 ك / 20 البقرة 2 : 38 م .

«ثمّ رددناهُ اسفلَ سافلینَ» پس هر کسی راهِ خود نیک داند که از کجا آمد و به کجا می‌باید رفت «قد علِمَ کلُّ أناسٍ مشربَهُم» آنها که از پیش او آمدند واپیشِ او می‌روند.

۵۹۹ — آن ساعت که درِ آسمان واگشایند که «لفتحنا علیهم برکاتٍ مِن السّماءِ» ودرِ بهشت واکنند که من أدمَنَ قرعَ البابِ یوشکُ أن یُفتحَ لهُ. با عایشه گفت: أدیمي قرعَ بابِ الجنّةِ بالجوعِ والعطشِ. آن ساعت را چندان قدراست که هزار سال وهزار ماه عبادت را نیست «لیلةُ القدرِ خیرٌ مِن ألفِ شهرٍ» با عالم خود رسد. چنانکه عیسی — صلعم — گفت: جوّعوا بُطونَکم وأعروا أجسادَکم لعلّ قلوبَکم ترى ربَّکم، همان‌است که یا عایشة أدیمی قرعَ بابِ الجنّةِ. وهمان است که «لا تُفتّحُ لهم أبوابُ السماءِ ولا یدخُلونَ الجنّةَ حتّى یَلجَ الجمَلُ في سَمِّ الخیاطِ».

۶۰۰ — جوان مردا! جانِ قُدسی از مَضیقِ بشری برهَد. این را «في سمّ الخیاط» دان لا غیر! وهمین است که مصطفا — صلعم — گفت: لولا أنّ الشیاطین یَحومُونَ على قلبِ بني آدم لَنظروا إلى مَلکوتِ السّماءِ والأرضِ. چون شیاطین را از نهادِ خود دور کنی ملکوت را ببینی، ودرِ آسمان و بهشت باز گشایند که إنّ الشیطانَ یَجري مِن بَني آدمَ مَجرى الدّمِ فضیّقوا مجاري الشیطان بالجوع والعطش. چون مجاریِ او مسدود گردد، راهِ دِل به‌عالم علوی گشاده گردد که «إنّا فتحنا لكَ فتحاً مُبیناً»،

1 التین 95 : 5 ك / راه . . . داند M را راه دانند P L I / 2 رفت P L I شد M / البقرة 2 : 60 م / 3 واپیش P M I آفرینش L / واپیش P M I وپیش L / 4 ـ 5 الاعراف 7 : 96 ك / 5 وا P N I باز M / که M ـ P L I / 6 با عایشه گفت M یا عائشه P L I / 7 ـ 8 القدر 97 : 3 ك / 11 و 13 الاعراف 7 : 40 ك / 13 دان M L وان P I / 14 یحومون M L I یحجبون P / قلب P L I قلوب M / بنی M L ابن P I / 16 بهشت P L I دربهشت M / الشیطان P M الشیاطین L I / بنی P M الانسان بنی L I / 17 مجاری الشیطان P I مجاریها L مجاریه M / 18 به عالم علوی M L بعلوم P I / الفتح 48 : 1 م .

« وأيَّدهُ بجنود لم تروها » ، « نصرٌ مِنَ اللهِ وَفتحٌ قَريب » ؛ « ويَنصُركَ اللهُ نصراً عزيزاً » ، « وكانَ حَقاً عَلينـا نَصرُ المؤمِنينَ » ، « كتبَ اللهُ لأغلِبَنَّ أنـا وَرُسُلي » . چون « نصر الله » بر شياطين در رسد ، نهادِ تو مستخلص گردَد. وفتحِ أبوابِ آسمانى ببينى « إذا جاءَ نَصرُ اللهِ والفتحُ » اين را در قرآن قدر خوانند ، تجديدِ عهدِ خداى تعالى بوَد با بنده خوانده. أز بركت شنيدم كه أز يوسف حكايت كرد ، وهو من كِبارِ أصحابِ فتحه ، گفت : در عشرِ أخير رمضان نخفتم در طلبِ قدر ونديدم ، چون ازستهٔ شوّال بيرون آمدم ديدم .

٦٠١ — جوان مردا ! دَر « قوت‌القلوب » مى گويد : كه عارِفان‌را هَر روز قَدر بوَد ، وهر ساعت عرفه‌و حج بوَد « تنزّلُ الملائِكةُ والرُّوحُ فيها » تَنزلِ إيشان تا به‌اسمان بيش نَبوُد . چون درِ آسمان گشاده شود ، تَنزُّلِ إيشان بدانى كه « يُنـزّلُ الملائِكةَ بالرُّوحِ من أمرهِ على مَن يَشاءُ مِن عِبادهِ » ، « ونُزّلَ الملائِكةُ تَنزيلا » . چون باينجا رسى دنيا برسد ، وآخرت فرارَسد ، طى الارض ببينى ، فتحِ أبوابِ سما بشناسى . سرحَدِ قيامت آنجا است تا دانى كه أبدانُهُم في الدُّنيـا وَقلوبُهُم في الآخرةِ ، كه مصطفا — صلعم — گويد ، انيست .

٦٠٢ — تو هنوز در مضيقِ بَشريَّت مانده‌اى أز زمين چون بيرون توانى رفت ؟ وپاى به‌بالاى آسمان چون برتوانى نهاد كه « إن استطعتم أن تنفذوا مِن أقطارِ السماواتِ والأرضِ فانفذوا لا تنفذون إلّا بِسُلطانٍ » . چون آلتِ إين كار ندارى ، وزادِ اين راه با تو نَبوَد نتوانى . سُلطان مَركبى‌را دان

1 التوبة 9 : 40 م / ايده (قرآن) ايدهم P M L I / الصف 61 : 13 م / 1 ـ 2 الفتح 48 : 2 م / 2 الروم 30 : 47 ك / 2 ـ 3 المجادلة 58 : 21 م / 4 النصر 110 : 1 ك / 7 در عشر اخير L در عشر آخر P I عشر اخير در M / ستة P L I ست M / 10 عرفه‌و حج M L عروج P I / 10 ـ 11 القدر 97 : 4 ك / 12 ـ 13 النحل 16 : 2 ك / 12 ـ 13 ينزل . . . عباده P M I ـ L / 13 الفرقان 25 : 25 ك / 18 به P L I ـ M / بر P L I در M / نهاد P L I نهادن M / 18 ـ 19 الرحمن 55 : 33 م / 20 رادان M L رادن I داد P .

که تورا أز دنیـا به‌آخرت برد. مصطفا را – صلعم – نگر که چون می‌آموزاند: « رَبِّ أدخلني مُدخل صِدقٍ وأخرجني مُخرَجَ صِدقٍ واجعل لي مِن لدُنكَ سلطاناً نصيرا ».

٦٠٣ – جوان مردا! أهلِ زمین را چه خبر أز أحوالِ آسمانیان. ان طلب کن که جانت وا عشّ خود برد تا بدانی که این چه بوَد که « وإذ رأيت ثم رأيت نعيماً ومُلكاً كبيراً ». رفیقان را بینی که « يستبشرون بنعمةٍ مِنَ اللهِ وفضلٍ ». وچون با عشّ أصلی بدی قدر اینست. جوان مردا! « نسوا اللهَ فنسيهم »، « نَسيتم لِقاءَ يومِكم هـذا إنا نَسيناكم وذُوقوا عَذابَ الخلدِ بما كنتم تَعملون ». جوان مردا! « ولقد كان في قصصهم عبرة » « إذهَبوا بقميصي هذا »، « فتحسَّسوا مِن يوسف » یوسف أجملِ ناس بود. أگر بوی پیراهنِ أو به‌مشامِ تو رَسد بدانی که « فانّها لا تعمي الأبصارُ ولكن تَعمى القلوبُ التي في الصُّدور ». چون دِل با تو دَهَند که « فارتدّ بَصيراً »، « إنّ في ذلكَ لَذِكرَى لِمَن كانَ له قلبٌ ». امّـا تو از « إذهبوا فَتحسَّسوا » غافلی. أگر تورا رَوشنی‌ای بودی، دِل یافته بودی که « أفلم يَسيروا في الأرضِ فتكونَ لهم قُلوبٌ ».

٦٠٤ – أگر تو بدانی که یوسف‌را چه أرزان می‌فروشندو تـو چون زاهدی، در أو عجب بمانی. من كان لله كان الله له. أز این ارزان‌تر خواهی که أز بنده‌ای بدین قدر قناعت کند که گوید: أگر مرا خواهی مکاتبی، أز

---

2 – 3 الاسراء 17 : 80 م / 4 آسمانیان M L آسمان بان P I / 5 جانت M L جانب P I / واعش L را عشق M ودا عش P I / بود که M L – P I / 6 الانسان 76 : 20 م / که M – P L I / 6 – 7 آل عمران 3 : 171 م / 7 عش L I عشق M عیشش P / أصلی P L I اصل M / بدی P I بری M L / 8 التوبة 9 : 67 م / 8 – 9 السجدة 32 – 14 ك / 9 یوسف 12 : 111 ك / 10 یوسف 12 : 93 ك / یوسف 12 : 87 ك / 11 – 12 الحج 22 : 46 م / 12 – 13 یوسف 12 : 96 ك / 13 ق 50 : 37 ك / 14 یوسف 12 : 87 ك / 15 الحج 22 : 46 م / 17 او P – M L I / كان الله له M L که P I .

بهایِ أو به‌إرادتِ أو قناعت می کند ، چون نخواهد چه کند ؟ در انجیلِ عیسی – صلعم – است که «غنیناکم فلم تطربوا ، وزمّرناکم فلم ترقصوا» . و در زبورِ داود است که «شوّقناکم فلم تشتاقوا ، وخوّفناکم فلم تخافوا» .

سرمست بَرِ تو آمدم باری شست تو هیچ نیامدی نه هشیارو نه مست

«یا داود! قل لِشبّانِ بَني إسرائیلَ : ما لکُم لا تَشتاقونَ إليَّ وأنا أشتاقُ إلیکُم» . أز إین عظیم تر کرَمی بُوَد ؟ منتظر چه کاری ؟ «لأیِّ یوم أجّلتَ یا داودُ ؟ لو یَعلمُ المُدبرونَ عَنّي والهاربونَ مِني کیفَ رَحمتی لهُم وشفقتي عَلیهم ، وتعَطّفي بِهم لماتوا کمداً مِن حُبي. هذا شفقتي للعاصِینَ، فَما ظَنكَ بالمطیعینَ ؟ یا داودُ إسمَع مني وحَقاً أقولُ : انَّ العبدَ لیعمَلُ العمَلَ الواحِدَ فأحکم لهُ بالجنانِ ، فقالَ : أي ربٍّ ! وما ذاكَ العملُ الواحدُ ؟ فقالَ یفرِّجُ عَن مَکروبِ المسلمینَ کُربَةً» .

۶۰۵ – أی عزیز ! أز إین عزیز تر بود ؟ وأز إین أرزان تر بود ؟ خیری می کُن به‌قدرِ طاقت، وچندان که توانی أز مَحظورات دور باش! «إنَّ الله لا یضیعُ أجرَ المحسنینَ» ، «وأصلِح ولا تتّبِع سَبیلَ المفسِدینَ» . بادشمان خداو رسول فرا مساز ورضایِ حَق به‌رضایِ خَلق مَفروش که أز هردو باز مانی ، وأز سَخطِ خلق باك مدار در طلبِ رضای خدا تا هم به‌رضایِ حَق رسی‌و هم به‌رضای خلق . والسّلامُ علی مَن اتبعَ الهُدی. والحمد لله رَبِّ العالمینَ . وصلواته علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین .

---

3 است P I – M L / تشتاقو P L I تتشاقوا M / 4 تخافوا I تخافوا بیت P M تخافوا شعر L / 5 هشیار ونه مست P M L I هشتادو نه هشت N 52 / 9 لماتوا کمداً L تو کمدا M لماتوا کدوا P I / للعاصین P L I علی العاصین M / 10 بالمطیعین M للمطیعین P L I / 11 فاحکم له P L I فاحکمه M / 14 – 15 التوبة 9 : 120 م / 15 المحسنین (قرآن) المصلحین P M L I / الأعراف 7 : 142 ك / 17 هم P I – L M / 19 وصلواته . . . أجمعین M وصلی الله علیه وسلم محمد النبی المصطفی وعلی آل محمد وصحبه أجمعین L I والصلاة علی محمد وآله أجمعین P .

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۰۶ – ایزد تعالی آن دوستِ عزیز را در ضمان سعادت بداراد . ترجمهٔ تفسیر عرش و کرسی دی فرستادم ، أرجو که رسیده باشد . أی دوست ! هرچه مفسران می گویند ، أز آن ثلج الصدر حاصل نشود ، چنانکه عبدالله ِ سلام گوید که :

۶۰۷ – مکتوبٌ في الذکر الحکیم : أنَّ اللهَ تعالی خَلقَ نورا وخلق من ذلکَ النورِ ظلمةً وخلق مِن تلکَ الظلمةِ نوراً ، وخلقَ من ذلکَ النورِ ماءً . فخلقَ الاشیاءَ من ذلک الماءِ . وعبد اللهِ عباس – رض – گوید : إنَّ الله خلق من النُّور ِ یا قوتةً خضراءَ غلظها کغلظ سبع سماوات و سَبع أرضین وما فیهن وما بینهُن ، ثم دعاها ، فلما سَمِعَت کلامَ اللهِ ذابت خوفاً فصارت مـاءً . ثم خلق الریحَ فوضعَ الماءَ علی متن الریحِ . ثم خلقَ العرشَ علی الماءِ . ثم لا یُدری کم مکثَ عرش الربِّ علی الماءِ . و َخلق العرش قبل الکرسي بألفي عامٍ . ثم َخلق الکرسي . والکرسيُ أعظمُ من سبع سماوات وسبعِ أرضین ومن جوهرٍ غیر جوهر العرشِ . والکرسي في العرش کمریض عسیر في سبع سماوات وسبع ارضین . ثم خلقَ القـلمَ من نورٍ طوله ما بین

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) ومن مکتوباته ایضاً رحمه الله بسم . . . الرحیم T / چون این نامه مانند نامهٔ 101 در تأویل أحادیث عرش و کرسی است از روی تک نسخهٔ T 27 چاپ می شود ، تا شاید نسخهٔ دیگری از آن یافت شود ونا درستیهای آن در چاپ دیگر درست گردد .

* * * نامهٔ صدو دوم . T 27 * * *

السماءِ والأرضِ . ثم خلق اللوح واللوح من درةٍ بيضاءَ ، عرضه ما بين المشرق والمغرب ، وطوله ما بين السماءِ والارضِ حافتاه الدرُ والياقوتُ وكفتّاه يا قوتةٌ حمراءُ . وأصله في حجرِ ملكٍ يقـال له ماطريون ، محفوظ من الشياطين . وعن غيره : ليس شيءٌ أقربُ الى الله من إسرافيل ، بينهُ وبينَ ربّـه سبعة حُجُب : حجابُ العزة ، وحجابُ الجبروتِ ، وحجابٌ من نار وحجابٌ من غمامٍ ، وحجابٌ من ماء ، وحجاب من دخانٍ ، وحجابٌ من ياقوتةٍ . وبين كلِّ حجابٍ مَسيرةَ خمسمائة عام . واسرافيل ؛ رأسه تحت العرشِ ورجلاه في تخوم الثرى .

۶۰۸ - وأز اين مگر صد ورق به‌رواياتِ مختلف در كتب سَلف نوشته‌اند . أمّا بدانكه : « وتلك الأمثالَ نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون » . عالم آن است كه راهِ خداي تعالى برفت تا حقايقِ اين همه بدانست . آنجا كه آسمان بود ، ياقوتِ أرضىو دخانِ أرضىو ماءِأرضىو غبارِ أرضىو نارِأرضى نبود ، چه أگر بود آسمان خود نبود ، أرض بود . أمّا اين گفتنى نبود ، دانستنى بود . وجز قدرى قليل با أهلى نتوان گفت ، أما همه نه . و كودكِ جنين را صلاح آن بود كه در شكم بود تا نه ماه . چون به‌وقت بيرون آيد نيك بود ، يا نه ، نارسيده بود . اين حقايق هم در اين كسوتها مى‌دان ! واين دُرَر هم در اين أصداف مى‌دان .

۶۰۹ - وچنانكه أز اين دُرَرو أصداف ، نه دُرَرو أصدافِ أرضى فهم مى‌كنى ، هم چنين مى‌دان كه ياقوتِ أحمرو أخضر چيزى ديگراست ، وبنزديك علما روشن است . وچون خدا به خلق نماند ، قلمش چوب نبودو نه لوحش ، فانَّ متاع البيت يشبه ربَّ البيت . مصرع : أز خانه به كدخداى ماند همه چيز . أگر تو مملكتِ أو باشى اين همه بدانى وبيش از اين هم بدانى . أگر پيش از مرگ أز أصداف بدرآيى همه ببينى ، وأگر نه به‌وقتِ خويش پس

---

10 العنكبوت 29 : 43 ك .

از مرگ بدانی « فکشفنا عنك غطاءَك فبصرُكَ الیومَ حدید » . علیِ بوطالب صفق باید تا گوید : لو کشف الغطاء ما ازددتُ یقیناً . در خدمتِ کفشِ مردان کشف أفتد ، نه بر درگاهِ سلطان . والحمد لله علی تواترِ تجلیاته ، وصلواته علی أشرف موجوداته .

1 ق 50 : 22 ك .

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۱۰ برادرِ أعز را بقا بادو سعادت . دیروز حروفکی در نامه نوشتم که پاره غموضی دارد . إمروز انشاء الله که روشن کنم . کلمه آن است که گفته‌ام که أگر حرکت را وجود نیست ، پس سکون را هم وجود نیست . وآن هم محتاج است به‌شرحی .

۶۱۱ — أی عزیز ! أعزكِ الله بسلوك طریقه ! جُمهورِ خَلق متفقند که حرکت‌و سکون هست . أمّا آنکه قدمای حکما در کتب خود آورده‌أند که لا وجود للحرکة . وچون کسی بحث شافی نکند در علم ، پندارد که‌این سخن نیك نیست واین را تحقیقی هست . وآنکه حکما گویند که السکون معنی عدمی در این هم مساهلتی هست ومحصلانِ محقق که علم لذاته مطلوبِ ایشان بود ، در این نکته که من بخواهم نبشت در این مکتوب ، أگر نظری شافی‌و تأملی به‌إنصاف بکنند ، بدانند که أگر حرکت را وجود نیست پس سکون را هم وجود نیست .

۶۱۲ -- ودر عالم کم کسی یابی که علم لذاته مطلوبِ أو بود. ونیز کم کسی یابی که أز تقلیدو تعصُّبِ مذهبی نادانسته دور بود . وأگر گویم که هیچ

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند کردن نامه ها) ومنها بسم . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ٥٤ بسم . . . الرحیم N / 2 ـ 6 دیروز . . . طریقه N بدانکه M / 7 انکه قدمای M ـ N / 9 آنکه M انگاه N / که M ـ N / 10 در M ودر N / 11 بود N بود چون M / اگر N ـ M / 12 بانصاف N صافی بانصاف M / 14 کم کسی M کم N / 15 که هیچ M هیچ N .

* * * نامهٔ صدوسوم . M 85 . N 54 * * *

کسی را نیابی الا من شاء الله که از آلایشِ تقلید به‌کلی پاك بود ، مگر که راست گفته باشم . أی دوست ! این تقلید مزاجِ دلِ آدمی‌را چنان تباه کند که أوّلیّات را إدراك نمی‌کند ، واین سخت عجب کاری است . وهان‌و هان ! تا تورا این طرفه نباشد که بیشتر عالمیان را این صفت هست .

۶۱۳ – عموم جهودان‌و مسلمانان‌و ترسایان در تفضیل متبوعِ خود چنان شده‌أند که أگر إیشان‌را مثلاً گردن بزنند در خاطرِ إیشان گذر نکند که ممکن است که حق به‌دست خصمِ إیشان باشد . وقومی بسیار در تفضیلِ بوبکر بر علیِ بوطالب – رض – یا در تفضیل علی بر بوبکر ، چندان باشند که أگر آسمان‌و زمین بر إیشان بگردانید در معتقد خود إیشان‌را هیچ تشکیکی نبود . واین از أوّلیّات است أگر مزاجِ دل فاسد نبودی .

۶۱۴ – أی دوست أگر فرض کنیم که عاقلی بود که هرگز جهودان‌و ترسایان‌و مسلمانان را ندیده بود ، ونام موسی‌و عیسی‌و محمد – صلعم – نشنیده بود ، چون أز أو پرسیم که جهودی بهتراست یا ترسایی یا مسلمانی ؟ لا بداست که گوید : جهودی چه بود ؟ وترسایی‌و مسلمانی چه بود ؟ زیرا که مقتضایِ فطرَتِ سَلیم‌و مِزاجِ درست اینست . وأگر پرسیم که موسی بهتراست ، یا عیسی یا محمد ؟ لا بداست که گوید که این موسی چه گونه کس بوده‌است ، واین عیسی ومحمد چگونه بوده أند ؟ أگر جوابش دهیم‌و گوییم که موسی آدمی بوده است که عصا را ثعبان کردی ، وعیسی کسی بوده است که مرده را زنده کردی ، ومحمد کسی بوده است که ماه آسمان را اشارت کردی بدونیمه شدی ، لا بداست که این مرد گوید :

1 الا من شاء الله N – M / مکر که M مکر N / 3 عجب M حجت N / 4 وهان . . . نباشد N تا این تو را طرفه نیاید M / 7 باشد N است M / 8 بو طالب رضی N – M / چندان N چنان M / 9 بگردانید N گرد آید M / خود N خویش M / تشکیکی N شکی M / 10 واین از M این N / دل N – M / 12 بود N باشند M / 13 او N وی M / 17 کس N کسی M / 18 که موسی N این موسی M / 19 کردی . . . کردی N کرد . . . کرد M / مرده را N مرده M / اشارت N اشارتی M .

از این که شما می گویید ، مرا معلوم نشد که موسی بهتراست یا عیسی یا محمد . زیرا که مقتضای ِ عقل ِ سلیم این بود . وأگر گوییم که موسیٰ و عیسیٰ و محمد سه آدمی بودند که خلق را وا خدا دعوت کردندی ، هم حکمی نکند از اینجا بر تفضیل یکی بر دیگری . وأگر گوییم موسی پیش أز هردو بود ، ومحمد پس از هردو ، از اینجا هم حکمی نکند البته .

۶۱۵ – پس این تفضیل که جهودان می کنند مر موسی را وترسایان مر عیسی را ومسلمانان مر محمد را – صلعم – از کجا آمد ؟ أگر شنودن از مادرو پدرو قومی مخصوص که فلانی بهتراست که دیگران، دلیل درست بود، پس هرسه فرقت شنیده‌اند . وأگر دلالت نمی کند، این فرق را إصراری بدین عظیمی بر تعصب ِ مذهبی دون مذهبی چیست ؟ أی دوست ! می‌بینی که تعصب وتقلید مزاج ِ دل ِ آدمی را چه گونه تباه می کند تا به‌حدی که إدراكِ أولیات ِ عَقلی بروی متعذر می‌شود . وهمانا برادرم را در خاطر آید که راه ِ این تفضیل بدانستن چیست .

۶۱۶ – أی دوست ! این دانستن را دو راه است . یکی در عالم ِ عقل ویکی در عالم معرفت که شما آن عالم را ندیده‌ایت ونیز نامش نشنیده ، بلی نامش شنوده باشیت ، ولیکن چون مفهومش ندانستیت پس شنودن و ناشنودن متقارب بود در حق ِ شما . وهمانا تورا یا دیگری را فرا خاطر آید که این کدام عالم است که ما ندیده‌ایم ؟ واین به‌هذیان ماند نه به‌بیان . واینجا صبری می‌باید که نه بازیچهٔ کودکان است . فعلیك بالمودة .

---

1 شدی N کرد M / از M ـ N / 2 عقل M علم N / واگر M اگر N / 5 هردو N هردو بود M / 6 ـ 7 مر موسی . . . مر عیسی . . . مر محمد N موسی . . . می کنند عیسی . . . می کنند محمد M / 8 فلانی N فلان M / که دیگران M از دیگر N / درست N درستی M / 9 فرقت M فرق N / این . . . اصراری N پس اصرار این فرق M / 12 را N را ایده الله برضاه M / 15 ـ 16 ندیده ایتو . . . نشنیده . . . باشیت . . . ندانستیت N ندیده ایدو نه . . . شنیده . . . اید . . . ندانید M / 16 شنودن وناشنودن N شنودنش بنا M / 17 فرا N در M / 19 می N ـ M / بالمودة N بالتوده M .

۶۱۷ – أی دوست ! أگر ما گوییم که ما را چیز کی هست در درون که فرق کند میان شعرِ موزونو نا موزون، وإین إدراك در عالمِ ما بود، نه در عالمِ کسی که ذوقِ شعر ندارد، این سخن راست بود. چه ما را چیزکی هست که أگر قصیدهٔ صد بیت بشنویم، ودر هفتـادو پنجم بیت ضرباً للمثل کلمه‌ای بود زیادت أز آنچه می‌باید ونقصان أز آنچه در می‌باید، حالی آن صفت که در درون داریم إدراك کنـد که این زیادت است یا نقصان. اگر چه کسی حاضر بود که ذوق شعر ندارد أز این تعجب کند و گوید : چرا چیزی که من إدراك نکردم تو کردی ؟ مرا از تعجب وی شکی نباشد در إدراكِ خود. وأگر إنکار کند هم متشکك نگردم.

۶۱۸ – أکنون چو در کاری بدین محقری نوعی از إدراك می‌توانـد بود که عامی‌ای را بودو عالِمی متبحّر را نبود، چه عجب أگر در کاری بدین بزرگی هم نوعی أز إدراك بود که قومی بدان مخصوص باشندو دیگران از آن بی خبر باشند تا یکی إدراك کند که موسی بهتراست یا عیسی یا محمد، ودیگری که در عالمِ عقل بود، أز این، تعجبِ مفرط کند یا خود إنکار کند، وگوید : این کی تواند بود ؟ وأگر منکری إنکار کند، مدرك در إدراكِ خود هرگز به‌شك نیفتد. هیهات ! هیهات.

۶۱۹ – وهمانا برادرم گوید : این طریق را کسب توان کرد یانـه ؟ أی دوست ! این را علی القطع نتوانم گفت که به‌کلی مکتسب است. ونیز نتوانم گفت که به‌کلی از کسب خارج است. ومگر به‌مثالی بهترك فهم توانی کرد، چه عوام را به‌إدراكِ حقایق هیچ راهی نیست ِبهٔ از تمثیل.

۶۲۰ – أی دوست أگر کسی تازی نداند وتورا گوید که ممکن هست

---

1 چیز کی M چیزی N / 2 در عالم ما بود نه N ـ M / 3 ـ 7 این . . . ندارد N
ـ M / 8 نکردم تو N نمی کنم تو ادراك M / وی N او M / نباشد N نبود M / 9 هم M ـ N /
13 یا محمد N ـ M / 14 که M ـ N / تعجب N تعجبی M / 16 نیفتد N نتواند بود
M / 16 هیهات N ـ M / 17 یا نه N ـ M / 21 وتورا M ترا N / گوید N پرسد M .

که من شعر تازی توانم گفت ، تو علی القطع نتوانی دانست زیرا که تازی آموختن أورا به کسب حاصل شود . ولیکن ذوقِ شعر أگر ندارد أورا مکتسب نشود . وشعرِ تازی گفتن در حقِ این شخص موقوف است بر آنکه تازی بیاموزد، وبرآنکه ذوقِ شِعرَش بود. چون تازی بیاموخت نیك، وذوقِ شعرش هست، أگر خواهد که شعرِ تازی گوید تواند . أمّا تا مُمارسَت بسیار نکند برآن کار ، شعر نیکو نگوید . وچون شعرِ تازی گفتن به دو چیزِ موقوف بود ، یکی مکتسب چون تازی آموختن ، ویکی نامکتسب چون ذوقِ شعر ، لا جرم علی القطع این طالب را نتوانی گفت که شعرِ تازی گفتن از تو ممکن ببود یانه .

٦٢١ — اینجا نیزهم نتوانم گفتن که در گوهرِ تو إدراكِ تفضیل عیسی بر موسی یا موسی بر عیسی ممکن هست یانه ، زیرا که این إدراك موقوف است بردو چیز ، یکی مکتسب و آن به‌فرمانِ پیری پخته زند گانی کردن است. ویکی نامکتسب . ونمی دانم که تورا آن نقط هست یانه . وأگر در حقِ تو معلوم شود که هست یانه ، در حقِ دیگران چون معلوم بود ؟ جواب جز بر این منهاج أز صواب دور بود . این یك طریق است إدراكِ تفضیل را که در عالمِ عقل این إدراك صورت نبندد .

٦٢٢ — طریق دوم در إدراكِ تفضیل، آن است که بداند که کدام أوصاف است که مردرا به‌خدا رساند ، وکدام أوصاف است که مرد را أز خدا دور کند . وآنگاه أوصافِ مقرب ومُبَعِّد را که در موسی بُوَد به‌تمامی معلوم کند ، وأوصاف مقرب ومبعّد که در عیسی بود به‌تمامی معلوم کند .

1 تو M وتو N / 2 اورا M ـ N / حاصل شود M معلوم بود N / 3 شخص M سائل N / 8 نتوانی گفت N نتوانستیم گفتن M / 9 تازی M ـ N / ببود N گردد M / 12 به فرمان . . . زند گانی کردن N فرمان . . . بردن M / 13 نمی N نه M / که M ـ N / 14 بود N نبود M / 15 دور M دور تر N / 16 نبندد N نمی بندد M / 19 اوصاف M موصوف N / را M ـ N / 20 أوصاف . . . کند M ـ N .

وآنگاه ترازویی به‌دست گیرد که این أوصافِ محمودو مذموم را بر تواند ساختن. أگر این أوصاف به‌تمامی معلوم گردد، واین ترازو به‌دست آید، ومردی بُوَد که این وزن بداند، این کار أورا از طریق عقل مکشوف شود. وأگر این مقدّمات دشوار است یا محال، پس این إدراك دشوار بُوَد، یا محال. من إدراكِ تفضیل را در عالمِ عقل جز أز این، هیچ‌راهی نمی دانم.

۶۲۳ — أمّا این که فعلِ عجایب کند چون شقِّ قمر وإحیای موتی. أوّلاً باید که علی القطع معلوم بود که إین درست است وبوده است. چون این معلوم شد، باید که بدانیم که قدرتِ شقِّ قمر تواند بود کسی را که عاجز بود أز إحیای أموات، یا لازم است که قدرت بر شقِّ قمر جز کسی را نباشد که قدرتش بر إحیایِ موتی هم باشد. وأگر بتوانیم دانستن که تصرُّف در سماویّات جُز کسی را نتواند بود که تصرفش بود نیز در أرضیّات، این نکته معلوم گردد. وأگر معلوم شود که قدرت بر إحیایِ موتی می‌تواند بود بی قدرت بر شقِّ قمر، وهم چنین قدرتِ بر شقِّ قمر می‌تواند بود بی قدرتِ بر إحیایِ موتی. أز إینجا خود معلوم نشود که در قدرت، کی بالاتراست.

۶۲٤ — الّا که معلوم گردد که ثمرهٔ این قدرت بیش أز ثمرهٔ آن قدرت است، چنانکه غزالی مثلاً إحیاء علوم الدین تواند کرد وجولاهی نداند. وجولاه تصنیف نداند کرد ولیکن جولاهی داند. وچون ثمرهٔ آن قدرت بیش از

1 آنگاه M بانگاه N / گیرد N کند M / برتواند N بدانی پرتوان M / 2 ساختن N سختن M / 3 بداند N نداند کردن M / 4 یا محال پس M پس N / یا محال من M تا بجال N / 5 هیچ N ـ M / 7 بود N کند M / 8 شد N شد که M / 9 یا M ـ N / قدرت M ـ N / 10 نباشد N نتواند بود M / باشد N بود M / واگر بتوانیم M لیکن نتوانیم N / 11 بود نیز در ارضیات N در ارضیات هم باشد M / 12 شود N گردد M / 13 قمرمی N می M / 14 اینجا N این M / خود N ـ M / 16 الا M ـ N / گردد N شود M / 17 الدین تواند N بداند M / 18 و 17 جولاهی N جولاهگی M / 18 کرد M ـ N / وچون M چون N .

ثمرۀ این قدرت است، لا جرم آن قدرت بهتراست از این قدرت. وأگر معلوم شود که قدرت بر إحیای موتی می‌تواند بود بی قدرتِ بر شقِ قمر، ولیکن قدرتِ بر شقِ قمر جز کسی‌را نمی بُوَد که قدرتش بر إحیایِ موتی هست، از اینجا معلوم شود که قدرتِ در شقِ قمر بیش است که در إحیایِ موتی. لیکن این تفضیل در مُجرَّدِ قدرت بود. أمّا چه دانیم که در صفتِ عِلم کی بالاتر بود، الا که معلوم گردد که تفضیلِ در قدرت جز کسی را نتوانـد بود که در همۀ علوم مُفضَّل بود. واینجـا سخن دراز بکشد ولیکن بر قاعدۀ کلی تنبیه افتاد. أگر تأمُّلی توانی کرد.

۶۲۵ — واز مقصود خود که به‌اوَّلِ نامـه گفتم دور افتادم که أگر حرکت را وجود نیست لازم است که سکون راهم وجود نیست. وتا معنیَ حرکت وسکون ندانی، چه دانی که این راست است یا دروغ. أی دوست! بدانکه جسم را در یك آن یعنی در یك حالو در یك لحظه، جز یك کون نتواند بود، ویك کون جز در یك مکان نتواند بود. هذا مضی. دیگر بدان که جسم را در دو آن دو کون ببابد به‌ضرورت. ودو کون إمّا در یك مکان بودو إمّا در دو مکان. أکنون أگر گوییم که حرکت عبارت است از مجموعِ دو کون در دو مکان وسکون عبارت است از مجموعِ دو کون در یك مکان. پس در یك آن، جسم هرگز نه متحرك بود نه ساکن، وهرگز نه آن حرکت را وجود بود ونه سکون را، أعنی در یك آن حرکتو سکون نبود، وأگر گوییم که سکون عبارت است از یك کون در یك مکان، پس هرگز جسم از سکون خالی نباشد. أمّا سکونش همیشه بود لیکن حرکتش جز در وهم نبـود، به‌إضافت وا مجموعِ دو کون در دو مکان. واینجا أگر

1 از N که M / 3 نمی N نمی تواند M / 4 در شق N شق M / که در N از M / 5 لیکن N رلیکن M / اما چه دانیم که N چه دانیم M / 6 بود N است M / 8 توانی M کنی توانی N / 9 خود M – N / به N در M / 11 دروغ N نه M / 12 یعنی N اعنی M / 15 اگر گوییم که M گوییم N / 18 آن حرکت M حرکت N / 19 و اگر M اگر N / I9 دریك مکان M – N / 20 لیکن N و M .

انصاف بدهند ، کسانی که دانند بدانند که جز چنین نیست ، أمّا أگر مقلدان شناَعت کنند و گویند از اینجا لازم است که جسم نه متحرك بود نه ساکن ، یا لازم است که در یك حال هم متحرك بودو هم ساکن ، مرا چـه تاوان است ؟ أگر چیزی لازم است نه مرا جرمی بود . وپندارم که تو برادر در فهم این مضطرب خاطر شوی چه أگر نیز ذکایی داری که بدان فهم کنی ، ممارستی نکرده‌ای . وفهم از ذکایِ نیك خیزد، أمّا حفظِ مفردات، تا ترکیب تمام شود ، جز أز مُمارست نخیزد . والسلام . والحمد لله رب العالمين . وصلی الله علی محمد وآله أجمعين .

---

1 بدانند که N ـ M / 4 است نه . . . بود N بود مرا چه جرم M / برادر N برادر ایدك الله بالطاعة M / 7 ـ 8 والسلام . . . اجمعین M ـ N .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۲۶ – حق تعالی آن دوستِ عزیز را در ضمانِ سَعادت بدارد ، في دينه ودنيـــاه . بدان ای عزیز ! که سعادت عبارت است از هر خیرو لذّتیِ‌و راحتی . وسعادت دو گونه است وبس . یکی سعادتِ مطلق بود . وهو الوصول إلى جوار الله والتمتّعُ بالنظرِ إلى وجهـــه الكريم أبد الآباد من غير مانع ولا مُكدِّرٍ . وإشارتِ نبوی بدین معنی چنین آمده است : لا عَيشُ إلّا عَيشُ الآخرةِ .

۶۲۷ – دوم : سعادت مقیَّد بود . وهي كلُّ لذّةٍ وراحةٍ يُمكِنِ الوصولَ إليهِ قبلَ الموتِ بدین سبب گفتم سعادت مُقیَّد که این مقید بود بشرطی تا سعادتِ بود . که لَذّتِ حالی چون مثمر رنجی ودردی بود در مآل ، آنرا لَذّتِ مطلق نخوانند . بل که لذّات دنیوی ، أعني ما يُوصلُ إليها قبلَ الموتِ منقسم دان : بعضی بدان سعادت مطلق رساند ، واین را خیر توان

---

1 بسم . . . الرحيم PI ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله ۱۳ رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2 - 3 حق . . . دنیاه PLI - NM / 3 عزيز NM دوست PLI / هر P I - N M L / خير L چیزی NM چیز PI / 4 است PLI بود NM / وبس M بس N - PLI / هو PLI هي NM / 5 التمتع NM تمتع PI / 6 معنى PMLI نقط N / آمده است PI آمده ML است N / لا PMLI اللهم لا N / 8 دوم PMLI - N / بود L که آن مقید بود PI - NM / 9 گفتم PNI گفته L گفتیم M / این NM آن PLI / بود PMLI است M / 10 که PLI چه N که چه M / مثمر NM براثر PLI / 11 که N - PMLI / 12 منقسم PMLI وآنرا منقسم M / دان PMLI است N .

* * * نامهٔ صدو چهارم . P 46 . N 13 . M 88 . L 49 . I 34 * * *

گفت . لأنَّ كُلُّ ما يُفْضي إلى السعادةِ المُطلقةِ فهُو أيضاً خيرٌ وسعادة . وبعضی أز آن سعادت دور كند . عقلایِ دنیا آنرا خیر خوانند . ونزدیك عقلایِ دین این شرّ بود . کُودَك أز نُقصانِ خردِ خود ، فصدو حجامَت شر داندو پدرش از کمالِ عقلِ خود آنرا خیر داند .

۶۲۸ – أکنون هَر که را نظر بهما بعد موت بُود چون برسد بداند که معاصی أگر چه حالی در آن لَذّت است ، همه شر بود . وطاعت أگر چه حالی در آن رَنجکی بود خیراست . مبتدی را می گویم نه منتهی را ، زیرا که أز عِلمِ خواندن هیچ رنج نیست إلا در راهِ طلب کتاب . وأگر نه ، لذیذ تر از علم خواندن ، در دنیا هیچ لَذّتی نیست . فعلِ طاعات همه خیراست .

۶۲۹ – أکنون هر نعمتی که خدای تعالی بهتوداده است ، أگر بدان سعادت مطلق کسب کنی مبارك ، آن نعمت را شکر گذارده باشی . شُکرُ النعمةِ ، بدان : إستعمالها في رِضا المُنعم . وهر نعمت که خدای تعالی بیافرید أز بهرآن آفرید ، تا بدان بدو رسی تو ، چون تو بدان نعمت أز أو بر گردی ، آن نعمت را کافری ، زیرا که چون مثلاً غلامی أز خدمتِ سلطان دور ماند ، وسلطان أورا مرکبیو بلغهای فرستد ، تا بدو پیوندد ، سعادتِ غلام را ،

---

1 گفت PMLI / 2 وبعضی . . . سعادت PI - NML / 3 کودک PNLI که کودک M / خرد خود M خرد PLI خود N / 4 عقل PLI - NM / داند PLI خواند NM / 5 به NM فی PLI / بود . . . بداند PI بود چون برسد بدانکه L رسد داند M است داند N / 6 معاصی NM عاصی L بماصی PI / حالی PLI - NM / همه PNMI در L / بود PNLI است M / 7 حالی PMLI - N / بود خیراست PLI هست خیر است M باشد N / 8 رنج PLI رنجی NM / کتاب N وکتاب PLI - M / وأگر PNLI یا M / 9 فعل . . . است PLI - NM / طاعات همه M آن طاعت N / 10 هر نعمتی PLI - NM / 11 را . . . باشی PLI را شکر گزاری M شکر بگزاردی N / 12 بدان PLI - NM / که PNMI کنم L / بیافرید PMLI - N / 13 بدان بدو NM درو PLI / تو چون N وتو M و PLI / 14 مثلا M - PNLI / خدمت PLI - NM / 15 وسلطان PMLI سلطان N / فرستد PMLI فرستد بدو N .

نه غرض ِ سلطان را ، واین غلام به‌دشمنی أزآن ِ او پیوندد ، لا بد در نعمت ِ سلطان کافر بود .

٦٣٠ – أکنون هرچه در وجود است از بهر آن است که تو بدو رسی به‌واسطهٔ آن واین قالب که تورا داده‌است نعمتی سخت بزرگوار است، که به‌زبان هرچه ندانی باز پرسی در راه ِ خدای تعالی که « فاسألوا أهلَ الذِّکر إن کنتم لا تعلمونَ » پس بگوش بشنوی ، وأگر این دو نعمت ِ عظیم نبودی ، پُرسیدن وشنیدن مُتعذِّر بودی . آنگاه چون بدانستی ، به‌زبان بازگویی ودیگران را در آموزی « وذکر فانّ الذکری تَنفعُ المؤمنینَ » ، « بلِّغ ما أنزلَ إلیکَ » یا ابنَ آدمَ عَلِّم مَجّاناً . کما عُلِّمتَ مجّاناً . این دو نعمت در زبان است .

٦٣١ – وأگر مسئول عنه از تو مثلاً دور بود ، آنجا سؤال به‌زبان هیچ سود ندارد . القلم إحدی اللسانین ، تورا دست داده‌است که بنویسی . چون جواب بنویسند، تورا چشم داده‌است که بر خوانی . ودر حضور ِ مسئول عنه زبان‌تو ضرورت بود در سؤال ِ توو گوش ِ تو ضرورت بود در شنیدن جواب ِ أو . ودر غیبت دَست‌و زبان‌و چشم‌و گوش ضرورت بود .

٦٣٢ – این را إستعمالُ السمع والبصرِ والیدِ واللسانِ فی رِضا الله ِ

1 دشمنی از آن او N دشمن او M دشمن سلطان PLI / 1 - 2 در . . . بود PLI کافر نعمت سلطان بود M کافر نعمت گردد N / 3 است که N است تا M تا PLI / 4 قالب PNMI تاب L / داده . . . بزرگوار M داد نعمتی سخت بزرگ L نعمت سخت بزرگوار N داد هر نعمتی بزرگ PI / که NM - PLI / 5 النحل 16 : 43 ك والانبیاء 21 : 7 ك / که PNMI - L / 6 بشنوی NMI بشنودی PI / وأگر PLI اگر NM / 7 - 8 باز . . . آموزی PMLI بگو N / 8 الذاریات 51 : 55 ك / 8 - 9 المائدة 5 : 67 م / 10 است PLI باز M - N / 11 واگر PLI اگر NM / مثلا PLI - NM / به PLI - NM / 13 ودر PLI در NM / 14 در سؤال تو NML سؤال PI / شنید N - PMLI / 15 أو PNLI - M / غیبت NML غیبت است PI / ضرورت بود N - PMLI .

خوانند . أمّا چون به‌زبان همه آن گویی که تورا به‌کار نیاید ، وبه‌سمع همه آن شنوی که تورا أز آن سعادت دور کند ، ودیده را همه در آن به‌کارداری که تورا از این نعمت دور کند ، وبه‌دست همه آن نویسی که تورا زیان دارد کافر إین نعم بوده باشی . أو با تو گفت « وما خَلقتُ الجِنَّ والانسَ إلّا لِیَعبُدونِ ». چشم و گوش و زبان از برای آن آفریدم تا بدان راه من روی ؛ تو دَر سخط آنرا به‌کار داشتی « إنَّ السَّمعَ والبَصَرَ والفؤادَ کلُّ أولئكَ کانَ عَنهُ مَسئولاً » .

٦٣٣ ـ أو أز منعمی تورا خود خبر داد بدین أعضا که « أذکروا نعمة اللهِ عَلیکُم » . ذکرِ نعمتِ أو چبود ؟ بدانستن بود که به‌هر عضوی أز أعضا ، چون به‌خدا توان رسیدن ، وچون از خدا توان بُریَدن . چون بِدانستی ذکرِ نِعمَت بُوَد ، چون در رِضایِ أو بِکار بُردی شکرِ نِعمَت بود . إین حکمِ أعضایِ تست ، وهرچه دَر وُجود است ، مِن ذَروَةِ العرشِ إلی تخُومِ الأرضین السفلی . همه إین حُکم دارد .

٦٣٤ ـ مثــلاً قلمَ نعمتی است وحبر و محبره دو نعمت است ، همچون دست . چون بدست آن نویسی که رضایِ أوست ، شکر قلم و حبر و محبره کرده باشی ، وأگر نه ، کافری این هرسه نعمت را . وچون محبره مثلاً در هوا بنه‌ایستد بلکه آنرا مکانی باید أرضی ، شکرِ آن مکان که نعمتی است از نعم او هم چنین در این جمله بود . و کفرانِ این نعمت هم چنین . لا بل

---

1 تورا N ـ PMLI / همه N ـ PMLI / 2 از آن M از PNLI / ودیده را NM دیده PLI / به NM ـ PLI / 3 این نعمت PLI دین NM / همه آن PNLI همان N / 4 کافر PLI نه کافر NM / نعم PLI نعمت M این نعمت N / 4 ـ 5 الذاریات 51 : 56 ك / 5 از NM ـ PLI / 6 ـ 7 الاسراء 17 : 36 ك / 8 او NM و PLI / داد NM دادند PLI / 8 ـ 9 ابراهیم 14 : 6 ك / 9 ذکرت نعمت PMLI ـ M / به PNLI بر M / 11 چون . . . بود PNLI ـ M / 12 است NM تست PLI / 17 کرده باشی PLI کردی NM / واگر PNLI یا M / این PLI ـ NM / 16 ـ 18 محبره . . . او NM ـ PLI / 17 مکانی M معانی N / 18 هم چنین . . . هم چنین N کردی وهم چنین بدانی که حبر نعمتی است از منعم برتو وآب در این جمله بود M مثلا بدانی که محبره نعمتی است شکر آن بکنی که نعمق است از منعم برتو وآب هم چنین بود در کفران نعمت PLI .

حبر از مازو و آب و زاج و صمغ توان کرد. این چهار نعمت، است در این چهار نعمت شاکرو کافر باشی در طرفین. لا بل تا آب و مازوو صمغ به‌تو رسد، بسیاری نعمت است که آنرا برنتوان شمرد، أمّا:

لقد أسمَعتُ لَو نادیتُ حَیّاً ولکن لا حَیاةَ لِمَن أنادی

۶۳۵ – وعلی الجمله هر حرکتی وسکنتی که تو بکنی، از وجود کُلّ موجودات ما في السماواتِ والأرضِ والملائِکةِ الأرضیّةِ والسّماویّةِ وحَمَلةِ العَرشِ، مُستغنی نیستی، در آن حَرَکت وسکنت. أگر به‌رضایِ اوست همه نعمت را شکر کردی، وهمهٔ وجود سبب آن بود که تورا یك قدم در راهِ خدا فراتر برد. پس کلّ وجود پنداری که تورا خطوه ایست. پس همه مقرب تو بودَند به‌خدا این همان معنی است که مصطفا – صلعم – گفت: هر که طاعتی کند أهلِ آسمان وزمین بر أو ترحُّم کنند، وچون حرکتی وسکنتی در سخط خدا کردی، کلّ وجود را کفران کردی، وبه‌همهٔ موجودات إستعانت کردی در مَقتِ أو. پس تورا أز خدا دور می دارَند. إینجا بود که گفت: إنّ العاصيَ لیلعَنُهُ أهلُ السماواتِ والأرضِ.

1 بر PLI - NM / 2 نعمت NM که PLI / طرفین NML طریق PI / 3 نعمت PMI نعم N / نتوان PNLI نتوانم M / 4 ولکن . . . انادی PNMI - L / انادی PNMLI ج 1 ص 19 و 414 و ج 2 ص 100؛ تنادی (فرمنش) یموت 3P / 5 هر PLI هیچ NM / بکنی NML بنکنی PI / 5 - 6 وجود . . . ما N کل وجود من M کل وجود موجود ما PLI / 7 نیستی PNLI نیست M / به PLI در NM / 8 همه نعمت PMLI هم نعم N / سبب PMLI بر N / یك قدم PLI خطوه M یك خطوه N / در M از PNLI / 9 پس . . . ایست N - PMLI / 10 تو PNMI تر L / همان معنی است PLI معنی بود NM / گفت PLI گوید NM / هر PNLI که هر M / 11 او PLI وی NM / وسکنتی PLI یاسکنتي NM / 12 سخط NM سخت PLI / کردیو PMLI کرد N / 13 کردی PMLI خواست N / 13 - 14 تورا . . . دارند PLI همه ترا مبعد بود ند M همهٔ وجود مبعد آمد ند از خدا N / 14 اینجا . . . گفت N که PLI - M / لیلعنه PMLI لیعادیه N .

۶۳۶ – أی عزیز تو أز إین آیت چه فهم کردی که « والملائکة یُسَبِّحونَ بحمدِ رَبِّهم ویَستغفرونَ لِمَن في الأرض » ؟ أو این کار بَس منظوم ومُرَتب آفریده‌است ، أمّا تو بس کاهلی . دیگر چیزی نمی نویسَم ! أو همه را هَست ، أمّا ندانم که تو أورا هستی یا نه ؟ لعمری ! أو کس را نیست جز خودرا ، أمّا تورا باخدایی‌ِ أو چه شمار ؟ تو از تنگیِ خود گو « ولله المثلُ الاعلی » . آفتاب هیچ خانه را نتواند بود . آفتاب صدو شصت وأند بار چَندِ مشرق‌و مغرب است ، در خانهٔ پیرزنان کجا گنجد ؟ تورا وا همگیِ آفتاب چه کار ؟ نصیب تو أز آفتاب آن بود که خانهٔ تورا روَشن کند . پس آفتاب همهٔ خانه‌ها راهست ، مَن کانَ للهِ کانَ اللهُ له .

۶۳۷ – حدیثِ شبلی – ره – إینجا دَرخور است . یك روز مناجات کردو گفت : بار خدا یا کرا بودی ؟ گفت : هیچ کس را ! گفت : کرااي ؟ گفت : هیچ کس را ! گفت : کرا خواهی بود ؟ گفت : هیچ کس را ! أورا وجدی عظیم پیدا آمد . وسه روز در آن بماند تا خبر به‌پیرش جنید – ره – بردند ، برخاست وبه‌نزدیك شبلی آمد وقوّال را حاضر کرد

1 تو L - PNMI / کردی PMLI کرد N / 1 - 2 الشوری 43 : 5 ك / 2 منظوم NML منظور PI / 3 آفریده است NM آفرید PLI / دیگر . . . نویسم N - PMLI / 4 که M - PNLI / 5 تنکی PMLI بندگی N / گوی PNMI گویی L / النحل 16 : 60 ك / 6 نتواند NM نتوان PLI / 6 صد NM سیصد PLI / 8 کار PMLI شمار N / را PLI - NM / 9 خانه ها NM خانه PLI / 10 - 11 مناجات کردو PLI در مناجات NM / 11 هیچ M - PNLI / 11 - 12 گفت کرايي گفت هیچ کس را N - NMLI / 12 هیچ M - PNLI / وجدی PLI غشی NM / 13 آمد PMLI شد N / بماند تا NM بود PLI / خبر PMLI آخر N / به PMLI پیش N / 14 به نزدیك NM نزدیك PLI / قوال را PMI قوال L قوالی N / کردو NM کردند PLI .

وبه‌فرمود تا بیتی چند بر گفت . شبلی باخود آمد . أی عزیز ! ندانم که قوّال چه گفت ، أمّا دانم که نهنگِ قهر از درونِ جنید سر به درونِ شبلی در آورد ، ودر سَرِ أو می گفت : یا شبلی :

گاهِ مستی نیست مستا نــه مگو
جانِ ما مخراش‌و مَخروش ای پسر !
کم کن از بیـدادو أفزونی مجو
میرداد اینجا ست، خاموش أی پسر !

٦٣٨ – همان نقط است که روزی هم شبلی در پیش جنید شدو گفت : ما تقول فیمن اللهُ کانَ فیهِ أزلاً وأبداً ؟ جنید گفت :

مستك شده‌ای مرا نمی دانی هی
یا رانت که بودندو کجا خوردی می ؟

یا شبلی ! بَینكَ وبَینَ خِیارِ قومِكَ إثنا عشر ألفَ مقام، أوّلها مَحو ما بَدَأتَ بـهِ :

نی در همه گلایه بَطی داری   من بار نامهٔ تو زِ بر دارم

والسلام والحمد لله ربّ العالمین . وصلواته علی محمد وآله وصحبه أجمعین .

#

1 بیتی چند PMLI بیتکی N / بر PNLI به M / 1 - 2 ای . . . قهر PMLI گفت دیدم نهنگی که N / 2 سر به . . . شبلی در NM به . . . شبلی سر بر PLI / 3 ودر NML و PI / شبلی I شبلی شه L شبلی بیت PNM / 4 مستانه NM مستأثر PLI / 5 مخراش، PNMI - L / 8 نقط NMI نطق PI / روزی PNMI روز L / شد PLI رفت NM / 9 کان فیه NM کافیه PLI / گفت I گفت بیت PN گفت نظم M گفت شه L / 14 - 15 نی در . . . العالمین PMLI والسلام علی من اهتدی N / 15 وصلواته . . . اجمعین M وصلی الله علیه وسلم علی محمد وآله وصحبه اجمعین PLI - N .

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیمِ

٦٣٩ – رَبِّ یسر ووفق لِکُلِّ خَیر . هر چه در این مکتوب است مقصودش بآخر بدانی ، وقت را همه سمع باش ! بدان ای برادر عزیز أطالَ اللهُ بَقاكَ في طاعتِهِ که هر چیزرا ترازویی دیگراست ، وهر کاری را معیاری ، وهر مقداری را مِکیالی . محك وآتش هَر دو تَعریف می کنند در خصوص صِفاتِ زر ، ولیکن آتش تعریف مقدار عیار کند ، ومحك هرگز این تعریف نکند ونتواند کرد . ومحك عن قربٍ وعلی سهول تعریفی کند که آتش را آن نیست . وترازو تعریفِ مقدارو کمیتِ زر کند . وآتش و محك را هرگز این تعریف نتواند بود ، چون کمیّت و مقدار بیش گردد ، ترازو تعریف نکند ، طیار را خاصیتی دیگر است ، پس ممسوحات و مذروعات و مکیالات هریکی را علی حده ترازویی دیگراست . این خود ظاهراست .

٦٤٠ – جوان مردا ! أگر خواهی که لونی مُعَیَّن را در متلوّنی بدانی که چه لونست ، جز ترازویِ حسِّ بصری تورا آن تعریف هرگز کی کند؟ شَم و ذوق نه ترازویِ ألوان است . وچون شم و ذوق تَعریفِ سُرخیِ و زَردیِ و کَبودی نکند ، فرسطوو قپـان و طیار چون تعریف کند ؟ وأصوات را به‌ترازویِ سمـع برتوان سَختن تا آن ترازو خصوصِ أوصافِ

---

1 بسم . . . الرحیم I ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P ومنها بسم . . . الرحیم L بسم
. . . الرحیم وبه نستعین M / 3 ـ 4 أطال . . . طاعته P L I ـ M / 4 چیز P M I
چیزی L / 5 هردو تعریف‌می P L I تعریف هردو M / 6 آتش P M I آتش هردو L /
7 ـ 10 ونتواند . . . نکند M ـ P L I / 10 ممسوحات P M I مسموحات L / 13 کی
P L I که M / 15 فرسطو (= پرستو) P I قرسطو L قرسطون M / 16 وأصوات
P L I أصوات M / سختن P L I سخت M

* * * نامهٔ صدو پنجم . P 65 . M 94 . L 59 . I 53 * * *

أصوات را تعریف کند وبگوید که فلان صوت خوش است وفلان نه ، وفلان بُلنداست‌و فلان نه ، وفلان موزونست‌و فلان نه . أگر کسی تعرُّف این أوصاف أز دیده کند که ترازویِ ألوانست ، هرگز مقصودش حاصل نگردد . وهمچنین ذوق ترازویی است که طعم هَر مطعومی را تعریف کند که تلخ است یا شور یا شیرین . وهرگز سمع‌و بصراین صفاتِ مطعومات تعریف نکند . وهمچنین حاسهٔ شم تعریفِ رَوایح کند که هذا رائحة طیّبة وتلك رائحة کریهة . واین اوصاف را تعریف نتوان کرد أز ترازویِ ذوق‌و سمع‌و بصر .

٦٤١ – وترازوی دیگر هست که علومِ را بدان سَنجند تا حَق أز باطل پیدا کند . تا أگر خواهی که بدانی که پنج عدد طاق بُوَد یا جفت ، آن ترازو با تو گوید به‌زبانی که هرگز دروغ نگوید که مجموع پنج عدد طاق بود لا غیر . واین ترازو کسی را که به‌ده سالگی رسید أز آدمیان بُوَد . وترازویی دیگر هست که تا سال زیادت نگردد نتواند بود ، إلّا ما شاءَ الله . خاصیت آن ترازو تعریف علوم غوامض بود که عالم حادث است وأورا مُحدثی هست ، ومحدثِ همهٔ حوادث قدیم است ، وآن قدیم حَيّ‌و عالِم‌و مریدو قادِرو متکلم‌و سمیع‌و بصیراست . وترازویی دیگراست که خاصیتی عجیب در این أوصاف أزلی پیدا کند . وعلیها وعلیها . « قد عَلِمَ کُلُّ أناسٍ مَشرَبَهُم » .

٦٤٢ – وترازویی که أعمالِ آدمیان را بدان خواهند سنجیدن روزِ قیامَت تا مقادیرِ همهٔ حسنات‌و سیآت پیدا کند ، آن خود نوعی دیگراست .

---

1 را M ـ P L I / 1 ـ 2 فلان نه . . . فلان نه P M I فلانه . . .
فلانه . . . فلانه L / 3 کنند P L I کشد M / 5 ـ 6 هرگز . . . حاسه M ـ P L I /
6 هذا M هر L I افتراق نماید میان P / 7 وتلك رائحة M ـ P L I / واین P M I این L /
از M اگر P L I / 9 علوم را L علوم P N I / 14 حادث P M L ذوق I / 16 قادر
P L I قادر است M / 17 عجیب P L I عظیم M / وعلیها P ـ M L I / 17 ـ 18 البقرة
2 : 60 م والاعراف 7 : 160 ك / 19 وترازو P L I ترازو M / سنجیدن P L I
سختن M L .

« وَنضَعُ الموازينَ القِسطَ » وترازویی که صِفتِ عجیبیِ مَصنوعاتِ جهان کندَ دیگر ، وترازویی که ملكِو ملکوت درو بهیك وزن بود دیگراست ، ترازویی که ملك در أو دیگر نمایدو ملکوت دیگر ، آن خود چیزی دیگر است . وترازویی که محدثات را أز محدث غایتِ بُعدو نهایت دوری باتو نماید دیگراست . ترازویی که حوادث را با صانع غایتِ قربو نهایت نزدیکی با تو نماید ، آن خود دیگراست . ترازویی که أوصافِ مرجوّ أزل نماید دیگر است ، ترازویی که صفاتِ مخوف را عَرض دَهــد دیگر . وها هنا قد خَرَجَ عنانُ القلَمِ عَن قبضةِ الاختیارِ ، أو کادَ یَخرُجُ . ونباید که أز مقصود باز مانم .

٦٤٣ – أی عزیز ! أوصافِ خضر را بهترازویِ موسی – ع – برنتوان سَخت ، وآنکه موسی – ع – در حضرت گوید که : « أخافُ أن یکذّبون ویضیقُ صَدري » هم بهترازویِ خِضر برنتوان سخت . أگر شایستی که مُرید أفعالِ پیر را بهترازویِ عِلمو عَقلِ خود برسنجد ، أورا بهمریدی حاجَت نَبودی . أو خود پیری کردی . چوب را هَرگز کجا رَسد که بَرآتش حکم کند که مرا چنین مَسوز وچنین سوز ! أگر چوب را عـلمِ سوختن بودی أورا خود بآتش چه حاجت بودی . مینویسی که مگر در من رشدی ندیدی وندانستی که أز جایِ دیگر طلب کردی ؟ أی عزیز ! چنان مَباش که أعرابی گفت : اللهُمَّ ارحمني ومحمّداً ولا تَرحم معنا أحداً .

أی باغبان بیاو دَرِ باغ بازکن
چون مَن در آیمو بُتِ مَن ، دَر فراز کن

---

1 الانبیاء 21 : 47 ك / وترازویی P L I ترازویی M / 2 ـ 3 وملکوت . . . آن M در او نماید دیگر است وآن ملکوت P L I / 4 است P L I ـ M / 4 ـ 5 بعد . . . غایت P L I ـ M / 5 نهایت نزدیکی M بعد P L I / 7 مخوف P M I مخنوق L / 10 أوصاف P L I أفعال M / را P L I ـ M / بر P I ـ M L / 11 ـ 12 الشعراء 26 : 12 ـ 13 ك / 11 ـ 12 وآنکه . . . سخت P ـ M L I / 12 بر L ـ P M I / 14 پیری N L پیروی P I / را P I ـ M L / 15 وچنین سوز L ـ P M I / 16 می نویسی M مینوی I میبوی P ـ L / که L ـ P M I / 17 دیگر P L I دیگر . دیگر ندیدی چیزی M / 18 أحداً P I احداً شع L احداً بیت M .

عجبا أز قتوریِ آدمی « قل لو أنتُم تملِکونَ خَزائِنَ رَحمةِ ربّی إذاً لأمسَکتُم خَشیة الأنفاقِ » .

٦٤٤ – أی عزیز ! أگر در تو رُشدی ندیدمی نشانش نه آن بودی که أز جای دیگر چیزی طلب کردمی ، حاشاو کلا ! نشانش آن بودی که هَرگز أز تو طلب نکردمی . مرا مقصود از این چیزی دیگر بود ، تورا با آن چه حساب؟ تو کار خودرا باش ودر آن مرد باش! با کارِ دیگران تورا چه کار!

فاعمَل کما تعلو فمالَكَ بالذي　　　لا تستطیعُ من الأمورِ بدانِ

بدان که أگر کار بر مرادِ تو بُوَد سَخت مُشکل بُوَد « ولو اتبَعَ الحقُّ أهواءَهمُ لفسَدتِ السَّماواتُ والأرضُ » . گوش و بینی را کارِ خود باید کرد ، إیشان را با حُکمِ دیده در مبصرات چه کار ؟ وبا حکمِ زبان در ذوق چه کار ؟ شَغَلَكَ الله بمـا یعنیكَ وَوَفَّقَكَ بتَركِ مالا یعنیكَ . مارا همین دعا می گو ! والسلام . والحمد للهِ ربِّ العالمین وصلواته على خَیر خلقه محمد وآله أجمعین .

---

1 ـ 2 الاسراء 17 : 100 ك / 3 در M ـ P L I / 3 ـ 4 بودی . . . بودی M بود P I بودی L / 6 با کار M L بار I با P / چه کار P I چه کار شعر M L / 7 لما تعلو M ج 1 : 362 و 463 ج 2 : 194 کما تعلو P L I / 8 بر M به P L I / 8 ـ 9 المؤمنون 23 : 71 ك / 10 چه کار M ـ P L I / 12 والسلام M ـ P L I / 12 ـ 13 رب . . . أجمعین M والصلاة على رسول الله P L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٤٥ – أی دوستِ عزیزو ای آزاد مردِ کریم کجایی تواز مشعوذیِ تقدیر ۰؟ :

در هر نفسی هزار دام است ای جان
نا مردان را عشق حرام است ای جان

هر روز عالمی دیگرو هر شب به کوهی ودر پایی دیگر . ع : ومن یسأل الصعلوکَ أینَ المذاهبُ ؟

گویند مرا : أی زِ وطن ُبگسسته ! چونی ؟ چونم ؟ دلشده‌و جان خسته
بر تایی رود می‌زَنَم پیوَسته بگسسته هَزار جان‌و بَرهَم بَسته

سه چهار ماه است تا به‌منازلِ سخت افتاده أم که هر گز ندیده‌ام . وخوی نکرده أم به‌چنین زندگانی ، وپیوسته می گویم :

ای َچرخ ! دِلَم زیرو زِبَر کردهٔ تست
وین خسته دِلَم همیشه آزردهٔ تست
لعبی دِگر از پرده برون آوردی
بَس ُبلعجبي‌ها که پسِ َپردهٔ تست

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنهـا بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 3 مشعوذی M مسعودی P L I / تقدیر I تقدیر شه L تقدیر بیت P M / در هر نفسی P M L I بر هر قدمی (ص 256) / 6 در عالمی P L I به عالمی M / ومن I مصرع ومن P ع : ومن L شعرو من M / 8 گویند I بیت گویند P L نظم گویند M / 9 تایی M L تای I تارهٔ P / 10 به منازل سخت P L I بمنازلی غریب M / که . . . ندیده ام و M – P L I / 11 گویم I گویم بیت M L گویم رباعی P / 13 دلم همیشه M دل‌و جانم L I دل‌و جان من P / بلعجبیها P M L I بلعجبها (ج 1 ص 477) .

* * نامهٔ صدو ششم . P 72 . M 104 . L 66 . I 60 * * *

٦٤٦ – ای جوان‌مرد ! با ما بزبان برادری گفته‌ای أمّا نسب دُرست می‌باید کرد ، یا نه « ذٰلِكَ قَوْلُهُم بِأفواهِهِم » بچه کار آید ؟ به‌چاشت‌و شام تورا نان‌و نان‌خورش چیست ؟ مرغِ مُسمّن‌و حلواو قلیه ، هیهات ! ع : با عشق درآی تا عجایب بینی ! مردان را نان‌خورش ، بلاو دردو محنَت است ، حوالتِ شام‌و چاشتِ ایشان با درگاهِ إبلیس است . به‌جلال‌و قدر لم یَزَل که نمی‌دانی که چه می‌شنوی ، تو این حدیث‌را که باشی ، واین عالم‌را چه باشی ؟

مَردی باید زهر دو سر فارغ‌و فَرد
کو دَرد به‌جای آب‌و نان داند خورد

٦٤٧ – أی عزیزِ من أعزّكَ الله بِمعرِفَةِ هٰذهِ الحقایِق ، والوصول إلی هذهِ المقاماتِ السَّنیّةِ ولا وُقِفَ بكَ فیها . با سرِ مهجوران گفتند ، آنکه در عالم شُما او را إبلیس خوانند : که گلیمِ سیاهِ لعنَت چرا أز دوش نیندازی ؟ گفت : لیس بِعُشّکم فادرِجوا .

مَی‌فروشَم ، گلیم می‌نَفروشم گر بفروشم ِبرهنه ماند دوشم

گفت : چندین هزار سال مُعتکفِ کویِ معشوق بُودَم ، چون قبولَم کردند ، نصیبِ مَن أز دوست دَرد آمد . وچون بَرمَنَش رَحمت آمد ، مَرا لعنت کرد . چه می شنوی ؟ در یغا !

این من یجزی عنه جزاؤه وبه عندی غیر الا مرافق

٦٤٨ – گفت : فرق دانستن در یادگارِ دوست ِشرك بُوَد در راهِ ما .

---

1 برادری M L بردادری I پردازی P / نسب P M I نسبت L / 2 می P L I - M / التوبهٔ 9 : 30 م / 3 تورا P L I - M / چیست P L I چیست ترا M / 4 ع : P M L - I / عجایب M عجب ها P عجایب ها L I / 7 باشی I باشی شع L باشی نظم M باشی بیت P / 8 سر فارغ و M عالم فارغ و L I غم فارغ و P عالم شده (فرمنش) / 11 با سر P M I باش L / 13 نیندازی P M I بیندازی L / فادرجو M L فا رجوا I مارجوا P / 14 فروشم P M I نفروشم L / گر M L که P I / 16 دوست درد P L I اورد M / 17 لعنت P L I بلعنت M / 18 جزاؤه P L I جزاء M / غیر I غیری P L عز M .

یایِ إضافتِ «وانّ علیك لعنَتي» نصیب ما آمد أز دوست، ما را نه لعنت بیاد است و نه‌رحمت، کارِ مـــا دیگر است و کارِ دیگران دیگر. چون مَعشوق تورا أهلِ یادگارِ خود نهاد، یادگارِ أو أگر گلیمِ سیاه بُوَدو أگر مُمزَّج و منسوج همـه یکي بود. هر که فرق داند أورا أز عاشقی هیچ خَبَر نیست. أز دستِ دوست چه عَسَل و چه حَنظَل! آنکه فرق داند عاشق عَسَل بود، نه عاشقِ دوست. بیا به‌نظّاره کردن، اگر راه یابی باری به‌درگاهِ دوستان که تسبیحِ ایشان همه اینست، اورامه:

من نه بآن آمیم ابر تو که بجفاشم یا بدشنام شم

چون سُلطان قبا و کلاهِ خاصّ به کسی بَخشد، تشریف این بس بود، باقی در حسابِ عاشقان نیست.

٦٤٩ - جوان‌مردا! نسبِ آدم پی کن تا این عجایب بینی:

در عشق حدیثِ آدم و حَوّا نیست
ای هر که نه عاشق است أو أز ما نیست

گویند مرا که این سُخن زیبانیست
خورشید نه مجرم أر کسی بینا نیست

أگر نمیدانی که یایِ «وانَّ علیكَ لعنَتی» چیست، چه عجب! باش تا به یای روحی در «ونفخت فیهِ من روحي» گذر کنی. آنگه یایِ «یس والقرآنِ الحکیمِ» و یایِ «کهیعص» با تو بگویند که یایِ «لَعنَتي» با إبلیس چه‌می کند. به‌جلال و قدرِ آن خدایی که به‌خود ایستاه است که یك لحظه

---

1 ص 38 : 78 ك / 7 دوستان P I دوشقان L عاشقان M / اورامه L بیت M P - I / 11 بینی I بینی بیت M بینی شعر L بینی رباعی P / 13 عاشق P M L I آدم (تمهیدات ص ٦٤) / است M - P L I / 14 گویند مرا P M L I مارا گویند (تمهیدات. ص ٦٤) / 15 خورشید نه مجرم ار P M L I خورشید نا محرم است (تمهیدات. ص ٦٤) خود راچه گناه اگر (فرمنش) / 16 ص 38 : 78 ك / 17 در M - P L I / ص 38 : 72 ك / 17 - 18 یس 36 : 1 ك / 18 با ابلیس M ابلیس P L I .

نیست که یایِ «لـَعنتی» قوت أز إبلیس باز گیرد. أی‌دوستِ عزیز! تا إبلیس است هیچ کاری نکرده است تا یایِ «لـَعنتی» با أو نگفته است.

۶۵۰ – أی عزیز! «المر» ندانم هرگز گویی وشنوی یا نه؟ میم «الم» مشرب محمد است. ورای «الر» مَشربِ إبلیس است، وهرگز تا خدا بی واسطه أو را نگوید که چنین کن، أو هیچ کاری نکند. با او گفت، چنانکه جبرئیل ومیکائیل می‌شنودند که «أسجدوا لآدم» ودر غیبتِ غیب با أو گفت: لا تسجد لغيري.

ألقاهُ في البَحرِ مشدوداً وقالَ لهُ   إيّاكَ إيّاكَ أن تَبتلَّ بالماءِ

أو نیز چون گلیمِ سیاه لـَعنتِ دوست بهیارگاری در دوش گرفت وبیرون آمد، أز آنجا که تویی، ودَردَرون رفت، أز آنجا که مَنم، می گفت، چنانکه أو می‌شنیدو دوست:

یارم نخوهم مرا بهیاد اندرزد   خیزم بروَم پا بهقرار أندر زَد
خُرسَندی را بهإختیار اندرزَد   أنگشتِ بهچشمِ روزگاراندرزَد

۶۵۱ – أی عزیز! أگر تو گویی: این همه دَر قرآن کجاست؟ من گویم: در طیّ عزّ حروفِ «حمعسق. طسم. المص» چه گویی؟ این حروفِ هیچ معنی دارد یا نه؟ چرا بر صحرا ننهادند؟ وأگر گویی چرا تو بر صحرا می‌نهی؟ بدانکه هم در پرده است، این حَدیث ِبهصحرا نیایَد خود، لا بل جز بر صحرا نیست. أمّا کوران را بهصحرا راه نیست، نشنیده ای که چه گفتند:

3 المر M الم P L I / هرگز گویی وشنوی M گویی وشنوی هرگز P L I / 4 الر M الر P L I / تا خدا M خدا P L I / 6 البقرة 2 : 34 م / 7 لغیری P M I لغیری شعر L / 8 مشدوداً P M L I مکتوفاً ص 308 / بالماء P L I باللا M / 11 دوست I دوست که بیت M دوست رباعی P دوست شه L / 12 مرا (تصحیح فرمنش) را P M L I / بهیاد P L I ببیار M / 16 چرا بر M بر P L I / 18 بر M به P L I / 19 گفتند I گفتند بیت P M گفتند شه L .

آشنایی قصدِ مَن کردو نـَدیدو باز گشت
آشنا هرگز ندیدم أی عجب مَن جز بەدشت

٦٥٢ – ای عزیز! بەخدایی خدا که معنیِ «کهیعص» أز حصر بیرون است، ودر روشنی از «تبَّت یَدا أبي لَهَب» کم نیست. تو کجایی؟ در دنیا مُشرفِ سلطان محمودی، دردین اگر سگ دارِ سگ دارانِ دوستانِ أو باشی، إیذت عظیم دولتی. وأنـَّى لـَكَ هذا. نهاد تو گویی در حُکمِ کیست؟ وکدام شیطان است که سریرِ مُلكِ خود نهاده است در نهادِ تو، ودر آنجا تصرّف می کند بیمنازعی، وکارِ مُلك با أو چنان منتظم ومستقرّ که تو گویی: ورایِ این هرگز خود إنتظام وإستقرار نبود. أگر وقتی دراین معنی راهی بری، باشد که «الرَّحمنُ عَلى العرشِ استوى» با تو غمزەای زَنـَد وتو در معنی این آیت بویی بَری، عرش سَریرِ أو دان. أگر ابن عباس گفته است که استوی أي استقرّ این تفسیر مُتلقی است بەقبول. از این جا إستقرار جسم فی مکانه، مفهوم نیست، چنانکه گویند: إستقرّ الأمرُ عَلى فلانٍ. أگر کسی أز اینجا استقرار جسمانی فهم کند تاوان بَروی است.

وَکَم مِن عَائبٍ قولاً صحیحاً وآفتـُهُ مِنَ الفَهمِ السَّقیم

٦٥٣ – أز سخنِ خود بیفتادم، هیچ دانی که حصارِ نهادِ خود چون باید داد تا آن شیطان که در آن پادشاهی می راند تسلیم کند؟ أز مَن پرس که على الخبیر سَقـَطتَ.

شمشیر زدَن پیش مَلك پیشهٔ ماست وامروز نه روزِ کاهلی کردنِ ماست

3 مریم 19 : 1 م / 4 ابي لهب 111 : 1 ك / 5 در دین اگرسگ دار M اگر در دین PLI / 6 ـ 7 نهاد . . . خود PLI ـ M / 8 با PLI ـ M / 10 طه 20 : 5 ك / 12 است که PLI که M / أی PMI ـ L / 13 جا M جاه PI حال L / گویند M گوید PLI / 15 است I است بیت P است شعر ML / 16 عائب (ج 1 ص 155) وشکوی الغریب ص ۳۷ غائب PMLI / 18 در آن PLI درو M / 19 الخبیر ML الخیر PI / سقطت I سقطت بیت PM سقط شه L / 20 کردن ML کردهٔ PI .

خدمتِ کفشِ مَردی کُن. وهذا أقربُ الطرُق. چون تُرا قَبول کَرد، شیطان خود بر خیزد، وکفی به عجبا. ندیده‌ای که چون کس به‌لشکرگاه در جایی نزول کند، چون أورا معلوم گردد که نزول‌گاهِ أو به‌کسی أز خواصِ سُلطان تَعلُّق دارد، برخیزدو بِروَد. و کَفانا اللهُ شَرَّ کلِّ ذی شرٍّ والسَّلام. والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله أجمعین.

1 الطرق M الطریق P L I / 2 به P L I بهذا M / 3 در M L - P I / را P L I - L / 5 والحمد . . . أجمعین M - P L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٥٤ – حق تعالی آن سعادتی که خلقِ أوّلین و آخرین ، در طلبِ آن عمرِ عزیز خویش خرج کردند ، نثارِ روزگارِ برادرِ أعز کناد ، وچشم بَدان از روزگارش دوُر داراد . وظنّ منِ دوست و برادر ، در حقِ أو محقّق کناد ، بِمنّه وفَضلِه .

٦٥٥ – أی عزیز ! « وإنّ یوماً عِندَ رَبِّکَ کألفِ سَنةٍ مِما تعدّون » أرجو که به‌روزگار تورا معلوم گردد حقیقت این آیت . آن دو شب که بر تربتِ فتحه بودی أندك مَدار ! وتوفیقی که أز راهِ کرمِ بی عِلّت و رحمتِ بی نهایت ، آناء اللّیل وأطراف النّهار ، إستقبال می کند یقین می‌دان که نه تو یی ، وپیوسته می گو ، چه در حقِ خود وچه در حقِ من : اللّهمّ انفعنا بِنعمَتِكَ وأتمِها عَلينا بِرحمَتِكَ . إین فراموش مکن :

مُنی إن تکن حقّاً تکُن أحسن المُنی
وإلّا فقد عشنا بِها زَمناً رغداً

٦٥٦ – مقامی است در عشق که امید به از خورد ، یعنی به أز یافت

---

1 بسم . . . الرحيم T P I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله ١٨ رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2 ـ 6 حق . . . عزيز T P M L I ـ N / 2 سعادتی P M L I سعادت را T / 3 أعز P L I عزيز T M / بدان P M L I بد T / 6 الحج 22 : 47 م / 7 گردد P L I شود T N M / آيت N حديث M L I T P / 7 ـ 8 بر تربت فتحه P N بشريت I به تربت T M L / 9 می P L I ـ T N M / 10 وپيوسته T N كه پيوسته P L I پيوسته M / خود N خويش T M ـ P L I / 11 مكن T P N M I مكن شعر L / 14 اميد T P M L I او ميد N / به از خورد يعنى L I T P M ـ N / خورد T M L خود P I .

* * * نامهٔ صدو هفتم. T 1 a . P 29 a . N 18 . M 105 . L 32 a . I 29 a * * * *

باشد . فعذّبيني وشوقيني وا مطليني ولا تفي ! أز إين معدن آمده است . وخلي محبّاً والتعذر من وحينا ، هم أز اين عالم است . إبليس در اين مَقام نطقش همه اين است كه :

بی كار مَخوان مَرا كه آخر صَنمـــا
دَر دامَنِ تو دَست بهكاری زده أم

ای برادر ! هانو هان ! تا در دِلَت گذر نكند كه إبليس أز أودِل برگرفته است كه اگر چه قدم بَر بساط قَهر دارَد ، وروی دَر جلالِ عِزّتِ أزل كه « فبعزّتك لأغوِينّهم أجمعين » يكبارگی آورده است ، از اين خالی نيست كه :

دل بر نكنم ، أميدَ كی میدارم　　تا بو كه عنايتی كنی دَر كارَم

مقتضی كمال معرفتِ إبليس اين نقط است كه :

آسان آسان تورا بنگذارم مَن　　با زلفو رخِ تو كارهادارَم مَن

٦٥٧ – أمّا در كلّ وُجود كسی كه حَديثِ إبليس بداند شنيد ، فضلاً عن فهم أسرارهِ بهغايت عزيز بُوَد . وأگر نه به هزار سال نُقطی أز عَجايبِ أسرارِ أو گفته نشود . آن يگانهٔ وجود ، آن سَروَرِ مهجوران ، آن سرّ قَدَر ، آن خالِ بر جمالِ أزل ، آن غيورِ مملكت ، شيخ أبو القاسمِ گرگان أورا خواجهٔ خواجگان خواندی . باش تا وقتی به جمال ازل بينا گردی پس

---

1 باشد I L M P T بود N / فعذبيني وشوقيني N فعذبيني الشوق I P فقدسی لشوقي L فبمعدتی شوقی M T / امطليني T امطلني I M P امطلتنی L امطين N / لا تفي T لا تقی I M P N لا نفی L / 2 محبا L M N T – I P / والتعذر من وحينا I L M P T والتعلل حينا N / هم I L N P – M T / 3 كه T كه بيت M N شه L – I P / 7 وروی L M N T روی I P / جلال I L M P T جلالت N / 8 ص 38 : 82 ك / يكبارگی I L N P – M T / 9 از M N T واز I L P / 11 مقتضی . . . كه L M N T – I P / نقط L M N نقطه T / كه N T كه شه L كه بيت M .

تورا به‌تدریج پروردهٔ نازو کرشمهٔ آن جمال کند . پس از وصال ِ مُتواصِل فَربه گردی . پس تورا أندك اندك از عالم ِ إنهُ لیُغان علی قلبي ، به‌عالم ِ حجاب راه دهند که الفطامُ عن المألوف شدیدٌ . پس به‌فراق رسی ، پس روی مهجوری ببینی ، پس بویی توانی برد از جلالت ِ دولت ِ إبلیس .

۶۵۸ – أز دوستان ِ مَن یك کس است که حدیث أو بعضی تواند شنید که یارد گفت‌و که تواند شنید ؟ و کجا فهم أفتد عوام را حدیث ِ کسی که خواص ِ خواص بوی ِ خاكِ قـدم ِ وی نشنیدند . آخر شنیده باشی که او معلّم فریشتگان بُود . چندین هزار سال زاویهٔ أو برساق ِ عَرش بُود . این اندك کاری می پنداری ، همان إبلیس است که بدایَتَش این بود . أکنون حالش به‌جایی رسیده است که مصراع : با زیچهٔ کودکان ِ کوی ِ تو شد است . این مکتوب هزار بار برخوان‌و حفظ کن . شعر :

تغیّر حالي واللیـالي بحالهـا   وشبت وما شاب الزمان الغرانق

والسلام . والحمد لله ربّ العالمین .

---

1 تورا . . . پس N - TPMLI / 1 - 2 از . . . پس TPNLI - M / 1 متواصل N واصلی TPLI / 2 اندك اندك N بتدریج TPMLI / 3 عن المألوف N - TPMLI / فراق PNMLI قرآن T / 4 بینی TM ببیني PNLI / 5 بعضی N - TPMLI / 6 که یا . . . شنید N - TPMLI / 7 خواص خواص TML خواص PI خاص الخاص N / وی PLI او TNM / 8 چند TPMI وچند NL / بر TPMLI برابر N / 10 حالش TNML حالتش PI / به جایي PLI بدانجا N بدین TM / مصراع : N - TPMLI / 11 بر خوان NML بخوان TPI / 12 تغیر . . . الغرانق TPMLI - N / والسلام . . . العالمین TPNLI - M / این نامهٔ در نسخهٔ N 18 پیش از شعر تمام شده ودر M 105 پس از شعرو سلام پایان یافته است . أما در نسخه‌های TPLI تا پایان نامهٔ 34 چ . (که در ج 1 ص 283 - 289 چاپ شده است) پیش می رود . بنابرین نیمهٔ أول نامهٔ I 29 ، L 32 ، M 105 ، N 18 ، P 29 در اینجا : (نامهٔ 107) ونیمهٔ دوم آنها در بخش یکم (نامهٔ 34) چاپ شده است .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۵۹ – ای برادر عزیز فراق هم بباید که محك است تا هر کسی عیارِ دوستی از نهادِ خود باز گیرد. شعر:

ما کنتُ أعلم ما مقدارِ وصلِکمُ ‌ ‌ حتی هَجرتم وبَعضُ الهجر تأدیبُ

اگر در فراق کمالِ اشتیاق مَردرا زیروزبر ندارد، نشانِ نقصانِ عشق بود. وباشد که اشتیاق سایه نیفکند در فراق دو سبب را: یکی آنکه امیدِ وصال همگی درون بستاند، پس مقام انس بودو لذت أمید، جایِ اشتیاق نبود در نهادِ عاشق. ودیگر سبب آن بود که به‌کمالِ معرفت رسیده بود در حقِ معشوق، وتعززِ او را به‌تمامی دانسته بود، ودر وصال از او بس قوتی نبوَد که کمالِ تعزز واستغنایِ او حجابِ آن بود که عاشق را تلذذی بود به وصالِ معشوق. پس چون در وِصال لذت نیابد، در فراق اشتیاق نبوَد.

۶۶۰ – ای عزیز! ابلیس داند که این چه بود! گفتِ: «وکانَ مِن الکافرین» ضرورت بود، چه کند که نومید نبود از رحمت. جوان مردا! رویِ کمالِ عزتِ أزل دیده وبه‌خودیِ خود بینا شده لا بد از رحمت نومید بود حال این است که گفته است، بیت:

آتش به‌دلِم در زدیو نفت به‌جان ‌ ‌ وآنگه گویی که رازِ ما دار نهان

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) ومنها L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ـ P / 3 باز P M وا L / شعر M L بیت P / 7 ولذت M بلذت P L / 13 چه . . . گفت M چیست که P L / 13 ـ 14 البقرة 2 : 34 م / 14 چه . . . نبود P L نومید M / 14 ـ 16 از رحمت . . . بود M ـ P L / 16 حال . . . است M ـ P L / بیت M ـ P L / 17 نفت P M L نفط ج 1 ص 221 و 348 .

* * * نامهٔ صدو هشتم b 37 P . M 108 . L 41 * * *

هرچه خواهد کند . « وتمت کلمة ربك صدقاً وعدلاً » . أو بهْ داند مگر صلاحش اینست . أولین‌و آخرین را اگر دیده أز کمال عزت بر بسته نبودی ، ودیدهٔ ایشان به‌نوری مکحول بودی که رحمتِ خدارا بیند همه هم‌کاسه بودندی در « وکان من الکافرین » . اما ایشان را به‌شراب طهور مستِ وقت کنند ، ودیدهٔ عقل‌و تمیزشان بردوزند تا دیدهٔ ایشان از عزتِ أزَل دیدن بربسته بوَد . پس در وجود همه أورا بینند ، غیری را نتوانند دیدن . پس نگویند که ماو أو . چون همه أو بود ، کار راست بود . آن مسکین همه تمیز است .

۶۶۱ – قومی أز سالکان از أهلِ عقل چون بدینجا رسیدندو به‌ذره‌ای أز این نقطه بینا شدند ، گفتند : بنده به‌گناه کافر گرددو یستحق الخلودَ ، ولا صغیرةَ فی الذنوبِ ، وکلها کبائر . اینهارا مقطعه عقل‌و تمیز بود . کار الهی را به‌عقلِ خود برسنجند ، ندانستند که سِعَتِ رحمتِ أو خود عالمی دیگر است . چون یك نقطه سالِك را معلوم گردَد ، از این مَهلکهٔ عظیم نجات یابد . وآن آن است که بداند که أوّلِ وجود از کجا خاستْ . اگر به‌میزانِ عقلِ خود برسنجد کس را استحقاقِ وجود نبیند ، پس بداند که کارها نه بر قدرِ میزانِ عقلِ او است . پس بداند که معتزله را این خطا از کجا افتاد که : بنده به‌گناه کافر گردد . وهـذا من عجائبِ العلومِ وغرائبِ المفهوم . به‌أندك ندارد این نوشته را . والسلام . والحمد لله ربّ العالمین . وصلی علی خیرِ خلقه محمدٍ وآله الطاهرین .

---

1 خواهد کند PL خواهند کنند M / به M بهتر PL / 3 نبودی PM بودی L / نوری M نور PL / بودی M نبودی PL / که M کی دیده ایشان PL / بیند M دیدی‌و PL / 4 همه M – PL / وقت M – PL / شان PM – L / بر دوزند M فرودوزند P فروز ند L / 6 بر M در PL / بیند M بیندو PL / 7 چون M – PL / کار M – PL / 9 سالکان . . . عقل M ارباب عقل وسالکان PL / چون بدینجا PL با ینجا M / 10 گردد M شود PL / 12 سنجند ML سختند P / خود PL – M / 13 گردد M شود PL / 15 کس PM وکس L / نبیند PM به بیند L / 17 گردد M شود PL / 18 المفهوم L الفهوم PM / را PL – M / 18 – 19 والحمد . . . الطاهرین PL – M .

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۶۲ – أی عزیز ! أعانكَ اللهُ علی سلوكِ الصّراطِ المستقیمِ وأعاذَكَ بفَضلِهِ وَکرَمِهِ مِن الشیطانِ الرجیمِ . بدان وآگاه باش که آن چنان نوشته که از سَرِ سودا نویسم، اگرچه مثلاً معانیِ آن نیك فهم نیفتد، أما مُطالَعَتِ آن درونِ باطن را سخت سود دارد که تیرِ سلطان هر کجا برند کارِ خود کُنَنَد . خاصیتِ إرادت این است که مُریدرا راهِ خدایِ تعالی نباید رَفت که راهِ پیرَش باید رفت . چون راهِ پیر تمام رفت، هرراهِ خدا که پیر رفته بود، اورا نارفته حاصل شود أثرِ آن . واین سخت بلعَجَب سخَنی است . پیر چون مُرید را راه‌آورَد، راهی که دیر رفته بود، أز أو برگیرد.و راهِ آدمی به‌سر بُردَن بسیار آسان تر از آن است که راهِ خدا، که در این هزار هزار خطر بوَد در هر نفسی ، وآن از خطر دور تر بود .

۶۶۳ – أی عزیز ! أگر مثلاً کسی خواهد که سلطان را بیند وجانب او به‌دست آرد، بسیاری غصّه‌و رنج بکشد، باشد که به مراد برسد یانه . أمّا أگر غلامی خاصِ سلطان‌را این تمنا بود، بروی آسان بود . وچون غلام را به‌دست آورده بود سلطان خود به‌دست آورده بود ، لا بل که هرگز سلطان را

---

1 بسم . . . الرحیم PI منها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 3 آن PLI – M / 4 نویسم ML نویسد PI / 5 درون PLI اندرون M / کجا PLI جاکه M / 8 اثر PMI – L / سخت PLI بس M / بلعجب PLI بو العجب M / 9 را راه آورد PI راه او رود ML / دیر PI در L پیر M / از ML ای عزیز از PI / 10 وراه ML راه PI / بسیار M – PLI / 13 آرد PLI اورد M / بکشد PLI بکشیده M / 14 غلامی PLI یا غلامی M / سلطان را PLI سلطانش M / غلام M علام PLI / 15 آورده بود PLI اورد M / سلطان PMI – L / خود M – PLI / به دست . . . بود PMI – L / که M – PLI .

* * نامهٔ صدو نهم . P 31 . M 109 . L 34 . I 31 * * *

به‌دست نیاورد إلّا أز راهِ غیری. وُجز این هیچ راهی نیست « ولله المثل الأعلی في السّماواتِ والأرض » . أگر أورا خواهی خِدمت کفش دوستی أز آنِ او جهد کن تا چون کنی ، وأورا چون به‌چنگ آوری .

۶۶۴ – داود – علیه الصلاة من الرحمان – گفت : یا رب أین أطلبُكَ ؟ فقال : عِندَ المنكَسِرَةِ قلوبهم مِن أجلي ! وبا بویزید بسطامی – ره – گفتند : کیف الطریقُ الی الله ؟ گفت : خودرا در دَرونِ دوستی أز آنِ أو جای کُن ! گفتند : آنگاه چه بود واین حدیث چه معنی دارد ؟ گفت : زیرا که أو هر روز هزار بار دَر دِلِ دوستانِ خود نظر کند . باشد که یك باری دردِل دوستی نظر کندوتو خودرا دردِلِ او جای کرده باشی ، به تبعیّتِ دلِ أو ، دلِ تو مَحلّ نظرِ عنایت گردد . وتورا خود دَر همهٔ عمر این بَس بُوَد :

یك نظر از دوستو صد هزار عنایت
منتظرم تا که وقتِ آن نظر آید

۶۶۵ – أی عزیز تقرّبی که به‌دوستی از آنِ أو کنی بدو کرده باشی « ان الله هو یَقبلُ التَوبَةَ عَن عِبادِهِ ویأخُذُ الصدقات » . اگر گرسنه‌ای را سیر کنی ، اورا نان داده باشی . نشنیده‌ای که با موسی چه گفت ؟ گفت : مَرِضتُ فلَم تعدُني ، وجِعتُ فلَم تُطعِمني . فقام موسی واضطرب وقال : یا ربَّ العزّةِ أوَ تمرضُ وتجوعُ ؟ فقال : یجوع أولیائي وَیمرضونَ ، فلو أطعَمتَهم وعُدتَهُم لكنتَ قد أطعَمتَني وعُدتني . وآنکه در خبرِ مصطفا آمده است که من أطعَمَ مُؤمِناً فقد أطعَمَ الله ، ومَن

---

1 - 2 الروم 30 : 27 ك / 2 كفش . . . آن P L I كفشى از ان دوسق M / 3 آورى P L I آرى M / 5 المنكرة M المتكسرة P L I / 7 جاى P L I - M / 8 أو P L I - M / خود P L I - M / 8 - 9 باشد . . . كند P L I - M / 9 تو M L - P I / 12 دوست P M L I يار ص 368 / 15 التوبة 9 : 104 م / ان الله هو (قرآن) وهو الذي P M L I / 16 نشيده اى P I نشنيدى M L / 17 گفت P L I - M / فقام P L I مقام M / 18 يجوع P M I أيجوع L / 19 وآنكه P L I انكه M .

أكرمَ مُؤمِناً فقد أكرَمَ اللهَ ، وَمَن سَرَّ مؤمناً فقد سرَّ اللهَ ، وَمَن أهانَ مؤمناً فقد بارَزَه بالمحارَبَةِ . وأز اين مَعنى بسيار آمده است ، وهمه اين است .

۵۶۶ – جهدِ آن كن كه هركارى كه كنى چنين كنى ، تا همه مقبول بود . يكى أز اين ، بهتر كه هزار هزار طاعتِ عادتى ، لا بل كه در قرآن مجيد مى گويد كه « من ذا الذي يُقرضُ اللهَ قرضاً حَسناً » يعنى كه آن چيز كه بهدوستى أز انِ أو رسد . واين كه رسول – صلعم – مى گويد : الصدقة تَقَعُ في يدِ اللهِ قبلَ أن تَقَعَ في يدِ السائلِ ، همين بود . تو مىبايد كه أز خداى تعالى مىخواهى تا توفيق آن أرزانى دارد كه بهدوستى أز آنِ أو تقرُّب كنى كه من تورا از اين دعا مى كنم ، والله يستجيب بِفَضلِهِ وَرَحمَتِهِ .

۶۶۷ – پيوسته همى گو : اللّهم اجعلني محبّاً لأوليائكَ ومبغضاً لأعدائك . عزيزا ! اگر تورا اين دولت دَست دَهد عظيم كارى بود . أرجو كه قدرش بداني ، وچنان پندارى كه اين دولت مَبذول خواهد بود . انشاء الله العزيز كه چنين باشد والسّلام .

۶۶۸ – قالت عُميرةُ ما رأيتك بعدما ... نفر الزمان باي لون منكر
اعميرة ان اتاك وشب رأسي ... كرّ الليالي واختلاف الأعصرِ

لا طاقة للقرار ، ولا وجه للفرار .

نه روىِ شدَن نه راى ايدر بودن
چون دايره سرگشتهو بىسر بودن

5 مجيد M – P L I / 6 البقرة 2 : 245 م / 7 به دوستى از آن او P L I بدرويشى دهى اول بدو M / واين M – P L I / 8 تومى P I قومى L تو M / 9 آن او تقرب P L I دوستان او تقربى M / 10 از M L – P I / 11 محباً M L محبوبا P I / 12 بود M باشد L است P – I / 13 پندارى P L I پندار M / 14 العزيز M L – P I / باشد P L I بود M / والسلام M – P L I اين نامه در نسخه هاى P L I بدينجا پايان يافته است . و پنجاه سطر باقى ، باتك نسخهٔ b 109 M تصحيح شده است / 15 – 19 قالت . . . بودن P L I – M .

چه‌توان کرد ! که دست‌و پای آن جوان‌مرد محکم ببستندو به دریاش انداختند ، پس گفتند : زنهار ! واین بیت برحسبِ حال گفتند بیت :

اکنون که رُخَت زکویِ ما شد پُر گَرد
زینهـــار به‌هیچ گرد آلوده مَگرَد !

کاندر رَهِ عاشقی چنـــان بایـد مَرد
کـَز دریا خُشك آیدو زِدوزَخ سرد

شعر :

لَقد ذَلَّ حتی کادَ یرحمه العِدی وما الحبُّ یالمیاءَ الا کذالِکا

٦٦٩ــ روز وشب کاری ندارد إلا در دریایِ درد غوطه خوردن. وتسبیحِ جانش‌و ذکرِ دلش این بود که می گوید بیت :

من با دل‌و با یار نمی‌دانم راه
کس می نرهـــا ندم از این غم یك راه

کردم به‌دو دَستِ خویش این کارتباه
جانا چه کنم جز آنکه می گویم : آه

أگر خلایقِ أولین‌و آخرین از برایِ أو نوحه کننـــد هنوز چیزی در باید . شعر :

یارم بشد از دست دریغا یا را زان نوحه گران حاج باید مارا

در هر حرفی از این نوشته هزار هزار خروار درد است ، ندانم که این بیت کرا است . بیت :

1 - 19 چه . . . بیت PLI - M .

دل تنگ تراز دهانِ تنگ تو شدم
باریک‌تر از فسون‌و رنگِ تو شدم

بس رنجورَم‌و کس نیست که با او دَمی بزنم. چه توان کردو چه شاید کرد؟

فریاد ز تو دَردِ فراوان از تو
در بارگه میر رَوَم جامه‌دران از تو

۶۷۰ – اگر نه آنستی که ضعفِ بشریّت طاقتِ انتقام ندارد، تمام کردمی! لیکن مانع این است. شعر:

ونمّ السراج بانّا اجتمعنا   علی خلوة فقطعنا لسانه

بگویم ونترسم! ع: بازرگانی به بددلی نتوان کرد. إمّا هالك وإمّا مالك. پرسیده بودی ای جوان مرد که پردهٔ این نقط چه بود؟ ای برادر! دور در آی، لا بل نزدیك در آی تا درِ گوشَت گویم، «أو ألقی السمعَ وهو شهید». أگر چه لشکرگاهی از من شنوی، آن پرده را نقطه إینست که می‌گوید نظم:

در انجمنی نشسته دیـدم دوشش
نتوانستم گرفت در آغوشش
صد بوسه زدم بر رخِ عنـبر پوشش
یعنی که حدیث می‌کنم در گوشش

«ان في ذلك لذکری لِمَن کانَ له قلب». اللهم لاتؤاخذني بسوءِ أعمالي.

---

1 ـ 20 دل . . . أعمالي P L I ـ M / 5 فریاد زتو M فریاد از تو (ج 1 ص 285) / 12 ـ 13 ق 50 : 37 ك / 17 بررخ M (ج 1 ص 333) بزلف (تمهیدات ص 278) / 19 ق 50 : 37 ك .

لا هم ان اجرها عباد   کالناس طرف وهما بلاد

۶۷۱ – وقت تنگ است وانبساط نمی یارم کرد. دَعِ الشرّ یَعبُر. نفس دو بُوَد، نه همه بسط بُوَد. گاه گاه قبض نفس را ضرورت بود، چنانکه در وقتی بسط ضرورت حیات بود. گاه در نوشتن و گفتن گریزَم تا وجود بر نخیزد. گاه گاه، در گنگی و لالی، تا وجود درحمایتِ خاموشی بماند. والسلام. والحمد لله علی نعمائه. وصلی الله علی محمد وآله أجمعین.

1 - 6 لاهم . . . أجمعین PLI - M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۷۲ – سلام ودعا خویش از من برساند به‌خود ، وبداند که امروز قبل از زوال وبعد از صبح حرفکی نوشتم بدان دوستِ عزیز اطال الله بقاه وسلك به سبیل السعادة الدینیة بر دست بوطاهر رفیق بدل . وچون از زیارت با زگشتم دهخدا فخر آور منتظرِ آن بود که مکتوبی أز آنِ من با او بود . با مداد در آن مکتوب طرفه نکته‌ای نوشتم . ووقت نبود که حقِ آن بگذارم. مختصر برآوردم . وآن نکته آن است که مریدرا شرط آن است که حرکات‌و سکناتِ پیر را برمحكِ خود نزند که مرید محكِ پیر نتواند بود .

۶۷۳ – أی دوست ! نیکی وبدیِ زر از محك معلوم توان کرد . أما نیکی‌و بدیِ محك از زر معلوم نتوان کرد ، چه آنرا خود محکی دیگر است . عمرِ خطاب اگر خود را برمحكِ بوبکر زدی روا بودی . أما أگر کمالِ بوبکر برمحكِ خود زدی خطا بودی . محكِ کمال دولت بوبکر جز کمال دولتِ محمدی نتواند بود . صورتِ همه چیزها اگر زشت‌و أگر خوب در آینه توان دید . أمّا صورتِ آینه که نیك بود یا بد در عالمی دیگر معلوم تواند کرد ، وآنرا خود آینهٔ دیگر است .

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M /
2 ـ 15 سلام . . . دید M ای برادر عزیز فراق هم بباید که محك است تا هر کسی عیار دوستی از نهاد خود باز گیرد . شعر :

ما كنت أعلم ما مقدار وصلكم — حتى هجرتم وبعض الهجر تأديب

P L I / (14 سطر آغاز این نامه از نسخه های P L I برداشته شده وبجای آن دو سطر بالا نهاده شده است که تکرار آغاز نامهٔ (108 چ) است که در ص 418 دیده می شود) .

* * * نامهٔ صدو دهم . P 73 b . M 113 . L 67 b . I 61 b * * *

٦٧٤ – والمقصود من هذا آنست که مَن أگر نویسم و أگر ننویسم و أگر رنجور باشم و متشکـّی و أگر شُکر کنم همه فی أوقاتِها ببایَد ، ولا مَزیدَ علیه بوَد . وتو دشوار بتوانی دانستن . تو آن تصرّف را که باشی ؟ باش تا مشرفانِ این مملکت‌را بینی ، آنگه مَعلوم شود تورا که شرطِ إشراف چیست و کرا مسلَّم بود. پنداری هرکسی را مسلَّم است که گوید فلان مرد نیك است یا بد ، وفلان کار طاعت است و فلان معصیت ؟ أرجو که بدین مقام تورا بینایی دَهَند ، وأگر نه أز گفتن و شنوُدن چه سود که تورا ذوق نیست ، آخر دانی که هرکه خواهـــد مشرف مملکت سلطان نتواند بود ، ونه وزیرو نه مستوفي . آن کسی وزیر بوَدو مُشرف و مُستوفی ، که سلطان او را نصب کندَ برای این کار . باش تا به‌بساط أزل تورا راه دهندَ، آنگه بدانی که وزیری کرا دادند، ومشرفی ومستوفی‌ای کرا، وسگ داری کرا وفراشی کرا. ولکلٍّ عَملِ رجالٌ.

٦٧٥ – هر کاری را شروط بسیار است ، ونه به‌گزاف بوَد ، چنانکه در مملکتِ سلطان ، امیر قزل مثلاً ، چندین هزار دینار اقطاع دارد بی هیچ استحقاقی . چون بساطِ عدل بگسترندو هرکسی با حدّ خود نشانند، بدانی که قزل کیست و کامل کی و عزیز کی ؟ اکنون همانست که در جاهلیّت جُهلا را بودي . ای عزیز ! کار قهر دیگر است و غَضب ، وکار عدل و استحقاق دیگر . وآنکه جماعتی قُطـّاع الطـّریق کاروان ببرند وچندین هزار دینارِ آن کاروان بر گیرند ، این کار دیگر بود . وآنکه هرکسی تایی

3 آن M أز PLI / را که M راه کی PLI / 6 یا PLI وفلان M / 7 مقام
PLI معانی M / شنودن PLI نوشتن M / 9 مستوفی PLI مستوفی تواند بود M /
کسی وزیر M گهی وزیر توانـــد PLI / 10 این M - PLI / ازل M اول PLI /
11 مشرفی PLI مشرفی کرا M / مستوفی ای PLI استیفا M / 12 فراشی کرا M
- PLI / 13 شروط PLI شرط M / 16 کی . . . کی LI که . . . که PM /
18 - 19 ببرند . . . کاروان M - PLI / 19 این . . . بود ML - PI .

نان جز باستحقاق و ملکیّت برندارند دیگر ، این جهان جهانی دیگر است وتو از این عالم به‌صد هزار فرسنگ دور .

۶۷۶ – در خانقاه می‌باشم وکافی الدوله وعمر را سلّمه الله شب و روز می بینم . فرزند احمد را حفظه الله می بینم . وأگر باز گشتن میسّر نشد مرحبا ، چون وقت آید مُیسّر أفتد « وما رَبُّكَ بِظلّامٍ للعبید » . أگر استحقاق آنت بودی که أز خدمتِ نزل به‌خدمتِ خدا پردازی راه گشاده است . ولیس علی بابِ الأزلِ بَوّابٌ إلّا آنکه ترا نباید که این همه موانع است . أرجو که تورا چیزی روی نماید وقتی ، تا بدانی که برهیچ نیستی ، یا نه :

چون تو دوهزار عاشق أندر ماهی
می کشته شَود که بَر نیاید آهی

آسانست ایشان را ، أمّا تورا ندانم دشوار بود یا آسان . والسلام . والحمد لله ربّ العالمین وصلواته علی خیر خلقه محمد وآله أجمعین .

1 و M - P L I / 3 - 5 در . . . العبید P L I - M / 5 فصلت 41 - 46 ك / 7 همه M همه وقتی P L I / 8 نماید L ننماید P I نماند M / که P I - M L / یانه I یانه بیت P M یانه شعر L / 9 تو M L من (ص 132 و ج 1 ص 284) P I / 11 یا P L I اگر M / 11 - 12 والحمد . . . اجمعین M والحمد لله P - L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۷۷ – « إقترَبَ لِلنّاسِ حسابُهُم وَهُم في غَفلَةٍ مُعرِضون . ما يأتيهِم مِن ذِكرٍ مِن رَبِّهِم مُحدَثٍ إلّا استمعوه وَهم يَلعَبُون . لاهِيَةً قلوبُهُم » . أی دوست ! بدان وآگاه باش كه الموت أقربُ إلى أحَدِنا مِن شِراكِ نعلِهِ . هر آن روزی كه از تو بگذشت ، هرگز آن را رجوع نبود . جهد كن تا خيری چون كنی ، وأز شری چون بپرهيزی . وچنانكه در دنيا نپسندی كه كاری كنی كه سببِ هلاكِ تو بود در دين . أگر ايمان داری بهقولِ خداو رسول ، هم مپسند . « ولا تلقوا بِأيدِيَكُم إلى التَّهلُكَةِ » در دينو دنياست .

۶۷۸ – أگر ايمان نداری بدانچه شنيدهای أز امورِ آخرت ، پس در جوالِ غرور مباش ! ونيك بينديش با خود كه اگر بوالبركاتِ جهود ، يا فلان ترسا مثلا ، واتو گويد : فلان چيز مخور كه تورا زيان دارد ! ايشان را فرمان بری يا نه . پس با خود گو كه صدو بيستو چهار هزار پيغمبرِ مرسلو نبی با تو گفتند كه حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئة . چرا فرمان نكنی ؟ واگر

---

1 بسم . . . الرحيم P I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ۱۹ بسم . . الرحيم N / 2 – 4 الانبياء 21 : 1 – 2 ك / 5 روزی N M روز L – P I / آن را رجوع نبود P M L I رجوعش نبودی N / 6 جهد P M L I جهدی N / چون L N M L – P I / 7 بود P M L I باشد N / 8 مپسند P N I نپسند L نپسندی M / البقرة 2 : 195 م / 10 آخرت P M L I اخروی N / 11 ونيك بينديش P M L I نيكواندیش N / كه N تا M – P L I / 12 مثلا واتو N – P M L I / مخور . . . دارد N مخور دارد تر ازيان P M L I / 13 پيغمبر مرسل ونبی P M L I نبی ومرسل N / كه P M L I – N .

★ ★ ★ نامهٔ صدو يا زدهم . P 74 . N 19 . M 114 . L 68 . I 62 ★ ★ ★

گوید نفس تو که مرا حُبِّ دین بیش است از حبِّ دنیا ، گو : علامتِ حبِّ دین کو ؟ إنَّ المحبَّ لِمن یُحبُّ مُطیعٌ .

۶۷۹ – هَرگز خلاف سلطان که عاجز مثلك بود ، ولا یَملِكُ لنفسِهِ فضلاً عن غیرِهِ ، ضرّاً ولا نفعاً ولا موتاً ولا حیاةً ، نکنی. ودر روزی چندین بار در حَرکات و سَکنات ، معبود را خلاف کنی . این بجز نشان بی‌ایمانی دیگر چه بود ؟ « بَل قُلوبُهُم في غَمرةٍ مِن هـذا ولَهُم أعمالٌ مِن دُونِ ذلِكَ هُم لَها عامِلون » ، « رَضُوا بالحیاةِ الدُّنیا ، واطمأنُّوا بِها » ، « وَهُم عَنِ الآخِرَةِ هُم غافِلون » . آخر نمی‌شنوی أز قرآن که « وإنّي لَغفّارٌ لِمَن تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهتَدی » ، « إنَّ الانسانَ لَفي خُسرٍ إلّا الذین آمنوا وعملوا الصّالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصّبر » . تواصیِ به‌حق ندانم کر است !

۶۸۰ – هَر روز بامداد قرآن می‌خوانی ، مگر این فراموش کردی که رُبَّ تالٍ لِلقرآنِ والقرآنُ یَلعَنُهُ . تو که « ولا تَأکُلوا أموالَکُم بَینَکُم بالباطِلِ » . بر خوانی و شب و روز جز این کار نداری که أموال جهان که مُستَحقِّ آن فُقَرا و مساکین‌اندو دیگر مستحقّان . به‌قلم خویش بر ترکان قسمت کنی تا به‌لباس حرام و طعامِ حرام ، ومراکب و زر و سیم إلی سایر أبواب المحظورات خرج کنند « ولا تأکلوا » چون خوانی ؟ به‌جلال و قدرِ أو که والقرآنُ یَلعَنُهُ ، همان بود که « أبِاللهِ وَآیاتِهِ ورَسولِهِ کُنتُم تَستَهزِؤنَ » می خوانند . أنزِلَ القرآنُ لیُعمَلَ بِهِ فاتَّخَذتُم

---

1 مرا N – P M L I / علامت P N L I علامت در M / 3 مثلك N ملك P M L I /
4 ودر P L I در N M / 5 معبود P M L I او N / 6 – 7 المؤمنون 23 : 36 ك /
7 یونس 10 : 7 ك / 7 – 8 الروم 30 : 7 ك / 8 – 9 طه 20 : 82 ك / 9 – 10 العصر
103 : 2 – 3 ك / 10 تواصی به حق N تواصوا بالحق P L I – M / 12 می P M L I
– N / 13 – 14 البقرة 2 : 188 م / 14 بر P M L I – N / 15 اندو . . . مستحقان
N L ودیگر مساکین اند M اندو دیگر انکه مستحقان P I / 16 کنی P N L I کن M /
ومراکب P M L I مرکب N / 17 ابواب N M L اسباب P I / 18 – 19 التوبة 9 : 65 م /
19 می خوانند P M L I – N .

دراستـَه ُ عَمـَلاً . ای عزیز آنچه دَردِل دارَم نمی‌نویسم ، وإنکار که نویسم
چه تا کسی بُوَد که خریدار بود! أز زمین تا آسمان همه تا بان است . تو کجایی‌و
« کأیِّن من آیةٍ في السَّماواتِ والأرضِ یَمُرُّون عَلیَها وَهُم عَنهـا 3
مُعرِضون » . نَـبَّهَكَ اللهُ أيُّها الأخ وإیَّانا مِن رَقدَةِ الغافلين . والسَّلام .
والحمد لله رب العالمين . وصلواته على محمدٍ وآله .

1 دارم PMLI است N / وانگار که نویسم PMLI-N / 2 بود PMLI نبود N / تابان PI آیات NMI / 3 - 4 یوسف 12 : 105 ك / أیهـا الأخ PLI-NM / الغافلین والسلام PMLI الغفلة N / 5 والحمد . . . آله PNLI-M .

بسم الله الرحمن الرحیم

٦٨١ – آن روز که این حرفها نبشتم، وهو ضحو یَوم الجمعة سلخِ رمضان، عرفك الله وایانا برکته. شبِ شنبه نبشته ای از آن أجل کامل الدوله برادر عزیز رسیده بود، وبسی شادی حاصل شد أز آن. ونبشته بود که نبشته‌ای بیش نخواندم! ای سبحان الله العظیم! دَه نبشته تا این غایت، همه به‌غایت مستوفی فرستادم، ندانم که حال چون است. وأرجو که همه به‌وقت برسد.

٦٨٢ – جهد آن کند که خود را أز عَلایق دور کند، وروی با خود کند وبه یقین داند که به‌قدرِ آنکه أز خود تجاوز کند آن حدیث اورا مبذول خواهد بود «وكلُّ شيءٍ عندَهُ بِمقدارٍ»، «وما نُنزِّلُهُ إلَّا بِقَدَرٍ مَعلُومٍ». به‌قدر آنکه کسی روی در آفتاب دارد، آفتاب نیز روی با أو کند. وأگر چه آفتاب در حقِ خود مُتعالی صِفَت است، چون تو کار خود با او گذاری، أو بی زبانی نصیبِ تو أز خود بفرستَد. ومن آیاته الشّمس چه می‌شنوی «إنّما قولنا لشيءٍ إذا أرَدناهُ أن نَقولَ لهُ كُن فَيَكونُ». از چهارم آسمان بی زمانی کارِ خود بیك نقش نکند، تو مرد باش که این

---

1 بسم . . . الرحیم PI ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 ـ 7 آن . . . برسد M کامل الدوله سلام بخواند PLI / 8 وروی با خود کند M ـ PLI / 9 تجاوز PLI بذل M / 10 بود PI بودن ML / الرعد 13 : 8 م 10 ـ 11 الحجر 15 : 21 ك / 12 حق PLI ـ M / 13 خود ML ـ PI / بفرستد M بفرستد از آسمان چهارم PLI / 14 النحل 16 : 40 ك / قولنا (قرآن) امرنا PMLI / 15 از . . . این M ـ PLI .

* * * نامهٔ صدو دوازهم . P 75 . M 115 . L 69 . I 63 * * *

حدیث هیچ درنمی باید . در آن کوش که خود را أز دست علایق برهانی ودر گوشه‌ای بنشینی ، وجان خود را تربیت کنی و پرورش دهی ، پیش از آنکه خواهی ونتوانی .

۶۸۳ – در أخبارِ عیسی است : بحقٍ أقول لكَ یا عیسی ! لو رأت عیناكَ مَا أعدَدتُ لعبادِيَ الصالحین أرهقت نفسك . طرفه کاری است وطرفه تر آن که به‌شرح نیاید ، در آی مرد وار که أز نامردان هیچ نیاید ، وخود را بیدار کن وتکیه بر تغافل مزن . چه گویی « فاذکروني اذکرکم واشکرو لي » منتظر چه کاری ! مَکـّاسی خواهی کردن ؟ بیش أز این اندرز ؟ ذکرِ تو در « وَذَکَرَ اسمَ رَبِّه » برد ، پس « واذکر اسم ربّك » ، پس بدین مقام رسی که « واذکر ربّك في نفسك » ، پس « واذکروا الله » . در ذِکر جسمی بدانی که « ذکراً کثیراً » آن بود که به‌همگَی ِ خود ذاکر باشی ، یك ذرّه أز نهادِ تو بَر سر نبود ، « فاذکروني » اینجا بود « قـابَ قـوسینِ أو أدنی » تا نرسی چه دانی ؟ هنوز در خانهٔ بشریّت مقیمی « ومن یخرج من بیته » شرط کا راست ، نه أز همدان به تبریز ، که این به‌کار نیاید ، از قرآن بشنو ! « لا یغرنـّك تَقلـّبُ الذینَ کـَفَروا في البلاد » بچه کار آید سفرِ ظاهر « متاع الدنیا

1 حدیث . . . باید M ـ P L I / 2 تربیت کنی‌و P L I ـ M / 4 بحق P L I نحن M / 5 اعددت P L I اعددته M / الصالحین' M ـ P L I / ارهقت P L ارهفت M I / 6 آن که P L I آنست که M / نامردان P L I مخنثان M / 7 البقرة 2 : 152 م / 8 کردن P L I کرد M / اندرز M اوزد P L I / در M ـ P L I / 9 الاعلی 87 : 15 ك / ربه M ـ P L I / الانسان 76 : 25 م / 10 الاعراف 7 : 205 ك / الانفال 8 : 45 م / 11 الاحزاب 33 : 41 م / خود P L I خودرا M / 12 النجم 53 : 9 ك / 13 النساء 4 : 100 م / 14 نه از M L نه P I / 14 ـ 15 آل عمران 3 : 196 م / 15 النساء 4 : 77 م .

قلیل»، همهٔ دنیا خود قلیل است، رَوِش در آن زمین به‌کار آید که «أرض الله واسعة» مارا به‌دعا یاد آر! والسلام. والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله.

1 النساء 4 : 77 م / 1 خود PLI-M / 1 ـ 2 النساء 4 : 97 م / 2 آر PLI دارد M / 2 ـ 3 والحمد . . . آله PLI-M .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٨٤ – قال الله تعالى لسيّد الاوّلين والآخرينَ « وما جَعَلنا لِبَشَرٍ مِن قَبلِكَ الخُلدَ . أفان مِتَّ فَهُم الخالدونَ » ، « كلُّ نَفسٍ ذائقَةُ الموتِ » آدمی را از بهر مرگ آفریده‌أند ، یا ابن آدم لِدْ للموتِ وابنِ للخرابِ . أگر در حیاتِ دنیوی چنان زِیَد که باید ، مَرگ أورا تحفه بودو شادی‌ای که بالایِ آن نداند ، و أگر والعیـــاذ بالله أز این قوم بود که « رَضُوا بالحیاة الدُّنیا واطمأنّوا بِها » مَرگ ، أورا عینِ شقاوت بوَد وحالی ، آتش فراقِ محبوبانِ دنیوی در جانِ أو آویزد .

٦٨٥ – ای دوست ! مَرگ فراموش مکن که تورا ومرا وهمهٔ جهانیان را مرگ ضرورت است . ولو جازَ الخلودَ لخلدَ رسولُ اللهِ – صلعم – ولكن لا بُدَّ للآدميِّ مِن الموتِ . ما را به دعا یاد دار . والسلام ! والحمد لله رب العالمین ، وصلى الله على خير خلقه محمد وآله أجمعين .

---

1 بسم . . . الرحيم I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه اليه بسم . . . الرحيم P / 2 لسيد ML سيد I يا سيد P / 2 – 3 الأنبياء 21 : 34 ك / 3 الأنبياء 21 : 35 ك / 6 كه PLI – M / 6 – 7 يونس 10 : 7 ك / 11 – 12 مارا . . . أجمعين PLI – M / در نسخه های گروه PLI دو سطر پایان نامهٔ 113 ودو سطر آغاز 114 را اندا خته و دونامه را به صورت یك نامه در آورده أند . اما من از نسخهٔ M پیروی کردم .

* * *نامهٔ صدو سیزدهم . P 76 a . M 116 . L 70 a · I 64 a * * *

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۸۶ – برادرِ أجل کامل الدولة اطال الله بقاه سلام بخواند . بدان ای عزیز که اگر تورا صلاح در رفتن بود ، به‌همدان مقیم نتوانی بودن . واگر تو را عمر در طلبِ دنیا خرج می باید کردن ، در طلبِ دین چون خرج شود . أمّا علی کلّ حال ، مرگ را فراموش مکن ! ودر حقّ درویشان به‌زبان‌و مال‌و جاه سعی می کن که أگر حرکت‌و سکنتِ تو همه بر وفقِ طاعت نبود ، باشد که یکی در میان ، بی تو قبول‌افتدو تورا آن بس . امسال اینجا بودی و بِه از این بایستی ، ولیکن این نهاده بودند .

دولت نتوان خرید جانا به‌درَم عاشق نتوان کرد کسی‌را به‌ستم

۶۸۷ – أگر رنجور گردی أولیتر آن بود که من تورا محابا کنم . من بآن کار آیم که آینهٔ بی مسامحتِ فرا رویِ کسی دارم ، وأگر نه ، همهٔ جهان را آستین فراخ است وطیلسان . در جوالِ غرور مَباش که النّاقِدُ بَصیرٌ . مَرا به‌دعا یاد دار ! باشد که از این ادبار پاره‌ای رهاای یابم ، به‌برکتِ همّتِ تو دوست . دل تنگ مدار که لن یغلب العُسرُ یُسرین ویقین دان که :

---

1 ـ 3 بسم . . . بودن PLI ـ M / 1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند بودن نامه ها) بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 4 کردن PLI کرد M / 5 درویشان M فقرا PLI / 6 تو PLI ـ M / 8 بودند I بودند شعر L بودند بیت PM / 10 آن PLI ـ M / 11 مسامحتی PLI مسامحت M / را M ـ PLI / 13 دار PLI دارد M / 14 مدار که M کی PLI / العسر یسرین ML العمرو بشرین PI / که I که شعر L که بیت PM .

* * نامهٔ صدو چهاردهم . P 76 b . M 117 . L 70 b . I 64 b * * *

هَر جا که رَوی ، دو گاو کارَندو خری

خواهی بەبلاساقون ، خوا هی بەهری

٦٨٨ - سلام عليك أيها الاخ ورحمته وبركاته ورأفته وتحيّاته .

جهدی کن بکمند باشد که بەجهد ، مرد باش وبهانه مطلب . والسلام . والحمد ربّ العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين .

2 بلاساقون M بلاساغون (معجم البلدان) نشابور P L I / 3 سلام . . . تحياته P L I – M / 4 کن بکمند M بکند P L I باشد P L I با شند M / باش M L I باشد P / 4 – 5 والحمد . . . الطاهرين P L I – M .

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم

٦٨٩ – برادرِ أعزّ ، أطالَ اللهُ بقاهُ في مَحابةٍ ، سلام بخواندو یقین داند که چون خلق حدیثِ خداو رسول در باقی نهاده‌أند ، حدیثِ دیگران کمتر در باقی نهند . أز مَحمدتِ ایشان چه نفع است ، یا أز ملامتِ ایشان چه ضر بود ؟ واگر کسی به‌عادت کند که به‌سبب گفتِ خلقَ رنجور شود ، أو را شب و روز جزغم نباید خوردن . خدای را نگه دارو بس ! یا موسی لو اجتمعَ أهلُ السَّماواتِ والأرض علی أن یَکیدوا عبداً وأنا لا أریدُ ذلك لا یجدوا إلیه سبیلاً . بدین قدر که عُمرِ آدمی است در دارِ فنا چه فریضه است که این همه غم خورَد ؟ وچرا غمِ آن نخوری که پس أز مَرگ با تو چه خطاب خواهد رفت ؟ وآن کس که أز قولِ روستایی یا عامی‌ای برنجد که به‌دست ایشان هیچ نفعی وضری نیست ، خدا ورسول را باید که هزار چندان تعظیم دارد. وخوفِ او حقیقت است وخوفِ خلق مجاز. أگر به‌خدا مشغول باشی أو تورا بس ، وأگر به‌خلق مَشغول باشی تورا بتو واگذارد. مَن عَمِلَ للآخِرة أصلح اللهُ آمورَ دنیاه « والذینَ قالَ لهم الناس إنَّ الناسَ قد جمعوا لکم فاخشَوهُم فزادَهُم إیماناً وقالوا حَسبُنا اللهُ ونِعمَ الوَکیل . فانقلبوا بنعمةٍ مِن اللهِ وفضلٍ لم یَمسَسهم سوءٌ واتَّبعوا رِضوانَ اللهِ واللهُ

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 2 برادر اعز P L I برادر م M / في M L - P I / 3 نهاده اند P L I نهادند M / 4 ملامت M L ملازمت I مذمت P / 5 بود M - P L I / کسی P L I کسی این M / 6 دار M L دارد P I / 9 غم آن M L آن غم P I / 11 نفعی و ضری P L I منفعتی ومضرتی M / 12 چندان M L چنان P I / اگر M L واگر P I / 13 باشی تو . . . گذارد P L I گردد تو . . . گذارند M / 14 - 16 آل عمران 3 : 173 - 175 م .

* * * نامهٔ صدو پانزدهم . P 77 . M 118 . L 71 . I 65 * * *

ذو فَضلٍ عظیم . إنما ذَٰلِکمُ الشَّیطانُ یُخوِّفُ أولیاءَهُ فَلا تَخافوُهُم وَخافونِ إن کنتُم مؤمنین » تورا بەخاصِ تو بیستدینار خرج است در سال ، چراغمِ دنیا تا بیست سالِ دیگر خوری ؟ آتش که بەزنو فرزند افتد در دنیا بهتر که بتوافتد ، پس أز مرگ .

۶۹۰ — إین حدیث بدان نوشتم که شنیدم که هرزەگویی هرزەای گفته واورا از آن بەرنج آورده است . همین ساعت بر خیزد ووضو تازه کندو بەزیارتِ فتحه رود ، وآنجا بگوید : خدایا شرّ خلق بگردان ! ومارا بەما وا مگذار ، وبەعادَت کن که هر گه که چنین هذیانی بەگوشِ تو رَسد ، همان ساعت وضو تازه کنی وبەزیارتِ فتحه روی وبگویی : اللّهُمَّ لا تشمِت بی أعدائي ورُدَّ کیدَهُم في نحورهم . والسّلام . والحمد لله رب العالمین .

1 ـ 2 آل عمران 3 : 175 م / دنیا M ـ P L I / سال دیگر L دیگر P I دینار بیش M / که M ـ P L I / 4 بهتر M L بهترك P I / 5 هرزه گویی هرزه ای M هرزه ای کسی P L I / است M ـ P L I / 7 وا M L ـ P I / 8 تازه M ـ P L I / 9 روی و بگویی P L I ودو بگوید M / 10 والحمد . . . العالمین M ـ P L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۹۱ – نوشتهٔ برادرم کامل الدّوله أطال الله بقاه رسید. وعتاب و عربدهٔ أو خواندم. بدان و آگاه باش که مرا با تو عزیز دل خوش است. اگر چه چون اینجا بودی نه چنان بود کارها که دلِ من خو است، أمّا و یأبی الله إلا ما یشاء. خَلق در قبضهٔ تقدیرِ مسخَّر اند «وما تشاؤون الّا ان یشاء الله» أگر چیزی رَوَد به‌خود باز گردد، یا خود مستحقّ آنست یا من ظلم و جورِ آن کنم. لا تبهرج فانّ الناقد بَصیرٌ. أگر کار با مَن است هرچه خواهی گوی و کن! و اگر نه که با خد است، أو خود هم نیکو داند، أگر بی إنصافی أز جانبِ من است خدای تعالی مرا به‌إنصاف آراسته کناد، و أگر أز جانبِ آن عزیز است اورا به‌خود بینا کناد. می پنداري که کارِ من مُهمل کاری است یا إتّفاقی؟ حاشا و کلا! با اهل عادت زندگانی کردن عالمی دیگر است، و با من زند گانی کردن دیگر، یقین دان که:

گر شیر شوی زدستِ ما جان نبری
تا آنچـه بگفته‌ای به‌پایان نبری

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 2 برادر م PLI – M / اطال . . . بقاه PLI – M / وعتاب PLI – M / 3 عزیز PLI – M / اگر PLI واگر M / 4 بودی نه چنان L – PMI / 5 الانسان 76 : 30 م / 6 یا خود M تا خود PLI / 7 آن کنم L کنم M آن PI / تبهرج MI تبرج PL / کن PMI بکن L / خود ML خدا PI / 11 کردن PMI گردد L / عالمی PLI – M / 11 – 12 است . . . دیگر PLI – M / 12 که I که شعر ML که بیت P / 14 بگفته PMI نگفته L / این بیت با مصراعهای پس و پیش در أسرار التوحید هست. ومصرعي از آن درج 1 ص 282 وتمهیدات ص 180 آمده است.

* * * نامهٔ صدو شانزدهم. P 78 . M 119 . L 72 . I 66 * * *

۶۹۲ – ومن حکم بر کسی نکنم اگر همگیِ دل‌و جانِ خود به‌من تسلیم کند، باشد که براو حکمی‌بکنم وأگر نه بدان مهملی نیست بحمد الله تا مرا باشی آنگه من خود تورا بوده ام. ومرا بودن نه به‌زبان است یا به‌قلم، من دانم که چون بود.

دیبا دانیم‌و بُردِ رازی دانیم ما عشقِ حقیقی‌و مجازی دانیم

ما را به‌دعا یاد دار! والسّلام. والحمد لله ربّ العالمین. وصلی الله علی محمد وآله.

2 حکمی PLI حکم M / مهملی PMI بهمگي L / 3 آنگه PLI-M/ 4 بود PI بود شعـ L بودن M / 5 دیبا PLI دنیا M ج 1 ص 46 / برد رازی ML بردرزی PI نرد بازی ج 1 ص 46 / 6 والحمد . . . العالمین PM-LI / 6-7 وصلی . . . آله PLI-M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۹۳ – الفقیر أولی بخرقته . ای عزیز عذرِ بسیار می‌خواهی . جوان‌مردا ! أگر تو سخنی رود در صورتِ واخواست ، آن نه واخواست است ، آن تنبیه است . تا نپنداری که آن قهر است که می‌رود که آن همه لطف است ، « عَسی أن تَکرَهوا شَیئاً و یجعلِ اللهُ فیهِ خیراً کثیراً » ، « لقَد کانَ في قِصَصِهِم عِبرةٌ لأولی الالباب » نوشته‌ای که مَن إینجا أولی ترم . ای عزیز ! أگر تورا همدان بِه بودی به‌موقانت نبردندی « ورَبُّكَ یَخلُقُ ما یَشاءُ و یَختارُ ما کان لهُم الخیَرَةُ » قول ابن مسعود – رض – مگر نشنیده‌ای : مَن رَضيَ بما نزَلَ مِن السماءِ إلی الأرضِ دَخَلَ الجنّةَ . واگر تورا إینجا خوشتر می آید فرَجَعَكَ اللهُ تعالی إليَّ سالماً ومعافیاً .

نگر که خشم نگیری‌و تنگ دِل نشَوی
که بختِ خُفتة زمان تاز مان شود بیدار

هر اینه نه همـــه ساله خفته باشد بَخت
هر اینه نه همـــه ساله بسته با شد کار

لا بأس زود آیی !

نومید مَشو ! مَگو که أمید نماند　　کس درغَمِ روز گار جاوید نماند

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 3 – 4 است آن تنبیه است P L I بود که آن تنبیه بود M / 5 النساء 4 : 19 م / 5 – 6 یوسف 12 : 111 ك / 7 موقانت P L I مرغابت M / 7 – 8 القصص 28 : 68 ك / 9 واگر M اگر P L I / 10 معافی L I معافیا P معافیا بیت M / 13 – 14 ساله . . . ساله P M I سال . . . سال L / 16 امید P M L I اومید ص 168 .

* * * I 67 . L 73 . M 120 . P 79 . تامهٔ صدو هفدهم * * *

خدای تعالی تیسیرِ أسبابِ رُجوع بکند «مِن حیثُ لا یَحتَسِب» اگر اعتراف بهعجز درست است . هذا مضی .

٦٩٤ – می نویسی : که من أحمقِ همدانی ! حاشا و کلا ، لغیرِهِ المثلُ السُّوء . أمّا أز آنجا که حقیقت است لا یَبلُغُ الرَّجُلُ حَقیقَةَ الایمان حَتّی لا یَری في النّاسِ أحمق ، اللّهمّ هذا أفضل ، قال الشّافعي – رض – : من طابت رائحته زاد عـقلُـهُ . زیرا که زیادتِ عَقل أز زیادتِ علوم بود چنانکه زیادتِ جسم أز زیادتِ غذایِ موافق بُوَد ، والعلمُ غذاءُ العقلِ . وزیادتِ علوم أز فِکرِ صافیِ مُصیب بُوَد وصفایِ فکرو إصابَتِ نظر أز قوتِ دماغ بوَد . فهذا ما حَضَرني في معنی قوله : من طابت رائحته زاد عقله .

وإذا الحبیبُ أتی بذَنبٍ واحدٍ جاءَت مَحاسِنُه بألفِ شَفیع

٦٩٥ – وکلّ فتاةٍ بأبیها مُعجبةٌ . وقال اللهُ وُهوَ أفصَحُ العَالَمینَ «کلُّ حزبٍ بمَا لَدیهِم فرِحُونَ» شعر :

تعرَّضَ البَرقُ نجدِیاً فقُلتُ لهُ یا أیُّها البرقُ انـّی عَنكَ مشغولٌ

بادِل گفتم : که ای دلِ زرق فروش !
کم گرد بهگردِ عشق و باعشق مکوش !
نشنید نصیحتو بهمن بَرزَد دوش
تا لاجرَمش زَمانـه میمالـَد گوش

1 بکند L کند P نکند M I / 1 الطلاق 65 : 3 م / 4 است L - P M I / 5 هذا P L I - M / 6 طابت P I طاب M L / 7 طابت P طاب M L I / 10 عقله I عقله شعر M L عقله بیت P / 12 وهو M - P L I / 12 - 13 الروم 30 : 22 ك / 13 شعر M L بیت P - I / 15 بادل M L I بیت بادل P / این رباعي در تمهیدات ص 112 نیز آمده است .

او راما :

نا دم برو آن مــــه مست وهاموش

3 گرثم لافــين تنت در آئوش

بو هانم جشی بکوش دوات برم

اجی برقــال اجی زوارج باگوش

6 والسلام . والحمد لله رب العالمين .

---

1 اورا ما L أورامه ص 168 و 374 (لهجهٔ أوراماني) رباعي P ـ I M / 2 ـ 5 نادم . . . باگوش I L P ـ M / 2 نادم برو I L مادم بود P / 3 گرثم P L گرفتم I / تنت P L بنث I / آؤش L آوش P آغوش I / 4 بو هانم جشی L بو هاتم حبشی I بو هاتم جثي P / 6 والسلام . . . العالمين M ـ I L P .

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۹۶ – سلام می رسانم ودعا ، برادرِ أجل کامل الدّوله را أطال الله في عافية بقاه وَسلكَ به سبيلَ رِضاه في دينه ودنياه ، پیوسته دعا یاد می دارم . أرجو که مُستجاب بود . مُشتاقَم و عُذر میخواهم أز آن دوست ، که در عربده و سُخنِ درشت نوشتن تقصیر نمیرَود ، لا بأس .

إذا ذهَبَ العِتابُ فَلَيسَ وُدٌّ   ويَبقى الوُدُّ ما بَقِيَ العِتابُ

۶۹۷ – دَر عشق جَفا ببایدو وفا بباید تا عاشق پختهٔ قهرو لُطفِ معشوق گردد ، وأگر نه ، خام بودو أز او چیزی نخیزد . اگردُ شنامِ دوست بهْ أز آفرینِ دیگران ندانی ، هنوز از راهِ عشق بیخبری .

هجرانِ تو خوشتر از وفایِ دگران
مُنکر شُدَنَت به از رِضایِ دِگران

حدِ خود نگهدار ! وعلى كلِّ حال ، هرکه را بخرندو قبول کنند هرگز رد نکنند . أمّا بندهٔ مدبر مَباش ، که ولا تشتري العبدَ إلّا والعَصا مَعهُ . أگر تاج سلطنتی بَر سرِ تو نَهند ، تو می گو : نه منم ! وهیهات ! این دولت أز کجا آوردی ؟

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 2 را M – P L I / 3 عافیة M عافیته P L I / دارم P M I دارد L / 5 بأس I بأس شعر L M باس بیت P / 7 ووفا ببابد M – P L I / 8 بود P L I گردد M / 9 آفرین L I افریدن P نفرین M / خبری I خبری بیت P M L / 13 تشتری P L I یصح M / العصا P L I القضا M / 14 گو M گویی P L I / و M – P L I / 15 آوردی L I آوردی ع M اوردی مصراع P .

* * * نامهٔ صدو هجدهم . P 80 . M 121 . L 74 . I 68 * * *

مر جُغدان را نسازَد آبادانی

تمامیِ اِین گوش دار !

بفروخته‌ای یار بدین أرزانی !

مَن دانستم که تو نه بازرگانی

سودت نکند زر چه به‌غم أرزانی

روز عرفه بعد العصر مارا به‌دعا یاد دارد ، که قطعاً دعا قبول بود در آن ساعت . والسّلام والحمد لله رب العالمین .

---

1 ـ 2 مر . . . آبادانی . تمامی . . . دار P M I تمامی . . . دار . مر . . . آبادانی L / 2 دار P I دار شعر L کن بیت M / 3 یار M L درد P ـ I / 5 زرچه به غم L زرچو به‌غم M ارچه بغم I ازچه بغم P / 6 ـ 7 در آن ساعت P L I ـ M / 7 والحمد لله M P ـ L I / رب العالمین M ـ P L I .

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيمِ

۶۹۸ – این مکتوب شبِ شنبه نوشتم ، بعد العشاء الآخرة . از حالِ سلامت و کمالِ عافیت . ودی روز که غرهٔ محرم بود نوشته‌ای أز آن برادرِ عزیز کامل الدوله أطال الله بقاه ووفقه لمرضاته رسیده بود . ودر آنجا نوشته بود که عزم آمدن باطل شد ، ای دوست ! الخیرة فیما اختارَهُ اللهُ ، نَصبِ عینِ دار ! أمّا یك نکته یاد گیر : هرچه أز جناب أزل به‌خلق آید همه خیر و صلاح بود در وجود ، أمّا به‌نسبَت با کلِّ عالم نه به نسبت با کسی معیّن که کفرِ فرعون و نمرود خیرت و صلاح بود در وجود . أمّا به نسبت با ایشان سببِ شقاوتِ سرمدی بود ، والعیاذ باللهِ . أرجو که چون میسّر نشد باز گشتن ، پشت بدان کار آوردن خیرَت و صلاحِ آن دوست بود ، نه آن دیگری .

۶۹۹ – آدمیان دو گونه‌أند . قومی را فدایِ قومی کنند « وکذلِكَ جَعَلنا لِکلِّ نبيٍّ عدوّاً مِنَ المجرمینَ » کمالِ دولتِ مُحمَّدی آنگاه نثارِ قدمِ محمّد کنند که صد هزار مدبر أز بهرِ أو زُنّارِ گبرکی بر بندند . وقومی دیگررا در راهِ غیری خرج نکنند ، که « یحبُّهم ویُحبُّونَهُ » . همه أز بهرِ ایشان بود که « خَلقَ لَکُم ما في الأرضِ جمیعاً » . وایشان را أز بهرِ

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 2 ـ 3 این . . . که PLI ـ M / 3 بود M ـ PLI / نوشته ای PLI رقعه ای M / 4 عزیز PLI ـ M / أطال . . . بود M رسید PLI / 7کسی PLI کس M / 8 کفر PLI ـ M / خیرت MLI خیر P / 10 نشد PLI نشود M / خیرت MLI خیر P / 12 قومی کنند PLI تومی کنند M / 12 ـ 13 الفرقان 25 ـ 31 ك / 14 گبرکی ML گبری ای PI / 15 المائدة 5 : 54 م / 16 البقرة 2 : 29 م .

* * * نامهٔ صدو نوزدهم P 81 . M 122 . L 75 . I 69 * * *

أو، که « وَمَا خَلقت الجِنّ وَالانسَ إلّا لِيَعبُدونَ » . أرجو که آن دوست أز آن قوم نيست که عمرش خَرج می‌شود در صلاحِ ديگران .

۷۰۰ – نوشته بود که چيزی نوشتن در باقی نهادی ! ای دوست ! أگر تو مغناطيسی ، آهن خود تورانيك شناسد . چه می‌شنوی ؟ أرنيها تمرةً أركها مطرة . « فَلَمّا زَاغوا زَاغَ اللهُ قلوبَهُم » فَراموش مَکن ! « إنّ اللهَ لا يُغيّرُ ما بِقوم حتّى يُغَيّروا ما بأنفسِهِم » ياد دار ! وأگر بايست أز جناب تو دوست بود من خود نويسم ، أگر به‌هزار عبارت نويسم همه يکی بود . تابش آفتاب نه به‌علّت بوَد ، أمّا أز تو قبولِ آن حديث نيامد . ع : شه‌مات شُدن کارِ جوان‌مردان است . ألا فتَعَرضوا . شرطِ تو است ، که نفحاتِ ألطافِ أزلی را إنقطاع محال است ، مراو توراو زيدو عمرو راو ديگران‌را برابر تواند بود . أز دريا هر که آب خورد سير شود ، أمّا خوردَن بدو باز بسته أست . جهدِ آن کن که به‌خود مَشغول باشیو دِل خوش دار ، وَعربَده مکن ، وجفايی می کش که ترابه بوَد ، ويقين دان که أگر عزيز نبودی تورا أهل جَفا نديدندی . بار برقدرِ قوتِ عشق نَهند بر هرکسی « ولِكلٍّ درجاتٌ مِمّا عَمِلوا » آن بار که به‌قوّتِ عشق بو بکر می کشد ، عمر خطّاب نکشد آن بار . مارا به‌دعا ياد دار ! والسّلام . والحمد لله ربّ العالمين .

#

1 الذاريات 51 : 54 ك / 4 اركها PLI ادها M / 5 الصف 61 : 5 م / 5 - 6 الرعد 13 : 11 م / 7 جناب ML جانب PI / 8 ع : I - PML / 8 راو PLI - M / 11 از PLI - M / 13 جفايي PLI جفا M / 14 عزيز PLI عزيزي M / 15 الانعام 6 : 132 ك / 16 دار PLI دارد M / 17 والحمد . . . العالمين PLI - M .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٩٨ – بدان ای عزیزِ که کار به‌حساب است نه به گزاف، وتا سالکِ این نقطه را پی‌أفتد راهی دراز بباید رفت، واین حقایق را مصداق در کلامِ لم یزل، دَر «وَمَا أصابَکم مِن مُصیبة فبما کسَبَت أیدیکُم ویَعفُو عَن کثیر» می بایَد جُست تا خود کی بوَد که نقابِ عزّت أز جمالِ این نُقطه بَردارَند «وَمَا نُنزّلُهُ إلّا بِقَدَرٍ مَعلومٍ». وتا وقت نبوَد روی ننماید. وتا دادِ کار از نهادِ خود بندهد صاحبِ وقت نبوَد، در هر نفَسی صد هزار گونه مکر است. وآنکه أز شیطان نرست هنوز چه داند که مَکر چه بود «واللهُ خیرُ الماکرینَ». پیش پای نَهادنِ معشوق با عاشق دیگر است، و حسابِ نامردان دیگر.

٦٩٩ – إبلیس را تا بلعنَت کردند هرگز جمالِ مَعشوقانِ خود بدو ننمودند تا چشم بد به عینِ کمال نرسد. یا محمد «لیزلِقونَك بأبصارِهم» خالِ سیاه هم به‌دستِ إبلیس بَرروی محبوبِ لم یزل دیده‌ای. یا محمد! «وتخفي في نفسِكَ مَا اللهُ مُبدیهِ وتخشی النّاسَ واللهُ أحقُّ أن تخشاهُ». نا محرمان چه دانند که خال سیاه بر رویِ معشوق چه بود، محمّد از خلق نترسد که

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 3 افتد P L I نیفتد M / 4 – 5 الشوری 42 : 20 ك / 6 نقطه P L I نقط M / الحجر 15 : 21 ك / و تا P L I تا M / 7 هر L – P M I / 9 آل عمران 3 : 54 م والانفال 8 : 20 ك / 10 نامردان P L I مخنثان M / 11 خود P I – M L / 12 القلم 68 : 51 ك / 13 – 14 الاحزاب 33 : 37 م .

* * نامهٔ صدو بیستم . P 83 . M 126 . L 77 . I 71 * * *

قرآن گوید : « إِنَّ الَّذينَ يُبَلِّغونَ رِسالاتِ اللهِ وَيَخشَونَهُ ولا يَخشَونَ أحداً إِلّا اللهَ وَكَفى باللهِ حَسيباً » أز جبرئيل بپوشیدند تا گفت : « وَيَسفِكُ الدِّماءَ » . إبلیس إینجا چه کند « فَأَرَدتُ أَن أَعيبَها وَكانَ وَراءَهُم مَلِكٌ يَأخُذُ كُلَّ سَفينَةٍ غَصباً » . مقصود آنست که معشوق بر گذرد . والسلام . والحمد لله رب العالمین .

1 ـ 2 الأحزاب 33 : 39 م / 2 پوشیدند P M I پوشیدن L / 3 البقرة 2 : 30 م / 4 ـ 8 الکهف 18 : 79 ك / 4 معشوق M ـ P L I / 5 والحمد . . . العالمین ـ P L I .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

۷۰۰ – بدان ای دوست که هرچه با دوستانِ أو بود همه مَقبول بود أز همه ، أگر چه این کس‌را هرگز قبولِ طاعت نبود ، چون کار با دوستان أو بود مقبول بود همه . أگر کسی صَد هزار دینار به‌صدقه دهـد چنان نَبود که لقمه‌ای دَر دهنِ دوستی أز دوستانِ أو نهـد ، سَبَق دِرهم مائَةَ ألْفَ دِرهم که مصطفا – صلعم – گوید اینست ، لیکن قبول آن نوع طاعت که پای دوستی أز دوستانِ أو در میان بوَد ضرورت بود .

۷۰۱ – جوان‌مردا ! إطاعت کردن در کوفتَنی دان ، وقبول کردن درباز کردنی دان ! أگر کسی خواهد که سلطانی أز جملهٔ سلاطین بیند أگر از راهِ طفیلی یا کسی که مقبولِ سلطان است این کار طلب کند ، زود برآید . طاعتی که تو کنی طلبِ قُربَتِ سلطان بوَد به‌خود . وطاعتی که تو کنی وپای دوستی از دوستانِ أو در میـان بود طلب دیدنِ سلطان با طفیـلِ کسی از خاصـگیانِ أو . مصطفا – صلعم – حکایت کرد أز حق تعالی : من آذی وَلیاً لي فقَد بارَزَني بالمحاربة . أکنون أگر به‌خلافِ این بود ببین که تا چون برَد اندوه‌و شادی دوستانِ أو به‌هر ترازویی برنتوان

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم وبه نستعین M L ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 4 همه M – P L I / 6 گوید P L I گفت M / 6 – 7 آن نوع عاطت M از نوعی طاعت است P L I / 8 إطاعت P M I طاعت L / 9 دان L – P M I / 11 – 12 بخود . . . سلطان M – P L I / 15 تا P L I – M / به هر P L I – M .

* * * نامهٔ صدو بیست ویکم . P 84 . M 128 . L 78 . I 72 * * *

سخت . مصطفا – صلعم – می گوید : إنَّ الله تعالی شرَّف الکعبةَ وعظَّمَهَا ونَسبَهَا إلی نَفسِه ولو أنَّ رَجلاً هَدَّمها حَجراً حجراً ثُمَّ أحرَقَهَا بالنَّارِ لَما بَلَغَ جُرمُهُ جُرمَ مَن استَخفَّ بِوَليٍّ مِن أولیاء الله . این عظیم مَنقبَتی است که تو از دوستانِ او کسی را بشناسی یا بدانی یا ببینی . اگر تورا دردل دوستی از آنِ او درهمهٔ عمر یك لحظه جای بود تورا این دولت بس !

۷۰۲ – ای دوست ! در شبانه‌روزی سیصدو شست نظر به‌دلِ دوستانِ خود می کند . اگر تورا درد لی جای بوَد نظرِ او لابد بر تو آید .

یك نظر از یارو صد هزار سَعادت
مُنتظرَم تا که وَقتِ آن نظر آید

با داود – عم – گفت : یا داودُ ! أطلُبني عِندَ المُنکَسِرَةِ قُلوبُهُم لِذِکري . یا داود إذا رَأیتَ لي طالباً فکُن لهُ خادِماً . طالبان را این قدر است ، مطلوبان را حساب می کن ، رَزقَنَا الله وإیّانا هذهِ الدَّولَةِ .

۷۰۳ -- جوان‌مردا ! « فمَن یَعمل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یرَهُ » با دِلهای آشنایان عَظیم غمزه دارد « یا بُنيَّ إنها إن تكُ مِثقالَ حَبَّةٍ مِن خَردل فَتَکُن في صَخرَةٍ أو في السَّماواتِ أو في الأرضِ یَأتِ بِها اللهُ » . بس دِلها که به‌غارتِ خود بداد . ای عزیز ! این عالمی عجب است . اگر به‌ذوق اینجا رسی بدانی که مصطفا – صلعم – چرا گوید : أوتیتُ القُرآنَ ومِثلَهُ معَهُ .

4 بشنامی PLI نشنامی M / 6 تو . . . دولت M این دولتت PLI / 8 می M - PLI / اولابد بر ML اولا مدبر PI / آید I آید بیت PM اید شعر L / 9 یار PMLI دوست (ص 368 و 42) / 11 - 12 اطلبني . . . داود I PM - L / 14 زلزلة 99 : 7 م / 15 آشنایان PLI ایشان M / یا بني M - PLI / 15 - 16 لقمان 31 : 16 ك / 16 بس ML پس PI / 17 که M - PLI / اگر M که PLI .

٧٠٤ ـ أگر مَعشوقی نامهٔ عاشِق خواند ، همان معنی که دیگران فهم کنند از آن، أورا فَهم أفتد ؟ بل که در هر کلمه‌ای أورا نصیبی دیگر باشد که بیگانگان را نباشد، لا بل أگر دو کس این نوشتهٔ من بر خوانند، معنیِ ظاهر هردو فهم کنند ، أمّا در هر کلمه سِرّی بوَد که با صاحبِ دِل غمزه دارد . بیگانگان را از آن چه سود ؟ « إنَّ في ذلكَ لَذكرَى لِمَن كانَ لهُ قلبٌ » . دِل طلب کن که تا تورا دل نبود هرگز غمزه هایِ جان رُبایِ قرآن تورا به‌غارت ندهد ، چون تورا دِل بوَد جمالِ قرآن خود بی‌حجاب ببینی ، آنگه ، مَن ذاقَ عَرفَ ، خود بدانی که چیست . مَقصود از این نوشته چیزی دیگر بود ، إبتدایِ سخن به‌حرفی کرده بودم که آن را به‌شرحی حاجت بود .

وانـّي لعبـدُ الضيفِ ما دام ثاوياً
وما فيَّ إلّا تلك من شيمةِ العبـد

والسلام والحمد لله رَبِّ العالمین وصلواته علی محمد وآله أجمعین .

1 ـ 2 عاشق PI عاشقی ML / از آن PLI ـ M / 4 هر PLI ـ M / کلمه M کلمهٔ PLI / 5 ـ 6 ق 50 : 37 ك / 8 ذاق PMI ذات L / 9 حرفی ML خرمی PI / 10 بود MI بود شعر L بود بیت P / 11 ما دام ثاویا PMLI من غیر ذلة (فرمنش از عیون الاخبار) / 13 والسلام . . . أجمعین PLI ـ M .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۰۵ – برادرِ أعز برهمهٔ دشمنان منصور باد . می‌خواهم که در شرحِ فاتحة الکتاب چیزی نویسم ، اما ویابی الله الا ما یشاء . یك نامه خود درین عذر نوشتم که آدمی مسخرِ تقدیر است به‌واسطهٔ اختیار، چنانکه آتش مسخر تقدیراست به‌واسطهٔ صفتی که دروست که بدان صفت مستعدِ إحراق آمد . وچون در مکتوبی چیزی مشتبه می‌ماند ، أز سرِ آن در نمی گذرم ، وهر روز چیزی دیگر نبشته میشود ، واز آنچه مقصود من می‌بود حین تناولت القلم هنوز چیزی ننوشته أم ، اما همه فائده است . وبعضی چیزها نوشته می‌شود که مرا أز آن اندیشه بود ، که نباید که مرا زیان دارد .

۷۰۶ – واز جملهٔ آن دیروز در دانستن تفضیل أنبیاء نکته‌ای چند نوشته أم . وامروز عزم می بود که آن نبشته باطل کنم ونفرستم . وبرادر مرا أعزه الله ممکن نیست که فهمش آنجا رسد ، ونه تقلیدِ مقلدانو نه مدعیان را در این راهیست . این اندیشهٔ کسی بود که روی در خداو رسول دارد . واین جز کسی فهم نکند که او را دردین خود با خداو رسول حسابی بود . واین از راهِ عقولِ عالمیان إدراك نتواند کرد . وچون سالك بدین عالم رسد

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند کردن نامه ها) بسم . . . الرحیم وبه نستعین
M ومن رسائله رحمه الله ه ه بسم . . . الرحیم N / 3 خود N – M / 4 – 5 بواسطهٔ
. . . صفت N بصفتی بدان که نار M / 6 مشتبه می ماند N نوشته می گردد M /
6 – 10 گذرم . . . تفضیل N توانم گذشت . دیروز درذات M / 11 می بود N آن داشتم
M / ونفرستم N – M / 12 فهمش M فهم N / تقلید M بقلت N / 12 – 13 ونه مدعیان
. . . بود M را بود این اندیشه تا دانی که اندیشه بود N / 14 خود M – N .

* * * نامهٔ صدو بیست‌و دوم . N 55 . M 129 * * *

مشرف شود بر عالمِ عقل‌و هرچه عقلای خلق راو حکمای جهان را مشکل‌و غامض نماید . او نیز چون اولیات ادراك کند که موسی مهتر بود یا عیسی یا خلیل یا آدم یا نوح – صلعم – .

۷۰۷ – وازین عالم بود که مردی نزدیك پیغمبر – صلعم – آمد از اهل جاهلیت ، و گفت : یا محمد ! أنشدك الله ، الله بعثك نبیاً ؟ قال رسول الله : والذي نفسي بیده، إنه بعثني نبیاً . فقال : صدقت وآمن به ! بیگانگان‌را از حدیثِ آشنایان چه خبر ؟

جوان‌مردا ! اگر کسی گوید که عیسی –عم– با قوم خویش گفت : ما أحسن ما جمعتم بین الماء والنار ! فقالوا له : زدنا یا روح الله ! فقال : أقلّوا من الارض کي لا یخرج عملکم یابساً . چه گویی شاید که ما به‌حکم آنکه تازی بدانیم درین معنی تصرف کنیم . هیهات ، هیهات . همهٔ خلاف عالمیان از آن خاست که نا أهلان در سخنِ رسیدگان تصرف کنند، تصرفاتِ فاسد، وبا شد که این مثـــال در حقِ عیسی آوردم کسی فهم نکندو نداند که این را معنی هست یا نه ؟

۷۰۸ – چیزی ظاهر بگویم : اگر کسی گوید که جهان صرف از وجوهِ ترکیب قضایایِ حملی منتج‌و باقی نا منتج ، چه گویی شاید که قومی که تازی دانند، چون تو برادرم مثلا که تازی دانی، گویی : من درین سخن تصرف کنم . آنها که این دانند درست میدانند که تو مخطی‌ای درین سخن . همچنین اگر

1 شود بر N گردد در M / 4 از M در N / نزدیك N نزد M / 5 محمد M رسول الله N / 5 – 6 قال . . . نبیا N – M / 8 که M – N / قوم خویش M قوی N / 9 اقلوا N ابدوا M / 10 یا بساً N یا بسان M / چه گویی شاید M گویی N / 11 در M شاید که در N / هیهات M – N / عالمیان M آدمیان N / 12 کنند N کردند M / 12 – 18 تصرفات . . . اگر N – M .

کسی به‌حکم آنکه تازی داند درین تصرف کند که أعرابی‌ای به‌نزدیك رسول ـ عم ـ آمدو گفت : انشدك الله ! الله بعثك نبياً ؟ آن قوم که به‌فهمِ این کلمات نرسیده‌أند میدانند که‌أو مخطی است. خواجه بوحامدِ غزالی ـ ره ـ در کتابی آورده است که بیشترِ ایمان عرب به‌تلقین بودی از ظنونِ غالب. واین اعرابی را به‌دلیل کرده است که گفت : أنشدك الله یا محمد ! . والمرء مخبوء تحت لسانه وقلمه .

۷۰۹ ـ أی دوست در سخنِ أنبیا نشاید که هیچ‌کس تصرف کند الّا کسانی که راهِ إیشان رفته باشند . ودر این خود هیچ تعجبی نیست ، در سخن شطرنجیان نشاید که هیچ‌کس تصرف کند الاکسانی که راهِ ایشان رفته باشند . عجبا از کاری که بدین روشنی پوئیده شد تا بدین حد خلق جهان همه ندانسته‌أند چون اینجا رسیدند که دانستنش در فهم بود بندانستند. ومن اینجا اشارت به‌عقلای ِجهان می کنم نه به‌أبلهان. حکما وعلمای عالم میدانند که در سخنِ اطبا نشاید که هیچ‌کس تصرف کند الا که راهِ ایشان رفته بود . وهمچنین میدانند که در سخنِ مهندسان‌و شطرنجیان نشاید که کسی تصرف کند ، الا که راهِ ایشان سلوك کرده بود .

۷۱۰ ـ چون به‌حدیثِ أنبیاو آخرت رسیدند که أهم المهمات بود این فراموش کردند ، واز همهٔ أبلهان أبله‌تر بودندو خود را مسلم داشتند که تصرف کنند در سخنِ ایشان ، واز خیالِ فاسد خالی نبودند زیرا که

1 کسی . . . کند که M ـ N / 3 نرسیده M رسیده N / بو حامد M امام حجة الاسلام N / 4 به تلقین M متلقی N / 6 وقلمه N ـ M / 7 ـ 8 نشاید . . . کسانی N کسی را تصرف نرسد الاکسی M / 8 باشند N بود M / 8 ـ 18 ودر این . . . زیرا که N ـ M .

می‌پنداشتند که إیشان در حکمتِ ریزهٔ خود از خداو آخرت چیزی بدانسته‌اند . پس از این خیال خود را مسلم داشتند که تصرف کنند در سخنِ أنبیا – عم – واین خیال فاسد است ، همچنانکه کسی را خیال بود که به‌حکم آنکه تازی داند ، گوید طب ونجوم تازی است ، ومن تازی دانم ، پس شاید که به‌علمِ خود در کتبِ ایشان تصرف کنم .

۷۱۱ – ای دوست ! این دخترك که به‌بغداد است و از خاطر خلق خبر میدهد هنوز سالکان اورا ننهند تا دانی ، واز راهِ أنبیاو أولیا هنوز جز به‌بدایتی نرسیده است ، وأز آنجا که این دخترکی است هنوز به‌هفتادو هشتاد سال ، ریاضتی بالغ می باید از دستِ پیری پخته‌و سالکی کرده‌و رسیده به‌حقیقتِ کار تا بداند که اورا نرسد که در سخنِ أنبیاو أولیا تصرف کند . به‌خدا یی ِ خداو به‌جلال قدرِ او که سالکانِ رسیده به‌لُجّهٔ کار ، هنوز این دخترك را جز مبتدی نبینند در راهِ خدا ، ولکن واماندهٔ در نقدِ خود . چنانکه کسی خواهد که علم آموزد تا درجهٔ غزالی کسب کند ، آنگاه اورا ابوجادی بر لوح نویسند ، بدان برشود ، وچنـــان خرم گردد که در آن بماند وهرگز هیچ دیگر نیاموزد . گو یی این کس را غزالی هیچ نهد در راهِ علم ؟ .

۷۱۲ – همچنین میدان که آنهـا که این راه خدا سلوك کردند چنانکه شرطِ آن بود ، دخترکِ بغدادی را همچنان دانندو بو بینند که غزالی راه این کودك را بینند که أبوجاد آموخته بود . وشیخ برکت – ره – که تو برادر از وسرو سِبلَت دیده‌ای از آن سالکان بود که قبل العشرین بر امثالِ این مطلع شده بود که دخترکِ بغدادی درآن وامانده است ، وپس از آن در گذشت‌و

---

1 می پنداشتند . . . در N جماعتی پنداشتند که به M / 2 – 3 پس . . . است N – M / 6 – 20 ای . . . گذشت و N – M .

تا هشتاد سالگی سلوك کرد . چه گویی ! آنکس که قبـل العشرین به چنین کالات پای وانیارد شاید که حکمای ِ عالم در سخن ِ أو تصرف کنند که بعد الثمانین گوید ؟ حاشا ! حکمای ِ عالم ازین شیخ هم چندین خبر دارند که جولاهان‌و کنّاسان از حکما ، لا بل خود نه بس فرق است که میان جولاهان‌و حکماست . حاصل ِ حکما خود پدید است که چیست . نظم :

نه در همه کلا ته بطی داری   من بار نامـهٔ تو زبر دارم

٧١٣ – أکنون سخن ِ أنبیا ـ عم ـ چنین بود که عذاب القبر ثلاثة أثلاث : ثلث من الغیبة وثلث من النمیمة وثلث من البول . حکیم اینجا چه تصرف کند ؟ وسالکان ِ پخته این تقسیم چنان دانند که حکیمان این که البرهان إما حملي وإما شرطي ، والشرطي إما متصل وإما منفصل . وبه‌حکم آنکه باوردی ـ ره ـ تازی نیکودانست گوید : من این بدانم که البرهان إما شرطی وإما حملي ، این سخن را حاصلی نبود اگر حکیمی گوید : عذاب القبر ثلاثة اثلاث ، طرفه سخنی است ، لا بل ازین طرفه تر سخنی هم بود سالکان‌را چنانکه گویند : إن المیت في قبره یسمع آذان المؤذن ما لم یطیّن قبره . حکیم را اینجا اگر خود ایمان بود این را هیچ معنی تواند بود از عجایب ِ جهان بود . ودر میان ِ حکما چنین کسی نادر بودو چون کبریت ِ أحمر .

٧١٤ – أی دوست از حکیم تا به‌إیمان راهی دوراست ، زیرا که عامی چون بشنود که المیّت یسمع الأذان ما لم یطیّن قبره . به‌همگی ِ خود ایمان آوردو

---

1 ـ 6 تا هشتاد . . . دارم N ـ M / 6 نه در همـه کلاته N نی در همه گلایه (ص 404) / 8 حکیم N حکمت M / 9 که حکیمان این M ـ N / 11 این بدانم N دانم M / 13 ـ 16 سخنی . . . أحمر N ـ M / 17 راهي M راه N / دور M دراز N / 18 چون M ـ N / آورد M ـ N .

تصدیقی کند. وحکیم چون این حدیث بشنود که «المیت یسمع الاذان» همه درونِ أو پراز چون‌و چرا بوده‌و باشد که إنکارو تکذیب بود. وحکیم أز فهمِ این حدیث همچنان بیگانه است که عامی من غیر فرق. اگر او منطق‌و هندسه میداند، بگذار تا میداند، عامی نیز جولاهی‌و صیاغت میداند، وهمچنانکه از علمِ حیاکت‌و صیاغت به‌فهمِ این حدیث نتوان رسید که «المیت یسمع الاذان»، همچنین از علمِ منطق‌و اقلیدس بدین حدیث نتوان رسید.

۷۱۵ – أکنون اگر حکیمی را إین ایمان بود که منطق‌و هندسه در راهِ خدا همچنانست که علمِ حیاکت وصیاغت، أگر این حکیم را در سلوكِ راهِ ایزدی رغبت بود ازو چیزی آید، وأگر نه قاطع الطریق در جیب داشتن، وخود را سالك الطریق نام نهادن کارکم آن باشد. به‌جلال قدرِ خدا که چون پیش شیخ برکت ـ ره ـ بنشستمی خود را أز جماعتی که برو سلام کردندی که قال یقول ندانستندی که چون بود، بسیار کمتر دید می، وخود چنان بودی، ومرا درین حال قدرت آن بود که «زبدة الحقایق» به‌دو سه روز تصنیف میکردم. که أکر حکیمی. به‌إنصاف آنرا مطالعه کندو تأملی صادق بکند در آن، بداند که آن واکفتِ حکما خود هیچ نسبتی ندارد. أما در جهان کس نیست که علم مطلوب أوست لذاته، بل همه‌علم را وسیلتِ مطلوبِ خود ساخته‌أند.

۷۱۶ – دریغا که مرم در بندِ آن نیستند که چیزی بدانند، بلکه دربندِ

---

1 تصدیقی کند M تصدیق بود N / که... الاذان M – N / 2 پراز M – N / بوده و M – N / 2 – 11 که... باشد M – N / 11 قدر M – N / 13 چون N چه M / 13 – 18 وخود... ساخته اند M – N / 19 دریغا که مردم N – M / نیستند N نیند M.

آنند که خلق در ایشان اعتقاد کنند که عالم‌اند. چون مال‌و جاه دست داد علم را فراموش کردند. وهر که مال‌و جاه که أز اسبابِ سعادتِ این جهان است أز علم دوست‌تر دارد که أز اسبابِ سعادتِ آن یکی جهان است، أورا خود مردم نتوانیم خواندن «أولئك كالأنعام بل هم أضل»، «يأكلونَ كما تأكل الأنعام» چه گویی آنکه نداند که پس أز مرگ کاری هست، گو: هرچه خواهی میدان، که آنچه می‌باید نمی داند. واگر کسی گوید: من میدانم که سعادتِ باقی هست، نشانش آن بود که عشری ازین سعی که در طلبِ سعادتِ فانی می کند، در طلبِ سعادتِ باقی کند. واگر گوید: علم خود عینِ سعادت است ومن حاصل کردم، اینجاست که راهِ خدا بر حکیم قطع می کند. أگر علم داشتی این خاطرش خود نبودی، ولیکن «ذلك مبلغهم من العلم».

۷۱۷ – بیماررا علم به‌صحت هست ولیکن اورا أز آن علم چه سود؟ ودرویش را علم به‌پاد شاهی هست ولیکن اورا ازین چه؟. واگر گرسنه‌را علم به‌شبع سیر کند یا تشنه‌را علم به‌آب سیر می کند، می‌دان که حکیم را نیز علم سود دارد، علی أنه مسلم نیست أورا که گوید: علم به‌سعادت‌و شقاوتِ آخرت حاصل کردم که درآن معنی اگر از تقلید به‌کلی دست بدارد هم متشکک شود. حکیم را از علم چه سود؟ که به‌مسامیرِ صفاتِ مذموم جانش برقالب دوخته‌أند. اگر بمیرد جانش از صفاتِ مذموم کی خلاص یابد؟ وتاخلاص نیابد در عذاب القبر بود. واوچه داند که عذاب القبرچیست؟. نامی شنوده است‌و مفهومش ندانسته. أگرنه، خواب‌و قرار ازو برمیدی.

---

1 خلق N ـ M / اعتقاد کنند N معتقد شوند M / 1 ـ 21 که عالم . . . برمیدی N والسلام والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله أجمعین M / در اینجا این نامه در مجموعهٔ M پایان یافته و ۳۱ سطر باقی مانده از روی تك نسخهٔ N چاپ می شود / 4 الأعراف 7 : 179 ك / 4 ـ 5 محمد 47 : 12 م / 11 النجم 53 : 30 ك .

۷۱۸ – امروز ندانم که چرا در دنبال این قوم افتادم . أما عذر نبشته‌أم که آدمی مسخر تقدیر است . وچنانکه قلم جزآن نتواند نبشت که إرادتِ کاتب بود در نظر عوام ، من نیز که کاتبم هم‌چون قلم در دستِ تقدیر ، آن توانم نبشت که مرادِ أوست ، وتورا این معانی کمتر به‌کار آید. اما باشد که این مکتوبات إیشانرا سود دارد. ونه هرچه مخروران را نشاید مرطوبان‌را نشاید. وعالم همه نه توای تا هرچه تورا به‌کار نیاید علی الاطلاق توان گفت : خود به‌هیچ کار نیاید. هر مرغی را قوتیست ، وحوصلۀ هر حیوانی خود قوتِ خود شناسد . واین قوم که این خوردند خود حوصلۀ إیشان گواهی دهد که این قوت منست .

تا توانی را حتکی أز مال‌و جاه‌و قلم‌و زبان می‌رسان که روز آید که نتوانی . والسلام .

1 – 10 امروز . . . : والسلام M – N .

بسم الله الرحمن الرحيم

٧١٩ – أخي وحبيبي وقرّة عيني ، أطال اللهُ بقاه وسَلكَ به سبيل السَّعادةِ القصوى ، مخصوص است بەدعاوثنا . سه چهار مكتوب رسيد ، ودر عربده كردن تقصير نمی كند رواست . نوشته بود كه شبو روز بەدعا مشغوليم وتورا أز ما ياد نيست ، مبارك سجلّى می كند بر آن كه أو را أز من يا دنيست . أى عزيزِ من ، سلكَ الله بِهِ سَبيلَ رِضاهُ ! نوشته بودى كه در أنواعِ رنجم ، أگر رنجى است كه توانی كه در آن نباشی كسبِ دستِ خود دان . والحرُّ يَكفيهِ الاشارَةُ واللهُ يُعينهُ على جواز هذهِ العَقبَةِ . واگر رنجى است كه تهمتِ كسبِ بشرى ندارد فَبَخٍ بخٍ ! إنَّ اللهَ يُحبُّ كُلَّ قَلبٍ حَزينٍ . المؤمنُ لا يَخلو من قِلَّةٍ أو ذلَّةٍ أو عِلَّةٍ .

٧٢٠ – « وما أصابكم من مُصيبَةٍ فَبِما كسَبَت أيديكم » إشارت دان بەأنواعى أز آن رنج كه تهمتِ اختيارِ بشريَّت دارد ، « ما أصاب من مصيبَةٍ في الأرض ولا في أنفسِكم إلاّ في كتابٍ مِن قبلُ أن نَبرأها » كنايتِ ازل دان از آن أنواع كه تهمتِ كسبِ بشرى ندارد . وهذهِ غَرفاتٌ مِن بحارِ لُجيَّةٍ . اگر مرد بدين بينـا شود كه بهانه واجانبِ خود نهادن چه نيكوكارى است ، دولتى عظيم أورا دست دهد ، جلالت چون خواهد كه اين دولت مصطفا را مَبذول دارد همه اين گويد : « قل ان ضللت فانّما

1 بسم . . . الرحيم I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه اليه بسم . . . الرحيم P / 4 نمی M مى P L I / آن L M آن اثنا P I / 8 على M L وعلى P I / واگر P L I اگر M / است L ـ P M I / 11 الشورى 42 : 30 ك / دان M L دان وان P I / 12 ـ 13 الحديد 57 : 22 م / 11 بشرى P L I بشريت M / 17 سبا 34 : 50 ك .

* * * نامهٔ صدو بيست وسوم . P 86 ، M 132 . L 80 . I 74 . * * *

أَضِلُّ عَلى نفسي وان اهتديت فبِما يُوحي إليَّ رَبِّي » ما أحسَنَ عالمٌ يتَجاهَلُ بينَ يَدى رَبِّه .

۷۲۱ – ابن یامین صفت باید بودن که راه مردان آن است . دانست که دزدی نکردو نگفت که نکردم . هم علمِ یوسف بهبرائتِ ساحتِ این بس است . ابن یامین را از خلق چه باك .

از حاکم أگر عالمیان بی خبرند أز عالم آن بس که تو حالم دانی

قدم بر بساط أدبِ عاشقی میدار تا معشوق علی الدّوام تورا بود . چه می شنوی ! مَن كانَ لله كانَ اللهُ لَهُ . « لقد كانَ في قِصَصِهِم عِبرَةٌ لِأولي الألبابِ » پنداری قِصّهٔ یوسف وبرادرانش سَمَر است ؟ حاشا ! در هر حرفی صد هزار هزار عبرت تعبیه است . رَزَقكَ اللهُ وإيّانا فَهمَ الكتابِ بِحقِّ مُحمّدٍ والأصحابِ . والسلام والحمد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله .

---

1 سباء 34 : 50 ك / 1 عالم M من عالم P L I / 3 آن M - P L I / 4 علم M L علوم P I / باك I باك بيت P M L / 6 از حالم اگر عالمیـــان P M L I و ص8 و 235 و ج 1 ص 128 گر عالمیان زحال من ص 190 / 8 - 9 یوسف 12 : 111 ك / 9 سمر M L افسانه (حاشیهٔ L) همو I سهو P / هر M L - P I / 10 هزار M - P L I / عبرت تعبیه M عبر معبا P L I / 11 بحق . . . الأصحاب M - P L I / 11 - 12 والسلام . . . وآله M - P L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۲۲ - الحمد لله علی کلّ حال . دیر گاه است تا چیزی ننوشته أم که آیندگان متعذراند ، وچنین دانم که أگر جوانبِ شوق از آن جانب چنان بودی که تا این غایت بود آیندگان همچنان پیاپی می آمدند که تا اکنون . ودانم که آن عزیز از این برنجد ، ولیکن هنوز این اولی‌تر که من مداهنه کرده باشم وحق دوستی وشَفَقت وُصحبت بجای نیاورده باشم . موانع این حدیث را أز جانبِ تو بوذ یا أز جانبِ من بود یا أز جهتِ تقدیر بود ، چنانکه من‌و تو درمیان نباشیم . وآنچه أز جانب من‌و تو بودهم از تقدیر بود ، ولیکن مراو تورا در آن دخلی عظیم بود ، هم چنان مثلا که وجودِ آسمان‌و زمین‌و آفتاب‌و ستاره أز تقدیر بود ولیکن بی من‌و تو . اما وجودِ این کلمات که بر این کاغذ است اگرچه از تقدیر است ، مرا در این میان دَخلی هست . « والله خلقکم وما تعلمون » .

۷۲۳ — موانع در این حدیث از آنجا که إنصاف است از تقدیر نبود ، که این موانع در راهِ مبتدیان کمتر آید وأز جانبِ من هم نبُوَد زیرا که نه مقتضایِ مقامِ تو است . اگر بی مسامَحت نویسم جز از جانبِ تو نبوَد .

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند کردن نامه ها) بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ٤٣ بسم . . . الرحیم N / 3 جوانب M حوادث N / 4 همچنان . . . آمدند M چنین آمد ندی N / 5 آن M أو N / 6 باشم M ـ N / این M ـ N / 7 من بود . . . تقدیر بود M من . . . تقد N / 9 عظیم M ـ N / چنان M چنانکه M / 10 از M ـ N / 11 در این M در N / 12 الصافات 37 : 76 ك / 14 این M ـ N جانب M جوانب N / 15 مقتضای M مقتضی N / جانب M جوانب N .

* * نامۀ صدو بیست‌و چهارم . N 43 . M 78 * * *

« إنَّ اللّهَ لا یغیّرُ ما بقومٍ حتی یُغیّروا ما بأنفسم » ، « فلما زاغوا أزاغ اللّه قلوبهم » . عالمِ « وما تشاؤون إلّا أن یشاء اللّه » دیگر است وعالمِ « فلما زاغوا أزاغ اللّه » دیگر . أز « هو الأوّلُ » نظر کردن دیگر بود تا به « هو الآخر » رسی . و در « هو الآخر » روشن کردن دیگر ، تا « هو الأوّل » تورا بخورد . در جهانی دیگر أفتادم واز مقصود خود با زماندم . ولیکن لا بأس ، باشد که من‌و تو در میان هردو طفیلِ جوان‌مردی دیگریم ، ومقصود حقیقی أو است ، وتقدیر این چنین مشعوذی بسیار دارد . ع : وکمْ سَترت حبّاً عَلی النّاسِ زینبٌ .

٧٢٤ – برادرانِ یوسف‌را مُسخّرو مقهور کند تا به‌سببِ حسدی که در ایشان پدید آورد آن چنان خطایی کنند . چه گویی عظیم‌تر ازاین خطایی‌و معصیتی ممکن بود که برادری نا بالغ را بی‌گناهی خون بریزندو پدری پیر پیغمبر را بدان حد برنجانند ، و با این همه گویند : « إنّ أبانا لفي ضلالٍ مبین » وباین بسنده نکنندو تمنّای آن کنند که « وتکونوا من بعده قوماً صالحینَ » . فریاد فریاد ! أز چنین بلعجبیها . پس بعد از چنین گناهی بدین عظیمي ، هزار هزار کیسه بردوزندو به‌آخر همه را نبوّت دهند ، وپدرِ پیر را بلای آسمان‌وزمین بر جان نهند تا پختهٔ درد گردد . ویوسف را چندین سال در بندِ بندگی وزندان بدارند . و زلیخارا مبتلایِ عشقِ أو کنند . وعجایبی که هرگز در نظرِ هیچ آفریده نگنجد . که اگردر مجلدها بیانِ آن کنم از آن عُشرِ معشاری گفته نیاید . پس به‌عاقبت « لا تثریب علیکم الیوم » پیدا گردد « فلما أن جاءَ البشیر ألقاه علی وجهه فارتدَّ بصیراً » خود‌را بر دیده همگنان جلوه دهد « ربِّ قد آتیتني من الملك » یوسف گوید .

1 الرعد 13 : 11 م / 1 ـ 2 الصف 61 : 5 م / 2 الانسان 76 : 20 م / 2 ـ 3 الصف 61 : 5 م / 3 و 4 الحدید 57 : 3 م / 10 از این M ـ N / 11 که M از این که N / بی گناهی M ـ N / 12 بدان حد M ـ N / 12 ـ 13 یوسف 12 : 8 ك / 13 ـ 14 یوسف 12 : 9 ك / 14 چنین M این N / بعد از چنین N از M / 15 کیسه N کار M / 15 ـ 17 دوزند . . . دهند . . . نهند . . . بدارند . . . کنند M دوزد . . . دهد . . . نهد . . . بدارد . . . کند N / 16 درد N ـ M / 19 عشر معشاری گفته M در باز گفتن N / 19 یوسف 12 : 92 ك / 20 یوسف 12 : 96 ك / 21 یوسف 12 : 101 ك .

۷۲۵ – « لَقد کانَ في يوسف وإخوتِهِ آياتٌ للسائلين » چه دانی که چیست « أحسن القصص » ؟ که داند شنیدو که یارست گفت؟ تو از قصهٔ یوسف افسانه‌ای دانی ، هم چنانکه أز قصه‌های دروغ . عَجباً لأهلِ الغفلة . تفصیل کل شيء در قصهٔ یوسف هر که نداند أورا هنوز دل نیست ، ومقصود از این آن است که به گناهی بدان بزرگی این همه تعبیه برسازند و « أحسن القصص » آنرا نام کنند ، چه عجب باشد که این چه می‌نویسم اگر چه از مقصود تو دوراست صاحبدلی را در آن قوتی نهاده‌اند أز آنجا که ظاهراست ، کاتب منم ، ومکتوب إلیه تویی . أما نبایـد ، که در درونِ پردهٔ غیب کاتب کسی دیگراست ومکتوب إلیه کسی دیگر . أز این مَعنی جبرئیل و میکائیل خبر ندارند ، من و تو که‌باشیم تاپی بریم .

۷۲۶ – أی عزیز ! كلي على الكلِ تلبيس بوجهينِ ، مرشدی گفته‌است که تُربَتَش به‌میانه است . أگر رسی زیارتش کن ومارا به‌دعا یاد دار ! وهم أو گفت :

كلامي فيـكِ تقديس وفكري فيك تهويس
فَـمَـن آدمُ لولاك ؟ ومَن في البين إبليس ؟
أنا كلك يا هـذا عـلى كليك تلبيس

أکنون مقصود باز نگر ، اگر گناهِ خود باز دانی تو مردی وأگر نه تورا همراهان بسیارند . چه گویی ؟ « ما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم ويعفو عن كثير » چه معنی دارد ؟ همه با تو حوالت کرد ، فبما كسبت أيديكم ،

---

1 یوسف 12 : 7 ك / 2 یوسف 12 : 3 ك / یا رست گفت M یارد نبشت N / 3 افسانه . . . همچنانکه . . . دروغ M همان أفسانه . . . که . . . دروغ کاراستی N / 4 هنوز M ـ N / و M ـ N / 5 به M ـ N / همه N ـ M / آنرا M ـ N / 6 این چه M این که N / 8 که . . . غیب M ـ N / 9 است M بود N / 10 تاپی بریم M ـ N / 11 کلی (اخبار الحلاج ص 76 عن طواسین) کل N M (تمهیدات . ص 252) / 12 که M ـ N / زیارتش N زیارت M / 13 گفت M گفته است N / 14 کلامی N M جحودی (اخبار الحلاج ص ۳۰) / فیك N (اخبار الحلاج) لك M / فکری فیك N عقلی فیك (اخبار الحلاج) ذکری لك M / 15 فمن آدم لولاك N فمن آدم لولائی M وما آدم الاك (اخبار الحلاج) / 16 أنا . . . یا هذا N لیا کلك هذا M ـ (أخبار الحلاج) علی . . . تلبیس N M ـ (اخبار الحلاج) / 17 باز M را N / مردی M مردهٔ N / 18 ـ 19 الشوری 42 : 30 ك .

پس بگوید در موصلِ این مفصل، و در محکمِ این متشابه که «ما أصاب من مصیبة في الأرض ولا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن نبرأها» إلا في كتاب، محکم است، فبما كسبت أيديكم، متشابه. «آيات محكمات وأخرُ متشابهات».

۷۲۷ – مقصود از این همه آن است که قربِ دوماه بود تا هیچ ننوشتم. گوییچه کردی که این حرمان برراهِ تو آمد و این همدانست. و تا نپنداری که تو مقصودی در این، که اگر طفیلی باشی هم بسیار باشی. جلالتِ لم یزل ولا یزال باکسانی که خود را در میانِ این کارِ أصلی دیدند، چنین خطاب کرد که بیت:

من در سَرِ کوی آستین جنبانم
تو پنداری که من تورا می‌خوانم
رو رو! غلطی که من تورا کی دانم
خود رسمِ من است کاستین جنبانم

یا موسی «وَکلَّمَ الله» دربند وجودِ تو نبود. ما از آن منزهیم که صفتِ مارا شرطی در باید. کلامنا أزَليٌّ. بلی، تو در «و کلّم الله» رسیدی، چون در او برسیدی. أما هرگز «کلّم الله» به‌وجودِ تو و وجودِ هیچ آفریده فرا نرسید. أو چون تو مستمع بسی یاد دارد. اما تو چون أو متکلم هرگز ندیدی.

۷۲۸ – هر ساعت می کوشم که آنچه می‌خواهم بنویسم، هم سخنی می‌آید که نه کارِ من است و نه کارِ تو، تو نیز گوش می‌دار! تا خود کی بود که

1 – 2 الحديد 57 : 22 م / 3 آل عمران 3 : 7 م / 4 بود M است N / 5 بر N به M / همدانست N همه نیست M / تا M – N / 6 تو N – M / طفیلی N طفیل M / باشی N بود M / 7 چنین N این M / 8 بیت M رباعیة له رحمه الله N / 11 روروز غلطی N نی‌نی رو رو M و ج 1 ص 303 و ج 2 ص 250 / 12 خود N و ج 1 ص 303 این M و ص 250 / 13 و کلم . . . در بند N در و کلم الله M / 13 و 14 و 15 النساء 4 : 164 م / 15 هیچ آفریده N کس M / 16 یاد M – N / 19 گوش N گوشی M .

تورا بشنوانند أز آن جنابِ « ولو عَلِمَ الله فیهم خیراً لأسمعهم » إسماعِ أو در نخواهد رسید ، أما إستماعِ تو أرجو که در رسد ، پس بدانی که « واستمع یوم یُنادِ المُنـادِ مِن مَکانٍ قریبٍ » چیست . أو نزدیك است « ونحن أقربُ إلیه من حبـل الورید » أما تو دوری « أولئك ینادون من مکانٍ بعید » بیت :

أی خورِ رنگین به‌تو من کی رسم ؟
خود که طمع در خورِ رنگین کند !

وتورا هرگز این استماع دست کی خواهد داد تا بدین دوری باشی . « وأنی لهم التناوش من مکان بعید ؟ » .

۷۲۹ — غفر الله لك أیها الأخ ما تَقـدَّم من ذنبك ومـا تأخر . چیزی دیگر می‌خواستم که در این نامه بنویسم . اما خواستِ اوراه برهمه خواستها بزده‌است . معذورم دار ! یا موسی ! تُریدُ، وأریدُ، ولا یکونُ إلّا ما أریدُ . أرجوا که از این نبشته آنچه مقصود است‌و تو در خواستی تورا وانمایـد . وما ذلك علی الله بعزیز . والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلی الله علی محمد وآله .

1 بشنوانند M بشنوانم N / الانفال 8 : 23 م / 2 ـ 3 ق. 50 : 41 ك / 3 ـ 7 چیست . . . کند M ـ N / 3 ـ 4 ق. 50 : 16 ك / 4 ـ 5 فصلت 41 : 44 ك / 8 ـ 9 وتورا . . . بعید N ـ M / 9 النساء 52 : 34 ك / 12 معذورم M معذور N / 13 مقصود . . . نماید M تورا در خوراست تورا وانمایم N / 14 والسلام . . . العالمین M ـ N .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۳۰ – برادرِ عزیز سلام بخواند . و آرزومَندی أز حَدِ وَصف گذشته دانَد . والقلوبُ تَتَقاضی والضَّمائر تتناجی ، خود مَعلوم است . جوان مردا ! غافِل مَباش أز کارِ خُود که غافِل بودن نـه کارِ مردان است . « وإنَّ کثیراً مِنَ النّاسِ عَن آیاتِنا لغافِلونَ » أز « قلیلٌ مِن عِبادی الشکورُ » باش ! . دامِ طَلب را علی الدَّوام نهاده دار ! که این ، تهمت اختیارِ بشری دارَد ، تا بوَد که روزی مُرغ عِشق دَر دامت افتد . واین در أفتادَن نه بهإختیار بوَد . ألّا فتعرَّضوا لَها ، دامِ طلب نهادن مأمور به است ، عسی أن یُدرِکَکُم ، مرغ دردام افتادن است . چون مُرغِ عشق در دام افتـاد ، لا تشقوا بعدها أبداً ، ضرورت بوَد خود . عاشِقان را بهتحقیق دان که بیمِ شقاوَت نبوَد ، چرا ؟ زیراکه آنکه أورا پرستدو أزو خواهد بود ، شقاوت آنجا چهکند . وهرکه نهعاشقِ أوست نهأورا پرستد ، عبد الدِّرهَم والدّینار بوَد ، « اتخذ إلهَهُ هَواهُ » عینِ شقاوت دگرچه بود که أزو واماند ؟ که « إنکم وَما تعبدُونَ من دُونِ اللهِ حصبُ جَهنَم » .

۷۳۱ – خلقِ جهان همه أهلِ غفلتاند إلا طالِبان . وطالِبان همه راهِ طلب گم کردهأند . پَس سلوکِ إیشان بی فایـده بوَد . آنها که سالِکانِ

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) المکتوب الرابع والخمسون K ومن رسائله ۷ ؛ رحمه الله بسم . . . الرحیم M / 2 – 3 وآرزو . . . داند N – K / 3 تتقاضا . . . تتناجی N تتشاهد K / 4 – 5 یونس 10 – 93 ك / 5 السباء 34 : 13 ك / 6 را N – K / 7 دامت K دام N / این N آن K / 7 – 8 افتاده . . . بود N – K / 9 یدرککم . . . است N یدرکهم K / 10 خود N حق K / به تحقیق دان N تحقیق بود K / 11 چرا . . . پرستد N زانکه اورا K / خواهد N – K / 12 اوست N – K / نه او N وهرکه نه او K / 12 – 13 الدرهم والدینار N الدراهم والدنانیر K / 13 الفرقان 25 : 43 ك / 13 – 14 دگر . . . که N بود ازو واما K / 14 الانبیاء 21 : 98 ك / 15 خلق جهان N – K / غفلت K علمت N / 15 ایشان K انسان N / آنها N آنجا K .

* * * نامهٔ صدو بیستو پنجم . N 47 . K 54 * * *

جادهٔ مُستقیم بوَدند همه را قَطع کردَند در راه، پس به‌مَقصد ومَقصود رَسیدند. آنها که به‌مَقصد رَسیدند نامِ همه در جَریدهٔ «یحبهم» به‌تفصیل بوَد ودَر جَریدهٔ «حمعسق» به‌جمله بوَد. اِین قوم که به‌عالمِ مُحبتّ رَسیدَند أز «کتِبَ في قلوبِهم الایمانُ» نصیبِ دلهایِ اِیشان این بوَد که:

خورشیدِ هر کسی چو شب أیَد فرو شوِد
خورشیدِ من برآید هَر شب، نمازِ شام

این بیت نقشِ جانِ اِیشان بوَد. سَرمایهٔ اِیشان شَب بوَد ودرسایهٔ شَب پرَوردهٔ وِصال‌و فِراق شُدند. أبیتُ عِندَ ربیّ، «أسری بِعبده لیلاً».

شَب خَلق بخسبَندو نخسبَد یارَت باشَد به‌طوافِ برزنُ وبازارَت
تا بهرِ شبی زحَسرتِ دیدارَت می مالد روی بَر دَرو دیوارَت

۷۳۲ — «قُل أرأیتم أن جعَلَ اللهُ لکمُ النَّهار سَرمداً إلی یومَ القیامةِ. من إلهٌ غیرَ اللهِ یأتیکم بلیلٍ تَسکنونَ فیهِ» تهدیدِ قرآن است باجانهای اِیشان ونهنکِ قهراست که هزار هزار جان در هر لحظه فرو می بَرد، وهَنوز «هل مِن مزید؟» می گویَد. مُحبان چون دراو نِگرند جُز اِین نگویَند که شعر:

عیّار نه‌ای که بی‌ستَم دَم نزَنی هَر روز هَزار کاروان کَم نزَنی
أی جانِ جهان همه جَهان گر خواهی بَرهم زَنی‌و دودیده بَرهم نزَنی

۷۳۳ — اِین جماعت را أهلِ محَبّت گویند. وأز هَزار هَزار مُحِب

---

1 ومقصود K بر N / 2 نام N ـ K / به تفصیل N متصل K / 3 بود این N این K / 4 المجادلة 58 : 22 م / 5 هر کسی N .ردمان K / 6 من N ما K / 7 سر مایه N سایه K / 8 وفراق N ـ K / أبیت N ـ K / الاسراء 17 : 1 ك / 9 ونخسبد یارت N ـ K / برزن (تصحیح) روزن N بردر K / 10 تا بهر شبی ز N ماهم شبی پر K / می . . . دیوارت N ـ K / 11 ـ 12 القصص 28 : 72 ك / 13 در K ـ N / می برد N برد K / 14 چون N خود K / جز . . شعر N واین بگویند بعبارتی K / 16 جان (تصحیح) جان‌و N K / 17 هزار K ـ N / محب N محبت K .

یکی را إستعدادِ مَعرِفت نبوَد . عارِفان عالمی دیگرند . أهـلِ روز عارفانند ، چنانکه أهلِ شب إیشان بودَند که اللیلُ رَسولي إلی المُحبّینَ ، والنَّهارُ رَسولی إلی العارِفین . « واللیلِ إذا یَغشی » قسَمی است که مُحبّان دانند . « والنهارِ إذا تجلَّی » عارِفان‌را بوَد . إین که « قُل أرأیتم أن جَعَلَ اللهُ عَلیکم النهارَ سرمداً » مُحِبّان را أگرچه تهدید بوَد ، عارِفان رامفَرِّحُ القلب است . می گویَد : اگر پیوسته شمارا باشم کسی چه توان کردَن ؟ من یأتیکُم بِلیلٍ ؟ نوش باد آن کسی را که گفت : لا یَکونُ الرَّجلُ فقیهاً حتی یَکونَ عِنده لِلقرآنِ وجوهٌ کثیرة ، إین بود که می روَد .

٧٣٤ – عارِفان مَگر اینجـا خورَند که « واللیلِ إذا سجی » ، « قُل أرأیتم إن جَعَلَ الله علیکم اللَّیلَ سَرمداً الی یومِ القیامة ، من له غیر الله یأتیکم بضیاءٍ » تسبیح جانِ عارفان همه إین بوَد که :

کاشکی أندر جهان شب نیستی   تامرا هجرانِ آن لَب نیستی

٧٣٥ – جوان مردا ! عارِف همه روز در آفتاب نظاره کند . آن نظارهٔ قَیّومِیَّت است که می گوید :

النَّاسُ في غفلاتهم   والدبُّ یرقُصُ في الجبَلِ .

مَساکین أهلِ غفلت چه دانند که أو چـه می کند وچه می گویَد . « قل انظروا مَاذا في السَّماواتِ وَالأرضِ » می‌نگرد ومی‌بیند ، وحوصله أز

1 روز N روزگار K / 2 عارفانند K عارفند N / که N – K / 3 اللیل 92 : 1 ک / 4 اللیل 92 : 2 ک / را بود N دانند K / 4 – 5 القصص 28 : 72 ک / 5 اگر چه N – K / بود N و K / 6 القلب N القلوب K / 6 – 7 می گوید . . . بلیل N – K / 7 کسی N کس K / 8 این . . . رود N – K / 9 – 11 عارفان . . . ضیاء N – K / 9 الضحی 93 : 2 ک / 9 – 10 القصص 28 : 71 ک / 11 جان N – K / همه N – K / که K که نظم N / 13 جوان مردا N – K / 14 گوید K کنند N / 16 چه دانند N ندانند K / وچه می گوید N – K / 17 یونس 10 : 101 ک .

قوت پُر می کند « قُل مَن یرزُقُکم مِنَ السَّماوات والأرضِ » ؟ و « في السماء رِزقُکم » می‌داند، و « وَرَزَقکُم مِن الطیّباتِ » می‌خورَد. چه گویی ؟ طیباتِ رِزق گوشتِ بریان‌و حلواو عسل بوَد ؟ اینِ رِزق، بوجهل بیش خورَد که بوبکر ! أفٍّ لأقوامٍ یَظنُّونَ ذلِك. اینِ رِزق، جُز أهلِ تقوا وایمان را نَبوَد. « ولو أنَّهم آمنوا واتَّقوا لَکفرنا عَنهم سیّئاتِهم ولأدخلناهُم جنّاتِ النَّعیم » ، « ولو أنَّ أهلَ القُری آمنوا واتقوا لَفتحنا عَلیهِم برکاتٍ مِنَ السماء والأرضِ » . ندانم بوبکر بیش خورد یا بولَهب.

۷۳۶ — ومِن آیاتِه الشمس والقمر. آفتاب أهلِ مَعرِفت‌را وماه أهلِ محبَّت‌را، چندان نظارهٔ جمالِ قیُّومیَّت بِکنند که نیست گردَند. أز قیُّوم به‌حی رَسند « حَیاة طیِّبة » نِثارِ قدمِ أو کنند، إین ساعَت « هُوَ الحیُّ لا إله إلّا هو » . چون عارِف با مَحبَّت أزاینجا باز گردَد، هَمه به‌عکس بوَد چنین بینَنـد که « الله لا إله إلا هُوَ الحیُّ القیّومُ » ، دیگراست و « هُوَ الحیُّ لا إله إلا هُو » دیگر.

۷۳۷ — خلقِ جَهان قرآن می‌خوانند ولیکن ندانم که چون می‌خوانند. أهل القرآن، أهل الله وخاصته، گویی که کدامَند ؟ با ری إین ظاهِراست که إقرء القرآن، ما نهاك فاذا لم ینهكَ فلستَ بقاریء. بازانك می‌خواند از رویِ ظاهر، لا بل رُبَّ تال للقرآن والقرآنُ یَلعَنُه. إین طرفه‌تر است که گویی مَتلوِ أو چیست ؟ ولا عِنِ أو کیست ؟ . لو ألقي المصحفُ في النّارِ لمـا

1 پر K برو N / السباء 34 : 24 ك / 1 و 2 الذاریات 51 : 22 ك / 2 الانفال 8 : 26 م والنحل 16 : 72 ك والغافر 40 : 64 ك / 3 وعسل K بعسل N / 4 اف N ـ K / تقوا . . . را N ایمان K / 5 ـ 6 المائدة 5 : 65 م / 6 ـ 7 الأعراف 7 : 96 ك / 7 ندانم N نداند K / 9 جمال قیومیت N قیومی K / بکننند . . . گردند N بکند . . . گردد K / از قیوم N واز قیومی K / 10 حی . . . طیبة N حیات طیبة رسد K / النحل 16 : 17 ك / 10 ـ 11 الغافر 40 : 65 ك / 11 عارف با محبت N ـ K / همه K ومه N / 12 چنین بیند N ـ K / البقرة 2 : 255 م وآل عمران 3 : 1 م / دیگر استو K لا اله إلا هو الحي القیوم N / 13 الغافر 40 : 65 ك / 14 می N ـ K / 15 که K ـ N / 16 اقرء N اقرؤا K / باز K واز N / خواند K خوانند N / 17 این K ـ N / 18 اوچیست N واجب K / لاعن أو N ـ عن K .

احترقَ . آنچه نسوزد لا عنِ أو است ، وآنچه کفار نیز بشنوند مَتلوِ أو است . « فأصمهم وأعمی أبصارَهُم » ، « أفلا یتدبَّرونَ القرآن » ، هَر که مؤمِن نیست ُقرآن هَرگز نشنود . « وما أنت بِمُسمعٍ من في القبُورِ » ، « ختمَ اللهُ علی قلوبهم وعلی سمعهم وَعلی أبصارِهِم غشاوةٌ » لعمری ! آن مُدبر هر روز ختمی دارَد وقرآن أورا َلعنَت می کندو می گوید : « وكأيِّن من آيـةٍ في السَّماواتِ والأرضِ يمرُّون عَليها وهُم عَنها مُعرِضونَ » .

٧٣٨ — أی مدبر ! مصطفا — صلعم — یكَ شب بسم الله الرحمان الرحیم را چندین کرت تکرار کرد ، وبه‌قولی بیست وأند بار ، چرا تکرار کرَد ؟ أگر قرُآن باین آسانی به‌سر می‌توان بُرد ، إسرفیـل یا روحِ أعظم ، ألفِ الله ، تا أوست إبتدا کرده‌است ، قیامَت بَرخیزَدو هَنوز به‌لام نرسیده باشد . قرآن چون عاشِقان خوانند چنین بوَد . قرآن إیشان را بخورد . وهَرگز تا قرآن بوده‌است ، أورا کس نتَوانست خوردَن وخواندَن . به کدام حوصله به‌حوصلهٔ حدثان ، قدم نوش توان کرد ؟ کلا وحاشا که « لو أنزلنا هَذا القرآن علی جبَلٍ لرأيته خاشِعاً متصدِّعاً مِن َخشيَةِ اللهِ » . أگر ذرّه‌ای أز صفاتِ جلالِ ما بَرعرش‌و کرسی تابَد همه َدر حال نیست گرَدد .

٧٣٩ — این نه بس بوَد که ُقرآن کسی را بخورَد ؟ طمعی دیگر می‌بایَد داشت ؟ دیدهٔ خفاش‌را مَنصب بیش از این باید که خودرا َدر جلالتِ آفتاب بازد ، رو بازی کـن ! که عاشِقی کار تو نیست . عجز آدمی وضعفِ بَشریَّت کجا َرسد ؟ جلالِ قرآن واصدو بیست وچَهار هَزار سَرور ، این

است و K سوزدو N / نیز N ـ K / 2 محمد 47 : 23 م / 2 النساء 4 : 82 م /
3 هرگز K ـ N / الفاطر 35 : 22 ك / 3 ـ 4 البقرة 2 : 7 م / 5 دارد K کند N /
5 ـ 6 یوسف 12 : 105 ك / ، ای مدبر N ـ K / 7 ـ 8 را . . . قولی K ـ N / 8 بار N
بار تکرار کرد K / تکرار کرد N ـ K / 9 آسانی N اسامی K / به سر می توان N توان
به سر K / 10 باشد K بود N / 11 ـ 12 قرآن بوده N أو K / 12 نتوانست خوردن K
نخورده است N / 13 قدم N ـ K / کلا وحاشا K ـ N / که N ـ K / 13 ـ 14 الحشر
59 : 21 م / 15 بر N در K / همه K هم N / گردد N شود K / 17 داشت K کرد N / منصب
N منقبت K / باید N بود K / 18 بازد N تارد K / 18 ـ 19 عجز . . . این N ـ K .

خِطاب کرد : ع : سَنگ أز برِ آبگینهٔ شامی دور ! غافِلان‌را چه قَدر بود ؟ . أو می گوید واعاشقانِ خود ، بیت :

گِردِ دَرِ ما چه گردی أی دیوانه ! مانا که تورا تَمام شُد پیمانه
چون می نَروی به‌عافیَت واخانه یا دَت نايد زِ شَمع وأز پروانه

وإیشان به‌زبان عِشق همه إین جواب دهند ، بیت :

أز تو بنگردم أر چه آزار آید پروانه به‌طَمْعِ نور در نار آید
ما عاشقِ توایم نه‌عاشقِ خود ، جان را چه خطر باشدو دل را چه محل ؟

۷۴۰ – زهی مَعاذِ جبل ، در نزع بود ، باری عظیم بروی نهادند ، وهر گاه که باخود آمدی گفتی که : اخنـق خنقتك فوعزتك انـَّك تعلمُ أن قلبي يُحِبُّكَ . چون حمال بوَد چندانکه خواهی بر گیرد. قوتِ «وحملناهم» چیست؟ متناهی است ؟ هر گز! « هو الذی یسیّرکم في البرّ والبحر » مانده نگردد .ع: گردون نکشد آنچه دلِ ما کشدا . « الله مولى الذين آمنوا ، وإنَّ الكافرينَ لا مولى لهُم » چه کنند ؟ لا جرم «وخلق الانسانُ ضعيفاً » هر که قوتِ أو از « وحملناهم » بود أو ضعیف نبود . وحملناهم آدمیانِ به‌حقیقت اند .

۷۴۱ – اگر فرزند نوح « ليس من أهلِكَ » بود ، کافران نیز ليسوا من أولاد آدم ، باشند . پس « ولقـد كرمنا بنى آدم وحملناهم في البر والبحر » نباشند . لا بل در آخر آیت إینست که « وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا » صِفتِ إیشان است . بوجهل نیزاز « وفضلناهم على كثير » چون بود ؟ کافر که گوید : « يا ليتني كنت تراباً » أز خاك کمتر بود ، أز « وفضلناهم على كثير » چون بود ؟ . همه در قرآن است « ما فرطنا في الكتاب من شيء » ولیکن

1 ـ 20 خطاب . . . لیکن N ـ K / 7 حال . . . محـــل N دل را چه خطر باشدو جان را چه محل (ص 121) / 11 یونس 10 : 22 ك / 12 ـ 13 محمد 47 : 11 م / 13 النساء 4 : 28 م / 14 الأسراء 17 : 70 ك / 15 هود 11 : 46 ك / 16 الاسراء 17 : 70 ك / 17 الاسراء 17 : 70 ك / 19 النبأ 78 : 40 ك / الاسراء 17 : 70 ك / 20 الانعام 6 : 8 ك .

مرد باید که بوی تواند برد. سمعی باید که بشنود. بصری باید که بیند. از «صمٌ بکمٌ عميٌ» چه‌آید؟ طورسینا، آنکه همچنان برپا است، مرد باید که چون موسی بود. «أم تحسبُ أن أکثرهم یسمعون أو یعقلون؟ ان هم إلا کالانعام». فرزند آدم را أنعام نتوان گفت هیچ گونه. در خفتن‌و خوردن برابراست، أما از آنجا که حقیقتِ کاراست بس مختلف اند. فضل العالمِ على العابدِ کفضلي على أدنى رجلٍ من أصحابي. برعابدان چندان فضل دارد، بر جاهلان‌و غافلان‌و کافران گویی چند فضل بود؟

٧٤٢ – خلق به‌تمنایِ فاسد قناعت کرده‌اندو به‌غروری راضی شده. «ولتعلمنَّ نبأه بعد حين». تو باری عزیزا خودرا واجو! تا خود از کدام قومی؟ أگر همت نداری که وامتبوعانِ وجود همکاسگی کنی، باری کم أز آن نبود که وا اتباع آنان باشی «فان لم یصبها وابلٌ فطلٌ» هرچه کم از این بود خود نبود وبه‌هزار درد، بین العالم والمتعلم في الأجرِ سواءٌ، ولا خيرَ في سائر الناس. أنبیاو أولیاو علما که ورثهٔ أنبیا باشند، متبوعانِ وجوداند. أنا ومن اتبعني، و «ممن خلقنا أمةٌ یهدون بالحقِ» إیشان باشند، ومتعلمان أتباع إیشان باشند. از کسی دیگر حدیث نخواهند کردن.

1 – 15 مرد . . . کردن K – N / 2 البقرة 2 : 18 م / 3 – 4 الفرقان 25 : 44 ك /
9 ص 38 : 88 ك / 11 البقرة 2 : 265 م / 14 الاعراف 7 : 181 ك .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۴۳ – ایزد تعالی صلاح دو جهانی به‌عاقبتِ او مقرون داراد . وشرِ نفسِ أورا أزوی مکفی گرداناد . گفته بودی که من سخنِ بلند فهم نمی کنم. چیزی نویسد که مرا نشاید . أولاً : این همه پست که می کنی . اگر نمی دانی که صلاح تو من بدانم بر تو غرامت است . واگر نمی دانی که شفقتِ من برنگاه داشت صلاحِ تو تمام است، هم برتو تاوان بُوَد . واگر می‌دانی که علم من به‌از علمِ تو است‌و شفقتِ من در حقِ تو تمام است ، پس تورا چرا کالمیّت بین یدی الغاسِلِ شرط نیست ؟ . أوّل بدان که این مکتوبات را مطالعت کردن اگرچه ندانی عظیم الجدوی بُوَد. وتابشی که از این به‌گوهرِ تو رسد ، تورا به‌روزگار دیده دهد که آن بتوانی دانستن .

۷۴۴ – وجهِ دوم: بدانکه چون تودر إرادت صادق باشی، خود روزگار آنچه صلاح وقتِ تو بود خود بر قلم راند . وباشد که تو ندانی که صلاحِ تو در چیست کارِ تو تسلیم است‌و بس ، ترا همین یك وظیفت است . باقی چون تو داد کار از نهادِ خود بدادی وظیفهٔ آن جانب است . أمّا کار در آن است که تو تسلیم به‌شرط بتوانی بود که تسلیم را راه دراز است . چون آن

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانندی نامه ها) المکتوب السابع والستون K ومن رسائله ۴۸ رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2 ـ 3 ایزد . . . گرداناد K ـ N / 3 ـ 11 گفته . . . دوم N بعد المقدمه K / 15 تسلیم N تسلیم تسلیم K / بتوانی بود که N نتوانی کرد K / را راه K را هی N .

* * نامهٔ صدو بیست‌و ششم N 48 . K 67 * * *

راه را سلوك کنی ، تسلیم روی ِجمالِ خود با تو نماید . آنگه چون به‌تسلیم رسیدی راهِ تو برسید ، راه معشوق در تو نماید. روشِ مریـدان تا آنگه بود که به‌تسلیمِ کلی رسیدند . وباقی روشِ پیران بود در مریدان .

٧٤٥ – أگر مورچه‌ای خواهـــد که مثلا از همدان به کعبه رود بروی سخت متعذر بود . أما أگر جهد کند تا خود را برپرِ کبوتری یا بازی بندد آن کبوتر به‌زودی این مورچه را به کعبه تواند رساند . راهِ مورچه چندان است که خودرا برپرِ کبوترجای سازد ، باقی نه راهِ أو است . یا داود! مَنْ طَلبنی وجَدَني . برتو بیش أزآن نیست که راهِ طلب روی ، تانامِ تو در جریدهٔ طالبان إثبــات کننده . چون طالِبِ حقیقی آمدی وجهِ آن خودباتوبود . « ولن تجِـدَ لسنـَّةِ اللهِ تحویلا » ، أمــا نپنداری که تسلیم کردن آسان کاری است ، هیهات ! تورا چندین سال هنوزخدمت کفشی می باید کردن تابدانی که حقیقتِ تسلیم چه بود ، آنگه راهِ آن بدانی که چون است ، آنگه سلوكِ این راه بکنی . چون سالك شدی باتو گویند :

انزل بمنزل زینبٍ وربابِ وارتع فهذا مرتع الأحباب

٧٤٦ – اما توهنوز از تسلیم نامی شنیده‌ای ومعنیِ آن عادتی دانی ، توأز کجاو تسلیم ازکجا ؟ بر پروانه آسان است که خودرا برآتش اندازد أماسوختن برآتش بود :

---

1 را K - N / 1 و 2 آنگه K آنگاه N / 2 نماید N نماند K / 3 رسیدند K برسد N / و N - K / پیران N بدان K / 4 مثلا N - K / 5 را K - N / یابازی N - K / بندد K محکم سازد N / 6 زودی N روزی K / تواند K - N / 7 پر N - K / سازد K کند N / 9 طالبان اثبات N طالب ثبت K / حقیقی K - N / وجه آن N وجدان K / 10 الفاطر 35 : 43 ك / 11 آسان کاری N ساز کار K / کفشی N کفش K / تسلیم K - N / 12 و 13 آنگه K آنگاه N / 12 آن N - K / 13 سالك شدی K سلوك کردی N / گویند K گوید N / 14 بمنزل زینب N (و ص 307 وزبدة الحقائق) منزل دعد K / فهذا K - N / 15 نامی N نام K / 16 پروانه N فراش K / 17 اما N الا K / بود K بود بیت N .

مردانه کسی باید کاید برِ ما   تومرد نه‌ای مگرد گردِ درِ ما
داری سرِ ما وگر نه دور از برِ ما   مادوست کُشیم‌و تو نداری سرِ ما
مارا خواهی تن به‌غمان اندرده   چون شیفتگان سر به‌جهان اندرده
دل پرخون کن‌و به‌دیدگان اندرده   وآنگه زپی دودیده جان أندرده

۷٤۷ – تاباتو ذره‌ای عادت پرستی هست حقیقتِ تسلیم روی باتونکند . تو آنگه نه‌مسلمانی، تو عادت پرستی . چون عمومِ جهودان‌و ترسایان . أگر تو بدانی که توراچه مي‌باید کرد آنگه بدایتِ توآن بود که زُنّارِ عادت بریدن گیری . وزنار گبرکی بگسلی . چون به‌روزگار زُنّارِ عادت بریده گردد ، تسلیم آنجاتواند بود ، باقی ؛ لیس التکحل في العینین کالکحل .

۷٤۸ – تاتوانی ازدست‌و زبان‌و قلم‌و جاه‌، مال چیزی می‌رسان . وعلی الخصوص به‌درویشان . ومُداراةُ الناسِ صَدقةٌ ، والکلمةُ الطیبةُ صدقةٌ ، یاد دار! وازراه هرچه بازپس کردی گِرد بهتر گرد . من استوی یوماه فهو مغبون. مکتوباتِ من تاتوانی مطالعه می کن وفرقی نیست میانِ آن سخن که فروتر است وبرتر است ، که همه أزیک معدن آمده است آن نیز که تو پنداری که دانی هم مدخول بود باش تاتوراذوقی راست پیداگردد، آنگاه برادراکِ توإعتماد بود . حالی خیری می کن ، وازشر دور می‌باش چندان که می‌توانی

۷٤۹ – ونوشته بودی که المکافات فی الطریقة واجبةٌ . أی دوست ! این غلط است، وکس نگفته است. وآنکه این گوید خطا گوید ، الا که چیزی

1 ـ 2 مردانه . . . سرِ ما N ـ K / 3 ـ 4 مارا . . . دیده گان اندرده K ـ N /
3 به غمان ص 361 بیغما K / 4 وآنگه . . . جان اندرده ص 361 ـ N K / 6 آنگه
K ـ N / أگر تو N اگر K / 7 ـ 8 بریدن گیری K ببری N / وزنار گبرکی بگسلی N
ـ K / 8 ـ 9 تواند بود باقی K توانی یافت N / 10 وجاه ومال N ـ K / رسان N رساند K /
12 ازراه N ـ K / گرد بهتر گرد K کرده بهتر N / 13 ـ 16 مکتوبات . . . بود N
ـ K / 16 دور می‌باش N پرهیز می کن K / 7 بودی N بودی نوشته بودی K /
18 گوید . . . گوید N گفت . . . گفت K .

دیگر خواهد که من پی نیفتم . من حیث الاصطلاح ، أگر به طریقت آن می خواهی که « وألَّوْا استقامُوا علی الطَّریقةِ لأسقیناهُم مَاءً غَدقاً » پس دراین طریقت مکافات واجب نیست . عیسی – عم – می گوید : من سَلَبَ إزارَكَ فاعطِهِ رِداءَكَ . ومَن ضَرَبَ خدَّكَ الأیمَنَ فحوّل إلیه خدَّكَ الأیسَرَ . لعمری خدایِ تعالی می گوید : « فمن اعتدَی عَلیکُم فاعتَدوا عَلیهِ بِمِثلِ ما اعتدی عَلیکُم » أمّا این أمرِ اباحت است نه أمرِ وجوب ، ندیدی که « فمن عفا وأصلَحَ فأجرُهُ عَلی اللهِ » و « أن تعفوا أقربُ للتقوی » و « الکاظمین الغیظ والعافین عنِ النّاس والله یحب المحسنین » وهمچنین می گوید : « وإن عاقَبتُم فعاقِبُوا بِمثلِ ما عُوقِبتُم بِهِ » أما تمامت این آیت بین ! « ولئن صبرتم لهو خیرٌ للصابرین » .

۷۵۰ – جوان مردا ! این نکته نیکو بدان که کس نداند ونگوید إلا من شاء الله. خدا می گوید : « إنّ الله یأمر بالعدلِ والاحسانِ » عدل این بود که حقِ خود بستانی . وإحسان آن بود که حقِ خود رهاکنی . اکنون مبتدی راکه در حظوظِ خودو درحدِ بشریت مانده بود ، وسعی کند درعمارتِ أسبابِ دنیا ، احسان بهتر است از عدل ؛ من سلب إزارك فادفع إلیه رداءَك خطابست وا أهلِ بدایت ، وهم چنین « فمن عفا وأصلح فاجرُ علی الله » ، « ولئن صبرتم لَهُو خیرٌ للصابرین » ، « والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس » أمّا منتهی راکه از حظوظِ خود برخاسته است ، عدل بهتر از إحسان است . وهذا له سرٌّ عجیب .

---

1 که K ـ N / نیفتم N نمی افتد K / به طریقت N طریق K / 2 الجن 72 : 16 ك / پس K ـ N / 5 ـ 6 البقرة 2 : 194 م / 7 الشوری 42 : 40 ك / 7 ـ 8 البقرة 2 : 237 م / 8 آل عمران 3 : 134 م / 9 می N ـ K / النحل 16 : 126 م / أما K ـ N / 10 این N ـ K / بین N ـ K / النحل 16 : 126 م / 11 نیکو بدان N می دان K / 11 ـ 12 کس . . . گوید N ـ K / 12 النحل 16 : 90 م / 13 خود بستانی N بستانی K / 14 در حق N حق K / مانده بودو N ـ K / 15 ـ 15 در عمارت . . . دنیا N ـ K / 15 از N که K / فارفع إلیه N فاعطه K / 16 الشوری 42 : 40 ك / 17 النحل 16 : 126 م / آل عمران 3 : 134 م / 18 که N که سر K / خود . . . است N بر خواست K / از احسان N ـ K .

۷۵۱ – جوان مردا ! نیکْ گوش دار ! اگر کسی ازتو إزار بستاند ظلمی بکرد . شکرانهٔ آنرا که تورا أز این ظلم نگاه داشت ردایِ خود نیز اندر میان نه ، وآن مردرا بحِل کن ! تانفسِ تو رام گردد وحظوظِ خود درمیان نهد . چون حظوظِ تو أزمیان برخاست ، نفسِ تو قوی گردد وتوراحکم روان گردد ، وتو صاحب‌دلِ روزگار گردی ، پس هر که إزارِ توبستاند روابود که با أو احسان کنیو ردایِ خود به‌وی دهی که تقدیرِ خود دادِ تو ازوی بخواهد وهیچ مسامحت نکند ، هم دردنیاوهم در عقبی . پس إحسان اینجا در عدل بود ، باید که تو إزارِ خود به نیکوتر وجهی ازوبازستانی واورا از بندِ تقدیرِ بی مسامحت بازرهانی ، چه چون تونه إزارِ خود می‌طلبی بلکه راحتِ أو می‌طلبی ، این هم إحسان بود .

۷۵۲ – أمّا باید که به‌چشمِ شَفَقَت در خلق نگاه کنی چون پدر مشفق برفرزندِ خود. چون بدین مقام رسیدی که الشفقة علی خلق الله، تورا روی نماید، لابد اینجا کودکْ را بباید زدن ، أگر نزنی جوربود نه إحسان وحقِ کودکْ راضایع کرده باشی . مقصود آن است که باعثِ تو برزدنِ کودکْ نه‌هواو غضبو حظِ نفسِ خود بود ، چون چنین بود أگر نزنی عاصی باشی نه‌محسن. یا محمد ! «واغلظ علیهم» ، یا داود ! بشّر الصدیقین وانذر العاصین . والظلم وضع الشيء في غیر موضعه . آنجا که عدل باید کرد أگر إحسان کنی ظلم بود به‌صورتِ إحسان . ظلم راصورتی هستو حقیقتی ، وإحسان را نیز هم چنین صورتی هستو حقیقتی گاه شیطان صورتِ إحسان واتونماید ، ودر آنجا

1 از تو ازار N ازاو تو K / 2 شکرانه آنرا که N انك K / نگاه داشت N برهاند K / 2 - 3 نیز اندرمیان N در K / 3 تو K - N / 4 تو ازمیان N از تو K / گردد N بود K / دل K - N / 6 او K وی N / 7 خود K - N / عقبی N آخرت K / 8 باید N - K / تر N ترین K / 9 بی مسامحت باز N وبی مسامحق به K / نه N - K / 10 هم N همه K / 12 بر N در K / که K - N / 13 اینجا N آنجا که K / اگر K گر N / وحق K وچون N / 15 غضب K شهوت N / خود K - N / نه محسن N - K / 16 التوبة 9 : 73 م والتحریم 66 : 9 م / الصدیقین وانذر العاصین (تصحیح) العاصین وانذر الصدیقین N المؤمنین وانذر الصدیقین K / 18 نیز K - N / 19 صورتي . . . حقیقتي N - K .

حقیقتِ ظلم تعبیه کرده بود . وگاه صورتِ ظلم در حقیقت إحسان ازمردانو پیران دروجود آید . عاقلان دانند که این إحسان است نه ظلم ، چون حجامت طفلِ رضیع راو ما نند آن .

۷۵۳ – اینجا بدانی که مصطفا – صلعم – چرا گوید : من کان منکم آمراً بالمعروفِ فلیکن أمره ذلك بمعروف . جوان مردا ! بسیار کسان پندارند که أمرِ معروف می کنند وایشان من حیث التحقیق عاصی باشند . أمرِ معروف ونهی منکر انبیـــارا مسلم بود که از حظوظِ خود برخاسته بودند ، آنگاه التعظیم لأمرِ الله والشفقة علی خلقِ الله ایشان را برآن دارد که نگذارند که دروجود چیزی ناشایسته رود ، هم تعظیماً لأمر الله وشفقة علی خلق الله . أمّا أبلهی که نه معروف شناسدونه منکر داند از سرِهوای نفسِ بشریتِ خود خواهد که خودرا أزکسی بهْ آورد ، بروی بهعبارتی غلیظ منکری بی معروف درکار کند تالاجرم درحقِ مأمور جز زیادتِ جُرأتی نبود . ودرحقِ آمِرجز عُجبی زشت حاصل نبود .

۷۵٤ – حِسبَت أنبیارا آمده استو علما را ، نه أهلِ عادت را میخواهم بلکه أن قوم را میخواهم که « وجعلنا منهم أئمة یهدون بأمرنا لما صبروا » یعنی که أز مخالفتِ شهواتو هواو حظوظِ نفس بِبُری « وکانوا بآیاتنا یوقنون » یعنی همهٔ کارهای ایشان ، ایشان را علی أتم الوجوه مکشوف شده بود . پس از

1 کرده K ـ N / وگاه K گاه N / از مردانو N بر مریدان از K / 3 مانند K امثالN / 4 گوید N گفت K / منکم N ـ K / 5 بمعروف N ـ K / کسان K کس N / 7 مسلم N ـ K / خود N نفس K / آنگاه N آنگه K / 9 شایسته K بایسته N / 10 ونه K نه N / هوای K هواو N / 10 ـ 11 بشریت . . . بروی N خویش به K / 11 منکری K منکر N / 12 بی معروف در K به معروف بر N / تا K ثمرهٔ آن N / زیادت جرأتی K حیوانی N / 13 زشت K بی N / نبود N نشود K / 14 آمده است N بود K / 15 بلکه . . . هم N ـ K / السجدة 32 : 24 ك / 16 که از K در N / هواو K ـ N / نفس K بشری N / ببری K ـ N / السجدة 32 : 24 ك / 17 ایشان N ـ K / شده بود N شود K .

سَرِ علمی به کمال و أز سَرِ شفقتی بر خلق بی باعثی بشری ارشادی کنند «ومِمن خلقنا أمة يهدون بالحق وبه يعدلون» همین بود تا دانی. اکنون مثل چنین است که المکافاةُ في الطبیعة واجبةٌ واین سخنِ حکمای متقدم است. ومعنیِ این مثل غامض است. وحالی کاغذ برسید، ورنه دراین میدان مجالِ سخن است، ونیکو مثلی است، یعنی درو جود، همه به‌میزان حق می‌رود. «وکل شيءٍ عنده بمقدار» «وما ننزّله إلا بِقَدَرٍ مَعلُومٍ» وبالعدلِ قامتِ السّماواتُ والأرضین.

۷۵۵ — اگر کس مثلا تورا برنجاند به‌زبان یا به‌فعل، وتو مکافات نکنی نه به‌زبان ونه به‌فعل، سُنّتِ أزلی چنان است که رَنجی به‌وی رسد ازجایِ دیگر. المکافات في الطبیعة واجبة، أي في طبیعة الوجودِ، واین همان است که «ولَن تَجِدَ لِسنة اللهِ تبدیلا» معنیِ واجب این بود که لا تبدیلَ لِکلماتِ اللهِ واینکه سنة الله می‌خوانیم همان معنی طبیعت است. وحالی بیش از این کاغذ نیست. أگر وقتی دیگر اتفاق افتد که واسَرِ إین سخن آیم، آنچه وقت املا کند نوشته شود إنشاء الله تعالی وحده. والسلام علی من اتبع الهدی وصلی الله علی نبیّه وعبده محمد وآله أجمعین.

---

1 از سر N – K / بر K به N / ارشادی N ارشاد K / کنند K کند N / 1 ـ 2 الاعراف 7 : 181 ك / 4 مثل . . . است N غامض K / 6 الرعد 13 ك 8 م / الحجر 15 : 21 ك / 7 الأرضین N الأرض K / 8 ـ 9 به زبان ... به فعل N وتو مکافات نکنی K / 11 الاحزاب 33 : 62 م / 12 می‌خوانیم N ـ K / 13 دیگر K ـ N / که . . . آیم N ـ K / 14 انشاء . . . وحده K ـ N / والسلام . . الهدی N ـ K / 15 وصلی . . . اجمعین K ـ N .

مجموعة (K = جار الله) در اینجا چنین پایان یافته است : تمت الرسالات والحمد لله وحده وصلی الله علی محمد وآله . وقع الفراغ من کتابتها غداة یوم الاثنین الثانی والعشرین من شهر ربیع الآخر من شهور سنة ثمان وستین وستمایة . کتبه العبد الضعیف الراجي رحمة ربه اللطیف خلیل . رحم الله من نظر فیها ودعا لکاتبها ولصاحبها بالخیر . والله ولي الاجابة والسلام .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۵۶ – بهترین چیزها شکر است مرخدای راکه دارندهٔ دوجهان است ودانندهٔ آشکارا ونهان است. پس درود بر مصطفا که سیّد ولدِ آدم است ورحمتِ این عالم وآن عالم است، وبراهل بیتش – عم – که نورِ شریعتِ محمّد – صلعم – أند. وأز جهتِ خدا منصورو مؤیداند.

۷۵۷ – أمّا بعد: بدان که چون أهلِ ضلالت بسیار گشته‌أند، واجب دیدم عنایت نمودن دربیانِ مذهبی که سلفِ صالح برآن بوده أند. وخواص‌و عوام را بدان اقتدا فرموده‌أند وکتابی کردم دراین معنی به‌تازی‌و «رسالتِ علائی» اش نام کردم از بهرخزانهٔ مولانا تاج الدّین علاء الدّوله. وچون ازآن کتاب بپرداختم، این رسالت را به‌پارسی ساختم ازبهر پادشاه زاده جمال الدّین شرف الدّوله عزّ نصره. واین کتاب رانام «رسالت جمالی» کردم، وتفصیلش درسه فصل یادکنم، ان شاء الله.

۷۵۸ – **فصل اوّل**: بدانکه مثال پیغمبران مثال طبیبان است، ومثالِ خلق بیماران، ومثالِ قرآن مثالِ خزانه. داروی همهٔ بیماران آنجا بوَد، وبرای این گفت حقّ تعالی: «وننزّلُ مِن القرآنِ ما هو شفاءٌ ورحمة للمؤمنین» وهمچنان که هرکسی که به‌طبیب ایمان ندارد وهمه چیزها گزانیده

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 7 – 8 وخواص . . . فرموده أند M – P L I / 7 – 12 دیدم . . . کردم . . . کردم . . . بپر داختم . . . ساختم . . . کردم . . . کنم P L I دیدیم . . . کردیم . . . کردیم . . . بپر داختیم . . . ساختیم . . . کردیم . . . کنیم M / 10 را M – P L I / 11 عز نصره M – P L I .

* * * نامهٔ صدو بیست‌و هفتم (رسالهٔ جمالی) P 52 . M 61 . L 55 a . I 40 * * *

خورد که طبیب أورا أزآن منـــع کند بیماری أو هر روز زیادت گردد ، همچنین کافران‌و فاسقان که به‌گفت أو – صلعم – کارنکنند وهرچه او گفت نکنند ، بیماری ایشان هرروز زیادت بوَد : وبرایِ این گفت « وأمّا الذین في قلوبهم مرضٌ فزادتهم رجساً إلی رجسهم » وجایی دیگر گفت : « في قـُلوبهم مرضٌ فـَزادَهم اللهُ مَرضاً » وچنانکه کسی که به‌طبیب ایمان دارد و گفتارِ أو کاربندد ، هرروز تن‌درست‌تر باشد ، وإیمانش به‌طبیب زیادت گردد .

٧٥٩ – همچنین مؤمنان که أز قولِ پیغمبران – صلعم – کار کنند ، ایمانشان هرروز به‌طبیب‌و دارو زیادت باشد . وبرایِ این گفت حقّ تعالی : « والذین اهتدوا زَادَهم هُدًی » . ودیگرجای گفت : « لِیَزدادوا إیماناً معَ إیمانِهم » . وچنانکه طبیب معالجتِ بیمار دَر خورِ بیماری کند ، بعضی را دارویِ تلخ فرماید وبعضی‌را دارویِ شیرین ، وبعضی‌را دارویِ اندك‌و بعضی رابسیار ، همچنین ایزد تعالی خطاب می کند با پیغمبر – صلعم – که « وأنذِرْ عَشیرَتكَ الأقرَبینَ » معنی آنست که باعلیِ بوطالِب – که سپهسالارِ دین است – سخن بی‌محابا گو ، وخبرش ده أز قـَهرو جـَبَروتِ ما ، وبگو : که « إنَّ اللهَ عزیزٌ ذو انتقامٍ » .

٧٦٠ – باز صُهیب‌و بلال که شکستـه دلان‌اند تقویت دِه به‌لطفِ مـا وبگو : که « إنَّ اللهَ عزیزٌ غفورٌ » . پس همچنین پیغامبر – صلعم – همین وصیّت می کند جماعتی را که میراث دارانِ أو أند از علما ، که « کَلـّموا النـّاسَ عَلی قدرِ عُقولِهم » ، یعنی أگر باکسی أز عالمِ خوف بایـــد گفت ،

2 گفت او P I گفتهٔ پیغمبران M L / 3 این I P M - L / 3 - 4 التوبة 9 : 125 م /
5 البقرة 2 : 10 م / 6 باشد P L I شود M / 9 - 10 محمد 47 : 17 م / 10 الفتح
98 : 4 م / 11 در خور بیماری P L I - M / را P L I در خور او M / 12 را داروی
شیرین L را شیرین M داروشیرین P I / داروی اندک P L I اندک M / 13 - 14 الشعراء
24 : 214 ك / 15 ما P L I - M / 15 - 16 ابراهیم 14 : 47 ك / 17 باز L بار M با
P I / دلان P L I - M / 18 عزیز غفور P I غفور رحیم M L .

أورا أز عالمِ رَجا مگویید ، که أورا هلاك كنید . وهمچنین باکسی که رجا براو غالب باشد ، أگر شماهم آن رجا باوی بگویید ، أورا هلاك کرده باشید . نه بینی که أگر کسی را سقمونیا باید داد ، أورا طباشیر دهند زیان دارد ؟ وگمان مَبر که این‌طامات بی‌معنی است که خلاصهٔ أوّلین‌و آخرین در نبوّت این است ، وبیشتر علمـا به‌علمِ نبوّت راه نبرند ، ونداننند که أفتیمون وأفیون در قرآن کجا باید جست . وهمانا گویی که این در قرآن کجا است ؟ وشرح کردن آن در قرآن روزگارِ دراز خواهد ، وخاطرِ همگنان رافهم نکند ، ولیکن در این آیت تأمّـل کن که « ما فرطنا في الکتاب من شيء » یعنی که هیچ چیز نیست که در قرآن یاد نکردم ، ولیکن ع : خورشید نه مجرم أر کسی بینانیست .

۷۶۱ – وأگر نه آن بودی که مَعجونهای رَنگارَنگ بودی در قرآن خدای تعالی نگفتی که « قل کـُلٌ یَعمَلُ عَلی شاکِلَتـِهِ » معنی آنست که هربیمار از آن معجون خورَد که پیغامبر – صلعم – فرماید که این وی‌را سود دارد . یکی این معجون خورد که « فاعـلم أنـّه لا إلهَ إلّا الله » ویکی این خورد که « واقیموا الصلاة وآتوا الزکاة » ویکی این خورَد که « اتـّقوا اللهَ وذَرُوا ما بَقيَ مِن الرِّبا » ویکی این خورَد که « أنظرُوا ماذا في السّماواتِ والأرضِ » ویکی این خورَد که « فاعتَبرُوا یا أولي الأبصارِ » وبیشتر قرآن همه شرحِ معجونها ومطبوخها وشربتهای بیماریِ مختلفِ خَلق است .

1 ـ 2 با . . . اگر شما P L I اگر . . . شما M / 2 براو P L I بودی M / اورا P L I که اووا M / 3 دهند P L I ندهند که اورا M / گویی که P L I که گویی M / 7 آن P L I ـ M / در از M ـ P L I / 8 ـ 9 الانعام 6 : 38 ك / 10 خورشید . . . ار P L I (و ص 411) خورشید چه جرم ار M / 11 ـ 18 که معجونها . . . است P M I ـ L (از اینجا تاپایان رسالهٔ جمالی وهشت نامه پس از آن تامیان نامهٔ (P 61 = 87 چ) از نسخهٔ L افتاده است . پیش گفتار بخش دوم ص 6 دیده شود / 11 معجونها P I معجزها M / 12 الأسراء 17 : 84 ك / 13 بیمار P I بیماری M / پیغامبر P I پیغمبرش M / 14 محمد 47 : 19 م / 14 معجون . . . این P I ـ M / 15 البقرة 2 : 43 م / 15 ـ 16 البقرة 2 : 278 م / 16 ـ 17 یونس 10 : 101 ك / 17 الحشر 59 : 2 م / 18 همه P I ـ M / ومطبوخها وشربتها P I ـ M / است M I است بیت P .

أوّل‌و آخرِ قرآن، زِ چه باآمدو سین؟ یَعنی أندر رهِ دین رَهبرِتان، قرآن بَس

۷۶۲ – وبه حقیقَت بدان که مردانِ مَرد که در علمهای دیگر هزار هزار مَنزل ببِرند در هرنفسی، چون دَر وادیِ علمِ نبوّت قدم زنند أز دشواریِ رَه سرگردان شوند.

آتش است این رَه أز آن أقدام سوزَد روزو شَب
جز به‌جان رفتن در این رَه یك قدم را یار نیست

پس کم از آن نباشد که إقتباسی کنی أز أنوارِ مشاعِلی که دَر موکِبِ أنبیا می‌فروزَند تاهَنجارِ رَه بیابیو گمراه نشوی.

۷۶۳ – **فصل دوم:** أز این جمله بدانی که بر پیغامبران‌و علما واجب است معالجت کردنِ بیماران، وهر کسی را درخورِ بیماریِ أو، علاج شاید کردن. وأگر عالمی درخود بیماری بیند، علاج به‌دارویی کند که جاهل رانشاید. وخواصّ را معالجتِ عوام واجب است. وچون أهلِ بِدعت بسیار گشتند، سلفِ صالح واجب دیدند اجماع کردن أز بهرِ عَوام بَراعتقادی که کس در آن طَعنی نکند، تا عوام فارغ دِل باشند. وممکن بود ایشان را، به‌صنعتی مشغول شدن که عمارتِ دنیا بدیشان باز بسته است، پس روزگارِ خویش درطلبِ علم صرف نتوانند کرد که اگر کسی در علم خوض کند، کمترین شرطی آن است که هیچ علاقه در باطن ندارد، بازن‌و فرزندو مادرو پدروچیزهای دیگر که قاطع طریقِ أو بود. پس بعداز این اگر پنجاه سال عِلم آموزَد بوَد که چیزی بداند، وأغلب آن بود که زندیقی بیرون آید.

---

1 ـ 19 اول . . . آید I M P ـ L / 1 شعر از سنائي است / 3 قدم I P قوت M / 4 شوند I شوند بیت P M / 5 اقدام M اقدم I P / سوزد I بسوزد P سرزد M / 6 رایار نیست M (هم وزن‌و قافیه باص 142)باریست بس I P / 7 پس M ـ I P / مشاعلی I P مشاعل M / 8 هنجارره I اینجاره P هنجارراه M / 9 بدانی I P بدانسق M / پیغابران I P پیغمبران M / 10 علاج I P معالجت M / 11 خود I P خویشتن M / علاج I P معالجت خود M / 12 عوام M عالم I P / وچون I P چون M / 14 کس در آن M کسی در او I P / 16 طلب M ـ I P / 17 است I P بود M / 18 پس I P ـ M .

ونَعوذُ باللهِ مِن ذلك . وأز هیبتِ اینِ صدمَت صدّیق أکبر همواره دردعا گفتی : اللّهمّ أرِنا الحقّ حقّاً ، وأرزقنا اتّباعَهُ . وأرِنا الباطِلَ باطلاً وأرزقنا اجتنابَهُ .

۷٦٤ – پس عَجَب أز عوام ، که هرگز یك ساعَت در طلبِ علم صرف نکرده با شَند ، وخویشتن رَا برَابَر کنَند باکسانی که روزو شب خونِ جگر خورَند ، ودرطلَبِ هر مسأله چندان رَنج کشَند که کوه أز آن بگدازد ، لا بَل که بر این اختصار نمی‌کنند وعلما راکافرو مُبتدع خوانند، وأهلِ علم در ایشان به‌چشمِ رحمت نگرند، وبه‌جوابِ ایشان مشغول نگردند، وزبانِ حال أز ایشان أز این معنی حکایت کند که :

فردا که بر منو تو وزد بادِ مهرگان
آنگه شود پدید که أز ما دو ، مَردکیست

۷٦٥ – **فصل سوم** : بدانکه کسانی که درکلام خوض کردند ، مثالِ ایشان مثال بیمارانی بود که علّت ایشان به‌داروی حلالِ صِحّت نمی‌پذیرفت پس معالجت کردنِ ایشان به‌داروی حَرام به‌حکمِ ضرورت حَلال بود ، ودر شرع خمر حرام است ، ولیکن أگر بیماری بوَد که طبیبان گویند : شفایِ این در خمر خوردن است واگر خمر نخورد بمیرد ، قطعاً أو را خمر حلال بود به‌إجماع همهٔ علمایِ دین . لا بل أگر نخورد عاصی بود ، هم چنان که کسی بی این ضرورت خورد . وهم چنین گوشتِ خوكو مُردار حرام است ، ولیکن به‌وقتِ ضَرورَت مُباح بود ، هم چنین روا نبوَد که کسی کَلام خواند إلّا

1 ـ 19 ونعوذ . . . الا L ـ P M I / 1 ونعوذ P I نعوذ M / 7 خوانند P I می خوانند M / 9 وزبان P I لیکن زبان M / کند P I می کند M / که M ـ P I / 10 فردا I ببت فردا P بیت دردا M / مهرگان P I مهرجان M / 11 که از مادو M زمادو I زماوتو P / 12 فصل سوم بدانکه M فصل سوم P سوم I / 13 بیمارانی P I بیماران M / پذیرفت P I پذیرد M / 15 بود که طبیبان M که اطبا P I / 16 خوردن P I ـ M / 16 ـ 17 نخورد . . . اگر M ـ P I / 18 خوكو P I خوك M .

در ضرورت که در روزگارِ پیغمبر – صلعم – بِه‌کلام مشغول نبودَندی ، ونه به‌روزگارِ صحابه – رض – وپس أز ایشان فِرَقِ مبتدعه پدید آمدند وپیغمبر – صلعم – می گوید : کلُّ محدَثٍ بدعةٌ وکلُّ بدعةٍ ضَلالَةٌ . معنی آن است که هرچه پس أز مَن پدید آید که آن معهود نباشد أز من ، بِدعَت وضلالَت بود ، أز آن بِپرهیزید .

۷۶۶ – پس خوض کردن در کلام ، دو کس را حلال بود ، ودیگر همه کس را حرام بود . یکی عالمی راسخ که قدمی راسخ دارد دردین ، وبیند که مُبتدعان مستولی شدندو سخنِ ایشان إلا بِه‌کلام رَد نتوان کرد ، پس روا بوَد که أز بهرِ جوابِ خَصمان چَندان کلام مطالعت کند که جواب ایشان بدان باز دَهد . ودیگر کسی که اعتقادِ أودَر خداو رسول به‌خلل بوَد ، أز سخن هاکه شنیده بود أز مُبتدِعان ، وآن دردلِ وی تأثیر کرده بوَد ، وسخنِ واعظان أورا شفاندهد . وعلمایِ دین گویند که اگر این کس أز کلام قدری بخواند بداند که آن سُخنِ مبتدعان همه باطل است ، پس این کس را روا بوَد که أز کلام قَدری بَرخوانَد . وبیرون أز این دو کس ، کسی که کلام خوانَد وطلبِ تأویل ومتشابهات کند ، إین کس مُبتدِعو فتّان بوَد ، چنانکه حق‌تعالی می گوَید : « وأمَّا الَّذینَ في قلوبهم زیغٌ فیتَّبعون ما تَشابَهَ منه ابتغاء الفتنة » والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین .

پایان بخش دوم

---

1 ـ 18 در ضرورت . . . الطاهرین L ـ PMI / 1 پیغمبر PI مصطفی M / وبیند PI بیند M / 8 نتوان M نتوانی PI / 9 بهر M جهت PI / 11 وآن PI آن M / 12 اگر PI ـ M / 13 بخواند PI بر خواند M / است PI بود M / 14 را PI ـ M / 15 که PI ـ M / 16 ـ 17 آل عمران 3 : 7 م / 17 ـ 18 رب . . . الطاهرین M وحدوه وحده I وحده العزیز P .

312870

2047.
G 923.254
M963G.

Murrayar. K.
Gandhi

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

2047.
G 923.254
M963G.

Mahrajan. K.
Gandhi

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

Title Made in America.

Author Kouwenhoven, J. A.

Accession No. 4485

Call No. 973 K 849 M

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
207	Replace		
	27		
		1297	
37			